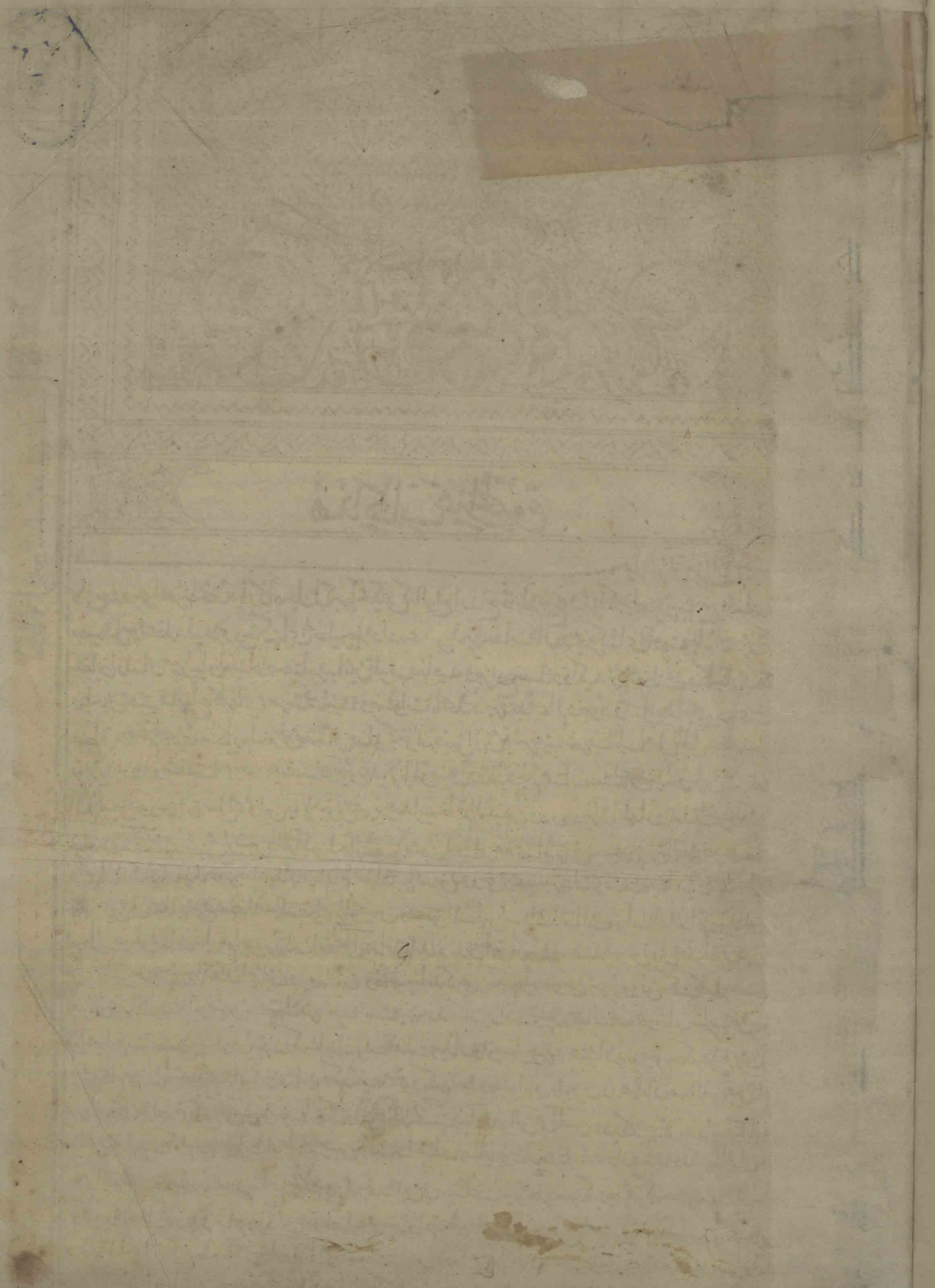


۵۲۱۸۷

هذا کتاب عین الحیوة

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

لآلی حمد و جواهر ثنا تحفهٔ بارگاه جلال کبریائی کما الواح ارواح قابلهٔ نوع بشر را که مظهر غریب صنع قضا و قدر است بصیقل مواعظ دلپذیر و حکمتهای بی نظیر جلا داده عکس پذیر صفات کمال و چهره کشای نعوت جلال خویش گردانید و چشمها حقایق از لسان معجز بیان انبیا و اصفیا بر بساتین قلوب صافیه و مزارع صدور زاکیه ارباب فطنت و منکجاری ساخته الوان ریاحین محبت و انواع کلهای مسرت در رسانید و صلوات نامحدود بر بندهٔ عالم وجود و صاحب مقام محمود باعث ایجاد سه طباق و منتهم صحیفهٔ مکارم اخلاق مقتدین جنابی که خزانهٔ فیض ازلی بشریف شریف انا لعلی خلق عظیم سرافراز است و نوازیکه از وفور شفقت و مرحمت بمنقبت حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم ممتاز است اعنی سید المرسلین و فخر العالمین و شفیع المذنبین و رحمة الله علی الاولین و الاخرین محمد بن عبد الله خاتم النبیین و درود بر آل اطهار و اهل بیت اخیار او که نور تولا و صفا دیدهٔ تمنا را روشنی بخش زمین و اسما گردید و از شعشعهٔ محبت ایشان مقتضا سیما فی وجوههم من اثر السجود صبح صادق بقیه و ایمان از شعشعهٔ دید حضور سید انام و امام اتقیا و پیشوای اصفیا و بر بادرس روز جزا و محرم سر صادق لو کشف الغطاء بابی مدینهٔ علم و لنگر سفینهٔ حلم اعنی ولی الله المرتضی و سیف الله المنتضی امیر المؤمنین و یعسوب المسلمین اسد الله الغالب و شهاب الله الثاقب سید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم ابد الآبدین اما بعد مستمند فیوض ازلی محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما عرض پرداز ان ایمان و دوستان و محبان و یاران صادق الایمان میگردد که چون حکیم علیم نفوس بشر را بر وفق حکمت کامله و مصلحت شامله بعد از غفلت و اهمال بتهوات مبتلا گردانیده است حیرت زده کان بوادی بحیرت و جهالت و سهو و نسیان شراب بغی و ضلالت را از مواعظ حسنه و نصایح جمیله چاره نیست که شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار گردند و بحر حکیم علی الاطلاق کلام موزون نظام خویش را بنصایح شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون گردانیده و پیشوایان راه دین و رهنمایان مسالک یقین را بایشان مأمور فرموده کما قال الله تعالی ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن و در کلام وافی هدایه جناب بارضت و سائت پناهی صلوات الله علیهم اجمعین خطب و مواعظ و نصایا فوق از حد احصا وارد شده و اکثر طالبان هدایت بایشان عدم الفرصت عرض و فوات و ضایع شدن آنها محروم اند لهذا این بی بضاعت بخاطر رسید که وصیتی که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه بر کوزده اصحاب و زبدهٔ اتباع خود ابی ذر غفاری رضوان الله علیه را فرمود که چون سامع ترین اصحاب است که در این باب ایشان را وصیت فرموده اند و در اکثر مکارم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف جمیله اشتمال دارد ترجمه نماید و مقید بآن کردد تا عبارات رنگین و استعارات نکته آئین که بعضی از مصامین را از ادا کند و آنچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت نباشد

در ذکر بعضی از فضایل ابوذر رضی الله عنه

بر وجه ایجاز مشتمل بر ذکر ان شوم تا کانه مؤمنان و عامهٔ شیعیان را از این مائدهٔ سبحانی و عائدهٔ ربانی بهرهٔ فاضل و نصیب کامل بوده باشد و چون از فضل شامل سبحانی امیدوارم که موجب جبوهٔ قلوب و ارواح مرده دلان سرای غرور کردد انزلناه بعین الحیوة منی کردانید ملتمس از ناظران در این رساله انکه چون در خور استعداد ناقص این عدیم الاستطاعه بقلم آمده بدیدهٔ عیب جوی نظر ننمایند و در حیات او و در تمام این تبه روزکار را بدعای خیر اعانت فرمایند حسبنا الله و نعم الوکیل

مقدمه در ذکر بعضی از فضایل و احوال ابوذر غفاری رضی الله عنه ابوذر کنیت و است و اسم او بر قول اصح جندب بن جناده است و اصل او عرب و از قبیلهٔ بنی غفار است و از اخبار خاصه و عامه مستفاد میشود است که بعد از رتبهٔ معصومین صلوات الله علیهم در میان صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت شان سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود الکندی نبود و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان را بر دیگران ترجیح دارد و بر مقداد و احادیث بسیار از ائمه اطهار وارد شده که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول مرتد شدند و اندک بیرون رفتند مکر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد که ایشان را هیچ تزلزلی و شکی بخاطر هم نرسیده قلیلی از سایر صحابه برگشتند و با حضرت امیر المؤمنین بیعت کردند و باقی بر کفر ماندند منقولست از حضرت صادق که حضرت امیر المؤمنین سلمان کفت که یا سلمان برو بخانهٔ حضرت فاطمه و بکو تحفه از تحفهای بهشت کرا برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده بود بتو عطا فرماید سلمان چون پرده آمد دید سه سبد تر در حضرت فاطمه علیها السلام کذاشته کفت ای دختر رسول تحفه بمن کرامت فرما حضرت تفرمود که اینسه سبد را سه حور نیز از بهشت از جهت من آورده اسم ایشان را پرسیدم یکی از ایشان کفت که من سلیمی نام دارم خدا مرا جهت سلمان خلق کرده و دیکری کفت که من ذره نام دارم خدا مرا جهت ابوذر خلق کرده و سیم کفت که من مقداده نام دارم خدا مرا برای مقداد خلق کرده سلمان کفت که حضرت فاطمه قدری از ان تحفه بمن کرامت فرمود بر هر قومیکه میکذشتم از بوی خوش ان متعجب میشدند از حضرت امام موسی کاظم مرویست که در روز قیامت منادی از جانب پروردکار ندا کند که کجایند حواریان و مخلصان محمد بن عبد الله که بر طریقهٔ الخضرت مستقیم بودند و بیمان الخضرت نا شکستند پس برخیزند سلمان و ابوذر و مقداد و مرویست از حضرت صادق که حضرت پیغمبر فرموده که خدا امر کرده است بدوستی چهار کس از صحابه کفتند یا رسول الله کیستند انجماعت فرمود علی تر ابیطالب و مقداد و سلمان و ابوذر و باسانید بسیار در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول فرمود که اسمان سایه نکرده بر کسی و زمین بر نداشته کسیرا که راستکوتر از ابوذر باشد و ابن عبد الله که از اعاظم علمای اهل سنت در کتاب استیعاب از حضرت رسالت روایت کرده است که ابوذر در میان امت من بزهد عیسی بن مریم است بروایت دیکر شبیه عیسی بن مریم است در زهد و تقوی و روایت نموده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که ابوذر علمی چند ضبط کرد که مردمان از حمل آن عاجز بودند و کرهی بر انزد که هیچ از آن بیرون نیامد ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که روزی ابوذر رحمة الله علیه بر حضرت رسالت پناه کذشت و جبرئیل بصورت دحیهٔ کلبی در خدمت الخضرت بخلوة نشسته بود و سخنی در میان داشت ابوذر کمان کرد که دحیهٔ کلبی است با حضرت حرف نهانی دارد بکذشت جبرئیل کفت یا محمد اینک ابوذر بر در کذشت و سلام نکرد اکر سلام میکرد ما او را جواب سلام میکفتیم بدرستیکه او را دعائی هست که در میان اهل اسمان معروف است چون من عروج نمایم از وی سؤال کن چون جبرئیل برفت ابوذر بیامد حضرت فرمود کدای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر کفت چنین پنداشتم که دحیهٔ کلبی نزد تو بود و برای امری او را خلوت طلبیده نخواستم کلام شما را قطع نمایم حضرت کفت جبرئیل بود و چنین کفت ابوذر را بیاورند شد حضرت فرمود چه دعا است که خدا را بان میخوانی که جبرئیل خبر داد کرد راسانها معروفست کفت بلی دعا را میخوانم اللهم انی اسئلک الایمان بالله و التصدیق بنبیک و العافیة من جمیع البلاء و الشکر علی العافیة و الغنی عن اشرار الناس و روایت کرده از حضرت امام رضا و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت رسول فرمود که بهشت مشتاق است بسوی تو و علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد و بسند معتبر از الخضرت روایت کرده که حضرت رسول فرمود که ابوذر صدیق این امت است و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده که الخضرت فرمود که ولایت ما اهل بیت محبت جمیع ذریهٔ مؤمنان تا که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند و تغییر و تبدیل امام بحق و احکام دین نکردند واجبست مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود الکندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن ابو حنیف و ابو ایوب انصاری و عبد الله بن صامت و عباده بن الصامت و خذیمة بن ثابت ذی الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان در حدیث دیکر مثل این از حضرت امام رضا منقولست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که ابوذر از خوف الهی چندان کریست که چشم او از رده شد باو کفتند که دعا کن که خدا چشم ترا شفا بخشد کفت اکر خدا بخواهد

گفتند چه غم است که تو را از چشم خود بگریه گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که هشت و دو زخست این یا بوبد از عبدالله عباس رضی الله عنه که روزی رسول خدا در مسجد با نشسته بود و جمعی از صحابه بر خدمت او بودند فرمود اول کسیکه از این در در آید در این ساعت از اهل بهشت باشد چون صحابه این را شنیدند جمعی برخواستند که شاید ما در نوبت بدخول نمایند پس فرمود که جماعتی الحال داخل شوند که مرید بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان ایشان مرا بشارت دهد ببیرون رفتن او از دماه او از اهل بهشت است پس ابوذر با انجماعت داخل شد با یشان گفت که مادر کدام ماهیم از ماهای او ابوذر گفت از بدر رفت یا رسول الله حضرت فرمود که من میدانستم ولیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی و چگونه چنین نباشی و حال انکه ترا از حرم من بسبب محبت اهلبیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد پس تمادر غربت رنتکانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت تجهیز و دفن تو خواهند یافت انجماعت فیقا من خواهند بود در بهشتی که خدا بر هیز کاران او عده فرموده و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که ایمانده پایه دارد مانند نردبانی که بر او بالا روند و مسلمان نه پایه دارد هم است و ابوذر نه پایه دهم است و مقداد پایه هشتم بدانکه کیفیت اسلام ابوذر در طرق عامه احادیث مختلفه وارد شده و ذکر انها موجب تطویل میشود محمد بن یعقوب کلینی باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که انحضرت بشخصی از اصحاب خود فرمود که میخواهید شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن ابوذر آنشخص گفت کیفیت اسلام سلمان را میدانم مرا خبر ده بکیفیت احوال ابوذر و خطاکرد که هر دو را از خصوصیت بپرسید پس فرمود بدستیکه ابوذر در بطن مرکه محلی است در یکمنزلی مکه معظمه کوسفندان خود را چرانیده میگذرد که از جانب راست متوجه کوسفندان او شد بعصای خود او را براند پس از جانب چپ متوجه شد ابوذر عصای او را حواله نموده و گفت من کرا از تو خبیث تر بدیده ندیده ام انکرا نیز باجاز حضرت رسالت پناهی فرخص مرد از امد گفت که والله که اهل مکه از من بدتر بخدا و ندعالم بودن ایشان پیغمبر بخرستاده او را بدروغ نسبت میدهند و نسبت بادو دشنام و ناسزا میگویند ابوذر چون این سخن بشنید برن خود گفت که توشه و مطهو و عصای مرا بیاور پس اینها را بر گرفت و بپای خود بجانب مکه روانشد تا خبر بکیرا ز کرانه نشنید معلوم نمایند در ساعتی بپای کرم داخل مکه شد و بعد از دیر کشید و تشنگی بر او غالب گردید و بچاه زمزم امد و دلوی از ان اب برای خود کشید چون نظر کرد دید که ان دلو پر از شیر است در دل او افتاد که اینکو اخبریست که کرا مرا بان خبر داده و این نیز از معجزات ان پیغمبر است پس بیاشامید و بکنار مسجد امد دید جماعتی از قریش بر کرد یکدیگر نشسته اند بنزد ایشان بنشست بلکه ایشان نامزد انحضرت رسالت میگویند بنحویکه کرا او را خبر داده بود و پیوسته در اینکار بودند تا انروز ناگاه حضرت ابوطالب بیامد چون نظر ایشان بر او افتاد بیکدیگر گفتند که خاموش شوید که عموش امد پس فرمان از مدت انحضرت کوتاه کردند چون ابوطالب بیامد با او مشغول سخن شدند تا انروز ابوذر گفت که چون ابوطالب از نزد ایشان برخواست من از پی او روانشدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم بطلب پیغمبری امدام که در میان شما مبعوث شده است گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم با او ایمان اورم و انچه فرماید بکار بندم و او را تصدیق نمایم و بخود را منقاد او نمایم و انچه فرماید اطاعت او کنم گفت البته چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا اینوقت نزد من ای که تو را با او رسانم من شب در مسجد بروز اورد م چون روز شد در مجلس ان کفار بنشستم و ایشان زبان بناسزا گشودند بر من سوال روز گذشته و چون ابوطالب بیامد زبان از ان قول ناشایست بر گرفتند با او مشغول سخن شدند و چون از نزد ایشان برخواست از پی او روانشدم باز سوال روز گذشته را اعاده فرمود و من همانجواب گفتم و تاکید فرمود که البته انچه میگوئی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا با خود ببرد بخانه که در انجا حضرت حمزه بود بر او سلام کردم و از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی که خدا یکیست و محمد فرستاده او است گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله پس حمزه مرا ببر در بخانه که جعفر طیار و مترابه است سلام کردم و نشستم از مطلب من سوال کرد همان جواب گفتم و تکلیف شهادتین کرد بر بیان راندم پس جعفر مرا بخانه که حضرت امیرالمؤمنین علی ترابی بود انجا بود بعد از سوال بشهادتین انحضرت مرا بخانه بردند که حضرت رسالت پناهی در انجا نشسته سلام کردم و نشستم و از حاجت من سوال نمودند و کلمه شهادت تلقین فرمودند چون شهادتین گفتم فرمودند که ای ابوذر بجانب وطن خود برو و نا رفتن تو بر عزتی از تو فوت شده خواهد بود باز امد که خبر از تو و از تمدنی باشد مال او را بگیرد نزد اهل و عیال خود باش تا امر نبوت اظاهر کرده اخر نزد ما بیا ابوذر بوطن باز امد پس از عشر فوت شده بود مال او را بتصرف در اورده مکث نموده تا هنگامیکه حضرت هجرت بمدینه نموده و امر اسلام رواج گرفت و در مدینه بخدمت حضرت مشرف شد حضرت رضا ع فرمود که این بود خبر مسلمان شدن ابوذر و خبر اسلام مسلمان اگر شنیده انتخص نشیا نشد از اظهار و دانستن اسلام سلمان استدعا کرد که انرا نیز بفرماید حضرت فرمودند ولیکن ابن بابویه

علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر روایت نموده که شخصی از انحضرت سوال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رحمة الله علیه انحضرت فرمود که خبر داد مرا پدرم که روزی حضرت امیرالمؤمنین سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر رسول ص جمع بودند حضرت امیرالمؤمنین از سلمان پرسید که یا ابا عبدالله ما را از اول کار خود خبر میدهی که اسلام تو چگونه بود گفت والله که اگر دیگری میپرسید نمیگفتم ولیکن اطاعت فرمان تو لازمست من مردی بودم از اهل شیراز و از دهقانان زادها و بزرگان ایشان بودم و پدر و مادر مرا بسیار عزیز میداشتند و عید کاه بایدم بعید کاه میرفتم بصومعه رفتم کسی در ان صومعه بود او را بلند ندا میکرد که اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا حبیب الله چون این ندا شنیدم محبت محمد ص در کوشت و پوست من جا کرد و از عشق انحضرت خود را نمیدانستم که کیستم و کجایم و از انجا بنزد مادر رفتم گفت کار امروز ترا افتاد که بصومعه نرفتی گفتم امروز چنین و چنان شد و ماجرا را باو گفتم گفت ای پسر تو دین ما را ترک کرده و بدین او در امده ای گفتم نه چنین است که میگوئی دین او بهتر از دین ماست مادر گفت چون از عید گاه برگشتیم این نامرا چنین و چنان دیدیم بنزد ما بیا این نامه نزد که پدر تو را میکشد من همچنان در حیرت بودم و منتظار بردم تا شب شد و مادر و پدر در خواب شدند برخواستم و نامه را گرفتم و خواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهد و پیمانیست از خدا بحضرت ادم که از نسل او پیغمبری بهم رسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان ای فرزند تو و طی عیسای این ایمان بیار و محبوسنه و گبر را ترک کن چون این بخواندم بیهوش شدم و عشق من بانحضرت زیاد شد چون بخود و مادر و برادر انجال مطلع گردیدند مرا کرفتند و در چاه عمیقی محبوس ساختند و گفتند اگر از این امر بر نگردی تو را بکشیم گفتم با ایشان که انچه خواهید بکنید محبت محمد از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت سلمان گفت که من پیش از خواندن نامه عریضا نمیدانستم و از ان روز عریضا بالهای الهی اموختم پس مدتی در انجا ماندم و هر روز نان کوچک در ان چاه برای من فرو میفرستادند چون حبس زندان بتطول انجامید دست بدعا بلند کردم و گفتم الهی تو محمد و وصی او علی مرتضی را بحق این محبوس کردانیدی پس بحق وسیله و در حرا انحضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا از محنت این زندان خلاص کن در ساعت شخصی بنزد من امد جامهای سفید در بر گفت بخیزای دوست بیا که فرج تو نزدیک است برخاستم و دست مرا گرفت و نزد صومعه اورد من گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا حبیب الله در انحال سر از صومعه بیرون کرد و گفت توئی روزبه گفتم بلی مرا بنزد خود برد و سال تمام او را خدمت کردم چون هنگام وفات او شد گفت من از دنیا میروم چون جنازه مرا بگور میسپاری گفت گمان ندارم که دین مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبیکه در انطاکیه میباشد چون او را در انجا سلام من باو برسان و لوحی بمن داد که اینرا باو برسان و بعد الوفات او را بخاک بسپار و نماز بر او بگذار چون او را دفن کردم و نوح را بر گرفتم و بجانب انطاکیه روانشدم چون بانطاکیه در امدم بصومعه راهب رفتم گفتم اشهد ان لا اله الا الله وان عیسی روح الله وان محمدا حبیب الله پس راهب در خود فرو رفت و گریست و گفت تو ئی روزبه گفتم بلی گفت بیا بالا بنزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم چون هنگام رحلت او شد خبر وفات خود بمن گفت من گفتم مرا بکه میگذاری گفت کسی گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در شهر اسکندریه است چون راهب اسکندریه در امد و نزد صومعه راهب رفت سلام من باو رسانید و لوح را باو سپرد چون راهب لوح را باو سپرد و فات کرد او را تغسیل و تکفین و دفن کردم و لوح را بر گرفتم و بشهر اسکندریه در امد و نزد صومعه راهب مذکور راهب سوال نمود که تو ئی روزبه گفتم بلی مرا بنزد خود برد و دو سال دیگر خدمت او کردم تا هنگام وفات او شد گفتم مرا بکه میسپاری گفت کسی گمان ندارم که در سخن حق با من موافق باشد محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب تازه بیکشده است که عالم را بنور وجود منور گرداند بروم انحضرت را طلب نما چون بشرف ملازمت انحضرت برسی سلام مرا باو عرضکن و این لوح را باو سپار چون او را دفن و کفن کردم لوح را بر گرفتم و بیرون امدم با جمعی رفیق شدم و با ایشان گفتم که شما متکفل نان و اب من بشوید و من شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند چون هنگام طعام خوردن ایشان شد بسنت کفار قریش گوسفندی بیاوردند و چند از چوب بران زدند که بدرد و پاره کباب کردند مرا تکلیف خوردن نمودند چون میسر نبود با کردم باز تکلیف کردند گفتم من مرد دریانیم و دریانیان گوشت شتر اول نمیکنند مرا چندان زدند که نزدیک بود بکشند یکی از ایشان گفت که دست از او بدارید تا وقت شود اگر شراب بخورد و بر ا بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند گفتم من راهب و از اهل دیر مرا شراب خوردن شیوه ما نیست چون این بگفتم در من اویختند و عزم کشتن من کردند با ایشان گفتم مرا مزنید و مکشید که من اقرار بدهند که شما هیچکس و خود را بندگی یکی از ایشان ندارم و در دم مراببودی بیست صد درهم فروخت بهودی از قصد من سوا گردید قصه خود باز گفتم و گفتم من کناهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی او یم بهودی گفت من نیز هوادار محمد و اهل بیت او هستم و دشمن مبردم

ومرا از خانه بیرون آورد و در دو در خانه اش ریاط بسیاری ریخته بود گفت والله ای دوزبه اگر صبح شود و تمام این ریکها را از اینجا برده باشی تو را بکشم من تمام شب تعب کشیدم چون عاجز شدم دست باسمان برداشتم و گفتم پروردگارا تو محبت محمد
و علی را در دل من جاداده بحق درجه و منزلت ایشان که مرا فرج ده و مرا از این تعب راحت بخش چون این بگفتم قادر متعال
بادی بر انگیخت که تمام ریکها و ممکانی که کفته بود نقل کرد چون صبح شد یهودی بیامد و اخطار لزامش هدکرد گفت تو سالم
و جاد و کری تو را از این شهر بیرون باید کرد که مبادا بشامت تو اینشهر خراب شود پس مرا از ان شهر بیرون آورد و در زمین سلیمه
بفروخت و ان زمین بیامرا دوست داشت و باغ و داشت گفت این باغ بتو تعلق دارد و خواهی بیوه از انها ول نما و خواه نصف
نما پس مدتی مرا بخال ما ندم و روزی در ان باغ بودم هفت نفر مشاهد نمودم که محل مدند و با بر بهر ایشان سایه انداخته
گفتم والله که ایشان همه پیغمبر ند لیکن در میان ایشان پیغمبر هست پس امدند تا بباغ داخل شدند چون مشاهد کردم
حضرت رسول بود با حضرت امیرالمؤمنین و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابیطالب و ابوذر و مقداد پس خرمای
های زبون را نا اول میخورند و حضرت رسول با ایشان میگفت که بخرمای زبون قناعت کنید و میوه باغ را ضایع منمائید
من بنزد مالک خود امدم و گفتم یکطبق از خرمای باغ بمن بخش گفت تو را رخصت شش طبق دادم امدم و طبقی از رطب کرم
و در خواطر خود کذرانید که اگر میان ایشان پیغمبر هست از خرمای باغ من تصدق تناول نمیفرماید و هدیه را تناول مینماید پس
طبقرا نزد ایشان اوردم و گفتم این خرما تصدقست حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه
بر ایشان حرام بود تناول ننمودند و ان سه نفر دیگر خود دند بخاطر کذرانید که این بان علامت است از علامات پیغمبر اخر
الزمان که در کتب خوانده ایم پس برفتم و رخصت یکطبق دیگر از ان زن طلبیدم انزن رخصت شش طبق داد پس یکطبق دیگر
و طبق نزد ایشان حاضر ساختم و گفتم این هدیه است حضرت رسول را ذکر کرد و گفت بسم الله همکی تناول نمائید پس همکی تناول
نمودند و در خواطر خود گفتم که این نیز بان علامت دیگر است و من مضطرب بر کردم سر انحضرت میکشتم و در عقب انحضرت میکذشتم
انحضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب میکنی گفتم بلی و دشمبارا در خود ذاکشودند دیدکه مهر نبوت
در میان دو کتف انحضرت نقش کرفته و مو چند سته بر وی افتاده و قدم مبارک انحضرت را بوسه زدم و فرمودای بنده برکرد خود
خود برو و بکو که محمد بن عبدالله میکوید که این غلام را بما بفروش چون ادای رسالت نمودم گفت نفروشم تا همه درختان نخرما
جمله او را بخال جبرئیل نازل شد و بال خود بر درختان ما لید همه زرد شد پس از نزد من بمکه کفت والله یکی از انها بند درختان نزد من هبتر
از محمد و از تو من گفتم یکروز خدمت انحضرت رفتم و نزد من هبتر است از تو و انچه داری پس حضرت مرا ازاد فرمود و سلمان نام نهاد علی التحقیق
ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده که در جبل بتولا ابوذر سه روز در عقب ما ند بجهت انکه شتر او لاغر و ناتوان بود پس دانست که
شتر بقافله نمیرسد شتر را در راه بکذاشت و در خت خود را بر پشت خود پیاده متوجه شد چون روز بلند شد و افتاب کرم
شد نظر مسلمانان بر او افتاد حضرت رسول فرمود که ابوذر است که می اید و تشنه است اب روی بتو رسانید اب بتو رسانید
تا او را نمونه بخدمت حضرت شتافت و مطهره بر اب در دست وی بود حضرت فرمود که ای ابوذر تو اب اشتی چرا نشته ماندی تو بی
گفت یا رسول الله کسی نرسید بر ان اب باران جمع شده بود چون چشید شیرین و سرد بود با خود قرار کردم تا حبیب رسول خدا
از این اب نخورد من نخورم حضرت فرمود که ای ابوذر خدا تو را رحم کند تو تنها و غریب زندکانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و
تنها مبعوث خواهی شد جمعی از اهل عراق بتو سعادتمند خواهند شد که متوجه غسل و تکفین و دفن تو خواهند شد و امر باید
مسعود نقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر بولایت شام رفت و در انجا بود تا زمان خلافت عثمان چون قبایح عثمان لعنه
فضیحه او رسید حضور صاحبقران امانت توصیف عمار زبان طعن و مذمت بر عثمان بکشاد و عثمان را اشکارا طعن میفرمود
و قبایح اعمال او را بیان میفرمود چون از معاویه لعنة الله اعمال شنیعه مشاهده مینمود او را توبیخ و سرزنش مینمود و مرا مولایت
بجای امیرالمؤمنین ترغیب مینمود و مناقب انحضرت را بر اهل شام میشمرد بسیاری از ایشان را بتشیع مایل کردانید و چنین مشهور است
که شیعیان که در شام و حبل عامل اکنون هستند ببرکت ابوذر است معویه حقیقت ایحال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اگر
چند روز دیکر ابوذر در شام باشد و دست در خت انزخ باشد چون بحضرت عرض نمودم فرمود که چه دیشب بر ما الشاء

برمرکبی درشت رو نشانی و دلیلی عنیف با او فرستی که امر کرا شب و روز براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر تو
از خواطر فراموش کرد چون نامه بمعویه رسید ابوذر را بخواند و او را بر اشتری درشت رو و بر هنه بنشاندند و مردی
درشت عنیف را با او همراه کردانیدند ابوذر رو بمروی راز بالا و بقوی هیکل بود و انوقت شب و پیری اثری تمام در او کرده
و موی سر و ریش او سفید کشته ضعیف و نحیف شده دلیل شتر را بعنف میراند و شتر جهان نداشت از غایت سختی و ناخوشی کران شتر
میرفت رانهای ابوذر مجروح کشت و کوشت ان بیفتاد و کوفت فرو ریخت و بمدینه داخل شد چون او را بنزد عثمان اوردند عثمان
ملعون زبان بسخن کشود و کفت ای دشمن خدا و رسول چرا بر ما خروج کردی و بر ما خروج نمودی و مناقب و فضائل
اصحاب و بر دوستان ما ملعون جمع بودند نظر بر اینمال داشتند که بر ایشان قسمت نمایند ابوذر بعثمان کفت که این چه مالست کفت صد
هزار درهم است که از بعضی نواحی برای من اورده اند و انتظار میبرم که مثل این بیارند و با او ضم نمایم و انچه خواهم بکنم و
بهر که خواهم بدهم ابوذر کفت که ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار کفت بلکه صد هزار درهم ابوذر کفت یاد
داری که من تو را در وقت خفقانی بنزد حضرت رسالت دفتیم دلکیر و محزون بودی و با ما سخن نکفت چون بامداد بخدمت انحضرت رفتیم
او را خندان و خوشحال یافتیم کفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد سبب چیست که دوش چنان مغموم و امروز چنین شاد یافتیم
فرمود که دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت ننموده بودم ترسیدم که مرا مرد و بایدو از نزد
من بماند و امروز بر مسلمانان قسمت نمودم و راحت یافته خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرد و کفت چه میکوید
در باب کسیکه زکوة واجب مال خود را داده باشد یا دیکر چیزی بر او لازم است و بروایت دیکر کفت کرای کعب چه حرج باشد اما
را که بعضی از بیت المال را بمسلمانان نزدهد و بعضی دیکر را حفظ نماید که تا مرور ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب
کفت که اکر یکمشت از طلا و یکمشت از نقره بسازند بر او چیزی لازم نیست ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و کفت ای یهودزاده
تو را چه کار است که در احکام مسلمانان نظر نمائی کفته خدا راست تر است از کفته تو خداوند عالمیفرماید که الذین
یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم
وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون ترجمه اش بقول مفسرین اینست که انانکه جمع میکنند
و کنج مینهند طلا و نقره را و در راه خدا نفقه نمیکنند بشارت ده ایشان را بعذابی دردناک و در روزی که انچه بکنج نهاده اند
در اتش جهنم سرخ کنند و داغ کذارند بدان پیشانی ایشان را که در وقت دیدن فقرا کره بر ان زده اند و پهلوهای ایشان را که

از اهل فترت تمی کرده اند و پشتهای ایشان را که بود و دیشان کرده انیده اند و کوینده با ایشان که اینست آن گنج که نهاده بود دید برای خود
وگمان نبرد از آن داشتید پس بچشید بانچه ذخیره میکردید از برای خود چون ابوذر این آیات بخواند عثمن گفت که تو پیر و خرفشده
وعقل از تو زایل شده است گفت این بود که تو صحبت رسول را دریافته هرا نه تو را میگشتم ابوذر گفت که دروغ میگوئی ای عثمن
وقاد بر قتل من نیستی جیب من رسول خدا مرا خبر داده که ای ابوذر تو از دین برمیگردانند و تو را ممکن کشتند و اما عقل من بتقدیر
مانده است که بگحدیث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه در خاطر دارم گفت چه حدیث است گفت ابوذر را که
شنیدم که المحضرت فرمود که چون آل ابی العاص بسی من رسند مالها خدا را بناحق تصرف نموده در میان خود بنوبت گیرند و
قرانرا بباطل تاویل نمایند و مردمان را بندگی خود بگیرند و فاسقان و ظالمان را یار و خود گردانند و با صالحان دشمنی نمایند
باشند عثمن گفت یکروه صحابه همچیل از شما انحدیث را از پیغمبر شنیده اید همه را برای خوش آمد او گفتند نشنیده ایم عثمن گفت
که حضرت علی تنها بانظر انحا بیند چون حضرت آمد عثمن گفت ای ابوالحسن بین که این پیرد و عنکبوت چه میگوید حضرت فرمود که
پس کی ایعثمن او را بدروغ نسبت میکنه که من شنیدم که حضرت رسول در حق او فرمود که اسمان سبز سایه نیفکنده بر کسی و زمین تره
برنداشته بحق کوئی اگر راست گوتر از ابوذر باشد جمیع صحابه که حاضر بودند گفتند که والله حضرت امیر المومنین راست میفرماید
ما انحدیث را از پیغمبر شنیدیم پس ابوذر بگرمیت گفت وای بر شما همه کردن بسوی ایشان آن راز کرده اید و مرا بدروغ نسبت
میدهید گمان میکنید که من بر پیغمبر دروغ می بندم پس ابوذر در میان منافقین گرد و گفت که کی در میان شما هترا است عثمن گفت
که تو را گمان اینست که تو انه ما هتر بی گفت بلی از روزگار که از جیب خود رسول خدا جدا شدام تا حال هیچ جنبنده پوشیده ام و دینار بدینار
نفرخنده ام شما بدعتها در دین پیغمبر گذاشتید و برای دنیا دنیرا خراب کردید و در مال خدا تصرف نمودید و خدا
از شما سئوال انخواهد کرد و از من سئوال انخواهد کرد عثمن گفت بحق رسول ترا سوگند میدهم که از انچه میپرسم جواب کوئی ابوذر
گفت که اگر تم هم ندهی راست کویم عثمان گفت که کدام شهر را دوست میداری گفت شهر مکه را که حرم خدا و حرم رسول است میخواهم
که خدا را در انجا عبادت کنم تا مرا مرا در رسد گفت تو را با انجا نفرستم و تو را از دمن کرامتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمن
گفت که کدام شهر را دشمن میداری گفت نه که در حالت کفر در انجا بودم عثمن گفت که تو را با انجا میفرستم ابوذر گفت ای
عثمن تو را از من سئوال کردی من راست گفتم اکنون من از تو سئوال میکنم تو جواب راست بکو مرا خبر ده که اگر لشکری بجانب دشمن
فرستند و مرا در میان انها کشکر کافران باسیر بگیرند و کویند که او را باز نمیدهیم تا ثلث مال خود را ندهی خواهی داد گفت بلی گفت اگر
نصف مال تو را بخواهند میدهی گفت بلی گفت اگر بفدای من تمام مال تو را طلبیده میگفت بلی ابوذر گفت الله اکبر حبیب من رسول خدا
روزی بمن گفت که ای ابوذر چکونه باشد حال تو در روزگاری که از تو پرسند بهترین بلاد را و تو مکه را کوئی و بقول سکنای تو را در
انجا نمانند و بدترین شهرها را از تو پرسند تو کوفه را بینی گفت یا رسول الله چنین زمانی کی خواهد بود فرمود
که ای بجان خدا که جان من در قبضه تصرف اوست که این امر خواهد بود گفتم یا رسول الله در انروز شمشیر بر دوش بگیرم و مردمان را از برای
خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که نه بنشین و خاموش باش و متعرض کسی مشو اگرچه غلام حبشی باشد و بدست که حضرتم در
ما بجوای تو و عثمان این چند فرسنده و ان با تر اکه گذشت حضرت بخواند و انطباق جمیع این آیات بر این قضیه بر خبیر پوشیده نیست
از بیرون کردن ابوذر و قضیه فدک ابوذر را و سئوال کردن و جواب گفت فخواری دنیا که بحال سکان گذشته شد و عذاب آخرت
که ابدالاباد عذابها بعد تست پس مروان بن حکم علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذر را با عیال از مدینه بیرون فرستند بجانب بذه و تاکید
کرد که کسی از صحابه با او بیرون نرود و لیکن اهلبیت او را بسالت با جمعی از خواص امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت بیرون رفتند
و او را در لداری نمودند چنانچه محمد بن یعقوب کلینی روایت نموده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المومنین
و امام حسن و امام حسین و عقیل برادر حضرت امیر المومنین و عمار بن یاسر بمشایعت او بیرون آمدند و چون هنگام وداع
شد حضرت امیر المومنین فرمود که ای ابوذر تو از برای خدا مورد غضب کردیدی امیدوار از او که از برای او غضب کرده
شده اینکروه نرسیدند که مبادا تو در دنیای ایشان تصرف نمائی و تو نرسیدی که بر دین خود و دین خود را با ایشان نگذاشتی
و حفظ کردی پس تو را از بلاد خود براندند و بیلاها محکم ساختند والله که راههای اسمان و زمین را بر کسی نبندند مکر انکه
هیزکار باشد البته حقتعالی بدروازی از برای او مقرر میفرماید مونس تو نیست مکر حقیقت تو در وحشت و تنهائی و در روز قیامت از
پس عقیل گفت که ای ابوذر تو میدانی که ما اهلبیت را فرادوست میداریم و تو ما را دوست میداری بتوحق و حرمت ما را
بعد از پیغمبر یکماه دراز نکنی و دیکران را ضایع کردند مکر قلیلی از اهل حق پس ثواب تو بر خدا است و بحجت بحجت اهلبیت رسالت

ترا اواره شهر و دیار میکنند خدا مزد تو را دهد بدانکه از بلا کریختن جزع است و عافیت را بروی طلب نمودن از نا امیدی جزع و نا امیدی
را بکذار و بر خدا توکل کن و بکو حسبی الله و نعم الوکیل پس حضرت امام حسن فرمود که ایعم اینکروه با تو کردند انچه میکنند و خداوند
عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است یا دد نیا را بنیا مفارقت دنیا از خواطر همچو ما و سخیتهای دنیا را نامید و انحضرت را عفا بخود
اسان کن و بر بلاها صبر نما چون پیغمبر املاقات نمائی از تو خوشنود و راضی باشد پس حضرت امام حسین فرمود ایعم خداوند عالم
قادر است که بدل نمایدایحالت شدت را بحالت رخا و خدا از برو نو حکمت و مصلحتی هر روز تقدیری و کار دیکر مینماید
خود را از تو منع کردند و تو را دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار بی نیازی از انچه ایشان از تو منع کردند و ایشان بسی محتاجند
باانچه تو از ایشان منع نمودی بر تو باد بصبر کردن عمدهٔ خیرات در شکیبائی است و شکیبائی از صفات کریمه است و جزع را بکذار که نفعی ندهد
پس عمار کفتای ابوذر خدا بتنهائی وحشت مبتلا کند کسیرا که تو را بوحشت انداخت و خدا بترساند کسیرا که ترا ترسانید والله
که مردم را باز نداشت از کفتن سخن حق مکر میل بدنیا و محبتان والله که اطاعت الهی با جماعت اهل بیت است و با دشاهی
دنیا از انکسی است که بزور و متصرف شود اینکروه مردم را بسوی دنیا نخواندند مردم ایشان را اجابت نمودند و دین خود را با دنیا
بخشیدند پس زیان کار دنیا و اخرت شدند و اینست خسران عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان کفت که پرسشما
باد سلام و رحمت و برکتهای الهی بر شما باد که می بینم بدستیکه هر کاه که شما را می بینم حضرت رسول
بخاطر می اورد و مرا در مدینه کاری و دلتنکی و انسی بغیر شما نیست و بودن در مدینه بر عثمان کران امد همچنانکه بودن
من در شام بر معاویه شوار بود عثمان سوکند خورد که مرا از مدینه بشهری از شهرها فرستاد از او درخواستم که مرا بکوفه
فرستد پرسید که من مردم کوفه را بر او در شورانیدم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در انجا مرا مونسی نباشد
و ناز دستی بکوش من نرسد والله که من بغیر خداوند خود ایندمی مصاحبی نمیخواهم و چون خدا با منست از تنهائی پروا ندارم و مرا
در جمیع امور کافیست خداوندی بجز او نیست بر او توکل دارم و او ست خداوند عرش عظیم و بر هر چیز قادر و تواناست
و صلوات و درود بر سید ما محمد و اهلبیت طاهرین او باد و علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر در اربیر بود در نام و در بذه وفات یافت
ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبر وی ایستاد پس دست بر قبر وی نهاد و کفت ای رخدا تو را رحم کند بدرستیکه خوش خلق و
نیکوکار بودی بپاد و عبادت رچون از دنیا رفتی من از تو راضی بوده ام بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا بغیر حقتعالی حاجتی
نیست و از دیکری امید نفعی ندارم که از رفتن تو دلکیر باشم و اکر نه احوال بعد از مرا میبود از تو وداشتم که بجای تو باشم
و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته است از اندوه از برای تو والله که کریه از برای تو نکردم بلکه بر تو کریستم کاشکی میدانستم که چه
با تو کفتند و تو چه در جواب کفتی خداوند حقی چند از برای خود بر او واجب کرده انیده بودی و حقی چند برای من بر او فرض
کرده بنده بودی الهی من حقوق خود را با و بخشیدم تو نیز حقوق خود را با و ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوار تری بجود و کرم
از من بودند زرا کو سفندکی چند بود که معاش خود و عیال با نها میکرد زانیدافتی در میان ایشان با نها هم رسید و همکی تلف شدند و نفقه
اش نیز در بذه وفات یافته بود و همین بود رمانده بود و دختری که در نزد وی میبود دختر ابوذر کفت که سه روز بر من وبدختر کذشت
که هیچ بدست ما نیامد که بخوریم و کرسنکی بر ما غلبه کرد پدر بمن کفت که ایفرزند بیا با بیصحرای دیکستان رویم شاید بکیاه
بدست ما نیاید اوریم و بخوریم چون بصحرا رفتیم چیزی بدست ما نیامد پدرم ریکی جمع نمود و بر سر ان کذاشت نظر کردم چشمهای
او را دیدم میکردد و بحال احتضار افتاده میکوئیم و کفتم ای پدر من با تو چکنم در این بیابان با تنهائی و غربت کفت ایدختر مترس
که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدستیکه حبیب من رسول خدا مرا در غزوهٔ بتوار چنین
خبر داده ایدختر چون من بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بروی من بکش و بر سر راه عراق بنشین چون قافله پیدا شود نزد یک
برو و بکو ابوذر از صحابه حضرت رسالت وفات یافته دختر کفت که در اینحال جمعی از اهل بعده بعیادت پدرم امدند و کفتند
ای ابوذر چرا زار زاری و از چه شکایت داری کفت از کناهان خود کفتند چه چیز خواهش داری کفت رحمت پروردکار خود میخواهم
هم کفتند یا طبیبی میخواهی که از برای تو بیاورم کفت طبیب مرا بیمار کرده طبیب خداوند عالمیان است رد و دوا از او است
دختر کفت که چون نظر بروی ملک الموت افکند کفت مرحبا بدستیکه در هنکامی امده است که نهایت احتیاج باو دارم و شکا
مبادا کسیکه از بذار تو نادم و پشیمان باشد خداوند امرا رحمت خود بر سان بحق تو سوکند که میدانم همیشه خواهان
لقای تو بوده ام فهم کهکاه مرا له بوده ام دختر کفت چون بعالم قدس رخال نمود عبا بر روی او کشید و بر سر راه قافلهٔ عراق
نشستم جمعی پیدا شدند با ایشان کفتم کرا کریده مسلمانان بوذر مضاف حضرت رسول وفات یافته اند ایشان فرود امدند بکریستم

کیفیت وفات ابوذر رحمه الله

و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز گذاردند و دفن کردند و مالک اشتر در میان ایشان بود و من ندیدم که مالک گفته من اراد دفنه کفن
کردم که با خود داشتم و قیمت آن خلعه چهار هزار درهم بود و در خبر گفت که من چنین بر سر او میبودم و نمازی که او میکرد میکردم و دوده
که او میداشت بجای آوردم شبی نزد قبر او خوابیدم و او را بخواب دیدم که قرآن در نماز شب میخواند چنانچه در حال حیوة میخواند گفتم که
ای پدر خداوند تو با تو چکرد گفت ایدختر عزیز دیر رسیدی کار کریمی دیدم و از من خوشنود شد و من از وی راضی شدم کرمها فرمود که
کرامی داشت و عطاها بخشید اما ایدختر عمل بکن و مغرور مشو و اکثر ارباب تواریخ بجای دختر ابوذر زن ابوذر را نقل کرده اند
احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی در تجهیز ابوذر حاضر بودند احنف بن قیس تمیمی و صعصعة بن صوحان العبدی و زید
الصلت التمیمی و عبد الله بن مسلم التمیمی و هلال بن مالک المزنی و جریر بن عبد الله البجلی و اسود بن یزید النخعی و علقمة بن قیس
النخعی و مالک اشتر بودند چون از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او برپای خواست و بعد از حمد و ثنای باری تعالی
گفت بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود و بکتابها و رسولان تو ایمان آورده و در راه دین جهاد کرده و در جاده طاعت
ثابت قدم بوده و بتبدیل و تغییر شعایر دین راه نداده چیزی چند دیده بود نه بطریق سنت و جماعت بر انها انکار کرده بود و
دل بدان سبب از حقیر شمردند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع گذاشتند تا در غربت و از وفات رسید
بار خدایا امروز از بهشت مؤمنان را وعده کرده محظوظ او از زیاده گردان و جزای انکس که او را از مدینه که حرم رسول است بیرون
کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب است بر سان ما مالک باینجا رسیده عاء بگفت و حاضران امین گفتند ابن عبد البر که در رکاب
استیعاب ذکر کرده است که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دویم هجرت بود و عبد الله مسعود بر او نماز گذارد بعضی گفته
اند که سال بیست و چهارم هجرت بود و قول اول اصحست بدانکه تذکر احوال و رسانحداد و اما مصایب و محنتها ایشان متفق
فوایدبسیار او سببا نیست گویی اعتبار دنیا و ما طل بودن اهل دنیا بر احسن وجوه ظاهر گردد و موجب رغبت ترک دنیا
باطوار ایشان و باعث این میشود که اکثر اهل حق در دنیا مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین
در دنیا همیشه محزون بوده اند لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل نمود اکنون شروع در مقصود مینمائیم بدانکه
این وصیت از جمله اخبار مشهوره است شیخ ابو علی طبرسی ره در کتاب مکارم الاخلاق مسندا بإراد نموده و رام بن ابی فراس
در جامع خود مرسل روایت کرده و اجزاء این زاد رکتب حدیث متفرق ایراد نموده و هر مضمونی از مضامین آن در
اخبار بسیار وارد است چنانچه در هر فقره اشاره خواهد شد ما بتمامه نقل آن میکنیم شیخ طبرسی ره روایت کرده بتوسط
مولای ابی طول الله عمره الفضل بن الحسن همدانی الاوراق من وصیة رسول الله لابی ذر الغفاری انی اخبرنی بها الشیخ المفید
ابو الوفا عبد الجبار بن عبد الله المقری الرازی و الشیخ الاجل الحسن بن الحسین بن بابویه رضی الله عنهما اجازة قال اخبرنا
علینا الشیخ الاجل ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس الله روحه و اخبرنی بذلک الشیخ العالم الحسین بن الفتح الواعظ الجرجانی
فی مشهد الرضاء قال اخبرنا الشیخ الامام ابو علی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی الشیخ ابو جعفر قدس الله روحه قال
اخبرنا جماعة عن ابی المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی قال حدثنا ابو الحسین رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع
عشرة و ثلثمائة و فیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن میمون قال حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضل بن دکین عن بهز
بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی الاسود الدیلی عن ابی الاسود قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جناده رضی الله عنه
فحدثنی ابوذر قال دخلت ذات یوم فی صلة نهاره علی رسول الله ص فی مسجده فلم ار فی المسجد احدا من الناس الا رسول الله و علی
الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت و امی اوصینی بوصیتة فاحفظها فانها جامعة فقال علیک بتقوی الله فانه رأس
کل امر تحفظها کان لک بها کفل فانی لا اسود دیلمی روایت میکند که وارد ربذه شدم در خانه میکدر ابوذر علیه الرحمه در انجا منزل
بود و بخدمت ابوذر رفتم مرا خبر داد که در اول روزی که داخل مسجد مدینه شدم در مسجد کسی را ندیدم جز حضرت رسالت پناه و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در گوشه خلوت مسجد و تنها نزد حضرت رفتم عرض کردم یا رسول الله بدرو مادرم فدای تو باد وصیتی
کن مرا و موعظه بگو بوصیتی که خدا مرا بآن وصیت نفع دهد یعنی بتوفیق الهی بآن عمل نمایم حضرت رسالت پناه فرمود که تو را وصیت
میکنم و چیزی را که من دوست میدارم تو را نیز دوست میدارم و تو را وصیت میکنم بوصیتی عظیم پس حفظ کن
و عمل نما بآن بدرستیکه جامع جمیع مسالک خیرات و طرق نجاتست اگر بخاطر داری و عمل نمائی بآن تو را بهره عظیم از رحمت الهی خواهد
بود یا ابا ذر اعبد الله کانک تراه فان کنت لا تراه فانه یراک ای ابوذر خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی پس
اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند چنین گویند مترجم این حدیث شریف که اینمضمون نسبتها معتبر از این مختصر منقول است چنانچه بتفکیک

انذکر پرسیدند از مختصر رسالت از معنی لحنات که خداوند عالمیان امر فرموده ما بمختصر اینکلام راد وجوب امر نمودند ما بیدانیم
که کلمات معجزات آیات حضرت رسالت پناهی بمقتضای حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمه از انها ما لهاتها اینجا از لفظ انواع حکم
و حقایق دنیائی مندرج و منطویست و هم کس در خور قابلیت و استعداد خود از ان بهره و نصیبی دارد و اکثر در هر فقره اینچه
بر این بعضا ظاهر گردیده است بیفائده نیست اکنون بر سر بیان کنائی باید نوشته شود ولیکن بمقتضای الا یدرک کله لا یترک کله اینچه
توجه نموده بقدری از تفصیل و تبیین قناعت مینمائیم و تبیین اینفقره علیه موقوف بر چند فصل است فصل اول بدانکه
رؤیت ابوذر بدیده بچشم اطلاق میکنند بر بهائیات انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند که بچشم دیده شود و ضرورت مذهب شیعه اینست که
خدا را بچشم نتوان دید زیرا اگر جسم و جسمانی نیست در حصول او در مکان محالست و چیزی که چنین باشد محالست که بچشم دیده شود چنانچه
ما سابقا معتبر از مختصر امام الثقلین و سیوف الدین امیر المؤمنین منقولست که از او پرسیدند که یا امیر المؤمنین خدای خود را دیده
فرمود که ما خدا را ندیدم هرگز بچشم عبادت نکردم سایل پرسید که خدا را چگونه دیدی فرمود که حضا کرد بچشم او را نتوان دید ولیکن دلها
بحقیقت ایمان یقین دیده است و بر روایت دیگر مثل اینسؤال از حضرت صادق ابو جعفر بن محمد الصادق نمودند او بحضرت
چنین جواب فرمود و جناب نبوی صدا بینعنی مشاره فرموده اند که گویا او را می بینی یعنی او را نتوان دید اما در مقام عبادت
از بابت کسی باش که شخصی را ببیند و در حضور او خدمت او کند و در مرتبه یقین خود را ببیند و در مقام عبادت
بر سان و ممکن است که معنی دیدم رؤیت مراد باشد و مراد بغایت مرتبه انکشاف باشد چون انبیقسم از انکشاف مخصوص انبیا و آنمرتبه
را ابوذر و مثل او مسلوب نیست فرمود که چنان عبادت کن که گویا بان مرتبه رسیده چنانچه رؤیت در تتمه سخن همین معنی
زیرا که خدا اشیا را بچشم نمیبیند و در اجارحه و عضو نباشد و بباید دانست که عبادت عبارتند از نهایت مرتبه خضوع و مشکی که
فروتنی است لهذا از غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و حیات جمیع نعمتها و کمالاتست سزاوار نیست چون خدمت و عبادت
باید که در خور معبود باشد هر چند مخدوم بزرگوار تر است خدمت او را نا شرایط بجا آوردن دشوارتر است چنانچه شرف مکونات
اقرار بحجز نموده میفرماید که ما عبدناک حق عبادتک یعنی الهی عبادت نکرده ایم تر اچنانچه تو سزاوار پرستیدنی و اعلای مراتب
عبادات عابدان اقرار بایناست بعجز از عبادت بانهایت سعی و بذل طاقت چون حق سبحانه و تعالی میدانست که عقول خلایق از ادراک
و چگونگی عبادت او قاصر است تا اناب عبادت تعلیم فرموده تکلیف نمود و جمعی را که بلطف کامل خود از جمیع کنا هان معصوم
گردانیدند از فحوای سیاحت کبری ای خود گردانیدند و در علم و عمل بدرجه تقصیر رسانیدند بعنوان مکالمه و مناجات تعلیم ایشان نمود
ایشان را بتکمیل خلایق فرستاد که راه بندگی تعلیم ایشان نمایند چنانچه بلا تشبیه اگر بیگانه را که از طور و آداب مجالس ملوک
اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه در آورند و گویی از مقربان که آداب شناس ان درگاهست معلم او نباشد البته از و در
چند مجاد با نه صادر خواهد شد که لایق مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کیف بحال مقربی که بمجلس قرب
ملک الملوک بدون پیروی طریق شرع مقدس بتوسط اندیشه یا بهر عبادت اختراعی که بخاطر او رسد یا نقشی مخالف
کر و حی الهی ندانند رسیده باشد مقرب بجناب میتواند کرد بدا کرد یده تر انبود ایمان روشن سازند و در مدت قابل او را بی
کرده رهرو بادیه معرفت ساخته اند تفکر نمائی خواهی دانست که بسر پنجه سست حواس و اوهام و کند ذهنی ما عقل متهم بر این قصر
رفیع بر نمیتوان آمد و بدون متابعت اجنحه بمراتب کمال فایز نمیتوان شد **فصل دویم** بدانکه ذات بیچون واجب الوجود
مکشوف و مظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادتست و هر گز بر یکدیگر تسبیه
نه معرفت کامل و علم نافع بدون عبادات حاصل میشود و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر میگردد چنانچه تمثیل
کرده اند علم را بچراغ و عبادت را بپیمودن راه اگر چراغ در دست داشته باشد و بر مقام ایستاده باشد بغیر چند ذرع مسافت
نزدیکی و هر چند پیشتر میرود بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه عمل و عبادت بی علم و معرفت بهیچ وجه من الوجوه معتبر نیست
میشود بدانکه هر عملی از روی جهل و بی خبری میباشد بدترین اعمال است از اصل اعمالیست که نام آن عبادات را بر آن اطلاق میکنند و در
عبادات آداب و شرایطی است که کمال آن عمل بانها است مانند اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است
پس نماز بدون این شرایط جسدیست بی روح چنانچه قالب بی روح از کار نمی آید همچنین نماز بی شرایط چندان ثمره نمی بخشد نمی بینی
که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر یعنی نماز نهی و منع میفرماید از بدیها عمل
ناشایست پس نماز مرتکب را از بدیها باز نمیدارد از نقصان شرایط که این کلمه جامعه بیان نشانه دارد محل استمداد و اداست
و مخفی نماند که شرایط اعمال را در اینرساله احصا نمیتوان نمود ولیکن اشاره ببعضی از شرایط که از اینکلمه جامعه بیان نشانه دارد

مجملا مینماید از جملهٔ ارواح عبادات که بسبب ان مورث ثمرات میشود و از عادات امتیاز بهم میرساند نیت است چنانچه منقول است
از رسول خدا که انما الاعمال بالنیات یعنی عمل نیست عمل مگر بنیت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که چون
فرمود که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و هر عمل کنندهٔ موافق نیت خود عمل میکند و ایضا از انحضرت
روایت شده است در تفسیر این آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی تا بیازماید شما را که کدام یک از شما نیکوکارتر یک که خضرت فرمود مراد
این نیست که هر که عمل بیشتر کرده باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درست تر و بصواب او حق نزدیکتر باشد و عمل ثواب اشکار با
خوف الهی و نیت صادق و درست باشد و باقی ماندن بر یک عمل و سعی نمودن که از بر خدا خالص کرده بهتر است از اصل عمل
و عمل خالص انست که کسی غیر خدا ترا بران کار مدح و ستایش ننماید و نیت بهتر است از عمل بلکه هم این نیت عمل است و بس و
بعد ازان فرموده اند که قل کل یعمل علی شاکلته یعنی بگو ایجماعه که هر کس کار میکند بر شاکلهٔ خود خضرت فرموده که شاکلهٔ نیت است و در
نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر باصل حقیقت ان راه نیافته اند بعضی از عوام گمان اینست که نیت ان لفظیست که بان لفظ
مینمایند و در هنگام شروع کردن بوضو و نماز و غیران هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و این باجماع لغو و بیفایده معنی
است بعضی که ازین درجه توفیق نموده اند نیت را بخاطر اورده اند و ان الفاظ را تعقل انها میدانند و این نیز خطا است و نیز اگر ثمرهٔ
نیت اخلاص در عمل است و عمل را از شرک دریا بیرون اوردن و ظاهر است که این غرض باعث اخلاص نمیشود مثلا اگر شخصی
تارک الصلوة باشد و هرگز نماز نکند و روزی بشود که بر بالای مسجد امده و تذرکی بصلحا قصد مینماید از برای همین غرض وضو
سازد و بمسجد بیاید و بر ایوان بزرگ بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذراند که نماز واجب پیشین میگذارم از برای
رضای خدا و جمیع اعمال نماز را بجا اورد و با انکه نیت بان معنی را با جمیع افعال صلوة بجا اورده البته نماز باطل است پس معلوم شد
که ان نیت نیست و نفعی ندارد بلکه بتحقیق معنی نیت انست که بر دو معنی اطلاق میتوان کرد که هر دو در کار است یکی در نماز
انسانیست دیگری در نهایت دشواری اما اول عبارتست از انست که مقارن فعل قصد کردن خصوص ان فعل را شده باشد
و از روی سهو و غفلت بجا نیاورده مثل انکه شخصی بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنابت و بقصد
دیگر سر بابی فرو برد و غسل کرده و نیت داشته هر چند بلفظ در ینا ورد و ان معنا بخاطر نگذراند نیت بان معنی بیانا در ست
که کسی ازان خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته اند که اگر مارا بتکلیف میکردند که افعال را بی نیت بکنیم تکلیف ما لا
یطاق بود و اما مادر و میر بین بغیر از ست از عوض و علت و باعثی که اورا میر بمحرک و داعی بر فعل است و افعال اختیاریهٔ
عقلا از ان خالی نمیباشد مثل انکه شخصی متوجه بازار میشود از او میپرسی که بکجا میروی میگوید که ببازار میروم این نیت بمعنی
اوست که در نفس اوست و بعد از سؤال اظهار مینماید و اگر بگوییم که بجای دیگر میروم در وغ گفته و از خلاف نیت خود خبر داده
و بعد از ان که از او میپرسی که چرا ببازار میروی میگوید میروم که متاع بگیرم این نیت بمعنی داعی است نه غیر اگر چیزیکه باعث حرکت
او شده است همین امر است در اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت صعوبت است و مدار کمال
و پستی و زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است و ابن اخلاص را در وقت نماز بچشم برهم کذاشتن و حرکاتی
و سواسیانه کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت مدیدی بریاضت و مجاهدات و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری ازان
تحصیل میتوان نمود زیرا که این نیت تابع حال ادمی است حال خود را متبدل ساز نیت متبدل نمیشود چنانچه در حدیث
ساتی حضرت صادق ع بان اشاره فرموده که شاکلته که بمعنی طریقه و حالت است در انجا بنیت تفسیر فرموده و توضیح اینمعنی
موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر کس را معشوق و مقصودیست
که او را مطلب در نظر او عظیم است در سایر اشیا ازانجهت ان را میطلبد و تحصیل انرا مطلوب در جمیع اعمال نیت اوست و ان مطلوب
غرض صحیح میباشد و غرض فاسد میباشد اما اغراض فاسده افراد بسیار دارد مثلا اگر شخصی در نظر او مال دنیا عظیم
و شیطان نزاد در نظر او نیت فاده و محبت او در صمیم قلبش جاگرده پیوسته فکر و خیال او متوجه تحصیل انست اگر بشود که نماز
هست که هر که بکند مالش زیاد میشود البته بان مبادرت مینماید و اگر بشود که نماز هست که هر که میکند صد هزار درجه بهشت
باو میدهند مطلقا رغبت نمینماید و اگر نماز شبانه روزی میکند از جهت این میکند که مبادا مردم باو بی اعتقاد باشند و نزد مالش
بگیرند یا خدا مالرا از او صلب کند صاحب این خیال تا اینحال نماز را هست مال پرست و سبو دار مال است و نیت او تحصیل مال است در
جمیع مراتب و اشاره بانمعنی است ان حدیث نبوی که فرموده ملعون است هر که پیرسند دنیا را و دوهم دارد زیرا که هیچکس دنیا را دوهم
سجده نکرده است بلکه ازین پرستند مراد است اگر غرض او محض اینمطالب است عبادات او باطل است و اگر اینمطالب را در نفس

او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مراد بست و بطلان عبادت اشکالی نیست و مشهور بطلان است
و یکشخص در نظر او مال چندان اعتباری ندارد جاه و اعتبار و مطالب دیگر اینرا معشوق خود ساخته و ازین معشوق میکند
هر چه کار ازو میاید بازین میل میکند و در جمیع اعمال خود ملاحظه مینماید که اگر موجب اعتبار دنیا او هست میکند و الا ترک میکند و بیشتر
بتخصص عبادتیست که در ثواب ان نوشته باشند که در نظرها عزیز میشود و بزودی میشود از انجا که آورده اند که اگر صاحب منصبی را
در عزت میبینند چون جائیکه معشوق او ست تردد او می پسند باو میل میکنند و از صاحب منصب میگیرد و کان میکنند که عاشق
کمالات او است چون از درجهٔ اعتبار ساقط شد مطلوب او از ان مفارقت کرد و بدیگری پیوست بجانب دیگر میل میکنند همذا
حق سبحانه و تعالی بجهت اینکه خدا پرست و جاپرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حقرا در غالب احوال فقیر و منکوب میدارد و مال و
جاه را با اهل باطل میباشد چنانچه در هنگام استیلای دولت اسلام چون دنیا و دین در یکجا مجتمع بود اعوان و انصار دنیا شدند و بعد
بعد از وفات حضرت رسالت که پادشاهیست بدنیا دین رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا شدند دین طالب دنیا شد و دنیا طالب دین
و قلیلی بجانب حق ماندند و همچنین در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین ع و ابتلای حسنین صاحب این مرتبه نیز مثل مرتبهٔ سابق است
و اغراض فاسدهٔ دنیوی بی نهایت است و این دو بیت بر سبیل مثال مذکور شد و اعظم افات عبادات این نیات فاسده است و در مدت
شرک بخدا است چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده که رسول خدا فرموده که اجتناب کنید از ریا بدرستیکه
ان شرک است بخدا و ریاکار در روز قیامت بچهار نام میخوانند ای کافر ای مکار ای زیان کار ثواب عمل تو بر طرف شد
و مزد تو باطل شد و تو را در این روز بهره نیست برو مزد خود را بطلب از کسیکه از برای او کار میکردی و بسند صحیح از حضرت
موسی بن جعفر فرود اینکرده که حضرت رسالت پناه فرموده که در روز قیامت جماعتیرا حق تعالی امر فرماید که بجهنم برند پس خطاب فرماید
ما بیدبما للذکه بگو باشان که قدمهای ایشان را نسوزاند که بعبادت درگاه من بر میداشتند و بایشان را نسوزاند که بسجده
میخواندند بس خازن جهنم گوید که ای اشقیا چکرده اید که با این اعمال مستحق جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارها خود را از برای
غیر خدا میکردیم و در این روز بما گفتند که مزد خود را از کسی بگیرید که کار از برای او کرده اید و بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده
که لقمان پسر خود را وصیت کرد که ریا مکنید و اسر عالمست چون تنها است در عبادات کسل و سستی مینمایند و در نزد مردم مردانه
بعبادت می ایستند و هر کار که میکنند توقع دارد که او را بر ان کار ستایش کنند و علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است از حضرت
امام محمد باقر ع که حضرت رسول ص فرمود کسیکه برای مردم نماز گذارد او مشرک است و کسیکه زکوة بر ای مردم دهد او مشرک است و کسیکه
روزه برای مردم گیرد مشرک است و کسیکه حج برای مردم کند مشرک است و هر که فرموده خدا را بر ای مردم کند مشرک است خدا قبول
نمیکند عمل را یا کند از او کلینی باسناد خود از حضرت صادق روایت کرده که هر ریائی شرکست بدرستیکه هر که از برای مردم کار کند
مزدش با مردم است و هر که برای خدا کار کند مزدش با خداست و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر بنده که باطن خود را نیکو
کند نیت خود را درست کند نگذرد روزی چند مگر انکه خدا بنیکی او را بر خلق ظاهر گرداند و هر که باطن خود را بد دارد
نگذرد روزی چند مگر انکه خدا او را ظاهر گرداند و در حدیث دیگر فرموده که هر که اندکی از عمل را از برای خدا زیاده از ان
بر خلق ظاهر سازد و کسیکه بسیاری از عمل را باطیب بدن و بسیاری شب بها بقصد یا بکند البته عمل او را در نظر انجماعت که ایشان را
منظور داشته سهل و اسان نماید و ایات و اخبار در این باب بسیار است و علاج ریا باین نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب
دنیه که در نفس او مستقر گردیده قلع نماید بتوسل بجناب اقدس الهی و تفکر در فنای این زندگانی فانی و بی اعتبار و مال و جاه
اعتباراتان و اینکه کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع اینکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و مثوبات الهی
تا انکه امطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل بدی و حقارتش بر او منکشف گردد و الا با وجود این شهوات در نفس اخلاص
میتر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی در پای درخت نشسته بود و میخواست که مشغول ذکر شود و با حضور قلب عبادت کند بناگاه
چند برد درخت جمع شدند و او را از انها بلند کردند از حضور قلب باز ماند بر خواست و متوجه دفع ایشان شد چون مشغول شد باز جمع
شدند چندانکه ایشانرا میراند فایده نمیکرد شخصی رسید گفتای برادر ما اینها درخت با قیست از این جا نرو ان خلاص ممکن نیست
و اگر خلاصی میخواهی دختر ابوکر چنین کرد فارغ شد همچنین در دل اگر محبت دنیا و غیر از ریشه دارد مرغان خواهشها و خیالها دفع
نمیتوانکرد و اما اغراض صحیحه بگذریم در جهاد و ساقط ناس است و نهایت مرتبهٔ اخلاص ایشان انستکه عمل خود را از ملاحظه رتبه
و عمر و تحصیل و منصب مبرا ساخته غرض اخروی منظور ایشان باشد و کاهد در مقام خوف و خوف عظیم بر ایشان غالبست و عبادات
از ترس جهنم بجا میاورند و کاه رجا بر ایشان غالبست و برای طمع بهشت عبادت میکنند اگر چه خلافی نیست در اینکه ایشان

ایشان با این نیت صحیح است یا نه اما آنچه اینست که صحیح است حضوراً وقتیکه منضم باشد بایکی از معانی که بعد از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیقی که گذشت که بعض قطور بان نیت درست نمیشود و معلوم است که تکلیف کدامشان از این مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف مالایطاقست اما این عبادات در دو رجه نقص است زیرا که اینمرد خود را پوسیده فی الحقیقه نه خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع بسوی خود بیاست که عملرا میشوند احادیث بسیار وارد شده است که باعث قرب بخدا میشود یا باعث خوشوقتی خدا میگردد مطلقا مخلاینده و نفس ایشان هم نمیرسد و اگر بشوند که هرکه فلان عملرا بجا اورد کامنده در بهشت با و میدهند باطنا بآن رغبت نمایند و نفس ایشان هم نمیرسد و اگر بشوند که هرکه فلان عملرا بجا اورد کامنده در بهشت با و میدهند

اول عبادت شاکرانست که ملاحظهٔ نعمتهای غیر متناهی الهی باعث عبادت ایشان شده باشد و عقل حکم میکند که شکر منعم واجب خصوصاً چنین منعمی که جمیع نعمتها و شهوات نفسانی منکر و شکسته کشته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان بردازی ترجیح نمیدهند و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که مباحات را هم بقصد تقرب بخدا میکنند و اصل عبادت مزبور را میدانند و اصل عبادت مزبور را میدانند و لذت خود را میبرند و سختیها و مشقتهای عبادت را برای شکر او است و بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت و از هر عبادتی لذتی میبرند که فوق لذات عالمیانست و در هر قطرهٔ از قطرات آب دیده بهره میبرند و از یکقطره لذت خوف میبابند و از یکقطره لذت شوق و از یکقطره دیگر لذت رجا و امید بنحویکه چنانچه صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسالت فرمود که بهترین مردمان کسیست که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن او درآورده باشد و محبانه او را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جاگزین شده باشد و جمیع اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارها فارغ شده باشد و بپیشانی پرواز انداخته باشد که رونگار او با ساکنان کنده یا بد شوار میشود و صاحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان لذت نباشد بلکه در بهشت نیز عمدهٔ لذت او از عبادت خدا خواهد بود چنانچه از حضرت جعفر بن محمد منقولست که خداوند عالمیان میفرماید که ای بندگان بیسامان بغیر از من چنانچه باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذتها ببرید در عبادت من در دنیا باید بستگی بعبادت تنعم خواهید کرد در آخرت بغیر از چنانچه در دنیا بندگان دیگر از تمیز در دنیا محسوس نمیباید در روح آدمی نیز مثل آن هست که بآن تمیز میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی با آنها از کار خود باز میماند حواس و نحاء از نیز افعالها میباشد مثل آنکه ذائقهٔ صحیح نیلی بد مطعومات را میشناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرینرا در ذائقهٔ او تلخ مینماید و برذائقهٔ او عسل همچنین روح و عقل آدمی نا بشهوات جسمانی افت یافته در ذائقهٔ او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش آینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوار تر است و چنانچه دیدهٔ سر ناصحیح است بران اعتماد نمیشاید و چون سبل بران پرده انداخت نیک و بد را نمیشناسد همچنین دیدهٔ جان نا بنور ایمان روشن است حق را میبیند و باطل را میشناسد و چون سبل معاصی بدیده نور او را مستور کرد نیک را بد میداند و نیک را بد میبیند و نیک را بد میداند و بد را بشهوتها نفس میشناسد لهذا از طاعت کریزان و معصیت را خواهان و همچنین نظیر هر خاسر از حواس در روح آدمی است و صحت و بیماری او را نیز در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت او گفته و بیان آن بیان خواهد شد **پنجم** عبادت محبان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجهٔ محبت که اعلا درجات کاملان است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حضرت امیر المومنین و اولاد اطهار او میفرمایند که بحبتم و محبوبه یعنی خدا ایشانرا دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد و رضای او باشد آنرا بهشت میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت آتش نمرود چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوشنما تر بود و باین سبب خلیل آتش را برای او باغ و بوستان کرد و آنرا ریحانه نمید هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر مینمود یعنی که جاهلی در عشق مجازی بمرتبه میرسد که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای معشوق میکند و در خدمت معشوق هر کونه بخاطر او میرسد که او نفعی بمن خواهد رسید یا ضرری و اگر با زار میرود برای این میرود که شاید او را به بیند و اگر بباغ میرود بیاد او میرود و در محراب او در جمیع کارها همان محبت فاسد است همچنین محبت محبوب حقیقی بر کسی که غالب شده در جمیع کارها او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در اینمقام منظور نیست بلکه بهشت برای این میخواهد که دوستانرا میخواهد و جهنم را برای آنکه دشمن دارد که دوستانرا نمیخواهد چنانچه امام المحبین امیر المومنین در دعای کمیل میفرماید که الهی اگر مراد در جهنم درآوری و از دوستان خود جدا کنی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر

توانند شد مکر اینکه از اینمرتبه باز مانند و غفلت دیدهٔ او را کور کرده اند چنانچه منقولست که خضر لقمان پغرزند خود فرمود که اینفرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در انجا نباشد و بما سانید معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که فرمود از خداوند خود حیا بدارید چنانچه حق حیا و شرم است صحابه گفتند که چکار کنیم که حیا عمل آمده باشد فرمود که اگر خواهید که چنین باشید باید که اجل شما همیشه در برابر دیدهٔ شما باشد و سر را و انچه در سر است از چشم و گوش و زبان و غیر انها از معصیت الهی باز دارید و شکم را از حرام باز دارید و فرج را از محرمات منع نمائید و یا کنید قبر را پوسیده شدن و خاک شدن در قبر را و کسیکه آخرت خواهد باید که زینت زندگانی دنیا را ترک نماید و عبادت اینحدیث بود زیرا که اینمعنی بیانمنطق است هرچند بر معاد یکر منطق میشود چهار صنف عباد جمعی اند که لذت عبادت را یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند و عقل ایشان مصفی و نفس ایشان نورانی شده را عقل موافق گردیده و شهوات نفسانی منکر و شکسته کشته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان بردار ترجیح نمیدهند و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که مباحات را هم بقصد تقرب بخدا میکنند و اصل عبادت مزبور را میدانند و اصل عبادت مزبور را میدانند و لذت خود را میبرند و سختیها و مشقتهای عبادت برای شکر او است و بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم خود را معصیت و از هر عبادتی لذتی میبرند که فوق لذات عالمیانست و در هر قطرهٔ از قطرات آب دیده بهره میبرند و از یکقطره لذت خوف میبابند و از یکقطره لذت شوق و از یکقطره دیگر لذت رجا و امید بنحویکه چنانچه صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت رسالت فرمود که بهترین مردمان کسیست که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن او درآورده باشد و محبانه او را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جاگزین شده باشد و جمیع اعضا و جوارح مباشر آن شده باشد و بسبب عبادت خود را از جمیع کارها فارغ شده باشد و بپیشانی پرواز انداخته باشد که رونگار او با ساکنان کنده یا بد شوار میشود و صاحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان لذت نباشد بلکه در بهشت نیز عمدهٔ لذت او از عبادت خدا خواهد بود چنانچه از حضرت جعفر بن محمد منقولست که خداوند عالمیان میفرماید که ای بندگان بیسامان بغیر از من چنانچه باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمائید و لذتها ببرید در عبادت من در دنیا باید بستگی بعبادت تنعم خواهید کرد در آخرت بغیر از چنانچه در دنیا بندگان دیگر از تمیز در دنیا محسوس نمیباید در روح آدمی نیز مثل آن هست که بآن تمیز میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس جسمانی با آنها از کار خود باز میماند حواس و نحاء از نیز افعالها میباشد مثل آنکه ذائقهٔ صحیح نیلی بد مطعومات را میشناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرینرا در ذائقهٔ او تلخ مینماید و برذائقهٔ او عسل همچنین روح و عقل آدمی نا بشهوات جسمانی افت یافته در ذائقهٔ او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش آینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوار تر است و چنانچه دیدهٔ سر ناصحیح است بران اعتماد نمیشاید و چون سبل بران پرده انداخت نیک و بد را نمیشناسد همچنین دیدهٔ جان نا بنور ایمان روشن است حق را میبیند و باطل را میشناسد و چون سبل معاصی بدیده نور او را مستور کرد نیک را بد میداند و نیک را بد میبیند و نیک را بد میداند و بد را بشهوتها نفس میشناسد لهذا از طاعت کریزان و معصیت را خواهان و همچنین نظیر هر خاسر از حواس در روح آدمی است و صحت و بیماری او را نیز در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت او گفته و بیان آن بیان خواهد شد **پنجم** عبادت محبان است که بسبب کثرت عبادت و بندگی بدرجهٔ محبت که اعلا درجات کاملان است رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حضرت امیر المومنین و اولاد اطهار او میفرمایند که بحبتم و محبوبه یعنی خدا ایشانرا دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کار فرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آنرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد و رضای او باشد آنرا بهشت میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت آتش نمرود چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوشنما تر بود و باین سبب خلیل آتش را برای او باغ و بوستان کرد و آنرا ریحانه نمید هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر مینمود یعنی که جاهلی در عشق مجازی بمرتبه میرسد که اگر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اگر معصیت میکند برای معشوق میکند و در خدمت معشوق هر کونه بخاطر او میرسد که او نفعی بمن خواهد رسید یا ضرری و اگر با زار میرود برای این میرود که شاید او را به بیند و اگر بباغ میرود بیاد او میرود و در محراب او در جمیع کارها همان محبت فاسد است همچنین محبت محبوب حقیقی بر کسی که غالب شده در جمیع کارها او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در اینمقام منظور نیست بلکه بهشت برای این میخواهد که دوستانرا میخواهد و جهنم را برای آنکه دشمن دارد که دوستانرا نمیخواهد چنانچه امام المحبین امیر المومنین در دعای کمیل میفرماید که الهی اگر مرا در جهنم درآوری و از دوستان خود جدا کنی اگر بر عذاب صبر کنم چگونه بر

بر فراق تو صبر کنم و اگر بر کوی آتش شکیبائی نمایم چگونه تاب فرقم جدائی از کرامتها و لطفهای تو را و کسیکه در اینمرتبه از محبت باشد تو دل کجا و نمیگذرد که پسندیده محبوبش نیست و طاعت و ایجان برای محبوب میکند و مزه منظورش نیست و محبت خواب غفلت را بر او حرام کرده چنانچه محبوب العالمین جعفر بن محمد میفرماید که دوست خدا نیست تا نکه معصیت خدا میکند بعد از ان شعری فرمودند که مضمونش اینست که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار و دعوائی بیجا میکنی و راست کار تو از کفار تو اگر در محبت او راست گو بودی فرمان او را قبول نمیکردی بدرستیکه دوست مطیع دوست خود میباشد و ایضا اینمعنی از انحضرت منقول است که فرمودند عبادت خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و بزرگوار است و اینمرتبه ایمنی است چنانچه حتم میفرماید و هم من فزع یومئذ امنون ایشان از ترس و فزع قیامت ایمنند و میفرماید که بگو اگر خدا را دوست میدارید پیروی من بکنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامرزد پس فرمود کسیکه خدا را دوست میدارد خدا او را دوست میدارد و هر که خدا را دوست دارد او از ایمنان است یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواها نفسانی ایمنست و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد و ایضا از انجناب رسیده که خداوند عالمیان بحضرت موسی بن عمران فرمود که ای پسر عمران دروغ میگوید یکسیکه گمان میبرد که مرا دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود و از من غافل میشود آخر نه هر دوستی میخواهد که با محبوب خود خلوت کند اینک من ایموسی دیده دلهای ایشان را فرو گرفته بدیده دلها ایشان مرا میبینند و حاضر انرا با من سخن میگویند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را برای من شکسته فتاضع کردان و از دیده ها خود در یا ریکی شب با بهریز و مرا بخوان که من تو بسیار نزدیکم و مرتبه محبتیکه اشرف سعادات بواعث محبت تفکر در نعمتها و الطاف معبود حقیقی است چنانچه محبتهای دنیائی بهمین نحو بسیار الطاف و مهربانی محبوب در تزاید میشاند و همچنین عشق حقیقی بتفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی که در هر لحظه صد هزار نوع از ان بهر هر فردی از افراد مخلوقات دارد زیاد میکند چنانچه منقولست از حضرت امام محمد باقر که حضرت رسول فرمود با صحابه خود که خدا را دوست دارید برای نعمتها ایکه روزی شما کرده و هر دوست دارید ان برای خدا و اهل بیت هر دوست دارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا مرویست که حضرت رسول فرمود که خداوند عالمیان بهمراز خود موسی بن عمران وحی فرمود که ای موسی هر دوست دارد و مرهم را دوست من گردان موسی گفت خداوندا من تو را بحب و بدوستی تو قایل گردیده ام مرا بتو چگونه دوست تو گردانم فرمود که نعمتها مرا بایشان بخوان و احسانهای نامتناهی مرا بیاد ایشان بیاور چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از من است و از جانب من بایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر از ابای کرام او روایت نمود که روزی حضرت رسول در مسجد نشسته بودند ناجمعی از صحابه که در میان ایشان بودند ابو بکر و ابو عبیده و عمران و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و کسان از قراء صحابه عبد الله بن ام عبد ابی بن کعب پس عبد الله سوره لقمان را خواند تا باین آیه رسید و اسبغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه و ابی سوره ابراهیم را خواند و باین آیه رسید و ذکرهم بایام الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور حضرت فرمود مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم نعمتها و احسانها و امثال و حکمتها و بلاهاست پس متوجه صحابه شد و فرمود بگوئید که کدام است اول نعمتی از این نعمتها شما را بتذکر انها امر فرموده هر یک از ایشان نعمتی از نعمتها را گفتند از انواع خورشها و پوششها و فرزندان و زنان و غیر انها چون ایشان ساکت شدند بجانب حضرت امیر المؤمنین التفات نمود و فرمود که ای ابو الحسن تو نیز بگو حضرت فرمود که بپدر و مادر فدای تو باد من چگونه بیان کنم در حضور تو امر را و حال انکه خدا ما را بتو هدایت فرموده و جمیع علوم و کمالات را بتو بر قرار فرستاده حضرت رسول فرمود که باید گفت که کدام نعمت اول نعمتیست که خدا بتو کرامت فرموده حضرت امیر المؤمنین فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است که من هیچ نبودم و مرا از کتم عدم بوجود آورد و بر فرمود که راست گفتی دوم کدام است فرمود که دوم انست که احسان فرمود و مرا [illegible] صاحبان حیات و زندگانی مقرر

فرمود و مانند جمادات و نباتات نگردانید فرمود که راست گفتی سیم را بگو فرمود که ستیم انکه مرا به بهترین صورتها که صورت انسانست خلق فرمود و بصورت حیوانات خلق نفرمود گفتی راست گفتی چهارم را بگو فرمود که چهارم انکه برای من حواس ظاهره و باطنه مقرر فرمود گفت راست گفتی پنجم را بگو فرمود که پنجم انکه قوای عقلانی و مشاعر روحانی بمن داد و بر سایر حیوانات مرا بان زیادتی بخشید فرمود که راست گفتی ششم بگو فرمود که ششم انست که مرا بدین حق هدایت و از کراهان نگردانید فرمود که راست گفتی هفتم را بگو فرمود که هفتم انکه در اخرت برای من زندگانی مقرر فرمود که نهایت ندارد فرمود که راست گفتی هشتم کدام است فرمود که هشتم انست که مرا مالک کردانیده و بنده کسی نگردانیده فرمود که راست گفتی نهم را بگو گفت نهم انست که آسمانها و زمین و انچه در انها است در دنیا انها را از خلایق برای من خلق کرده و مسخر من کردانیده که برای من در کارند فرمود که راست گفتی دهم را بگو گفت دهم انکه مرا مرد خلق کرده و برزنان استیلا و زیادتی داد فرمود که راست گفتی بعد از این دیگر چه نعمت است فرمود که یا نبی الله نعمت الهی بیشمار است و هر نیکو و طیب و بشمردن احصا انها نمیتوان نمود حضرت رسول تبسم نمود و فرمود کوا را باد تو را علوم نامتناهی ای ابو الحسن تو نیز بیان الهی کردن از برای امت من انچه در ان اختلاف نمایند کسی که برای دین تو دوست دارد و پیروی راه تو بکند او هدایت یافته است براه راست و کسیکه از هدایت تو بجانب دیگر میل کند و تو را دشمن دارد و تنها بگذارد در قیامت هیچ بهره از بهره الهی نداشته باشد و از رحمت جمله دواعی محبت بسیار عبادت و ذکر است و پیوسته صفا کامله الهی را منظور نظر داشتن و باینمعنی ظاهر است که هر چند بار کسی بیشتر میکند محبت و بیشتر در خواطرش مستقر میشود خصوصا در هنگامیکه با تفکر در صفات کمالیه الهی منضم باشد و غیر از ذکر و شرایط و فوائد ان و فضیلت در گرو تفکر بر یکدیگر بعد از این انشاء بیان خواهد شد ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال معبودیت و انکه او سزاوار معبودیست چنانچه جناب امیر المؤمنین فرمود که ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا فی جنتک لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک یعنی نپرستیدم تو را از ترس آتش تو و نه طمع در بهشت تو ولیکن تو را سزاوار پرستیدن یافتم پس عبادت کردم و این درجه علای درجات مقربانست و کسیکه این دعوی میتواند نمود که فریب از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ هم نشنیده بود هم عبادت تو اچنین که الحال میکند میکرد بلکه اگر العیاذ بالله اگر عبادت کننده را بجهنم میکردند چون معبود را سزاوار عبادت میداند تو را نه بمکافات بدانکه مرا تو بات نیابت عبادت چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد و صاحب هر رتبه در خور مرتبه خود نیتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و هر درجه شاهد دعوای چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوای مدعی و کمال واقعی با نها ممتاز میشود فایده اگر کسی گوید که از تحقیقات چنین معلوم میشود که مقربان بهشت چندان منظور نمیباشد و از جهنم چندان بیم نمیباشد پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت و اردشده و آثار خوف جهنم و عذابیکه از اطوار انبیا و ائمه مفهوم میشود چه معنی دارد و باین مقام معنی لطیفی بخاطر رسیده که ناکسی بهره از محبت نداشته باشد اذعان نمینماید بدانکه بهشت ظاهری و باطنی وصوری و معنی میباشد و هر کسی از بهشت بلذتی مخصوص است و از این میوه بهشتی بایک طعم صد هزار لذة متصور است که هر فردی یکی از انها التذاذ می یابد بدیگری شخص همتا و مقصود است برخورد مطعوم تا لذیذه و کامش شیرین میشود و بغیر از این لذات جسمانی دیگر چیزی نمیباشد و دیگری که باین قدری از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی و کام او لذیذ نیست و تفکر میتواند کرد مرا نزد انخداوند تبه هست که چنین میوه شیرینی برای من خلق کرده و بمن عطا فرموده پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شده و دیگری از این میوه همین شیرینی می یابد که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه از لطف و بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلای لذات اهل بهشت مرتبه رضوان است که نوید خوشنودی الهی با یشان میرسد و اگر توضیح اینمطلب خواهی تمثیلی از برای تو بیان کنم مثلا اگر پادشاهی خوان نفیسی در پیش خود گذارد و بانعام دهد و هر کس را باین نعمت عطا کند ان گدای دریوزه اگر که همت او همین نعمت است همین لذت مالیت باین نعمت را میابد و شادی که دارد از همین است که اگر اینرا نمیگرفت فلسی بهایش میبایست داد و خرید و کام خود را شیرین کرد و اگر فتادی هم نعمت را باو دهد همان فرح او را حاصل و یکی از اوساط ناس که اینرا میگیرد از اینمعنی هم التذاذی دارد که پادشاه را طلبیده و نعمت بمن داد و کسی از ارباب مناصب جزو که میگیرد چون بکار شاه آمده و استقلال منصبش بیشتر محفوظ میشود تا بمرتبه مقربی میرسد که لذت قرب و انس پادشاه را یافته این لطف تنها و بامعنی نیا برابر است با انکه اگر در خانه خود اگر انواع نعمتها باشد نگاه نمیکند و این

مراتب در نعمتهای دنیا نیز میباشد که شکم پرستان لذت جسمانی میبرند و مقربان لذت معنوی و توجه دوستداران میباشد لهذا در ما
والمهانی که از جانب دوست با بشان میرسد از انکبین در کام جان ایشان شیرین تر است و چنانچه در این مائدهای جسمانی این تفا
مراتب میباشد در مائدهای روحانی نیز اضعافا مضاعفا این میباشد چنانچه آیات قرآنی مؤید علوم ربانیت هر کس از درخور فهم خود از آن
بهره ایست که دیگری را از آن خبر نیست ای عزیز هر کدام کامل هست بهره او از هر چیز کامل است و ناقص از کمال هر یعنی محروم و بی بهره
خدا شناس از لقمه نان خشک لذتی میبرد که غنی محروم از الوان نعمتهای خود نمیبرد و همچنین در الام عذابهای الهی بر این قیاس است
اگر بر فرض محال دوست خدا را بجهنم کنند از آتش خرمان میسوزد نه از آتش سوزان چون جهنم جای محرومان و سزای مهجوران
تضرع و استغاثه مینمایند و از آن گویا نیست و با نعمتی در مراتب عشق مجاز بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در کنار او
با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است چون لطف دوست هر چند بدنشر مجروح سازد نزد او از ذی شکر شیرین تر است و بر فنا
وجمیع المومنین الوصول الی درجات الکاملین محمد و اله الطاهرین **و فصل چهارم در بیان** که از شرایط عبادت
که این فقره جامعه بآن اشارت دارد حضور قلب است در عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث کمال
و قرب نمیگردد بلکه اگر نه فضل شامل گردد علی الاطلاق میتوان گفت صلوة بی حضور قلب است مستحق عقاب گردد
چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و بان پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خواطرش مطلقا متوجه مورد دیگر
باشد و ان پادشاه از ضمیر او اطلاع داشته باشد البته متوجب سیاست بلیغ میگردد زیرا که پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا بشان
او نکرده چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون به تحقیق رستگار شدند مومنانی
که در نماز خود با خشوع عمده خشوع دل است که بیاد خداوند خود باشد و بغیر ذات مقدس او بچیزی ملتفت نشود و غیر را از
خواطر خود بیرون کند خشوع سایر اعضا و جوارح آنست که هر یک بان کاری که مامور شده اند مشغول باشد و از آنی که در
هر عضوی از اعضا از شارع مقرر گردیده تجاوز نمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در هر حالی باید که در موضع خاص باشد و قدمت
را فرموده اند که در هر حالی بر وضع مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه منقولست که حضرت رسول صلعم
شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی میکرد فرمود که اگر دل او نیز خاشع بود با خذ بود و اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول
بودند و با نعمتی عجب تجربه ظاهر است بدانکه هر مملکتی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او میباشند و پادشاه ملک
بدن و پیشوای سایر اعضا و قوی قلبست چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع او شدند و پیرو او میباشند بدین معنی
اشاره بحدیث که صلوة المؤمن وحده جماعة یعنی نماز مومن بتنهائی جماعتست زیرا که دل او با خداست و مقتدای سایر جوارح
باو اقتدا مینمایند بدانکه نماز بی حضور قلب کرداری را از جهنم خلاصی دهد تا بدرجات عالیه کمالات نمیرساند و پسندیده درگاه
حق نیست چنانچه از حضرت رسول منقولست که نماز مقبول نیست مگر با حضور قلب و از حضرت صادق مرویست که هر که در رکعت
نماز بگذارد و بداند که چه میگوید یعنی قرائت و اذکاری که میخواند متوجه معانی آنها باشد چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نماند باشد
و از حضرت باقر علوم الاولین و الاخرین منقولست که بدرستیکه بالا میرود از نماز بعضی بندگان نصف آن و از بعضی ثلث و از
بعضی ربع و از بعضی خمس و بالا میرسد و بدرجه قبول نمیرساند مگر آنچه را که با حضور قلب کرده باشد و لیکن ثامونشد اند
بندگان باد ای نوافل تا بسبب آن تمام سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از حضرت جعفر بن محمد که رغبت بثواب و خوف از
عقاب در دل جمع نمیشود مگر اینکه بهشت و واجب میشود چون متوجه نماز شوی دل خود را بسوی خداوند خود بگردان
بدرستیکه هر مومنی که در نماز دل خود را با خدای خود دارد خدای مؤمنان او را بسوی او مایل گرداند و با نعمتی بهشت را بر او لازم گرداند و از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که چون بنده مؤمن برای نماز بر میخیزد خداوند عالم نظر رحمت
بسوی او می نماید و روی لطف و احسان بسوی او میدارد و رحمت از بالای سر او تا آسمان بر او سایه می اندازد و ملئکه بر گرد او
احاطه مینمایند تا افق آسمان و ملئکی را موکل میسازد که بر بالای سر او ایستاده میگوید که اگر بداند که مناظر نظر رحمت
کیست و با که مناجات میکند هرگز نه بغیر او التفات نمائی و هرگز از جای نماز حرکت نکنی و از حضرت جعفر بن محمد الصادق منقولست
که بنده چون در نماز خود التفات بجانبی مینماید باو حق سبحانه و تعالی خطاب میکند که ای بنده من بسوی که التفات
مینمائی آیا التفات بجانبی میمانی که از من بهتر باشد از برای تو چون سه مرتبه از او التفات صادر شود حضرت نظر لطف از او بر
میدارد و بعد از دیگر بجانب او نظر نمیفرماید و اخبار در این باب بسیار است در حضور قلب در نماز نزد بعضی حالت در میان

اینکه در مراتب یقین و معرفت کامل تر میشود و عظمت معبود را بیشتر میشناسد از اینرو عبادتش بیشتر و خشوعش زیادتر میشود و در مقام
بندگی خاضع تر میباشد چنانچه جعفر بن احمد القمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه چون بنماز می ایستادند رنگ مبارکش
متغیر میشد از خوف خدای تعالی و از سینه انحضرت صدائی مانند صدای دیگ که در جوش باشد میشنیدند و منقولست که چون وقت
نماز داخل میشد حضرت امیر المومنین اندام مبارکش بلرزه می آمد و از رنگ بر نگ میگردید میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود
که رسید هنگام ادای امانتی که بر آسمان و زمین عرضه کردند و نپذیرفتند و ترسیدند و می متحمل انشدند یعنی بار تکلیف این نمیدانم
که چون متحمل این بار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه **و در روایت معتبره** وارد است که حضرت امام حسن چون متوجه وضو
نماز میگردید مفاصل بدنش میلرزید و رنگ مبارکش بزرد مایل میشد از انحضرت از علت این حال سؤال نمودند فرمود که حق
ولازم است بر هر کس که نزد خداوند عرش عظیم بایستد که ایستادنش رنگش زرد شود و بندهایش از بیم او بلرزه در آید و منقولست
که حضرت سید الساجدین روزی در نماز ایستاده بودند حضرت امام محمد باقر که کودک بود و چهار سال بیشتر عمر نداشت بتوهم حضرت
امام محمد باقر بکنار چاه آمد که نظر نماید در اینحال در افتاد مادر چون انحال را مشاهده نمود بسوی چاه آمد بر خود میزد و فریاد میکرد
و استغاثه مینمود و میگفت یا بن رسول الله فرزندت غرق شد و انحضرت در نماز مطلقا التفات نمیفرمود و حال انکه صدای اضطراب
فرزند را بگوش او میرسید چون بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب گفت که ای اهل بیت سالت دلهای شما بسیار
سنگین است باز حضرت التفات نفرمودند تا نماز را با اداب مستحبه تمام بجا آورده فارغ گردید پس بنزد چاه آمد و با عجز دست
در اینجا عمیق کرده امام محمد باقر را بیرون آورد و خنده میکرد و سخن میفرمود و جامه انحضرت تر از شده بود پس فرمود که فرزند
خود را بکبر یا ضعیفه الیقین بخدا مادر حضرت امام محمد باقر از سلامت بودن فرزند بخندید و از تنبیه انحضرت بگریه در آمد حضرت
فرمود که بر شما ها ملامتی نیست نمیدانید که من در خدمت خداوند جبار ایستاده بودم که اگر روی از جانب دیگری میگردانیدم
و بغیر او توسل مینمودم روی لطف خویش از جانب من میگردانید و بغیر او از که توقع رحمت میتوان داشت **و صاحب کتاب**
حلیة الاولیاء روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین از وضو فارغ میشدند عشره در عشر و اعضای انحضرت مستولی میشد
چون سئوال مینمودند میفرمودند که وای بر شما مگر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی میایستم و با چه عظیم الشانی میخواهم مناجات کنم در
هنگام وضو نیز اینحالت از انحضرت نقل کرده اند **و روایت** وارد شده که فاطمه دختر حضرت روزی جابر بن عبد الله انصاری را
طلبید و گفت تو از صحابه کبار جناب سولی و ما اهلبیت داخل بر تو بسیار است و از بقیه اهل بیت رسالت همین علی بن
الحسین مانده و او بر خود جور مینماید در عبادت الهی پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته
و بدن او نحیف شده و کاهیده از او التماس نما که شاید پاره تخفیف دهد چون جابر بخدمت انجناب رسید دید که در محراب نشسته
و عبادت بدنش را نحیف کرده و نحیف گردانیده حضرت جابر را اکرام فرمود و در پهلوی خویش بتکلیف نمود و با صدای ضعیف
احوال او پرسید پس جابر گفت یا بن رسول الله خداوند عالمیان هشت بهشت برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای
دشمنان و مخالفان شما آفریده پس چرا اینقدر بر خود تعب میفرمائی حضرت فرمود که ای صحابی رسول مگر نمیدانی
که جد حضرت رسالت پناه میان کرامتی که نزد خداوند خود داشت که تمام اولای گذشته و آینده او را آمرزیده او مبالغه و مشقت
در عبادت را ترک نفرمود پدرم از برای او با انکه بر ساق مبارکش تفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرده صحابه گفتند که چرا
چنین زحمت میکشی و حال انکه خدا بر تو تقصیر نمینویسد فرمود که ایا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم جابر گفت
یا بن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع مینماید و اسمانها را از نگاه میدارد و عذابها بخود را بر میدارد
نمیگذارد و فرمای جابر بر طریق پدران خود خواهم بود تا ایشان از ملاقات نمایم **و** از حضرت صادق منقولست که پدرم فرمود
که روزی بر پدرم علی بن الحسین داخل شدم دیدم که عبادت در انحضرت بسیار تاثیر کرده و رنگ مبارکش بزرد گردیده و دیده اش از
بسیاری گریه مجروح گردیده و پیشانی مبارکش از کثرت سجود پینه کرده و قدمش از فور قیام در صلوة ورم کرده چون او را
بر اینحال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود و بسیار بگریستم انحضرت متوجه من گردیدند بعد از زمانی بجانب من نظر
افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت امیر المومنین در انجا مسطور است بمن داده چون بیاورد نگاه و پاره بخواندند
بر زمین گذاشتند و فرمودند که کی طاقت این دارد که مانند علی بن ابیطالب عبادت کند **و کلینی** از حضرت جعفر بن محمد روایت
کرده که حضرت سید الساجدین چون بنماز می ایستادند رنگش متغیر میشد و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق از انجناب میریخت

و از حضرت امام محمد باقر منقولست که علی بن الحسین در شبانه روزی هزار رکعت نماز میگذارد و چون بنماز می ایستاد از رنگ
برنگ میگردید و ایستادنش در نماز ایستادن بندهٔ ذلیل بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان
بود و چنان نماز میکرد که گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد و چون از تغیر احوال انجناب سئوال مینمودند میفرمود کی
که نود چنین خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که چنین خایف باشد و نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان انجناب
از بلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد همسایگان جمع شدند و شکسته بندان آمدند دست طفل را بستند و نظر
از درد فریاد میکرد و حضرت در اشتغال بعبادت نمیشنید چون نصیبی شد و از عبادت فارغ گردید دست طفل را دید و گرد او انجمنه
از کیفیت حال پرسیدند خبر دادند و در وقت دیگر در خانهٔ انحضرت کدو پخته بود آنرا شکر فرت و اهل خانه را فرمان میکرد ند که یکی
رسول الله النار النار حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد بعد از زمانی سر برداشتند از انجناب پرسیدند که چه چیز بود
شما را از این آتش غافل کرد اینده بود فرمود که آتش کبری قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل کرد اینده بود و هفتاد هزار ملک
از پیش روی انحضرت می افتادند از بسیاری سجده و ابو ایوب دایه گرد که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق چون بنماز می ایستادند
رنگ عبادتکش سرخ میشد و گاه زرد میشد چنان بود ند که گویا خدا را می بینند و با او سخن میگویند یعزیز مقربان درگاه شاهی
چون معرفت او را بیشتر و جلال او را زیاده از اندیگران میشناسند پیوسته او را زیاده دارند و در محل عتاب میشوند چنانچه
ملوک دنیا از عامهٔ رعایا که تو قع انرا ندارند خطرهای مقربان خود دارند و خطرهای مقربان ایشان زیاده از دیگران میشمارند
و بدانکه خداوند عالمیان ملکرا از طینت قدس و طهارت خلق فرموده و شهوات و علایق جسمانی را در ایشان ترکیب ننموده و علایق
بحر را از محض حیوانیت و شهوات ترکیب فرموده و منشا استعدادهای ایشان مقر بنا ساخته و منشا جامهٔ انسانیه را از هردو جهت
خلق فرموده جهت نفس و عقل که او را داعی بکمالات باشد باز کوامت فرموده و بکثافات حیوانیه و علایق بدنیه و شهوات
حیوانیه او را مبتلا ساخته و او را تکلیف فرموده که بعد از تشبث باین علایق دفع انها از خود نموده خود را بصفات قدسی و ملکات ملکی محلی
گرداند تا از ملک اشرف تا شد زیرا که ترقی در مراتب کمالات بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه کار نجاته را که میخواهد بپایان سفید کند
اول او را بعضی کثافات لازم میسازد چون دفع ان کثافات نمود از اول پاک تولدی بدو اکومیل بپستی نماید تا تابع شهوات حیوانی شود و
عقل را مغلوب هوا سازد از بهایم پست تر میشود چنانچه حضرت حق تعالی در شان کفار میفرماید نیستند ایشان مگر مانند انعام و بلکه
بلکه از ایشان گمراه تر زیرا که در حیوانات قابلیت کمال نبود و ایشان را وجود قابلیت خود را بدرجهٔ بهیمیت ساینیدند و از جمیع کمالات
محروم گردیدند چون خلقت انسانی را بانی سبب محتاج بامر چند کرد اینده انداز تحصیل معاش و معاملات و معاشرات که با خاصیت
موجب بعد از جناب قدس او گردد و اهمال در شهوات و متعلقات و غفلات از خیرات و سعادات میکرد د لهذا او را در پنج مرتبه بخلق را بعد
از تو علد و امور دنیویه و تشبث بعلایق دنیه تمام مخصوص مجلس قرب ما للذ ملوک نموده اند تا لذت مواصلت بعد از فراق که موثر مزید
اشیاقست حاصل گردد و بعادتهای بد عادت نکنند چون نماز معراج مؤمن است و نهایت مرتبهٔ دین و نماز بحضور می پیوندد و بنا بر مقدمهٔ
سبق ذکر یافت بعد از تکلیف مرتبه ینماید عین غفلت او را آگاه میسازند و از برای تنبیه غفلت زدگان بوادی
حیرت مقرر ساخته اند که اول در تکبیر گویند کو ا رجحداوند تا بیاد ایشان بیاورند تا انکه غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان
حقیر شود و چون در عین غفلت چنان مرتبه برای ایشان میخوانند که شاید ایشان متنبه شوند و بدانند که بچه خداوندی ایشان در رتبهٔ
جلال و عظمت از همه چیز عظیم تر است بلکه از ان بزرگوار تر است که عقلها بکنه ذات او تواند رسید پس چنین بزرگوار را اطاعت
نمودن و عبادت کردن واجب و لازم است و بعد از ان شهادت بوحدانیت الهی را بر گوش ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر از خداوند
خداوندی دیگر نیست پس پارهٔ بحجاب قدس او نیست او را بیکانگی در اخلاص من باید پرستید و دیگر
بگوش دل ایشان میرسانند که چنین خداوند عظیم با ایشان یگانه پیغمبری فرستاده پس باید عبادت او را بطوری که ان پیغمبر آورده
و شرایط یکه او امر فرموده بجا آورند و بعد از تمهید این مقدمات بنجانب خدا ایشان تواضع میکنند و بخوان کرام و انعام الهی میخوانند
که بشتابید و مسارعت نمایید بسوی نماز پس بعظمت نماز را در نظر ایشان جلوه میدهند که بشتابید بامریکه باعث فلاح و رستگاری
دنیا و آخرت و دیگر عظیم تر از او میگویند که بشتابید بعملی که بهتر از اعمال و عبادات است و دیگر بار مقدار را بعظمت و جلال
و یگانگی یاد میکنند که ایها الناس از مخالفت چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و دیگر یگانه است و معارض و شریکی ندارد روا نیست ایمن نشنا
و امون نشان ظاهر بر گوش سر میخوانند و ناامکرده ایمان و یقین ایشان شنوا کرده بندها را روی جانب بگوش دل میشنوند چنانچه

منقولست که وقت هر نماز که میشود منادی از جانب رب العزة ندا میکند که ای کروه بر خیزید و آتشهای کناهان را که بر پشت خود افروخته اید
بنور نماز فرو نشانید و خاموش کرد انید بلکه هر لحظه ایشان ندای جانفزای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بگوش
شنوند چون بندهٔ سعادتمند از این ندا ها اندکه هشیار کردید و متوجه نماز شد اول او را بپاکیزه کردن خود امر میفرمایند که بی
ادبانه در اخل مجلس بزرگواران نمیتوان شد و امر کرده اند او را که ببیت الخلا در اید و کثافتهای ظاهری را از خود دور کرد اند و در
دعاهائیکه از ائمه در اداب خلوت وارد شده تعلیم او کرده اند چنانچه از این بخارهای ظاهری منافع قریب است تلویثات معنوی
که از کناهان و اخلاق رذیله بهم رسیده بیشتر مانع است لهذا در ان حال استعاذه از شیطان و طلب مغفرت کناهان مینماید که خدا
بفضل خود او را از دجاسات صوری و معنوی پاک کرد اند پس بارد یگر او را در مقام تطهیر او در بندکه در او دستها و پاها و سر را که در
حالت صلوة در اکثر افعال بکار میفرماید پاکیزه کرد اند و در اثنای این دعاهای منقوله او را اکاه کرد انیده اند که این اعضاها بنجا
دستهای معنوی بسبب کناهان بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند پس باید در این وقت از خدا پاکیزکی معنوی را طلبید
و در اثنای این دعا او را متنبه میسازند که باید عبادت کرد نا خود را از این عقوبات برهاند پس شوق عبادت در او زیاده میشود و بعضی از شهوات
و علایق شکسته میگردد لهذا در وقت روشن میکویند که خداوند چنانچه تو فرموده که در روز قیامت بعضی اندوهها سفید و نورانی
خواهد گردید پس خداوندا در وی مراد را نوز سفید گردان چون دستهای امیدوار بدیا میاورد که خدا فرموده که در روز قیامت نامهٔ
نیکوکاران را بدست راست ایشان میدهند و نامهٔ مجرمان را بدست چپ یا دهند و از خداوند خود میطلبد که نامهٔ او را بدست راست او
دهد و مخلد بودن بهشت را بدست او دهد و او را حسابرا سان کند و در وقت دست چپ شدن دعا میکند که خدایا نامهٔ اعمال
مرا بدست چپ من مده و دست مرا در کردن غل مکن و مرا از جامهای آتش بخارات ده چون مسح سر میکند از خدا میطلبد که رحمتهای خود را
بر سر من فرود یرد که سرتاپای مرا فرا کیرد چون مسح پا میکند بیاد میاورد که باین پاها بر صراط می باید کذشت در انروز پاهای ما بی
از صراط نخواهد لغزید پس ثبات بر صراط را از خدا میطلبد و طلب مینماید که خدا او را توفیق دهد که باین پاها همیشه تحصیل رضای
الهی نماید چون چنین وضوئی ساخت موافق احادیث معتبره کناهان این اعضا امرزیده میشود و پاکیزه صورت و معنی میکردد و قابل
قرب میشود و از ان غفلتها پارهٔ هشیار میکردد و ظاهر خود را بوهای خوش معطر میسازد و باطن خود را بنور نیات صحیحه منور میکرداند
و چون حدیث وارد شده که در خانه که سکان یا شراب یا صورت در انخانه است ملک داخل نمیشود پس سکان ظاهر را از ساحت خانهٔ خود دور
میکرداند و سکان نفس امّاره و شیطان را از ساحت ضمیر خود میرانند و شراب ظاهر را از خانه و شراب صوری معنوی که غفلت و شهوت
از سر پدید میکند و صورتهای ظاهر را از در و دیوار خانه محو مینماید و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای ایشان مصفا میسازد چه
بارکاه قرب میشود چون بدر مسجد میرسد بدر بندا ول از در بندهای خانهٔ معنوی حقیقی رسیده از خدا میطلبد که درهای رحمت خود را بروی
من بکشاد چنانچه این در ظاهر را بروی من بسته درهای مغفرت را بروی من ببندد و در این مقام نیز عارف را کاهی دیکو حاصل میکردد
چون پا در مسجد میکذارد چنان میداند که بزم کریمان کبریای جلال را داخل کردید و یا بوبساط قرب بنهاد که باد بی میرود و بغیر جناب
الهی متوجه نمیشود چون بجای نماز امد باد یکر اقامه را میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت شان عبادت را بدیده
روشن تر میبیند چون در وقت از ان غفلت عظیم پرده از دیدهٔ او کردیده بود چون بنماز معراج مؤمن است و در وقت
معراج حضرت رسول صلعم بهر اسمانی که داخل میشد لبیک الله اکبر میکفت در نماز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة
صلوة مقرر فرمود که هر تکبیری بر اسمانی از اسمانهای قرب و معرفت دارد و قابل عرش حضور کردد و در این مقام هنوز در ساحتها
و کرباسهای عظمت و جلال امتد و در مقام عزیت امتد و بمقام حضور نرسیده لهذا حروف زدن و با غیر او با غیر او
سخن کفتن جایز است چون تکبیر اخرز ا کفت بلا تشبیه داخل مجلس قرب ملک الملوک کردید و با غیر سخن کفتن و در و از جانب پادشاه
پادشاهان نکردانیده بر او حرام شد انیت که دعا توجه در این مقام میخواند که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب
خداوندی کردانید که خالق اسمانها و زمینها است موافق ملت ابراهیم که یگانه پرستیست دین محمد و طریقهٔ امیر المؤمنین که
که جمیع شرایط و اداب بندکی از ایشان مانده و عبادت دین خود را از برای خدا خالص کردانید و منقا و شد و شرایط جلی و خفی
دنیاها شیطانی را از خود دور کرد و نماز من و عبادات و بندکانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردکار
عالمیانست و او را شریکی نیست و چنین از جانب خدا مامور کردیدام که او را عبادت کنم و من از جملهٔ مسلمانان و منقادان این امم چون
در این بارکاه چنین دعوای بزرکی کرده و شیطان دشمن ابتراء و ادحر این درکاه است و دشمن مکار و شنده محیلی است که با ما

الابواب الاباء در آمده و دشمنی کرده و تا امروز نجاشای این میدان را بزمین انداخته و چندین هزار لشکر اندرونی از شهوات و دواعی نفسانی و لشکر بیرونی از شیاطین انس و اتباع خود دارد بقوت خود با او برنمیتوان آمد پس باید که بخداوندی که این سلک و دکاه او ست پناه برد تا دفع او بنماید چنانچه تشبیه کرده اند در رجیمها و خاها میباشد که هر که آشنای صاحبخانه است و بان خانه بیاتردد دارد او را بقوت بیکانه نازاید او را مانع میشود و بغیر انکه صاحبخانه او را صدائی زند بیهیچ حیله او را ممنوع نمیتوان ساخت همچنین شیطان که سلک بیگانه گیرانند و دکاه است با آشنا قدرت ستیزه ندارد و کسی را که بیند که مکرر بمجالس قرب خداوند مشرف میشود کی متعرض او میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را از ایشان نمایوس کرد انید که ان عبادی لیس لک علیهم سلطان یعنی بدرستیکه بندگان خالص مرا بر تو ایشان سلطنت نداری بلکه اگر دوگانه قابل آشنا باشد خواهد بخانه ملک زاید باید که بخانه او متوسل شود که بیک اشاره لطف او را دور کرداند اما بیگانه نهایتکه آشنائی نمیخواهند و آشنا نمیطلبند کار ایشان از اینجا نمیخواهد میاز د پس هذا در اینمقام خطیر پناه بخداوندی که بزخود میبرد از شر او و میکوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوندی که مرا طلاع دارد و میداند که عاجز و بیچاره کی من اطلاع دارد و میداند که عاجز از دشمن از شر شیطان دور و از رحمت الهی رانده شده درگاه او پس شروع بمکالمهٔ میناید اما مأنوس خود را قابل مخاطبه نمیداند تا بیانه سخن میکوید چون اعلا درجا نکمال مرتبهٔ فنا و نیستی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بنا توانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند خود توسل جستن هذا در جمیع کارها سنت است بسم الله گفتن چون زمانرا از جمیع امور اعظم است میکوید که شروع در قرائت و دعا و دیگر میناید باسمعانت خداوندی که جامع جمیع کمالات و رحمانیت بنعمتهای عامه بر مؤمن و کافر و رحیم است بر رحمتهای خاصه بر مؤمنان چون او را بمجلس عظا اینکه پیش از ذکر مطلوب شایستی مناسبان بزرگ بجا آورد هذا احتشم تعلیم بندگان نمود که چنین مرا ستایند و نعمتهای عامه و خاصه مرا یاد و دید مکرر مرا برحمت بستایند تا بر شما رحمت کنم و بدانند که من خداوند روز جزایم بحشر و قیامت اقرار کنند چون عارف تفکر در این اوصاف کمال نمود بدرجهٔ شهود و حضور که اعلا درجات معرفت است فایز میکردد و از مقام غیبت بخطاب محاید و او را بمجلس مخاطبه اذن و راه میدهند پس میکوید ایاک نعبد یعنی تو را عبادت میکنم پس در این آیهٔ کریمه حق تعالی اشاره فرموده بمعنی که جناب قدس نبوی در افقره بیان فرموده یعنی صیانه که چون بمقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که کویا مرا به بینی و با من حساب مینمائی پس دعوای عبادت کردن موهم این بود که از من کاری تمشی میتواند شد لهذا فرمود که و ایاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجویم پس همچنین در مقام ادب چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بجز خود را عاجز و ناچار در عبادت خود را در میان عبادت خداوندی میداند و میکوید ایاک نعبد یعنی تو را عبادت میکنیم که ما همه بندگان تو را عبادت میکنیم که شاید عبادت ما بیرکت عبادت ما مقبول کردد زیرا که از لطف کریم دور است که چند چیز بیدیکاه او برند بعضی را قبول فرماید و بعضی را رد کند و بکمکت زمکنهای نمازجماعت بیست درجه چنین در مقام استقامت چون بیندکه عبد عظیم است که از غیر او استعانت نمیجوید در هیچ امری خود را در میان جمعی که بیندکه او را بشایستکی پسندیده است بدکی او رد و کویا بزبان حال او را طفیلی ایشان ساخته و ایضا موافق آداب دیانت که چون بنعتی یا دعائی فایز کردند دیکران را فراموش نکند و همکی را با خود شریک کند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره عموم در دعا مطلوبست که هر دعا که کند جمیع مؤمنان را شریک کرداند تا بخود که باعث استجابت دعا میکردد پس هدایت براه راست طریق حق تعالی که راه متابعت خصوص امیر المؤمنین است در عقاید و اعمال و مراتب قرب در کمال طلب نمود و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود و جمیع اعتقادات بد و اعمال ناشایست طریقهٔ دشمنان ایشان است لذا بکلی از عبادات خصوصا نماز در این کتابهای مختصر احصا نمیتوان نمود انشاء کتابی در توجیه الصلوة نوشته شود و غرض از ذکر این مجمل استعارهٔ بود بر عبادت این حدیث بوئی و تنبیهی بر سر عبادت که کسی را که خداوند عالمیان توفیق قرب خویش کرامت فرماید هر روز او را بوسیلهٔ نماز از پست ترین درکات باعلای درجات میرساند و هم خاکی را باین توفیقات قابل ساخته خود میکرداند و در بیان افتقره بشر بغیر هم چنین کفتهٔ نمایند که بیان بطول انجامد و موثر ملال خاطر کردد و اعلم ان اول عبادة الله المعرفة به انه الاول قبل کل شئ فلا شئ قبله و الفرد فلا ثانی له و الباقی لا الی غایة فاطر السموات و الارض و ما فیهما و ما بینهما من شئ و هو اللطیف الخبیر و هو علی کل شئ قدیر پس حضرت فرمود بدانکه اول عبادت الهی معرفت و شناختن اوست بانکه او اول است پیش از همه اشیا پس چیزی از او پیشتر نیست و بیکانه است پس دو و شریک ندارد و باقی است همیشه و باقی نخواهد بود و از نو پدید آورنده اسمانها و انچه در اسمانها و انچه در زمین است اوست خداوند صاحب لطف و عالم بدقایق امور و بر همه چیز قادر و تواناست توضیح بعضی از مطالب علیه که این کلمات با آنها اشاره

دارد بر سبیل اجمال موقوف بر چند اصلاست **اصل اول** انکه اول عبادات معرفت و قبول جمیع عبادات موقوف است بر آن و معنی آیات و اخبار بیشمار بظهور پیوسته و خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف بر ایمانست و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه موثر عقاب است و ایمان مشتملست بر اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیهٔ او و اقرار بیکانکی و بعدالثانی او و اقرار بنبوت پیغمبر آخر الزمان و حقیت آنچه از جانب خدا آورده و آنچه ضروری دین باشد مفصلا و آنچه غیر ضروری باشد مجملا و اقرار بامامت ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله علیهم و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالم همین بدن عنصری را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار بهشت و دوزخ و سایر امور یکه از ضروریات شرع معلوم کردید و تفصیل مراتب ایمان و خلاف آنها بنکه در آن شده اینمقام کنجایش ذکر آنها ندارد بدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح آدمی متفرقست و هر عضوی از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات عبادتست لهذا معرفت را نیز عبادت فرمودند و فرمودکه اول عبادات است یعنی بر همه مقدم و عبادات دیکر بدون آن بیفایده است **اصل دویم** بدانکه چون ایمان مایهٔ سعادت ابدیست و زوال آن شقاوت ابدی و شیطان در زدن ایمان ممکن است اول بر متاع نفیس میزند و اکر بر آن دست نیافت متاعهای دیکر را میبرد و عقبانی که کمین کاه شیطانست در این باب بسیار است عقبهٔ اول عقبهٔ معرفت واجب الوجود است از این عقبه اکثر عالم را بجهنم برده و اکر نجات از این عقبه خواهی دست از سفینهٔ نجات اهلبیت مبسا لنند بر مدار ایشان در دور و دای هر چیز را میدانند و کمین کاههای شیطان را میشناسند و تا بنان خود را بساحل نجات میرسانند و اینفریب مخور که تا خدا را نشناسی بدلیل عقل پیغمبر و امام را نمیتوان شناخت و بر اکه معرفت الهی دو شعبه دارد **شعبهٔ اول** علم بوجود واجب الوجود است و آن از جمیع اشیاء ظاهرتر است بدلیل دور و تسلسل که موجب سر کردانی و تعطلست احتیاج ندارد و چنانچه از اجناب بیانات ظاهر میشود که معرفت وجود واجب الوجود نظریست و همینکه آدمی بحد شعور رسید میداند که صانعی دارد و هر کس که در حال خود تفکر نماید بخوبی فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته بلکه خدا در هنکام صبا او را معرفت روزی کرده بلکه هر کز کفار را تکلیف اذعان بوجود واجب الوجود نکردند بلکه ایشان را بقرار بیکانکی خدا خواندند و بعد از آن ایشان را بیکانکی و بندکی خدا داشتند که از راه ایمان اشکال کرد منقولست که روزی حضرت رسول صلعم از اعرابی پرسید که وجود خداوند خود را چکونه دانستی کفت ما درها میدانند که هر یکی از اعضای تو صد هزار دلیل بر تو قرار داده باشد و در هر لحظه صد کونه احتیاج باو داری و کاه فرمانبرداری و کاه نافرمانی بدن تست بلی از بیانات ظهور و هویدائی اوست که مخفی میناید چون همیشه ظاهر است و آثار قدرتش هر کز کم نمیکردد اکر آفتاب همیشه ظاهر میبود توهم میکردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد چون غروب میکند و بعد از اطلوع عالم را روشن میکند مشخص میشود که نور او است بلا تشبیه چون آثار عالم وجود او غروب و افول و زوال نمیباشد معاندین میکویند بلکه از او نباشد یا انکه اکر عناد را بر کنار کذارد بیقین میداند که بیکرو دو اینعالم مدبر نیست چنانچه حقتعالی میفرماید که ولئن سئلتهم من خلق السموات و الأرض لیقولن الله اکر از کافران بپرسی که کی خلق کرده است آسمانها و زمین را هر اینه خواهند کفت خدا خالق اینها است و از حضرت امام حسن عسکری منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق آمد و کفت مرا دلالت کن بخداوندی که ملاحده با من نمیبایند مجادله مینایند و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود که هر کز بکشتی سوار شده کفت بلی فرمود که هر کز کشتی تو شکسته است که مضطر شده باشی و هیچ چاره از برای نجات ندیده کفت بلی فرمود که در آنهنکام امید نجات از که داشتی و کرا در بر نجات از خود میدانستی همان خداوندست و این راه ظاهر ترین راهها ست از برای علم بخداوند چنانچه خداوند عالم میفرماید که کیست اجابت مضطران مینماید و دفع مکروهات از ایشان مینماید و هیچ کس نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد چنانچه تشبیه کرده اند که بلا تشبیه مثل اثبات استدلال در تکلیف مردم بدلیل و برهان از بابت مثل انجماعتی است که در دهی بخانهٔ ایشان رسیده بود و از پی امید و بندکی در کرفته و در دست داشته دیکری او را فریاد زد که بیا من نانم او را در اندستکذاشت و بجانب دیکر امد کفت بیا کر جای پای او را بنام همچنین بلا تشبیه بر این ماده این مود صانع خدا شناسی که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجاتست و پیوسته از او لطف و احسان میبابد در روز بروز بکثرت عبادت

ذکر معرفت خلاق عالم

یقین او در ترا بداست و هیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهر تر نیست ان حکیم خدا دور میکوید که بیابد در و تسلسل بدان
خدا را و از راه اثار او را بشناس اگر نه ایمان تو درست نیست و همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه بروجه رجحان مانند علم و قدرت
و ارادة و سایر صفات کمالیه کسیکه در نوع ابصنع و لطایف حکمتهای الهی که در افاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را شکی در
ثبوت انها نماند و اگر حکمت چیزی بر اینکس مخفی باشد محال میداند که کسیکه صاحب چنین خلقی و مدبر چنین نظامی باشد البته کار او
بر غیر جهت حکمة نمیباشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق در توحید مفضل میفرماید که این عالم از بابت خانه ایست که بزرگی در
غایت استحکام ساخته با نواع زینتها آراسته باشد و الوان فرشها گسترده باشد و خوانی کشیده انواع نعمتها در انجا حاضر
ساخته باشد و مثل اینجماعت که بوجود اعتراض مینمایند مثل کوریست که بچنین مجلسی در اید و کوراند راه رود کاهی با دندان طعام
گذارد و کاهی با برکاسه افشرند و اعتراض کند که اینها را چه بموقع گذاشته اند و چه بی تدبیر است صاحب اینخانه بعینه اعتراض ملاحده
که کور از این عالم اند از این بابت **شعر** **عنید و تیمر** تفکر در کنند ذات و چکونکی صفات واجب الوجود است کنه ذات واجب دانستن محالست
و کنه صفات نیز چون عین ذات است محالست و تفکر در انجای وجود و کیفیات ذات و صفات ممنوع است و اخبار بسیار بر ان وارد شده
و عقلی که از شناخت خود و از معرفت بدنی که مدبر اوست باو تعلق دارد و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر او و در عاجز است چگونه
حیران میتواند کرد که در معرفت واجب الوجود تفکر نماید پس در اینباب باید بنحوی که خداوند قرآن مجید فرموده و حضرت رسول و حضرات ائمه
معصومین در خطبه ها تبلیغه و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید بعد از ان از راه عبادت و بندگی نیاز در جناب خدا
را طلب نماید و بعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر ضلالت ثمره نمی بخشد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر
منقولست که در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بکوئید و در ذات خدا سخن مکوئید که سخن کفتن در خدا بغیر حیرانی ثمری نمی بخشد
و در حدیث دیکر فرموده که در هر چه سخن کوئید در ذات خدا سخن مکوئید و بسند صحیح از امام جعفر صادق منقولست در تفسیر این ایه
وان الی ربک المنتهی فرموده که یعنی چون سخن بخدا منتهی شد از سخن باز ایستید در حدیث دیکر فرموده که زنهار که تفکر در خدا مکنید
ولیکن اکر خواهید نظر کنید و تفکر نمائید در عظمت خلقش و منقولست که از علی بن الحسین پرسیدند از توحید و خدا شناسی فرمود
که خداوند عالمیان میدانست که در اخر الزمان جماعت متعمق مدقق بهم خواهند رسید سوره قل هو الله احد و ایات سوره حدید تا
اخر تفکر نمینمایند که اکر عقل مستقل میبود در اینباب این فرقه بیسار از متکلمین و حکما که همه از اهل عقلند چرا در اینباب دو فرقه
فرقه با یکدیکر موافق نیستند چنانچه جمعی از متکلمین بعقل سخیف خود خدا را جسم انستراند و میکویند نور نیست از بابت شمس و بدر و جمعی
و بعضی از صوفیه اهل سنت و مجسمه ایشان خدا را بصورت پیر ساده میدانند و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفید میدانند و بعضی خدا را
جسم نوری میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیکر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر اهل حلول خدا را قائل شده اند در اشیا
و نصاری در خصوص عیسی قائل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع چیزها و خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قرآن بابن سبب لعن کرده
و ایشان را بکفر یاد نموده که بخدا چنین نسبتی میدهند و جمعی دیکر از صوفیه اهل سنت که او حلول کریخته اند بامر هیچ تر و شنیع تر قائل شده
که از اتحاد است و میکویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز خدا است غیر او وجودی ندارد و همین اوست که بصورتهای مختلف
برامده کاه بصورت زید ظهور میکند کاه بصورت عمرو کاه بصورت بکر و بهمین قانون رات چنانچه در دریا موج میزند و صورتها
پیدا از ان ظاهر میشود بغیر دریا دیکر چیزی نیست که حبابها و موجهای این دریاست موج و دریا یکیست غیر کجا است و منهیات ممکنه امور
اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود بتصریح با مثال این کفرها و مزخرفات نموده اند جمعی از نکفا
و ملاحده هند همین اعتقاد را دارند و کتاب جوک که بزبان همه ایشان نوشته اند در عقاید فاسد خود مشتمل بر همین مزخرفاتست و لهذا
جمعی از اهل این عصر که مشرف بتصوف اند از کتابهای ایشان حرمت میدانند و از کتابهای شیعه پذیرش اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه
شده است که باید انرا همه کس داشته باشد جمعی از شیعیان بیچاره را کمان اینست که ایشان از اهل حقند و هر چه از عالمیان نقل میکنند
سخنان ایشان را میخوانند و کمان ایشان اینکه هر که صوفیست البته مذهب انیق است و انچه کفته است از جانب خدا

کفته است

ذکر معرفت خدا

کفته است نمیدانند که چون کفر بباطل عالم را کرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخذول بودند و اهل هر صنفی اکثر ایشان تا بع باطل بوده
و از اهل سنت بودند پاره از ایشان در لباس تصوف بودند پاره در لباس علما و همچنانکه اکثر علمای ایشان در دنیا
کافر بودند و کمراه کننده عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهلبیت بودند بر مذهب حق ماندند و همچنین صوفیه اکثر ایشان
سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همه اعتقادات جبر و حلول و تجسیم و امثال ان از عقاید فاسده در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند
و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت را در کتابهای خود ذکر کرده اند و اکر ابو حنیفه در کتاب خود ذکر کند که فلان نماز را باید کذا
قبول نمیکنند و اکر از سفیان ثوری علمی بایشان میرسد میکنند با انکه سفیان از ابو حنیفه بدتر بود چنانچه کلینی بسند معتبر از زید
روایت کرده است که من دوری از مسجد بیرون می امدم و حضرت امام محمد باقر را در مسجد میدیدم پس روزی از او کرفتند و بخانه
کعبه کردند و فرمودند که مردم ما موشند اند از جانب خدا که بیایند و اینخانه را طواف کنند بیتر دمانند و ولایت خود را بر ما عرض
نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید که و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی که ترجمانش اینست که من امرزیدارم کسی را
که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و هدایت بیابد پس حضرت اشارت بسینه خود فرمودند که مراد هدایت یافتن بولایت
و امامت ماست پس فرمود که ایدر بیخواهی بتو نمایم راه زنان و منع کنندکان از دین خدا را و نظر فرمود بسوی ابو حنیفه و سفیان ثوری
و ایشان را حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان راه زنان دین خدایند که نه هدایتی از جانب خدا یافته اند نه دیکرانرا هدایت
و اکر این غایت بدترین کفار در خانهای خود بنشینند و مردم را کمراه نکنند مردم بسوی ما نخواهند امد و ما ایشان را از جانب خدا
و رسول خبر خواهیم داد و بسند معتبر دیکر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن کفت بیا برویم نزد جعفر بن
محمد تا با او رفتم و قتی رسیدیم که حضرت از اده سوار کی داشتند سفیان کفت یا ابا عبد الله خبره ما را بخطبه که حضرت پیغمبر در مسجد
خیف خواندند حضرت فرمود که بکذار برویم که کاری داریم چون برکردیم نقل کنم کفت بحق خویشی که بپیغمبر داری که مرا حدیث بکو
حضرت فرود امد و سفیان دوات و قلمی طلبید و حضرت فرمود او نوشت و باردیکر بر حضرت عرض کرد حضرت سوار شدند من و سفیان
روانه شدیم در راه با رکفت که باش که من در اینحدیث نظر کنم چون دیدم کفتم والله که حضرت بار حقی بکردن تو لازم کرد که هرکز بر
طرف نمیشود کفت چه چیز کفتم در اینحدیث که نوشتی نه پیغمبر فرموده که ناسزاکفت سه چیز است که هر که انها را داشته باشد دل او کینه
هم نمیرساند یا خیانت در دل او راه نمییابد عمل با برای خدا خالص کردانیدن و خیر خواه امامان مسلمانان بودن و ملازم جماعت
مسلمانان بودن و این امامان که متابعت و خیر خواهی ایشان واجبست کیستند معاویه و یزید و مروان بن الحکم و این ملاعینند
که کو اهل ایشان را هم قبول نمیتوان کرد و نماز با ایشان نمیتوان کرد و ملازم جماعت مسلمانان که میباید بکو کدام جماعتند هر چیزی را
که میکویند هر که نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل
و میکائیل است نا مراد قدریه است که میکویند که خدا هر چیز خواهد نمیتواند کرد و شیطان هر چیز خواهد میتواند کرد و بیرون
مراد است که علی بن ابیطالب را کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر ایشان از کرامان کفت پس شیعه ائمه ایشان چه میکویند
کفتم میکویند که علی بن ابیطالب الله امامیست که بر ما واجبست خیر خواهی او و ملازمت جماعت اهلبیت اخوانیز اشنیده بود
او کرفت و پاره کرد و کفت اینرا بکسی نقل مکن والحق اینچنین کفری و انکار حقی از ابو حنیفه هم صادر نشد با انکار او و اتباعش
دعوای خلاف نفس و ترک دنیا مینمایند و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد و با اینحالت فضائلی که
در میان شیعیان اشاعه کرده زخمهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسیده و محی الدین که از روسای ایشانست در نصوص الحکم
میکوید که ما وصف حق بهیچ وصف نکردیم الا ما عین ان وصف بودیم و حق نفس وصف نفس خود را از برای ما مفید مرکب که
او را مشاهده کرده باشی و هر کاه که او مشاهدهٔ ما میکند مشاهدهٔ خود کرده باشد و در جای دیکر ترجیح میدهد مرتبهٔ ولایت را
بر مرتبهٔ نبوت و خود را خاتم الولایه میکوید و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی مینماید در فتوحات میکوید که سبحان
من اظهر الاشیاء و هو عینها یعنی منزه خداوندی که چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیزهاست و در جای دیکر از نصوص الحکم خطاب
بنوح میدهد که او غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست فهمیدند و غرق در دریا معرفت شدند کوا ایشان را نوح از انه در یا بکناری
او را در جزیره بلندی بر جودی پیدا مکرر در نصوص نفیش میکوید که زنهار که عقیده بدین همبی نشود و نفی هیچ مذهبی مکن و هیچ معبودی
غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن که بقدر انچه از انها انکار میکنی از خدا خود انکار میکنی و خدا در همه چیز ظهور دارد و میکوید که خدا
مردم را بر کوساله پرستی مسلط نکردند انچنانچه موسی را مسلط کردند انچنانچه موسی را مسلط کردند تا انکه حقیقتم در جمیع

صورت معبود شود هذا مع بی نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و میگویند که نصاری برای این کافرند که دعوی اتحاد با خدا را در حضرت عیسی گفتند اگر در هر چیزی میگفتند عین توحید میبود و دیگری از تذکره ای ایشان بنظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از انجا او ملای رومی گفت اگر از قولش میپرسی اتما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون و اگر از فعلش میپرسی کل یوم هو فی شان و اگر از صفاتش میپرسی هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم و اگر از ذاتش میپرسی لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و از اینجا دلیلات که موجب کفر و اتحاد است در کتب ایشان بسیار است اینقدر نمائیم که نسبت بذات مقدس خدا اینقسم نسبتها روا است و هرگز از پیغمبر و ائمه معصومین که پیشوایان دین شمایند اینقسم سخنان صادر نشده یا باصحاب خود روا نهاده اند خداوندا میان ما و میان قومی که ترا بدین صفتها یاد کنند و ترا بدین نامها خوانند و ترا بدین وصفها ستایند و ترا بدین نعتها بزرگ دارند و ترا بدین صورتها بپرستند و ترا بدین حالتها بخوانند و ترا بدین شکلها بنگارند و ترا بدین گونه ها بشناسند و ترا بدین جایها بجویند و ترا بدین چیزها بیابند و ترا بدین گونه ها بیازمایند و ترا بدین چیزها بیاموزند و ترا بدین گونه ها بیاموزانند و ترا بدین چیزها بیاراند و ترا بدین گونه ها بیارایند و ترا بدین چیزها بیالایند و ترا بدین گونه ها بیال

در بیان معرفت

فرموده است که انبیا را دو راه مزاحم انفاق کن که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که انواز والی نباشد و اضعاف مضاعف آن چیزی باشد آدم و بهمردن رافتهای دیگران از توحیدا نشود و بکمند عزتی بتو داده بعبارت و بمقتضای لا یخافون فی الله لومة لائم از تو خواسته که در راه او صرف نمائی و چون کار رضای حق سبحانه و تعالی بر اهل عالم بباطل است و طبع اکثر اهل عالم بباطل مایل پس بحکم مروت انه از این اعتبار باطل بکذرد و حق را موافق رضای الهی بعمل آورد خدا بعوض آن عزتی کرامت فرماید که شباهتی بگرامت اولیا نداشته باشد چنانچه از احوال بوذر پاره معلوم شد که عثمان اولیا ثبکه عزت تو را و طلب نمود ذلیل و ملعون ابد شد ابوذر که مردانه از اعتبار باطل بکذشت تا قیامت بر اصولات مبغر ستند و ذکر اسمش را شرف میدانند قطع نظر از کرامت بندگی آخرت و بزرگی که مردانه از اعتبار باطل بکذشت تا قیامت بر اصولات مبغر ستند و ذکر اسمش را شرف میدانند قطع نظر از کرامت بندگی آخرت و بزرگی پلید ظالمان این بود که خود را عزیز میکنند و حضرت امام حسین را ذلیل میکردانند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد کردند و نام امام حسین تا قیامت بر منابر شرف خواهد میشود و پادشاهان عالم جبین بر استانه اش میسایند و خاک حضرتش را بر دیده میکشند خداوند عالمیان قدرت قوی بهر کس کرامت فرموده که بآن قوت قدمی از کارها میتوانند کرد و جمعی که این قوت را ضبط کردند و در راه او صرف نکردند و ندادند رفتی این ناقص میشود یا بتی یا بمرکی زایل میکردد و حضرت امیر المؤمنین عم و بزرکوار آنی که او را متابعت نمودند و عبادات و طاعات این قوتها را صرف نمودند خدا و قوتی با یشان کرامت فرموده که فوق قوت بشری است چنانچه فرموده که در خیبر را بقوت جسمانی نکندند و بقوت ربانی کندند و در ان قوت را دست را هم حرکت ندهد اکر متوجه شود آسمان و زمین را بر یکدیکر میتوانند زدند و جمیع عالم مطیع او بندد و این قوت بمرور بر طرف نمیشود نقص و مرکی ایشان را حکم ندارد بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول امریکه اراده میکرد بقوت خود آن کار را میکرد اکنون مقارن اراده او خدا قدرت خود را در مرادات و بکار میفرماید چون از برای خدا از سر ارادت خود کذشته خدا ارادت او را در قلب او انعامی نماید و خدا مدبر بر امر او میشود و اشاره باین معنی است انچه در اینحدیث مشهور و وارد شده است که دل مؤمن در میان دو انکشت است از انکشتهای الهی که کنایه از قدرت و هر طرف که میخواهد میکرداند و موافق حدیث معتبری و ایه و ما تشاؤن الا ان یشاء الله که در سوره هل اتی در شان اهلبیت نازل شد باینمعنی تفسیر نموده اند یعنی در اینمرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود مکر بچیزیکه مشیت الهی بان متعلق کردد و هم چنین نوردیده خود را که کهنه کردد و او را پروا نکرد از اینکه بیدائی که میکشد چشم ضعیف میشود یا در نظر کردن ما ارادهٔ دوست را ملاحظه کرد و از ارادهٔ خود کذشت خدا نوری بدیدهٔ و چشم و دل او میدهد که حقایق و معانی و امور غیبیه را بان نور می بیند و از زوال ندارد چنانچه فرموده که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله پس هر چیز بدیکر فراست مؤمن که او بنور خدائی در چیزها نظر مینماید و همچنین بمقتضای ام لهم آذان لا یسمعون بها از انچه میشنوند چیزی چند کدیکران از انها کر شدند نمیشنوند و بمقتضای فتح الله ینابیع الحکمة من قبله علی لسانه چشمهای حکمت و معرفت از دلشان بر زبانشان جاری میشود که خود هم خبر ندارد و این چشمه چنانکه بر دیکران میریزد بر خودشان هم فایز میکردد و همه بیکبار می نیابند و این حکمت بی نهایت بر زبانشان جاریست و چون سرچشمه ناشناسی است نهایت ندارد و در اینمقام سخن بدیا نازل میشود و زیاده از این نمیتوانکفت و اکر بلطف الهی فهمیدی انچه مذکور شد انحدیث را درست فهمیدی که من بینائی او یم و من شنوای او یم چه معنی دارد و در اخبار عامه باین عبارة و انشقت کر بی سمع و بی بصر و بی منطق یعنی چون باین مرتبه رسید بمن میشنود و بمن می بیند و بمن راه میرود و بمن سخن میکوید و جمیع این امور را باستعانت و قوت من بجا می آورد و از اینجا معلوم شد که اینمعنی مخصوص مقربانست و ان معنی باطل که بعضی کرده اند بلا تشبیه از نهایت آهنی میشود که در میان آتش سرخ کرده اند کمان میکنی که آتش است اما آتش نیست بمناط ناتش برامده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود صفتی چند از کمال خود بر او فایز ساخته که یکنوع اشتراکی با صفات هم رسانیده هر چند علم تو هم جهل است اما کمالیکه دارد از پرتو علم کیست و از کجا این علم بتو رسیده ذرهٔ از علم غیر متناهی او را که جمیع علما را بخرد ش اورده و ذرهٔ از قدرت او است که بپادشاهان عالم داده کوس لمن الملک میزنند و قطره از بحر کمالات او است که جمیع عالمیان را بدعوی کمال میکشد ولکن کمالات انشاء و جهة میدارد و جهة کمالی میدارد و جهة نقص و عجزی میدارد جهة کمالش از اوست و جهة نقصش از نبود است نه از یاده از این بیانا اینمقام کنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را از وساوس شیطانی نجات بخشد و بعین الحیوة تحقیق حق بر ساند بحق محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین اصل چهارم بدانکه از جملهٔ چیزها که اینکلمات اعجاز آیات نبوی بر آن دلالت دارد حدوث عالم است چنانچه فرموده که اول است پیش از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی

در تحقیق معنی فرد است

نیست که چیزی پیش از او نبود یا انکه زمان موجودی نیست که اولیت بآن اعتبار نباشد تا انکه لازم آید که اینزمان بر او سابق باشد و تحقیق معنی اولیت و سبق الهی در اینمقام مناسب نیست و لیکن اعتقاد باید داشت که انچه غیر خداوند عالمیان است زمانی بوجود از نظر زمانی که چند هزار سال است و بوجود شان زمانی اولی دارد و خداوند عالمیان قدیم است و وجود او را اولیتی نیست و حدوث عالم بایمعنی اجماعی جمیع اهل ادیانست و هر طایفه که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند بایمعنی قایل بوده اند بایات بسیار در اینمعنی دلالت دارد و اخبار براینمعنی متواتر است و جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قایل نبودند و معاد او را بر عقل ناقص خود میکذاشته اند بقدم عالم قایل بوده اند و بعقول قدمیه قایل شده اند و افلاک را قدیم میدانند و هیولای عناصر را قدیم میدانند و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبرانست و متضمن انکار بسیاری از ایات قرانیست بر اکه ایشان را اعتقاد اینست که هر چیز که قدمیت عدد بر او محالست و هیولا و صورت افلاک را قدیم میدانند پس میباید که بر طرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد و محال انکه حق تعالی در سورهٔ انشقاق و انفطار و غیرها از مواقع بسیار میفرماید که در قیامت سماها از یکدیکر خواهد پاشید و شق خواهد شد و پیچیده خواهد شد بنحویکه کاغذ را بر هم پیچند و کواکب زیکدیکر خواهند پاشید و عبارت فاطر که در قرآن مجید در اینحدیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد زیرا که در لغت فطر اختراع و از نو پدید آوردن است و ایشان میکویند هر چیزکه هست مسبوق بماده ایست که قبل از ان میباشد و تفصیل اینمقام کنجایش ندارد اصل و تحقیق معنی فرد است بدانکه فرد و وتر و واحد و احد که در اسمای الهی وارد شد بحسب معنی نزدیک کنند بیکدیکر و فرد بیت مشترکست بر دو معنی که از ان بر هر دو واجب است اول بیکانه بودن در الهیتکه در خدا و تدبیر شریک ندارد چنانکه کفار قریش بتها را شریک خدا میدانستند و بعضی از نصاری عیسی را شریک و میدانند و کبر از نبود و ظلمت قابلند و اینمعنی کفر است و بطلان ان در ایات و احادیث بمرتبه قاطعه وارد شده است که عقل هم حکم میکند باینچنین نظامی باین شوق بیک شخص منسوب میباشد و اکر خدا و ندعالمیان منسوب میبایست که خلق را از شناخت خود محروم نکرداند چنانچه از خداوند پیغمبران و کتابها و فرستادست خود را بهر شناسانیدن میبایست که او نیز بفرستد چنانچه حضرت امیر المؤمنین باینمعنی اشاره فرموده و با انکه در اینجا باید از خدا و رسول و ائمه که صدق و حقیقت ایشان ظاهر شده از نقص و عیب کذبه عبرت بینند کاملیست و قیم یکانه بودن در ذات و صفات است یعنی بسیط است و او را اجزا هیچ نحو نیست و جزو برد و قسم است جزو خارجی و جزو ذهنی و جزو خارجی انست که داخل در ماهیت شی باشد و وجودش و خارج متمیز وجدا باشد از وجود کل مثل دست و پا و چشم و کوش از برای انسان و سر که و عسل برای سکنجبین و اینچنین جزوی بر کل محمول نمیشود و نمیتوان کفت که انسان دست و است یا چشم او است یا سکنجبین عسل است یا سر که است و جزوی ذهنی انست که داخل در ماهیت شی باشد لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد بلکه متحد باشد در خوارج با کل و لیکن عقل بتحلیل نماید از انان در جزو مثل حیوانات در ناطق نسبت با انسان که هر دو در وجود خارجی با انسان متحدند اما عقل ماهیت انسان را بعد از تعقل باین دو جزو تحلیل میدهد و اینچنین جزوی محمول میشود بر کل و لهذا میتوان کفت که انسان حیوانست و انسان ناطق است بدلیل عقلی و نقلی ثابت کردیده که این هر دو قسم جزو در باری خدا محالست و اکر نه احتیاج او لازم می آید و ان محالست و تعدد و اجبا الوجود لازم می آید و ان ممتنع است و معنی فرد بودن مشتمل بر وجود صفاتیست هم که

پس کسیکه خواهد خدا را بکنه وصف کند حدی از برای او قرار خواهد داد و کسیکه از برای او حد قرار دهد او را بعدد در آورده است
و در وجز و از برای او قرار داده و جزو داشتن منافات با ازلیت او دارد پس کسیکه پرسد که خدا چه کیفیت دارد و صفات
زاید و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است و این محالست کسیکه پرسد که خدا در کجا است مکانی از برای او اثبات کرده است
و او مکانی نیست و کسیکه پرسد که بر روی کجا است چیزی که حامل او باشد از برای او توقع کرده و این کفر است و کسیکه پرسد که پس
در کجاست خدا و اختصاص بمکانی داده و حال آنکه مکان را اصل ندارد و علم و قدرتش بجمیع مکانها احاطه کرده عالم بود در هنگامیکه
هیچ معلومی نبود و قادر بر خلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود و پروردگاری داشت در وقتیکه هیچ مربوبی نبود و خداوند ما را
چنین وصف صیاید کرد و او زیاده از انست که وصف کنندگان او را وصف نمایند و باساند معتبره از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست
که بعد از فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه فرمودند که مضمون بعضی از آن اینست حمد و سپاس خداوندیرا سزاست که عقلها
را عاجز کرداینده از آنکه بغیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات او را بیابند یا ذات او را تعقل نمایند زیرا که محالست که او را شبیهی
و مانندی بوده باشد که از راه مشابهت بی بذات و صفات او تواند برد بلکه او خداوندیست که تفاوت در ذاتش نیست که اجزای مختلفه
داشته باشد و تبعض در او نمیباشد که تعدد در صفات او بهم رسد و راست از اشیاء نه بدوری و مکانی بلکه بکمال تنزه و مستولی
و ممکن است بجمیع اشیاء و نه اینکه در میان اشیاء و ممزوج بانها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت عالم است بجمیع
اشیا نه بدیل آنی که بدون آن آلت علم نتواند داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات و میانه او و معلومش علمی واسطه نیست
بغیر ذاتش اگر گویند که بود همیشه نه اینمعنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه بتاویل ازلیت و جواست یعنی وجوب وجود و اگر گویند
که هرگز بوطرف نمیشود نه اینمعنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تاویلش اینست که عدم بر او محالست و بسند معتبر
از امام محمد باقر منقولست که فرمود که خداوند قدیم و احد است و صمد یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است احد المعنی است و معانی کثیره
مختلفه در او نیست از جهة تعدد ذات و صفات او و می گوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق می گویند که خدا میشنود بغیر
آنچه بان می بیند و می بیند بغیر آنچه بان میشنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند بلکه
خداوند عالمیان میشنود بهمان چیزی که بان می بیند و می بیند بهمان چیزی که بان میشنود یعنی همه بدان است و بعضو و جارحه آلتی ندارد
و در حدیث دیگر حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که هرکه این اعتقاد را داشته باشد باخدا خدایا زد یگر کفار و مشرکها کرده است و از توکلات
و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه خشم همیشه عالم و قادر و توانا است زنده و شنونده و بیننا بود بذات خود نه بچیزی دیگر و بلند مرتبه است
و منزه است از آنچه کافران و تشبیه کنندگان میگویند و بلندی دیگر و ایضاً منقولست که اعرابی در وقت خطبه جمعه حضرت امیر المؤمنین
امد از معنی واحدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند و اعتراض نمودند که مکروهی بیادبی که حضرت در عین جدال فرمود که
خواطر چه سؤال از ما و میشما حضرت فرمود که او را بگذارید که ما قبال برای او بیشتر میکنیم که ملولم را با قرار میکنانکی خداوند را دیدم الحال که
او میپرسد بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود اینکه میگوئی که خدا واحد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محالست
و دو معنی بر او ثابت است اما آن دو معنی که بر او روا نیست یکی اینکه گوئی که خدا واحد است یعنی یکتا است این دو آلت بر این دارد
که خدای دومی هست که او یکتر او ست و این کفر است و اثبات شریکیست برای خدا و همزلهٔ قول بضاری است که خدا را سیتم خدا با
میگفتند و معنی دیگر اینکه میگوئی که او واحد است از میان جنبیه همچنانکه میگویند که زید واحد است از افراد انسان این کفر است
و تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیت و نوع اثبات نمیتوانی و اما آن دو وجه که در خدا ثابت است یکی اینکه واحد است یعنی
یگانه است در کمالات و شبیه مانندی و شریکی ندارد چنانچه میگویند فلانکس یگانه است و اینمعنی از برای خدا بانیست و معنی دیگر
اینکه واحد المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود خارجی و نه در عقل و نه در وهم خداوند هم چنین است و اینمعنی بر معانی او ثابت است
و بر اینمضامین احادیث بسیار است عزیز ببین که آنچه در عرض چند هزار سال عقلاء و حکما فکر کرده اند و بعد از صد هزار خطا بآیات محکمات
یا دو معنی جواه بروایات ائمهٔ تو که در یک خطبه و یک حدیث اسقاط آنرا برای تو میبرهن بیان کرده اند ولکن اکثر الناس لا یعقلون

اصل هشتم اینکه حضرت باقیست و فنا و عدم بر او محال است و بقای او غایتی ندارد و بیانش اینمعنی سابقا مذکور شد و کسی توهم نکند
که چون بهشت جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس اینصفت مختص خدا نخواهد بود زیرا که بقای الهی بذات خود است و بقای
ایشان بغیر و بقای الهی بر یکصفت و حالتست و هیچ تغیر در او نیست و بقای دیگران با انواع تغیرات و تبدلات است چنانچه منقولست
که عبد الله بن ابی یعفور از حضرت صادق پرسید از تفسیر این آیه که هو الاول و الآخر و گفت که اول را ذکر نمودی بیان معنی آخر نیز فرما حضرت

فرمود که هیچ چیز نیست مگر اینکه کهنه میشود و متغیر میگردد و بیان بخورد زوال در او راه میابد و از رنگی بر رنگی متغیر میشود و از هیئتی
بهیئتی میگردد و از صفتی بصفتی انتقال مینماید و نقصان و زیادتی بر انظاری میشود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یکانه
بوده و بر یکحال بود و او لست پیش از همه اشیاء و آخر است همیشه خواهد بود و صفات و اسمها مختلف بر او وارد نمیشود چنانچه بر
دیگران میشود مثل دیدی که بیک مرتبه خاک بیک مرتبه گوشت و خون است و بیک مرتبه استخوان پوسیده است مانند خرما که بیک مرتبه
غوره است و بیکمرتبه رطب است و بیک مرتبه تمر است پس اسماء و صفات بر اینها متبدل میشود و خدا بر خلاف اینهاست اصل مقصد
اینحدیث موافق آیات و احادیث متواتره دلالت دارد بر اینکه خدا آفریننده آسمانها و زمین و چیزهائیست که در آنها است
از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع اشیاء بر خلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق اینها میدانند و قول
جمعی از غلاة شیعه که ائمه را خالق آسمانها و زمین میدانند و بر نفی اینقول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه در کتاب معتبر از
یاسر خادم روایت کرده که بخدمت حضرت امام رضا عرض کردم که چه میفرمائید در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دین را
بپیغمبر تفویض نمود و فرمود که آنچه پیغمبر بسوی شما بیاورد اخذ نمائید و عمل کنید و آنچه شما را از آن نهی نماید دست از آن بکشید اما خالق کردن
و روزی دادن را باو نگذاشت و بعد از آن فرمود که خدا آفریننده همه چیز است چنانچه در قرآن میفرماید که آنچه خداوند که شما
خلق کرد پس روزی داد بعد از آن میمیراند شما را پس زنده میکرداند یا آن شریکهائی که از برای خدا قایل میشوید هیچ یک از این
کارها میتوانند کرد منزه و متعالیست خدا از آنچه ایشان شریک او میکردانند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که حضرت
امام رضا علیه السلام پرسید از حال غلاتیکه ائمه را خدا میدانند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را بائمه گذاشت حضرت فرمود که
غلات کافرند و مفوضه مشرکند هرکه با ایشان هم نشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی بخورد یا بیاشامد یا مهر بکند
یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر بایشان بدهد یا ایشان را امین گرداند بر امانتی یا تصدیق کند گفتهٔ ایشان بنماید یا اعانت ایشان کند
بهر نیم کلمه از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی ما اهلبیت بیرون میرود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که هرکه کمک
کند که خدا امر خلق کردن و روزی دادن را بائمه گذاشته بتفویض قایل شده است و هرکه بتفویض قایل شود مشرکست و شریک
از برای خدا قایل شد و در کتاب احتجاج از علی بن احمد قمی روایت است که گفت که اختلافات در میان شیعه واقعشد در اینکه
آیا امر خلق و رزق را بائمه تفویض نموده است یا نه جمعی گفتند که این محالست و بر خدا جایز نیست و نزد ما که غیر خدا بر خلق و بسیاری
قادر نیست و جماعتی گفتند که خدا ائمه را قادر گردانیده و این امر را بایشان تفویض نموده پس ایشان خلق را افریدند و روزی میدهند
پس فرستادند بمحمد بن عثمان عمری که وکیل حضرت صاحب الامر بود عریضه در اینباب نوشتند حضرت در جواب نوشتند بدرستیکه خدا خلق
کرده است اجسام را و روزی او قسمت مینماید زیرا که او جسم نیست و در جسم حلول نکرده است و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او
سمیع و بصیر است اما ائمه پس ایشان سؤال مینمایند از خدا و خدا اجابت دعای ایشان مینماید و خلق میکند و از او سؤال امر
نمایند بسؤال ایشان مردم را روزی میدهد از جهة اجابت مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان **اصل هشتم** بدانکه از احادیث
معتبره ظاهر میشود که اسمها متصل بیکدیگرند و مخلوق نیست و مخلوق کنندگی هر اسمی با اتصال آن اسم با اسم دیگر است
و مابین اسمها پرده از ملائکه و قول حکما که بر یکدیگر چسبیده اند بعد از قول رسول و ائمه هدی اعتبار ندارد و باید دانست که
ملائکه اجسام لطیفه اند و مکانی ندارند و نزول و عروج مینمایند و احادیث در این باب متواتر است و تعضد قرآن بر این
دلالت دارد و تاویل ملائکه بعقول مجرده و نفوس فلکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضروریست
کفر است چنانچه هیچ خلق زیاده از ملائکه نمیباشد و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر روح چنانچه ابن بابویه بسند
معتبر روایت نموده است که از حضرت امیر المؤمنین پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالمیان
را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بزمین بیایند زمین گنجایش انها نداشته باشد از عظمت جثه و بسیاری با لهای او و بعضی
از ملائکه هستند که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز میشوند لبسیط و کیفیت صورت و ترکیب صورتش
چگونه وصف توان نمود ملکیست که از ما بین دو شش تا نزدیک گوشش هفتصد سال راه باشد و بعضی از ایشان هستند که اقل
اسما نزد او میکنند و سد مینماید بیکبال از بالهای خود و قطع نظر از بزرگی بدنش و بعضی از ایشان اسمها تا کمر او است و بعضی
هستند که در روی هوا ایستاده و زمینها تا زانوی او است بعضی هستند که اگر جمیع الهای عالم را بکف انگشتهای هاشان بردارند
گنجایش دارد و بعضی دیگر هستند که کشتیهای عالم را در بیدانش جا بدهند بسیاری جاریخواهد کرد بیدانش الله احمد

انحالفین بعد از ان سوال نمودند از انحضرت از کیفیت حجبه که بر بالای سماها است فرمود که حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی پانصد سال و از هر حجابی تا حجابی پانصد سال و حجابی دیم هفتاد حجابست که غلظت هر حجابی و ما بین هر دو حجاب مسافت پانصد سالست و بالای هر حجابی هفتاد هزار ملک که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است دیگر حجابها بهمین دیگر است که گفتیم هر حجابی هفتاد هزار سال راهست بعد از ان دیگر سرادق تا حجاب واز هفتاد سرادق پرده است که در هر پرده هفتاد هزار ملک و ما بین هر دو سرادق پرده پانصد سال مسافت است بعد از ان سرادق عزاست و دیگر سرادق عظمت است و دیگر سرادق اقدس است و دیگر سرادق جبروت است و دیگر سرادق نور ابیض است و دیگر سرادق وحدانیت است و ان هفتاد هزار سال راهست و هفتاد هزار سال است و بعد از ان حجاب اعلا است و علی تبا بر هیم انحضرت صادق ع روایت کرده است که خداوند عالمیان ملئکه را مختلف خلق کرده و حضرت رسول ص جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و بر ساقش مروارید بیضا بود مانند قطرها شبنم که بر سبزه نشیند و پر کرده بود ما بین آسمان و زمین را و فرمود که هرگاه خدا امر فرماید میکائیل را که زمین را بدست راست بگیرد آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم و فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف دیگر از آتش و ذکر ایشان را نیست که ایخداوندی که الفت داده میان برف و آتش دلهای اطاعت خود را ثابت بدار و فرمود که ملکی هست که ما بین زمین هفتم تا چشمش پانصد سال مسافت است بپرواز مرغ و فرمود که ملائکه نمیخورد و نمی اشامد و جماع نمیکند و بنیم عرش ند کانی میکند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوع اند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجود اند بعد از ان فرمود که حضرت رسول ص فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیش از ملائکه نیست و در هر روز و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می ایند بر او سلام میکنند و دیگر بر روضهٔ حضرت امیر المؤمنین ع می ایند بر او سلام میکنند و دیگر بر روضهٔ حضرت امام حسین ع می ایند و در اطراف می مانند چون سحر میشود باسمان میروند و هر کز فرود نمی ایند و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می ایند و ایضا نقل کرده است که از حضرت جعفر بن محمد ع پرسیدند که ملائکه بیشتر اند یا بنی آدم فرمود که بحق خدا بتکه ما نزد او ست که ملائکه خدا را اسمانها بیشتر اند از عدد ذرها خاک در زمین و اسمانها فلجا پای نیست مگر اینکه در انمحل ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس مینمایند و در زمین هیچ درختی و کلوخی نیست مگر انکه نزد ان ملکی هست که موکلست بران که احوال انرا هر روز بر خدا عرض مینمایند با انکه خدا از ان ملک اعلم است باحوال از چیز و همچنین از ملائکه نیستند مگر اینکه بخدا تقرب میجویند بولایت و محبت ما اهلبیت و استغفار مینمایند برای دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا میطلبند که عذاب خود را بر ایشان فرستد و از ما بویرا از حضرت صادق ع روایت کرده است که زینت عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت ص امد از عظمت خلق الهی پرسید حضرت فرمود که من بعضی از نوابا کم پس فرمود که اینزمین با انچه در او است و انچه بروی او ست نزد زمینی که در زیر او است مانند حلقه ایست در بیابانی همچنین تا زمین هفتم و بعد از ان این ایه را خواندند که خلق سبع سموات و من الارض مثلهن یعنی او پدید خدا هفت اسمان را و از زمین نیز مثل انها و هفت زمین را با انچه در انها و بر روی ایشان ز هست در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی و ان خروس بکمال او در مشرقست و میکائیل ان در مغرب و مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر روی او ست مانند حلقه ایست در بیابانی و تمامی اینها نزد ماهی که اینها بر روی او ست مانند حلقه و مجموع اینها نزد دریای تاریکی مانند حلقه ایست و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابان اینست که خدا میفرماید که له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری یعنی مخلوق و مملوک خداست انچه در اسمانها و انچه در زمین است و انچه در زیر ثری است خدا میداند و جمیع اینها نزد اسمان اول مانند حلقه ایست در بیابانی و همچنین فرمود تا اسمان هفتم و تمام اسمانها و انچه در او ست نزد دریا مکفوف که از اهل زمین پنهان داشته اند نزد اسمان اول حلقه ایست و جمیع اینها نزد کوههای نکوک مانند حلقه ایست در بیابان پس این ایه را خواندند و ینزل من السماء من جبال فیها من برد یعنی فرو میفرستد نکوک را از اسمان از کوههائی که در اسمانهاست از نکوک و جمیع اینها نزد حجب نور و مثل حلقه ایست در بیابان و این حجب هفتاد هزار حجابست که نور شان دهانی که دهان را خیره میکند مانند حلقه ایست و مجموع اینها نزد کرسی مانند حلقه ایست در بیابان پس این ایه را خواندند وسع کرسیه السموات و الارض یعنی کرسی او اسمانها و زمین را فرا گرفته و مجموع اینها نزد عرش مانند حلقه ایست در بیابان پس خواندند که الرحمن علی العرش استوی و فرمودند

که ملئکه عرش با این عظمت با ینقول بر می دارند که لا اله الا الله و لا قوة الا بالله العلی العظیم **اصل هفتم** در بیان معنی لطیف و خبیر بدانکه لطیف بر چهار معنی اطلاق مینمایند اول چیزها که بسیار ریز و اکه بدیده در نیایند لطیف میگویند و با ینمعنی در باره خدا گفته اند از تجرد خداست یعنی از خواص اجسام تبراست و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمیشود بچشم بلکه بعقل درمی ایند دویم لطیف میگویند صانع امور لطیف را میخواهند چنانچه صانعی که چیزهای بسیار ریز میسازند و دقایق دان صنعت بکار برده که دیگران از ان عاجز باشند از لطیف میگویند و اطلاق با ینمعنی بر خدا ظاهر است که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است در حیوانا که بدیده درنمی ایند و قوی و مشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل حیران میشود سیم عالم بالطایف و دقایق را لطیف میگویند و این نیز ظاهر است چهارم لطیف مشتق از لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطیف و کرم و احسان بدانکه خبیر را برد و معنی اطلاق مینماید اول انکه فعل بمعنی عالم باشد یعنی عالم بجمیع امور و کنه حقایق و خفیات و دقایق اشیاء و دویم انکه فعل بمعنی مفعل باشد یعنی خبر دهنده و مطلع کرداننده بر حقایق اشیاء و این را بویبره روایت کرده است که حضرت علی ع موسی ارتضاء بحسین بن خالد گفت که بدانکه خداوند عالم قدیم است و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت میکند بر انکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده پس باطل شد گفتهٔ کسیکه گمان کند که پیش از خدا یا با او همیشه چیزی نبوده است بنا بر انکه اگر چیزی همیشه باخدا باشد خدا خالق او نمیتوان بود و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با او است و اگر پیش از او چیزی باشد ان اول او را خواهد بود و بخالق بودن از دو یم پس خدا یتعالی خود را وصف نمود بنامی چند و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چون مردم یاد محتاج و مضطر شدند در هنگام اضطرار او را با ان نامها خواندند پس خود را مستحق کردانیدند بسمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها چون عذرات و نکدیبکنندگان این اسمای الهی را میشنوند و از ناشنیده اند که میگوئیم که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نیستند بر ما اعتراض مینمایند که چرا میگوئید که خدا شنیده و مثل ندارد و حال انکه این اسماء را هم بر شما اطلاق میتوان کرد و شما نیز باین صفات هستید و در این صفات با خدا شریکید جواب ایشان اینست که اگرچه اسم شریکیست اما معنی مختلف است چنانچه شخصی را حمار و اسد نام میکنند و سکره نام میکنند و حال انکه این مسمیات با مسمیاتی اول این اسماء مشابهتی ندارند همچنین خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثی است که عارض او شود تا کوان علم نزد او حاضر نباشد و یا از او مفارقت نماید تا جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد که اول جاهل میباشد و بعلم حادثی عالم میشوند و گاه انعلم از ایشان مفارقت مینماید و باز جاهل میشوند و خدا را عالم میدانند بعلم ازلی که عین ذات اوست و جمیع اشیاء را میداند و جهل او محال است پس اسم علم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلف است خداوند ما را سمیع مینامند نه باعتبار جزئی که در او باشد که بان چیزها را بشنود و بان جزو چیزها را نتواند دید چنانچه در مخلوقین بان عضو میشنوند و بینا عضوی میبینند و در دیدن و شنیدن محتاج باین عضو نمیشوند و لیکن خدا بذات خود چیزها را شنیدنی و دیدنی را همه بی عضو و جزو هم چنین در اسم بصیر پس اسم مشترکست و معنی مختلف و حقتعالی را قایم میگویند نه با ینمعنی که بر پا ایستاده و لیکن قایم است بمعنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میگویند که فلان شخص قایم است بامر فلان یعنی بر احوالش مطلع است و حافظ و نگاه دارنده اوست چنانچه فرموده است که من قایم و مطلع بر هر نفسی با ینمعنی قایم در لغت عرب بمعنی باقی نیز آمده است و با ینمعنی بر خدا نیز روا است یعنی زوال ندارد و ایضا میگویند که فلان قایم است بامر فلان یعنی مهمات او را کفایت مینماید و با ینمعنا بر خدا روا است و در مخلوق قایم گر میگویند یعنی بر پا ایستاده پس لفظ قایم در هر دو اطلاق مینمایند و معنی مختلف است و همچنین لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی و ریزگی است و در خداوند عالمیان با ینمعنی محال است کراوا دراک توان نمود چنانچه میگویند که لطف عنی هذا الامر یعنی نرمی بخرد و من فلان امر پس لطیف بودن الهی عبارت از اینست که او را بحدی و اندازه و تعریفی نمیتوان یافت و بهیچ صفتی او را وصف نمیتوان نمود و خبیر در مخلوق انست که از تجربه علمی او حاصل شده باشد و خبیر در باب خدا انست که همیشه بجمیع جزئیات عالم باشد و ظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق مینمایند که بر بالای چیزی برامده باشد و خدا ظاهر است با ینمعنی که غالبست بر جمیع اشیاء و ممکن مقهور قدرت او ست چنانچه عرب میگویند که ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمن غالب شدم و بمعنی دیگر خدا را ظاهر مینامند که وجودش از همه چیز ظاهرتر است و چیز از خدا ظاهرتر میباشد که در هر چیز که نظر میکنی صنعت او را مشاهده مینمائی و آثار قدرتش در و تو

انقدهست که تورا بر است و ظاهر یا بمعنی که در مخلوق میگویند است که خودش را نتواند دید یا ذاتش را بحد توان شناخت
و ایمعنی برخلاف محالات است در مخلوق قاهر را باطن میگویند که در شیء چیزی فوق رفته باشد و در زیر چیزی پنهان شده باشد و در
خدا یا بمعنی است که علم و حفظ و تدبیرش بر باطن همه چیز سرایت کرده است چنانچه عرب میگویند که ابطنته یعنی باطن او را
دانستم و قاهر در مخلوق آنست که بسعی و مکر و حیله و اسباب و آلات بر کسی غالب شود و کاهست همان غالب مغلوب میشود و در
خدا یا بمعنی است که فاعل و خالق جمیع اشیا است و هم مقهور و مغلوب قدرت اویند و هر چه نسبت بایشان زاده نماید بعکس
اید و انچه را بگوید باش میباشد و انچه را خواهد فانی میکند پس در جمیع اینها اسم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی
مختلف و سایر الهی بر این قیاسست و قدر حدیث دیگر از انحضرت منقولست که خدا را لطیف مینامند چونکه خالق امور لطیفه
از حیوانات بسیار ریزه مثل پشه و انچه از ان خورد تراست که از ریزگی بچشم درنمی ایدو در هر نوع از اینها اماده و نری خلق کرد و واز
یکدیگر ممتاز ساخته و از برای هر فردی از افراد اینها انچه صلاح ایشان را دانست خلق کرده و همگی را تربیت کرده و روزی
میدهد انچه در قعر دریا و انچه در پوست درختان خلق فرموده و انچه در صحراها و بیابانها افریده و انچه مصلحت ایشان
فرموده وقوت مجامعت با ایشان داده و کیفیت انواع تعلیم ایشان نموده و هر یک را از مرد یگر یز ان ساخته و هر یک را بزبان
نوع خود اشنا کرده که سخن یکدیگر را میفهمند و مطالب خود را بفرزندان خود میفهمانند و ایشان را محبت فرزندان داده که
رقتی برای ایشان میبرند و در هر یک نکهها مختلف خلق کرده و نهایت صنعت در ان امیزهای ایشان کرده و اینها
در خانه نمیچیند کرده که از خورده بدیده در نمی ایند و بدست کس ایشان نمیتوان نمود پس چون این خلقتهای لطایف و اشیا شا
کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است و عالم بلطایف امور و خالق و دقایق اشیاست که بعضو و جارحه و ادات
و الت و ز ماده و مدت بر لوح عدم چنین نکهها ریخته و کلشا عالم وجود با ین صنعتها اراسته اصل دوم بدانکه علم
الهی بجمیع اشیاء از کلیات و جزئیات حاضر نموده و ایمعنی اجماعی مسلمانانست و انکار جمعی از متکلمان علم الهی را بجزئیات
که در راست که در هر ان صد هزار هزار برابر انچه خلق کرده است خلق نماید و لیکن مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر
از خلق اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخص مدرست یا بیشتر خلق فرماید و لیکن مقتضی انست که غالبا
بیشتر نباشد و انچه در احادیث و در ایات و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر هر چیز قادر است لا الت بر این دارد
که ممتنعات و انچند که نمانند شیء نیستند و همین بر واجب و ممکن شیء اطلاق میتوان نمود و در ممتنعات قصور از جانب قدرت
خدا نیست بلکه قصور از جانب محال و ممالست که چون محال و است قابل ان نیست که وجود بان تعلق یابد و چگونه قصور در قدرت
کسی باشد که خزانه او عدم باشد و انچه خواهد بمحض اراده از ان بلفظ کن موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق
که حضرت موسی بکوه طور رفت و با خداوند خود مشغول مناجات شد و گفت خداوندا خزانه خود را بمن بنما فرمود که هیچ خزانه
من انست که هر امر را که اراده نمایم میگویم موجود میشود و چون این شیء اصل از اصل ضرورت دین بود و انکار
و اعتقاد لازم بود و اختلاف در بیان از اهل باطل در انها شده بود موافق طریقه اهل بیت بر وجه اجمال بیان نمود که شبهات
و ارتیاب شکوک و ضلالات از راه دین بدر نروی و السلام علی من اتبع الهدی ثم الایمان بر دی و الاقرار بان الله تعالی ارسلنی
الی کافة الناس بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا حضرت رسالت فرمود که بعد از معرفت ذات و صفات
واجب و ایمان بانها ایمان است و اقرار نمودن باینکه حق تعالی مرا بکافه ادمیان بپیغمبری فرستاده که اطاعت کنند کان را بثواب
بشارت دهم و عصیان کنند کان را بعذابهای الهی و میخوانم مردم را بسوی خدا و اطاعت او و بنور
و وقوف او و چراغ نور بخشنده ام که مرا از تاریکیها جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرسانم بدانکه یکی از اصول دین ان را
بقوت پیغمبر اخر الزمانست و بنابر این امر دراین مختصر بر وجه کمال نمیتوان نمود و لیکن مجملی از ان را در ضمن چند فایده تحریر
مینماید فایده اولی در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج خلایق باو بدانکه این نسبی ظاهر و معلوم است که غرض الهی از خلق ایشان
تحصیل منفعتی از برای خود نیست چه معلوم است که او غنی بالذاتست و در هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض الهی
که افراد قابله خلق را بکمالات که قابل ان باشند فایز گرداند و نشاتین چنانچه سابقا بان اشاره شد از جمیع مخلوقات

قابلیت و استعداد کمالات زیاده داورد و غرض کمالاتش از رتبه خاتم الانبیاء است که اشرف مکونات است تا رتبه عمری و ابوبکری
و ابوجهلی که اخس موجودات اند و ظاهر است که کمال نوع انسانی بتحصیل کمالات و دفع نقایص میشود شکی نیست
که این نوع از کمال بدون معلم ربانی که از جانب حضرت معبود باشد و بوحی الهی حسن و قبح اشیا را داند و بوعد و وعید
مردم را بر خیرات بدارد میسر نیست چه ظاهر است که نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات و لذات از اعتبار دیها میباشند
و امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند و ایضا معلوم است که این امور بدون وعده بثوابها و وعید از عقابها مستحق
نمیشود و معلوم است که عقل انسانی بدون وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی نمیکند پس نفیر
شخصی که از جانب حضرت احدیت بکافه ناس تمام مامور باشد حسن و قبح اشیا را بوحی الهی دانند ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمیکرد
و این شخص را ناچار است از دو جهت یکی جهت بشریتی که بان اعتبار مخالطت و موانست و مکالمه و مصاحبت با مکلفین
نماید و الفت و امیزش با ایشان کند که سخن او در نفس ایشان تاثیر نماید و جهت دیگر جهت ربانیت و تقدس و کمالات
که بان جهت مستعد فیوضات نامتناهی و قرب بجناب اقدس الهی بوده باشد که از جهت ثانی استفاضات علوم و حکم و
معارف نماید و بجهت اول بخلق رساند چنانچه منقولست که زندیقی بخدمت حضرت صادق امد و شبهاتی نمود و
بجوابهای انحضرت بشرف اسلام فایز گردید از جمله ان سؤالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل مینمایند و حکم
فرمودند چون ما ثابت کردیم خدا و ندی را که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات جمیع مخلوقین و از صانع
حکیم است و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمیتوانند دید بلمس و حس درنمی ایند و جسم نیست که با
او روبرو مکالمه و محاجه و گفتگو نمایند پس ثابت شد که بروفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشد که ایشان را
دلالت نمایند بر انچه مصلحت ایشان در انست و باعث نفع ایشان است و از راه نمانند چه بچیزها که باعث بقای نوع ایشان است
و ترک انها موجب فنای ایشانست پس ثابت شد که جمعی میباید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند و تکلیف
الهی و حکم ربانی را بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند که بروند بها خدا بیندازند میان خلق که ایشان را
تادیب بحکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث بحکمت ساخته گردد اخلاق و صفات ناقصه خلق و صفات
و ترکیب با ایشان شبیه شوند و از جانب خدا مؤیدند بدلایل و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیت ایشان دلالت میکند
مثل مرده زنده کردن و کور و روشن کردن و پیس را شفا دادن و هرگز زمین خدا از یکی ایشان خالی نمیباشد که کمال
علم و معجزه اش دلیل حقیت او است و هر وصیی دلیل است بر حقیت پیغمبر ش بدانکه حضرت در احادیث اشاره بدلیل دیگر
نیز فرموده که چون مدنی الطبع است و هر فردی بدیگری در امور معاش و معاد خود محتاج شد و با یکدیگر امیزش ایشان ضرور شد
و امیزشها باعث منازعات و مشاجرات میشود پس ناچار است ایشان را از حاکمی که رفع منازعات و مشاجرات ایشان نماید و پیر
ایشان نماید بنحوی که حیف و میل در حکم او نباشد که نوبت بزوری یکدیگر را میکشند و فانی میشوند و اینکه موید از جانب
خدا نباشد اگر نه بر زوری مامون از حیف و میل نیست و ایضا حکم موقوف بر علم بخصوصیات احکام و ظاهر است که عقل
بشری احاطه بجمیع خصوصیات احکام نمیتواند نمود پس حاکم مؤید بوحی میباید باشد فایده ثانیه بدانکه دلیلی که عامه ناس
بان علم بنبوت بنی هم توانند رسانید معجزه است و ان عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران
از اتیان بمثل ان عاجز باشند مانند عصا را اژدها کردن و مرده زنده کردن و ماه را شق کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت
ظاهر است و هرگاه شخصی دعوی نماید که من پیغمبرم فرستاده خدایم و گواه بر حقیت من اینست که فلان امر غریب را خدا بردست
من جاری میکند و مطابق انچه میکند گفته بظهور اید و ان کار خارج از طاقت بشر باشد علم هم میرسد که انشخص فرستاده
خداست همچنانچه هرگاه شخصی بحضور مجلس پادشاهی بگوید که من از جانب پادشاه مامور شده ام که شما را بفلان کار بدارم
و شاهد بر صدق من انکه ان پادشاه انروز را سه مرتبه می بندد و میکشاید یا سه بار از تخت بر میخیزد و می نشیند و پادشا
سخن انشخص را میشنیده باشد خواه حاضر باشد فرقه انجماعت بی حجاب و خواه پرده در میان باشد و بعد از ان مطابق گفته
انشخص را میشنیده از پادشاه بظهور اید جمیع حاضران را یقین هم میرسد که انشخص راست میگوید و نیز اگر خدا یتعالی
معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است و بر خدا و انبیا و اوصیا
چگونه عقل تجویز مینماید که از خداوند با نهایت لطف و رحمت بتخلق تصدیقی کند که موجب ضلالت بندگان خلق باشد بظهور

ایدهمچنانچه از دیدن معجزه علم بنبوت هم میرسد از علم بظهور از راه اخبار و متواتره نیز علم هم میرساند چنانچه ما را از تواتر وجود
شهر مکه علمی هم رسید که بعد از دیدن هیچ زیاده نمیشود فایدهٔ ثالثه در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخر الزمان محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب آنست که بدانکه معجزات بر دو قسم است یکی ظاهرات و آیات باهرات که مخصوص است و دیگر آنچه ظاهر نشده
زیرا که بتواتر معلوم شده است که قرآن را بوطن دعوی نبوت خود معجزه آورده اند و جمیع فصحا و بلغا قبایل عرب را با اینکه از
ریب بیانات بیشتر بودند تکلیف نمودند که در برابر یک سورهٔ کوچک از سورهای قرآنی سورهٔ بیاورند و دیدند که مدبلاغت و فصاحت
مثل آن باشد و با و نور حماعات و کثرت ایشان و شدت عداوت و عصبیت و کفر که داشتند چندانکه سعی کردند چیزی
نتوانستند آورد و ندهم اعتراف بعجز کردند بمقاتله و کشته شدن در دادند و با این امر ایشان نکردند با اینکه در اتمام
فصاحت و بلاغت پیشهٔ ایشان بود و مدار ایشان بر خطابت و اشعار بود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که
ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت امام رضا آمد و سؤال کرد که چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید بیضا
و عصا و چیزهای چند که شبیه بسحر بود فرستاد و حضرت عیسی را بطب فرستاد و پیغمبر ما را بمعجزهٔ سخن و کلام فرستاد حضرت فرمود
که خدا چون موسی را فرستاد بر اهل عصرش سحر غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند لهذا موسی را با معجزهٔ
چند فرستاد که بآن امر کرد ایشان را باطل کرد و ایشان عاجز شدند از برابر
آن بحجت را بر ایشان تمام کرد و حضرت عیسی در زمانی مبعوث شد که گوفتهای مزمن و دردهای عظیم در آن زمان بهم رسیده
بود مردم بطبیب بسیار محتاج بودند و اطبای ماهر بودند پس او را بمعجزهٔ چند فرستاد از مرده زنده کردن و کور و پیس را
شفا بخشیدن که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند و حجت الهی بر ایشان تمام شد و پیغمبر ما را در زمانی مبعوث گردانید
که مدار اهل انعصر بر خطبها و کلامهای بلیغ و اشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت سخن بود پس انحضرت از کتاب الهی
و مواعظ و احکام چند چیز آورد که ایشان معترف بعجز خود شدند و حجت خدا بر ایشان تمام کرد ابن السکیت گفت
والله که مثل تو عالمی در این زمان من ندیده ام بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است فرمود که حجت خدا در این زمان عقلست
که بآن تمیز نمائی میان کسیکه راست بر خدا گوید و تصدیق تو نماید و عمل کند و کسیکه دروغ بر خدا بندد و او را تکذیب
کنی ابن السکیت گفت والله که جواب حق همین است و غیر از آن از معجزات و خوارق عادات که در کتب خاصه و عامه روایت
نموده اند اکثر آنها بتواتر نپیوسته است و بر تقدیر بر عدم تواتر بعضی در تواتر بودن قدح مشترک است و میتوانها شکی نیست مثل شق قمر
و حرکت کردن درخت از جای خود آمدن نزد آنحضرت و باز بفرمودهٔ او بجای خود برگشتن و جاری شدن آب از انگشتان مبارک
بنحوی که جمیع لشکر و چهارپایان از آن سیراب شدند و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست انحضرت و سخن گفتن بزغاله مسموم کردن
بر من زنده اند و سیر کردانیدن جمعی کثیر از طعام اندک و کرد یدن جزو بر کردانیدن آفتاب برای نماز حضرت امیر المؤمنین ع و شهادت
دادن سوسمار بر نبوت او و شکوه کردن ناقه از صاحبش و با وجود چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نگرفتن از احوال
گذشتها از پیغمبران و غیر ایشان خبر دادن موافق واقع بدون خللی و اختلافی با یکدیگر بر جمیع حقایق با مور مطلع بود و از
هیچکس در حجت مغلوب نشد و در هیچ سؤالی عاجز از جواب نشد و خبر داد ند وقوع امور بسیار در زمان ایندو همه
بفعل آمد مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم بدست اهل اسلام و مقاتله
نمودن حضرت امیر المؤمنین با سه عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج نهروان و مظلومیت اهلبیت و وفاتهم حضرت فاطمه
و شهادت حسنین صلوات الله علیهما و اختلاف امت بهفتاد و سه فرقه و مسلط گشتن اسلام بر بلاد و غالب گشتن این دین بر
ادیان انبیای سابق و بهر رسیدن صوفیه در این امت چنانچه در این حدیث بوذر خواهد بود و امثال این معجزات زیاده از آنست که
احصا توان نمود قطع نظر از اینها از ملاحظهٔ اوضاع و اطوار انحضرت از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت و تمام
و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و عبادت و نزول علایق و صفات طینت و مجاهده
با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار و درستی کردار و استقرار و محبتش در دلها و سایر صفات حمیده
و اثار پسندیدهٔ انجناب هر عاقلی را جزم بحقیت انحضرت بهم میرسد و همچنین اگر کسی اندک تاملی بکند در احکام دین و منهج
و شریعت مقدسهٔ او میداند که این قانون و نسق از غیر خداوند عالمیان نمیشود و اخبار ببعثت انحضرت در کتابهای
انبیای سابقه ذکر الحال در دنیا هست بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل میشود و در بیان معجزات انجناب باید یک حدیث در این

اکتفا مینمایم حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند عالی از معمر روایت کرده که حضرت امام رضا ع فرمودند که پدرم موسی بن جعفر ع
مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر بن محمد ع بودم و من طفل خماسی بودم یعنی قامتم پنج شبر بود یا پنجاله بودم که حضرت
از هیبت و بخدمت پدرم آمدند و گفتند که تو فرزند محمدی که پیغمبر از امت است و حجت بر اهل زمین است فرمود بلی ایشان
گفتند که ما در تورات خوانده ایم که خدا حضرت ابراهیم و فرزندان او را کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان
پادشاهی و امامت مقرر فرموده همیشه چنین یافته ایم اولاد پیغمبر از اگر خلافت و پیغمبری و وصیت از ایشان بخاوز نمینماید
و بغیر ایشان نمیرسد پس چرا گر نسل پیغمبر ید بدر رفته و بدیگران قرار گرفته شما را ضعیف و مغلوب می بینیم و حرمت پیغمبر
شما را در امر شما مرعی نمیدارند و شما را چنانچه باید اکرام نمی نمایند چشمها حضرت صادق گریان شد و فرمود که بلی همیشه پیغمبر
و اوصیا و امینان خدا مظلوم و مقهور بوده اند و بناحق کشته شده اند و همیشه ظالمان غالب بوده اند و اندکی از بندگان
خدا شاکر و مطیع او میباشند ایشان گفتند که انبیا و اولاد ایشان بی تعلیم خلق علوم الهی را میدانند و بتلقین الهی
عالم بعلوم او میباشند و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفه های پیغمبران و اوصیای ایشان چنین میباید باشند یا علم الهی شما
چنین رسیده حضرت بمن فرمود که پیش بیا ای موسی پس من نزدیک رفتم و دست بر سینهٔ من مالید و فرمود که خداوند تو را و ذریهٔ تو را
تقویت نماید و تائید کند بنصرت و یاری خود بحق محمد و آل محمد و بمان گریه بهبود گفت که آنچه میخواهید سؤال نمائید ایشان
گفتند که ما چگونه سؤال کنیم از طفلی که هنوز چیزی نیافته و بمرتبهٔ علم نرسیده من گفتم با ایشان که سؤال نمائید از روی فطنت
و فهمیدن و عنت و لجاج را بکنار بدید گفتند که ما را خبر داده از نزد ایتی که خدا معجزهٔ موسی کرد انیده بود من گفتم که عصا بود که
اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون می آورد و چهارها را از نور و روشنی میساخت و ملخ و شپش و وزغ و خون
بر اصحاب فرعون گماشت و طور را بر بالای سر بنی اسرائیل آورد و من و سلوی برای ایشان آورد و من و سلوی بهمدیگر میپیوست
و دریا را با ایشان شکافت گفتند راست گفته بگو پیغمبر شما چه آیت و معجزه آورد که بآن شک از دل متشرعان زایل شد و با او گرویدند
گفتم آیات و معجزات بسیار است من پاره را با شما در گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمائید اما اول شما میدانید که جن و شیاطین
پیش از بعثت انحضرت با سمان میرفتند و گوش میدادند و خبرها بزمین می آوردند و بکاهنها میگفتند و بعد از رسالت او
ایشانرا بتیر شهاب میزدند و گاهنها و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان منقطع شد
دوم سخن و کوهی را ذکر کرد بر پیغمبر انحضرت چنانچه در قصهٔ ابوذر گذشت سیوم آنکه اتفاق داشتند و دشمن
بر راستی لهجه و امانت و دیانت و دانائی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی او در سن کهولیت و پیری او و همه معترف بودند
که مانند او در علوم و کمالات نیست چهارم آنکه چون سیف بن ذی یزن پادشاه حبشه شد کرده قریش با عبد المطلب
نزد او رفتند و از احوال انحضرت از ایشان سؤال کردند و او صفات انحضرت را با ایشان گفت که پیغمبری با این اوصاف در میان شما
خواهد رسید جمیع قریش اقرار کردند که این اوصاف محمد است که تو میشماری گفت زمان بعثت او نزدیک شده است و مستقر
او در مدینه خواهد بود و در انجا مدفون خواهد شد پنجم چون ابرهه بن یکسوکه پادشاه یمن بود فیلان را او در کعبه
خراب کند قبل از بعثت انحضرت عبد المطلب گفت اینخانه صاحبی دارد که نمیگذارد که از اخراب کنند و اهل مکه را جمعکرد
و این بعد از خبر سیف بن ذی یزن بود و بیرکت انحضرت ابابیل را بر ایشان فرستاد و ایشان را هلاک کرد و مکه و اهل مکه
نجات داد ششم آنکه ابو جهل سنگی برگرفت و بطلب انحضرت بیرون آمد دید که در پشت دیوار خوابیده خواست که آنرا
بر روی انحضرت بیندازد بدستش چسبید و چندانکه تلاش کرد نتوانست انداخت هفتم آنکه ابو جهل از اعرابی
شتری خرید بود و قیمتش را نمیداد اعرابی نزد قریش آمد و شکایت کرد ایشان از باب تمسخر انحضرت را نشان اعرابی دادند
حضرت در نزد کعبه نماز میکرد گفتند او را که حق ترا از ابو جهل بگیرد چون اعرابی نزد حضرت آمد طلب نصرت نمود حضرت
او را با خود بدر خانهٔ ابو جهل برد و در را کوفت ابو جهل متغیر الاحوال بیرون آمد و گفت چکار داری فرمود که حق اعرابی را
بده گفت میدهم و در ساعت حق اعرابی را تسلیم کرد اعرابی نزد قریش آمد و گفت خدا شما را جزای دهد که انتخص حق مرا از او
گرفت قریش با ابو جهل گفتند که حق اعرابی را بفرمودهٔ محمد داد گفت بلی گفتند ما استهزا باعرابی میکردیم و میخواستیم او را زار
محمد بدانیم ابو جهل گفت چون در را کشودم گفت حق اعرابی را دیده نظر کردم جانور مهیبی را بابت شتر دیدم که دهانها باز کرده
و دو بمن آورده و میکوشید بدو و اگر میگفتم نه سر مرا میکند از ترس دادم هشتم آنکه قریش نضر بن الحرث را و عقبة بن

ابو معبط ابتر دیهودی از مدینه فرستاد تا که احوال آنحضرت را از ایشان بپرسد که او پیغمبر است یا نه و با دشمنان او چه نیاتی خواهد داشت چون بیامدند بهودی گفتند که او صفات او را بما نقل کنید چون ایشان گفتند که از شما چه جماعت تابع او شده اند گفتند مردم پست و فقیر تابع او گردیده اند یکی از علمای ایشان فرمود که همین پیغمبر است که ما او را در تورات خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد **پنجم** انکه چون حضرت هجرت فرمود قریش سراقة بن جعشم را بطلب آنحضرت فرستادند چون حضرت او را دید فرمود که خداوندا دفع شر او را از ما بکن در همان حال پاهای اسبش بزمین فرو رفت فریاد برآورد که یا محمد مرا رها کن که من عهد میکنم که همیشه خبر خواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه بنمایم حضرت فرمود که خداوندا اگر راست میگوید اسبش را رها کن پس رها شد و از انعهد برنگشت **ششم** انکه عامر بن طفیل و زید بن قیس هر دو بنزد آنحضرت آمدند عامر با زید گفت که چون بنزد او میروم من او را مشغول سخن میسازم و تو بشمشیر کردن او را بزن چون بیامدند چند انکه عامر با آنحضرت سخن گفت زید کاری نکرد چون بیرون آمدند عامر زید را زیاده از حد ملامت کرد که تو سستی او گفت که هرگاه که اراده میکردم که بزنم بغیر تو دیگری را میدیدم با تو میزدم بر تو میزدم یا **هفتم** انکه زید بن قیس و نضر بن الحرث با یکدیگر متفق شدند که عیب از آنحضرت بیرسند چون بخدمت آنحضرت رسیدند حضرت متوجه ایشان شده فرمودند که بیا داری و زبر آگه با عامر آمدی و قصد کشتن من داشتی و خدا نگذاشت و تمام را فرمود از یکدیگر که بغیر من و عامر کسی از این قصه خبر نداشت پس شهادت دادند که تو پیغمبر خدائی و مسلمان شدند **هشتم** انکه کوهی از یهود آمدند نزد جد علی بن ابیطالب و گفتند که رخصت بگیر که ما با پسر عمت دو سه سؤالی چند از او بکنیم چون حضرت رخصت طلبید حضرت فرمود که از من مپرسید هر چه خواهید من بنده ای از بندگان خدایم آنچه مرا تعلیم میفرماید میدانم پس رخصت فرمود چون داخل شدند فرمود که میخواهید خود سؤال کنید یا من مطلب شما را بیان کنم ایشان گفتند تو بیان کن فرمود که امد ابد از احوال ذی القرنین سؤال کنید گفتند بلی فرمود که طفلی بود از اهل روم و پادشاه شد و بمغرب عالم رفت و سد آخر سد را بپا کرد گفتند گواهی میدهیم که چنین است **نهم** انکه رأبضه بن معبد اسدی بخدمت حضرت آمد و قصد خاطر کرد از اینکه از هر کناه و ثواب از او سؤال خواهم کرد حضرت فرمود که آمده که سؤال از نیکی و کناه بکنی پرسیدن چیست از مستفتی او فرمود که بردینکی انچیز یست که نفس تو بان مطمئن شود و دلت گواهی بدهد که ان حق است و در سینه ان حیث ان مستقر کرده و اثم و کناه انست که در سینه ات کرده و دلت بر حقیقت ان گواهی ندهد هر چند تو را فتوی دهند **دهم** انکه خوبتر از امکن چهار روز بعد القیس بخدمت آنحضرت آمدند چون بمطلب ایشان بعلم امد حضرت فرمود که خوشا بلاد و خودرا که همراه دارید بیاورید پس حضرت خصوصیات منها فمنها ایشان را بیان فرمود گفتند تو مکر بلاد و نمائی که تو خرما بلاد ما را از ما بهتر میشناسی پس حضرت نام ان خرما ها را هم فرمود ایشان گفتند ما را دیده حضرت فرمود که بجا باز پیش بردارند من از انجا دیدم پس یکی از ایشان برخواست و گفت خالوئی دارم دیوانه است حضرت او را طلبید و ورد ایش را گرفت و سه مرتبه فرمود که بیرون رو اید شمن خدا هما نساعت عاقل شد و گوسفند پیری با خود داشتند حضرت گوش او را در دهان او انگشت خود گرفت و فشرد و بشکل داغ علامتی در دهان پیدا شد و فرمود که بگیرند این را که اینعلامت در گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز در گوش اولاد ان این علامت هست و معروفست **یازدهم** انکه در سفر حضرت بر شتری گذشت که رانده بود و حرکت نمیکرد ابی طلبید و مزمومی نمود و در ظرفی کرد و در کلوی شتر ریخت و فرمود که خداوندا چنین کن که خلاد و عامر و رفیق ایشان را بر کرد پس ایشان هر سه سوار شدند و بر جست در پیش شتر دیگر میدویدند **دوازدهم** انکه در سفر تبوک نامه یکی از صحابه که شد او را کفتند که اکر او پیغمبر است میدانند که شتر من در کجا است حضرت او را طلبید و فرمود که نامه تو در فلان موضع مهارش بدرختی بند شده است رفت کرفت **سیزدهم** انکه حضرت بر شتری گذشت انشتر سر در پیش او در سخنی گفت حضرت فرمود که شکایت صاحبش میکند حضرت صاحبش را طلبید و فرمود که این شتر را بدو بفروش و بزاد افتاد انشتر بر جست و از پی حضرت روان شد و فریاد و استغاثه مینمود حضرت فرمود میکوید که از برای من صاحبی نیکو هم رسانا پس انجناب حضرت امیر المؤمنین را فرمود که این را خرید اری تمام حضرت او را خرید **چهاردهم** انکه روزی در مسجد نشسته بود شتری آمد در مسجد را مد و همه جا دوید تا نزد انحضرت آمد سر در پای حضرت کذاشت و استغاثه کرد حضرت فرمود که میکوید که صاحب من امروز مرا میخواهد برای ولیمه فرزندش بکشد و از من استغاثه مینماید که نکذارم او را بکشد شخصی از صحابه کفت که بلی شتر فلان شخص است و امروز برای ولیمه پسرش اراده کشتن این شتر را دارد حضرت صاحبش را خواند و

شفاعت نمود از کشتن او کذشت **نوزدهم** انکه حضرت نفرین فرمود بر قبیله مصعب که خدا خط بر ایشان مستولی سازد ایشان مبتلا بقحط شدند بخدمت حضرت فرستادند و اضطرار خود را عرض کردند و تضرع کردند که از تقصیر ایشان بکذرد حضرت فرمود که خدا التماس مرا در حق ایشان باز ان نافی دود بفرستی و چنین کنی که ضرر بایشان نرساند هنوز حضرت دردعا بود که باران ریخته که عالم را کرفت و یکهفته بر ایشان بارید اهل مدینه آمدند و کفتند یا رسول الله راههای ما بسته شد حضرت اشاره بابر فرمود که بمصر مبارا برد و رشد تا یکماه در حوالی مدینه میبارید **بیستم** انکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابوطالب بسفر شام برد در راه بحوالی دیر بحیرای راهب فرود آمدند و بحیرا علوم کتب سماویه را میدانست و کتب پیشینیان را خوانده بود در تورته و کتب دیکر خوانده بود که پیغمبر آخر الزمان در این اوقات بر اینمکان عبور خواهد فرمود چون این قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان ایشان چند انکه تفحص نمود کسی را نیافت که موافق اوصاف او باشد که در کتب خوانده بود کفت یا بر سر بارهای شما مانده دیکر کسی از قوم شما مانده کفتند بلی طفلی یتیمی هست با ما که نیامده است بحیرا نظر کرد دید که حضرت خوابیده و ابر بر سر حضرت سایه کرده بحیرا کفت که ان یتیم را بطلبید که او دیوانه است مطلب من ان پیغمبر واجب التعظیم است چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که ابر با ان آفتاب فلک ثبوت حرکت میکند و سایه می افکند بیامد و شرایط بندکی بتقدیم رسانیدند و بقریش کفت که این پیغمبر آخر الزمان است و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از احوال آنحضرت بسیار بیان کرد بعد از ان خبر قریش از آنحضرت مهابت بسیار داشتند و زیاده تعظیم مینمودند چون بمکه آمدند سایر قریش را خبر دادند باین سبب خدیجه بنت خویلد بتزویج آنحضرت رغبت فرمود و ان بزرکان زنان قریش بود و صنادید و اکابر قریش همه خواستکار او نمودند با کره و بشرف مزاوجت آنحضرت مشرف شد **بیست و یکم** انکه قبل از هجرت حضرت علی بن ابیطالب را فرمود که خدیجه را بکو که طعامها مهیا کند و فرمود که خویشان ما را از فرزندان عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از ایشان را طلب نمود چون بیامدند فرمود که یا علی طعام بیار و حضرت اقدح طعام بیاورد و دند که سه نفر سیر تواند شد بایشان فرمود که بخورید و بسم الله بکوئید ایشان بسم الله نکفتند حضرت خود بسم الله فرمود ایشان بخوردن مشغول شدند و همکی سیر شدند ابو جهل کفت محمد خوب سحری برای شما کرد بطعامی سه نفر چهل نفر را سیر کرد از این سحر بالاتر نمیشود حضرت فرمود که بعد از چند روز دیکر ایشان را طلبید و از همان قدر طعام ایشان را سیر کردانید **بیست و دویم** انکه حضرت امیر المؤمنین فرمود که من بیاز ار رفتم و کوشت خریدم بیکدرهم و قدری ذرة کرفتم بیکدرهم بنزد حضرت فاطمه آوردم فاطمه ذرة را نان پخت و کوشت را شوربا کرد و فرمود که اکر پدرم حضرت رسول را میطلبید با یکدیکر میخوردیم چون بخدمت آنحضرت آمد بر پهلو خوابیده بود و میفرمود که خداوندا تو پیغمبر بتواز کوسفندی من عرض نمودم که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اکر میل میفرمائی برخواستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند چون بنزد حضرت فاطمه آمدند فرمودند که ای فاطمه طعام بیاور و حضرت فاطمه پاکردهای نان حاضر کردانیدند حضرت جامه بر دوی نان پوشید و فرمود که خداوندا برکت ده طعام ما را پس فرمود نه کاسه و نه کرده نان برای نان خود یک جدا کردند و فرستادند پس فرمود که از برای فرزندان و شوهر خود حصه یکدیکر فرمود که خود تناول نمائید و برای همسایکان همه حصه بفرستید بعد از اینها همه تا چند روز از برکت نزد ما بود و از ان میخوردیم **بیست و سیم** انکه زن عبد الله مسلم کوسفندی برای آنحضرت او در که بزهریان کرده بود و در اثنای وقت بشر بن البراء بن عازب در خدمت آنحضرت بود تناول کرد حضرت تناول نفرمود فرمود این کوسفند میکوید که مرا بزهر آلوده کرده اند بعد از زمانی بشر حضرت را طلبید و فرمود که چرا چنین کردی کفت شوهر من و اشراف قوم مرا کشته بودی کفتم اکر پادشاهست کشته خواهد شد و اکر پیغمبر است مطلع خواهد شد **بیست و چهارم** انکه جابر بن عبد الله انصاری کفت که مرورا در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق بود و همکی کرسنه بودند و حضرت پیغمبر را مشاهده نمود که مشغول کندنست و از کرسنکی شکمش بر پشت چسبیده آمد بخانه و حال را با زن خود کفتم زن کفت که در خانه ما یک کوسفند هست و پاره ذرة که کوسفند را کشتم و کفتم ذرة را نان کرد و نصف کوسفند را بریان کرد و نصف دیکر مرتب ساخت و بخدمت حضرت آمد عرض نمود که طعامی مهیا کرده ام میخواهم تشریف بیاورید و هر کس را که خواهی با خود بیاور حضرت جمیع صحابه را ندا فرمود که جابر شما را مهمان کرده جابر ترسان و با خجالت تمام آمد و بزوجه خود کفت که عجب فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت آمدند زن پرسید از جابر که تو ایشان را خواندی یا حضرت جابر کفت که حضرت طلبید ایشان را از من کفت پس باک نیست و بهتر میداند جابر کوید که چون حضرت تشریف آوردند فرمودند که نطعها پهن کردیم

و در میان شارع و فرمود که کاسها و ظرفها بهم نسایند پرسید که چه طعام داری انچه بود عرض نمود فرمود یلخامه بود یا طرفی که پنجی در انجاست و بر روی دیگ مرق و بر روی ثرید بپوشانید و از زیر جامه بدارید و بدکاسها پر کنید و برای مردم ببرید پس چنین کردیم چندانکه بیرون اوردیم کم نشد تا انکه سه هزار نفر از صحابه که با حضرت بودند سیر شدند و هدیه برای همسایگان فرستادیم و تا چند روز هم داشتیم **بیست و پنجم** انکه سعد عبادهٔ انصاری پسر خود را نزد انحضرت امد و حضرت صایم بودند انحضرت را با حضرت امیر المؤمنین دعوت فرمود چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند حضرت فرمود که پیغمبر در وصی او در خانهٔ تو افطار نموده اند ای سعد طعام تو را ابرار و نیکان خوردند و نزد تو روزه داران افطار کردند و ملئکه بر شما صلوات فرستادند چون حضرت برخواستند سعد اولاغی برای حضرت حاضر کردانیدند و قدیفه بر روی ان انداخت و از حضرت التماس کرد که سوار شوند و ان اولاغ بیباک راه رفتن نمیدانست و شروع بدویدن نمود چون حضرت سوار شدند بیرکت قدم انحضرت ان اولاغ چنان رهوار شدند که هیچ اسبی بوی نمیرسید **بیست و ششم** انکه انحضرت از حدیبیه مراجعت میفرمود در راه ابی سید بسیار ضعیف بقدر انکه یک سوار یا دو سوار سیراب شود حضرت فرمود که پیش از ما باب بهسدا اب نکشد چون حضرت بسر اب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه فرمودند و اب مضمضه را بچاه ریختند اب بجدی بلند شد که همگی سیرابی مشکها و مطرهای خود را پر کردند **بیست و هفتم** خبر هائی که از امور اینده فرمودند همه موافق فرمودهٔ انحضرت واقع شد **بیست و هشتم** در صباح شب معراج قصه شب را نقل میفرمودند جمعی از منافقین تکذیب انحضرت نمودند فرمودند که بقافلهٔ کذا شتر گذشته از فلان مکان و هیئت ایشان چنین بود و در فلان محل ایشان را ملاقات کردم و فلان متاع با خود داشتند و در فلان روز هنگام طلوع افتاب از عقبه بالا خواهند امد و در پیش قافله شتر کبودی خواهد بود چون روز شد همگی دیدند که حقیقت حال را معلوم نمایند چون افتاب طلوع کرد انچه فرموده بود بظهور امد **بیست و نهم** انکه از جنابت توالد را جعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر صحابه غالب شد و همگی بخدمت انحضرت امدند و گفتند الماء یا رسول الله حضرت با بوهریره گفتند که هیچ اب با خود داری گفت بقدر قدحی در مطرهٔ من مانده است فرمود که بیاور و در میان قدحی ریخت و دعا فرمود و دست مبارک در میان قدح اب از میان انگشتان چهار برخاسته و فرمود که بنوشید و انقدر اب جاریشد که همه سیراب شدند و مشکها پر کردند چون همه سیر شدند خود تناول فرمودند **سی ام** حضرت خواهر عبد الله بن رواحه انصاری را دیدند در ایام کندن خندق که چیزی با خود دارد پرسیدند که بکجا میروی گفت که این خرماها را برای برادر عبد الله میبرم فرمود که نزد من اور و ازوی گرفتند و قطعها طلبیدند و این خرماها را بر روی قطعها پهن کردند و جامه بر روی انها پوشیدند و متوجه خیمه نماز شدند چون فارغ شدند قطعها پر از خرما شده بود صحابه را طلبیدند و هریک انچه میخواستند خوردند و توشه بر گرفتند و انچه ماند بود با ازن عطا فرمودند **سی و یکم** انکه در سفری بودند صحابه بسیار گرسنه شدند فرمود که هر که توشه با خود دارد برای ما بیاورد چند اوردند مجموع بقدر یک صاع شد پس قطعها و جامها طلبیدند و این یک صاع خرما را بروی قطعها ریختند و بجامها مستور کردانیدند و دعا فرمودند خدا انقدر زیادت و برکت کرامت فرمود که تا مدینه همگی توشه داشتند **سی و دوم** انکه بعضی از سفرها مراجعت میفرمودند جمعی بر سر راه امدند و گفتند یا رسول الله چاهی داریم که در هنگام وفور اب بر سر انچاه اجتماع مینمائیم و اب ش کم میشود برای ما دعا بکن که حوالی ما مستغرق میشویم اب کم شد و جمعی از دشمنان مانع ما شدند از دفن بر سران ابها دعا بکن که اب ما زیاد شود حضرت اب ها در چاها انداختند چندان اب ایشان زیاد شد که عمق انرا نمیدانستند چون اینخبر بمسیلمهٔ کذاب رسید چاهی انکند که اب ش زیاد شود منجوست و انچا خشک شد **سی و سیم** انکه چون بخضرت دعا فرمود که زمین اسب سراقه بن جعشم را در ها کرد تیری از جعبه بیرون اورد و بدو بشانه بانحضرت داد و التماس نمود که چون برا عیان من برسید این تیر را نشانه بایشان بدهید و انچه احتیاج باشد از مطعوما و از مال من بگیرید چون حضرت با ایشان رسیدند بزی بهدیه اوردند که ابستن بود و شیر نداشت حضرت دست مبارکت بر پستان بزما لیدند فی الحال پر شیر کردید **سی و چهارم** انکه همگی از زنی شدند که اورا ام شریک میگفتند مشکی نزد انحضرت اورد که اندکی روغن در ان بود حضرت با صحابه بشنا ول فرمودند و دعا فرمودند برای ازدیاد روغن بوکت ازن بود و روغن از انمشک بیرون می اورد **سی و پنجم** انکه چون سورهٔ تبت نازل شد و مذمت ابولهب و زنش ام جمیل بدان بود و روغن طلب حضرت امد چون میدانست که حضرت را چه نازل شده

غایه وقاضه وارد شده است کابروهای ایشان پیوسته بود اینچنین در اینحدیث است مشهور تر است در میان و ابرو دیشان رکی
بود که در هنگام غضب پر میشد و بلند میگردید و بینی آنحضرت کشیده و بلند بود و در میانش اندك برآمدگی داشت
و سرش نازك بود و پیوسته نور از آن میتافت و موی ریش آنحضرت را نبود یا بود و تنك بود و در خدا آنحضرت بر آمدگی نبود و همواره بود
و دهانش بسیار کوچك بود و دهان خود نزد عرب بسیار مدموم است و دندانهای منور شان نیز سفید و نازك بود و از
یکدیگر کشاده بود و موی نازکی از میان سینه شان روئیده بود و ناف بمثابهٔ خطی ممتد گردیده و گردن شریفشان بمثابهٔ گردن
صورتی بود که از نقره ساخته باشند و علاوه داده باشند در نهایت سفیدی و جلا و جمیع اجزای ترکیبشان معتدل و مناسب بود و سعه
بود نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر سینه و شکم باهم برابر بود و میانشانها کشاده و عریض بود و سرهای استخوانها قوی بود
و بدن شریفشان در نهایت صفا و سفیدی و نور بود بغیر خطی از موکه در میانه سینه شان بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود و بر
ذراعین و کفهای ایشان موی روئیده بود و کف دست مبارکشان وسیع و پهن بود و کفها و پاشان بضخامت مایل بود و نزد عرب دست
بزرك بسیار پسندیده است و پاها و پاشان سخیم بود و انگشتانشان کشیده و بلند بود و ساعد و ساق مبارکشان صاف بود و کوه و فاصله
هموار نداشت و کف پایشان میانه بود و پشت پایشان در نهایت نرمی و هموار بود بحدی که اگر آب بر آن میریختند هیچ
بر رویش بند نمیشد چون راه میرفتند بروش متکبران بگوشهٔ چشم نظر نمیکردند بلکه بتمام بدن میکشتند و متوجه او میشدند
و نظر حضرت غالب اوقات بر زمین بود بیشتر مردم کم نظری میکردند و با شما گم نظر میکردند و از روی حیا چون بکسی نظر میفرمودند
چشم نمیکشودند که بتمام دید نظر کنند بلکه بخضوع نظر میفرمودند و هرگه را امید بدند مبادرت بسلام میکردند و فرمودند
که از هفت صفت سخن گفتن جد را پرسیدگفت که انجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند و پیوسته مشغول تفکر بودند
و راحت از برای خود نمی پسندیدند و عیب سخن نمیفرمودند و متکبرانه سخن نمیگفتند بلکه در هانرا از سخن پر میکردند و کلمات
جامعه میفرمودند که در کلمه ها اندك معانی بسیار مندرج بود و کلامشان فصل کننده و تمیز دهنده میان حق و باطل بود و زیاده
و لغو در تقریر شان نبود و کلام نارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند غلظت و خشونت هرگز نمیکردند
کبیر را حقیر نمیشمردند و خفیف نمیکردند و نعمت را عظیم میشمردند اگرچه اندکی باشد و هیچ چیز از نعمتهای الهی را مذمت نمی
فرمودند و لیکن مطعوم را هم مدح بسیار میکردند و هرگز بر امور دنیا بغضب نمی آمد و از کسی انتقام نمیکشیدند اما
چون بحق میرسیدند و ستمدیده انتصار میدادند و از برای خدا که غضب میفرمودند هیچ چیز پایشان مقاومت نمیکرد
و ایستادگی میکردند تا حق را بمقرش قرار میدادند و چون اشاره میفرمودند بانگشت بعضی نکته گفته اند که نافرقشود
میان اشارهٔ کردن شهادة کفتن میکردند و اشارهای دیگر و در مقام تعجب دست را میگردانیدند و حرکت میدادند
در امری که از برای خدا غضب میفرمودند بسیار متوجه میشدند و اهتمام میفرمودند و چون فرحی و میدادند نظر بزیری افکند
که بسیار آثار فرح و خوشحالی از ایشان ظاهر نگردد و اکثر خندهٔ انحضرت تبسم بود که ضد اظهار نمیشد و لیکن همین مقدار
بود که دندانهای نوزانیش مانند تگرگ ظاهر میشد پس حضرت امام حسین فرمود که من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول
در خانه چه سلوك میفرمودند فرمود که هرگاه میخواستند بخانه تشریف ببرند وقات خود را در خانه سه قسمت میفرمودند
یك جزو را برای عبادت مقرر میساختند و یکجزو را صرف اهل و زنان میکردند و یکجزو را برای راحت خود میگذاشتند
ان جزوی که برای خود گذاشته بود قسمت مردم میفرمودند و خواص عام اصحاب را مرخص میفرمودند که سؤالات و مطالب
عرض میکردند و در هنگام میکه با مردم معاشرت میفرمودند اهل فضل را اکرام در دین زیادتی داشتند مقدم میداشتند
و بعضی از مردم یکحاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت و خود حاجت ایشان مشغول حاجت ایشان میشدند
انچه صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود بیان میفرمودند و میفرمودند که حاضران انچه از من شنیده اند بغایبان برسانند
و اگر کسی حاجتی بمن داشته باشد و نتواند برساند شما حاجت او را بمن برسانید بدرستیکه هرکه حاجت سلطانی برساند
حاجت کسی را که قدرت بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد در خدا و روز قیامت قدمش ثابت بدارد بر صراط و نزد او
بغیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمیشد صحابه بنزد او می آمدند طلب کنندگان دین چون بیرون میرفتند هدایا
مردم بودند و انچه میشنیدند میرسانیدند بدیگران فرمود پرسیدگه در بیرون از ادب انحضرت چون بود فرمود که چون بسیار
مردم می آمدند سخن نمیفرمودند مگر چیزی که نافع باشد و باسرمایان الفت میفرمودند و ایشان را مرتبا لفت میفرمودند و بزرگ

هر نوبهر را گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی میساختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و از ایشان در حذر میبودند
و لیکن خلق و خوش روئی و لطف خود را از هیچ کس منع نمیفرمودند و جستجوی اصحاب خود میفرمودند و احوال ایشان میپرسیدند
انچه از احوال بدایشان را مطلع میشدند ایشان را منع میفرمودند و قباحت آنرا بایشان میفهمانیدند و کارهای نیك ایشان
را تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریفشان بر یك نسق بود و اختلاف در احوال و اقوالشان نبود و اطوارشان تغیر
نمیکرد و هرگز غافل نمیشدند که باعث غفلت دیگران شود یا از حق برگردند و در باب تقصیر نمیفرمودند و از حق تجاوز
نمینمودند انجمعی که نزد انحضرت بودند کسی را بهتر میدانستند و گرامی تر میداشتند که نسبت بمسلمانان خیرخواه تر باشد
و کسی مرتبه اش نزد انحضرت عظیم تر بود که مواسات و معاونت مؤمنان بیشتر کند فرمود که پرسیدم از کیفیت جلوس
انحضرت در مجالس فرمود که در مجلسی نمینشستند و برنمیخواستند مگر بیاد خدا و مکان مخصوصی برای خود مقرر نمیفرمودند
که همیشه در انجا نشینند و هرجا که اتفاق می افتاد می نشستند و نهی میفرمودند از اینکه در مجالس مردم برای خود جای معینی
قرار دهند و اگر بمجلسی وارد میشدند در اخر مجالس می نشستند و مردم را نیز باین امر میفرمودند که تلاش بالا نشینی نکنند
و هریك از اهل مجلس را نوازش میفرمودند بحدی که هریك گمان میکردند که نزد انحضرت گرامی تر از دیگرانند و با کسیکه می نشستند
برنمیخاستند تا رفیق او برخیزد و کسیکه از انجناب سؤال مینمود برنمیگشت مگر بانکه حاجت او را برآورده بود یا بعذری او را
راضی کرده بودند و خلق او جمیع مردم را فرا گرفته بود تا همگی مانند پدر مهربان بودند و همه نزد او مساوی بودند در مجلس ان
حضرت حرف راستی و حلم و حیا بود و صداها در انمجلس بلند نمیشد و عیبی در حضور انحضرت مذکور نمیشد خطا و بدی
مذکور نمیشد زیرا که بدی نداشت همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند و یکدیگر را بتقوی میدانستند با
تواضع و شکستگی سر میکردند و پیران را تعظیم میکردند و خورد را نوازش و ترحم میکردند و کسیکه حاجتی داشت او را بر خود
اختیار میکردند که او اول سؤال نماید و حق غریبان را رعایت میکردند فرمود که پرسیدم که سلوك انحضرت با اهل مجلس
چون بود فرمود که با همگی خوش رو و خوش خلق بودند کسی از پهلو انحضرت از اری نمیدید و در شت نبودند و تندخو
نبودند و صدا بلند نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمه بدی از ایشان صادر نمیشود و عیب مردم را مذکور نمیکردند و اگر
بدی میدیدند تغافل میفرمودند و هیچ دشمنی از ایشان مایوس نبود و هیچ امیدواری از انجناب ناامید نمیشد و سه چیز را
از خود دور کرده بودند و مجادله نمیفرمودند و بیهوده حرف نمیفرمودند و کار بیفایده نمیکردند و کسی را مذمت نمیفرمودند و
و سخن نمیفرمودند مگر کلامی که در آن امید ثوابی داشته باشند چون شروع سخن میفرمودند اهل مجلس چنان خاموش
میشدند و سرها بزیر میانکندند که گویا مرغ بر بالای سر ایشان نشسته و این مثلی است در میان عرب در بیان سکوت
و حرکت نکردن چون ساکت میشدند ایشان سخن میگفتند و در حضور انحضرت منازعه نمیکردند و در میان سخن یکدیگر
سخن نمیگفتند و با ایشان زده و تعجب موافقت میفرمودند و اگر غریبی مذموم خلاف ادب را عفو میفرمودند و اگر
بی دیانه حرف میگفت از او میگذرانیدند و صحابه را بنصیحت میفرمودند که اگر چیزی که بخواهد او را اعانت کنید و بمن برهانید
و قبول ثنا از مدح احتراز میفرمودند و در میان سخن هرگز سخن نمیفرمودند تا او حرف خود را تمام میکرد مگر اینکه از حد تجاوز میکرد
و یا میگفت او را نهی میفرمودند یا برمیخواستند فرمود که پرسیدم از سکوت انحضرت فرمود که سکوتشان بر چهار رقم بود
یا بر سبیل حلم بود که در برابر درشت گوئی ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود یا از برای این بود
که اندازهٔ ملاطفت هریك را ملاحظه میفرمودند انحضرت حلم را با صبر جمع فرموده بود پس هیچ امری ایشان را از جا نمی
اورد و از هیچ ناخوشی بطیش نمی آمدند و چهار خصلت در انحضرت مجتمع شده بود کارهائی که خیر را مداومت میفرمودند
که مردم پیروی ایشان نمایند و جمیع قبایح را ترك میفرمودند که مردم نیز ترك کنند و برای خود را بکار میفرمودند در چیزی
که صلاح امت در آن بود و قیام بامری میفرمودند که خیر دنیا و آخرت ایشان در آن میدانستند کلینی بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر روایت کرده است که در رسول خدا سه صفت بود که در هیچ کس غیر او نبود سایه نداشت و از هر راهی که
میگذشت تا سه روز دیگر کسی که از آن راه میگذشت بوی خوش میدانستند که آنحضرت از انجا عبور فرموده اند و هیچ
سنگی و درختی نمیگذشت مگر اینکه انحضرت را سجده میکردند و بسند دیگر از حضرت صادق روایت کرده است که چون حضرت
رسول در شب تاریك میدیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه در اخبار دیگر وارد شده است شبهای تاریك

که حضرت تذکر چها عجوبه میفرمودند نور از چهره مبارکش بر هر در و دیوار میتابید مانند ماهتاب **در حلیت** دیگر از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام دارد است که انحضرت در هر مجلسی که مینشستند نوری از جانب است و از جانب چپ انحضرت ساطع بود که مردمی
دیدند منقولست که یکی از زنان انحضرت در شب تاریکی سوزنی گم کرده بود انحضرت که داخل حجره اوشد نوری از انحضرت سوزن را
یافت و عرض مبارک انحضرت را میکرفتند و داخل بوها خوش میکردند هیچ شانه تاب ان نمی اورد و در هر ظرفی که مضمضه میکرد
بمثابه مشک خوشبو میشد و هر کز مرغی از بالای سر انحضرت پرواز نمیکرد و از پشت سر میدید چنانچه از پیش رو میدید و زنبور
و پیه از بیل نخورد **در بعضی** اخبار امده که چون مهر نبوت را میکشود نورش بر نور افتاب غلبه داشت
هر کز مدفوع انحضرت را که نمیدید زمین فرو میبرد و بر چهار پائی که سوار میشد هر کز پیر نمیشد تا مرد و بر هر درختی که میکذشت
بر انحضرت سلام میکرد و هر کز مکس و حیوانات دیکر بر بدن انحضرت نمی نشستند و رعب انحضرت بکاهرا ه دردها تاثیر میکرد
از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که هر کز انحضرت نان کندم تناول نفرمود و از نان جو هر کز سه مرتبه متوالی سیر نخورد و چون از دنیا
رفت زره شریفش نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود هیچ طالب و فقیر از و نماند تا انکه عالم منجر او شده بود و غنیمتهای عظیم از کفار
بدست او امده بود روزی سیصد هزار درهم و چهار صد هزار درهم قسمت میفرمود و الله که نزد آل محمد صلعم امشب یکصاع جو
و یکصاع کندم و یکدرهم و یکدینار نیست منقولست که بر اولاغ بی پالان که سوار میشدند غلین خود را بدست خود پینه میکرد
و با طفال سلام میکردند بر دیکی من باغلامان چیز تناول میفرمودند و میفرمودند که بر وش بندکان مینشینیم و بر وش
بندکان طعام میخوریم کدام بنده از من سزاوارتر است بتواضع و بندکی خدا اکر غلامی و یا کنیزی انحضرت را بکار میخواند اجابت
میفرمودند و عیادت بیماران فقرا میکردند مشایعت جنازه اغنیا میفرمودند **باسانید** معتبره از انحضرت منقولست که ملکی از بالای
خداوند عالمیان بنزد انحضرت امد و کفت خدا سلامت میرساند که اکر خواهی صحرای مکه را تمام طلا برای تو میکنم سر بسوی
اسمان کرد فرمود که خداوندا میخواهم یکروز سیر باشم و تو را حمد کنم و یکروز کرسنه باشم و از تو طلب نمایم خواستم که این رساله بنکارم
قلیلی از مکارم اخلاق انحضرت معطر کردد و اکر نه این رساله بلکه کتابها باید از عهده ذکر صدهزار یکی از اوصاف انحضرت بیرون نیامد
حدیث حضرت اشاره فرموده اند باینکه ائمه تطهیر دشمان اهلبیت نازلشده و این به یکی از دلایل عصمت و امامت ایشانست در
کتب اصحاب تفاصیل این امور مذکوراست اما بعضی از انها لیتی در ضمن چند تنویر بر سبیل اجمال بظهور میرسانیم تنویر اول
در بیان انکه هیچ عصری خالی از امام نمیباشد و ان امام از جانب خداوند میباید منصوب باشد بدانکه امامت عبارتست از ولایت
و صیا احیا بودن در دین و دنیای امت و جانشینی حضرت رسول صلعم و در ضمن دلایل بر وجوب نبی ظاهر شد که صلاح ناس
و هدایت ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قیمی و رئیسی میسر نمیشود چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام
شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را بامری چند تکلیف فرمود و اندازه چند از برای ادای امر و نواهی خود مقرر
ساخت و امر فرمود که ایشان از حدود تعدی نکنند که موجب فنا ایشانست پس ناچار است که برایشان امینی بکمارد که مانع
ایشان کردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم خود زیرا که اکر چنین شخصی نباشد هیچکس لذت و منفعت خود را از برای
مفسدهٔ که بدیکری عاید کردد ترک نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس لهذا خداوند قیمی و امامی برایشان
مقرر فرمود که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقهٔ از فرق
و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سر کرده و رئیسی نبود و چون جایز نباشد که حکیم علیم ایخلق را خالی کذارد از امامی که
مصلح احوال ایشان باشد و باد شمنان ایشان محاربه نماید و غایم و صدقات را در میان ایشان بعدالت قسمت نماید و اقامت جمعه و جماعت و اعیاد
ایشان بنماید و دفع شر ظالم از مظلوم بکند ایضا اکر امامی در میان مردم نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد هر اینه ملت مندرس
شود و دین برطرف شود و احکام الهی متغیر و مبتدل کردد و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار
بکنند و شبهات در میان مسلمانان پیدا کنند زیرا که خلق چنانچه می بینیم همکی ناقصند و در طبایع و رایها مختلف ایشان اختلافات
هر ایینی بخواهش خود برای اختراع مینمایند پس اکر حافظی از برای دین نباشد دین بزودی باطل میشود و بسند معتبر منقولست که
جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مجلس انحضرت نشسته بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود او در سن شباب بود

حضرت از او پرسید ندکه ای هشام کفت لبیک یا ابن رسول الله فرمود که مرا خبر بدهند که با عمرو بن عبید بصری چه بحث کردی عمرو از علمای اهل سنت
بود هشام کفت خدای تو کردم من حیا میکنم و زبان من یارای ان ندارد که در حضور تو چیزی بیان کنم حضرت فرمود که اینچه ما شما را امر میکنیم
میباید اطاعت کنید هشام کفت از او زعمرو بن عبید شنیده بودم که در مسجد بصره افاده میکند بصره رفتم در روز جمعه داخل بصره شدم
در مسجد در امد دیدکه او نشسته و حلقهٔ بزرکی بر کرد او نشسته اند و در جامه سیاه پوشیده یکی را انابک کرده مردم از او سوال
میکنند داخل مجلس شدم بدون اذن و اخر ایشان نشستم و کفتم ایها العالم من مرد غریبم رخصت میفرمائی که از تو سوالی کنم کفت بلی پرسید
که چشم داری کفت سوالت چیست میکنی کفتم سوال من چنین است که جواب میخواهم کفت بپرس اکر چیز سوال تو احمقانه است بار دیکر پرسید
که چشم داری کفت بلی دارم کفتم بان چیز چیزها را بینی کفت رنکها و شخصها را بان می بینم پرسید که بینی داری کفت بلی کفتم بچکار تو می اید
کفت بوها را بان میشوم پرسید که دهان داری کفت بلی کفتم بچکار تو می اید کفت مزهٔ چیزها را بان می یابم کفتم زبان داری کفت بلی
پرسید بچکار تو می اید کفت بان سخن میکویم پرسیدم که کوش داری کفت بلی کفتم بان چکار میکنی کفت صداها را میشنوم پرسید
که دست داری کفت بلی کفتم بچکار تو می اید کفت چیزها را بان بر میکیرم کفتم دل داری بلی کفتم بچکار تو می اید کفت بان تمیز میکنم
میان چیزها بکه برابن اعضا و جوارح وارد میشود کفتم ایا این جوارح از قلب مستغنی نیستند کفت نه کفتم چرا این اعضا را بان
احتیاج است با انکه انها صحیح و سالمند و نقصی ندارند کفت بفهرند و قتیکه این جوارح شک میکنند در و قتیکه بوشیده
یا دیده باشند یا شنیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع بقلب میکنند و از او حکم میسازند کذا انچه معلوم است متیقن میشود
و شک از این میکردد کفتم پس خداوند کفتم پس خداوند دلها را در بدن ادمی از برای دفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است کفت بلی کفتم پس بنابر این
از دل و بدن از امور جوارح مستقیم نمیشود کفت بلی کفتم ای با مردمان انصاف بدهید که خدا اعضا و جوارح بدن تو را بخود نکذارد
تا امامی از برای ایشان مقرر نفرموده که انچه درست یافته اند تصدیق ایشان بکند و انچه در ان شک داشته باشند شک ایشان
برطرف کند و تمام ایخلق را در حیرت و سرکردانی و شک و اختلاف کذاشته امامی از برای ایشان مقرر نفرموده که اکر شکی
همرسانند او رجوع کنند و رفع حیرتها از ایشان بکند پس ساکت شد بعد از زمانی ملتفت شد و کفت تو هشام نیستی کفتم نه
کفت با او هم نشینی کرده کفتم نه کفت پس از اهل کجائی کفتم از اهل کوفه کفت البته تو هشامی برخواست و مرا در بر کرفت و بجای
خود نشانید تا من حاضر بودم سخن نکفت پس حضرت صادق تبسم فرمود و کفت ای هشام این سخن را از که اموخته بودی کفتم
یا بن رسول الله چنین بر زبانم جاری شد حضرت فرمود که ای هشام والله که انچه تو ملهم شده در صحف ابرهیم و موسی نوشته

از حضرت علی بن الحسین مرویست که فرمود ما ایم امامان مسلمانان و حجتها خدا بر عالمیان و سید بزرکان مؤمنان و پیشوایان
شیعیان و اقای مؤمنان ما ایم امامان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه ستارها امامان اهل اسمانند و ما ایم ایمنی که بر کت
ماخذ اسمان را نکاه میدارد از اینکه بر زمین افتد و نکاه میدارد بر بر کت ما زمین و اهل زمین را از اینکه باب فرو رود و بر بر کت
ما باران را از اسمان میفرستد و بشفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند و از برای ما نعمتها از زمین میروید یا ندا کرد در زمین امامی
از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند پس فرمود که از روزی که خدا آدم را خلق فرموده هر کز زمین بی حجتی
و خلیفه نبوده یا ظاهر و مشهور یا غایب و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت اکر نه این نوع عبادت
خدا در روی زمین نمیشد راوی میکوید که عرض کردم که مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع میبرند فرمود که مانند انتفاعی که
مردم از افتاب در پس ابر میبرند **منقولست** از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که مردم را چه احتیاجست
به پیغمبر و امام فرمود که از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی نماند زیرا که حق تعالی عذاب را بر نمیدارد مکر از اهل زمین تا پیغمبر یا
امام در میان ایشان هست چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرموده که خدا ایشان را عذاب نمیکند و حال انکه تو در میان ایشان هستی
و پیغمبر فرموده که ستارها امانند از اهل اسمانند و اهل بیت من امانند از اهل زمین چون ستارها از اسمان بر طرف شوند
قیامت ایشان قایم میشود چون اهل بیت از زمین بر طرف شوند قیامت اهل زمین بر پا میشود و مراد با اهلبیت ایخماعتند که
خدا فرموده است که ایکروه مؤمنان را از جمیع کناهان تنکدکه هر کز کناه و معصیت نمیکنند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق و مسدد
و بر کت ایشان خدا بندکان را روزی میدهد و بمن ایشان شهرها آبادان معمور است و برای ایشان اسمان میبارد و از زمین
کیاه میروید و بایشان خدا مهلت میدهد کناه کاران را و عذاب خود را از بزودی نمیفرستد هر کز از روح القدس جدا نمیشوند

و روح القدس از ایشان جدا نمیشود و هر کدام ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود یعنی قرآن تمام نزد ایشان است
و معنی قرآن را ایشان میدانند و عمل بجمیع ایشان میدانند و باسانید متواتره این مضامین از اهلبیت علیهم السلام وارد شده بسندهای
معتبر منقول است از حضرت صادق علیه السلام که اگر دو نفر در زمین باشند مکرر و نفر که یکی از ایشان البته امام خواهد بود بسند معتبر از
آنحضرت منقول است که جبرئیل بر رسول خدا نازل شد و گفت حقتعالی میفرماید که من هرگز زمین را تا نگذاشتم مگر اینکه در او امامی عالم
بود که اطاعت من و هدایت من الخلق میشناسانید و از میان پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود و هرگز نمیگذارم شیطان را
که مردم را گمراه کند و کسی بر پا نشده که حجت من نباشد و خلق را بسوی من هدایت و عارف امر من باشد از برای هر قومی البته هدایت
کننده هست که سعادتمند از او هدایت مییابد و حجت مرا بر او باب شقاوت تمام میکند ایضا از آنحضرت باسانید متکثره منقول
که فرمود که هرگز زمین خالی نیست از کسیکه زیاده و نقصان دین بکند زیاده را ببیند از دو اگر کم کند کمی را
تمام کند و اگر نه امور مسلمانان مختلط و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق نکنند و عقول سلیمه بر این مضامین حکم مینماید و این اسناد
معتبره مشتهرات است و اگر کسی تفکر نماید مشتمل بر براهین حقیقیه است هر یک از اینها دلایل عقلیه و وجوه نقلیه که بعضی
گذشت و در کتب اصحاب بتفصیل مذکور است شاهد است بر اینکه امامت بدون نص الهی نمیباشد و صاحب عقل مستقیم بعین الیقین
میداند که خداوندی که جمیع جزئیات احکام را حتی بیت الخلا رفتن و جماع کردن و خوردن و آشامیدن بیان فرموده بعقل مردم
نگذارد البته امر خلافت و امامت که اعظم امور است و موجب بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشان است بعقول ضعیفه
خلق نخواهد گذاشت و ایضا جمیع پیغمبران وصی تعیین فرموده اند چون پیغمبر آخر الزمان وصی تعیین نفرماید با اینکه شفقت او
بامت از جمیع پیغمبران بیشتر بود و پیغمبران دیگر را احتمال مبعث پیغمبر دیگر بعد از ایشان بود و آنحضرت میدانست که بعد از او
پیغمبر نخواهد بود و ایضا از این معلوم است که هر گز در ایام حیات غیبتی اختیار نمیفرمود مگر اینکه خلیفه نصب میفرمود پس در وقت غیبت
کبری و از میان بعالم بقا چون تعیین نفرماید و ایضا جمیع عالم را امر بوصیت میفرمود چون خود ترک وصیت نماید و ایضا چنانچه
بعد از این معلوم خواهد شد عصمت از شرایط امامت است و آن امریست باطنی است و غیر علام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد
پس از همه اینها خدا منصوب باشد و این مضمون از حضرت صاحب الامر منقول است در ضمن حدیثی که بر خواهد آمد بسیار مشتمل هذا
اگر از آنجا ایراد مینمائیم صفحه منقول است که از سعد عبد الله قمی که از اکابر محدثین است که روزی مبتلا شدم بمباحثه بعضی
ترین نواصب و بعد از مناظرات گفت که رای بر تو و بر اصحاب تو شما کوه روافض مهاجرین و انصار را طعن میکنید و انکار
محبت پیغمبر نسبت با ایشان مینمائید اینک ابو بکر بسبب آنکه از همه صحابه بهتر بود و از بسکه پیغمبر او را دوست میداشت
در شبعار او را با خود بر میداشت چنانکه میدانید که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او
معطل شود و حضرت علی را بجای خود خوابانیدند برای اینکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور مسلمانان
نمیرسد و من از اینسخن جوابها گفتم و ساکت شدند پس گفت که ابو بکر وه روافض شما میگوئید که عمر و ابو بکر منافق بودند و بهمین
شش عقبه و بها انداختن را دلیل خود میاورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه با خود فکر کرد
که اگر گویم از روی طوع و رغبت بود خواهد گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه
که جبری نبوده و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از جواب و ساکت شدم و دلگیر شد و بر گشت و طومار نوشتن بر ما
از چهل سوال از مسائل مشکله و این مسئله را درج کردم که بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام بفرستم با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت
بود و در قم چون او را طلب کردند متوجه سر من رای شد من از عقب دو روانشدم چون با او رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت
خود با من بیا و از حضرت سوال کن با او رفیق شدم چون بدر دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت فرمودند
داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود هیچ نداشت که در میان اعبا پنهان کرده بود و در آن هیبت صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود
که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بودند و بخدمت حضرت فرستاده چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم روی آنحضرت از بالا
شبیه چهارده بود در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود که از بالا بت مشتری بود در کمال حسن و جمال
و در سر سر و کاکل بود و در دست حضرت نامه بود و کتابتی میفرمود و انطفل مانع میشد از نامه را می انداخت که انطفل
متوجه ان میشدند پس احمد بن اسحق خود را کشود تر و را بحضرت کذاشت با نطفل فرمود که اینک هدایا
و تحفها شیعیانت بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست بمال طاهر خود را

که از جمیع کثافات پاکست در ازکم بتوی ماهای حرام و هدیهای مجوس و باطل و بعد از آن حضرت امر فرمود که ای پسر اسحق بیرون
او در انچه در دهیا است تا علال و حرام را از هم جدا کنیم احمد بن اسحق بان کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب فرمود که این از
فلانست که در فلان محله قم سیاه شد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینار وزن قیمت ملکی است که از پدر
باو میراث رسیده بود و فروخته است چهار ده دینار وزن قیمت هفت جامه است و از کرایه دکان شش دینار است حضرت امام حسن
فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز در این میان حرام است تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست در بکه
وزن که بتاریخ فلان زده اند و تا رنجش بران نقش است و نصف آن نقش محو شده است و یکدینار مقراض شده ناقص
هست که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو است و چه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان محله قم
در نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود مدتی بر این کدشت و وزدان را زار بود نمود چون گفت که اینرا
دزد برد قصد پیش نکرد و تاوان از او کرفت و دیمان بار یکتر از انکه دزد برده بود بهمان وزن داد که انرا یافتند و فروخت
و این دو از قیمت بخامه است و حرام است چون کیسه را کشودند دو دینار دهها نعلامتها که حضرت صاحب الامر فرموده بود پیدا
شد برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب فرمود که این مال فلانست که در فلان محله قم
میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است مادست در این در از نکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت کند میست که
میان او و برزگران مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و کرفت مال آنها در این میانست حضرت امام حسن فرمود
که راست گفتی ای فرزند پس باحمد گفت که این کیسها را بردار و وصیت کن که بصاحبش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرام
بعد از آن فرمود که بخامه که از پیرزن برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که او را در میان خرجین پنهان کرده بود فرمود
کودم بر خواست که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب مده گفتم شوق ملازمت
تو مرا آورده است فرمود که از مسائلی که داشتی چه شد گفتم حاضر است فرمود که انچه را میخواهی از نور چشم من بپرس و شاد
بحضرت صاحب الامر فرمود گفتم ایمولا و فرزند مولای من در وایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق دنان خود را باختیار
حضرت امیر المومنین کذاشت حتی انکه در روز جمل حضرت امیر فرستاد بنزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را
هلاک کردی با این غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی اکردست
ایشعل بر نمیداری تو را طلاق میکویم این چه طلاقی بود که بعد از وفات آنحضرت مفوض بود حضرت صاحب فرمود که حق تعالی شان آنحضرت
پیغمبر را عظیم کردانیده بود و اینرا از اشرف مادر مومنان بود مخصوص ساخته بود حضرت رسول بحضرت امیر المومنین فرمود
که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج کنند تو
او را طلاق بکو از این شرف بیفتد از پرسیدم که یا ابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند تعالی بحضرت موسی میفرماید
که فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی که ترجمه ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستیکه تو در وادی پاکیزه
بدرستیکه اتفاق علما است که نعلین آنحضرت از پوست میته بود لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که اینرا نداند
میکوید بر موسی افترا بسته است و یا نسبت بنوت جاهل دانسته زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بوده یا نه اگر
نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند امکان مقدس و مطهر باشد اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی حلال
و حرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزی که در آن نماز نمیتوان کرد این قول کفر است گفتم پس شما مطلب الهی را بفرمائید فرمود
که موسی در وادی مقدس قرب بود و گفت خداوندا من محبت ترا برای تو خالص کرده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت
زن و فرزند هنوز در دلش بود و امر بود برای ایشان آتش ببرد حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از
برای تو خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است و اگر در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از محبتها
چنانچه بعضی مویدین نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها بمثالها نظر می آید کفش مثال زنست کسی که خواب بیند که
کفشش را در زیر پا دزدیدند میمیرد یا از او دور میشود سعد گفت دیکر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیب
که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسول اعلام فرموده ما در میان او بودیم چون نام مبارک حضرت امام حسین
که اسامی مقدسه اعبا را با و تعلیم نمایند که در وقت بلا بانها پناه برد جبرئیل آمد و ما نیز ایشان را تعلیم آنحضرت نمودیم چون حضرت
ذکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن را یاد میکرد غم او برطرف میشد و خوشحال میشد چون نام مبارک حضرت امام حسین

یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا امام ایشان بزرگوار را کریم زبان مبارکم عنها من زایل میشود و مرور میکردم و نام ان عالی مقدار را ذکر میکنم من هیجان محابد و من از کریه طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصهٔ شهادت و مظلومیت انجناب را بزکریا وحی فرمود و گفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلا و ها هلاک عترت طاهره است و یا نینوا است که کشتهٔ و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشان است و صاد صبر ایشان است چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد مشغول گریه و ندبه و فغاله و بیقراری شد و مرثیه در مصیبت انحضرت میخواند و میگفت الهی یا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش مبتلا و جگر او را پاره پاره میکنی الهی او را بمنزل صدق و جلال ایشان در خواهی آورد بعد از اینخان میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیدهٔ من باو روشن شود چون چنین فرزندی کرامت فرمود که ای یحیی دردعا زیاده مطلب که در این برگشتن بخواهد رحمت الهی خواهی رفت احمد چون این را شنید بیهوش شد چون بهوش آمد گفت از تو سؤال مینمایم بخدا و بحرمت حجت که مرا مشرف سازی بجائه که کفن خود کنم خضر دست بزیر بطا کرد ندو سیزده درهم بدر آورد ندو فرمود ند که این را بگیر و غیر از این زر خرج مکن و کفن که طلبیکه بتو خواهد رسید و مزد نیکوکار را ضایع نمیکند سعد گفت چون برگشتیم بسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد را تب کرد و بیمار صعبی او را عارض شد که از خود مأیوس شد چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم و احمد شخصی را از اهل قم طلبید که در حلوان میبود و بعد از زمانی گفت همه بروید و موانهها بکنید تا هر یک بجای خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری را دیدم میگوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحق و عافیت این مصیبت را برای شما خیر کرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم بر خیزید و او را دفن کنید که او از همهٔ شما کرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما اینرا بگفت و از نظر ما غایب شد پس ما برخواستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صاحب ع روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را صدبیت مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تأکید در باب امامت و وصایت امیر المؤمنین ع زیاده از ازواجا دیگر فرمود کلینی روایت کرده است از حضرت امام موسی ع که ببیدم حضرت صاحب ع گفتم که نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین ع نامه نوشت که پیغمبر میرود و انحضرت مینوشت و جبرئیل و ملئکه مقربین گواه شدند فرمود که ای ابو الحسن چنین بود لیکن چون نزدیک وفات حضرت رسالت ع شد نامه نوشت جبرئیل او را در با امینان خدا از ملئکه و جبرئیل با محمد امر کن که بیرون رود هر که در نزد تو هست بغیر وصی تو علی بن ابیطالب که وصیت نامه را با و تسلیم کنیم و برا و گواه شویم که تو دفع وصیت با و نمودی و او قبول نمود و فضائل ادای انشد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که از خانه بیرون روند و حضرت فاطمه در میان پرده و در پس پرده بود پس جبرئیل گفت که یا محمد خداوند تو را سلام میرساند و میگوید که این نامه ایست مشتمل بر انچه ما تو را خبر داده بودیم و پیمانی از تو گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی بن ابیطالب من گواهم در این امر بر تو و ملئکه را بر تو گواه گرفته ام و من ایمحمد کافیم از برای گواهی در این هنگام مفاصل حضرت رسالت پناه بلرزه امد فرمود که ایجبرئیل بر و بگو او را که سلام است یعنی سالمست از جمیع جهتها و نقصها و سلامتیها همراه او ست و سلامها و تحیتها او بر میگردد از است منم سلام خداوند من و نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت امیر المؤمنین تسلیم نما چون انحضرت بحضرت امیر المؤمنین تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت رسول ص فرمود که یا علی این عهد بیست که خدا با من کرده بود و پیمان و ظیفه که بر من گرفته بود و ما در ترا او بود نزد من بتبلیغ رسالت و کردم و ادای امانت و نصوم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که من گواهی میدهم برای تو پدر و مادر و فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای خداوند خود را و خیر خواهی امت کردی انچه فرمود و راست و راست فرمودی گواهی میدهد برای تو گوش و چشم و خون من جبرئیل گفت که من بر راستی گفتار هر دو گواهی میدهم انگاه حضرت رسول ص فرمود که یا علی وصیت ترا کرفتی و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی با انچه در این وصیت تو را بان امر کرده اند حضرت امیر ع فرمود که بلی پدر و مادر و فدای تو باد بر منست ضمان اینها و بر خداست که مرا اعانت فرماید تو نیز شهد که ادای انها بکنم حضرت رسول فرمود که یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم کردد روز قیامت بر امن گواهی بدهند حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که گواه بگیر حضرت رسول فرمود که جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین حاضر شده اند که گواه شوند ایشان میان من و تو گواهند فرمود که پدر و مادر و فدای تو باد تو انشا

و سبب گریه چیست گفت انجنابه که حضرت فرمود پیدا نشد گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و ال محمد فرستاد و گفت همان جامه را دیدم دو زیر پای حضرت افتاده بود و بر رویش نماز میکردند سعد گفت که حمد الهی کردیم چند روز که در انجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت ملازمت میکردیم چون روز وداع شد من و احمد باد و مرد پیر از اهل قم بخدمت انحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا ابن رسول الله دوستی نزدیک شده و محنت مفارقت تو بیاد شوار است از خدا سؤال میکنم که صلوات فرستد بر جد تو مصطفی و پدرت مرتضی و مادرت سیدهٔ نساء و بهترین جوانان اهل بهشت بدر و عمویت و برائمهٔ طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت از خدا طلب میکنم که شان تو را رفیع گرداند و دشمن تو را منکوب کرداند و این آخر دیدن ما نباشد جمال تو را چون اینرا بگفت حضرت گریست که فطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن بخواهد رحمت الهی خواهی رفت احمد چون اینرا شنید بیهوش شد چون بهوش آمد گفت از تو سؤال مینمایم بخدا و بحرمت حجت که مرا مشرف سازی بجائه که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بطا کردند سیزده درهم بدر آوردند و فرمودند که این را بگیر و غیر از این زر خرج مکن و کفن که طلبیکه بتو خواهد رسید و مزد نیکوکار را ضایع نمیکند سعد گفت چون برگشتیم بسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد را تب کرد و بیمار صعبی او را عارض شد که از خود مأیوس شد چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم و احمد شخصی را از اهل قم طلبید که در حلوان میبود و بعد از زمانی گفت همه بروید و موانهها بکنید تا هر یک بجای خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری را دیدم میگوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحق و عافیت این مصیبت را برای شما خیر کرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم بر خیزید و او را دفن کنید که او از همهٔ شما کرامی تر بود نزد امام و پیشوای شما اینرا بگفت و از نظر ما غایب شد پس ما برخواستیم و با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمه الله ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صاحب ع روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را صدبیت مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تأکید در باب امامت و وصایت امیر المؤمنین ع زیاده از ازواجا دیگر فرمود کلینی روایت کرده است از حضرت امام موسی ع که ببیدم حضرت صاحب ع گفتم که نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین ع نامه نوشت که پیغمبر میرود و انحضرت مینوشت و جبرئیل و ملئکه مقربین گواه شدند فرمود که ای ابو الحسن چنین بود لیکن چون نزدیک وفات حضرت رسالت ع شد نامه نوشت جبرئیل او را در با امینان خدا از ملئکه و جبرئیل با محمد امر کن که بیرون رود هر که در نزد تو هست بغیر وصی تو علی بن ابیطالب که وصیت نامه را با و تسلیم کنیم و برا و گواه شویم که تو دفع وصیت با و نمودی و او قبول نمود و فضائل ادای انشد پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که از خانه بیرون روند و حضرت فاطمه در میان پرده و در پس پرده بود پس جبرئیل گفت که یا محمد خداوند تو را سلام میرساند و میگوید که این نامه ایست مشتمل بر انچه ما تو را خبر داده بودیم و پیمانی از تو گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی بن ابیطالب من گواهم در این امر بر تو و ملئکه را بر تو گواه گرفته ام و من ایمحمد کافیم از برای گواهی در این هنگام مفاصل حضرت رسالت پناه بلرزه امد فرمود که ایجبرئیل بر و بگو او را که سلام است یعنی سالمست از جمیع جهتها و نقصها و سلامتیها همراه او ست و سلامها و تحیتها او بر میگردد از است منم سلام خداوند من و نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که بحضرت امیر المؤمنین تسلیم نما چون انحضرت بحضرت امیر المؤمنین تسلیم نمود جمیع نامه را حرف بحرف خواند پس حضرت رسول ص فرمود که یا علی این عهد بیست که خدا با من کرده بود و پیمان و ظیفه که بر من گرفته بود و مادرت او بود نزد من بتبلیغ رسالت و کردم و ادای امانت و نصوم حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که من گواهی میدهم برای تو پدر و مادر و فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای خداوند خود را و خیر خواهی امت کردی انچه فرمود و راست و راست فرمودی گواهی میدهد برای تو گوش و چشم و خون من جبرئیل گفت که من بر راستی گفتار هر دو گواهی میدهم انگاه حضرت رسول ص فرمود که یا علی وصیت ترا کرفتی و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی با انچه در این وصیت تو را بان امر کرده اند حضرت امیر ع فرمود که بلی پدر و مادر و فدای تو باد بر منست ضمان اینها و بر خداست که مرا اعانت فرماید تو نیز شهد که ادای انها بکنم حضرت رسول فرمود که یا علی میخواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم کردد روز قیامت بر امن گواهی بدهند حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که گواه بگیر حضرت رسول فرمود که جبرئیل و میکائیل و ملائکه مقربین حاضر شده اند که گواه شوند ایشان میان من و تو گواهند فرمود که پدر و مادر و فدای تو باد تو انشا

را گواه بگیرد من نیز ایشانرا گواه میگیرم پس حضرت رسول ایشانرا گواه گرفت و از جمله چیزها یکه بامر الهی بر حضرت امیر المؤمنین
شرط کرد این بود که یا علی وفا میکنی باینخود و این نامه نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول باشد و بیزار بود
هر که دشمن خدا و رسول باشد و بیزار نمودن از ایشان با صبر و فرو خوردن خشم و با صبر بر غصب کردن حقت و غصب نمودن
خمست و نگاه داشتن حرمتت گفت بلی یا رسول الله قبول کردم حضرت امیر المؤمنین فرمود که بحق خدائی که ما را شکافته
و گیاه رویانیده و خلایق را آفریده که شنید که جبرئیل بحضرت رسول میگفت که بشناسان بعلی که حرمتش را باطل خواهند
کرد و حرمت و خدا و رسول است بکوکه شهید خواهد شد و در راه دین و در ریشش از خون سرخ سرش رنگین خواهد شد فرمود
که چون سخن جبرئیل را شنید مدهوش شد چنانچه بر و در افتاد م و گفتم بلی قبول کردم و راضی شدم و سعی خواهم کرد و صبر
خواهم نمود هر چند حرمت من ضایع شود و سنتها پیغمبر معطل شود و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و ریشم بخون
سرخضاب شود صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا بسوی تو ایم انگاه حضرت رسول حضرت فاطمه و حسنین ع را طلبید
و ایشانرا نیز خبر داد بمثل آنچه امیر المؤمنین را خبر داد و از ایشان پیمان گرفت ایشان نیز مثل فرمود ه آنحضرت جواب فرمودند
پس وصیت نامه را مهر کردند بمهرهای طلای بهشت که آتش با و نرسید بود و بحضرت امیر المؤمنین سپردند راوی میگوید
که بخدمت حضرت امام موسی ع عرض نمودم که پدر و مادر فدای تو باد بمن فرمائی که در وصیت نامه چه نوشته بود حضرت
فرمود که سنتهای خدا و رسول و احکام ایشان بود تر سید که یا ابن در وصیت نامه بود که ان کافران غصب خلافت
خواهند کرد و مخالفت امیر المؤمنین خواهند نمود فرمود که والله که جمیع آنها بود حرف بحرف مگر نشنیده این آیه را
که انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم و کل شی احصیناه فی امام مبین که ترجمه اش بقول مفسرین اینست که بدرستیکه
ما زنده میکردانیم مردگانرا در روز بعث و جزا و مینویسیم آنچه پیش فرستاده اند از عملهای نیک و بد و نشانها قدم ایشان
را و آنچه اثر افعال ایشان بعد از ایشان میماند مینویسیم و هر چیز را از نیک و بد شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی
گفته اند امام مبین لوح محفوظ است و بعضی گفته اند نامه اعمالست و در بعضی احادیث ما بحضرت امیر المؤمنین ع تفسیر شده
و ظاهر اینحدیث نامه وصیت است انگاه فرمود که والله رسول خدا با امیر المؤمنین ع و فاطمه گفته که آیا فهمیدید آنچه بشما گفتم و
قبول کردید ایشان گفتند بلی قبول کردیم و صبر مینمائیم بر آنچه ما را بخشم آورد و موجب آزار ما باشد و نصب صحیح
از حضرت صادق ع روایت است که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبرش نامه فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که
یا محمد این وصیت تست بنجبان از اهلبیت فرمود که کیستند نجبان ایجبرئیل گفت که علی تبا بیطالب فرزندانش و بر نامه
مهرها از طلا بود پس حضرت رسول ع ان کتاب را بامیر المؤمنین ع داد و امر فرمود که بدین مهرها نرا بر کیرد و با نچه در نحتان
مهرهاست عمل نماید انحضرت چنین کرد و آنچه کرد از روی آن نامه الهی بود و در هنگام وفات انحضرت امام حسن ع تسلیم
نمود و انحضرت یکمهر دیگر را برگرفت و با نچه در نحتان بود عمل نمود پس بحضرت امام حسین ع تسلیم نمود انحضرت مهر خود را بر دا
نوشته بود که خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که ایشان میابد البته با بدیشهید شوند و جان خود را در راه خدا بفروش
و متعرض کسی مشو تا مرا نزد تو آرد در وقتیکه انحضرت چنین کرد و نامه را با مام محمد باقر سپرد چون مهر را برداشت تو که مرد را حدیث
بکو و فتوی بده و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچ کس نتوضرری نمیتواند رسانید پس آن نامه را انحضرت امام جعفر صادق ع داد
انحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث کن و فتوی بده و علوم اهلبیت خود را اشاعه کن و تصدیق پدران خود را بنما
که اگر کوفه که چرا اینجماعت را در مباهله داخل کرد جواب میکویم که برای اینکه این دلالت بر حقیقت و اعتماد بر راستی او بیشتر میکرد
از انکه دیگران را داخل میکند زیرا که عزیزترین خلق را نزد خود و پارهای جگر خود و محبوبترین مردم را در نزد خود در معرض مباهله
و نفرین در آورد و اکتفا بر تو نکرد بتنهائی چه نبیا است که آدمی خود را هلاک میدهد و اینقسم اعزه را حفظ میکنند و در رسوم امامیه
که امام اهل سنت است و ایت شده است که از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب بشش ماه رسول خدا در هنگام فتن بنماز صبح بر در خانه
فاطمه میگفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابی داود سجستانی نیز
بهمین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری از شش جهار روایت کرده بهمین طریق صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم و ابو داود
و در جمع بین صحیحین حمیدی همه با بمضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم در جزو پنجاه و در باب فضایل امیر المؤمنین ع از سعد وقاص
چنین روایت کرده که چون آیه مباهله نازل شد خواند رسول خدا علی و فاطمه حسن و حسین را و گفت خداوندا اینها اهلبیت منند

که هیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل انکه غلط کنند در تعیین خلیفه بعد از خود بکمان اینکه قابل خلافت و امامتست و از امور منافی
امامت بظهور آید پس اکر امت متعرض او نشوند موجب اهدام دین است و اکر قصد عزلش کنند منازعه و مشاجره عظیم
در میان امت حادث شود که خود میان ضایع شود چنانچه در واقعه کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معویه و خوارج
بظهور آمد انکه کار امامت در نیابت خدا و رسول بمعویه و یزید و امثال انظالمان بیفتد قرار کرفت و ان قسم ظلمها بر اهلبیت
رسالت و سایر اهل اسلام جاری شد و ایضاً ظاهر است فتح امامت امامکه انچه مردم را باو امر کند خود بفعل نیاورد و انچه را از آن
نهی کند از او بظهور آید لهذا حقتعالی در قرآن مکرر از انقسم جماعت مذمت و توبیخ فرموده ایضاً نفوس مردم از اطاعت چنین شخص
متنفر میباشد و فخر رازی در تفسیر آیه اولوالامر کفته است که این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطا اولوالامر و الا
لازم میاید که هم امر باطاعتشان شده باشد و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرام است همچنین در تفسیر آیه دکتوا
مع الصادقین کفته است که مراد از صادقین معصومینند و خداوند آیه تطهیر از عصمتشان خبر داده چنانچه بعد از این بیان
خواهد شد که اکثر مفسرین در آیه لا ینال عهدی الظالمین اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد زیرا که حضرت عزت
بحضرت ابراهیم وحی فرموده که انی جاعلک للناس اماما تا برای مردم امام کردانند حضرت ابراهیم در خواست نمود که بعضی از ذریت
من نیز این شرف را کرامت فرماخطاب رسید که عهد امامت در خلافت بظالمان نمیرسد و هر ظالمی قاسوست بر نفس خود چنانچه
خدا مکرر فاسقان را بظلم و صف فرموده تنویر پس میدانیم بدانکه احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شان
اهلبیت نازل شده که اکابر اشده باشند و موافق بعضی از احادیث ما جمیع ائمه ما داخلند و حضاکشاف که از متعصبین علمای اهل
سنت است در قصه مباهله ذکر کرده است که چون حضرت رسول نصاری نجران را بمباهله خواندایشان مهلت طلبیدند و چون
با یکدیکر خلوت کردند بعاقب که صاحب رای ایشان بود کفتند که چه مصلحت میدانی کفت والله ایکروه نصاری شما را نشناسید که محمد
فرستاده خداست و در بیان احوال عیسی حق را بر شما ظاهر ساخت والله که هیچ قومی بر پیغمبر خود مباهله نکردند که بزرکتر و جوان ایشان
هلاک نشوند و اکر مباهله کنید البته هلاک خواهید شد و اکر بسیا اهتمام در نکاهداشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن اباندارید
با او مصالحه نمائید و بر کردید چون حضرت رسول خدا حضرت امام حسین ع را در بر کرفت و دست حضرت امام حسن ع را کرفت و فاطمه
و علی را از پی خود روان ساخت و فرمود که من چون دعا کنم شما امین بکوئید پس اسقف نجران کفت که ایکروه نصاری من رویهائی بینم
که خدا بایمن دوها کوه را از جا میکند با ایشان مباهله مکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین یک ترسای تا قیامت نخواهد بود ایشان
بحضرت آمدند و کفتند ما با تو مباهله نمیکنیم تو بر دین خود باش و ما بر دین خود حضرت فرمود که اکر مباهله نمیکنید مسلمان
شوید یا باکردند فرمود که پس با شما جنک میکنم کفتند ما طاقت جنک عرب نداریم ولیکن با تو صلح میکنیم که با ما جنک نکنی و بدین ما
کار نداری و ما بتو هر سال دویست حله در ماه صفر بدهیم و هزار حله در ماه رجب و سی زره نفیس هر سال بدهیم حضرت با ین نحو با ایشان
صالحه فرمود و کفت والله که هلاک بر اهل نجران مشرف شده بود و اکر مباهله میکردند همه مسخ میشدند بصورت میمون و خوک
و این صحرا آتش میشد و خدا جمیع اهل نجران را هلاک میکرد حتی مرغی که در درختان بود و در تمام نصاری سال نمیکذشت
که همه هلاک میشدند و با ز صاحب کشاف از عایشه روایت کرده که روزی حضرت رسول بیرون آمد و عبای پوشیده بود از موی سیاه پس
حضرت امام حسن آمد او را داخل عبا کرد بعد از ان حضرت امام حسین آمد او را نیز داخل عبا کرد پس حضرت فاطمه و علی ع آمدند هر دو
را داخل عبا کرد انید و این آیه را خواند که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بعد از ان صاحب کشاف کفته است
که اکر کوئی که چرا اینجماعت را در مباهله داخل کرد جواب میکویم که برای اینکه این دلالت بر حقیقت و اعتماد بر راستی او بیشتر میکرد
از انکه دیکران را داخل میکند زیرا که عزیزترین خلق را نزد خود و پارهای جکر خود و محبوبترین مردم را در نزد خود در معرض مباهله
و نفرین در آورد و اکتفا بر تو نکرد بتنهائی چه نبیا است که آدمی خود را هلاک میدهد و اینقسم اعزه را حفظ میکنند و در رسوم امامیه
که امام اهل سنت است و ایت شده است که از انس که چون آیه تطهیر نازل شد قریب بشش ماه رسول خدا در هنگام فتن بنماز صبح بر در خانه
فاطمه میکفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و در صحیح ابی داود سجستانی نیز
بهمین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری از شش جهار روایت کرده بهمین طریق صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم و ابو داود
و در جمع بین صحیحین حمیدی همه با بمضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم در جزو پنجاه و در باب فضایل امیر المؤمنین ع از سعد وقاص
چنین روایت کرده که چون آیه مباهله نازل شد خواند رسول خدا علی و فاطمه حسن و حسین را و کفت خداوندا اینها اهلبیت منند

و در محل دیگر نیز همین مضمون را روایت کرده و ابو داود از صحیح خود از ام سلمه روایت کرده است که گفت آیهٔ تطهیر در خانهٔ من نازل شد و در آن خانه حضرت رسول بود و علی و فاطمه و حسنین و من بودم پس حضرت رسول ایشان را کلیم پوشانید و گفت خداوندا اینها اهلبیت منند از ایشان دور کردان و بر طرف کن رجس و گناه را و پاکیزه کردان ایشان را از بدیها پاکیزه کردنی من گفتم یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود که نه تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است و این مضمون و قریب باین مضمون در اکثر کتب ایشان مروی است بطرق متعدده و تعدد اینها موجب تظاهر است و دلالت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است که چه عامهٔ محققین مفسرین رجس را در این آیه بر گناه تفسیر کرده اند و تطهیر ظاهر است که مراد از آن پاک کردن از بدیها و عیبها است و از سیاق آیه احادیث مذکوره ظاهر است که مراد جمیع بدیها است و اراده که در آیه وارد شده اراده حتمی میباید باشد زیرا که اراده تکلیفیه بایشان اختصاص ندارد و اراده حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت شد و هر که عصمت ایشان ثابت شد رد روایت ایشان روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند پس دعوی ایشان برحق باشد و تفصیل اینسخن را اینمقام کجایش ندارد و تنویر چهار در بیان افضلیت محبت اهلبیت ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر از آبا کرام او روایت کرده که رسول خدا فرمود که محبت من و اهلبیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال آنها عظیم است در هنگام مردن و در قبر و در وقت مبعوث شدن و در هنگام که نامها بدست راست و چپ پرند و در هنگام حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را بقدر اسجند نزد صراط و روایت کرده است ابن حارث همدانی که رو بخدمت حضرت امیر المؤمنین رفتم پرسیدم که چه چیز ترا با اینجا آورده گفتم محبت تو یا امیر المؤمنین فرمود که ای حارث تو مرا دوست میداری گفتم بلی فرمود که وقتی که جانت بگلو میرسد مرا خواهی دید چنانکه میخواهی چون ببینی مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد چون به بینی که بر صراط میگذرم و علم حمد بدست من است پیش حضرت رسول میروم چنانچه مرا خواهی دید که مشغول کودی و از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده است از امام محمد باقر که حضرت رسول فرمود که یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار گیرد اگر یکقدم از صراط بلغزد قدم دیگرش ثابت ماند تا خدا او را ببهشت محبت تو داخل کند و از حضرت صادق منقولست که محبت ما اهلبیت گناهان را نابود میکند چنانچه باد شدید برگ را از درخت میریزد و باسانید معتبره از حضرت امام رضا منقولست حضرت رسول فرمود که چهار رکسند که من در روز قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد اگرچه با گناه اهل زمین آمده باشند کسیکه اعانت اهلبیت من بکند و کسیکه قضاء حوایج ایشان بکند در هنگامیکه مضطر شده باشند و کسیکه بدل و زبان ایشان را دوست دارد و کسیکه رفع از ایشان بکند و ایضاً از انجناب منقولست که حضرت رسول فرمود که هر که ما اهلبیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند که خوف نداشته باشد و در کتاب الدیباج از امام جعفر صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که یا علی امت من در عالم ارواح بمن عرض شدند و کوچک و بزرگ ایشان را دیدند و بتو و شیعیان تو کدشتم و از برای شما استغفار کردم حضرت امیر فرمود که یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما فرمود که یا علی تو و شیعیان تو از دهانها بیرون خواهید آمد در حالتی که شبها مانند شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها و غمها از شما برطرف خواهد شد و در سایهٔ عرش الهی خواهید بود مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم اندوهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و بر آشامها خوان نعمتهای الهی مهیا و مردم مشغول حساب خواهند بود و باسانید معتبره از حضرت امام رضا منقولست که پیغمبر فرمود که یا علی هر که تو را دوست دارد با پیغمبران خواهد بود در روز قیامت و کسیکه بمیرد و دشمن تو باشد اگر خواهد به بهشت برود و اگر خواهد بمیرد و فرمود که اول چیزی که کرد در روز قیامت از مرد سؤال خواهند کرد محبت ما اهلبیت خواهد بود بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که والله که در اسماء هفتاد صف از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صفی از ایشان را احصاء نمیتوانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه از میثم تمار که از اصحاب امیر المؤمنین است روایت کرده که شبی در نخلستان حضرت امیر المؤمنین بودم فرمود که نیت بنده که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد مگر اینکه چون نصب میکنند دشمنی ما را در دل خود میابد چون ما صبح میکنیم شاد میشویم بمحبت و مسائل خود و میدانیم دشمنی دشمنان خود را چون دوست ما صبح میکنند منتظر رحمتهای الهیت و دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است همینکه بمیرد داخل جهنم شود بدستیکه درهای رحمت برای دوستان ما باز است کوثر از آبا و ابنا تا روز رحمت الهی و دوام برای دشمنان ما دوست ما نیست کسیکه دشمن ما است و دوست ما و دوستی دشمنان ما در یکدل جمع نمیشود و کسیکه ما را دوست دارد باید که دوستی را برای ما خالص کرداند چنانچه طلا را از غش خالص میکنند ما ایم بخیابان و بر کزیدهای خدا و فرزندان ما

فرزندان پیغمبرانیم و منم وصی اوصیا و منم حزب خدا و رسول و تا آنکه با من محاربه میکنند کرده شیطانند پس کسیکه خواهد خال ما خود را در محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید اگر محبت دشمنان ما را در دل خود یابد بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن اویند و خدا دشمن کافرانست و روایت کرده از ابی عبد الله جدلی که حضرت امیر المؤمنین گفت که میخواهی تو را خبر دهم بحسنه که تو را داشته باشد در روز قیامت و از هیبه بترس نباشد و خبر دهم بگناهی که هر که تو را داشته باشد و با او برو و با تش انداز ند گفتم بلی فرمود که انحسنه محبت ما است و انگناه دشمنی ما است و از سلمان روایت کرده که روزی در مسجد در خدمت حضرت رسول نشسته بودیم که حضرت امیر المؤمنین آمد حضرت رسول سنگریزه در دست داشت بدست مبارک خود را بسنگریزه زد گفت لا اله الا الله محمد رسول الله رضیت بالله ربا و بمحمد نبیا و بعلی ولیا حضرت رسول فرمود که هر که از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی راضی باشد و از خوف عقاب خدا ایمن است و ایمن باشد که بهشت برود و از حضرت امام رضا روایت کرده است که او روایت کرده از پدران بزرگوارش تا رسول خدا و او از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از لوح از قلم از خداوند عالمیان فرمود که ولایت علی حصن و قلعهٔ من است هر که داخل این حصن شود از عذاب من ایمن است و باسانید در کتب سنی و شیعه از رسول خدا منقولست که اگر مردم ما بر ولایت علی مجتمع میشدند خدا جهنم را خلق نمیفرمود و روایت کرده است از انس که حضرت رسول فرمود که در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد کرد که روهای ایشان از نور باشد و بر کرسیها از نور خواهند نشست و جامها از نور خواهند پوشانید و در سایهٔ عرش الهی خواهند بود مانند پیغمبران و پیغمبر نیستند منزلهٔ شهدا و همکی شهید نخواهند بود بعد از ان دست بر سر حضرت امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که این و شیعیان تو چنین خواهند بود و شیخ طوسی از حضرت امام رضا روایت کرده است که حضرت رسول بحضرت امیر المؤمنین فرمود چون روز قیامت خدا از خواهی بهشت برو و از بابویه بسند دیگر از حضرت صادق منقولست که چون قیامت قایم شود منبری بگذارند و جمیع خلایق را بنشاند حضرت امیر بر منبر آید و ملکی بدست راست او بایستد و ملکی در چپ او ایستد و ملک دست راست ندا کند که ایکروه خلایق این علی بن ابیطالب است هر که را داخل بهشت کند و ملک چپ ندا کند که ایکروه این علی بن ابیطالب است هر که را داخل دوزخ نماید و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول بحضرت امیر فرمود که چون قیامت شود بیائی تو برابری از نور سوار و بر ست تاجی از نور و بر که روشنی او دیدها را خیره کرداند پس ندا از جانب رب العزة در رسد که کجا است خلیفهٔ محمد رسول الله تو کونی اینک منم پس ندا فرمایند که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن که قوئی قسمت کنندهٔ بهشت و دوزخ و از حضرت امام رضا منقولست که حضرت امیر فرمود که روزی با حضرت رسول نزدیک کعبه نشسته بودیم مرد پیری پیدا شد از پیری کمرش خمیده و ابروهایش بر چشمهایش افتاده و عصا در دست و کلاه سرخی در سر و پیراهن موئی پوشیده نزدیک حضرت آمد گفت یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمودند که امید تو روا نیست و عمل تو فایده ندارد چون پشت کرد حضرت فرمودند که ای ابو الحسن شناختی این پیر را گفتم نه فرمودند که شیطان ملعون بود حضرت امیر فرمود که از پی او دویدم و او را کوفتم و بر زمینش زدم و دست بر گلویش فشردم گفت دست از من بردار که من تا قیامت محملت داده اند الله تعالی علی من تو را دوست میدارد و هر که دشمن تست باید او و شریک او در طی ما در شده ام و او حرام زاده است پس او را دها کردم و منقولست از سلمان که رو بشیطان کرد و گفت بر ما مجال شما که نام سرور ما و مولای ما علی را میگویند نزد ایشان یاد کنید چه گفتیم

خویشان دور و نشان شده است حضرت فرمود که مال دنیا هر چند زیاد میکرد بلا و محنت صاحب مال بیشتر میشود از روی حلال جمع
مال میکند مگو کسیکه در راه خدا حضرت تمام بدهد بعد از ان فرمود که میخواهید شما را خبر دهم بکسیکه مانند اش از ان سودا کرده تر بود و نفوذ
تر برکشته و غنیمت بیشتر هر سانیده و انچه از اهل هر سانیده در خزینهای عرش الهی برای او حفظ کرده اند صحابه گفتند بفرمایا رسول الله حضرت فرمود
نظر کنید بر اینشخصی که میاید دید زنده پوشی از انصار امی اید حضرت فرمود که امروز ثواب ان مرد بالا برده اند که از جمیع اهل آسمان و زمین
از ثواب اقسام کند حصه کمتر ایشان خواهد بود کرکتاهای امر بدشود و هشت و اواجب شود صحابه از انشخص پرسیدند که امروز چه
کار کرده بشارت باد تو را بکرامت الهی انشخص گفت کاری غیر از این نکردم که برای حاجتی از خانه بیرون امدم و چون دیر شد بود کمان کردم که
کار فوت شده است با خود گفتم که بعوض این حاجت میروم و نظر بروی علی بن ابیطالب علیه السلام میکنم چون از رسول الله شنیده بود که نظر کردن بروی علی
عبادت حضرت فرمود که بلی والله عبادت است پس عبادت بعبدالله میرفتم که دنیا را از برای عیال خود تحصیل نمایی و از تو فوت شد بعوض
ان نظر بروی علی کرده از روی محبت و فضیلت او و امید انستی و این از برای تو بهتر است از اینکه تمام دنیا طلا سرخ شود بر تو تو در راه خدا
بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در ان راه کشیده در حق هزار کس و هم بشفاعت تو از اتش جهنم ازاد خواهند شد و بتو بخیر هم
در بیان انکه محبت عبادتی مشروط بانعقاد امامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و بدون انعقاد ثمره نمی بخشد بلکه باعث
عقاب میشود و باین معنی اجماع علمای شیعه و احادیث دیگر باین باب متواتر است چنانچه از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون
بنده در مقام محبت خداوند عالمیان میداند از چیزی که از او سوال میکنند از نماز و زکوة و روزه و حج و ولایتما اهلبیت است
پس اگر اقرار بولایت کرده و بر اتمام عمل نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت ما نکرده هیچیک علی از اعمال
او را قبول نمیکنند و بنده صحیح از انحضرت روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت خداوند عالم سلام میرساند
که من آسمانها هفتگانه و زمینهای هفتگانه و انچه بر و ی انها است خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابراهیم خلق نکرده ام اگر بنده
مرا در انجا بخواند از روی که آسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته باشد و او را سرنگون در
جهنم اندازم و در حدیث دیگر وارد شده که خداوحی فرمود بحضرت پیغمبر که یا محمد اگر بنده مرا عبادت کند تا از هم بیاشد و مانند مشک
پوسیده شود و منکر ولایت اهلبیت تو باشد او را در بهشت جا ندهم و بینایه عرش خود نیاورم و منقولست از علی بن الحسین علیه السلام که حضرت
ملاقات کند از عبادت هیچ نفع نبرد هد او را و این حدیث از طرق شیعه سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را نشناسد کافر مرده است
و بمرگ جاهلیت و کفر مرده است **تنویر ششم** در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط امامت باید دانست که چون احکام
دین در دنیا تا قیامت متوطن بحکم امام است باید که عالم باشد باحکام دین و واقف باشد بر خصوصیات آیات قرانی از محکم و متشابه و مجمل
و مفصل و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و همچنین بر اخبار نبوی و بالجمله باید عالم و مجمیع علوم باشد و باید کمال رای و شجاعت داشته
باشد تا از عهده جهاد به اعداد دین بر تواند امد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و
جاهل بر دانا قبیح است عقلا چنانچه حقتعالی در قرآن مجید میفرماید که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی یعنی ایا
کسیکه هدایت میکند مردم را بسوی حق سزاوار تر است بانکه او را متابعت کنند یا انکس که هدایت نمیابد مگر وقتی که او را هدایت کنند
و دیگر ان او را راه بنمایند چگونه جایز باشد و حال انکه علم سرمایه فضیلت و کمالست و لهذا حق تعالی بیان افضلیت حضرت ادم را بر ملائکه
بر علم فرموده و باین سبب او را مسجود ملائکه گردانیدند و همچنین ظالوت را از حیثیت علم و قوت بدن از قوم خود برگزیده چنانچه ظاهر است
از ایه کریمه که ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و ایضا در بیان تقدیم رتبه علما فرموده است که هل یستوی الذین یعلمون
و الذین لا یعلمون که ایا مساویند انجماعتی که عالمند و انجماعتی که عالم نیستند و اگر کسی اندکی تامل نماید میداند که امامت در جمیع صفات
و کمالات باید که از امت افضل باشد چه غرض اعلی از وضع شرایع دین و تکالیف تکمیل افراد انسانیت و نجات ایشان از نقایص
و فایض گردانیدن سعادات و کمالات و چون امام بنیابت پیغمبر مرشد طریقه است کمالست باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی
از همه در پیش باشد تا این فایده مترتب شود و باتفاق ائمه ما صلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل زمان زیادتی ثابت

و ابن بابویه

و ابن بابویه بسند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا روایت کرده است که امام را چند علامت است دانا تر بین مردم است از جمیع اهل عصر
پرهیزکارتر و بردبارتر است در شجاعت و سخاوت از همه پیشتر است و عبادتش از همه بیشتر است و ختنه کرده متولد میشود و در
هنگام ولادت بخون و کثافت آلوده نمیشود و از پس سر میبیند چنانچه از پیش رو میبیند و او را سایه نمیباشد چون متولد میشود دست بر
زمین میگذارد و او از قبله بسمت بلند میکند و محتلم نمیشود و دیدارش بخواب میرود و از انچه واقع میشود در خواب مطلع
میشود و ملایکه با او سخن میگویند و نوزده رسول عذا بر قامتش درست ایستاده و هر گز بول و غایطش از کسی ندیده زیرا که خدا از میزان امور کثیفه
که فرو برد که کسی نبیند یکی او از مشک خوشبوتر میباشد و او لیست بمرد از جای ایشان یعنی میباید که جان خود را اندک جانی او کند
و بر مردم مهربانتر است زیادتر و ماد را ایشان و تواضع فروتنی او از برای خدا از همه کس بیشتر است و انچه از امور خیر که مردم را امر میفرماید
خود پیش اندیکتر از ایشان عمل مینماید و هر چه مردم را از ان منع میفرماید خود زیاده از دیگران از ان اجتناب میفرماید و دعای او مستجاب
میباشد حتی انکه اگر بر سنگی دعا کند و نیم میشود و سلاح و حربه حضرت رسول نزد او میباشد و نزد او شمشیر پیغمبر دیگر
که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید در انصحیفه هست و صحیفه دیگر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم
خواهند رسید در ان نوشته است و جامعه نزد او هست و ان نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع انچه بنی ادم بان محتاجند از
احکام الهی در ان هست و خبر اکبر و اصغر را دارد که یکی از پوست بزاست و دیگری از پوست گوسفند و دانها جمیع علوم هست
حتی ارش خدشه که کسی در بدن کسی بکند و حتی یک یا زیانه و نیم تا زیانه و ثلث تا زیانه و مصحف فاطمه نزد او است و کلینی روایت کرده
از امام محمد باقر که امام زاده علامتست متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده چون بزمین میاید کفها بزمین میگذارد و او از بشهادتین بلند
میکند و محتلم نمیشود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کاهلی نمیکند و از عطسه بیند چنانچه از پیش میبیند و مدفوع او از مشک خوشبو
تر است و زمین موکلست که بپوشانند و بر او از و چون ذره حضرت رسول را می پوشند موافق قامتش میباشد و اگر دیگری پوشد خواه بلند
باشد خواه کوتاه یکشبر از او بلندتر باشد و پیوسته ملایکه با او سخن میگویند از دنیا نرود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابو بصیر
روایت کرده است که روزی بخدمت امام موسی رفتم و گفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود بچند چیز اما اول انکه
پدر او مر را بامامت و خبر دهد و نصب کند او را برای امامت که حجت بر مردم تمام شود همچنانکه پیغمبر حضرت امیر المؤمنین را نصب
فرمود و دیگر انکه از هر چه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید و اگر نپرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بانچه در اینده واقع میشود
و بهمه زبان نامردم سخن گوید بعد از ان فرمود که بنشین تا بتو علامتی برای امامت خود بنمایم که خواطرت مطمئن گردد در اینحال
مردی خواسانی از در در امد و بعربی از حضرت سوالی کرد حضرت بفارسی جوابش فرمود خراسانی گفت من بزبان خود سخن نگفتم بگمان اینکه بعربی
فرمود که سبحان الله اگر من ترا بزبان تو جواب نتوانم گفت بر تو چه زیادتی خواهد داشت پس با من گفته ای ابو محمد امام بر او مخفی نیست و نباید
هیچیز از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی امید اند و باین علامتها امام را میتوان شناخت پس اگر اینها در انبنا شد امام نیست
و اذا بزرایی بصیر منقولست که از حضرت امام رضا پرسیدم که بچه چیز امام را میتوان دانست فرمود که بچند علامت اینکه نیز دکتر فرزندان
نباشد و فضل و علم داشته باشد و هر که بمدینه اید و پرسد که پدرش که را وصی کرد گویند که او را و فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر دیگر
مانند تابوت است در بنی اسرائیل در هر جا که سلاح هست امامت در انجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر گاهی که بود پیغمبری
در انجا بود و منقولست از عبدالله بن بابا نکه عرض کرد بخدمت حضرت امام رضا که از برای من و اهلبیت من دعا کن فرمود که مگر
نمیکنم والله که اعمال شما هر روز و هر شب بر من عرض میشود و از من میبوید که این بر من بزرگ عظیم نمود فرمود که مگر نخوانده اید این ایه را که بگو
العملوا که بکنید انچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مومنان عمل شما را میبینند و الله که مومنان علی ابن ابیطالب و ائمه و فرزندان
او بند و گاهی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق رفتم فرمود که رسول خدا بحضرت امیر المؤمنین هزار باب از علم
تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده میشد گفتم ایینست والله علم پس ساعتی سر بزیر افکند فرمود که این علم عظیمی است امامین
نیستای ابو محمد جامعه نزد ماهست گفتم فدای تو گردم جامعه کدام است فرمود که نام است که طولش هفتاد ذرع است بمذراع رسول
الله و املای حضرت فرمود بحضرت امیر المؤمنین بدست خود نوشته و در ان هر حلال و حرامی و هر چیزیکه بان احتیاج دارند حتی ارش خدشه
بدست و دست بر من گذاشت و فرمود که رحمت میدگفتم من بنده تو ام انچه خواهی بکن پس بدن مرا فشرد و فرمود که حتی ارش این در انجا
گفتم والله که علم اینست فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست گفتم جفر کدام است فرمود
که ظرفی است از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم جمیع علمای گذشته در ان هست گفتم والله که اینست علم فرمود که همین نیست

بعد از ان فرمود که علم گذشته و اینده تا روز قیامت نزد ماست گفتم فدای تو گردم اینست علم فرمود که همین نیست گفتم پس دیگر
علم چیزاست فرمود که عمدهٔ علم انست که روز بروز ساعت بساعت حادث میشود تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن عثمان
روایت کرده است که شنید از حضرت صادق ع که زنادقه در رصد بیست و هشت ظاهر خواهند شد و در مصحف فاطمه چنین
دیده پرسید که مصحف فاطمه کدام است فرمود که چون حضرت رسالت از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی رو نمود که خدا
قدرت انکار خدا ملک را فرستاد که تسلی الحضرت فرماید و قصه برای او بخواند پس تملک میکفت و حضرت امیر ع مینوشت تا
انکه کتابی جمع شد پس فرمود که در ان کتاب چیزی از حلال و حرام نیست علوم اینده است تا روز قیامت و بسند دیگر معتبر روایت کرده
از ابی بصیر صنتی که حضرت صادق ع فرمود که ما را در شبهای جمعه شان در تربت عظیم هست گفتم فدای تو گردم چه شان است فرمود که
وحشت میفرماید روح پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امامی که در میان شماست که ایشان عروج نمایند باسمانها بعرش میرسند
ارواح ایشان پس هفته مرتبه طواف عرش میکنند و هر هفته از قوایم عرش در کعبه نماز میگذارند پس بدنهای خود برمیگردند
و پر میشوند از نبیاء و اوصیا از سرور و خوشحالی و علوم و بیشتر بر علوم امامی شما افزاید و از سینه امام شما نوری که
که اگر من در میان موسی و خضر میبودم ایشان را خبر میدادم که از هر دو داناتر و علمی چند با ایشان میگفتم که ایشان خبر ندارند یا
که ایشان علم گذشته را میدانند و علم اینده را نمیدانند و ما میدانیم علم گذشته و اینده را تا روز قیامت و از پیغمبر ما
میراث رسیده و در حدیث دیگر فرموده که خدا ازان کویم تر است که بر بندگان خود اطاعت بنده را واجب کرده اینده و خبرهای اسمان
را از او باز دارد بلکه هر صبح و شام خبرهای اسمان بما میرسد و اینها از حضرت صادق ع منقول است که جبرئیل دوات نار بخدمت حضرت رسالت
اورد و حضرت یکی را اناول فرمودند و بگیرا دو نیم کردند و نصفی را خود تناول فرمودند و نصفی را بعلی مرتضی ع عطا فرمودند
که ای برادر دانستی که این دو اناء چه بودند اناء اول پیغمبر بود که نوزاد ان بهره نیست و اناء دویم علم بود تو شریک منی در علم را وی گفت
که چگونه شریک انحضرت بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرموده مگر اینکه او را امر فرموده که بعلی یاد دهد و این
علوم همه تا منتهی شده است بنی و منقولست از ابی بصیر که از حضرت صادق ع سوال کردم از روح که خدا میفرماید که و یسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی فرمود که روح خلقی است عظیمتر از جبرئیل و میکائیل یا همچیل از پیغمبران گذشته نبود و آیات
بغیر از حضرت رسول ص که با او بود یا ائمه میبود و هست و باشد و در بعضه روایات وارد شده
که چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا میخواستند که از یکدیگر جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره از اب برداشت بجانب مشرق
انداخت و قطره دیگر بجانب مغرب انداخت و قطره بجانب اسمان انداخت و یکی ببوی زمین و قطره پنجم را بدریا انکند مردد
حیران ماندند در اینحال صیادی در میان دریا پیدا شد و گفت در امر مرغ تفکر مینمائید شما دو پیغمبر تا دلیل کار او را نمیدانید
و من که مرد صیادم میدانم گفتند ما نمیدانیم مگو چیزیرا که خدا تعلیم ما نمایید صیاد گفت که ان مرغیست که در دریا میباشد و مسلما
داند و این کار او اشاره باین بود که پیغمبری در اخر الزمان خواهد امد که علم اهل مشرق و مغرب اهل اسمان و زمین نزد علم
او مثل قطره و دریا باشد و پسر عم و وصی او وارث علم او خواهد بود پس ان صیاد غایب شد دانستند که منکی بود از جانب خدا که ایشان
را متنبه ساخت و کلینی از عبد الاعلا روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد ع فرمود که من کتاب الهی را میدانم از اول تا اخر چنانچه
گویا همه در کف دست من است در قرانست خبر اسمان و زمین و خبرهای گذشته و اینده چنانچه فرموده است که فیه بیان کل شی و ایضا
بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که خدا انحضرت را سه اسم داد اسم اعظم تعلیم فرمود بود که بان نام از او ظهور می نمود
و موسی چهار اسم داد است و حضرت ابراهیم هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت و ادم بیست و پنج و خدا جمیع انها را تعلیم پیغمبر
اخر الزمان فرمود بعد از ان که اسما اعظم الهی هفتاد و سه اسم است هفتاد و دو اسم را تعلیم انحضرت فرمود و یک اسم را تعلیم هیچکس
نکرد و ان را مانا علی التقیم منقولست که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از انها را اصف میدانست که تخت بلقیس را ببلک
چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم مخصوص خدا ست که دیگری نمیداند و بسند موثق
از امام محمد باقر ع روایت کرده است که عصای موسی از ادم بود بشعیب رسید و از شعیب بموسی ع منتقل شد و ان عصا نزد ما اوست
این زود او را عطا خواهد کردم و هنوز میسر است هیبت انروز که از درخت جدا کرده اند و چون با ان سخن میگوئی جواب میگوید
و از برای قائم ما ست همینا که چون خروج کند انچه موسی با ان میکرد انحضرت نیز خواهد کرد و چون او را امر کنند که چیزها را بلعد
دو شعبه میشود که یکی مار و دیگری دهانش بقدر چهل ذراع و چیزها را با زبان خود میرباید و در رجلی دیگر

حضرت باقر ع فرمود که چون قائم ال محمد از مکه ظاهر شود و اراده کوفه نماید منادی انحضرت ندا کند که کسی با خود توشه و اب برندارد
پس سنگ موسی را برداردند که با ریکشر است و در هر منزلی که فرود ایند چشمه از ان جاری شود که هر که سنه که از ان بخورد
سیر شود و هر که توشه بخود و توشه ایشان همراه باشد تا بصحرای نجف فرود ایند و ایضا بسند معتبر از انحضرت منقولست
که حضرت امیر المؤمنین ع شبی از خانه بیرون امدند بعد از خفتن و اهسته میفرمودند که در اینشب تا ربیل امام شما بیرون امد
پیراهن ادم در بر و عصای موسی و انگشتر سلیمان در دست و بسند دیگر از مفضل روایت کرده که حضرت صادق ع پرسید که
چه چیز بود پیراهن یوسف گفتم نفرمود که چون اتش از برای حضرت ابراهیم افروخته جبرئیل جامه از بهشت اورد و بر انحضرت
پوشانیدند که سرما و گرما بر او تاثیر نکند و حضرت ابراهیم در وقت وفات ان پیراهن را تعویذ کرد بر حضرت اسحق او نیز و همچنین
اسحق بیعقوب داد چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب ان پیراهن را تعویذ او کرد و با او بود در همه احوال و در بصره از اکثری
که از برای پدر بفرستند بویش بمشام یعقوب رسید چنانچه گفته که انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون بوی همان پیراهن بود که خدا
از بهشت فرستاده بود گفتم فدای تو شوم اخر ان پیراهن بکه منتقل شد فرمود که باهلش رسید بعد از ان فرمود که هر پیغمبر که علمی
یا غیر علم چیزی از و بمیراث ماند بآل محمد ص منتهی شد و الحال نزد ایشان است و سعید سمان روایت کرده است که حضرت صادق ع
فرمود که نزد من است شمشیر رسول خدا ص و علمها انحضرت و زره ها و خود انحضرت و نزد منست الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان
و نزد منست ابریشمی که موسی در ان قربانی میگشت نزد منست ان نامی که چون حضرت رسول ص میان مسلمانان و کفار میگذاشت بیرق
کفار بمسلمانان نمیرسید و مثل سلاح حضرت رسول ص در میان ما مثل تابوتست در میان بنی اسرائیل که در هر خانه که تابوت در انجا نه بود
پیغمبر در انجا بود و هر که از اهلبیت سلاح نزد او است امامت با او است و بسند معتبر از الحسن الصفار با صناخود از مسمع روایت کرد
که بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم که کوفی مرا عارض شده و هر گاه طعام دیگران را میخورم از ان میکشم چون طعام شما را میخورم
از ان میکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوری که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند و در فراشهای ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما امام
میشوند فرمود که با طفال ما مهربان تر هستند از ما و بسند معتبر از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که حضرت فرمود که یا حسین خانه ما
محل نزول ملائکه است و محل وحی الهیست بعد از ان دست فرو بردند و پشتی که در انخانه بود و فرمودند که پشتیها است و الله که بسیار
نکیه بران کرده اند مسئله دیگر است که ما از برای شان برمیچینیم و از ابو حمزهٔ ثمالی نقل کرده است که روزی بخدمت حضرت علی بن الحسین ع
رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل شدم دیدم حضرت چیزی از زمین برمیچیند بعد از ان دست دراز کردند و شخصی در
عقب پشت او داد ند گفتم فدای تو گردم این چه چیز بود که برچیدید فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان بنزد ما می ایند ما پرهای
ایشان را جمع میکنیم و تعویذ او لاد خود میکنیم پرسید که ملائکه نزد شما می ایند فرمود که پیوسته بر نکیه گاه ما نکیه میکنند و بسند
دیگر از مفضل بن عمر روایت کرده است که روزی بخدمت حضرت صادق ع رفتم چون بنشستم حضرت امام موسی ع امدند و در گردن انحضرت
قلادهٔ بود که در انپر های ملائکه بود حضرت بوسید و در بر گرفتم و از حضرت صادق ع پرسیدم که انها چیست که در گردن حضرت امام موسی
است فرمود که انها از بال ملائکه است گفتم ملائکه که بخدمت شما می ایند فرمود که می ایند و بر فراش ما میمانند و اچه در گردن
امام موسی است از بال ایشانست ایضا روایت نموده که انحضرت فرمود که ملائکه در خانهای ما نماز گذارند و شوند و بر فراش ما میگردند
و بر نان ما حاضر میشوند و هر گیاهی و میوه از تر و خشک از برای ما می اورند بال خود را بر ما و فرزندان ما میمالند و با نوازش
از ما و فرزندان ما دور میکنند و در وقت هر نماز ما حاضر میشوند که با ما نماز کنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب بما
میرسانند هر پادشاهی که بمیرد و دیگری بجایش منصوب شود خبرش بما میرسد و بسند معتبر از نسیر صیرفی روایت کرد که در دیدن
حضرت امام باقر ع حذمتی چند بمن رجوع فرمود چون بقیع الزوحا رسید شخصی از دور دید که بنامهٔ خود را حرکت میدهد بجانب
او رفتم و گمان کردم که نشانست مطهرهٔ خود را باو داد م گفت نمیخواهم و نامهٔ بمن داد که مهرش از کل مالان بود و هنوز کاشته بود
چون ملاحظه کردم مهر حضرت امام محمد باقر ع بود گفتم در چه وقت از حضرت جدا شدی گفت همین ساعت چون کشور خدا چند
رجوع فرموده بودند چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم بخدمت حضرت که رسیدگی عرض کردم که نامهٔ تو در فلان موضع بمن رسید و مرا
از کل برانداخته بود که کل ان هنوز نرسیده بود حضرت فرمود که چون ما امر را خواهیم بتعجیل صورت باید خدمتکاران ما از جن داریم با ایشان
میفرمائیم و ایضا بسند صحیح از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده که در خدمت امام جعفر صادق ع بودم در میان مکه و مدینه ناگاه سلمی
پیدا شد حضرت فرمود که خوش نزد امد و بمن نظر کردم بصورت ترکی غیشل گفتم این چه چیزاست فدای تو شوم فرمود که این

پیکیست از جن هشام در این ساعت مرده است این پرواز میکند و در هر شهر خبر مرگ او را میرساند و کلینی از سعد اسکاف روایت کرده است که بخدمت حضرت امام رضا محمد باقر رفتم رخصت طلبید فرمود که باش تا نفقه و مانده کرایه افتاب بکوم شد پس حاجت بیرون آمد و بار و هایش را زود و عبادت ایشان را تخفیف کرده و کلاهها که خرد و سر چون داخل شد فرمود که ایشان را در آن نهمانید از جن پرسید که بخدمت شما می آیند فرمود بلی می آیند از مسایل و حلال و حرام خود سؤال میکنند و از حضرت باقر روایت کرده است که زود که حضرت امیر المؤمنین بر منبر مسجد کوفه نشسته بود ناگاه از دهلیز در مسجد داخل شد مردی برخواستند که او را بکشند حضرت فرمود که متعرض مشوید و او را بنزدیک و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت اشاره فرمود ندکه باش تا از خطبه فارغ شوم چون فارغ شدند پرسید که تو کیستی گفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بود و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که بخدمت تو آیم و آنچه رای تو اقتضا نماید بعمل کنم حضرت فرمود که نوزا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و من نور از جانب خود بر ایشان خلیفه کرد راوی بخدمت امام محمد باقر عرض نمود که اکنون عمر و بخدمت تو آمد اطاعت تو بر او واجب است فرمود که بلی پسندیده معتبر از نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن عبد الله انصاری همگام شدم چون از مدینه بیرون آمدیم بخدمت امام محمد باقر رفتم و وداع کرد و خوشحال بیرون آمد و بخانه کوفه رو آوردیم و در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم چون براه افتادیم مرد بلند کندم گونی پیدا شد و ناقه در دست داشت ناقه را بخابر داد و جابر بوسید و بدیده ها و آن ناقه را حضرت بجابر نوشته بود و مهر کلی بران زده بود ندکه هنوز تر بود گفت در این ساعت از خدا حضرت جدا شدم پرسید که جابر پیش از نماز پیشین یا بعد از نماز گفت بعد از نماز چون جابر ناقه را آخر اند بیاد مغموم شد و دیگر او را خوشحال ندید تا کوفه داخل شدیم در شبی چون روز شد رفتم که جابر را ببینم دید که از خانه بیرون آمد قبای چند بر کرد او بخنده و برنی سوار شد و میگوید میایید منصور بن جمهور را که در کوفه سر بسر خود امیر خواهد شد و بیتی چند از این بحر میخواند چون نظر بمن کرد با من هیچ سخن نگفت و من از حال او گریان شدم و اطفال و مردان بگرد او برآمدند و میآمدند تا حیره کوفه و مدتی کوفه در شهرت کرد که جابر دیوانه شده بعد از چند روز نامه هشام بن عبد الملک رسید بوالی کوفه که کردن جابر جعفی را بزن و سر شراب فرست و الی از اهل مجلس پرسید که جابر کیست گفتند مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود در این وقایت بدوانه شده است و برنی سوار شده و در روضه کوفه با اطفال بازی میکند و الی گفت الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی نجات یافتیم و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر میگفت بظهور آمد و محمد بن الحسن الصفار سند صحیح از حضرت جعفر بن محمد روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین یعنی که کشودند و ظاهر کردانیدند برای ابراهیم اسمانها هفتگانه را تا بیالای عرش نظر کرد و زمین را کشودند تا آنچه در هوا و زیر زمین بود دید و از برای رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان علیهم السلم بعد از او همچنین کردند و باسانید معتبره از آنحضرت روایت کرده اند و علم است بعلم مخصوص او است که باحدی تعلیم نفرموده و بملکه فرموده پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و آنچه باسانید معتبر از ائمه مروی است که علمی که با آدم فرود آمد تا بالا نرفت و علم میراث میرسد و هر عالمی که از دنیا میرود البته عالم دیگر مثل علم او را یا زیاده میداند و جمیع علوم انبیا نمار سیده است و باسانید صحیحه منقول است از ائمه که توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران نزد ما است و بنحوی که ایشان میخوانده اند ما میخوانیم و تفسیرها میدانیم و باسانید مختلفه از جویریة بن مسهر منقول است که با حضرت امیر المؤمنین ع از خلخ خوارج برمیگشتیم چون بزمین بابل داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرود آمدند و لشکر نیز فرود آمدند حضرت فرمود که ایکروه مردم این زمین ملعونست و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این اول زمینی است که عبادت بت در این زمین شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر در این زمین نیست که در اینزمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانب راست و چپ راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت برا ستر حضرت رسول سوار شدند و دوانه شدند من گفتم که والله من از پی امیر المؤمنین ع میروم و امروز نماز خود را تابع نماز او میکردانم و از عقب حضرت میرفتم هنوز از خبر حلوله نگذشته بودیم که آفتاب غروب نموده بود مرا و سویها در خواطر هم رسید چون گذشتیم فرمود که ای جویریه از آن یکو و خود متوجه وضو شدند بعد از آن بمن متکلم شدند که نفهمیدیم و گمان من این بود که عبرانیت پس اقامه فرمودند پس نگاه کردم و الله با آفتاب که از میان دو کوه بیرون آمد و صدا از آن ظاهر میشد تا رسید بجائی که وقت فضیلت نماز عصر بود پس آنحضرت نماز عصر کردند و من اقتدا بآنحضرت کردم چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستارها ظاهر شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ایجویریه خدا میفرماید که فسبح باسم ربک العظیم من خدا را بنام عظیمش خواندم

که آفتاب را برای من برگردانیدند و صفار بسند معتبر از حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت امیر المؤمنین ع بمزرعه رسیدم که زراعت میکردند و درختها بار داشت حضرت فرمود که بر کدام درخت دست بزنم زرد و فرمود که بر کدام دست بزنم سرخ شد و میوه امرود با او رد چون صبح آمدیم با سبز و میوه دار بود و از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امام حسن ع با شخصی از اولاد زبیر بمزرعه میرفتند برای حضرت در زیر درخت خرما فرش انداختند و برآن زیر درخت دیگر و انار خشک بود آن شخص گفت که اگر این درخت طبع میداشت میخوردیم حضرت فرمود که میل بطبع دارد آن گفت بلی حضرت دست باسمان بلند کرد و دعا خواند بزبانی که آن شخص نفهمید درخت سبز شد و بار برداشت شتر داری که همراه ایشان بود گفت والله که سحر کرد حضرت فرمود که سحر نیست دعا فرزند پیغمبر مستجاب شد ایضا از سلیمان بن خالد روایت کرده است که عبد الله بلخی در خدمت حضرت صادق ع بمزرعه خرما بیمود رسیدند حضرت فرمود که ای نخله شنوندهٔ اطاعت کنندهٔ خدا مارا طعام از انچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت طبقهای پر خرما از درخت فرود آمد و بخورد ندا سیر شدند پس بلخی گفت که در باب شما بعمل آمد آنچه در دریا بر شد بود و در حدیث دیگر روایت کرده است که حسن بن عبد الله از حضرت امام موسی محض طلبید و درخت خرما غلطان در برابر او بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت بگو که موسی بن جعفر میفرماید که بیا چون بیامد و گفت آنچه فرموده بود درخت از بیخ هم جا قطع کرد و آمد بخدمت حضرت ایستاد باز اشاره فرمود بمکان خود برگشت پسندیده حسن از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت حضرت باقر رفتم و حضرت صادق ع نیز حاضر بودند گفتم نه شما مردم وارث پیغمبر آخر الزمان هستید حضرت باقر فرمود که بلی گفتم شما میتوانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید فرمود که بلی باذن الهی انگاه فرمود ندکه نزدیک من بیا پس دست بر چشم و روی من کشید من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود همه را دیدم فرمود که میخواهی که دوش با شی و ثواب عقابین مانند دیگران باشد یا بحال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد گفتم حال اول را میخواهم بار دیگر دست بر چشم من کشیدند بحال اول برگشتم و پسندیده دیگر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق ع بار دیگر مرا دوش کرد و فرمود که اگر نه از ترس شهرت میبود تو را چنین میکردم اشتم پس مرا بحال اول برگردانیدند و پسندیده معتبر از علی بن مغیره منقولست که حضرت امام موسی کاظم ع در منی بزرنی گذشتند که او و فرزندانش میکریستند برای گاوی که داشتند و مرده بود حضرت نزدان رفتند و از سبب گریه سؤال نمودند زن گفت که این فرزندان من یتیمند و معیشت من و ایشان از این گاو بود الحال راه معیشت بر من بسته شده است حضرت فرمود که میخواهی برای تو زنده کنم گفت بلی حضرت دو رکعت نماز گذاردند و دست بدعا برداشتند بعد از ان برخواستند و بپا بر گاو زدند گاو برخواست و ایستاد چون زن اینحال را دید فریاد زد که بحق صاحب کعبه که عیسی پسر مریم است حضرت در میان از دحام مردم خود را از زن مخفی کردانیدند از او غیبت کردند و اینکرده که شخصی از اصحاب ما بحج رفت چون بخدمت حضرت صادق ع رسید عرض کرد که پدر و مادر فدای تو باد زنی داشتم فوت شد و سه ما ماندم حضرت فرمود که او را دوست میداشتی گفتم آری فدای تو شوم فرمود که چنان بخانه خواهی رفت خواهی او را دید که چیز میبخورد راوی گوید که چون بخانه برگشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی تناول مینماید پسندیده صحیح از حسن بن علی وشا روایت کرده که حضرت امام رضا ع در جواب فرمود که رسول خدا را در خواب دید و او را در برگرفتم از حضرت جعفر بن محمد روایت کرده باسانید بیاکه جوابو بکر غصب خلافت نمود حضرت امیر ع او را دید رفلانجا دید او را در برگرفتم از حضرت جعفر بن محمد روایت کرده باسانید بیاکه جوابو بکر غصب خلافت نمود حضرت امیر ع او را دید و حجتها بر او تمام کرد و در اخر گفت تمیخواهی که در سوی خدا ترا در میان امامان تو حکم باشد گفت چگونه انحضرت حکم میشود حضرت دست ابلهم را گرفت و او را در بهشت دید که حضرت رسول ص در مسجد نشسته و با او گفت که برو و تولد کن ظالم حضرت امیر المؤمنین ع را و بر فرایت دیگر فرموده که نگفتم که حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او بکن جوابنیز اشنید ترسان برگشت بمزرعه و حال را گفت عمر گفت که تو هنوز سحر بنی هاشم را ندانسته و منقولست از حضرت امام موسی کاظم که روزی همراه پدر بود و بجانب عرصه میرفت در اثنای راه مردی پیدا شد کوسر و ریش مفید شده پدرم فرود آمد و پیشانی و چشم و دستش را بوسید فهمیدم که او امام و او را موعظه و نصیحت میفرمود پس از پیرفت پدرم سوار شد گفتم که این مرد از شکستگی و احترام نسبت به هیچکس نکردی فرمود که پدرم امام محمد باقر بود و از شما منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق ع رفتم بعد از وفات امام محمد باقر ع که میخواهی پدر را ببینی گفتم بلی فرمود که داخل اینخانه شو چون رفتم حضرت را دیدم در اینجا نشسته پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیر المؤمنین ع بخدمت حضرت امام حسن ع آمدند و سؤالی چند از انحضرت نمودند بعد از ان حضرت فرمود که اگر امیر المؤمنین را ببینید میشناسید گفتند بلی فرمود که انحمل پرده را برداریدچون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند که نشسته

از حضرت صادق روایت کرده که چون حضرت امیر را بمسجد آوردند برای بیعت ابو بکر نعم حضرت رد بقبر حضرت رسول ایستاد و فرمود که پاین عم از القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی ای برادر انکه قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که بکشند پس دستی از قبر بلند شد نجاه ابو بکر که شناختند دست حضرت و صدای از قبر برآمد که منا خشند صدا و سواست و این اورا شنیدند که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سوّیک رجلا اما کافوشد ما بخدا اینکه تو را از خاک آفرید پس از نطفه آفرید پس تو را مجدد جولیت مسازند و مرده کرد و در حدیث دیگر وارد شده است که چون دست ظاهر شد این امر برازدست رفته بود و از حضرت صادق سند معتبر روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین بجانب صفین متوجه شدند چون از فرات عبور فرمودند و نزدیک بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد مردم وضو ساختند و اذان گفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد و سرگی بیرون آمد موسی سر دیش مفید کرد یدو نسخ آمد و گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته مرحبا بوصی خاتم النبیین و قائد بدو سفید او دست پاسفید ان بهشت و فایز گردیده ثواب صدیقان و بهترین اوصیا حضرت فرمود علیک السلام ای برادر شمعون بن حمود وصی عیسی بن مریم چنان دانی گفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی که فرود آید بزمین نصرت فرزندان تو و میدانم کسیرا که در روز اخذ زیاد تر از تو بلا کرده باشد و در قیامت کسی از تو ثوابش بلند تر و مرتبه اش بلند تر نخواهد بود صبر کنای برادر تا آنکه خدا از املاقات نماید بدستیکه در هر روز بوی که دید جمعی را از بنی اسرائیل از دارها کشیدند و پاره پاره ایشان را بریدند و بر چوبها بحلق کشیدند و اکر انجماعت که با تو جنگ میکنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر کرده اند دست کوتاه خواهند کرد و این وهاء تو را که تو را یاری مینمایند اکو بدانند که چه ثوابها از برای ایشان مهیا کرده هر اینه از رو کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شوند و السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته پس کوه بهم آمد و حضرت متوجه نماز شد پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالک اشتر و هاشم بن عتبه و ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد و عمرو ابن الحمق و عباد بن صامت و ابو الهیثم ابن التیهان بر سیدند که این مرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی بود پس عباده بن صامت و ابو ایوب گفتند و بدو ما را خود اگذار ای تو میکنیم و تو را یاری میکردیم حضرت رسول را یاری کردیم و تخلف نمیکنند کسی از مهاجرین و انصار از تو مگر شقی پس حضرت ایشان را دعای خیر فرمود و ایشان از عبایا سد کرده روی بجانب امیر المؤمنین آوردند دیدند شخصی نزد حضرت نشسته و حضرت با او سخن میگوید چون بر فت پرسیدند که کیست گفت برادرم خضر و صی موسی بود و مرا خبار مستفیضه از حضرت امیر منقول است که حضرت رسول فرمود که چون بمیرم مرا غسل دهید و کفن کنید و مرا بنشانید و آنچه خواهی از من میپرسید که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از امام محمد باقر روایت کرده است که روزی با پدرم در روای ضجنان که در میان مکه و مدینه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرد نظر کردم مرد پیری را دیدم که در کودکی نشو زنجیری بود و سر زنجیر در دست مرد پیر بود میکشید میگفت ای ابده انتخص کبر زنجیر را داشت گفت اینش مده خدا و را ابد هد از پدرم پرسیدم که کی بود فرمود که معیو بود و بطرف کثیبه از امام جعفر صادق منقول است که با پدرم براه مکه میرفتیم و هر دو بر شتر سوار بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی پیر را دیدیم که زنجیر بود گفت یا ابا جعفر مرا ابده خدا تو را ابد هد شخصی دیگر از عقبش آمد و زنجیر شرا کشید و گفت یا پسر رسول الله ابش مده که خدا و را ابد هد انگاه پدرم رو بمن کرد و فرمود اینرا میشناسی گفتم نه گفت معاویه بود و از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که در خانه علی بن الحسین بودم در اینجا کنیزکی چند غیر زاد سیکردند فرمود که میدانی چه میگویند گفتم نه فرمود که بتسبیح پرودگار خود مشغولند و از او میخواهند بعد از آن فرمود که ای ابو حمزه زبان ما را تعلیم کرده اند و هر چیز بما داده اند و از فضل بر دیگران بما روایتکرده که در خدمت حضرت صادق بودم دیدم که یکجفت کبوتر بیامدند و نزد ما داده حرفی گفت فرمود که میدانی چه گفت گفتم نه فرمود که میگفت ای امنیتی خلقی فردمن از تو بجوب تو نیست مگر مولای من جعفر بن محمد و باسانید معتبره از محمد بن مسلم روایتکرده که در خدمت امام محمد باقر بودم ناگاه یکجفت کبوتر بنزد حضرت آمدند و بزبان خود صدا کردند و حضرت جواب ایشان را فرمود و بعد از ساعتی پرواز کرده بر سر دیوار نشستند و دو انجا نیز زبان ما داده حرفی چند گفتند و بر فتند و من از حقیقت ماجرای ایشان سؤال کردم فرمود که زبان مسلم هر چیز را که خدا خلق کرده است زمزمه و حیوانات همه را دعا و اطاعت ما را داده از مبنی آدم میکند الا این کبوتر کمان بد بجفت خود بود و او سوگند یاد میکرد که من بمیرم از کمانی که بمن میبرم و او قبول نمیکرد پس گفت که راضی میشوی بمحمد که محمد علی گفت بلی چون بنزد من آمدند من حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و سگناه است قبول کردند و بر فتند و از سلمان جعفری روایت کرده است که روزی در خدمت امام رضا علیه السلام بودم در اثنا که با غها از باغبانها خالی بود و در پیش حضرت درو نیز افتاده و فریاد میکرد و اضطراب مینمود حضرت فرمود که میدانی چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند حضرت فرمود که میگوید

مادری امده است در خانه من که جوجه مرا بخورد پس حضرت فرمود که این عصا را بردار و با بخانه برو و مادر را بکش چون بخانه داخل شدم مادر را دیدم که بکرد خانه او میکردد عصا را از دم او کشتم و از احمد بن هرون روایت کرده که روزی حضرت امام موسی بخانه من در آمدند و لجام اسب خود را بر روی طنابی از طنابهای خیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدا کرد حضرت تبسم فرمودند و گفتند بفارسی برو و بول کن آن اسب بوفت و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود خدا بر تو و آل تو رحمت نکند مگر اینکه بمحمد و آل محمد دعا کرده از ان کرامت فرمود و بسند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده است که در خدمت امام محمد باقر بود در مکه و مدینه بود او لاغر سوار بود و حضرت بر استری که ناگاه کوکی از سر کوه دوید و بزد یلیاستر الحضرت آمد دستر ابو فریبوس زنید کذاشت و کردن کشید حضرت سر از زد یلیدها انکرانی او در دند و بعد از ساعتی فرمود ند که بر و چنین کردم انکرانی شادی کنان برگشت گفتم فدای تو کردم عجب چیزی دیدم فرمودند چه گفت گفتم نه فرمود که میگفت یا بن رسول الله زن من در اینکوه در دزایدن بر او دشوار شده دعا کن که خدا اسان کرداند و مجیل از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نکرداند من چنین دعا کردم و باسانید معتبره روایت کرده که حضرت علی بن الحسین در روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بود ند که اهولی نزد حضرت آمد و دست بر زمین میزد و صدا میکرد فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که فلانه شخص از قریش فرزندی امروز شکار کرده است و از من التماس میکند که از ان قرشی سؤال کنم که فرزندان را بان ده هد که شیرش بدهد باز بار و بسیار د پس حضرت با صحاب فرمود که برخیزید بانخانه انشخص رویم و صدای این اهو را بشنویم چون بخانه آمدند اهو را دیدند که فرزند را طلبیدند حضرت فرمود که اهو بچه را که امروز شکار کرده بیاورد که مادرش انرا شیر دهد چون بیاورد و مادرش انرا شیر داد و کذاشت حضرت از انشخص التماس فرمود که این بچه اهو را بما بخشش او بحضرت بخشید و حضرت بمادرش بخشید اهو میرفت و دم را حرکت میداد و سخنی میگفت فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه فرمود که میگوید که خدا غایبان شما را بشما برساند و علی بن الحسین را بشما مرزد چنانچه فرزندان مرا بمن رسانید و باسانید معتبره از یونس بن ظبیان و جمعی از اصحاب مرویست که روزی در خدمت حضرت صادق بودیم فرمود که خزاین این زمین در دست ماست اگر بپادشاه کم کنم کنجهای خود را ظاهر میکرداند پس بکپای خود را از کردند و بر زمین کشیدند و دستی از کردند و شمشی از طلا بیرون آوردند بعد دیکر فرمود که نگاه کنید چون نظر کردیم شمشی دیدیم بزرگی که دیکری از ما گفت که قدای تو کردم اینها همه را از دید شما و شیعیان شما انقدر محاجند فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است و ایضا منقولست که حضرت امیر المؤمنین با اصحاب خود در مسجد کوفه نشستند که شخصی گفت پدر و مادرم قدای تو باد من تعجب دارم از آنان دنیا که در دست شما شما و در دست شما نیست فرمود که کمان داری که مادنیا را میخواهیم و خدا نمیخواهد انکاه دست زد و مشتی از دیبا بر کرفتند تمام جواهر قیمتی شد پرسیدند که این چیست گفت که این بهترین جواهر است فرمود که اکر خواهیم همه زمین را چنین میتوانیم کرد اما نمیخواهیم پس بر زمین انداخت باز دیبا شد و ایضا صفار باسانید معتبره از حضرت صادق روایت کرده که انحضرت فرمود که شخصی از ما تمام از خفتن را در مدینه کرد و بشهر جابلسا و جابلقا که قوم موسی در انجا ساکنند رفت و مسافر عه در میان ایشان بود فضل کرد و در همان شب برکشت و نماز صبح را در مدینه کرد حضرت خود را میفرمود و از جابر جعفی روایت کرده که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر نشسته بود فرمود که ایجابر اولاغی داری که در یکشب از مشرق بمغرب برود گفتم نه فدای تو شوم فرمود که من شخصی را میشناسم در مدینه که اولاغی دارد که سوار میشود و یکشب بمشرق و مغرب میرود خود را میفرمود و بسند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که امام محمد باقر فرمود که میشناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت بسوی انجماعتی که خدا فرموده که در میان قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون که در مشرق و مغرب میباشند و مسافر عه در میان ایشان بود و اصل [illegible] و بر کشت و بهر فرات کذشت و از اب تناول نمود و از در خانه تو کذشت و در زود فنر ایت که بکشاند از ترس شهرت و [illegible] کذشت که او را در بند کشیده بودند و دو کس بر او موکل بودند که دمبدم او را بر ابر آفتاب میداشتند و انش زدند و می افروختند و در روز ما اب سرد بر او میریختند و او را برهنه میداشتند و اقوامی فرزندان مرا حضرت از انشخص که در مدینه است خود شنود و از عبد الصمد علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین آمد حضرت از او پرسیدند که تو کیستی گفت منم فرمود که میخواهی تو را خبر دهم بمثل کسی که از ان وقت که تو آمده نزد ما تا حال جهار ده عالم را سیر کرده است که هر عالم سه برابر این دنیا است و از بای خود حرکت نکرده است انشخص گفت که ایمرد کیست فرمود منم و اکر خواهی که تو را خبر دهم با نچه خورده و در خانه پنهان کرده و بسند معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که منجمی از اهل یمن بخدمت حضرت جعفر بن محمد آمد

چشمه

حضرت فرمود علمای یمن علم ایشان در چه مرتبه است گفتند از علم نجوم در دریا و ماهیها واه حکم میکنند در یکیشب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم است از عالم شما در یک ساعت از روز بقدر آنچه از یکسال آفتاب طی کند فقط میشمارید و سیر میکنند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این عالمهاست که ایشان نمیدانند که آدم و شیطان خلق شده اند پرسید که اهل آن عالمها شاها را میشناسند فرمود که بلی خدا واجب نکرده است بر ایشان مگر ولایت ما و دشمنی ما و بیزاری از دشمنان ما را و از علی بن خشاب روایت کرده است که من در سر من رای بودم شنیدم که شخصی را مجوس کرده اند که دعوی پیغمبری کرده و او را از شام آورده اند رفتم و التماس از دربانان کردم و خود را بانان مرد رسانیدم و از قصه او سؤال نمودم گفت من در شام میتوم در موضعی که محل سر بریدن حضرت امام حسین است عبادت الهی میکردم ناگاه شخصی پیدا شد و گفت برخیز برخواستم و با او روانه شدم چون اندک زمانی برآمد خود را در مسجد کوفه دیدم پرسیدم که این مسجد را میشناسی گفتم بلی مسجد کوفه است پس متوجه نماز شدم و من نیز نماز کردم بعد از زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد من نماز کردم و زیارت حضرت رسولصلی الله علیه و آله کردیم پس انگاه خود را در مکه دیدم با او اعمال حج همه را بجا آوردیم و چون از اعمال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدم و انشخص ناپیدا شد و چون سال دیگر موسم حج شد باز همان شخص پیدا شد مرا با خود همان مواطن برد و چون از اعمال حج فارغ شدیم و مرا بشام برگردانید و خواست از من جدا شود گفتم بحق خدا بتو که تو را چنین قدرتی کرامت کرده است بگو که تو کیستی ساعتی سر بزیر انداخت انگاه نظر بمن کرد و فرمود که محمد بن علی بن موسی ام پس این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملک رسید و مرا در زندان کرد و با نیجا فرستاد گفتم تو نامه بنویس و احوال خود را بمحمد بن عبد الملک بنویس شاید تو را رها کنند دوات و قلمی برای او حاضر کرد و او قصه خود را نوشت او در جواب نوشت که انکسیکه تو را بکتب بان اماکن برد بگو که تو را از زندان نجات دهد راوی میگوید که من جواب را خواندم کردیم و پاره او را تسلی دادم و بیرون آمد و صبح روز دیگر رفتم که احوال او را بگیرم دیدم که زندبانان در تفحص اویند از حقیقت حال پرسیدند گفتند امروز که دیشب دعوی پیغمبری میکرد ناپیدا شده است و در رها بسته بود نمیدانیم بزمین فرو رفت یا باسمان بالا رفته است و از حفص نماز روایت کرده است که در آن ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیده بودند نجدت حضرت صادق علیه السلام رفت فرمود که من معلی را بامری مامور کردم و مخالفت من کرد و خود را بکشتن داد و بدرستیکه من روزی با او نظر کردم او را مغموم یافتم گفتم ای معلی اهل و عیال خود را بخاطر آور و عده او از مفارقت ایشان بخزعی کفت بلی گفتم نزدیان من بیا پس دست بروی او کشیدم و از او پرسیدم که اکنون در کجائی گفت اکنون خود را در خانه خود می بینم و انیل فی نعمت و انها فوزندان من از خانه بیرون آمدند تا ایشان را ببینم و با زن خود مقاربت کرد بعد از آن او را طلبیدم و دست بروی او مالیدم و پرسیدم که تو در کجای بینی گفت با شما در مدینه ام و انیل منزل شما است گفتم ای معلی هر که حدیث ما را حفظ کند و محفوظ دارد خدا دین و دنیا او را حفظ میکند ای معلی اسرار ما را نقل مکنید که خود را اسیر مرگ کنید ای معلی هر که احادیث صعب ما را کتمان کند خدا نور بصر میان دو چشم او ساطع گرداند و او را عزیز گرداند در میان مردم و هر که افشا کند نمیرد مگر انکه الم حربه سلاح باو رسد یا در زندان بمیرد ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و از عبد الله بن سنان روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ما دو حدث از ما بین بصر تا صنعا بمن میخواهی به بینی گفتم بلی فدای تو شوم پس دست مرا گرفتند و مرا بیکی از بیرون مدینه آوردند بزمین زدند نگاه کردم دیدم هزار کس است که ساحلش پیدا نیست مگر انجا نیکه ما بر آن ایستاده ایم که مانند جزیره ایست در میان این هزار پس در این جزیره هزار بدکار دیدم که در دیار طرفش آبجا ریست از برف سفیدتر و در طرف دیگرش شوری جاریست از برف سفیدتر و در میانش شرابی جاریست از یاقوت رنگین تر و هیچ یک بدیگری ممزوج نمیشود و ان سرخی در میان این و سفیدی بمثابه خوشا است که هرگز چنین چیزی ندیده بودم گفتم فدای تو گردم این نهرها از کجا بیرون می آید فرمود که این چشمها ئیست که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت در کنار آن هزار درختان دیدم که حوریان در لابلای درختان نشسته موهای ایشان بحدی که هرگز ندیده بودم و دست ایشان طرفهای نهایت لطافت که هرگز چنین ظرفی تعقل نکرده بودم و شاخهای درختان بمثابه ایشان بحدی که از ایشان رفتند و اشاره فرمودند که ابدیده دیدم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد و بحضرت داد و باز درخت راست شد پس حضرت بمن عطا فرمود و من خوردم که هرگز بآن لذت و لطافت چیز نخورده بودم و بوی آن بمثابه بوی مشک بود چون درکاسه نظر کردم سه لون آب شربت در آن بود عرض کردم که فدای تو گردم که چنین حالی مشاهده منکرده بودم و نمیدانستم که اینقسم غرایب در عالم میباشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که خدا برای شیعیان ما مهیا کرده است چون مؤمن از دنیا میرود روحش را باینجا می آورند و در این

سیر میکند و از این شاخها میشود و دشمن ما که میمیرد روحش را بوادی برهوت میبرند که صحرائیست در حوالی یمن و همیشه در عذاب میباشد و از قوم و حمیم میخورد پس پناه میبرید بخدا از شر آن وادی و از آنجا بروایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودم از فرموده خدا که وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض چگونه ملکوت آسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود و من مرده در زیر بود حضرت بدست مبارک بجانب بالا اشاره نمود و فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه شکافته و حجابها برخواسته نور عظیم دیدم که دیدارم حیران شد پس حضرت فرمود که حضرت ابراهیم ملک آسمان و زمین را چنین مشاهده نمود انگاه فرمود که بزیر نگاه کن پس فرمود که بالا نظر کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا گرفتند و بخانه دیگر بردند و جامهائیکه پوشیده بودند کندند و جامهای دیگر پوشیدند و فرمود که چشم بر هم گذار و باز مکن بعد از ساعتی فرمود که در کجائی گفتم نمیدانم فدای تو شوم فرمود که الحال در ظلمات آنگاه که ذوالقرنین انجا رسید بود گفتم فدای تو گردم رحمتهائی که دیدی بگشا پس فرمود که بگشا اما چیزها نخواهی دید چون چشم گشودم از ظلمات بجای خود را دیدم باز اندکی راه رفتند و فرمود که میدانی در کجائی گفتم نه

روز انچه کویند میشود پس چون متولد میشود خدا همان ملکرا میفرستد که اورا بر بازوی او نقش مینماید چون بمنصب امامت فایز کردید از برای او منار از نور بلند میکنند که بان اعمال خلایق را میداند و بسند دیکر از انحضرت منقولست که چون مادران اوصیای پیغمبران با ایشان حامله میشوند بدانها در راستی هم میرسد مانند غش و تمام از نوزنا شب چنین میباشد پس بحال خود می ایستد از جانب راست خود از یکطرف خانه او ازی میشنود که کسی میکوید که حامله شده بخیر و خوبی و عاقبت امر تو بخیر خواهد بود بشارت ترا بفرزندی بود بارها بعد از ان دیکر هیچ سختی و المی و اثر حمل در خود نمییابد تا چون ماه نهم میشود او از ها از هر خانه که باشد میشنود چون شب ولادت میرسد نوری در انخانه ساطع میشود که بغیر او و پدر و امام نمی بیند چون متولد میشود چهار زانو نشسته از پا بزیر می اید چون بزمین میرسد دو بقبله عطسه میکند و با نکشت اشاره میکند و الحمد لله میکوید و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود و ندا ها پیش دها نش هر دو شیده میباشد و از پیش رویش نوری میباشد مانند سکه طلا و در نماز انوز و انشب از دستهایش نور ساطع است و همچنین نیز پیغمبران متولد میشوند و صفار از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که خدا را شهری هست در پشت مغرب که انرا جابلقا میکویند در انشهر هفتاد هزار امت هستند که از ایشان مثل این امتند و هر کز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کار نمیکنند و هیچ چیز نمیکویند مکر لعنت بر ابو بکر و عمر و بیزاری از ایشان و ولایت اهل بیت رسول خدا ص و از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که خدا را شهریست در پشت دریا که وسعت از بعد بسر چهل دو نافقا باست و در انشهر جمعی هستند که هر کز معصیت الهی نکرده اند و شیطان را نمیشناسند و ندانند که خلق شده و در هر چند کاه ما ایشانرا می بینیم و انچه احتیاج دارند از ما سئوال مینمایند و ما تعلیم ایشان مینمائیم و میپرسند که قایم آل محمد کی ظهور میکند و در عبادت بندکی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان در وازها بسیار دارد که ما بین هر دریان صد فرسخ است و ایشانرا انقدر بیم و تقیه و عبادت بسیار هست که اکر ایشانرا به بینند عبادت خود را سهل شمرند و در میان ایشان کسی هست که یکماه سر از سجود بر نمیدارد و خوراک ایشان تسبیح الهیست و پوشش ایشان برد و دقاقی است که در وها ایشان از نور روشن است چون یکی از ما را می بینند بکرد او بر میکردند و از خاک قدمش بر میکیرند برای برکت چون وقت نماز میشود صدا ها ایشان بلند میشود مانند باد تند و در میان ایشان جمعی هستند که هر کز حریر از خود ندیده و انظار قایم آل محمد میکشند بخدمت فایز کردند و عمر هر یک از ایشان هزار سال است و آثار شکستکی و فروتنی از ایشان ظاهر و بیوسته طلب میکنند امر بر اکه موجب قرب بخدا باشد چون دنا نزد بر بنزد ایشان میرویم بخدا تقرب میجوینند که مبادا از غضب الهی باشد پیوسته منتظر انوقت هستند که وعدهٔ ملاقات ما و ایشانست و هر کز از عبادت دست نمیشویند و تنبل نمی ایند و بنحویکه ما قرآن را تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت مینمایند و در میان ان قرآن چیزی چند هست که اکر برای این مردم بخوانیم کافر میشوند و اکر چیزی از قرآن برایشان مشکل شود از ما میپرسند چون بیان میکنیم سینها ایشان کشاده و منور میشود و از خدا میطلبند که ما را برای ایشان نکاه دارد و میدانند که خدا بوجود ما برایشان چه نعمتها دارد و قدر ما را میشناسند ایشان با قایم آل محمد خروج خواهند کرد و جنکیان با ایشان برد بکیران سبقت خواهند کرفت و همیشه از خدا همین را میطلبند و در میان ایشان پیر و جوان هستند چون جوانی پیر را می بیند بر او بیکان منشیند و تا رخصت نفرماید بر نمیخیزد و ایشان هفتاد از جمیع خلق اطاعت امام میکنند و هر امر یکه امام ایشانرا باز داشته ترک نمیکنند تا امر دیکر بفرماید و اکر ایشانرا بر خلق ما بین زمین مشرق و مغرب بکمارند و در یکساعت همه را فانی میکنند و حربه بر ایشان کار نمیکند و خود شمشیرها از اهن دارند غیر از امن اکر بر کوه زنند و نیم میکنند و امام با این لشکر با هفت رود و ترک و دیلم و بر بر و هر کرد و ما بین جابلقا و جابلسا است جنک خواهد کرد و جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق و دیکری در مغرب و بر هریک از اهل ادیان که دارد مشوند را ایشان را بدین اسلام میخوانند و هر که مسلمان نشود او را کردن زنند تا انکه در میان مشرق و مغرب کسی نباشد که مسلمان نباشد و باسانید معتبره از حضرت امام حسین منقولست که خدا را شهری هست در مشرق و شهری هست در مغرب یکی در هر یک از ان دو شهر حصاری هست از اهن که بر هر حصاری هفتاد هزار در است و از هر در هفتاد هزار رطا غیه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میکویند که دیکری نمیداند و من جمیع انلغتها را میدانم و در انشهرها و ما بین انشهرها خدا را حجتی و امامی نیست صغیر از من و برادرم و ما ها حجت خدا بر ایشان و اعلم یا با ذر ان الله عز و جل جعل اهل بیتی فی امتی کسفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق و مثل باب حطة فی اسرائیل من دخله کان آمنا و بدان ای ابوذر که خدا و ندعالمیان اهل بیت مرا در میان امت من کشتی نوح کردانیده که هر که سوار انکشتی شد نجات یافت و هر که نخواست نرود و از اهل شد غرقه شد و همچنین

هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت ایشان می نشیند و از کرداب فتنه و کمر ضلالت نجات مییابد و هر که از جناب ایشان بسوی دیکر میل میکند در دریای شقاوت غرق میشود و اهل بیت من در این امت مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود که خدا امر فرموده که داخل از در شوند و هر که داخل از در شد از عذاب خدا در دنیا و عقبی ایمن شد و همچنین در این امت هر که چند در دا مان متابعت ایشان میزند و از درکاه پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب میکند از جملهٔ ایمنیانست و الا طعمهٔ شیطان و مستحق عذاب و خذلانند بدانکه خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم و جمعی از مفسرین کفته اند که مراد از در در قریهٔ بیت المقدس است یعنی وارد شوید بدر کی از در ها قریهٔ بیت المقدس اند و خضوع و شکستکی با چوزد رکوع دل است خم شوید و برکوع داخل شوید یا بعد از داخل شدن سجده کنید و استغفار کنید و بکوئید خداوندا از کناهان ما بکذر تا بیامرزیم کناهان شما را و بعضی کفته اند که در قریهٔ ارمحام را ست و جمعی از محققین را اعتقاد انیست که مراد از ان در قبه ایست که در قبله ایشان مقرر کرده بودند و وضو بان نماز میکردند پس بعضی از ما کردند از در ها دیکر داخل شدند یا داخل نشدند و بعضی که از در داخل شدند از بعضا بارت که استغفار ایشان بود تغییر دادند و بجای حطه حنطه کفتند و کندم طلبیدند پس خدا طاعونی بر ایشان کماشت که در یکساعت بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار کس از ایشان بمردند و بدانکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث وارد شده است و احادیث سنی و شیعه متواتر است و دلالت بر این میکند که در هر باب تسلیم و انقیاد ایشان باید نمود و یا از جادهٔ متابعت ایشان بدر نباید کذاشت همین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود کذارند و در اعمال و اعتقادات از طریقهٔ ایشان بدر روند بلکه ایشان ندسیله میان خلق و خدا و هدایت از غیر ایشان حاصل نمیشود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه و شیخ طبرسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که حضرت فرمود که بلیهٔ مردم برای ما عظیم شده است اکر ایشانرا میخوانیم اجابت ما نمیکند و اکر ایشانرا کذاریم بغیر ما هدایت نمییابند و شیخ طوسی بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است که ما ایم سبب و وسیلهٔ میان شما و خدا و شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است از عبد الله بن سلیمان که من در خدمت حضرت امام محمد باقر بودم شخصی از اهل بصره امد و کفت حسن بصری میکوید که علم خود را کتمان میکنند شکمهای ایشان اهل جهنم را متاذی خواهد کرد حضرت فرمود که اکر حسن راست میکوید پس هلاک شده است مؤمن آل فرعون و خدا او را بکتمان و علم مدح کرده است و همیشه علم سکنوز بود از انوز که خدا نوح را به پیغمبری مبعوث کردانید حسن بصری اکر میخواهد بجانب راست برود و اکر میخواهد بجانب چپ برود که علم یافت نمیشود مکر نزد ما و ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری ما را نوشت که بدستیکه خداوند بها لمیان برحمت واسعهٔ خود بر شما فرایض را واجب کردانیدند نه از برای انکه خود محتاج بود بعبادات شما بلکه از برای احسان و تفضل تا انکه ممتاز کرداند بد را از نیک و بد کردار را از فرمان بردار و ناظاهر کردانند انچه در سینها مخفی است و دلها را پاک کردانند بدیها و ابرای انکه سبقت جویند برحمتها او و منزلتها و بهشت شما در بهشت دفیع کردد پس واجب کردانید بر شما حج و عمره و نماز و روزه و زکوة و ولایت اهلبیت رسول او و از برای شما در کتب مقرر ساخت که بان نه رد در ها فرایض بر شما کشوده میشود کران و ثابت و متابعت اهلبیت ست و از برای شما کلیدی از برای کشودن در ها کتب و راهها معرفت قرار داده که پیروی ایشانست اکر نه محمد و اوصیا و صلوات الله علیهم میبودند شما حیران میبودید از بابها بام و جوانات که هیچ فریضه از فرایض خدا را نمیدانستید یا داخل شهر میتوان شد از غیر دراهش چون خدا بر شما منت کذاشت بنصب امامان بعد از پیغمبر شما فرمود که امروز دین شما را کامل کردانید و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم و بر کزیدم و از طرق سنی و شیعه متواتر است که حضرت رسول ص بحضرت امیر المؤمنین ع فرمود که من شهرستان علم و تو دران شهرستانی و داخل شهر نمیتوان شد مکر از دروش و انخبر در اینباب زیاده از حد و حصر است چنانچه از احادیث معتبره و از دست ایشان نه همین سفینهٔ نجات این امتند بلکه جمیع پیغمبران و ملئکه بر کت و ولایت ایشان بسعادات فایض کردیده اند و در جمیع شدائد بایشان پناه برده اند و ایشان غائی انچه جمیع اسماها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که خطاب بمحمد و علی فرمودند که لولاکما خلقت الافلاک و لولاکما خلقت الارض و بدان ای ابوذر که خدا و ندعالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض و جود است اما قابلیت که موجب انکشاف این معنی میشود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض و جود است اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا فاضه ان فیض عقلا قبیح نباشد و کسیکه قابل ان نباشد که چنین بنائی مثل عالم امکان را برای او بنا کنند و چنین مهمانخانه برای او مرتب سازند و وسیع عرصه ایجاد چنین سقفها رفیع و بناها منیع بپا کنند

وچندین هزار از سرادق رفعت وحجب جلال را باد تا قدرت واطناب عزت استوار کرداند واین عرصه ظلمانی را بچراغهای
نورانی از آفتاب ومه وستارگان روشن سازند وصفایح افلاک ولوح وخاک را بانواع زینتها والوان نقشها بیاراینند
ومائدهٔ احسانی که تمام عالم را فراگرفته برای او بگسترند والوان نعمتها ومیوها وکلها وریاحین برای او حاضر سازند وشاه
آخرت که این نشاه دنیا نمونه حقیر از آن یعنی هشت اعلا را بانواع خوبی وفضیلت بیاراینند وغیر متناهی از فضلیکه مقتضی
وجن وطیور ووحوش وبهایم را خادم او کرداند بزرگواری میباید باشد که این کرامتها را لایق باشد پس اگر دیگران
بطفیل او از این خوان بهره برند نزد عقلا پسندیده است واگر نه امثال ما ها لایق این کرامتها نیستیم وبرای تهنیهٔ این نعم
تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر بالفرض لوئی یا کوردی یا روسائی ناقصی جاهلی نزد پادشاه عظیم الشانی
بیاید وپادشاه بفرماید که میدانتوانچراغان وانواع فرشها گسترده ونعمتهای پادشاهانه برای او حاضر کرداند وجمیع
امرای خود را بخدمت او بداند ودر جمیع عقلا او را مدحت میکنند که آداب پادشاهانه نبود واین مرد قابل این کرامتها نبود
نهایت اگر وام اینمرد این بود که روزه تومان زدیا کمتر یا وبدهند واورا در مجلس حضور هم راه ندهند واگر مرد کامل قابل بزرگ
عظیم الشانی بیاید واین تحفها برای او بگسترند وبطفیل او چندین هزار اکرد وروسائی را سیر کنند وبخورند بدنمانیست
وجمیع عقلا مدح میکنند وهمچنین در این ماده چون حال مقدس نبوی واهل بیت او که اشرف مکونات وذبذهٔ ممکنات
ونهایت انچه درجهٔ امکانی از کمالات واستعدادات تجایز داشته باشد در ایشان مجتمع است وایشان مادهٔ قابلهٔ جمیع
فیوض ورحمتها بیند وهر فیضی ورحمتی اول برایشان فایز میگردد وبطفیل ایشان بموادّ قابلهٔ دیگر سرایت میکند در
خور استعدادات ایشان چنانچه نعمت ایجاد که اول نعمتها است اول برانحضرت فایز گردید بعد ازان بر دیگران چنانچه فرمود
که اول ما خلق الله نوری وهمچنین معنی نبوت اول از برای انجناب حاصل شد وبدیگران رسید چنانچه فرمود کنت
نبیّا وآدم بین الماء والطین من پیغمبر بود وآدم در میان آب وگل بود وفرمود که ما پیغمبران سابقا که بعد از همه ظاهر شدیم
وپیش از همه جمیع کمالات را داشتیم وایستی معنی شفاعت کبری که از روز اول تا ابد جمیع خیرات وکمالات بوسیلهٔ ایشان بجمیع
خلق فایز گردد بره ومیگردد واینست معنی صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید اول بر ایشان صلوات فرستاد وبعد از آن
حاجت خود را طلبید تا برآورده شود زیرا که یک علت نارسا حاجت عدم قابلیت تو است چون صلوات فرستاد وبرای آن
مادهٔ ها قابله رحمت طلبید که مانعی نیست در حق انحضرت واهل بیتش البته مستجاب میشود وهمینکه آب بسر چشمه امد هر کس بخور
قابلیت داشت از سر چشمه بامهره میرسد وهر که بآن سر چشمه دارد کمی باشد که هر عظیم از راه ولایت واخلاص وتوسل
از آن منبع خیرات وسعادات بسوی خود کشیده باشد از هر رحمتی که بانحا میرسد در خور آن هر کجا بیش آن بهره میبرد وکسیکه
جوی ضعیفی داشته باشد همین قدر حصه میباید پس معلوم شد که انقطاع انبیا ومقربان از انوار مقدسهٔ ایشان زیاد از
دیگر انست در منت نعمت ایشان بر پیغمبران واوصیا ودوستان خدا زیاده بر عوام الناس است چون سخن بانجا کشید این مطلب
از این زیاده بیان میتوان کرد بدانکه این معلوم است که چندان که مناسبت میان فاعل وقابل ومفیض ومستفیض بیشتر
افاضه بیشتر میشود بلکه جمیع اعتقادات ما این است که تا یکقدر مناسبتی نباشد افاضه نمیتواند شد پس این ناقصان که در درجهٔ
مرتبهٔ نقصند در استفاضهٔ ایشان از کامل من جمیع الوجوه ناچار است از واسطه که از جهتها کمال باجناب واجمال یکنوع
ارتباطی داشته باشد واز جهت امکان وعوارض آن مناسبتی با ممکنات ناقصه داشته باشد که افاضه واستفاضه باین وجهت
بعد باید چنانچه در هقدمات واصلها احکام وحکم وحقایق مخلوق این وجهت ضرور است واشارهٔ مجمل بانیمعنی در ابواب نبوت
شد ودر ولایت معنی قرب نیز اشاره شد وبدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیهٔ الهیاند وبنمونهٔ از صفات جلال وجمال او
متصف گردیده اند وایشان را کلمات الله واسماء الله میکویند واحادیث در اینباب بسیار است وچنانچه اسمای الهی دلالت
بر کمالات او میکنند ایشان نیز از این حیثیت که بپرتوی از صفات او متصف گردیده اند دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن
که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند چون رحمت شفقت بر سوء حال مرحوم را مشاهده میکند نوعی دلالت میکند بر کمال رحمت
خداوندی که این رحمت نا این بسیار قطره از دریای رحمت او ست وهمچنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بر ان کمالات نیز اتم
از دلالت اسماء الله واسماء مقدس الهی از اینجهت تاثیرات بر ایشان مترتب است که دلالت بر ان مستمر میکند لهذا بر ایشان نیز اتم
عجیبه در عالم ظاهر میکردد که اسماء مقدس الهی اند ومظهر قدرت وکمالات اویند چنانچه بیش از شنیدن که ذات وصفات را از انتزا

محالست ولیکن در انجا وجوهات صفات وتعبیرات از آن عارفان درجات مختلفه میباشد ودر هر اسمی صاحب هر معرفتی در خور هر
معرفت خود از آن اسم بهره میباید مثلا بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف میباشد یکی مرد کوری میباشد که از عظمت
پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد اراده دوشاب وزامیار است واگر خواهد هزار دینار بی زحمت بکسی
میتواند داد این مرد پادشاه را بصفات استملوائی واستابزار شناخته اگر پادشاه با او اخلاص کند در خور شناخت او احسان خواهد
کرد وهمچنین تا بمرتبهٔ انشخصی که از عظمت پادشاه انقدر را دانسته که او قادر بر عطای حکومتهای عظیم است ومنصبی میتواند
بخشید که در سالی الاف والوف تحصیل میتوان کرد پادشاه بچنین شخصی در خور معرفت او میدهد وهمچنین عارفان تا
در مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت هست که یک لفظ رحمن را هر عارفی بیکمعنی میفهمد ودر خور آن معنی فائده میبرد
تا انعارف کامل که نهایت وجود ممکنه را یافته بر حمن وفیض ازل وابد را برای ممکنات میطلبد ومیرساند وهمچنین در مراتب
معرفت رسول خدا وائمهٔ معصومین که اسامی مقدس الهی اند در خور شناخت ومعرفت ایشان از توسل بایشان منتفع میشوند
شود یک شخص علی را مرد شناخته است که در هر مسئله که میپرسی میداند وعلی را در مرتبهٔ علامه شناخته بلکه علی را وسیله
بکرد علامه را وسیله کرده ودیکری علی را چنین شناخته که شبی با ضد کس را میتواند کشت وعلی را نشناخته ومالک اشتر را
شناخته ودیکی علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا هزار تومان باو میدهد تا بمرتبهٔ ان بزرگی که علی را در مرتبهٔ کمال شناخته
اگر نام علی را بر اسامی بخواند از یکدیکر میباشد واگر بر زمین بخواند میکداند چنانچه در احادیث بسیار است که نامهای ایشان را بر عرش
نوشتند عرش قرار کرفت وبر کرسی نوشتند بر پایه ایستاد وبر اسامها نوشتند بلند شدند وبر زمین نوشتند قرار کرفت وبر کوهها
نوشتند ثابت کردیدند ودوستان ایشان را بنحویکه معلوم است که در وقت عاد در خور آن بسط ومعرفت در توسل که بایشان
حاصل میشود هما قدر استفاع بایشان نفع میکنند واکر اینمعنی را از این باز کنم سخن دقیق میشود ومطلب مخفی تر میشود
وبعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح اینمعنی که یک فیلی را بردند بشهر کوران چون شنیدند که چنین خلق عظیمی بشهر ایشان
آمده بسیاری جمع شدند ودست بران میمالیدند یکی از ایشان دست بر کوش آن مالید ویکی دست بر خرطوم آن مالید
یکی دندانش را لمس کرد ویکی بدنش را ویکی دمش را چون فیل را بردند اینها با یکدیکر نشستند ووصف آن شروع کردند ودر
میان ایشان نزاع شد انکه کوشش را لمس کرده بود کفت فیل بکچیز پهنی است از باب کلیم دیکری که خرطومش را یافته بود کفت غلط
کردی از بابت ناودان را است ودیکری که دندانش را یافته بود تعبیر کردند ونزاع ایشان بطول انجامید مردبینائی
که فیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم شد وکفت همچیک نتوانسته اید اما هر یک را هی بیان برده اید بلا تشبیه کویا از عالم
امکان وجهات آن در معرفت وکیفیت الوجود ووسائط او که مخلوق باخلاق شده اند چنین حالتی هست ودر اینمقام کنجایش زیاده
سخن نیست واین مضامین از اخبار ربانیا ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده است که حضرت
امیر المؤمنین فرمود که یا علی حضرت رسول فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را که از من بهتر وکرامی تر باشد نزد او کفتم یا رسول الله
تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی خدا انبیا مرسلا را افضل کردانیده است از ملئکه مقربین مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است
بعد از من تو را وبعد از تو ائمه را بر همه تفضیل وزیادتی داده وملئکه خدمتکاران ما وخدمتکاران دوستان ما میباشند یا علی انها ئیکه حامل
عرشند وبرد ور عرش میباشند تسبیح وتحمید خداوند خود میکنند واستغفار میکنند برای انجماعتی که ایمان بولایت ما آورده اند
اکر ما نبودیم خدا نه آدم را خلق میکرد ونه حوا را ونه بهشت ونه دوزخ ونه آسمان ونه زمین را وچکونه ما افضل از ملئکه نباشیم وحال
انکه ما پیش از ایشان خدا را شناختیم وتسبیح وتقدیس وتهلیل خدا کردیم زیرا که اول چیزیرا که اول خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را
کویا کردانید بتوحید وتحمید خود که او را بیکدیکر یاد کنیم وحمد او بکنیم بعد از ان ملئکه را خلق کرد وارواح ما یان نور بود چون ارواح ما
ملئکه دیدند بپیایه عظیم نمود در نظر ایشان پس کفتیم سبحان الله تا انکه ملئکه بدانند که ما خلق افریده خدائیم وخدا منزه است از این که با
شباهتی داشته باشد با اینکه صفات ممکنه را باشد پس ملئکه چون بتسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند وخدا را منزه از صفات دانستند چون
بزرکواری وشان ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله کفتیم تا بدانند ملئکه که خدا شریک وبزرکواری وعظمت ندارد وما بندکان خدائیم ودر عظمت
وخدائی او تریبی نیستیم پس ایشان کفتند لا اله الا الله چون رفعت محل ودرجهٔ ما را دیدند ما کفتیم الله اکبر تا بدانند ملئکه خدا از آن
عظیمتر است که کسی بدرک توفیق وفا بیابد او نزد او رتبه ومنزلت تواند هم رسانید انکاه کفتند الله اکبر چون قوت وقدرت وغلبهٔ
ما را مشاهده کردند کفتیم لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم تا بدانند که قوت وقدرت وتوانائی ما از خدا وندنعما است چون ایشان

که خداوند چه نعمت ها بما کرامت فرموده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم گردانیده ما گفتیم الحمد لله تا برانند ملئکه که خدا از جانب ما
مستحق حمد و ثنا است بر این نعمتهای عظیم که بما انعام فرموده پس ملئکه گفتند الحمد لله پس برکت ما هدایت یافتند ملئکه بتسبیح
و تهلیل و تحمید و توحید خدا پس حضرت آدم را خلق فرمود و ما را در صلب او بود و بعد سپرد امر فرمود ملئکه را که آدم را سجده
کنید از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم بودیم و سجود ایشان سجدهٔ بندگی خدا بود و سجده در تکریم و اطاعت آدم بود چون ما در صلب
بودیم پس چگونه ما افضل از ملئکه نباشیم و حال انکه جمیع ملئکه سجدهٔ آدم را از برای تکریم ما کردند و بعد از ستیکه چون ما را باسما ها عروج
فرمودند جبرئیل از ما را قامه گفت و گفت یا محمد پیش مباش یا جبرئیل من بر تو تقدم جویم گفت از برای آنکه
خدا پیغمبر آخر الزمان را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و تو را بخصوص بر جمیع خلق تفضیل داده است پس من مقدم شدم و با من نماز کردند
و فخر نمیکنم بدون مجاهات تو و رسید جبرئیل گفت که پیش برو یا محمد که من در اینجا میمانم پس گفتم در چنین جائی مرا تنها میگذاری جبرئیل
گفت که یا محمد این نهایت اندازه ایست که خدا برای من مقرر ساخته است اگر از این حد در گذرم با لهاش من میسوزم پس فرود آمدم در
دریاهای نور و رسید با اینجا یکه خدا صیحه است از اعلا درجات ملکوت و ملک پس ندا بمن رسید که یا محمد گفتم لبیک بی و سعدیک
تبارکت و تعالیت پس ندا رسید که ای محمد تو بندهٔ منی و من پروردگار توام مرا عبادت کن و بس بر من توکل کن در جمیع امور و بدستیکه
تو نور منی در بلادم بندگان من و فرستادهٔ منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق و از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده ام و
از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب گردانیده ام و ابواب مشیعان ایشان ثواب خود را لازم ساخته ام گفتم خداوندا اوصیای
من کیستند ندا رسید که یا محمد اوصیای تو انهائیند که بر ساق عرش من نام ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دوازده نور دیدم
بر هر نوری سطری سبز بود که بر او نام وصیی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب و آخر ایشان مهدی امت من گفتم
خداوندا ایا اوصیای منند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیا و دوستان و اوصیا و برگزیدگان منند و حجتهای منند بعد از تو بر
جمیع خلایق و ایشان اوصیا و خلیفهای تو اند و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت و جلال خودم سوگند که بایشان دین خود را ظاهر
گردانم و کلمهٔ حقرا بر ایشان بلند گردانم و باخرین ایشان زمین را از دشمنان خود پاک گردانم او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط
گردانم و بادها را مسخر او کنم و ابرها صعب الذلیل و گردانم و او را بر اسبها بالا برم و او را بلشکرها خود یاری کنم و ملئکه را مدد
کار او گردانم تا اینکه دین حق بلند شود و جمیع خلق بیکتائی من اقرار کنند پس ملک پادشاهی او را دائم گردانم و دولت حق تا روز
قیامت از دشمنان من بدزدد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون جبرئیل بنزد حضرت رسول صلعم آمد
در خدمت آن حضرت مانند بندگان مینشست تا آن حضرت رخصت نمیفرمود داخل نمیشد و از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده
که از حضرت رسالت پناه پرسیدند که علی ابن ابیطالب افضل است یا ملئکه حضرت فرمود که ملائکه شریفند مکرمند بمحبت محمد و علی
و بولایت ایشان و هر کس از مجاهان علی که دل خود را از غش و غل و کینه و حسد کنا هان پاک کند کدام او افضل است ملئکه یا او
معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هودی بخدمت حضرت رسول صلعم آمد و گفت تو افضلی یا موسی حضرت فرمود که خوبنیت
آدمی تعریف خود نکند و لیکن مرا ضرورت را میگویم چون حضرت آدم خطیئه از نصادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سؤال میکنم
بحق محمد و آل محمد که مرا بیامرزی پس خدا توبه اش را بقبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست و از غرق ترسید گفت خداوندا از تو سؤال
میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی پس خدا او را نجات داد و ابراهیم را چون باتش انکندند گفت خداوندا سؤال میکنم بحق محمد
که مرا از اتش نجات دهی پس خدا اتش را بر او سرد و سلامت گردانید و موسی چون عصا بش را انداخت و ترسید گفت خداوندا از تو سؤال
میکنم بحق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردان پس خدا او را عالب گردانید ای هودی اگر موسی مرا درمی یافت و ایمان به پیغمبری من نمی آورد
او هیچ نفعی نمیبرد او را و پیغمبری او را فایده نمیکرد ای هودی یکی از فرزندان من ممدی است که چون بیرون آید عیسی بن مریم از آسمان بر او
یاری او فرود آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز گذارد و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که رسول خدا صلعم بحضرت امیر المؤمنین
گفت که یا علی حتم مرا از انبیا جمیع مردان عالمیان بر گزیدند و بعد از من تو را از جمیع مردان عالم اختیار کردیم فاطمه را از جمیع زنان عالم
انتخاب کردند و در اخبار مشهوره است که در روزی که از ذریت آدم پیمان میگرفتند از جمیع ملئکه و پیغمبران و سائر خلق پیمان
محبت ما گرفتند که ایا من پیغمبر شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام شما نیست و ائمه از فرزندان او امامان شما نیستند
همه گفتند بلی هر که سبقت کرفت باین اقرار عزیز بر نگاه داشتن آن پیمان بیشتر داشت از پیغمبران اولوالعزم شدند و هر ملکی که قبول
ولایت بیشتر کرد مقرب شد یا باذر احفظ ما اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا و الاخرة یا باذر و نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس

الصحة و الفراغ یا باذر اغتنم خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیوتک قبل
موتک یا باذر و ایاک و التسویف بامالک فانک بیومک و لست بما بعده فان یکن غدک فکن فی الغد کما کنت فی الیوم و ان لم یکن غدک لک
ندم علی ما فرطت فی الیوم یا باذر کم مستقبل یوما لا یستکمله و منتظر غدا لا یبلغه یا باذر لو نظرت الی الاجل و مسیره لابغضت الامل و غروره
یا باذر کن کانک فی الدنیا غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور یا باذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسک بالبقاء و اذا امسیت
فلا تحدث نفسک بالصباح و خذ من صحتک قبل سقمک و من حیوتک قبل موتک فانک لا تدری ما اسمک غدا یا باذر ایاک ان تدرک
لصرعة عند الغرة فلا یمکن من التوبة و لا یحدث من خلفت بما ترکت و لا یعیدک من تقدم علیه بما استعملت به یا باذر ما ادراک ما
کالنار نام هاربها و لا مثل الجنة نام طالبها یا باذر کن علی عمرک اشح علی درهمک و دینارک یا باذر هل ینتظر احدکم الا غنی مطیعا
او فقرا منسیا او مرضا مفسدا او هرما مفندا او موتا مجهزا او الدجال فانه شر غایب یترجی و الساعة ینتظر و الساعة ادهی و امر
حفظ کن انچه من ترا بان وصیت میکنم و عمل نما تا سعادتمند گردی در دنیا و اخرت ای ابوذر دو نعمت است که عنان بسیاری از مردم
از ستان ایشان مرور و بعد از ان حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر مغبون بها وارد شده است یعنی باعث فتنه ایشان است
از خدا غافل میگردانند ای ابوذر غنیمت شمار و قدر پنج چیز را بدان جوانی را پیش از پنج چیز که چون پیر شدی نمیتوانی کرد و صحت را پیش
خود و غنیمت دان تندرستی را پیش از بیماری که چون بیمار شوی عبادت نمیتوانی کرد و قدر بدان تو انگری را پیش از انکه فقیر شوی و بخود مشغول
در راه خدا نتوانی داد و حرمت تو انگری را برگیرند و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از انکه مشغول شوی بچیز چند که ببیان فرصت عبادت ندارد
باشی و مغتنم دان زندگی را پیش از مرگ بعد از مرگ هیچ چاره نتوانی کرد ای ابوذر زینهار که تاخیر کارها نکنی بطول امل بکار آرزوها
که بعد از این خواهی کرد بدستیکه این روز که در دست تو است همین را آرزو میبری بعد از انکه از دست تو رفت و بعد از انرا امید داری
که اگر فردا زنده باشی و فردا هم چنان باشی که امروز بودی و اگر فردا از عمر تو باقی نباشد ندامت و پشیمانی باشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال انکه
آخر عمر تو برای ابوذر چه بسیاری که روز در پیش داشته باشد و از روز تمام نکرده بمیرد چه بسیاری که انتظار فردا برد و بامداد نرسیدی ابوذر
اگر به بینی اجل خود را و سندگی دقایق را اگر چنان بدی عمر چه بسیار شمرده خواهی داشت از روزها و روز را در نوبتها و فرسخ
ان نخواهی خورای ابوذر در دنیا مانند غریب باش که بغربتی رسیده و از وطن خود نشناسد یا مسافری که بمنزلی فرود آید و قصد
اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور شمار و قبر را منزل خود دان و در تعمیر آبادانی ان همت بکمار ای ابوذر چون صبح کنی در خود طاقت
شام را مدد شام را از عمر خود حساب مکن چون شام کنی خیال صبح را ندیده انگار و از صحت خود توشه بگیر پیش از بیماری
و از زندگی بهره بردار و پیش از مرگ که بمیرانی عزیز چه نام خواهی داشت نام زندگان یا مردگان یا انکه در دوزخ یا بهشت
یا نام اشقیا داشتای ابوذر بیندیش که مبادا از پادرائی و بمیری و هنگام غفلت در جمیع دنیا بیش از خصت برگشتن نباشد کار خود
را در دست کنی و وارث تو را مدح نکنند با نچه از برای او کذاشته و انخداوندی که بتو داده و فته تو را معذور ندارد در انچیزها یکه مشغول
انها شده و بندگی او را برای انها ترک کرده ای ابوذر ندیدی چون اتش جهنم چیز را که گریزنده از ان خواب کند و غافل نباشد زیرا که کسی که از ان
سهل تر نیافت کوتاه است از خواب ان خواب نمیکند و اتش جهنم با این عظمت جمیع کردعوی خواب از ان میکنند بخواب مرگ بلکه همیشه
در خواب اند و ندیدی مثل بهشت چیز را که طلب کننده و خواهان ان خواب کند زیرا که مرد از برای اندکی سهل دنیا فانی خوابرا بر خود حرام
میکنند و سعی در تحصیل ان مینمایند و طالبان بهشت بدیگر و نعیم نامتناهی پیوسته در خوابند ای ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر خود بخیل باش
که ضایع نشود از دنیا و در هم ای ابوذر هر ان یکی از چند چیز را انتظار میبرید و در پیش دارید یا توانگری که هم رساند طاغی شوید
و بسبب ان از طاعات ابد محروم شوید یا فقر و پیچیدگی که بسبب ان خدا را فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد کرداند و از صلاح باندارد یا
پیری که شما را از کار بیندازد یا مرگی که بسرعت در رسد و مهلت ندهد یا فتنه دجال که شر نیست غایب و میرسد یا قیامت برپا شود و بتمام
از هر چیز عظیم تر و تلخ تر است توضیح اینکلمات ظریفه و مواعظ شریفه در ضمن سه مقصد بیان میفرماید **مقصد اول** بیان انکه مفارقت
نصایح شافیه اختتام در عمل و احتراز از طول امل است و طول امل از مهلکات صفات ذمیمه است و موروث چهار خصلت است اول کسل دوم طلب
زیرا که شیطان او را الزام راه فوریت میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز است در هنگام پیری عبادت میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش
و طرب میباید کرد سوم تسویف یعنی باعث ترک توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بگمان اینکه مهلت خواهد یافت تا مرا بنیاکاه او را بگیرد و مهلت
ندهد سیم انکه باعث حرص بر جمع مال و تحصیل و امور لازم عمر میشود برای انکه چون گمان عمر بسیار بخود دارد باندازهٔ ان تحصیل ما

حاجتی خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که اگر خدا خواهد او را از درد فقیر میکند و آنچه تحصیل کرده است بکار
آورنی آید و اگر خدا مصلحتی داند اگر بکار خدا باشد خدا او را تلافی کرداند چهارم انکه باعث فساد و قبایح و فراموشی آخرت میگردد
و این صفات ذمیمه مانع سعادت و ابدیت است چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ثم باسانید معتبره منقول است که فرمود خصلتی که از آن بیشتر بر شما
میترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفسانی دیگر طول امل اما متابعت هوای نفسانی پس او مرا از قبول حق
منع میکند و باز میدارد و اما طول امل پس موجب فراموشی آخرت میگردد و ایضا از حضرت منتقم که هرگز امل دراز
عملش نیکو نیست و از حضرت رسول منتقم که صلاح اول این امت بزهد و یقین است و فساد آخر ایشان بخل و طول امل است ایضا از آن حضرت
منتقم که بحضرت امیر المؤمنین فرمود که یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیده و سنگینی دل و دراز امل و محبت دنیا
و در حدیث دیگر فرمود که پیر میشود فرزندان آدم و جوان میشود در او دو خصلت است حرص و طول امل بدانکه معالجه
این درد مزمن بسیار یاد مرگ و شدائد بعد از مرگ و تفکر در وعدها عتبار عمر و سرعت انقضاء آن میشود چه ظاهر است که مرگ دایر پیر
و جوان یکسان نیست بلکه جوانان نزدیکتر است و هر روز یکشخص از هم سنان ایشان کم میمیرد در حال او تفکر نماید که ممکن بود که
من بجای او مرده باشم و اکنون حسرتهای عظیم داشته باشم و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت در حوالی و اهذام است و هر بند و
قوتی از قوی و عضوی از اعضای او باطل و ضعیف میشود و هر لحظه چندین سلول مرده باو میرسد و مطالعه نماید در مواعظ و
نصایح که از سوی خدا و ائمه رسیده و بدیده ایمان نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایقند و مواعظ و
حکمی که از ایشان رسیده بمنزله معجون و دواهای نفوس خلایق است و بقدر بروز احوال ایشان پند پذیر چنانچه منقول است از عبایه
ربعی که جوانی بود از انصار بیامد بمجلس عبد الله بن عباس و عبد الله او را گرامی میداشت و نزدیک خود مینشانید روزی بعبید الله
گفتند که تو این جوان را اینقدر اکرام میکنی و این مرد بدیست بهما میرود قبرهای را میشکافد و کفن مردهای را می دزدد عبید الله شبی برای
استعلام این احوال بقبرستان رفت و پنهان شد دید که اینجوان آمد بسیکقبر کنده داخل شد و در لحد خوابید او را بلند کرد و کفن
در رو دید که تنها داخل لحد شود و میان از زیر من گوید که تو را وسعت باد و خوش مبا منزل تو تو که بر روی من راه میروی تو را داد شمن
میدانشتم چرا تو را خوام که در میان من و تو دودی که از قبر پیرون ایم و پیغمبران و ملائکه بر صفها ایستاده باشند
دلش کرد و گفت که نیکو نباشی تو و چه خوب کناهها و خطاها را بنش میکنی و میشکافی و از هم جدا شدند و از حضرت امیر المؤمنین ثم منقول
که بسیار یاد کنید مرگ را و بیرون آمدن از قبرها و ایستادن نزد خداوند و مقاساتنا مصیبتها دنیا بر شما آسان شود و فرمود که هر که
فردا را از امل خود حساب کند مضاعف کرده است و از انشاخته است و وصیتی کرد در هنگام وفات فرمود کفت انیز زندا امل و
آرزوهای خود را کوتاه کن و مرگ را یاد کن و دنیا را ترک کن بدستیکه تو در دنیا بلاهای دنیائی و مغلوب دردها و محنتهای
دنیا هل مصر نوشتند که ای بندگان خدا کسی از مرگ نجات نمی یابد پس حذر کنید از آن پیش از آنکه بشمار سد و قهیه انزاد و ساز کنید بدستیکه
بر هم احاطه کرده است کوه ایستاده شما را میگیرد و اگر میگریزید دری نیابید و از سایه بشما نزدیکتر است و مرگ بر پیشانی هم نشسته است و دنیا
از پی شما بر هم پیچیده و عنقریب تمام شد است پس هر گاه که شهوتی بنفس تو باشما منازعه کند بسیار کنید مرگ را و مرگ از برای موعظه و پند کافیست
و در سوال خدام بسیار وصیت میفرمود اصحاب شرا بیاد مرگ و میگفت مرگ شکننده لذات است و حائلست میان شما و خواهشهای نفسانی و از سوی
منقم که فرمود که اگر جوانان از مرگ اینقدر که شما میدانید میدانستند یک کوشت فربه از ایشان نمیخورد بیاد از مرگ لاغر میشدند و بسیار
معتبر از حضرت امیر منقم که فرزندم را چون اخرت میرسد مثال اهل و عیال و مال و عمل او وارد در نظر او می آید و میگوید
پس انگاه رو بمال میکند و میگوید که والله من بسیار حریص بودم در جمع تو و بخیل بودم در صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب گوید که
خود را از من بگیر پس بجانب فرزندان التفات فرماید و گوید که والله که شما را بسیار دوست میداشتم و بخاطر شما میکردم امروز برای من چه خیر دارید
گویند که تو را بقبر دفن میکنیم پس رو بعمل خود کند و گوید که والله که خواهان نبود تو را و بر من گران و دشوار بود امروز مرا چه مدد
میکنی گوید که قرین تو ام در قبر تو چون محبوب میشوی با تو ام تا من در تو را بر خدا عرض کنند پس اگر دوست خدا باشد شخصی بنزد او می آید در هیئه
کس خوشبوتر و خوشروتر و جامهای فاخر پوشیده و میگوید که بشارت باد ترا بنعیم و کرامات بهشت و نعمت ابدی پیر صد که تو کیستی میگوید که من

عمل صالح تو ام پس او را بشارت میدهد بجائی که بهشت است چون مرده غسل کننده اشرا میشناسد قسم میدهد او را که جنازه اشرا بزودی بشناند که مرا
زود ببر پس جنازه او را داخل قبر میکنند و ملکان میایند که موهای اینان را بر زمین میکشند و بپای خود زمین را میشکافند صدای ایشان مانند
رعد بلند او از چشمهای ایشان مثل برق بیرون میکوبند کیست خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر و امام تو پس چون جواب
گفت میکویند خدا تو را ثابت بدارد در آنچه دوست میدارد و پسندیده است پس قبر او را فراخ میکنند اینقدر که چشم کار کند و درهای
از بهشت بقبر او میکشایند و میکویند که خواب کن با فرح و شادی و راحت و اکرام خدا باشد شخصی بنزد او میاید و هیئت زشتی بدبوئی
و میکوید بشارت باد تو را بحمیم و اتش جحیم و غسلهای دهنده و عمال اشرا قسم میدهد که او را بنزد چون داخل قبر میشود و ملکان بنزد او می آیند
کفن را از او دور میکنند و از خدا و پیغمبر و امام و دین او میپرسند میکوید که نمیدانم میکویند که هرگز ندانی و هدایت نیابی پس گرزهای
بر او میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای انرا نشنود و نترسد مگر جن و انس و در آن حفتم بقبر او میکشایند و میکویند بخواب بدترین
حالی و چنان قبر بر او تنگ میشود و او را افشار میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بیرون میرود و بر او مسلط میکردانند مارها و عقربها
و جانوران زمین که او را گزند تا روز قیامت و از بس که در شدت است روز میکند که قیامت قایم شود و حضرت فرمود که حضرت رسول
منقم فرمود من قبل از نبوت که سفند میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه گوسفند چرانیده پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان بی سبب
خائف میشدند و از چرا می ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب او پرسیدم فرمود که کافری در قبر ضربتی میزنند که بغیر جن و انس جمیع
مخلوقات صدای انرا میشنوند و ترسان میشوند و بسند معتبر از رسول خدا منقولست فرمود که چون دشمن خدا را بقبر میسپارند
قبر میپرسند ندا میکند خاملان خود را که ای برادران من نمیشنوید شکایت میکند بشما برادر دشمن شما دشمن خدا شیطان جن و انس را فریب
داد و مبتلا انداخت و الحال بمیرد من نمیرسد و شکایت میکنم بشما زیرا که مرا مغرور کرد و چون برا و اعتماد کردم و دل بر او بستم مرا بر
زمین انداخت و شکایت میکنم بشما و شکایت میکنم بخدائی که بخواهش نفس یار خود کرد بودم را امیدها داد ندامرد از من بیزار شدند و پنهان کردند
و شکایت میکنم بشما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشان را بر جان خود اختیار کردم و مالم را خوردند و مرا گذاشتند و شکایت
میکنم بشما مالی را که حق خدا را از ان ندادم و وبال و عذابش بر منست و نقشش را دیگران میبرند و شکایت میکنم خانه را که مایه خود را صرف
تعمیر آن کردم و دیگران در آن ساکن شدند و شکایت میکنم بشما بسیاری را که در قبر دیدم که مذمت میکردند خانه تاریکی و وحشت و تنگی برا و آن تا میتوانید مرا نگذارید و دیر بپوسید و شما حمد کنید از آنچه من مبتلا شده ام بدو بستگی
مرا بشارت داده اند بآتش جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و احسرتا بر آنچه تقصیر کردم در فرمانهای خداوند و انبیا و
نامها و کرامتهای او را که در پیش دارم نه شفاعت کننده دارم که مخلص شود نه دوستی که مرا رحم کند کاشکی مرا بر میگردانیدند تا
داخل مؤمنان میشدم و از حضرت صادق منقم که قبر هر روز مردم را ندا میکند که منم خانه غربت منم خانه تنهائی و وحشت منم خانه کرم و مهربانی
منم قبر که نامی از نامهای بهشت یا کوهی از کوههای جهنم و از حضرت امام محمد باقر مرویست که رسول خدا منقم فرمود که زیبا و زشتی بدبوئی
که چاره از مرگ نیست اینک مرگ رسید با روح و راحت و نعمت ابدی از برای آنانکه از برای بهشت سعی کردند و با شقاوت و مذلت و عذاب
ابدی برای آنانکه فریب دنیا خوردند و برای آن سعی کردند کیست که دوستی خدا و بهشت ابدی برای اولادم شده است جمال او در دیده و چشم او
و اهل او در پیش او و کیست که دوستی شیطان و شقاوت ابدی برای او واجب کرده باشد او را در دهها او در دیده و چشم او و اهل او در پیش او است
و از انحضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرک ترند فرمود که آنکس که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه آنرا بیشتر کرده و از ابی صالح منقم که
حضرت صادق فرمود که ای ابو صالح هر وقت که جنازه را بر دوش خود حمل کنی باش که تو در میان جنازه از خدا میطلبی که تو را بدنیا برگرداند که
تدارک کند شتها بکنی و خدا طلب تو را مقبول کرده و برگردانیده و انچه خواهی کرد اکنون چنین کمان کن و تدارک خود بکن بعد از
فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بردند و برنگردانیدند و بقیه را ندای رحیل زدند که روانه میباید شد و باز مشغول لعب و
بازیند و منقولست که چابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر پرسید از نظر کردن ملک موت بمنی آدم و فرمود که جماعتی که در مجلسی که
نشسته اند و همه یکمرتبه خاموش میشوند تو میتوانی که ملک موت بایشان نظر میکند و از حضرت صادق منقولست که حضرت عیسی بر مرتبه
حضرت یحیی آمد و دعا کرد که خدا او را زنده کرداند تا بر پیروی آمد بعیسی گفت از من پیروی خواهی کرد در دنیا مونس من باشی چنانچه
پیشتر بود گفت یا عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است میخواهی با دیگر مرا بدنیا اندازی و مرتبه دیگر سختی
جان کندن را بکشم پس او را گذاشت که بقبر برگشت و اما محمد باقر منقم که جوانی چند از بنی اسرائیل متوجه عبادت
شده بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند و روزی بمقبره رسیدند بر سر راهی که مندرس شده

بود
دعا کند بر وی آن نیخته بود و بغیر از علامتی ازان نمانده بود گفتند بیا بید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده کند و از او پرسیم که بچه سبب تخته شده
مرگ ما پس ایشان دعا کردند دعای ایشان این بود که خداوندا تو الهٔ ملکی ای پروردگار ما و ما را بجز تو خالقی و معبودی نیست تو پدید
آورنده چیزها و همیشه هستی و هرگز غافل و بیخبر نشوی و زنده و هرگز نمیرا باشی و کار تست عزیز و بی همتا چیزی
و محتاج بتعلیم نیستی و زنده کن این میت را بقدرت خود پس از تفکر میتی سر بر زمین کرده موی سر و ریشش سفید و خاکستر از سرش فرو میریخت
و هنوز نالهٔ حی جان کندن از کلوی من بیرون نرفته است از او پرسیدند و گفت مرده ام مرا چنان میدانم که تو چنین میدانی گفت نه اما چون الحاح
شنید که بیرون بیاید دیرها بدنم جمعشد و روح در آن داخل شد و ترسان از این سرعت بیرون آمد از هول قیامت مویم سفید شد و فاد
امام جعفر صادق منقول است که هر که کفن او در خانه اش مهیا باشد او از غافلان نمی نویسند و هر وقت که نظر کند او را ثواب میدهند و فاد
امام محمد باقر منقول است که مناد هر روز ندا میکند که ای بنی آدم بنا کنید برای مردن و جمع کنید برای فانی شدن و بنا کنید برای خراب شدن و از اما
جعفر صادق منقول است که بنده مؤمن را وسعتی در ازهست تا چهل سال چون من او بچهل رسید حقتعالی وحی میفرماید بان ملک که بر او موکل است
که من این بنده را برای عبرت مدتی مهلت دادم اکنون کار او را بر او سخت گیرید و بنویسید اعمال او را ضبط کنید و اندیشه و بیباکی خود و بزرگ اعمالش
بنویسید و از امام محمد باقر منقول است که چون چهل سال از عمر بنده گذشت با جبرائیل وقتیه خود را دوست گیرد که دیگر معذب
نباشد و از حضرت امیر منقول است که هر روز که داخل میشوی فرزندم را ندا میکند که من روز فلان ام و بتو گواهم پس در من خیر بگو و عمل
بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت بدرستیکه مرا بعد از این نخواهی دید و منقول است که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول آمد گفت
یا رسول الله ما را موعظه بگو که در دنیا بآنها منتفع شویم و اصلاح بموعظه بنیاد آریم فرمود که یا قیس ما هر عزتی ذلتی و با هر زندگانی مردگانی
هست با دنیا آخرت هست و بر هر چیز حسابگننده و گواهی هست و هر جنبنده را ثوابی هست و بر هر کاهی عقابی و هر اجلی را اندازه
یقین بدان که البته ناتو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باش که با او مدفون شوی و مرده باشی دان عملست پس از تو قرین
تو اگر کریمست و نیکوست تو را کرامی خواهد داشت و اگر لئیم است و بد است تو را خواهد گذاشت و بدانکه ازین قرین با تو محشور خواهد
شد و از تو خواهند پرسید مکوا زان قرین پس قرین خود را عمل صالح کردان تا امن بان ناشته باشی و اگر غیر صالح باشد از
غیر ان وحشت نخواهی داشت و حضرت همان دقیقه بیجا بر جعفی گفت که سلام مرا بشیعیان من برسان و بگو که من با ما و خدا خویشی نیست
و تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت خدا بهمین جا بر هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد و شیعهٔ ما است و کسیکه معصیت
خدا کند محبت ما با و نفع نمیدهد و حضرت امیر منقول است که هر که خواهد که بداند و قوم عزیز باشد و بی سلطنت و محکم صاحب مهابت باشد
و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم را طاعتش کنند بداند که مالک با بیشان نه دهد پس باید که از ذلت معصیت خدا بعزت اطاعت
فرمان بردار خدا داخل شود که اهلش هر او حاصلست و بسندهای معتبر از حضرت رسول منقول است که قلمهای پیچ بنده در روز
قیامت حرکت نمیکند تا سؤال نکنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده است و از
مالش که از کجا بهم رسانیده و از محبت ما اهلبیت و از حضرت صادق منقول است که ای فرزند آدم خود را بر اعبادت
من فارغ ساز تا دل تو را پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و تو را بسعی و طلب خود نگذارم و بر مدت که رفع احتیاج تو نکنم و خوف
خود را در دل تو بنهادم و اگر خود را برای عبادت من فارغ نسازی دل تو را پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج تو نکنم و تو را بسعی خود
بگذارم و از حضرت علی بن الحسین منقول است که فرمود که بنده دستیکه دنیا بار کرده و پشت کرده است میرود و آخرت بار کرده است و رو
کرده است می آید و هر بار که از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحاب هستند پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان دنیا باران دنیا
را زاهد دنیا باشید و بسوی آخرت رغبت نمائید بدرستیکه زاهدان در دنیا از میان خلایق خود میدانند و ما گرانمایه خود و با
بوی خوش خود میدانند و بان میشوند و خوشبو میدانند و خود را جدا کرده اند از دنیا بریکه بدرستیکه کسیکه مشتاق بهشت است
شهوتهای دنیا را فراموش میکند و کسیکه از آتش جهنم میترسد البته مرتکب محرمات نمیشود و کسیکه تر اند دنیا کرده مصیبتهای دنیا
سهل میشود بدستیکه خدا را بندگان هستند که در مرتبهٔ یقین چنانند که گویا اهل بهشت اند و بهشت را دیده اند که مخلدند و گویا اهل جهنم
در جهنم دیده اند که معذبند مردم از شر ایشان ایمنند و دلهای ایشان بهوستها از غم آخرت محزونست نفسهای عفیف است از محرمات
و شبهات و کارهای ایشان سبک است و بر خود و شوار کرده اند چند روزی را صبر کردند پس در آخرت راحتهای دوروند از غیر انتها

برای خود مهیا کردند چون شب میشود نزد خداوند خود برپا می ایستند و لب بدیده ایشان بر روی مناجات میکرود و تضرع و زاری و استغاثه بپروردگار
خود میکنند و سعی میکنند که بدرهای خود را از عذاب الهی آزاد کنند چون روز شد بر باز ایستند مکیانند تا با ایستند بنکوکاران و بر هیزکاران
از نیابت بهتر با بان شده اند خوف الهی بعبادات ایشان را چنین تراشیده و نحیف شده چون اهل دنیا با ایشان نظر میکنند گمان میکنند که ایشان بیمار
و ایشان را بیماری بدنی نیست بلکه بیمار عشق و محبتند و بعضی گمان میبرند که عقل ایشان بدیوانگی مخلوط شده است و نه چنین است
بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان کرده است و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که حضرت عیسی بر قریه گذشت که اهلش در عذاب و
حیوانات آتش همه مرده بودند فرمود که اینها نمرده اند مکر بعذاب الهی اکر متقرن بودند یکدیگر را دفن میکردند حواریان گفتند که یا روح الله
خدا را بحق ان که اینها را زنده کرداند که از خود ما را خبر دهند که ما از اعمال ابد اینم و ترک کنیم پس عیسی دعا کردند ندا آمد که ایشان را
ندا کن جواب خواهند داد چون شب حضرت عیسی بر بلندی ایستاد گفت ای اهل قریه یکی از ایشان جواب گفت که لبیک یا روح الله حضرت
فرمود که بگوئید که چه بود اعمال شما چنین هلاک شدید گفتند که طاغوت و باطل کار را اطاعت میکردیم و دنیا را بر ما دوست میدیدیم
و از خدا کم میترسیدیم و املها و آرزوها ما را زداشتیم و غافل بودیم و بیهوده مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چگونه بود محبت شما دنیا
گفت مانند محبت طفل مادر خود را هر گاه که رو بما میکرد خوشحال میشدیم و اگر پشت میکرد میگریستیم و محزون میشدیم فرمود که اطاعت
طاغوت چون میکردید گفت اطاعت گناه کاران میکردیم فرمود که چگونه بود عبادت کار شما گفت شبی در عبادت و نهایت خوابیدیم صبح
خود را در هاویه دیدیم فرمود که هاویه چیست گفت که سجین است فرمود که سجین کدامست گفت که کوههاست از آتش که هر ما می افروزند
تا روز قیامت فرمود که شما چه گفتید و ایشان بشما چه گفتند گفت که ما گفتیم که ما را بر گردانید بدنیا تا ترک دنیا کنیم و بندگی کنیم خدا را
بما گفتند که دروغ میگوئید فرمود که بدنیا چه چیز بود که شما را از من سخن گفتن و غیر تو سخن نگفت گفت یا روح الله لجام مهای آتش در سر
ایشانست و دوزخ ملئکه غلاظ و شداد است و من دنیا ایشان بود اما از ایشان بود چون عذاب الهی را دیدند مرا هم با ایشان
فراگرفت من میگویم او بخدا در کنار جهنم نمیدانم که در آتش خواهم افتاد یا بنجات خواهم یافت حضرت عیسی دو بحواریین کرد فرمود که الله
دوستا خدا آنان خشک با نمک درشت خورند و بر روی مزبلها خوابیکه خیر بسیار دارد و موجب عافیت در دنیا و آخرتست و منقول از حضرت
صادق است که چون حضرت داود تابوت اولی از اوصیا رشد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز میگریست و سر از سجده بر نمیداشت و هر
وقت نماز نا انگه پیشانیش شکافته شد و خون از چشمهایش جاری میگردید بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی یا
کریمنه تو اسیر کرده ایم یا عزیزی تر ابیو شانیم یا ترسانی تو را ایمن کردانیم کفت پروردگارا چکونه نترسانباشم و حال
انکه میدانم که تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان از تو نمیکذرد خدا باو وحی فرمود که ای داود توبه کن پس دود کرد او بیرون رفت بجانب صحرا
و زبور میخواند هیچ سنکی و درختی و کوهی و مرغی و درنده نمانده مکر انکه با او موافقت میکردند در رفتن و کریه تا انکه بکوهی رسید
بر آن کوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی بود که او را خرقیل میکفتند چون صدای داود را شنید دانست حضرت داود است
داود گفت ای خرقیل رخصت میدهی که با تو بیایم گفت نه تو کنا کاری داود کار کیست بخرقیل وحی آمد که سر فرو کرد داود و بر تو او را عافیت داد طلبکن که هر که را من بخود واکذارم البته بخطا مبتلا میشود پس خرقیل دست داود را کرفت و بتزد خود برد داود گفت ای خرقیل
هر کز اراده کناهی نخواطر کذرانیده کفت نه کفت هر کز عجب همرسانیده از این حالی که داری از عبادات کفت نه کفت هر کز میل دنیا
و شهوات از دل خواطرت خطور کرده است کفت بلی کاهست که این خیال در دل من در می آید پرسید که اینرا چه علاج میکنی کفت با ندوه
شکاف کوه داخل میشوم و از آنجا در دنیا هست عبرت میکیرم و در آنجا هست عبرت میکیرم و در بهشت از آن نخت
استخوانهای پوسیده و نخدا است و لوحی از آهن نزد آن نخت کذاشته است در آن لوح نوشته بود که منم ارواح پنج شاهزاده
پادشاهی کرده سه هزار شهر بنا کردم و هزار دختر ابکارت بردم و آخر کار من این شد که خاک فرش من شد و سنک بالش و بتکیه کاه من
شد و مار و کژدم همسایکان و مصاحبان من شدند پس کسیکه مرا به بیند فریب دنیا نخورد **مقصد و میرد** دنیا دجال بداند که یکی از فتنهای
اخر الزمان خروج دجالست که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلعم خروج خواهد کرد چنانچه در احادیث عامه وارد شده است و در زمان
حضرت رسول متولد شد و حضرت پیغمبر او و فتنه و با حضرت سخن کفت و حضرت با و تکلیف اسلام کرد قبول نکرد کفت تو به پیغمبری از من سزاوار
نزیستی و هرزها کفت و دعوی بزرکی کرد حضرت با او کفت که دور شو که از اهل خود بجا و ز نخواهی کرد و با روزی خود نخواهی رسید و غیر از انچه
از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت پس حضرت با صحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مکر اینکه قوم خود را از فتنه دجال چند
فرموده است و خدا او را آخر فرموده است و در این امت ظاهر کردانید پس اکر دعوی خدائی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید

که خداوند شما اعور و یکچشم نیست و میرود خواهد آمد و برخی سوا خواهد شد که ما بین دو کوش او لاغ او یکمیل یا شد یعنی ثلث
فرسخ و باو بهشت و دوزخ و کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او هیولان و زنان و بادیه نشینان خواهد بود و کره
عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر از مکه و مدینه و در سنگستان مدینه که داخل آنها نمیتواند شد و ابن ابوجیه
از تزلزل بسیار روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبه فرمود سه مرتبه که ایکروه مردم آنچه خواهید از من سؤال نمائید
پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعه بن صوحان برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین چه وقت دجال خروج میکند حضرت فرمود که خروج او را
علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر میگردد و علامتش آنست که مردم نماز را ضایع کنند و امانتها را خیانت کنند و
دروغ را حلال دانند و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای عالی سازند و دین را بدنیا فروشند و کارها را بزنها فرمایند و بشورهٔ زنان عمل
نمایند و قطع رحم کنند از پی خواهشهای نفس روند و خونریزی مردم را سهل شمارند و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن
فخر خود شمارند و امیر ایشان فاجر و بدکار باشد و وزیران او ظالم باشند و رؤسای ایشان خائن باشند و قاریان فاسقان
باشند و گواهی ناحق در میان ایشان فاش باشد و زنا و بهتان و کذب و طغیان را علانیه مجانا آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را
بطلاء زینت دهند و منارها بلند سازند و صدای اقاسقه بلند باشد و سخن ایشان را شنوند و بزرگ هر قوم پست ترین
و زنان با شوهرها شریک شوند و در تجارت بر آنها حرص نمایند و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را شنوند و بزرگ هر قوم پست ترین
ایشان باشد و از فجار از بیم فتنه کنند و دروغ گو را تصدیق نمایند و خائنان را امین گردانند و کنیزان آواز خوانند و مساجد را برای خود
تکاه دارند و شهادت را لعنت کنند و زنان بر زین سوار شوند و زنان بر دان شبیه باشند و مردان به زنان روی نهند و کواهان
گواه نشده گواهی دهند و علم غیر علم دین یاد گیرند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بروها
مانند کرک کشند و دلهای ایشان از مردار کندیده تر و از صبر تلخ تر باشد در این هنگام قیامت بپا میشود پس میخواست اصبغ بن
بناته و گفت یا امیرالمؤمنین دجال کیست فرمود که صاید بن الصید است و شقی آنکسی است که او را تصدیق نماید و سعادتمند کسی است
که تکذیب او کند از شهری خروج کند که او را اصبهان گویند از مهی که مشهور و بهبود میباشد چشم راستش کور باشد و چشم چپش در
پیشانی او باشد و مانند ستارهٔ صبح درخشنده و میان چشمش مانند پارهٔ خونی باشد و در میان دو چشمش نوشته باشد کافر بخطی که
کس نتواند خواند بر رویش و در پیش رویش کوهی اندود باشد و در پس پشتش کوهی باشد که مردگان کنند که خورند است
و در وقتی خروج کند که محط اعظیم در میان مردم باشد و بر خر سفیدی سوار شود که هر گامش بمیل باشد و زمین از زیر پایش بپیچد شود
و هر ابری که بگذرد از آب فرو رود و باد از بلندی فریاد کند که هر کس شوند که دوستان من بزند من اید منم انخذاونی که شما را خلق کردم
و اعضای شما را درست کرده ام و تقدیر امور شما کرده ام و شما را با نهار زاه نموده ام منم پروردگار بزرگوار شما دروغ میگوید و دشمن
خدا و یکچشم است و طعام میخورد و جسم است و راه میرود و خداوند شما از این صفات منزه است و اکثر متابعان او در آن زمان فرزندان
زنا و صاحبان نکاحهای سبز خواهند بود خدا او را در شام خواهد کشت بر کردنکاهی که او را عقبهٔ افیق میگویند بعد از سه ساعت
از روز جمعه بر دست آنکسیکه عیسی در عقب او نماز خواهد کرد بعد از آن بلیهٔ عظیم خواهد بود گفتند چه چیز خواهد بود یا امیرالمؤمنین
فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتری سلیمان و عصای موسی را انگشتر را بر پیشانی مؤمن
میگذارد و نقش میکند بر که هذا مؤمن حقا و عصا را بر پیشانی کافر مینهد نقش میکند که هذا کافر حقا حتی انکه مؤمن میگوید وای
بر تو ای کافر و کافر میگوید خوشا حال تو ای مؤمن کاش من امروز مثل تو بودم و بسعادات عظیم فایز میشدم پس دابة الارض
بلند میکند که هر کس او را می بیند بامر الهی و این بعد از آن است که آفتاب از مغرب طلوع مینماید و در این هنگام توبه نفع نمیدهد و هیچ عمل
قبول نمیشود و کسیکه پیش از ایمان نیاورده باشد ایمان فائده ندارد پس الخضرت فرمود که از حال بعد از این میپرسید که حضرت پیغمبر فرمود
که بغیر اهلبیت خود بدیگری نگویم نزال میگوید که من از صعصعه پرسیدم که انکه در عقب عیسی خواهد نماز کرد کیست گفت نهم از
فرزندان امام حسین که امام دوازدهم است و او افتابیست که از مغرب طالع میگردد و از میان رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد
و زمین را از کفر پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت را بپا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند و بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود
که دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین است بعد از انقضاء ملک حضرت صاحب الامر ظاهر خواهد شد و متصل بقیام قیامت خواهد بود

مقصد سیم در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوال آن که این حدیث شاره بدان دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده کردن
خلق خدا بعد از موت ایشان در روز قیامت از برای محاکمات و جزای اعمال و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبرانست و از براهین آیات صریحهٔ قرآنی و اخبار

منکرة بتوهم اجماع امت بنحوی بظهور رسیده که قابل شک نیست و شبهه در آن راه ندارد و آن کار کردن آن یا تاویل کردن که روح لذتها میدارد تا
این بدن برنمیگردد موجب کفر و فسق است و هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و بیقین بداند که آخر تو اول را دوباره بپا خواهد
یافت و اسماها با مر الهی در وقت دیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید حقتعالی بدنهای همه را از اجزای خود شان چنانچه بود خواهد ساخت
و اعضای پوسیدهٔ متفرق شدهٔ از هم پاشیده را جمع خواهد کرد بقدر کاملهٔ خود و جوهر خواهد بخشید و ارواح خلایق را بآن بدنها امر بازش
خواهد کرد اینزیرا که این امور ممکن است و آیات منکره و احادیث متواتره از وقوعش خبر داده که اصلا قابل تاویل نیست و ایضا باید دانست
که خصوصیات قیامت از نصاب و میزان و سنجیدن نامهای اعمال و امثال اینها محقق خواهد گشت و بعد از ان حقتعالی بمقتضای وعید بهشتی را
بهشت جاودان او زانی خواهد داشت با نچه و مقصود و بساتین و علمان و غیر اینها از انچه آدمی بآن لذت میبرد و دوزخی را بعذاب الیم
که مشتمل است بر آتش مهار و عقرب بزقوم و حمیم امثال اینها از موزیات و مؤلمات گرفتار خواهد کرد و جمیع اینها از آیات و احادیث صحیحه
ثابت گردیده و قابل تاویل نیست و دیگر نباید دانست که بمقتضای آیات و احادیث در خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر
و امثال اینها تحقق است و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که انرا برزخ گویند موجود خواهند بود در ساعت اول هر یک از
منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سؤال میکنند و ضغط و فشار قبر که اکثر موتی را میباشد در همین بدن است و بعد از آن ارواح مؤمنان
در بدنهای مثالی در میان هوا طیران میکنند و در بهشت دنیا میباشند و از نعمتهای آن متنعم میباشند و کافران در دوزخ الستم که صحرای تحشر
اشرف است حاضر میشوند و بر قبر خود زیارت کنندگان خود اطلاع دارند و روح کافران در بدنهای مثالی معذب میباشند و روایتی که
باغیر ایشان از اعذاب میکنند تا هنگامی که محشور شوند و شبهها ملاحده را در این باب گوش نمیباید کرد بعد از خبر دادن مخبر صادق که
کفر و ضلالت است و راه تاویل را در هر باب میباید بست که بر روی ایکس را باالحاد میرساند چنانچه منقول از حبه عرفی است معتبر که شبی در
خدمت حضرت امیرالمؤمنین ع بصحرای النجف رفتم که انرا وادی السلم میگویند حضرت در انجا ایستادند چنانچه گویا گویا با جماعتی سخن میگفتند
من هم ایستادم انقدر که مانده شدم پس نشستم انقدر که دلگیر شدم پس برخواستم و ایستادم انقدر که بتنگ آمدم و باز نشستم انقدر که
شدم پس برخواستم و ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیرالمؤمنین میترسم که از بسیاری ایستادن از اربکشد اندلنا استراحتی بفرمائید فرمود
که با مؤمنان صحبت میداریم و انس میگیریم گفتم یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد حضرت
فرمود بلی اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید آنگاه حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنهای ایشان را با نچه
یا روح ایشان فرمود که روحها ایشان و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه از بقعهای زمین مگر اینکه روحش را میگویند که ملحق شو
بوادی السلم و این وادی بقعه ایست از انجنت عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که برادر من در بعد
و میترسم که در انجا بمیرد حضرت فرمود که باک داری هر جا که خواهد بمیرد بدستیکه هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمیماند مگر اینکه
خدا روح او را بوادی السلم میرساند راوی گفت وادی السلم کجاست فرمود که پشت کوفه گویا می بینم ایشان را در انجا حلقه حلقه
نشسته اند و با یکدیگر صحبت میدارند و بسنده معتبر از ابی ولاد منقولست که بخدمت حضرت صادق ع عرض کردم چنین و چنان
میکنند که ارواح مؤمنان در حوصلهٔ مرغان سبز است که در دور عرش میباشند فرمود که نه مؤمن از ان عزیزتر و کرامی تر است
نزد خدا که در حوصلهٔ مرغ کند و لیکن روح ایشان در بدنیست مثل همین بدن که داشتند و از ابو بصیر منقولست
که حضرت صادق ع فرمود که ارواح بصفت بدنهای خود در دار دنیا هستند با یکدیگر سخن میگویند و آشنائی میکنند پس دوستانه
بر ایشان وارد شد میگویند که ما عجبی وارد مملکت دهید که از هولهای عظیم رها شده است پس از احوال یاران و آشنایان
او سؤال میکنند هر که را میگوید که زنده گذاشتیم امید وار میشوند که شاید چون بمیرد بنزد ما آید و هر که را میگویند که مرده است میدانند
که حالش بدبوده که بنزد ایشان نیامد میگویند که هوی هوی یعنی بزیر رفت و بجهنم واصل شد و بسنده معتبر از ابو بصیر روایت است که
صادق ع سؤال کردم از ارواح مؤمنان فرمود که در حجرهای بهشت میخورند و از طعام و شراب بهشت میخورند و میگویند خدایا قیامت
بر ما برپا کن و انچه وعده فرموده بما گردان فرمود که مؤمنانی که بعد از ما مانده اند بما ملحق شوند و بسنده معتبر از ضریس کناسی
منقولست که حضرت امام محمد باقر ع پرسید که فرات ما از بهشت بیرون می آید یا بحکونه است فرمود که خدا او را بهشتی هست که در مغرب
خلق کرده است و آب فرات از انجا بیرون می آید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای خود با نجا میروند و از میوهای آن میخورند و منعم
میکنند در انجا با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را میشناسند چون صبح میشود در میان زمین و آسمان پرواز میکنند و می آیند و میروند
و از قبر خود خبر میگیرند و خدا را تسبیح و تقدیس میکنند و ارواح کفار را در انجا معذب میگردانند و از زقوم ان میخورند و از حمیم ان

می‌شنامند در شب چون صبح شود ایشان را بوادی برهوت کوه یمن است میبرند و در آنجا حرارت بیش از آن باشد که ایشان میرسد و باز شدن ایشان از آن
باذن میبرند و در آنجا مانند تا روز قیامت و علی‌بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده از علی‌بن الحسین ع سؤال کردند از
کیفیت نفخ صور فرمود که اول نفخه اولی پس ندا میکند اسرافیل را که بر زمین می‌آید صور را با خود دارد و صور او در شعبه دوم طرف
دارد و دو شعبه هر طرفی از طرف دیگر مثل ما بین زمین و آسمان است پس چون ملئکه می‌بینند که اسرافیل بزیر می‌آید با صور میگویند که فرمان
الهی شده است که اهل آسمان و زمین همه بمیرند پس فرود می‌آید اسرافیل در حظیره بیت المقدس و در بالای کعبه میکند چون اهل زمین او را می‌بینند میگویند
که خدا رخصت فرموده است هلاک را اهل زمین پس بگرد به میدمد صدا از طرفی که بجانب اهل زمین است بیرون می‌آید مثل صاعقه و در زمین
نیست مگر اینکه میمیرد صدا از هر طرفی که بجانب آسمانست بیرون میرود پس هر صاحب حیاتی که در آسمانها است همه میمیرند پس خداوند عالم
باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز همچنان میمیرد و بر این حال میمانند یقدر که خدا خواهد پس امر میفرماید آسمانها را که مضطرب شوند و از هم بپاشند و امر
میفرماید کوهها را که روان شوند و ریزه ریزه شوند و بر هوا روان شوند غبار و زمین را بدل میکنند بزمین دیگر که بروی آن گناه نشده باشد و کشته
باشد و کوهی و عمارتی و حایلی و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول پهن کرده بود و عرش را بر روی آب قرار میدهد چنانچه اول که کرده بود
و بیحامل بقدرت خود آنرا نگاه میدارد و در این هنگام خدا میفرماید خداوندا جبار در اطراف زمین و آسمانها که از کبریای تو که پادشاهی
پس هیچکس نباشد که جواب کوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند یکتا قهار است منم که همه خلایق را فقیر افقر کردم و بعد بمردن میرانم
منم خداوند یکه بجز من خداوندی نیست و شریک و وزیر ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت و ارادهٔ خود همه را میمیرانم
و بقدرت خود همه را زنده میکردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود چنان میکند که صدای از صور بیرون می‌آید که اهل آسمانها زنده میشوند
و میکائیل میدمد و همهٔ اهل زمین زنده میشوند و حاملان عرش عرش را بر میدارند و ملئکه هشت دوزخ را حاضر میکردانند و خلایق
از قبرها بحشر و میشوند ابواب آفرموت حضرت مشغول کریه شده و حدیث دیگر از رسول خدا منقول است که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان
بملک صور فرمایند که ایملک الموت بعزت و جلال خود سوگند که هر مرده را بتو چشانم چنانچه همهٔ بندگان من چشانیدند و از حضرت
صادق ع منقول است که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث کردانیدن خلق را فرماید که اسرافیل دوز بر زمین بیارد پس بندها را بپیوندد
و گوشت بر و یاندد از حضرت امام محمد باقر ع منقول است بسند معتبر که فرمود در تفسیر این آیه که هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم که چون
روز قیامت میشود مردم را برای حساب محشور میکردانند و میکنند بر اهوال قیامت تا بمرحلهٔ حساب میرسند و در آنجا از کثرت عرق
شدت و مشقت عظیم میکشند پس اقل ندا میکنند بندگانی که جمیع خلایق بشنوند و میطلبند محمد بن عبدالله پیغمبر قریشی عربی را
چون می‌آید و آنجا بجانب ساق عرش میدارند پس حضرت امیرالمؤمنین و ائمهٔ معصومین ع را میطلبند و در دست چپ حضرت رسول ع
میدارند پس آنحضرت را میطلبند و در دست چپ ایشان میدارند بعد از آن هر پیغمبری را با امتش میطلبند و در جانب چپ عرش
باز میدارند پس اقل مرتبه قلم را در صورت شخصی می‌آورند در برابر عرش بمقام حساب میدارند پس ندا میفرماید حضرتش که ایقلم انچه
ما گفتیم و تو الهام کردیم و بسوی تو در لوح نوشتی قلم کوید که بلی خداوندا تو میدانی که انچه فرمودی در لوح نوشتم پس فرماید
که برای تو گواهی میدهد کوه بیدرود کارا تو خود میدانی و بر آن تو دیگر مطلع بتو فرماید که حجت خود را تمام کردی پس لوح را طلبند
و بیاید بصورت آدمیان بقدر عرش و از بر بهد حضرتش که ایا قلم در تو ثبت کرد انچه ما او الهام کردیم در تو نمودیم کوید که بلی پروردکارا او
انچه او در من نقش کرد من با سرافیل رسانیدم پس سرافیل بدیوان ایشان بایستد و از او سؤال نمایند که لوح بتو رسانید
انچه قلم با در رسانیده بتو از وحی کوید بلی خداوندا من بجبرئیل رسانیدم همچنین پیغمبر ان اولوالعزم را طلبند بیاید در پهلوی اسرافیل بایستند خداوند
عالمیان از او پرسد که اسرافیل تمام وحیها را بتو رسانیدند کوید که بلی ای پروردکار من انچه بمن رسید بجمیع پیغمبران رسانیدم و انچه از زمان
تو بمن رسید بایشان تبلیغ کردم و ادای رسالت تو هر پیغمبری کردم و تمام کتابها و وحیها و حکمتهای تو را بایشان رسانیدم
و آنرا که بیاد و آن رسالت و حکمت و علم و کتاب و کلام تو آموختم محمد بن عبدالله بود حبیب تو پس از آن کسیکه از فرزندان آدم را بتو
طلبند محمد بن عبدالله باشد و خدا او را در آن روز در مرتبهٔ قرب کرامت بسزا کرامت نماید و از او سؤال نمایند که یا محمد جبرئیل بتو
انچه از کرمن بتو نوشته کرده بود و بر تو فرستاده بود از کتاب و حکمت و علم خود حضرتش فرماید که بلی خداوندا جمیع انرا بمن رسانید فرماید
که همه انرا امت خود رسانید حضرتش فرماید که همه را با ایشان رسانید و در راه دین تو جهادها کردم و در زحمت کشیدم پس خطاب سلسله که
از برای تو گواهی میدهد حضرتش فرماید که بلی خداوندا جمیع تو را گواهی و ملئکه گواهند و نیکوکاران امتم گواهند و گواهی تو مرا کافی است
پس ملئکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالت انحضرت بدهند پس امت انحضرت را طلبند و سؤال کنند که ایا محمد رسالتهای مرا بشما رسانید

پس همه گواهی دهند انگاه ندا بحضرت رسول رسد که چون از میان ایشان فنی خلیفهٔ در میان ایشان کذاشتی که حکمت و علم مرا بر شما
خواند و هر چه در دران اختلافی کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرتش فرماید بلی علی‌بن ابیطالب را در میان
ایشان کذاشتم که برادر من بود و وزیر من بود و وصی و بهترین امت من بود و در رجعهٔ خود او را برای ایشان نصب کردم و مردم را
بطاعت او خواندم و خلیفهٔ خود کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند پس علی‌بن ابیطالب را طلبند و ندا فرمایند که ایا محمد تو را
وصی خود کردانیدند عرض کند خداوندا محمد مرا وصی خود کردانیدند چون بحضرت ترا بجوار رحمت خود بردی امت او انکار امامت من
کردند و مرا ضعیف کردانیدند و نزدیک شد مرا بکشند و جمعی را که سزاوار تقدیم نبودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند
و اطاعت من نکردند پس من شمشیر کشیدم و در روی تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا فرماید که یا علی خلیفهٔ برای خود نصب کردی در میان
امت محمد که بندگان مرا بدین من بخواند و براه من هدایت نماید کوید بلی خداوندا امام حسن را که فرزند من بود و فرزند پیغمبر تو
تو نصب کردم و همچنین همهٔ امامان را طلبند و اهل عالم‌شان را و جمیع پیغمبران را تا بحضرت همه را امتشان تمام شوند بعد از ان حضرتش
فرماید که امروز نفع میکند راستی کویان را راستی ایشان و بندهٔ معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون حضرتش تعالی خلایق را
برای حساب جمع کند نوح را طلبند و فرماید که ایا تبلیغ رسالت ما کردی کوید که بلی کوید که برای تو که کواهی میدهد کوید که
محمد بن عبدالله کواه منست پس نوح ایدیز د حضرت رسول ع و انحضرت بر بلندی با حضرت امیرالمؤمنین ع ایستاده باشند کوید که
یا محمد خداوند عالمیان از من کواه بر تبلیغ رسالت طلبیده حضرت فرماید که ایجعفر و ایحمزه بروید و از برای نوح کواهی بدهید
که او تبلیغ رسالت کرد پس در ان روز جعفر و حمزه کواه پیغمبران خواهد بود او را وی عرض کرد که فدای تو کردم علی در کجاست که
ایشان کواهی میدهند فرمود که رتبهٔ او از این عظیمتر است که تکلیف این شهادت را بدهد بکنند و از امام جعفر صادق ع منقولست
که فرمود حسنات نفس خود را بکنید پیش از انکه شما را حساب کنند بدستیکه در قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال
جمعی را میداردند چنانچه حضرتش فرماید که در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که چون این آیه
نازل شد که وجیئ یومئذ بجهنم از رسول خدا ص تفسیر این آیه را پرسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان
خلق اولین و آخرین را در محشر جمع نماید و امر فرماید که جهنم را بمحشر دارند و از آن هفتاد هزار مهار و هر مهار دویست هزار
ملک آشته باشند از ملائکهٔ غلاظ شداد و جهنم فریاد کند از خشم بر کناه کاران و حمله کند چون با نصف راه آید فریاد کند
که اکر خدا حفظ ننماید هر کسی از شدت آن صدا هلاک شوند پس کرنی بکشد که جمیع محشر را فرا کیرد در آنحال هیچ بندهٔ از بندکان
خدا نه ملک نه پیغمبر مرسل نباشد مکر اینکه فریاد برآورد که نفسی نفسی یعنی خدایا بفریاد من برس و جانم را از عذاب آزاد کن و تو
یا محمد فریاد برآوری که امتی امتی یعنی امت مرا از عذاب آزاد کن پس صراط را بر روی جهنم کذارند مانند شمشیر باریک و تیز
برنده تر و دران سه قنطره باشد یکی صلهٔ رحم و امانت و دویم نماز و سیم عدالت خداوند عالم بندکان پس هر کدام را تکلیف کنند
که از صراط بکذرند پاره را رحم و امانت نکاه دارد که اکر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای الهی و پیامهای او را شکسته باشند در اینجا
بماند و انچه از اینجا نجات یابند نماز ایشان را نکاه دارد و هر کدام نماز را تقصیر نکرده باشد از اینجا بکذرد بمقام مظالم العباد بدانند
چنانچه میفرماید که ان ربک لبالمرصاد پروردکار تو در کمین کاه صراط است ایشان را زاد و انجا باز میدارد و سؤال میکنند و در ماند
بر صراط میروند بعضی چسبیده اند و بعضی قدمهای ایشان میلغزد و بعضی بکقد میلغزد و بیکی بند میشود و ملئکه در روند و اینها
فریاد میکنند که الهی خداوندا حلیم بردبار بنیاز ایشان را و از کناه ایشان درکذر و بفضل خویش با ایشان سر کن و ایشان را از آفات
بکذران و مردم از صراط بجهنم بر پرند مانند برق جهنده پس کسی بر حمت الهی نجات یابد و بکذرد از صراط کویند که الحمدلله که خدا ما را
نجات داد بعد از انکه ما بوسوسهٔ شیطان بقوم بفضل و احسان خود بدستیکه پروردکار ما امرزنده است و مزد دهنده است و حضرت صادق ع
فرمود که کذشتن مردم بر صراط مختلف است و صراط از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است پس بعضی هستند که مانند برق میکذرند
و بعضی مانند باد تیز رو و بعضی مانند پیاده کرد راه رود و بعضی بدست و پا مانند طفلی که خود را بر زمین میکشد و بعضی دیکه پاره پاره
که پاره از ایشان را آتش کیرد و پاره را نکیرد و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که چون بنده را بقدر حساب باز دارند خداوند عالم فرماید
که بسنجید نعمتهای مرا با عمل او پس نعمتها عمل او را فرا کیرد فرماید که نعمتها را با و ببخشید بملک بدهشت با هم بسنجید پس اکر مساوی باشد نجات یابد
که بهشتش برند و اکر خیرش زیاده باشد خدا بفضل و احسانش نصیب او فرماید و اکر بدیش زیاده باشد اکر از اهل ایمان باشد
و شرک نیاورده باشد او را بمحل رحمت و مغفرت الهیت اکر خواهد بفضل فرماید و می بخشد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست

که پرسید ندا از تفسیر این آیه که ترجمه اینست که اینکروه را خدا بدل میکند سیئات ایشانرا بحسنات و خدا امرزنده و مهربانست و مروی کرد روز
قیامت مؤمن دکه کار را بمقام حساب بیاورند پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او شود که نیکوی برید بجای او و مطالع نشود پس
بکتابهای خود اقرار کند حقتم بکالبان اعمالش فرماید که بعرض بدهید او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر کرداند چون مردم نامهٔ عملها
به بینند گویند که این بنده هیچ گناه نداشته پس خدا امر فرماید که اورا ببهشت برند و همین استاد ویل ایشانرا به وفرمود که این مخصوص
کنه کاران شیعیان ما است و از حضرت صادق ع منقولست که چون روز قیامت شود دو بندهٔ مومن را بنزد حساب دارند که هر از اهل هشت
باشند و یکی در دنیا فقیر و دیگری توانگر پس فقیر گوید که خداوندا مرا برای چه باز میداری بعزت تو قسم میدهم که مرا ولایت و حکومت
نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم و مالی نداده بودی که حقی در او ضایع باشد عطایا را منع کرده باشم و دوزخ را هم اهشته
بقدر کفاف میدادی حقتم فرماید که راست میگوید این بندهٔ من بگذارید که ببهشت رود و آن توانگر را انقدر نگاه میدارند که از
اینقدر عرق بریزد که اگر چهل شتر بخورند سیر اب شود پس او را ببهشت برند پس فقیر باو گوید که چرا اینقدر ما را نگه میداشتند و
بسیاری آن مرا انقدر مکث فرمود و در هر ساعت بگیری پیش می آمد که مستحق عذاب بودم و خدای نخشید و دیگر از چیزها دیگر
میپرسیدند همچنین تا خدا امر برحمت خود فرا گرفت و بتوبه کاران ملحق گردانیدند و امر زیدند پس پرسد که تو کیستی گوید که منم
انفقیری که با تو همراه در مقاحسا ایستاده بود گوید که نعیم بهشت تو را تغییر داده است که تو از انشا ختم و از حضرت صادق ع منقولست
که چون خداوند عالمیان خلایق اولین و آخرین را جمع کند در روز قیامت نامهٔ عمل هر کس را بدست او دهند پس جمعی انها شقیا انکار کنند که ما این
اعمال را نکرده ایم پس ملئکه گویند که کاتبان عملند گواهی دهند ایشان گویند که خداوندا اینها ملئکهٔ تو اند بر تو گواهی میدهند
و قسم خورند که ما اینکارها را نکرده ایم چنانچه خدا میفرماید که یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم یعنی روز یکه خدا
همهٔ اینانرا مبعوث گرداند پس سوگند خورند بر او چنانچه سوگند دروغ برای ایشان میخورند و حضرت فرمود که اعضا جماعتی اند که حق
امیر را غصب کرده اند پس در این هنگام خدا همه روز بانان ایشان هند و اعضا و جوارح ایشان را گویا کرداند پس گوش گواهی دهد
با پنجه از حرام شنید و چشم با پنجه از حرام دیده و دستها گواهی دهند با پنجه گرفته اند و پاها گواهی دهند بحرام سعی کرده اند و فرج
گواهی دهد با پنجه بحرام مرتکب شده است پس خدا زبان ایشان را گویا کند با عضا خود گویند که چرا بر ما گواهی دادید انها گویند
که گویا کرد ما را خدا که همه چیزها را گویا کرده است و باز گشت همه بسوی او است و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون مردم نامهٔ عملها
برداشود خداوند عالم جمیع خلایق اولین را در یک زمین جمع کند عریان و پا برهنه و بر او محشر ایشانرا انقدر بدارند که
عرق از ایشان بریزد و نفسها بشمار ایشان تنگ شود و تعبی چنین بمانند پس منادی از جانب رب العزة ازپیش عرش ندا کند که کجاست
پیغمبر امی پس یاد میکنند که کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله انگاه انحضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روانشود تا بنزدیک
بحوض کوثر که طولش از میان ایله که موضعیست در حوالی شام و عرضش یمن باشد و بر سر ان حوض با ایستد پس حضرت امیر المومنین ع
بیاید در پهلوی انحضرت با ایستد و مردم را بعضی از اهل هند و بعضی را ملئکه دریابند و دور کنند پس حضرت رسول ص ببیند که جمعی
از دوستان ما اهلبیت را نیز دور میکنند بخطاهای ایشان حضرت بگرید و گوید خداوندا ایشان شیعیان علی اند پس حضرت
ملکی را بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه میکنی و فرماید که چرا گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادر و علی بن ابیطالب را از حوض کوثر
منع میکنند و بسوی جهنم می برند پس ندا رسد که یا محمد مزا ایشانرا از برای تو بخشیدم و از کناهان ایشان در گذشتم و ایشانرا
بتو و بان جمعی از فرزندان تو که ایشان ولایت ها را داشتند ملحق ساختم و ایشانرا در زمرهٔ شما داخل گردانیدم و رخصت حوض
کوثر دادم و شفاعت تو را در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر ع فرمود که در انوقت چه بسیا مرد و زنی که گریان شوند
پس جمیع دوستان و شیعیان ما را بما بخشند و از ابواب و انصار منقولست که از حضرت رسالت پناه ص پرسیدند از حوض کوثر فرمود
که از حوضیست که خدا بمن اکرام فرمود و مرا بان زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته و انحوض از ما بین ایله و صنعا
و در کناران ظرفها بعدد ستارها اسمانهاست و در هر عظیم از پای عرش در ان میریزد و از ان شیر سفیدتر و از عسل شیرین
تر است و سنگریزه اش از زمرد و یاقوت و زمینش از مشک خوشبوتر است و کیاهش زعفران است و خدا با من شرط کرده است
که وارد ان حوض نشوند مگر انانکه ولایت ایشان از شرک و نفاق پاک باشد و نیتهای ایشان صحیح باشد و انقیا و متابعت و محبت
علی بن ابیطالب کرده باشند و در و خواهد کرد غیر شیعیا نرا از حوض هر که از ان بخورد هرگز تشنه نمیشود و در ان خبار متواتره از
رسول ص منقولست که هر که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را از ان حوض نرساند و هر که ایمان بشفاعت من نداشته

باشد خدا او را بشفاعت من نایل نگرداند و فرمود که شفاعت من برای اصحاب کناهان کبیر است از امت من و امانیکوکاران پس
برایشان اعتراضی نیست و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که مردم زاد در شدت قیامت کار چنان تنگ شود که عرق بندها
ایشان برسد پس گویند که بیائید نزد حضرت آدم رویم شاید ما را شفاعت کند چون بیایند گویند مهم کنه کار م برو بنزد حضرت نوح
و همچنین نزد هر پیغمبر که اینرا بنزد دیگری فرستند تا بنزد حضرت عیسی ایند گوید که بخدمت پیغمبر آخر الزمان روید که
بخدمت انحضرت ایند فرماید که با من بیائید و بیا و رود ایشانرا ببهشت رود و بدرگاه رحمت تسجده در اید پس ندا رسد که سر بردار و
شفاعت کن مقبولست و اینست تفسیر ان ایه که فرموده است و عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا و سند معتبر منقولست که چون
بخدمت امام محمد باقر ع آمد کف شما حرف شفاعت بنیا میگوید و مردم اغفور و میکشید فرمود که گمان تو اینست که شکم و فرج خود
از حرام نگاه داشته و بشفاعت محمد احتیاج ندا شته والله که اگر فرعها روز قیامت را ببینی محتاج بشفاعت خواهی شد و شفاعت
او برای جماعتی است که مستحق آتش شده باشند و هیچکس از اولین و آخرین نیست مگر اینکه بشفاعت انحضرت محتاج خواهد شد روز قیامت
پس فرمود که حضرت رسول ص برای امت خود شفاعت خواهد کرد و ما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد و شیعیان ما برای اهالی
و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و کاه باشد که مومنی شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر را که در قبیله عظیمند و مومن
شفاعت میکند تا بتواند از خدمت تکاوش میگوید خداوندا حق خدمت بر من دارد و از حضرت رسول ص منقولست که سه طایفه در روز قیامت
شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دویم علما سیم شهیدان و از حضرت صادق منقولست که حضرت امیر از حضرت رسول ص پرسید از تفسیر
این ایه که یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا که ترجمه اش اینست که روزی که محشور کردانیم پرهیزکاران را نزد خداوند بیاخشندهٔ
ایشان حالا کوئی که وارد شوندکان باشند بر خداوند خود یا سواران باشند حضرت فرمود که یا علی اینکروه نیستند مکر سوارهٔ
ایشان جماعتیند که پرهیزکاری از معاصی الهی کرده اند پس ندا ایشان را دوست داشته و مخصوص خود کرداینده و اعمال ایشانرا
پسندیده و ایشانرا متقیان نام کرده یا علی بحق من اخدا اینکه حبه را شکافته و کیاه را از ان بیرون اورده و خلایق را طعمه کرده که ایشان را نیز
بیرون خواهند امد و روها ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود و جامها سفید پوشیده باشند از شیر سفیدتر و عطرها
طلارده باشند و بندان نعلها از مروارید رخشان باشد و ملئکه باستقبال ایشان روند و تاجها بهشتی را که جهانیان از ان خلا
باشد و بسر دارید و یاقوت مرصع کرده باشند و جلهای فشتران انا ستبرق و سندس بهشت باشد و مهار شان از زبرجد ان
شتران ایشانرا برکوفته در صحرای محشر پرواز کنند و با هر یک هزار ملئکه همراه باشند از پیش رو و جانبین است و چپ و ایشانرا در پناهایت
حرمت اکرام بیاورند تا در کاه بزرک بهشت و بر ان درکاه درختی باشد که هر برکی از ان صد هزار رکن دارد سایر افکند و از جانب راست
درخت چشمه باشد مطهر و پاکیزه از ان چشمه شربتی با ایشان دهند که خدا دلها ایشانرا از حسد و کینه پاک کرداند و از بدنها ایشان
موها ناخوش بریزد چنانچه خدا میفرماید که وسقاهم ربهم شرابا طهورا از ان شراب پاک کننده را از ان چشمه می اشامند که ظاهر
و باطن ایشانرا از بدیها مصفا میکرداند پس بر چشمهٔ دیگر اند دست چپ اند درخت و در ان چشمه غسل میکنند و این چشمه
زندکانی است که چون در ان غسل کردند هرکز نمیمیرند پس ایشانرا نزد یک عرش می اورند و حال انکه از جمیع دردها و بلاها
و کوما و سرما ایمن شده اند پس حقتم ملئکه ندا میفرماید که دوستان ما را ببهشت برید و ایشانرا با سایر خلایق باز مدارید که من
همیشه از ایشان خوشنودم و رحمت من برای ایشان لازم کردیده پس ایشانرا ببهشت او رند پس چون ببهشت رسند ملئکه
حلقه بر در زنند و از ان در بلند شود که جمیع حوریانرا که خدا برای ایشان خلق کرده است باشوند انکاه حوریان باشادی کنند و یکدیکر
را بشارت دهند که دوستان خدا امدند پس چون در را کجایند ایشان داخل بهشت شوند و حوریان ایشانرا استقبال نمایند و در قصرها
مشرفها نشانند و کویند که مرحبا و خوش امده اید و چه بسیا مشتاق لقا بودیم پس حضرت امیر المومنین فرمود که یا رسول الله ایشان چه شناسند
فرمود که شیعیانا الصر تو اند و پیوا امام ایشان و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که در روز قیامت منادی
از جانب رب العزة ندا کند بنداى بلند که جمیع اهل محشر بشنوند که کجایند اهل صبر کروهی برخیزند ملئکه استقبال ایشان کنند و کویند
چکونه بوده است صبر شما جواب کویند که نفس خود را بر مشقت و طاعت و ترک معصیت صبر داده ایم پس منادی ندا کند که راست کویند
بکذارید که بیحساب ببهشت روند پس منادی دیکر ندا کند که کجایند اهل فضل پس کروهی برخیزند و ملئکه استقبال نمایند و پرسند که چه بسیلت
کرده اید باین کرامتها کویند که بر ما سفاهت و بیخردی میکردند و ما حلم میکردیم و بدی نسبت بما میکردند و ما برای خدا عفو میکردیم ندا
رسد که راست میکویند بکذارید بیحساب داخل بهشت شوند پس منادی ندا کند که کجایند همایکان نعما کروهی برخیزند بعد از استقبال

ملائکه گویند که چه بود عمل شما که خدا شما را بدین درجت خود نسبت داد گویند که ما برای خدا بیرا دران و دوستی میکردیم و خالصاً
لوجه الله با ایشان عطاها میکردیم و مدد و اعانت ایشان میکردیم نداء رسد که راست میگویند بگذارید که بیحساب برحمت من درایند
پس حضرت فرمود که ایشان همایگان انبیا و اوصیا و مقربان خدایند مردم میترسند از اهوال قیامت و ایشان نمیترسند و مردم را
حساب میکنند و ایشان را حساب نمیکنند و حضرت صادق ع فرمود که خداوند عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند
که شیطان هم طمع کند و باستاند معتبر از رسول ع منقولست که فرمود یا علی تو لی اول کسیکه داخل بهشت میشوی و در دست تو خواهد
بود علم و لواء حمد و آن مثقالست که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگ تر است و حدیث دیگر دارد است که آنحضرت فرمود که اول
مرتبه یا علی تو را مسلم شد در روز قیامت و بتو میرسند علم را مگر ان لواء حمد است و در وصف ایستند اهل محشر و توان میدانی ایشان
میروی و آدم و جمیع خلایق تو در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار سال راه است سرش از زیا قوت سرخ است و چوبش از نقره
سفید است و هفتش از درسیز است و سه زاویه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان دنیا و بران سه سطر نوشته است سطر
اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دوم الحمد لله رب العالمین سطر سیم لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری هزار سال و عرضش هزار
سال پس تو یا علی علم را بمن میدهی و روان میشوی و حضرت امام حسن از دست راست تو و امام حسین از دست چپ تو اند و می آئی بنزد من
ابراهیم و سایه عرش الهی بر سر تو افکنده باشد از ملائکه هشت در جهنم می آئی از جانب راست تو مالک خازن جهنم و از جانب چپ تو رضوان
تو ابراهیم و نیکو برادر راستی تو و علی بن ابیطالب و لبند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسالت ع میفرمود هر کاه
که از برای من چیزی از خدا طلب نمائید وسیله را از برای من بطلبید پس از حضرت سؤال کردند وسیله چه چیز است فرمود که اعلی درجه
مغنت در بهشت و از هزار پایه بالاتر و از زهره بدید است بلندی راست و پاهایش یکی از زبرجد و یکی از یاقوت
و یکی از مروارید و یکی از نطلا و یکی از نقره است پس بیاورند و در روز قیامت و با درجه پیغمبران نصب کنند و از درجه سایر پیغمبران
مانند ماه باشد و درجه استادگان پس جمیع پیغمبران و شهیدان گویند خوشا حال آن بنده که از این درجه او باشد پس منادی ندا کند
رب العزة ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که این درجه محمد است پس بیایم من جامه از نور خود گردانیده و تاج ملک پادشاهی و اکلیل کرامت
و بنور کواری بر سر داشته باشم و علی بن ابیطالب در پیش من رود و علم من و لواء حمد در دست او باشد و بران علم نوشته باشد
که لا اله الا الله هم الفائزون بالله پس بیایم تا بران درجه بالا روم و من درجه اولی بالا باشم و علی یک پایه بعد از من پس
جمیع پیغمبران و صدیقان گویند خوشا حال این بنده که چه بسیار گرامی است نزد خدا پس ندا رسد که ای حبیب من محمد و این ولی
تو دوست منست علی خوشا حال کسیکه او را دوست دارد و وای بر حال کسیکه دشمن او باشد و دروغ براو بندد انگاه حضرت رسول ع
فرمود که هیچ مؤمنی نماند که تو را دوست دارد مگر اینکه از این ندا راحت یابد و روی او سفید شود و دل او شاد گردد و نماند کسی که
دشمن تو باشد یا با تو حرب کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر اینکه روی او سیاه شود و پاها او بلرزه در آید پس در انجا ندا در
بیاید یکی بحضرت خازن بهشت و دیگری مالک خازن جهنم پس بیاید و بگوید یا احمد من گویم السلام علیک یا احمد من تو بهترین
بوتکیستی و چه بسیار خوشبوئی گوید که منم رضوان خازن بهشت اینست کلیدهای بهشت خداوند برای تو فرستاده بگیر ای احمد من گویم
که قبول کردم از پروردگار خود و از است حمد بر اینکه مرا برهمه خلق زیادتی و فضیلت داد باین کرامت بدیبرادر من علی بن ابیطالب پس روی
بگردد و مالک بیاید و بگوید السلام علیک ای احمد من گویم السلام علیک ایمان تو کیستی که بسیار مهیب و عجیب گوید منم مالک خازن جهنم
و اینست کلیدهای جهنم جناب العزة برای تو فرستاده بگیر گویم که قبول کردم و از احمد میکنم باین کرامت بدیبرادر من علی ع
پس مالک برگردد و علی متوجه میشود با کلیدهای بهشت و جهنم و می آید و بر کنار جهنم می ایستد رها نیکه شرر های آن در پرواز است
و فریاد میکنند و میخروشد و زبانه اش بلند میگردد و علی ع مهارش را بدست میگیرد جهنم میگوید یکه بگذار یا علی نور تو آتش را خاموش
کرد علی میگوید یکه قرار گیر ایجهنم و آنچه میگویم بشنو این را بگیر که دشمن منست و این را بگذار که دوست منست پس حضرت رسول ع
فرمود که والله جهنم در انور اطاعت علی زیادتر میکند از غلامان شما نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب راست میفرستد و اگر
خواهد بجانب چپ و جهنم فرمان بردار اوست و از زیادتر از جمیع خلق خواهد کرد در انجا و فرماید یا با در آن شر اناس منزلة عند الله
یوم القیمة عالم لا ینفع بعلمه و من طلب علما لیتصدر به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة یا با در من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم
یجد ریح الجنة یا با در اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلم تنج مل تبعته و لا تفت الناس بما لا علم لک به تنج من عذاب الله یوم
القیمة یا با در یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل النار فیقولون ما ادخلکم النار و قد دخلت الجنة بفضل تادیبکم و تعلیمکم

فیقولون

فیقولون انا کنا نامر بالخیر و لا نفعله ای بودترین مردم و پس مرتبه ترین مردم نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمیست که مردم از علم او منتفع
نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و کسیکه طلب علم کند برای انکه روی مردم را بسوی خود بگرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنوی ای
ابوذر کسیکه طلب علم کند برای اینکه مردم را فریب دهد نیابد بوی بهشت را ای ابوذر اگر ترا پرسند از علمی که ندانی بگو نمیدانم تا بجان با
ازکنا انکار بر خلاف واقع چیزرا بیاز کند و فتوی دهد مردم را بچیزیکه علم بان نداشته باشی تا بجان با بی در روز قیامت ای ابوذر شقی
میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان میپرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و حال انکه
ما بیرکت تعلیم و تادیب شما داخل بهشت شده ایم گویند که ما مردم را امر بخوبیها میکردیم و خود بجا نمی آوردیم توضیح این فصل مبتنی بر چند قاعده
قاعده اول در بیان فضیلت علم و یاد کردن و یاد دادن و فضل علماست بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل کمالات و ایات و بهترین
در فضیلت او بسیاست و مدرکی از ان در اصول فروع دین واجب عینی است و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات بعلم و سر ایه جمیع کمالات
دیگر است چنانچه باستاند معتبر از رسول ع منقولست که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی بدرستیکه خداوند عالمیان دوست میدارد طالبان علم
و از حضرت امام موسی ع پرسیدند که یا بنی است مردم را که سؤال نکنند از چیزها نیکه بانها محتاجند فرمود که نزد حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که ایها الناس بدانید که کمال دین بر طلب علم است و عمل کردن بان بدرستیکه طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال زیرا که روزی
در بیان شما قسمت شده است و ضامن شده اند انرا از برای شما و خداوند عالمی قسمت کرده است و ضامن شده است البته وفا میکند بضمان
خود و علم را نزد اهلش سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمائید تا بیابید و حضرت صادق ع فرمود که کسیکه علم
دین را یاد نگیرد خدا در روز قیامت نظر رحمت بسوی او نفرماید و اعمال او را قبول نکند فرمود که چون خدا خیر بنده را خواهد او را نا کرده
در دین خود و فرمود که حضرت رسول ع فرمود که خیری نیست در زندگانی مگر در کسی را عالم یا را که اطاعت کند یا شنونده که حفظ
کند و عمل کند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که عالمیکه مردم بعلم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معویة بن عمار
منقولست که بحضرت صادق ع عرض کردم که یک شخصی هست که روایت کننده حدیث شما است که میامرد احادیث شما را بمن میکنند و
دلهای شیعیان شما را بان محکم میسازد و عابدی هست که او نیز روایت و علم را نداند کدام بهترند فرمود که ان بسیار روایت کننده حدیث ما که دلهای
شیعیان ما را بان محکم و ثابت بسازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که یا عالم باش یا طالب کننده علم باش یا دوستدار اهل علم باش و قسم بکسی
مباش که بدشمنی ایشان هلاک میشوی و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ع فرمود که هر که در روی طلب علم خدا را بهی
برای او در بهشت یکشاید و بدرستیکه ملائکه با لهای خود را بر زمین میگذارند برای طالب علم از روی رضا و خوشنودی و استغفار میکنند
برای طلب کننده علم هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است حتی ماهیان دریا و فضیلت عالم بر عابد مانند فضیلت ماهست بر ستارگان
در شب چهارده و بدرستیکه علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند بلکه علم میراث ایشانست پس هر که بهره از ان گرفت
بهره تمام گرفت و از حضرت امام حسن عسکری ع منقولست که بدرالثرین پیشوای شیعیان است یکی از امام خود دور مانده باشد و دستش او نرسد
شرایع دین حیران باشد پس کسی از شیعیان ما که عالم بعلوم ما شد آن جاعل بشریعت ما که از ما دور مانده است مانند یتیمی است
در دامن او که او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی و چنین خبر داد مرا پدرم از
پدرانش از رسول ع و حضرت امیر المؤمنین فرمود که هر که از شیعیان ما که عالم بشریعت ما باشد و ضعیفان ما را از شیعیان ما از ظلمت جهل
علمی که از ما باو رسیده است برساند بیاید در روز قیامت تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد
که بر ابر نکند با یک تار ان تمام دنیا پس منادی از جانب حضرت عزت ندا کند که ای بندگان خدا این عالمیست از شاگردان آل محمد پس هر کس
که از این عالم ذره دنیا او را از ظلمت جهل بیرون آورده باشد در این روز بنور او چنگ زند تا او را از ظلمت و حیرت عرصات بنزهتگاه جنات
رساند پس هر که را از او هدایت یافته باشد همراه او بهشت را بیاید و فرمود که حضرت فاطمه فرمود که از پدرم شنیدم که فرمود علما از شیعیان
ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلایق را حلهای کرامت بر ایشان میپوشانند حتی اینکه گاه باشد که بر یکی
از ایشان هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب خداوند عالم ندا کند که ایجماعتی که تکفل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را
برداشتید و رعایت و هدایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند ان یتیمان را که شاگردان شما
بودند بقدر انچه از علم فرا گرفته اند بر ایشان خلعت بپوشانند پس بقدر تعلم ایشان بر ایشان خلعت بپوشانند تا انکه یکی را صد هزار
خلعت و هفتاد و هشتصد چنین خلعت ایشان بپوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته اند پس ندا رسد که خلعتها که بخشیده اند بایشان عوض
بدهید و مضاعف کرده پس حضرت فاطمه فرمود که هر نهری از ان خلعتها بهتر است از انچه آفتاب بر ان میتابد هزار مرتبه و حضرت

در فضیلت علم است

حسن ع فرمود که فضیلت کسی که تکلف جاهلان شیعیان ما کند و امور مشتبه ایشان را بر ایشان واضح گرداند بر کسی که پیغمبران دیگر را از برای طاعات عبادت کند مثل فضیلت ماه است بر سایر ستارها انتهی فرمود که منکفل یکی از شیعیان ما شود در عبادت و از علومی که با و رسیده است او را هدایت کند و بداند علوما با او مواسات کند خداوند تعالی لیان او را نداکند که ای بنده کریم بر که مواسات کردی من او را به کرم از تو امیدوار تر که در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر با و بدهند و در این قصرها انچه مناسب آنها است از نعمتها برای او مقرر سازند و حضرت علی بن الحسین ع فرمود که حضرت عالی و حی فرمود بحضرت موسی که ایموسی مرد مان را تواضع دوست من کردان و دوست ایشان کردان گفت خداوندا چون کنم که چنین شوند فرمود که بیا و ایشان او را دوست دارند پس شبی که اکر یک کس را که از درگاه من کریخته باشد و از ساحت عزت من کم شده باشد بینی و بر در خانهای من بر کرد تو ایستاده باشی بیا و از پس موسی گفت که ان بنده کریخته کدام است فرمود که کناه کاران و اهانکه فرمان پیغمبر ندیده اند که کم شده کیست فرمود که انجاهلی که شریعت را نمیداند و طریق سنت و بدعت را نمیداند و حضرت پیغمبر ع فرموده که بشارت دهید علماء شیعیان ما را بانکه ایشان عظیم و جزا و کامل و بحضرت امام محمد باقر ع فرموده که عالم مانند کسی است که شمعی در تاریکی افروخته باشد تا مردم از آن دو شنی یابند که بر و شنی شمع او بینا میشوند و برای او دعای خیر میکنند و همچنین فرمود که عالمی با او شمعی هست که تاریکی و ظلمت جهل را از طرف میکند پس هر که از او بوی میبابد از آتش جهنم و خدا با و ثواب صد هزار شهید کرامت فرماید که کشته باشد و حضرت جعفر بن محمد ع فرموده که علماء شیعیان ما در بطنان منکها نا میباشند و در سر حد که جانب شیطان و اتباع و لشکر او است که منع میکنند از اینکه شیطان و اتباع او از جن و انس بر شیعیان ما مسلط شوند و ایشان را کمراه کردانند بدتر از هر که از شیعیان ما خود را برای اینکار نصب کند و موجب این امر شود و هزار انسان که چهار انکند تا بترک و رو و خود هزار هزار مرتبه بدتر است از کسانیکه دفع ضرر از ده بن بختان و شیعیان ما میکنند و این جماعت دفع ضرر از اندکسان ایشان می کنند و حضرت موسی بن جعفر ع فرموده که یک فقیه عالم که جهال شیعیان ما را از جبر بن بختان بخشد بر شیطان کران تر است از هزار عابد بی بر که عابد همتش انست که خود را خلاص کند و عالم همتش مصروف است بر خلاصی خود و بندکان خدا از دست شیطان و کرا هکنند کان اتباع او و در روایت دیکر است که ای انکسی که کمان میکنی که کمان تو از محمد میکوریم یا ضعیفا شیعیان ما را هدایت میبود یا شفاعت کنها را که از تو علم اخذ کرده اند پس با بیند و بتفقه در احادیث شود و شاهی و فقاهی فاید فائم که هر فقیهی صد هزار کس را بتواند که بعضی از او کسب ظلم کرده باشند و بعضی از شاکردان و بعضی از شاکردان شاکردان او و همچنین تا روز قیامت و اما محمد باقر ع فرموده که بعد از خیبت قائم ما اکر علمای ما نبودند که مردم را براه کا دلالت کنند و بسوی او بخوانند و دشمنان خدا را مجادله کنند و دفع شبهات ملحدان و بدعت کذاران از دین نمایند همکی مردم مرتد میشدند و از اسلام بیرون میرفتند و این فقیه بر شیطان سخت تر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش انست که خود را از شر شیطان نکاه دارد و این فقیه جهاد میکند با شیطان و لشکر او که میخواهند که بر مردم مسلط شوند و ایشان را کمراه کردانند و بسی از شیعیان ما در بهشت بعدد هر حرفی که بشیعیان ما تعلیم کرده است هزار هزار قصر با و بدهند و در انقصرها انچه مناسب آنها است از نعمتها برای او مقرر سازند و حضرت علی بن الحسین ع فرموده که حضرت عالی و حی فرمود بحضرت موسی که ایموسی مردمان را دوست من کردان و دوست ایشان کردان کفت خداوندا چون کنم که چنین شوند فرموده که بیا و ایشان او را دوست دارند پس شبی که اکر یک کس را که از درکاه من کریخته باشد و از ساحت عزت من کم شده باشد بینی و بر در خانهای من بر کرد تو ایستاده باشی بیا و از پس موسی کفت که ان بنده کریخته کدام است فرموده که کناه کاران و اهانکه فرمان پیغمبر ندیده اند که کم شده کیست فرموده که انجاهلی که شریعت را نمیداند و طریق سنت و بدعت را نمیداند و حضرت پیغمبر ع فرموده که بشارت دهید علماء شیعیان ما را بانکه ایشان عظیم و جزا و کامل و بحضرت امام محمد باقر ع فرموده که عالم مانند کسی است که شمعی در تاریکی افروخته باشد تا مردم از آن دو شنی یابند که بر و شنی شمع او بینا میشوند و برای او دعای خیر میکنند و همچنین فرمود که عالمی با او شمعی هست که تاریکی و ظلمت جهل را از طرف میکند پس هر که از او بوی میبابد از آتش جهنم و خدا با و ثواب صد هزار شهید کرامت فرماید که کشته باشد و حضرت جعفر بن محمد ع فرموده که علماء شیعیان ما در بطنان منکها نا میباشند و در سر حد که جانب شیطان و اتباع و لشکر او است که منع میکنند از اینکه شیطان و اتباع او از جن و انس بر شیعیان ما مسلط شوند و ایشان را کمراه کردانند بدتر از هر که از شیعیان ما خود را برای اینکار نصب کند و موجب این امر شود و هزار انسان که چهار انکند تا بترک و رو و خود هزار هزار مرتبه بدتر است از کسانیکه دفع ضرر از ده بن بختان و شیعیان ما میکنند و این جماعت دفع ضرر از اندکسان ایشان می کنند و حضرت موسی بن جعفر ع فرموده که یک فقیه عالم که جهال شیعیان ما را از جبر بن بختان بخشد بر شیطان کران تر است از هزار عابد بی بر که عابد همتش انست که خود را خلاص کند و عالم همتش مصروف است بر خلاصی خود و بندکان خدا از دست شیطان و کرا هکنند کان اتباع او و در روایت دیکر است که ای انکسی که کمان میکنی که کمان تو از محمد میکوریم یا ضعیفا شیعیان ما را هدایت میبود یا شفاعت کنها را که از تو علم اخذ کرده اند پس با بیند و بتفقه در احادیث شود و شاهی و فقاهی فاید فائم که هر فقیهی صد هزار کس را بتواند که بعضی از او کسب ظلم کرده باشند و بعضی از شاکردان و بعضی از شاکردان شاکردان او و همچنین تا روز قیامت و اما محمد باقر ع فرموده که بعد از خیبت قائم ما اکر علمای ما نبودند که مردم را براه کا دلالت کنند و بسوی او بخوانند و دشمنان خدا را مجادله کنند و دفع شبهات ملحدان و بدعت کذاران از دین نمایند همکی مردم مرتد میشدند و از اسلام بیرون میرفتند و این فقیه بر شیطان سخت تر است از هزار عابد زیرا که عابد همتش انست که خود را از شر شیطان نکاه دارد و این فقیه جهاد میکند با شیطان و لشکر او که میخواهند که بر مردم

در بیان قلب و بیت

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که بدرستیکه دلهای مؤمنان پیچیده شده است با ایمان پس چون خداوند عالمیان خواهد که ان دل را روشن گرداند میکشاید انرا بوجهای خود پس میگرداند ان دل حکمت را و خود دور میکند و تشبیه دیگر کرده اند علم و حکمت را بغذاهای مقوی بدل زیرا که چنانچه بدن بغذاها موافق قوت میابد و حیات ان باین غذاهاست و همچنین روح بحکم و معارف قوت میابد و حیات روح باتهاست چنانچه حقتعالی در بیان جائی از قرآن کافران و فاذا تا نوا بمرد توصیف کرده چنانچه فرموده که اموات غیر احیاء و ما یشعرون که ترجمه اش اینست که کافران مردگانند و زندگان و لیکن نمیدانند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول که راحت جسد بقلتهای خوراکهای تازه بدرستیکه انها زاکلات دواما نند که حاصل میشود چنانچه بدنها را بستی و کلال هم میرسد و در اخبار وارد شده است که علم حیات و زندگانی دلهاست و در بدن و فیکه ما فاسد میخورد غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض و قوة ان ماده فاسده میشود چنانچه بیمار از ماده مرض ناقهست از کوشت و چربیها و شیرینیها که باعث قوت صحیح است منع میکنند و اول علاج ان ماده فاسد کنند و بعد از ان غذاهای مقوی میدهند هم چنین طبیبان نفوس و ارواح اول امراض نفسانیه را از نفس زایل میکردانند و بعد از ان انرا بتقویت بعلم و حکمت میکنند چنانچه می بینی که جمعی باین امراض مبتلا شده علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود و شیطان با ان علم مرتبهٔ شقاوت را بکمال رسانیده و تشبیه دیگر کرده اند علم را بنور چراغ و اقامه کرده دیدهٔ اعمی هیچ اثر از ان ظاهر نمیشود و دیدهای بکور در خور نور دیدهٔ از ان منتفع میشوند پس اول علاج چشم دل میباید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حقتعالی صفات الجاعی را از شقیا را فرموده که دیدهای سر ایشان کور و نیست و لیکن دیدهای دل ایشان کور است چون سخن باینجا کشید اکر مجملی از احوال قلب و صلاح و فساد ان و معنی نور و ظلمات ان و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسب است بدانکه قلب را بردو معنی اطلاق میکنند یکی بر این شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس ناطقهٔ انسانی بدانکه حیات بدن آدمی بروح انسانی حیوانیست و روح جوهری بخار لطیفیست که حامل نور حیوانست و منبعش قلب است و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از انجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات ان موقوف بیدنست و این بدن الی انست که باین بدن تعلق دارد و بچیزیکه باعث جمعیت بدن تعلق دارد چون حیات بدن بکار دماغ بدیدپس بروح حیوانی اول تعلق میکیرد چونکه منبع ان قلب است و قلب زیاده از جوارح دیکر تعلق دارد لهذا تغییر در نفس در اکثر ایات و اخبار بقلب واقع شده است مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی و بر اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند سرچشمه که نهرها از ان جدا کرده باشند هر چند اب در سرچشمه بیشتر هم میرسد نهرها معمور تر پیدا شند چند نهر از دل صنوبری می ایدبجمیع بدن و چند نهر از ان دل دیکر میرسد که از ان نهرها حیوانها معنوی از ایمان و یقین و معارف بر اعضا بیدل قسمت نسبت میشود و این نهر دو سرچشمه از دریاهای فیض نامتناهی حقتعالی جاری میکردد اما بتوفیق الهی بندکان دل را کاهی کهنر این نهرها میکنند و خس و خاشاک و شبهها باطل و کناهان و موانع سدهٔ بدن میکنند تا صاف نمی کذرد چنانچه از دیوار خدام منقولست که دزدی پارهٔ کوشتی هست که هرکاه ان سالم و صحیح باشد سایر بدن نیز صحیح است و هرکاه ان بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و ان دل آدمی پارهٔ کوشتی هست که هرکاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است و هرکاه دل خبیث است تمام بدن نیز خبیث است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حسن وصیت فرموکه از جمله بدیها فاقه و فقر است و از ان بدتر بیماری دل است و از جمله بعضها وسعت در مال است و از ان بهتر صحت بدنست و از ان بهتر پرهیزکاری دل است و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که دلها بر سه قسمند یکی دلیست که هیچ چیز در ان جا نمیکند و ان دل کافر است و دیکر دلیست که خیر و شر هر دو در ان در می ایند و هر یک که قوی تر است بر ان غالب میشود و دیکر دلیست که کشاده است و در ان چراغی از انوار الهی هست که بوسته نور میدهد و تا قیامت نورش برطرف نمیشود و ان دل مؤمن است و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که منزلهٔ قلب نسبت بدن آدمی بمنزلهٔ امام است نسبت بسایر خلق یعنی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلبند و هر اعضا و جوارح مطیع او باشند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که دل مؤمن در میان دو انکشت قدرت خدا است هر طرف که بخواهد میکرداند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرموده که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر او ست که دو چشم دل را واست که امور دنیا و اخرت را بانها می بیند پس بنده را که خدا خیر دوای خود میدهد دو چشم دل را بینا میکرداند پس امور غیب را بانها می بیند و عیبهای خود را بانها میداند و اکر کسی شقی باشد نه دو چشم دل کور میماند و حضرت صادق علیه السلام فرموده که دل آدمی در میان کوشت و روح ایمان در دل کوشت و خواطر خیرات و طاعات را میکوید و شیطان در کوش

در بیان اصناف علما

دیکر کوش دنیها و شهوات و تلقین او میشنوند پس هر یک که بر دیکری غالب شد میل بان میکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که یکدم غفلت که هیچ خیر در ان نباشد صاحب غفلت را فاسد میکرداند مانند کناه بدستیکه دل مرتکب کناه میشود تا وقتیکه کناه بر او غالب میشود و انوار سر نکون میکند که خیر بدو در نکیرد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حقتعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی فرموده که ذکر مرا در هیچ حالی فراموش مکن که ترک ذکر من موجب قساوت و سیاهی دلست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که ابدا دل خالی نمیشود مکر بسبب یکی و قساوت قلب نمیباشد مکر بسبب کناهان ابر هر چند جلیل باشد اطلاع بر معنی قلب و بعضی از احوال او بهم رسانیدن بدان که ازایات و احادیث بسیار ظاهر میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان میباشد و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اعمال جزو ایمانست و هر عضوی از اعضاء از حضرت بهره از ایمان هست و اعتقادات ایمان دلست و هر عضوی از اعضا ایمانش انست که فرمان بر او امر الهی بکند و از انچه متعلق بانست از تکالیف الهی و احادیث بسیاست که مؤمنی که مرتکب کبیره میشود روح ایمان از او مفارقت مینماید و بصحیح این ایات و اخبار بیکی از دو وجه میتوان نمود اول انکه قایل شویم باینکه ایمان در اصطلاح شرع معنی مخالف مراد در و اخر از اکثر اخبار ظاهر میشود انست که ایمان را اطلاق میکنند بر اعتقادات حق یا ترک کبایر و فعل فرایضی که ترک انها کبیره است مثل نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال انها و بیکمعنی دیکر از ایمان اعتقادات یا فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانچه از بعض اخبار ظاهر میشود و بیان معنی دیکر از ایمان اعتقادات کاملهٔ بقیه است یا فعل واجبات و ستیها و ترک محرمات و مکروهات و بیکمعنی ایمان مراد فاسلام است که هم بمحض عقاید ضروریه باشد یا عدم انکار انها یا اقرار بانها و ظاهرا و اسلام را برابر اعم از اینمعنی هم اطلاق میکنند که همین تکلم بکلمتین نماید که منافق نباشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا منقولست که فرموده که اصحاب کبایر نه مؤمنند نه کافر بلکه محل شفاعت و مسلمانند و بساسنیه مستفیضه از حضرت امام رضا منقولست که فرموکه اقرار بزبانست و معرفت بدلست و عمل کردن باعضا و جوارح است و بر هر یک از معانی اسلام و ایمان ثمرهٔ مترتب میشود و اسلام بمعنی کفتن کلمتین است اکر اعتقاد نداشته باشد در اخرت فایده نمیدهد و در دنیا فایده میدهد که خون ایشان محفوظ میباشد و نکاح ایشان جایز است و میراث مسلمانان میبرند و پاک اند اما عذاب ایشان در اخرت بدترست مثل کفار بدتر و سنیان و سایر فرقهای اسلام غیر شیعهٔ دوازده امامی در اخل ایشقرارند و ایمان بمعنی مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار انها کردنست و این در اخرت فایده میکند که همیشه در جهنم نباشد و مستحق تعذیب الهی و شفاعت نباشد و اعمالش صحیح باشد و عبادتش باطل نباشد و انچه در اخبار وارد شده است دلالت بر این میکند که مؤمن مرتکب کناهان کبیره میباشد مؤمن در جهنم معذب میباشد بیمعنی است و در بعضی احادیث واقع شده است که بارتکاب کبیره از ایمان بدر میرود محمول بر معنی اقل است و بعضی که دلالت براین میکنند که بارتکاب جمیع کناهان از ایمان بدر میرود محمول بر معنی دوم است و انچه واقع شده است در احادیث از نقصان ایمان مؤمن که در غیر انبیا و اوصیا جمع نمیشود انها محمول بر معنی تمام است و تحقیق انست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات و ازالهٔ جمیع صفات ذمیمه و نقایص اجزاء ایمان اند اما اجزاء شی مختلف میباشد و بعضی اجزاء با نتفاء انها کلا منتفی میشوند و بعضی نه چنین است مثل اعضاء ادمی که سر از جملهٔ اعضائیست که بزوال ان شخص زایل میشود و همچنین قلب و بعضی از اعضا رئیسه بعضی چنین است که بزوال ان بعضی عمدهٔ انتفاعات ان بر طرف میشود و بعضی هست که موجب حسن و کمال شخص است سوا و فوت ان انتفاع بسیار فوت نمیشود و همچنین اجزاء ایمان مثلا اعتقادات حق نسبت با ایمان از بابت از اعضائیست که بزوال انها شخص فانی میشود و همچنین ایمان بزوال انها مطلقا بر طرف میشود و فعل فرایض و ترک کبایر از بابت ان است که شخصی را دستش را ببرند یا زنده است و انسان ناقصست اما انسان است و حیات او بسبب زنده و معرفت او است اما بعض این زایل نمیشود و همچنین اکر چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند پس کسیکه جمیع فرایض طاعات را ترک کند و جمیع کبایر و منهیات را ورد زبان خود کرداند شخص میت کردست و زبان و کوش و چشم و پا و شرم او باشد و زنده باشد چنین زنده در حکم مرده است و ایمان او از بابت حیات انشخص است همچنانچه حیات او چندان بکار او نمی اید و این ایمان هم چندان ثمرهٔ ندارد چنانچه حیات چنین کسی زیاده بر طرف نمیشود اصل ایمان این شخص هم باندازه چیزی زایل میکردد زیرا که هر یک از این اعمال حاصل شده برای دفع شیاطین و بلاها که مورث زوال ایمانند چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از ادمی خایف و ترسانست مادام که مواظبت بر نمازهای پنجکانه مینماید چون ترک نماز کرد یا سبب شهوت بر او مسلط میشود و از اد بلاها و کناهان می اندازد زیرا که کسیکه این لشکرها و اعوان از عبادات و توفیقات الهی که لازم عبادات اند از خود دور کرد شیطان زود او را بمهالک اندازد و این بعینه از بابت انست که کسی دزد را در برود بش بکشاید و بخانه در اورد و بکوید که چیزهای نفیس را از برای ما بکذار و خود فاضل بخرابه دزد و انچه نفیس تر

میبرد ایمنست کدایمان معاصی را دور فریب گمراه کنندگان را نمیخورند و بناداني کافر میشوند و بجهنم میروند و این مستحبات و صفات حسنه از ثابت در نفسها صورت ادمی و غذاهای متنوع است که باعث قوة روح و ایمان میشود همچنانچه روح بدن از گوشت قوه مینیابد و روح ایمان از نماز شب مثلاً قوت مییابد و حفظ ایمان بیشتر میتواند کرد و جهد دویم انکه گوییم ایمان همان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و باعمال و طاعات کامل میگردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است در هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل انکه یکی بشخصی در خانه نشسته باشد و طفلی بیاید و بگوید که مادری متوجه است و باین خانه می آید بیا بخود و در نفس او حاصل میشود اما چندان اعتقاد نمیکند پس اگر بعد از او دیگری بیاید و همین حرف را بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا بحدی که میگریزد و از بناها بلند خود را می اندازد از ترس ان مار همچنین در مراتب ایمان بثواب و عقاب هر چند ایمانش کامل تر میشود شوقش باموری که موجب ثواب است و حذرش از اموری که موجب عقاب است زیاده میگردد پس اعمال و آثار و شواهد ایمان چنانچه از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که ایمان بار است خود و بار او دوها در دست میشود ایمان انست که خالص رضا شود در دل و اعمال تصدیق ان کند و گواهی بر حصول ان در دل بدهند پس همان تحقیق که در دنیا قبل مذکور شد هر صفتی و کمال از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود منبعث در قلب است و باعضا و جوارح جاری میشود و آثار و شواهد ظاهر میگردد پس چندانکه علم او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات و حسن انها و بدی گناهها و قبح انها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات مذمومه بیشتر میشود و یقینش کامل تر میشود شعبهای که بان اعضا و جوارح جاری میشود و آثار و شواهد ظاهر میگردد پس چندانکه مرتبه یقین بیشتر میشود و چندانکه در اعضا و جوارح انها بیشتر ظهور میشود و چشمه دانیده تر میشود و انبساط و انشراح صدر و گواهی میشود پس چون عمل باعث کمال علم و ایمان میگردد و کمال ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت صادق منقول است که رسول خدا در مسجد نماز صبح کذارده بودند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میگفتند پرسیدند که حارثه چگونه صبح کردهٔ و چه حال داری ایحارثه گفت صبح کردم یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی حقیقی و علامتی گواهی هست حقیقت و علامت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزها کرم مرا برو زه میدارد و دل من از دنیا وی گردانیده و انچه در دنیاست مکروه دل من گردیده و یقین بمرتبه رسیده که گویا می بینم عرش خداوند را که برای حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و گویا می بینم در دنیا اشیانم و گویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا ناقرار او را در جهنم در کوش منست پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده است پس فرمود که برادر ما که دار فانی را باش انجوان را گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من کرداند حضرت دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد بعد از زمانی شهید شد و از حضرت صادق منقولست که علم مقرون است باعمال پس هر که را اند عمل میکند و هر که عمل میکند عالم است و علم او را زیاد میکند عملرا اگر اجابت او کرد و بجا بان نامد علم میماند و اگر عمل بنامد علم میرود و نمیماند و از امیر المؤمنین منقول است که فرمود ابطلب کنند علم بدستیکه علم را فضایل بسیار است پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم او بیزاری از حسد است و کوش او فهمیدنست و زبانش راست کوئیست و حافظه اش تفحص کردنست و دلش نیکی نیت است و عقلش دانستن اشیاست و دستش رحمت بر خلایق است و پایش زیارت کردن علماست و همتش سلامتی مردم است از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقر و قرارگاهش نجات و قاید و کشاننده اش عافیت و زبدهایست و مرکبش وفا بعهود خدا و خلق است و حریمش نرمی سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنانست و دلشکرش صحبت داشتن با علماست و مالش ادب است و ذخیره اش اجتناب از گناهانست و توشه اش نیکی است و ماوی و محل آرامش مصالحه با خلق است و راهنمایش هدایت و رفیقش دوستی با کانست قاعدهٔ چهارم بندیدن اصناف علماست و صنفها عالمی که متابعت و میتوان نمود و از حضرت صادق منقوم است که هر که به بیند عالم را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دارد بردین خود و دین خود را باو واگذارید بدستیکه هر که چیزی را دوست میدارد او را جمع میکند و طلب مینماید کسی را که محبوب او را کناه باشد که دین شما را بدنیای خود ضایع کند بدرستیکه خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود که میان من و خود واسطه مکن علمائی که فریب دنیا خورده باشد که ترا از راه محبت من برمیگرداند بدرستیکه ایشان راه زنان بندگان منند که دورترین چیزی که در نسبت باینان میکنم انست که شیرینی لذت مناجات خود را از دل ایشان بیرون میکنم و حضرت صادق از حضرت رسول صلعم روایت نمود که در صنف از امت من که ایشان صالحند از جمیع امت من صالحند اگر ایشان فاسد شدند جمیع امت من فاسد شدند صحابه پرسیدند که یا رسول الله کیستند

که فقیهان و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که میخواهید خبر دهم شما را بکسی که سزاوار نیست کفت بلی یا امیر المؤمنین فرمود که کسی است که مردم را از رحمت الهی ناامید نکرداند و از عذاب الهی ایمن نکرداند و بمعصیت خدا مردم را رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت بچیزهای دیگر و از حضرت صادق منقول است که طالبان علم بر سه صنف اند بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یکصنف ازینکه علم را طلب میکنند از برای جهل و مجادله کردن و یکصنف که طلب علم میکنند از برای دنیا و تکبر و فریب دادن مردم و یکصنف هستند که طلب علم میکنند برای دانستن و عمل کردن پس اصنف اول موجب مردم است و مجادله میکند و متعرض کفتکو میشود و نجالس و محافل خود را بسیار یاد میکنند و فشوع و تواضع از خود ظاهر میسازند و ورع و پرهیزکاری پیشه خود میدانند و خالی است از ورع و صنف دویم را بخود راه میدهند و نیز خدا برای اینکه علم را طلب کنند و بمردم بیاموزند و صنف سیم را بخود راه نمیدهند تا علم را طلب کنند برای تکبر و مکر طلب میکنند علم بمردم و فریب و حیله مردم را بسوی خود از برای ریاست و جاه طلبی میکنند چون باینها میرسد شکسته و فروتنی میکنند و چرب و شیرین ایشان را میخورند و مقدم و بزرگ خود را برای ایشان ضایع میکنند پس خدا بینائی ایشان را کور کرداند و اثر ایشان از میان علما بر طرف میکند و صنف دیگر پیوسته باندوه و حزن اند و شما بعباد و زهاد ایشان میمانند و تحت الحنک میبندند بر کله ها که هر سر هزار دینار و دو دینار پر میارزد و پیوسته بر سر انند و میکویند که مبادا عباد و زهاد ما مشغول شوند و از عقوبت الهی خائف شوند و پیوسته مشغول دعا و تضرع شوند و دیگر کار خود کرده موجب اصلاح کار خود انند و اهل فاقه را میبینند و از معده خود بر ایشان انفاق میکنند و دیگران را بر ایشان مقدم میدارند و بر خود ایشان را ترجیح میدهند و بدین سبب خدا ایشان را محکم کرداند و از خوف مبادا ایشان را بفتنه دچار کند و پیوسته مشغول دعا و تضرع شوند و دیگر کار خود کرده موجب اصلاح کار خود انند و اهل فاقه را میبینند و از معده خود بر ایشان انفاق میکنند و دیگران را بر ایشان مقدم میدارند و بر خود ایشان را ترجیح میدهند و بدین سبب خدا ایشان را محکم کرداند و از که مبادا ایشان را بفتنه دچار کند پس خدا ایشان را ضایع کنند و دیگران

در مذمت قنوط و ناامیدی است

صفات

تا خداوند عالمیان از تقصیرات شما بگذرد بدانکه این فقرات شریفه مشتملست بر چند خصلت از مکارم خصال خصلت اولی عدم اعتراض بعبادت و اعتراف بعجز است بدانکه بدترین مهلکات عجب است و عمل خود را خوب دانستن و این از جهل ناشی میشود زیرا که کسی که در شرایط قبول و کمال عبادت چنانچه اشارهٔ مجملی در اول کتاب بعضی از آنها شد تفکر بکند و در عیوب خود و پستیها و عجز و نقص خود بدیده بصیرت نظر نماید و بعظمت معبود خود را ملتفت بداند میداند که هیچ عبادت نکرده و اعتماد بر غیر لطف معبود نخواهد کرد چنانچه منقولست که حضرت امام موسی یکی از فرزندان خود فرمود که ایفرزند بر تو باد بجد و اهتمام در عبادت و بپرهیز از هر گونه که نفس خود را از حد تقصیر در عبادت و اطاعت الهی و همیشه خود را در زمرهٔ عابدان بدرستیکه خدا را عبادت کرد و بعد از آن قربانی کرد و قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی ایشان آن بود که آتشی می آمد و آنرا میسوزاند چون بدید که قربانیش مقبول نشد با نفس خود خطاب کرد که تقصیر همه از تست و ناقص بودن عمل از تقصیر و کناه تست پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتی که نفس خود را کردی در درگاه الهی بهتر بود از عبادت چهل سالهٔ تو و حضرت امام موسی فرمود که هر عابدی که از برای خدا کاری در آن عبادت در پیش نفس خود حساب تقصیر نکند بدستیکه بندگان هر درجه و رتبه که میکنند در میان خود و خدا مقصرند مگر کسیکه خدا او را معصوم کرده باشد و از حضرت صادق ع منقولست که خدا میدانست که کناه از برای مؤمن از عجب بهتر است و اگر نه این نبود نمیگذاشت که هیچ مؤمنی بکناه مبتلا شود و از حضرت صادق ع منقولست که کاهست که آدمی کناه میکند و از آن نادم و پشیمان میشود و بعد از آن عمل خیر بسیار میکند و مسرور و خوشحال میشود و از آن ندامت و پشیمانی باز میماند پس اگر بر این حال اول میماند برای او بهتر بود از حالی که آخر بر آن میماند و از حضرت صادق ع منقولست که عالمی نزد عابدی آمد و پرسید که نماز تو چونست گفت کسی از نماز من پرسیده است در حالی که من سالها است که عبادت میکنم پرسید که گریهٔ تو چونست گفت تا آنقدر میگریم که از روی من جاری میشود آنگاه گفت که اگر خنده کرده بودی در حال ترسان بودی بهتر بود که از گریهٔ که باعث اعتماد و اعتقاد تو بعبادت شده است بدستیکه کسیکه بر عبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمیرود و از امام محمد باقر ع منقولست که دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق چون بیرون آمدند عابد فاسق شده بود و فاسق نیکوکار زیرا که عابد اعتماد بر عبادات خود کرده بود و خود را از نیکان میدانست و این عجب و خودپسندی او را هلاک کرد و فاسق بواسطهٔ پشیمانی و استغفار نیکوکار شد و از حضرت صادق ع منقولست که شیطان نزد حضرت موسی آمد و کلاهی بر تنکهای مختلف در سر داشت چون نزدیک رسید کلاه را از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد و موسی گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود که خدا ترا از همه کس و در کرداند گفت آمده ام تو را سلام کنم برای قربی که نزد خدا داری پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری گفت باین میبایم دلهای بنی آدم را فرمود که بکو کدام کناه است که چون آدمی مرتکب آن میشود تو بر او غالب و مسلط میشوی گفت وقتیکه از خود راضی باشد عملهای خود را بسیار و کناهان خود را اندک شمارد پس حضرت صادق ع فرمود که خداوند عالمیان بداود خطاب نمود که ای داود بشارت بده کناه کاران را و بترسان صدیقان را گفت کناه کاران را چگونه بشارت دهم فرمود که کناه کار را توبه بشارت ده من توبه را قبول مینمایم و عفو مینمایم کناه ایشان را و صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود و هر بنده که من او را بمقاصد حسنه دارم و بعد الت حسابش او کنم هلاک میشود حضرت موسی شکر نعمت است و شکر از امهات صفات حمیده است و ضدش که کفرانست از اصول صفات مذمومه است شکر هر نعمتی موجب مزید آن نعمت است چنانچه حتمی فرموده است که اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاد میکردانم و اگر کفران نعمت کنید عذاب من شدید و عظیم است و حضرت صادق ع فرمود که مرگ را چیزی زیاد نکند از چیزها چیزی محروم نکرداند مگر کسیکه صبر کرامت کردند او را از اجر و ثواب محروم نمیکردانند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیزست که با نها ضرر نمیرساند دعا کردن در هنکام شدائد و المها و استغفار نزد کناه و شکر در وقت نعمت و حضرت صادق ع فرمود که طعام خورنده شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه داریست که از برای خدا روزه داشته باشد و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است که بر بلا مبتلا شده باشد و صبر کند و مالداری که شکر کند در ثواب مثل محرومیست که قانع باشد بدانکه شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیزست اول آنکه منعم خود را بشناسد و چیزیکه لایق آن نباشد در ذات و صفات نسبت باو ندهد و انکار وجود او ننماید و هر چه مقابل اینمعنی است کفرانست چنانچه حتمی در بیان آیات کافران نعمت مذمت فرموده است که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریکان از برای او قرار داده اند دویم آنکه بداند این نعمت از جانب کیست و نعمتها خدا را از جانب یکی از ندانند چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که هر که خدا نعمتی باو کرامت فرماید و آن نعمت را بدل خود بشناسد و بداند که از خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را ادا کرده است سیم آنکه اظهار آن نعمت بکند و ثنای منعم بزبان بجا آورد چنانچه باید معتبره منقول از حضرت صادق ع هر نعمتی که خدا انعام فرماید

در بیان شکر نعمت است

خورد باشد و خواه بزرگ و بنده بکوید الحمد لله شکر این نعمت را ادا کرده است چهارم آنکه نعمت را در چیزی صرف نکند که رضای منعم در آن نیست حتی که خدا در آن نعمت بر او واجب کرداند و بنده از کند مثل آنکه نعمت فهم آن شکرش آنست که چیزها را بیاکه خدا گفتن او را واجب یا مستحب کرداند بکوید یا از چیزها یکه خدا نهی فرموده باشد یا مکروه باز دارد و همچنین است شکر چشم و کوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال آنست که او را در مصرفی صرف کند که منعم بان راضی باشد و حقوقی که خدا در مال واجب کرداند ادا کند و شکر علم آنست که بذل کند بطالبانش و عمل کند و وسیلهٔ باطل نکرداند و در هر یک از آنها هر چند که صرف میکند خستم بر وفق وعدهٔ خود عوض را کرامت میفرماید و بداند که در هر معصیتی کفران نعمتها تا منتهای الهی بعمل آید خواه در امور دین خواه در فروع دین مثلاً وجوب پیغمبر آخر الزمان و بعثت آنحضرت اعظم نعمتهای الهی است بر بندکان که آنحضرت او سیلهٔ سعادت ابدی و واسطهٔ نعمتهای دنیوی و اخروی کردانیده و همچنین اوصیای آنحضرت و شکر این نعمت آنست که اقرار بنبوت و کواهی بایشان بکند و اطاعت ایشان در اوامر و نواهی بکند پس انکار ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشانست و بعد از اقرار در هر کناهی کفران این نعمت عظیم کرداست و ان کناه البته بعضوی از اعضا میشود پس کفران نعمت ان عضو کرده است و عقل و نفس و قوی و عضلات و ساطات و سایر ادوات یکه در تحریک ان عضو و خلق دارند مرتکب نعمتی از نعمتهای الهی اند و در غیر مصرف ایشان را صرف کرده و کفران هر یک از این نعمتها کرده و ان غذا یکه خورده که باعث این قوت شده که بسبب ان فعل از او صادر شده با ان امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملائکه و چندین هزار از بنی آدم که مدخلیت با ان غذا در تحصیل داشته اند همه نعمتهای الهی است و کفران همه کرده است ان علمی که خدا با و کرامت فرموده بقبح این عمل از نیز کفران کرده است پس در هر معصیتی اکر تفکر نمائی کفران نعمتهای غیر متناهی از خدا بعمل آید چنانچه حضرت صادق ع فرمود که شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک کناهانست و تمام شکر آنست که کوید الحمد لله رب العالمین و بداند که از جملهٔ شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است و اقرار باینکه احصای آنها نمیتوان نمود و اکر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان که خدا او را چه نعمتها برا و است از مورچه که سبب ساخته از برای حصول این لقمه که باین حد رسیده است که میتوان خوردن یک لقمه نان و بعد از خوردن چه نعمتها دارد برا و از آسیائی که در بدن برا نکیخته تا جزو بدن آن بشود از دست دهن و دندانها و زبان و معدو قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه و تدبیراتی که در هر حالتی از حالات غذا میفرماید و قسمتهائی که باخلاط اربعه منقسم میکرداند و هر یک از عروق و شرایین مخصوص خود میفرستد جزوان عضو میکرداند اعتراف میکند که نعمتهای الهی کردن محالست بلکه اکر کوینکو تفکر نمائید در هر نعمتی که خدا بر هر فردی از افراد خلق ارزانی داشته بر تو نیز انها نعمت است زیرا که آدمی بدنی با طبع است همه را بیکدیکر احتیاج است پس هر نعمتی که خدا بر ان جولای هندی داده از اعضا و جوارح و تعدد بر و تمیز و سایر نعم همه بر تو نعمت است زیرا که اکر ان نعمتها نبود با و نمیشد و ان پارچه را نمیبافت تو با جماعتی که تو با ایشان محتاجند منتفع شوید و هر نعمتی که بر پدر از جولاه کرده اند همه در وجود جولاه دخیل است پس انها نیز بر تو نعمت است و از اینجاست که ملاحظه میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان آدم تا زمان تو شده است همه در وجود و بقا و کمالات تو مدخلیت دارند و کسیکه در کلستان معیت و حمایت الهی تفکر نماید ان کلها حقایق بعضل الهی بر روی عقل او شکفته میشود از این دریای بی پایان بهره میبرد این تفکریست که ممدوح است و امر کرده اند امت را که تفکر در نعمتهای الهی بکنند و این تفکر فواید بی نهایت دارد زیرا که موجب مزید معرفت منعم و معرفت عجز و فنا و توانی و احتیاج خود میکردد و موجب ازدیاد عبادات و محرمات میشود و موجب رضا بقضای الهی و بعد کفران از نعمتهای او میشود چنانچه از حضرت امام محمد تقی ع منقولست که سلمان روزی با بوذر در بخانهٔ خود طبیدد و کرده نان نزد او حاضر کردانیدند بوذر نانها را بدست کرفت و میکردانید و نظر میکرد سلمان کفت ای بوذر با چه ملاحظه این نانها میکنی کفت هیچ استم ملاحظه نکن که خوب پخته است یا نه سلمان بسیار در غضب شد و کفت بسیار جرات میبینم که نعمت الهی را سبب میشمارید و الله که در این نان عمل کرده است آبی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند تا ابر بیارانده اند و باد تا ابر را در هوا بر بخته اند و ابر در ان کار کرده تا انرا در زمین بارانیده و در عدد ملائکه در ان عمل کرده اند تا بجائی خود قطرهٔ باران را کذاشته اند و در این نان زمین و چوب و آهن و سنک و حیوانات و آتش و هیزم و نمک بکار رفته و در ان عمل کرده و انچه بزبان مخل دارد احصا نمیتوان نمود پس چکونه توان شکر را میتوان کرد ابوذر کفت از سخن خود توبه کردم و استغفار مینمایم و عذر تو را نیز میخواهم و فرمود که مرتبهٔ دیکر سلمان از بوذر را بطلبید و پارهٔ نان خشکی چند از بان خود بدو داد و در دست او بوذر نان تر و نزد بوذر کذاشت بوذر کفت چه نیکو نانیست کاشکی با این نان نمکی میبود سلمان از روی تعجب و حیرتی خود را کرفت و کذاشت و نمکی حاضر ساخت بوذر نمک با ان نان میساشید و میخورد و میکفت حمد و سپاس خدائی را که ما را باین قناعت روزی کرده است

سلمان گفت اگر قناعت میداشتی حبیبی من بکور و نمیرفت و میدانکه چون کمال هر صفت کمالی در ممکن بان نمیشود که اقرار بعجز از ادای
ان کمال بکند هم چنین در مراتب شکر هم چندان دمی بیشتر شکر میکند چون نفکر مینماید در نعمتها بانکه خدا در وقت شکر بر او زیاده
در اینکه ادوات و آلات و انچه موقوف علیه این شکر است همه از خداست و توفیق شکر هم از اوست میداند در هر شکری چندین هزار
شکر دیگر بر او لازم میشود و اقرار مینماید بکه از عهدهٔ شکر او بیرون نمیتوان آمد چنانچه منقولست که حضرت صادق ع فرمود که حق
وحی نمود بموسی ع بموسی اشکر کن چنانچه شکر حق مستحق موسی گفت خداوندا چگونه تو اشکر کنم چنانچه شکر حق تو است و حال انکه هر شکر
که تو از کنم ان شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال هر اشکر کردی و دانستی شکر هم از منست شکر عاجزی
خصلت سیم توبه است بدانکه توبه از جملهٔ نعمتهای عظیمی است که حق تعالی بان امت کرامت فرموده است و ببرکت پیغمبر اخر الزمان
و اهلبیت او صلوات الله علیهم بر این امت ارزانی کرده است زیرا که دائم سابقه توبها دشوار بود چنانچه در توبهٔ گوساله پرستی آمد
که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبهٔ ایشان مقبول شود و بر این امت بر پوشانیدند گناهان و توسعه در توبه را ایشان نعمتهای عظیم
فرموده است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص فرمود که چون بنده اراده کناهی میکند اگر انرا نکرد بمحض انیت
خیر برایش حسنه در نامهٔ عمل او مینویسند و اگر بجا اورد حسنه در نامهٔ عملش مینویسند و چون اراده گناهی میکند اگر بجا نیاورد براو چیزی
نویسند و اگر بجا اورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک ستار ساکت است تا بنده چه میکند اگر بعد از ان توبه و استغفار کند
میگویند که تعجیل مکن و زود منویس شاید که حسنه بکند که این گناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید ان الحسنات یذهبن السیئات را بر طرف
میکنند یا شاید که استغفار بکند که گناهش مرزیده شود پس اگر گفت استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم
الغفور الرحیم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه بر او چیزی نمینویسند و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفار هیچیک نکرد و ملک
دست راست بدبکری میگوید که بنویس بر این شقی محروم و از حضرت صادق ع مرویست که چون بندهٔ تو بتبصوح میکند که عزم داشته باشد
که دیگر ان گناه را نکرده باشد و تدارک افات بکند خدا او را دوست میدارد و در دنیا و اخرت بر او ستر مینماید عیوب دیگر از او کفت که
چگونه بر او ستر مینماید فرمود که فراموش میکند از خواطر ملکین انچه را بر او نوشته اند از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارح که گناهان
او را کتمان نمایند و وحی میفرماید ببقعهای زمین که ان گناهان که بر روی تو ها کرده است کتمان نمائید چون بمقابحا میاید هیچ چیز
بر او گواهی بگناه نمیدهد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که شادی و فرح و خوشوقتی خدا از توبه بنده اش زیاده است از فرح شخصی
که در شب تاریک اهله و توشه اش را گم کرده باشد و بعد از ان بیابد و حضرت صادق ع فرمود که شادی و فرح و خوشوقتی که خدا در توبه
بندهٔ را کم فریب خورده و گناه کنده هر چند که گناه کند و توبه کند و کسیکه در اصل گناه نکند هنر است لیکن خدا ان گناه کنندهٔ توبه کنندهٔ را
نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که خدا وحی فرمود بحضرت داود که بر و بنزد بنده ام دانیال و بگو با و مرا معصیت
کرده و تو را امر بمعصیت کرده و تو را امر بمعصیت چهار مرتبه کرده و اگر مرتبهٔ چهارم معصیت میکند تو را نمی امرزم چون داود این رسالت بمود دانیال گفت که ای پیغمبر خدا پیغام خدا رسانیدی چون سر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار
من با دو پیغمبر تو رسالتی بسوی من اورده بعزت و جلالت قسم که اگر تو مرا نگاه ندارد و حفظ نکنی مرا نه معصیتها بایی خواهم کرد و
همچنین از حضرت رسول ص باسانید معتبره منقولست که فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش بیکسال توبه اش قبولست پس فرمود که
بیکسال بسیاریست هر که توبه کند قبل از مردنش بیکماه توبهٔ او مقبولست پس فرمود که بسیاریست هر که توبه کند پیش از مردنش بیک
هفته توبه اش قبولست فرمود که بسیاریست هر که توبه کند پیش از مردنش بیکروز توبه اش قبولست پس فرمود که بسیاریست هر که توبه کند پیش از مردنش بیک
ساعت توبه اش قبولست فرمود که بسیاریست هر که توبه کند پیش از مردنش بیکساعت توبه اش قبولست و در روایت دیگر است که هر که توبه
کند پیش از انکه جان بحلقومش برسد توبه اش قبولست و حضرت صادق ع فرمود که هر که توبه کند پیش از انکه ملک الموت را معاینه
کند توبه اش قبولست و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هر که توبه کند پیش از انکه ملک الموت را معاینه کند توبه اش قبولست و
استغفار توبه است و حضرت صادق ع فرمود که گاهست که مؤمن گناهی میکند و بعد از بیست سال بخاطرش میاید و توبه میکند و امرزیده
میشود و کافر گناهی میکند که همان ساعت فراموش میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید خدا هفتصد گناه
او را امرزیده و چیزی نیست در بنده که هر روز هفتصد گناه کند فرمود که حضرت عیسی بر جماعتی گذشت که میگریستند پرسید که این جماعت
بر چه چیز میگریند گفتند بر گناهان خود فرمود که ترک کنند تا خدا ایشان را بیامرزد حضرت رسول ص گریه هیچ کس نزد خدا محبوب تر نیست
از مرد و زنی که توبه کرده باشند و حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که عجب دارم از کسیکه نا امید میشود از رحمت خدا و حال انکه محو کنندهٔ گناهان
با اوست گفتند که کدام است محو کنندهٔ گناهان فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو کنید با استغفار تا بوهای بد گناهان
شما را از سوا نکند و منقولست که روزی معاذ بن جبل کنعان بخدمت حضرت رسول ص امد و سلام کرد حضرت جواب او را فرمود گفت یا معاذ سببی که بر تو

گفت یا رسول الله در این نزدیکی جوان پاکیزهٔ خوش صورتی ایستاده و گریه میکند مانند زنیکه فرزندش مرده باشد و میخواهد بخدمت تو بیاید
حضرت فرمود که بیاورش پس او را ورد چون او را ورد سلام کرد حضرت جواب فرمود پرسید که ای جوان چرا گریه میکنی
گفت چگونه نکنم و حال انکه گناه بسیار کرده ام که اگر خدا ببعضی از انها مرا مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد و گمان من اینست
که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد امرزید حضرت فرمود که مگر نخدا شرک اورده گفت پناه میگیرم بخدا از اینکه با او شریک بیاورم
گفت مگر کسی را بنا حق کشته گفت نه حضرت فرمود که خدا گناهان را می بخشد اگر چه مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناهان من
عظیمتر است فرمود که خدا گناهان ترا می امرزد اگر چه مثل زمینها هفتگانه و دریاها و درختان و انچه در زمین است از مخلوقات
خدا بود گفت از انها نیز بزرگتر است فرمود که خدا گناهان ترا می امرزد اگر چه مثل اسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی
باشد گفت از انها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود و گفت ای جوان گناهان تو عظیمتر است یا پروردگار تو
پس ان جوان بر روی در افتاد و گفت منزه است پروردگار من و هیچ چیز بزرگتر از او نیست و او از هر چیز بزرگوارتر است حضرت
فرمود که مگر کسی ما مرزد گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت که نه والله یا رسول الله و ساکت شد حضرت فرمود
که ای جوان بگو از گناهان خود را تا بگویی گفت هفتاد سال بود که قبر مرا امیشکافتم و کفن مرده ها را امیدزدیدم پس دختر از انصار
مرد و او را دفن کردند چون شب شد او را مدفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون اوردم و کفنش را بر داشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم
و برگشتم در ان حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و میگفت یا سعید بدنش را ندیدی و مرا چنین وسوسه کرد
تا برگشتم و با او وطی کردم و او را با نحال گذاشتم و برگشتم ناگاه صدائی شنیدم که میگفت ای جوان وای بر تو از ما کرد روز قیامت در وقتی
که من و تو بمخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین جریمه در دنیا در مردگان گذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر تو از اتش جهنم چون
جوانگفت که من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم حضرت فرمود که دو رکعت نماز که میتوانی چه دنیا تو
دیگی تو بجهنم حضرت مکرر او را میفرمود تا ان جوان بیرون رفت پس بازار مدینه امد توشه کرفت و بیکی از کوههای مدینه رفت و بلا
پوشید و مشغول عبادت شد و دستها را نیز در کردن غل کرد و فریاد میکرد که پروردگارا این بندهٔ تو است هلول و درخدمت تو
ایستاده و دستش را در کرده خود غل کرده پروردگارا تو مرا میشناسی و گناه مرا میدانی پروردگارا پشیمان شدم و بنزد پیغمبرت رفتم و الحاح و توبه کردم
مرا رد کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت بزرگواریت که مرا از امید من نا امید نکردانی
ای خداوند من و دعای مرا باطل نکردانی و مرا از رحمت خود مایوس نکردانی تا چهل شبانه روز اینرا میگفت و میگریست و در زندگان
وحیوانات بر او میگریستند چون چهل روز تمام شد دست باسمان بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب کردانیدی
و گناه مرا امرزیده بپیغمبر وحی فرمائی که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و امرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب کنی پس انچه خواهی بمن بکن
که مرا بسوزانی یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کنی و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن پس خداوند دعا کنندگان این امت را که از گناهان
که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم میکنند بر نفوس خود بمجرد تکلم شدن گناهان بزرگ از زنا از شکاف قبر و کفن دزدیدن و خدا را بیاد می اورند
پس استغفار میکنند از گناهان خود یعنی از خدا میترسند و بزودی توبه میکنند و کمی از مرده گناهان را بغیر از خدا و خداوند عالم
میفرماید که یا محمد بندهٔ من بنزد تو امد تا بپیش او رود و در گذرد پس بکجا رود و رو بکه اورد و از که سؤال کند غیر از من
که گناهان را بیامرزد بعد از ان در باره فرمود که بعد از گناهان مصر نیستند بر گناهان خود و میدانند بدی اعمال خود را و جزای ایشان
امورش پروردگار ایشانست و بهشتهائی که جاری میشود از زیر انها نهرها حال کوثری که خالدند در ان بهشتها و هرگز از ایشان
برطرف نمیشود و بیان نکو است مزد عمل کنندگان را از خدا چون این بنا زلشد حضرت پیروز امدند و تبسم میفرمود
و احوال هلول را پرسیدند معاذ گفت یا رسول الله شنیدیم که در فلان موضع است حضرت با اصحابه متوجه ان کوه شدند و بر انکوه
بالا رفتند دیدند که انجوان از دو میل اده و دستها را در کردن بسته و دو پیش از حرارت افتاب سیاه شده و مژه هایش چشمش
از بسیاری گریه پنجه و میکویدا ایخداوند من خلق مرا نیکو ساختی و مرا بصورت نیکو خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری
ایا مرا در اتش خواهی سوزانید یا در جوار خود در بهشت ساکن خواهی کردانید الهی احسان بمن بسیار کرده و حق نعمت بسیار بمن داری
از این باب سخنان بسیار میگفت و میگریست و خاک بر سر میریخت وحیوانات و درندگان بر دور و ش حلقه زده بودند و مرغان بر سرش
صف زده بودند و در گریه با او موافقت میکردند پس حضرت بنزدیک او رفتند و دستش از گردنش کشودند و حال را بدست مبارک
از سر تا پایش کردند و فرمودند که ای هلول بشارت باد تو را که تو را از کرده خدائی از اتش جهنم پس بصحابه گفتند ندانستیم که

در بیان شرایط توبه است

هم چه بکنید چنانچه ملول کردو ایه را برا و خواندند و او را به بهشت بشارت داده اند و باید دانست که توبه را شرایط و بواعث هست
اول باعث توبه که آدمی را بر توبه میدارد آنست که تفکر نماید در عظمت خدا و قدرتی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانیکه
مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجهای دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و شمه از آنها بعد از
بیان خواهد شد و تفکر نماید که چه منفعتها و فوایدی عظیمه بسبب گناهان از او فوت شده است تا این تفکرات باعث این شود
که او را تا لم و تاسف حاصل شود از فوت این محبوبات و تحصیل آن عقوبات و این ندامت او را باعث میشود بر سر چیزی که توبه مرکب
از آنهاست اول آنها تعلق بحال دارد که الحال ترک آن گناهان که مرتکب آنها بوده است بکند و دوم متعلق است بآینده که
عزم را جزم بکند که بعد از این عود باین گناهان نکند تا آخر عزم سیم متعلق است بگذشته که پشیمان باشد از نکردن آنها و ندارک نکردن آنها
بکند اگر ندارک داشته باشد بدانکه گناهانیکه از آن توبه واقع میشود بر چند قسم است اول آنکه گناهی باشد که مستلزم حکم دیگر نباشد
عقوبت آخرت نباشد مانند پوشیدن حریر در دنیا این گناه همین ندامت و عزم بر نکردن کافیست برای برطرف شدن عقاب آن
دوم آنست که مستلزم حکم دیگر هست و آن بر چند قسم است یا حق خلق است یا حق خدا است یا حق هر دو است مثل آنکه کسی
کرده است که میباید بنده را آزاد کند یا حق غیر مالیست مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده است میباید قضا را بجا آورد
اگر کاری کرده است که حد خدا بر آن مقرر شده است مثل آنکه شراب خورده است پیش از آنکه پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار
دارد میخواهد توبه میکند میان خود و خدا و اظهار آن نکند و میخواهد نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزنند و اظهار نکردن بهتر است
و اگر حق الناس باشد اگر حق مالیست و صاحب آن بصاحب حال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی است اگر کسی را گمراه کرده است میباید
او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آنست که میباید بمستحق قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده ام که از تو
مستحق کشتن و قصاص شده ام و ممکن خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص کند و اگر چنانچه باشد مثل آنکه محض گفته است پس
کران شخص عالم باشد بآنکه این اهانت نسبت باو واقع شده است میباید بمکن خود بکند از برای حد و اگر نداند خلاص میان
علما و اکثر الاعتقاد آنست که گفتن با و باعث ازدیاد اهانت اوست و در کار نیست همچنین اگر غیبت کسی را کرده باشد و در باب غیبت
خبر خواهد شد و اگر علما را اعتقاد آنست که اینها و اجبی چند در سر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بندگان اینها متحقق
میشود و ترک اینها عقاب خواهد داشت و ظاهر بعضی احادیث آنست که اینها شرط قبول توبه اند و توبه کامل است که ندارک ما فات
مهما امکن بکند و آنچه از ثمرات گناهان در نفس او حاصل شده است میباید بمکن از خود زایل گرداند چنانچه حضرت رسول صلعم در حدیث گذشته اشاره
بآن فرمود که اول بکیال تحدید فرمود که در توبه کامل شرط است که بکیال بعد از آن بریاضات و مجاهدات ندارک ما فات بکند و بعد
از آن توبه از آن ناقص تر یکماهست و همچنین تا بگروز و اقل مرتبه اجزاء توبه آنست که معاینه موت آخرت نشده باشد که بعد از آنکه
معاینه امور آخرت شده دیگر توبه مقبول نیست از حضرت امیر المومنین ع منقول است که شخصی در حضور گفت استغفر الله حضرت فرمود که
استغفار چیست استغفار درجه علیین است و آن اسمیست که بوشش چیز اطلاق میکنند و شش جزو دارد اول پشیمانی بر گذشته
دوم عزم بر اینکه دیگر عود نکند هر گز سیم آنکه حق مخلوقین را بایشان برسانی که چون خدا را ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ
حقی بگردن تو نباشد چهارم آنکه هر واجبی که از تو فوت شده باشد بجا آوری پنجم آن کوشتی که بحرام در بدن تو روئیده
از تراشیدن و حزن و مشقت بگدازی تا پوست با استخوان بچسبد و گوشت تازه در میان آن بپوست بروید ششم آنکه ببدن
طاعت بچشانی آنقدر که لذت معصیت را از چشانیدی یا باذرانی فی ممر اللیل و النهار از اجال منقوصه و اعمال محفوظه
و الموت یأتی بغته و من یزرع خیرا یوشک ان یحصد رغبا و من یزرع شرا یوشک ان یحصد ندامة و لکل زارع ما زرع ای بود
که بندگان شب و روز بتو میکردند روز را اجل و عمر تو کرمیکنند و خدا و ملئکه عملهای تو را حفظ میکنند و ثبت
میکنند و مرا نا گاه و بیخبر میرسد و هر که تخم خیر و نیکی میکارد در دنیا بزودی در آخرت حاصل نیکی و سعادت درو میکند و هر
تخم بدی در این دنیا میپاشد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند و هر زراعت کننده مثل آنچه زراعت میکند میباید یا باذد
لا یبقی بطی خطیئة و لا یدرک حرمان الم یقدر و من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه ای بود کسیکه سستی در رزد
در طلب دنیا دیگری بهره او را ببرد و کسیکه حریص باشد و بیجا سعی کند در طلب رزق زیاده از آنچه خدا مقدر کرده است باو نمیرسد
و از هر کار چیزی باو میرسد خدا باو عطا فرموده است باید که از جانب خدا داند و کسیکه شکر دیگری را نداند و شکر خدا را از او دور میشود خدا از او و دیگران
و او را حفظ کرده باید که خدا را شکر کند بدانکه بمقتضای آیات و احادیث بسیار و ترک عبادت از چیزی چند است که صاحبش مستحق

در بیان طلب روزی است

خواه خورنده باشد و خواه پوشیدنی و خواه غیر آنها مقدر است از جانب حق از برای هر کس یک قدر بر وفق حکمت و مصلحت و خلاف
آن باو روزی حرام مقدر است یا نه و حق آنست که خدا از برای هر کس از مصارف حلال و روزی مقدر کرده است که اگر متوجه حرام نشوند
باو برسد و بقدر آنچه از حرام مصرف میشوند از روزی حلال ایشان باز میگیرد و باو ایشان نمیرسد چنانچه بسند صحیح از امام محمد
باقر منقول است که حضرت رسول صلعم در حجة الوداع فرمود که بدرستیکه روح الامین در دل من دمید که هیچ نفسی نمیمیرد تا روزی مقدر خود را صرف
نکند پس از خدا بترسید تقوی پیشه خود کنید و اجمال کنید در طلب روزی و بیجا سعی مکنید و اگر چه از روزی شما دیر برسد شما را
باعث نشود که از راه حرام طلب کنید و معصیت خدا را وسیله تحصیل روزی نکرد انید بدرستیکه خدا روزی را حلال قسمت کرده است
پس کسیکه تقوی ورزد و گناهان را ترک نماید و بر تنگی روزی صبر کند روزی او از حلال باو میرسد و کسیکه پرده ستر الهی را بدرد و از غیر
حلال معاش خود را اخذ کند نقاص میکند خدا از روزی حلال او و در روز قیامت حساب از او میطلبند و عذاب و عقاب خواهد شد
و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است و کسی گمان نکند که چون روزی مقدر است سعی و دعا بیفایده است زیرا که بعضی از روزی
چنان مقدر شده است که بی سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده است که با سعی حاصل شود و بعضی با دعا بدست آید پس اگر میباید
که موافق فرموده خدا سعی بکند و مبالغه بسیار در سعی نکند و سعی را مانع عبادت و بندگی خدا نکند و با وجود سعی و توکل بر خدا
داشته باشد و بداند که از سعی بدون مشیت الهی چیزی حاصل نمیشود و بزیادتی حرص و سعی کردن روزی چیزی بر مقدر
نمی افزاید و دعا نیز بکند و بداند که دعا خیلست و از جمله اسباب تقدیر روزیست و اگر نه توکل تجارت و سعی کردن مدموا است
و احادیث متواتره بر این مضمون وارد است و ایضا باید که روزی را از جانب خدا داند و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور بداند که از او و اند
باعث این نشود که اگر کسی را خدا واسطه کند و احسانی باو بکند شکر احسان او نکند بلکه میباید که هر گز از خلق باو نیکی و احسان کند تا نفس
او را بستاید و شکر او را بکند اما اعتماد بر او نکند و او را از خود نداند و بر نگوشود و مخالفت پروردگار نکند و بداند که خدا
او را واسطه کرده است که این روزی باو رسیده است و اگر خدا نمیخواست و قادر بر ایصال این نعمت بنود چنانچه از حضرت علی بن الحسین
منقول است که حق تعالی در روز قیامت ببنده از بندگان فرماید که آیا شکر کردی فلان را تخصیص او بدین بلکه تو را شکر کردم فرماید که چون او را
شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر کننده ترین شما کیست که شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق ع منقول است که
پیغمبر هرگز مسلمانی را که راضی نگردانند مردم را بغضب الهی و ملامت نکند مردم را بر چیزیکه خدا باو نداده بدرستیکه روزی را حرص
حریص نمیکشاید و نخواستن و کراهیت کسی روزی او را دور نمیگرداند و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر اینه روزی او را
دریابد چنانچه مرگ او را دریابد و بسند معتبر از حسین بن علوان منقول است که گفت در مجلسی بودیم که طالبان علم در آنجا حاضر بودند
در بعضی از سفرها توقف منتهی شد بود بعضی از اصحاب ما من گفت که از برای رفع این پریشانی کرا گمان داری و امید بکی داری حق
گفتم بغلانی شخص گفت پس والله که حاجت بر او برده نمیشود و با امید خود نمیرسی گفتم چه میدانی که چنین خواهد بود گفت که حضرت امام جعفر صادق
فرمود که در بعضی از کتب سماوی خواند که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال و مجد و بزرگواری و رفعت خود سوگند میخورم
که قطع میکنم امل و امید هر کسی را که از غیر من امید داشته باشد بیاس و نا امیدی و بر او میپوشانم جامه مذلت و خواری را تر تو مردم را از
ساحت قرب خود او را دور میکردانم و از فضای خود او را محروم میکردانم یا او را در سختیها و شدتها امید از غیر من میدارد و حال انکه شدائد
و بلاها بدست منست و امید از غیر من دارد و بفکر خود در درد یگران میکوبد حال انکه کلید همه درها بدست منست و درها همه
بسته است و درگاه من برای دعا کنندگان باز است کی امید من کرد در بلاها او را ایمن کردم و کرا در بلاها رها کردم و کی را برای مطلب عظیم
بدرگاه من آمد که امید او را قطع کردم و او را در روزها و مطلبها بندگان خود را تر خود حفظ کرده ام که در روز احتیاج بایشان بر سانم بعضی
من راضی نیستند و بر کردار ایشان آگاهم از جماعتیکه هر گز از تسبیح من ملال و سستی بهم نمیرسانند و ایشان را که در رضای من
زمانی من بندگان من نه بندند پس اعتماد بقول من نمیکنند آیا نمیدانند که کیست که بلائی از بلاهای را از کسی بگرداند غیر از من دفع آن نمیتواند کرد
مگر باذن من چرا این بنده از من چنین غافل است عطا کردم باو از جود و رحمت خود چیزی چند را که از من خلیده و سؤال کردن نخواهم
داد که آیا من بخیلم که بنده مرا بخیل میداند آیا بجود و کرم از من نیست یا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من نیستم محل آرزوها و مخالفت
و امید گاه بندگان پس کی امید ایشان را قطع میتواند کرد از من یا از من بتر سند انهائیکه از غیر من امیدوارند و طلب مینمایند و همچنین
اگر از اهل آسمانها و اهل زمین همه از من آرزو بخواهند و حاجت بطلبند و هر یک را آنچه همه طلبیده اند بدهم از ملک پادشاهی
من مثل یک عضو مو چه کم میشود و چگونه کم شود ملکیکه من پادشاه منعم باشم پس بدا حال کسیکه از رحمت من نا امید گردد و بدا

در بیان کناهان صغیره است

اما کسیکه معصیت چون من خداوندی کند و از من نترسد یا اذرا المتفون ساده و الفقهاء قادة و مجالسهم زیادة ان المؤمن یری ذنبه کانه تحت صخرة یخاف ان تقع علیه و ان الکافر یری ذنبه کانه ذباب مر علی انفه یا اباذر ان الله تبارک و تعالی اذا اراد بعبد شرا انساه ذنوبه یا اباذر لا تنظر الی صغر الخطیئة و لکن انظر الی من عصیت یا اباذر ان نفس المؤمن اشد ارتکاضا من الخطیئة من العصفور حین یقذف به فی شرکه یا اباذر من وافق قوله فعله فذلک الذی اصاب خطه و من خالف قوله فعله فانما هو نخ نفسه یا اباذر عن الرجل لیحرم رزقه بالذنب یصیبه ای ابوذر منقاوه هذه کاران بزرکوار استند و فقها و علما قائد و رهنمای مردمانند و همنشینی علما کور موجب زیادتی علم و کمالاست بدستیکه مؤمن کناه خود را چنان عظیم می بیند و از آن در حذر است که کوه را در زیر سنکی است که میترسد بر سرش فرود آید و بتحقیق که کافر کناه خود را چنان کاه سهل میداند که کویا مکسی بر بینی او نشسته و کذشتای ابوذر بدستیکه هر کاه حقتعالی خیر و سعادت بنده ای خواهد او را شقی یا شود کناه را از خاطر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بخردی و کوچکی کناه و لیکن نظر کن بزرکواری و عظمت خداوندی که معصیت او کرده آی ابوذر نفس و مرض اضطراب آبش از کناهان بیشتر است از اضطراب کنجشکی که در دام افتاده باشد ای ابوذر هر که کفتارش با کردارش موافق نبود باید پس او همه خود را از سعادت یافته است و اکر نه چنین باشد که قولش نکو و کردارش بد باشد در قیامت خود را سرزنش و ملامت خواهد کرد ای ابوذر بسیار است کسیکه از روی خود محروم میکردد بسبب کناهیکه از او صادر میشود بدانکه نقوی ریشه و اصل است از برای مقربان و بعد از این مجلی از احوال اشقیان ائمه مذکور خواهد شد چنانچه از امام موسی منقم که با عالم کفتکو کردن و صحبت داشتن بهتر است بر روی مزبلها از سخن کفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و نیکه کاه زیبا و بسندیده تر منقم از حضرت رسولصم که کوید و زیان بحضرت عیسی کفتند که با چه جماعت هم نشینی کنیم فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بیاد شما آورد و دیدن او علم شما را بیفزاید و سخن کفتن او شما را با خرت رغبت کرداند و منقم که لقمان بفرزند خود کفت که بدیده بصیرت نظر کن و از روی بینائی مجالس را برای خود اختیار کن پس اکر می بینی جماعتیرا که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اکر تو عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اکر جاهل باشی باز جماعتی را می بینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین اکر عالم باشی علم تو بتو نفع نمیدهد و اکر جاهل باشی جهل تو زیاده میکرداند و شاید که خداوند بمنی بر ایشان نازل کرداند و ترا فراکیرد و بدانکه مفاسد کناهان هر چند صغیره باشد عظیم است و موجب جرات شیطان و سلب توفیق از خداوند عالمیان میکردد و باعث قساوت قلب و سیاهی دل و دوری رحمت الهی میشود بلکه مکروهات را سهل نمیباید شمرد که از انکار مکروهات موجب خواری و محرمات و کناهان صغیره میشود و بر کناهان صغیره که مصر شدند و از انها توبه نکردند خود کبیره میشوند بدانکه اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرات بر کناهان کبیره میکردند و از کناهان کبیره نباید کناهان را خوار و کم شمارند و نظر بعظمت پروردکار کنند که معصیت بر او هیچ نمیباشد بلکه چیزیرا که در دو قیامت ضرر کند انست و از حضرت امام رضاع منقم که کناهان صغیره را همانند بکناهان کبیره و کسیکه در اندک از خدا نترسد در بسیار هم نمیترسد و اکر خدا مردم را بهشت و دوزخ نمیترسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت او نکنند برای تفضلیکه بایشان فرموده و احسانهائیکه نسبت بایشان کرده و نعمتهائیکه بدیشان ارزانی داشته است و حضرت رسولصم فرموده حقیر شمارید چیزی از بکدهای خود را تا خود نماید در نظر شما اعمال خیر خود را بسیار بدانید هر چند بسیار نماید در نظر شما بد دستیکه کبیره باقی نماند با استغفار و صغیره ضغیره نیست با اصرار و امام محمد باقرع فرموده که از جمله کناهانیکه امرزیده نمیشود انست که کسی بکوید که کاشکی مرا مواخذه نمیکردند مکر همین کناه و حضرت امیر المومنینع فرموده که هیچ بندهٔ نیست مکر اینکه برا و چهل پرده پوشیده است تا هنکامیکه چهل کناه کبیره بکند پس تمام از پرده ها از او دریده میشود پس ملئکه حافظان اعمال میکویند که خداوندا این بندهٔ تو پرده ها ستر تو از او کشوده شده تا خود باز ایستد پس خداوند عالمیان بایشان وحی میفرماید که او را بیاکهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی را نمیکذارد مکر اینکه مرتکب میکردد اندوخود را بافعال قبیحه خود رسوا میسازد پس ملئکه میکویند که خداوندا این بنده هیچ کناهی را ترک نمیکند و هماره از شر می ایذا زکارهای او پس خداوند عالمیان میفرماید که باکهای خود را از او بپوشانید پس بعد از ان اظهار عداوت ما اهلبیت مینماید و در این هنکام خداوند او را دشمن میدارد و ملئکه میکویند که خداوندا این بنده تو چنین پرده را دریده و رسوا مانده میفرمایدکه اکر من خیری در او میدانستم نمیکذاشتم شما بال خود را از او بر ندارید و خوانیم منقول است از حضرت فرموکه ترک کناه کردن آسان تر است از طلب توبه کردن چه بسیار شهوت بکناهان که باعث اندوه و دوری از بهشت میشود و مراد دنیا را رسوا کرده است و از برای عاقل دنیا جای فرح و شادی نکذاشته است و حضرت صادقع فرموکه اکر خدا

در بیان ترک کناهان است

خبر نبده را میخواهد او کناهی میکند او را بدیلاحی مبتلا میکند که استغفار او را بیاد او در دو توبه کند و کسی را که خبر دار او می بیند چون کناهی کرد استغفار از خاطر او محو میکرداند او را در خفت میدارد چنانچه میفرماید که ما استدراج را از آن جهتیکه نمیدانند یعنی در هنکام معاصی بایشان نعمت میدهیم و حضرت صادقع فرموکه خداوند بنده را که در کناهان عظیم در کبذ کاه او را و اکذاشته و طلب او را فراموش نماید و دشمن میدارد بنده را که اندک کناهی کرده باشد و او را حقیر و خفیف شمارد و ایضا فرموکه بپرهیزید از کناهان حقیر شمرده شده که امرزیده نمیشود و پرسیدند که کدام کناهان است فرمود انکه کناهی کند و کوید خوشا حال من اکر غیر از این کناه ندانسته باشم و فرمود که حضرت رسول الله صحرای خشک ساده را در پیش اصحابه کفتند که یا رسول الله در این زمین هیزم نیست فرموکه هر چه بدست آید بیاورید پس او رفتند تا بسیاری جمع شد حضرت فرمود که کناهان با این نحو جمع میشود پس فرمود که از جمله کناهان را که مرکهای را طلب کننده هست و جمع کناهان را نوشته است در نامهٔ اعمال ثبت کرده است و حضرت صادقع فرموکه مراد می که کناهی میکند و دعوا و نشان پشیمانی پیدا میشود پس اکر توبه کرد برطرف میشود اکر دیکر کناهی کرد دیکر نیاورده میشود تا دلش و اندامش را فرا میکیرد دیکر بعد از ان هرکز رستکار نمیشود و حضرت باقرع فرموده که کاهست بندهٔ از خدا سؤال مینماید و نزدیک میشود که حاجتش بر آورده شود پس کناهی میکند و خدا وحی میفرماید ملئک که حاجت او را بر میاورید نزد که او منتظر غضب من شد و مستوجب خشم کردید و دعوت دیکر فرموکه هیچ سالی بر بادان نرسد دیکر تنکی نمیاید و لیکن خدا هر جا که خواهد میفرستد بدرستی که هر کاه جماعتی معصیت کرده اند نقدری از عذاب از بادان که برای ایشان مقدر شده است که حقیقتا از ایشان باز میکردد در بیابانها و کوهها می بارد و کاهست که جمله از خداوند عذاب میفرماید بدرسوخ لخش بسبب باران که از بادان برای کناهان انجماعتی که در دنیا بایشان جاکرده اند و خدا انرا ذخیره کرده است که بجماعتی دیکر جا بکیرد بعد از ان حضرت فرمود که عبرت بکیرید ای اصحاب و حضرت صادقع فرمود که کاه است شخصی کناهی میکند و بسبب ان از نماز شب محروم میکردد و بدستوکه عمل بد تاثیر شر رضاش تند را است از فروفتن کاردی در کوشت و فرموکسی که کناهی را اراده کند و عمل بنماید او را دو بیماهنک کسی که کناهی میکند پیرخدا میفرماید که بعزت و جلال خودم سوکند که تراینامرزم هرکز حضرت رسول الله فرموکه کاه باشد که بندهٔ را بر کناهی از کناهان ضد شاد و محزون میدارند و او نظر کند بزانوی خود در بهشت منعم اند حضرت امام محمد باقرع فرموکه حق تعالی قضا حتم فرموده نعمتی که به بندهٔ کرامت فرماید سلب نمیباید تا وقتا کناهی از او صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت کردد و حضرت امیر المومنینع فرمود که هیچ دردی بلاها دردناک تر از کناهان نیست و هیچ خوفی بدتر از مرک نیست و ترس از برای نفکر احوال کذشتکان کافی است ترک از برای موعظه است پس امت حضرت امام جعفر صادقع فرموکناهی که تغییر نعمت میباشد بغی و تکبر و فساد است کناهی که موجب ندامت میشود قتل نفس است و کناهی که موجب نزول غضب الهی است ظلم است و کناهی که موجب سوء الحساب و دیدن بروها است مشرب خوردن است و کناهی که باعث منع روزی است زنا است و کناهی که باعث نزول فنا شدت است قطع رحم است و کناهی که دعا را مردود و هوا را نا رب میکرداند عقوق پدر و مادر است یا باذر دع ما لیست منه فی شیء و کل ما تطوع فیما لا یعنیک و احزن لسانک کما تحزن وجهک یا باذر ان الله جل ثناؤه لیدخل قوما الجنة فیغطیهم حتی یتمیلوا و قوما النار حتی یتمیلوا فیقال للعلماء ما ذا نظر تم الیهم عرفوه فیقولون ربنا اخوانا کنا معهم فی الدنیا فلم فضلتهم علینا فیقال لهم انهم کانوا یجوعون حین تشبعون و یظمئون حین تروون و یقومون حین تنامون و یتحفظون حین تغفلون ای ابوذر ترک کن کاری که از ان فائده بتو عاید نمیکردد و سخن بکو در امری که از ان منفعت نمیشوی و زبان خود را حفظ کن چنانچه زر خود را حفظ مینمائی ای ابوذر حفظ لسان را داخل خواهد کرد و اینقدر از نعمت ایشان کراهت خواهد فرمود که نزدیک شود که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل کردد و بالا تر از ایشان جماعتی باشند در درجات عالیه بهشت که چون ایشان نظر بایشان جماعت کنند بشناسند ایشان را و چون حال ایشان را بهتر از حال خود دانند کویند که پروردکارا ایشان برادران ما بودند و با ما دوستی مینمودند و با ایشان نماز میکردند و روزه میداشتند و با ایشان حج میکردند پس خداوند عالمیان میفرماید که ایشان را بسبب اعمالیکه داشتند بهشت در آورید پس بهشتیان بهشت در آیند و ایشان را بینند و بشناسند پس بسبب شناسائی ایشان را بهشت در آورند پس بعد از ان ایشان را بینند که در بهشت منعم اند و ایشان را نمیشناسند پس بسبب ناشناسی ایشان را از بهشت بیرون میکنند پس بعد از ان ایشان را بینند که در آتش معذب اند و ایشان را نمیشناسند پس بسبب ناشناسی ایشان را از آتش بیرون میکنند پس بعد از ان ایشان را بینند که در آتش معذب اند و ایشان را بشناسند پس بسبب شناسائی ایشان را از آتش بیرون میکنند پس بعد از ان ایشان را بینند که در بهشت منعم اند و ایشان را بشناسند پس بسبب شناسائی ایشان را در بهشت در آورند پس بعد از ان ایشان را بینند که در آتش معذب اند و ایشان را نشناسند پس بسبب ناشناس

حرف نزنی بگوید که باعث قتل چندین هزار نفس میشود و ممکن است که کلمه خیری بگوید که باعث چندین هزار کس از کشتن بشود چون مقاد سخن گفتن بسیار است و غالبا قبائح در سخن گفتن میگوید و مفاسد دنیا و آخرت بسیار در سخن گفتن مترتب میشود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است تا مرا در اخاموشی از سخنی است که خیر نیتوانی از آن اندیشی پس اگر زبانش باذکار و ادعیه و تلاوت قرآن بگشاید باشد بهتر از خاموشی است و موجب سلامتی ابدیست و اگر سخنان دیگر گوید باید که اول تفکر نماید و عاقبت نواید و مفاسد آن بگذید و بعد از آنکه بداند که فایده آخروی یا صلاح دنیوی در آن هست بگوید والا ساکت باشد که سلامتی و نجات در آنست چنانچه از حضرت صادق منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است پس ساکت بودن از طلا است و حضرت رسول فرمود که نجات مرد مسلمان در نگاه داشتن زبان خود است و حضرت امام محمد باقر فرمود که ابوذر میگفته که لیطلب کسته فی علم این زبان هم کلید خیر است همچنین زبان خود مهر زن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت صادق فرمود که حضرت عیسی منبر فرمود که بنی اسرائیل خدا بدستیکه بسیاری از خلق خدا بسبب سخن میگویند دلهای ایشان فاسد دارد و میمیرند و حضرت علی بن الحسین فرمود که زبان مرد هر صبح مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح او و میپرسد که بر چه حال صبح کرده اید میگویند که حال ما خیر است اگر تو ما را بحال خود بگذاری و ببلا مبتلا نکنی و او را قسم میدهند و مبالغه میکنند که ما را ببلائی مبتلا مکن و میگویند ما بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو معاقب میشویم و روایت کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را نگاه دار باز گفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که زبان خود را حفظ کن تا سه مرتبه و فرمود که مکرر مردمان را نزار بروی در افتادن می اندازند بغیر از درو کردهای زبان ایشان و در حدیث دیگر فرمود که سبب اکثر خطاهای بنی آدم زبان ایشان است و حضرت جعفر بن محمد از حضرت رسول روایت فرمود که خدای زبان را در جهنم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضو را آنچنان عذاب نکند پس زبان خواهد گفت که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب میکنی خطاب رسد که بدان کلمه از تو صادر شد که بمشرق و مغرب عالم رسید و خونها حرام بسبب آن ریخته شد و مالها بسبب آن بحرام غارت شد بعزت و جلالم سوگند که ترا عذابی بکنم که هیچیک از جوارح را از عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین فرمود که هیچ چیز سزاوارتر نیست ببسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشا حال کسیکه زیادتیهای مال خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخن را امساک کند و نگاه دارد و از حضرت امام زین العابدین میپرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهتر اند حضرت فرمود که هر یک را آفتها هست پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی است زیرا که خداوند عالم پیغمبران و اوصیای ایشان را بخاموشی نفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آتش جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن گفتن میشود هر گز من ماه را بر آفتاب برابر نمیکنم تو فضل خاموشی را بر سخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمیتوانی کرد و حضرت امیر المؤمنین هم فرموده که جمیع خوبیها در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت بودن و سخن گفتن پس هر نظری که در آن عبرت کردن نباشد بکار نمی اید هر خاموشی که در آن تفکری نباشد از غفلت است و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد از لغو است پس خوشا حال کسیکه نظرهای او همه عبرت باشد خاموشی او همه تفکر در امری باشد که بکار آید و سخن او همه یاد خدا باشد و برکناهان خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق فرمود که خوابیدن احتیاج بدست و سخن گفتن راحت در وحی است خاموشی راحت عقل است یا ذا جعل الله لیل ثناؤه قرة عینی فی الصلوة وجعل الصلوة الجائع الطعام والی الظمآن الماء وان الجائع اذا اکل شبع وان الظمآن اذا شرب روی وانا الا اشبع من الصلوة و یا اباذر ان الله عز وجل بعث عیسی بن مریم بالرهبانیه وبعثت بالحنیفیة السمحة وجعل الصلوة قرة عینی یا اباذر ایما رجل تطوع فی کل یوم ولیلة اثنتی عشرة رکعة سوی المکتوبة کانله حقا واجبا بیتا فی الجنة یا اباذر ان ما دمت فی الصلوة فانک تقرع باب الملک الجبار ومن تکثر قرع باب الملک یفتح له یا اباذر ما من مؤمن یقوم مصلیا الا تناثر علیه البر ما بینه وبین العرش وکل به ملک یناجی ربه ولو یعلم ما فی الصلوة ما انفتل ای ابوذر حضرت رسول چشم را در نماز مقرر فرمود و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه گوسفند از دست راعی فرار میکند و نماز از دست بنده فرار میکند چون اطفا میخورد سیر میشود و تشنه چون آب بخورد سیراب میشود و رغبتش زایل میگردد و من هر گز از نماز سیر نمیشوم و همیشه خواهان ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را بوحی بانبیاء مبعوث گردانیده بود در شریعتی و بجز از معاشرت خلق و قدری از دنیا و زینت آن

کتابخانه مجلس شورای ملی

وصیت

فرزندان آدم

و مراسم بعبودیت گزارنده است باد نبی پاکیزه و مائل از اعوجاج و انحراف بجانب استقامت و در حفاظت آسمان که نگذاشته اند زمین بر ایشان بیفتد مگر باذن او و بر ایشان مهربان و رئوف است و بخلایق خود خوشی داده اند و لیکن فرح و شادی و روشنی دیده من در نماز است ای ابوذر هر که در شبانه روز یک رکعت نماز بجماعت نخواند و بوی خوش نداده باشد بغیر از نمازهای واجب بگذارد بر خدا لازم و واجب است که نخواند در بهشت و او را کرامت فرماید ای ابوذر مادام که در نماز بندی در درگاه فیض و فضل و رحمت خداوند باسیکو فی الجمله گشاده میشود ای ابوذر هیچ مؤمنی بغیر از نمازی نمیتواند مکر انکه بر او فرض و مقرر شده باشد و هیچ از نمازهای واجب او را مشغول نمیکند و او را باز نمیدارد مگر نماز نوافل که بر او فرض و مقرر نشده باشد و هیچ ملکی را بر او موکل نمیکند و او را باز نمیدارد مگر نماز نوافل که بر او فرض و مقرر ش

بدانکه حقتعالی هر پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم را که مبعوث گردانید شرعی برای او مقرر فرمود موافق مصلحت آن زمان و احوال اهل آن عصر و چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولوالعزم بعد از او مبعوث میشد و مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند بر خلاف حکم امت پیغمبر سابق این شریعت آن احکام را منسوخ ساخت و حکمی چند مخالف آنها برای ایشان مقرر میشد و این العیاذ بالله نه از باب جهل و نادانیست که بچیزی را بنویسد و بعد از آن رایش متغیر شود و بر خلاف آن علم هر ساند چنانچه ملاعین هنود باین سبب منکر نسخ شده اند بلکه با اعتبار اختلاف احوال امت مبتنی بر حکمت ایشانست چنانچه طبیب داناول بیماری را مصلحتی بیماردار دو غذائی میداند و در وسط بیماری غذای دیگر و دوائی دیگر و آخر بیماری دیگر و همچنین اصلاح میداند و بعضی از اصلاح را بعضی دیگر تبدیل و تغییر میکند چنانچه مثل قوم حضرت موسی چون بیابان الجوج و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرمود مثل آنکه بول اگر بجائی از بدن ایشان میرسید آنموضع را مقراض کنند تا پاک شود و در قصاص بر ایشان مقرر فرمود که اگر کسی دیگری را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبود و امت حضرت عیسی چون مردم نیایش ملایم و هموار بودند جهاد از ایشان ساقط فرمود و فرمود که ایشانرا بموعظه و نصیحت هدایت کنند و ایشانرا امر بر هبانیت فرمود که گوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود و در کشتن نفس و عفو برای ایشان مقرر فرمود و امت پیغمبر آخر الزمان چون وسط بودند احکام ایشانرا وسط مقرر فرمود چنانچه در قتل نفس ایشانرا مخیر فرمود میان قصاص و دیه و عفو کردن و همچنین در سایر احکام و سابقا در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول خلایق عاجز است از احاطه کردن بحسن و قبح خصوصیات شریعت پس در هر شرعی که خبر داده بجا میباید آورد و بعقل ناقص خود اعتراض عباداتها و بدعتها نمیباید کرد که اموجب ضلالت و گمراهیست و گول شیطانرا نمیباید خورد که این عبادت مرا خوشتر میاید و این روش عمل کردن مرا بیشتر بخدا نزدیک میکند زیرا که قرب و بعد بخدا معنی ندیست که امثال ما مردم که عقلها معیوب بهزار نقص و مخلوط با صدهزار شهوت داریم میتوانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا باینها میتواند رسید چنانچه کشیش نصرانی اگمان نیست که بان عبادت و ریاضتی که میکند او را قربی حاصل میشود و حال آنکه هرچند عبادتش بان طریقه میکند کفر و عنادش بیشتر میشود و از خدا دور و مبغوض میگردد و بدانکه بدعت عبارتست از آنست که بگوئی امری در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد یا امری را واجب گردانند که خدا واجب نکرده باشد اگرچه بالعنوان یک خصوصیتی باشد مثل آنکه خدا فرموده است نماز در هر وقت مستحب است اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون هر وقت سنت است و این یک وقتی است از اوقات پس من در این وقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر در وقت غروب بجا آورد بعنوان اینکه در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است بدعت میشود و حرام است چنانچه عن علیه اللعنه در خصوص چاشت شش رکعت مقرر ساخت در اینوقت مبتدع گردید بعنوانست و بدینجهت بدعت و حرام شد و ائمه ما از آن نهی فرمودند و همچنین اگر کسی نماز سنتی را سه رکعت بیکسلام بکند بجهت این هیئت و نماز سنت از پیغمبر ما نرسیده بدعت و حرام است یا اگر کسی در هر رکعت و در رکوع بجا آورد حرام است همچنین بکلمه طیبه لا اله الا الله و الحمد و قت گفتن سنت است و بهتر آن ذکر است اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار دانه یا پنصد مرتبه سنت است و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شارع مقرر ندانند یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت داند بدعت است و بدعت در دین بدتر از معاصی است و امتیاز شیعه و سنی همیشه باین بوده است که شیعه بفرموده ائمه خود علمیه نموده اند و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند بعقلهای خفیف خود بدعتها در دین میکردند و بنام عمل نمودند و ائمه ما ایشانرا باین مذمت میفرمودند چنانچه کلینی و غیره بسندهای متواتر از حضرت رسول و ائمه هدی روایت کرده اند که هر بدعت ضلالت و کراهیت و هر ضلالت راهش بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده که از حضرت امام موسی پرسید که هیچ چیز خدا را بیکانگی پرستم فرمود کای یونس بدعت در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که بر برای خود دینی اختراع کند هلاک میشود و هر که اهلبیت پیغمبر را فرموده ایشانرا ترک کند گمراه میشود و هر که کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را عبادت کرده است بچیزیکه نمیداند و هر که چنین کند با خدای خود مصاده کرده است و ضد معاد رضخدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است و از حضرت امیر روایت کرده است که هر کس بدعتی میکند البته سنتی از سنتها پیغمبر را ترک کرده است و کلینی بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که فرمود هر گاه بدعتها در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را ظاهر کند بیناکند که آن بدعت ننگ و کوننده است و هر که عالم نباشد لعنت الهی و فرشتگان و همه مردم بر او باد و از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که خدا هیچ امری را که امت بآن محتاج باشند نگذاشته است مگر اینکه در قرآن فرستاده و پیغمبر بیان فرموده و برای هر چیز اندازه مقرر فرموده و دلیلی فرموده و از برای هر کس که از آن اندازه بگذرد حدی مقرر ساخته است و بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که بهترین اعمال نزد حق سه است که در اینمدت پیغمبر عمل کنند و اگر چه اندک باشد و بسند معتبر از حضرت امیر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که کفار بکار نمی آید مگر اینکه با کوثار نیک باشد و گفتن و کردن هر دو بیفاید است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد و منقل که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و مستوجب عذاب شد گفت خدایا مرا از سجده آدم معاف دار و من ترا عبادتی کنم که هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی نکرده باشد حضرت فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست انما زاهیکه من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت بیاید کرد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که بر شما باد بمتابعت سنت من زیرا که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که اگر بر شما از امور دین مشتبه شود بوقف کنید و بما عرض نمایید تا برای شما شرح نمائیم و بیان کنیم و در اینباب حدیث بسیار است و در این کتاب همه را نتوانستم نمود و بعضی احادیث که در اینمطلب وجیزست در باب عمل و علم ذکر کردیم بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم پوشیده نماند که هر عملی هر چند بشواء و شکل باشد چنین نیست که باعث نجات باشد تا موافق سنت باشد و عمل بدعت و مخالف ضلالتست و کسیکه رجوع باخبار اهلبیت ننماید و مخالف کلام ایشانرا تواند فهمید یا کرنیت خود را خالص گرداند و رجوع بکلام ایشان کند البته بمقتضای آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا خدا او را راحق هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه را نداشتند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجماعتی که راویان اخبار ائمه معصومین اند و علوا ایشانرا میدانستند و تابع دیانت باطل نیستند چنانچه کلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه بحضرت صاحب الزمان نوشت هر گاه امور یکه بر ما مشتبه شود چکنیم حضرت فرمانها بتوشتند که در حادثه ها بآنچه بر شما وارد شود و چیزها بآنچه بر شما مشتبه شود رجوع کنید بروایت کنندگان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است که امر یکه در میان شما منازعه بشود نظر کنید بسوی کسیکه حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما

توبه صاحب بدعت را قبول نمیکنند گفتند یا رسول الله چرا توبه او قبول نیست فرمود زیرا که در دل او هست از بدعت جا کرده باشد و از دلش بدر نمیرود و ابن بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که شخصی بود در زمان سابق توبه طلبید نیا از حلال کودکی بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد او را دست نداد پس شیطان نزد او آمد و او را وسوسه کرد که تو را بیک چیز دلالت کنم که اگر آنرا بکنی دنیا تو بیا شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت آن چیست گفت بدعتی احداث کن و مردم را بسوی از من بخوان پس او چنین کرد خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار بهم رسانیدند بعد از مدتی بفکر خود افتاد که چکار بود که کرد دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبه من مقبول نخواهد شد تا انها را که گمراه کرده ام برنگردانم بنزد هر یک که می آمد و میگفت که دین من بدعت باطل بود برگردید در جواب میگفتند که دروغ میگوئی دین حق بود و الحال مثل هم رسانیده دروغ میگوئی دیگر ایشان برنمیگردند تا وقت وفات بخیری بر گردن خود بست و سر شر را بر منحنی بست و با خود قرار داد که این را نگشایند تا خدا توبه او را قبول کند پس خدا وحی فرمود به پیغمبری که در آنزمان بود که بگو با صاحب بدعت که بعزت و جلال خود سوگند که اگر بقدر مژه از بدعتی که بنا نهاده ای از هم بپاشد توبه تو را مستجاب نکنم و توبه تو را قبول نکنم تا زنده گردانی آنها را که بدین تو بودند مرده و از دین برگردانی و بسند صحیح از حلبی روایت کرده است که از حضرت صادق پرسید که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی بآن کافر میشود فرمود که اینکه بدعتی در دین پیدا کند و هر که با او در آن بدعت همراهی کند دوست دارد و هر که مخالفت او کند از او بیزار گردد و بسند معتبر دیگر از ابو الربیع شامی منقول که از حضرت صادق پرسید که از دنیا چیز بگذرنده را از ایمان باید میبرد کدام است فرمود اینکه برای بر خلاف حق قابل شود و بر آن بماند و بسند صحیح دیگر از برید عجلی روایت کرده است که از آنحضرت پرسید که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی بآن کافر میشود حضرت سنگ ریزه از زمین برداشتند و فرمودند که آنست که سنگ ریزه را بگوید هسته خرما است یعنی هر امر خلافی را که افترا کرده اند حتی این امر سهل و بیزار از جوید از کسیکه مخالفت او نماید در این امر و دشمنی با مخالفان خود در این امر باطل بکند پس او ناصبی است و با ما دشمنی کرده است و بخدا شرک آورده است بنا دانی و بسند دیگر روایت از حضرت امیر پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمودند سنت آنچیزیست که رسول خدا جاری کرده و بنیاد فرموده و بعد بدعت آنست که بعد از آنحضرت پیدا کرده اند و جماعت که پیغمبر فرموده آنست که با ایشان میباید بود اگرچه اهل حفدان کوچه اند که باشند و فرقت که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده اهل باطلند اگرچه بسیار باشند و کلینی در ذیل از امام محمد باقر روایت کرده است که خدا هیچ امری را که امت بآن محتاج باشند نگذاشته است مگر اینکه در قرآن فرستاده و پیغمبر بیان فرموده و برای هر چیز اندازه مقرر فرموده و دلیلی فرموده و از برای هر کس که از آن اندازه بگذرد حدی مقرر ساخته است و بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین روایت کرده است که بهترین اعمال نزد حق سه است که در اینمدت پیغمبر عمل کنند و اگرچه اندک باشد و بسند معتبر از حضرت امیر روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که کفار بکار نمی آید مگر اینکه با کوثار نیک باشد و گفتن و کردن هر دو بیفاید است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد و منقل که چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و مستوجب عذاب شد گفت خدایا مرا از سجده آدم معاف دار و من ترا عبادتی کنم که هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی نکرده باشد حضرت فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست انما زاهیکه من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت بیاید کرد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که بر شما باد بمتابعت سنت من زیرا که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که اگر بر شما از امور دین مشتبه شود بوقف کنید و بما عرض نمایید تا برای شما شرح نمائیم و بیان کنیم و در اینباب حدیث بسیار است و در این کتاب همه را نتوانستم نمود و بعضی احادیث که در اینمطلب وجیزست در باب عمل و علم ذکر کردیم بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم پوشیده نماند که هر عملی هر چند بشواء و شکل باشد چنین نیست که باعث نجات باشد تا موافق سنت باشد و عمل بدعت و مخالف ضلالتست و کسیکه رجوع باخبار اهلبیت ننماید و مخالف کلام ایشانرا تواند فهمید یا کرنیت خود را خالص گرداند و رجوع بکلام ایشان کند البته بمقتضای آیه کریمه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا خدا او را راحق هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه را نداشتند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجماعتی که راویان اخبار ائمه معصومین اند و علوا ایشانرا میدانستند و تابع دیانت باطل نیستند چنانچه کلینی روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه بحضرت صاحب الزمان نوشت هر گاه امور یکه بر ما مشتبه شود چکنیم حضرت فرمانها بتوشتند که در حادثه ها بآنچه بر شما وارد شود و چیزها بآنچه بر شما مشتبه شود رجوع کنید بروایت کنندگان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است که امر یکه در میان شما منازعه بشود نظر کنید بسوی کسیکه حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما

در مذمت عشرت دنیا

دانسته باشد راضی شوید و او را حکم سازید و بدین خود که ما او را دنیا شاه حاکم کرده ایم پس اگر او حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید و حکم ما را رد کرده اید و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک بخدا است و باید دانست که خدا تعالی در روز قیامت در محاسبت همه کس معذور نمیدارد تا آنکه بداند که او عالمست بعلوم اهلبیت و از گفته ایشان خبر میدهد و بداند که در دینی دارد که کلام ایشان را دلیل و برهان میکند چنانچه از امام حسن عسکری منقولست که حضرت علی بن الحسین فرمود که هر گاه مردی را ببینید که نیکو مینماید علامت و طریقه او و هیئات و هیئات اهل خیر مینماید و در سخن گفتن ملاحظه بسیار میکند و با احتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود و الظاهر مینماید پس زود فریب او را نخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی نیت و پستی نفس و ترسی که در دل او هست پس دین را دام وسیله تحصیل دنیا و حرام میکرداند و مردم را بپیوسته بظاهر نیک خود میفریبد چون مال حرامی او را میسر شد خود را دوران می افکند و اگر به بیند که بمال حرام هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را نخورید زیرا که شهوات و خواهشها خلق مختلف میباشد چه بسیار است که کسی مال حرام هر چند که بسیار باشد میگذرد اما اگر بحرام دیگر از شهوتها نفس مرتکب میشود و اگر به بیند که از انها نیز عفت میورزد باز زود فریب او را نخورید تا ملاحظه عقل و عملش بکنید زیرا که بسیار است که ترک انها هم میکند اما عقل متینی ندارد و انچه دانسته دانائی فاسد میگرداند زیاده از انچیزهائیست که بعقل خود اصلاح نماید و اگر عقلش را هم متین یابید باز زود فریبش نخورید تا انکه ملاحظه کنید که در رفتنها که میکند که هواهای نفس بر او غالب میشود تابع انها میباشد یا تابع عقل و به بینید که چون نسبت محبت فحواهشهای او از برای دنیا ستها باطل و متاع بود مردود و ترک دنیا ستها باطل درجه مرتبه است زیرا که در دنیا مردم مجمعی هستند که زیان کار دنیا و اخرتند و دین را از برای دنیا ترک میکنند و لذت دنیا ست و معتبر بودن تنزه او بیشتر است از لذت اموال و نعمتها حلال پس جمیع لذتها حلال را ترک میکنند برای دنیا ست و بزرگی و اعتبار بعد از ان حضرت اینخواندند که مضمون انست که چون با و میگویند که بترس از خدا بکبر او را و غیرت حمیت جاهلیت با و میگوید که گناهیرا که او را از ان ترسانیده اند و بجهة لجاج و عناد بیشتر بان مشغول شود پس بر است او را جهنم برای مکافات او و بد فرا شیست انش جهنم برای او پس او از روی جهل و فساد و تعصب و عناد خطها میکند و خطاها از و صادر میشود مانند خط شتر کور که بر اهی رود و اول نا طالی که مرتکب میشود او را بنهایت مرتبه زیان کاری و خسارت میرساند پس پرورد کار او بسبب بدی که کرداو منع لطف خود از او مینماید و او را در طغیان میگذارد پس او حلال میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است و حرام میکرداند چیزها ئیرا که خدا حلال کرداینده است پروا نمیکند هر چه قدر که از دین او نوت شود هر گاه سالم باشد برای دنیا ست دنیا یکه تقوی و ترس الهی را برای تحصیل از بین برده ظاهر میکرداند پس اینکرده جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است و ایشانرا لعنت کرده است و بر ایشان عذاب خوار کننده مهیا کرداینده ولیکن مرد تمام و مرد بهترین مردان کسیست که هوا و خواهشهای خود را تابع فرمود خدا کرداند و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که باقی و داسمی که خواروخفیف باشد باعث عزت بادی اخرتست و حرصی که بسبب باطل هم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در دنیا با و میرسد برای تابع حق بودن او را بنعیم ابدی حقی میرساند در بهشتی که هرگز زوال ندارد و بداند که خوشحالی و سروری که بسبب گناه بر متابعت هواها و خواهشهای نفس باو میرسد زود او را میکشاند بعذابی که انتها و انقطاع ندارد و اینچنین کسی مرد است و تمام مردپس باو متمسک شوید و پیروی طریقه او بکنید برکت او بجذا توسل جوئید که دعای او از درگاه خدا رد نمیشود و حاجات بر او رد نمیشود و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمومنین فرمود که پشت راشکستند و کمر در این دنیا مرد دانای زبان دان و فاسق و مرد نادان زور دلی که عبادت بسیار میکند ان اول بریاست دارد مردم را بسبب فسق و فجور از راه حق بر میگرداند دوم بسبب جهل از ان راه که عبادتی میکند و مردم را از حق باز میدارد پس بپرهیزید از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت هر گمراهیند بدرستیکه من حضرت رسول را شنیدم که اینحضرت فرمود که هلاک امت من بر دست هر منافق زبان دانی است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که ابو حمزه ثمالی فرمود که زنهائیکه بپرهیزاند دنیا ست و متبوع بودن و سرکرده بودن و زنهاری که از پی مرد میروند گفت تمام تو کرده دنیا ست و امید نیکی و اما دوستی انچه میدانم از امام است از پی مرد رفتن و اخادیث شما را از ایشان اخذ کرده ام فرمود که از مراد نیست که تو فهمیدی بلکه پیروی مردانست که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی و هر چه گوید بقصد پیش گیری چون دانسته که بمتابعت کفته هر کس نجات حاصل نمیشود و هر عملی ادمی مستحق ثواب نمیشود و هر مشقتی قرب خدا بدست نمیاید و بنابر بداشتها را بگفته خدا و رسول و ائمه معصومین میتوان دانست

در مدح مطعومات

و فرمود که حضرت رسول در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف میکردند و احادیث در فضیلت طیب و انواع و فضل و دروغهای خوشبو بر خود مالیدند بجاست در اینرساله همین اکتفا مینمائیم لمعه هشتم در مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترک کوشت و جوانی کردنست بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر یافت و کلینی و غیر او بسلسله معتبر از حضرت رسول و ائمه معصومین روایت کرده اند که سیدو بهتر بن طعامها کوشت است بسند معتبر از عبد الاعلی منقول که بحضرت صادق عرض نمود که روایت بما رسیده است از حضرت رسول که حفظ دشمن میدارد خانه پر کوشت را حضرت فرمود که دروغ میکویند حضرت مدتها کوشت نخورد مدتها خانه کرد که در انخانه کوشت مرده را بغیبت خوردند و بدین کوشت ادوست میداشت در بیماری اول منبر مود و در روزیکه فوت شد در استین ام ولدش سیب درهم بود که برای کوشت خرید باو داده بود و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که کوشت خوردن در بدن کوشت میرویاند و کسیکه چهل روز کوشت ترک کند کج خلق میشود و هر کج کج خلق شود از ان در کوشش بکوبید و در حدیث دیکر فرمود که از ان در کوشش را استش بکوبید و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول فرمود که ما کروه انبیا کوشت را دوست میداریم و بیا میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که حضرت رسول فرمود که هر چهل روز او را کوشت میباید قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا مینماید و منقولست که پیغمبر از پیغمبر ان نجذا از ضعف شکایت کرد و وحی امد که کوشت یا شیر بخور یا ماست و حضرت امیرالمومنین در نامه که بامام مصر نوشتند در هنکامیکه محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان میفرستادند بعد از ذکر فضایل نبیا و برائت متقیان و پرهیزکاران و استدلال بایات نبیا و برانیکه خدا بسبب تقوی در دنیا بایشان نعمتها کرامت میفرماید و در اخرت ایشان را احسان میکند برانها فرموده اند که ای بندکان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و اخرت را شریک کنندکان اهل دنیا در دنیا ست و اهل دنیا با ایشان در اخرت شریک نیستند خدا برای متقیان حلال کرداینده است انچه ایشانرا کافی باشد و غنی کرداند ایشانرا از دیکران چنانچه فرموده است که بکو ای محمد که کیست که حرام کرداینده است زینت خدا را که خدا بیرون اورده است برای بندکان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را بکو ای محمد زینت و روزیهای طیب برای انجماعتی است که ایمان اورده اند در زندکانی دنیا و کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند و جمیع انها خالص است برای مومنان در روز قیامت و مخصوص ایشانست و در اوان نشاء غیر ایشان با ایشان شریک نیستند چنین تفصیل میکنیم و بیا مینمائیم ایات خود را برای کسانیکه عالمند منفهمند بعد از ان کرامت ایشان را بحضرت فرمود که متقیان ساکن شدند در دنیا بهترین سکنا و خوردند بهترین خوردنیها و شریک شدند با اهل دنیا در دنیا ایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را با ایشان میخوردند و اشامیدند شربتهای پاکیزه را که ایشان می اشامیدند و پوشیدند بهترین جامهها را که ایشان می پوشیدند و ساکن شدند در بهترین مسکنها که ایشان ساکن میشدند و تزویج کردند بهترین زنان را و سوار شدند بهترین مرکوبات و اسبان را و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند در قیامت ایشان همسایکان رحمت الهی خواهند بود و انچه از خدا طلبند با ایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلب ایشانرا رد نخواهد نمود و لذتها دنیا هیچ لذت ایشانرا در انجا کم نخواهد کرد پس ای بندکان خدا بسوی چنین امری مشتاق باشید و او را طلب نمائید کران تقوی و پرهیزکاری از منهیات خدا ست و موجب این سعادتها ست و بدانکه در مدح شیرینیها و انواع میوها و اصناف کوشتها و سایر ماکولات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد شده است اما کم خورد بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که ادمی سنکین شود و از عبادت باز ماند و انکه با سیری طعام خورده وارد شده است و حریص در اینها بود و پیوسته طالب اینها بود عمر شریف خود را هم صرف تحصیل اینها نمودن بد است اما مقید بترک اینها بودن هم خوب نیست و ترک طعامهای مقوی نمودن که بدن و عقل و قوی ضعیف شود خوب نیست زیرا که بدن الت و مطیه نفس است در جمیع حوال در تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف شد نفس معطل میشود بلکه در عبادات هم بر بدن بسیار زور نیاورد که بیمار شود که بیمار ضعیف شود مثل انکه در سفر شخص اسبی داشته باشد که زود زود بیخ فرسخ او را براه بردن بعضی منازل هم توقف بر ای قوتان بکند چیزهای مقوی بان بخوراند او را بمنزل میرساند و اگر در دیکر و زانرا سی فرسخ یا چهل فرسخ براند در هما نروز از کاری ماند و بمنزل نمیرسد چنانچه بسند معتبر از حضرت باقر منقولست که حضرت رسول فرمود که این دین متین و محکم است پس سیر کنید و قطع مسافتان نمائید برفق و مدارا و هموار و بیبا بار عبادت تا بر مرد سنکین نکنید که عبادت خدا را مکروه طبع بندکان نکنید پس از بابت کمی باشد که مرکوب خود را انقدر میرانند که باز ماند و نه سفر را قطع کرده باشد

و نه مرکوب و ناقه‌ی نداشته باشد و حضرت صادق ع فرمود که عبادات خدا مکروه نفس خود را مکنید و در حدیث دیگر فرمود که
بدد و دوغی بر من کند شب و روز اول سن و من در طواف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت میکشید و عرق از من میریخت فرمود
که ایمن نیست خدا بنده‌ی را که دوست میدارد او را داخل بهشت میکند و بداند عمل از او راضی میشود و در این باب احادیث بسیار است
و اینهم باید عقل را سخیف و ضعیف نکند بتر از حیوانی و مثل انها زیرا که مدار تمیز امور بر عقلست و عقل که ضعیف شد زود و غریب اهل
باطل را میخورد چنانچه در احادیث ترک کوشش اشعار یا بن بوده و ظاهر اکه شیطان از عبادات تارک کوشش و حیوانی را که مخالف طریقه
شرعست و برای همین برا بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است که چون چهل روز در سور انشستند و عقل و تمیز
ضعیف کرد انداو هام و خیالات بر عقل ایشان مستولی میشود و از راه وهم چیزها در خیال ایشان هم میرسد از بابت کسی که بمرض سرسام
مبتلا باشد و باعث ضعف عقل گمان میکنند که کمالیست چنانچه پیر بایشان گفته است چون پیوسته در ان سوراخ تاریک همین
معنی در نظر شما نست بتدریج با زیاد قوت وهمی و ضعف عقل خیالی ایشان میشود و پیروی که امدند اگر پیر میگوید که دیشب پنج نوبت
بعرش رفتم تصدیقش میکنند بدتر بیته و برهان و انها هم ضعف عقلست و بدانکه حدیثی از حضرت رسول ص منقولست که هر که در چهل
صباح عمل خود را از برای خدا خالص کرداند خدا چشمهای حکمت را از دلش بر زبانش جاری کرداند و در حدیث دیگر از امام محمد باقر ع
منقولست که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص کرداند یا چنین فرمود که هر که میگوید خدا را یاد کند در چهل روز خدا را و را از اهد
کرداند در دنیا و او را بدرد و دوای دنیا بینا کرداند و حکمت را در دل و جاد هد و زبان او را بحکمت گویا کرداند بعد از ان حضرت
فرمود اینه را که تو جهاش اینست که انانکه کوساله را از خدا خود اخذ کردند عنقریب بایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار
خود ایشان و خوارئ در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهیم جاعتی را که افترا بر خدا می بندند پس فرمود که هر صاحب عترا که بینی
البته ذلیل و خوار است و هر کس که بر خدا و رسول و اهلبیت می بندد البته ذلیل و بیمقدار است و صاحب دعوی دروغ
این دو حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق و نمیدانند که این هیچ دخلی بمطلب ایشان ندارد زیرا که چنانچه در اول
کتاب دانستی اخلاص عمل انست که از شوایب ریا عمل را پاک کرداند و سعی کند که انچه از او صادر شود از اعمال و افعال و اقوال
او همه موافق رضای الهی باشد و نیت او در اینها مشوب بغرضهای فاسد نباشد بلکه عملها مبا حشرا همه بنیت عبادت کند مثل
انکه اگر به بیت الخلا رود یا خود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد عبادتر ا با حضور قلب کند و بنیت
نیت از عمل عبادت میشود اگر در نیت صادق باشد و اگر بیازار رود برای این رود که خدا فرموده است که بیازار رو و طلب
روزی بکنم بر فرموده خدا میروم و همچنین در جمیع کارها و اخلاص از برای خدا وقتی میشود که کار را برای خدا فرموده باشد از برای خدا
بکنند و اگر نه اگر کسی بدعتی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار است پس اول باید دانست که کدام کار را خدا بخواهد
و اخر ان کار را از برای خدا کرد و در فضلهای پیش اینمعنی را واضح ساختیم پس لفظ چهل روز یا پنج روز
ظاهر است که اگر کسی چهل روز روزش کشتی بگیرد داخل اینحدیث نخواهد بود و حضرت در اخر حدیث دوم که مذمت بدعت فرموده
اند اشعار باینمعنی نموده اند و بعد از ان معنی که از اخلاص برای خدا گفتیم میدانی که چهل روز بان حال بودن چه بسیار دشوار است
و ظاهر است که کسی بان سعادت فایز نمیشود که از روی علم و دانائی عملش را برای خدا خالص کرداند و بدعت در اعمالش نباشد
چشمهای حکمت بر زبانش جاری میشود و اگر بر وفق بدعت عمل کند چشمهای ضلالت بر زبانش جاری میشود از جانب شیطان که عالم
کمر اکند و اگر در میان اهل حق همیشه عبادت و زهاد بوده اند و ایشان را داخل صوفیه نمیشمرده اند چون بر طریقه حق مستقیم
بوده اند و راه قرب و عبادت و مناجات و بندگی خدا را داشته اند مانند سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیا و الکاملین
شیخ صفی الدین و سید الاقاضل بن طاوس و ذبدة المتعبدین ابن فهد حلی و شهید سعید شیخ زین الدین رضوان الله علیهم
و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علو حق را در س میکفته اند و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند
لهذا ملاذ النفس و نفحات هیچ یک از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته با اینکه از اقتاب مشهورتر بوده اند و از اثار
الاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور گردیده و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است و در ترویج
دین ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم سعیها کردند و جان خود را در راه دین بذل کردند و بجماعتی دیگر از صوفیه باطل برخلاف
ایشان دکانی دین سعیها کردند و سنیکه کسفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از صو ائمه چه معاضات کردند و بعد از
عصر ائمه دین با علمای دین اثنی عشر معارضها و مجادلات میکرده اند و اکنون هم مندامید که خدا جمیع طالبان حق را

براه حق هدایت نماید بحق والله الطاهرین لمعة ظهم در بیان حرمت غنا است بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی نیست
شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمهم الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت غنا و
در دنیا ستیان خلافی است بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی از علمای ایشان
حلال دانسته اند و احادیث در باب حرمتش بسیار است و ظاهر بعضی احادیث انستکه از کناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح
از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر این ایه که حق تعالی مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمیشوند نزد دروغ یعنی کنا و باطل
فرمود که مراد غناست و بسند حسن از امام محمد باقر ع منقولست که غنا از جمله کناهانیست که خدا بر انها وعید اتش فرموده
و بعد از ان این ایه را خواندند که من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب
مهین که ترجمه اش اینستکه از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کننده از خدا را تا گمراه شاد مردم را از راه خدا
بنادان و استهزا میکند بر اخدا و دین حق برای ان گروه مهیا شده است عذابی خوار کننده و در احادیث دیگر وارد شده است
که کناه کبیره انست که خدا وعید اتش بران کرده باشد پس معلوم میشود که غنا از کناهان کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت فرمود که غنا از اخلاست در انچه خدا فرموده است که و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله
و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که خانه‌ی که در ان غنا میکنند ایمن نیست انخانه از نزول بلاها در ناک و دعاها در انخانه
مستجاب نمیشود و ملک داخل انخانه نمیگردد و بسند صحیح مرویست که ربان بن الصلت از حضرت امام رضا ع پرسید که هشام بن ابراهیم
از شما نقل میکند که شما حضرت فرموده اید در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ میگویدان زندیق او از من پرسید من باو گفتم
که شخصی از امام محمد باقر ع سؤال نمود از غنا حضرت فرمود که اگر حق و باطل متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود انشخص گفت
که در طرف باطل فرمود که درست حکم کردی و بسند معتبر از امام جعفر صادق ع منقولست که فرمود که مجلس غنا مجلسیست که
خدا نظر رحمت بسوی اهل انمجلس نمیکند و غنا داخلست در ان ایه که و من الناس من یشتری لهو الحدیث و بسند صحیح
از مسعدة بن زیاد منقولست که در خدمت حضرت صادق ع بود شخصی عرض نمود که پدر و مادر فدای تو باد من داخل بیت
الخلا میشوم و همسایکان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عود مینوازند و بسیار من طول میدهم نشستن را از
برای استماع او از ایشان حضرت فرمود که چنین مکن انشخص گفت که من بپاخوبی بر این خبر دوم همین شنیدنیست که بگوشی
خود میشنوم حضرت فرمود که توبه کن مکن نشنیده گمان خدا میفرماید که گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال خواهند کرد گفت
که کویا هرگز این ایه را نه از عربی شنیده بود و نه از عجمی و بعد از ان دیگر با بعمل عود نخواهم کرد و الحال استغفار و توبه میکنم حضرت
فرمود که برخیز و غسل بکن و نماز بکن که بر کار عظیمی مقیم بوده چه بسیار بوده تو که الحال میگردی و خدا را شکر کن و از خدا بطلب
که توبه ات را قبول کند و توبه کن از جمیع بدعها و از هر چه خدا انها را نمیخواهد و خدا چیزی را که قبیح است نمیخواهد و هنی فرموده است
و قبیح را باهلش بگذار که هر فعلی را اهلی است که از فعل مناسب ایشانست از حضرت صادق ع منقولست در تفسیر این ایه که فاجتنبوا
الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور اجتناب نمایید از رجس و پلیدی که ان بتانست و اجتناب کنید از قول زور و گفتار
باطل فرمود که مراد از قول زور غناست و در حدیث دیگر فرمود غنا اشیانه نفاق است و در حدیث دیگر وارد شده است که از حضرت پرسیدند
از غنا حضرت فرمود که داخل خانه‌ی چند مشوید که خدا از اهل انها اعراض فرموده و روی رحمت را از ایشان گردانیده است و در حدیث
دیگر فرمود که شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را چنانچه اب کیاه را میرویاند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص فرمود که
بخوانید قرآن را بلحن عربی و صوت ایشان و احتراز نمایید از لحنها اهل فسق و مجون و صاحبان کناهان کبیره بعد از من جماعتی
خواهند امد که ترجیع کنند او از خوانندگان بقران مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت قرآن را زکردنایشان بالاتر نخواهند رفت
و دلهای ایشان برکشته و سرنگونست و دلهای جماعتی که کار ایشان خوششان می اید نیز سرنگونست علی بن ابراهیم در حدیث طولانی
روایت کرده است که حضرت رسول ص برای سلمان بیان فرمود چیزها بسیار که در اخر الزمان بهم خواهند رسید و از علامات قیامت است
از انجمله فرمود که تغنی بقرآن خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند خواند و از حضرت صادق ع پرسیدند از خریدن کنیزان غناکننده فرمود
که خریدن ایشان حرامست و تعلیم کردن ایشان کفر است و کوش کردن خواندنهای ایشان نفاقست و در حدیث دیگر فرمود که زن غنا
کننده ملعونست و هر که کسب شر امیخورد ملعونست و در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا ع پرسیدند
از شنیدن غنا حضرت فرمود که اهل حجاز جایز میدانند و ان باطلی میخواست نشنیده گه خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون

بلغو میکند رند کریمانه و بزرگانه میکند رند و کوش نمیدهند و از حضرت امام رضا علیه السلام بسند معتبر منقم که هرکه نفس خود را امتحان کرد از غنا و نشود او را پس بدرستیکه در بهشت درختی هست که خدا باد ها را امر میفرماید که از آن درخت را حرکت دهد پس از آن صدائی خوشی خواهد شنید که هرگز نشنیده باشد و کسیکه غنا شنیده باشد او را نخواهد شنید علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که سوالی میخواهم بکنم حیا مانع میشود آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی هست که خدا باد ها را امر میفرماید که میوزند و از آن درخت را بنغمه چند مقرر فرمود که خلایق بخوبی آن نغمها هرگز صدائی نشنیده باشند بعد از آن عوض و ثواب کسی است که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که غنا موثر نفاق است و باعث فقر میشود بسند دیگر از حضرت امیر روایت است که دنیا کوش ستادن بغنا باعث فقر و پریشانی است بسند دیگر منقم که از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند از معنی قول زور که خدا از آن نهی فرموده است فرمود که از جمله قول زور است انکه شخصی بکسیکه غنا کند بگوید که احسنت خوب خواندی احادیث بکرد رحرمت غنا وارد است و از برای ارباب نصاب و بصیر کمتر از انچه مذکور شد هم کافیست و بدانکه اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده اند بترجیع اوازی که شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بتکریر و حرکت دادن اواز در گلو و طرب را گفته اند که ان حالتی است که از میزان خوشحالی اندوه حاصل میشود و بعضی از لغویین و علما محض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب اورده نرا در آن خدشه نکرده اند و غنا در فارسی سرود است و سرود را میگویند و جمیع خوانندگان را در فارسی سرود میگویند و در میان عرب الحال هم میشنویم که کسیرا که میخواهند بگویند خواننده است میگویند تغنی یعنی غنا بکن پس ظاهر شد از انچه گذشت که هر خواننده که در آن تحریر اواز نباشد و اینکس را مجزن یا فرح اور و حرام است مگر انچه استثنا خواهد شد و اگر بطرب هم نیاورد و نزد همه جمع کثیری حرام است و چنین فردی ظاهرا نمیباشد زیرا که مطربی که گفته اند مراد این است که ان نوع از اواز از شانش این باشد که بطرب اورد و اگر نه گاه باشد که کسی هم رسد که از هیچ اوازی بطرب نیاید چنانچه اگر عسل را تعریف کنند که چیز شیرینی است که ادمی از آن محظوظ و ملتذ میشود اگر بتلخ کسی را عسل بداید خلل بدان تعریف نمیاورد بلی یکقسم از اواز هست که اصل چوم را از خوشی دارد پس اگر قرا از اواز راست بخوانند و تحزین در صوت بکنند که در صدا حزنی هم رسد اما تکریر اواز و تحزیر بدان نباشد ظاهر اغنا نیست و اینکه در بعضی احادیث وارد شده است که قرا تو الحزن بخوانید بر این معنی محمول است و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلام تحزین تلاوت میفرمودند و در بعضی احادیث وارد شده است که تو جیع اواز بکن بقرآن بان احادیث معارض مقاومت نمیتوانند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از علما نمانده ایم که قرا تو اداء را در باب غنا استثنا کرده باشد و بعد از انکه اکثر علما حد خواندن را برای زنان شرط استثنا کرده اند و چون در مستند ش ضعفی هست بعضی از علما مانیز حرام میدانند و هم چنین خلاف است در صدای زنی که غنا کند در عروسیها بمردان و زنان و مردان در میان ایشان داخل نشوند و جمعی از علما این را حلال دانسته اند و ابن ادریس و علامه در تذکره این را نیز حرام دانسته اند و لیکن حلیتش حدیث معتبر دارد و همچنین نوحه زنان در ماتمها اگر دروغ نگویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث دارد و شیخ علی علیه الرحمه ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین را جایز دانسته اند بتحزین خواندن و احتیاط در دین انست که از همه اینها اجتناب نماید بمقتضای عموم احادیث بسیار که گذشت لمعه دهم در بیان ذکر است بدانکه ذکر در لغت یاد کردن خدا انواع دارد اول یاد خدا است در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب شود خدا را بیاد اورد و برای خدا ترک ان نماید دوم یاد خدا است در وقت طاعات که خدا را یاد اورد و در ان مشقت طاعات بر او اسان شود و بجا اورد سیم یاد خدا است در هنگام بلا و نعمتی که فرود نعمتها و از یاد خدا فراموش نکند و شکر ان بجا اورد چهارم یاد خدا است در هنگام بلا و محنت که در انحالت بخدا تضرع نماید و بر ان بلا صبر نماید پنجم ذکر الهی است بدل که تفکر در دلالیه صفات الهی و در الاء و نعماء او بکند و تفکر در دین حق و معارف قرآن و احادیث رسول و ائمه بیت و تفکر در امور اخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر امور یکه خدا فرموده است اینها همه ذکر الهی است ششم ذکر بزبانست و ان نواع دارد مثل مذاکره علوم حق و ایات و اخبار و درس گفتن و ذکر انچه سابقا مذکور شد و فضایل اهلبیت و بیان کردن و قرآن خواندن و دعا خواندن و ثنای الهی که از شارع منقول شده است مداومت نمودن اما باید که با ادبی باشد که پسندیده شارع است و بعنوان بدعت نباشد و دل آگاه باشد از انچه بزبان جاری میکرداند و بر این مضامین احادیث متواتره وارد

پیروی طریقه ایشان باعث نجاتست و در چند سطر بعد از این بعضی از بدعتها که مخالف شرعست و بعضی از سنن و طریقه اهلبیت بیان میکنم و از احادیث ایشان برای تو واضح میسازم و حجت خدا را بر تو تمام میکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اگر عمل کنی شاید خدا فضل خود مرا نیز شوا بی کرامت فرماید که باعث این خیر شده ام و اگر عمل نکنی گناه تو را بر من نخواهند نوشت چنانچه حضرت میفرماید که یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوکیل یکوا یحمد که ایکرو مرد بد سیتکه خواز جانب خدا بسوی شما امد و بر شما ظاهر شد پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت ان نماید پس بجز این نیست که هدایت برای خود یافته است و نفعش باو عاید میگردد و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند پس گمراه شده بر نفس خود و ضرر ان بخودش میرسد و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من سوال نمایند یا باید که من شما را بجبر براه حق بدارم لمعه در بیان انکه رهبانیت در این امت نخواهد بود و رهبانیت در این امت بدعت است بدانکه رهبانیت امریست مرکب از ترک لذات غریزی اختیار نمودن از روی ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره و در امت حضرت عیسی اکثر اینها مباح بود است و خود را خصی میکرده اند و در غارها و کوهها جا میگرفته اند و درختهای خشن و کنده میپوشیده اند و سنت پیغمبر ما بر خلاف اینها جاری گردید و در رهبانیت مذموم است و نکاح کردن و نان و کنیز از داشتن سنت مؤکده است چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در امت من رهبانیت نیست و دنیا کردن و سیاحت و عبادت خواموشی در امت من نیست و در حدیث دیگر فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است و خصی کردن امت من روزه داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که زن عثمان بن مظعون بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله امد و گفت یا رسول الله عثمان شوهر من روزها روزه میدارد و شبها همه شب عبادت میکند حضرت نعلین خود را بر داشتند و غضبناک بخانه عثمان بن مظعون امدند دیدند که نماز نمیکند چون افطار عشا حضرت فرمود که ایعثمان خدا ما را برهبانیت نفرستاده است و بدین مستقیم اسان فرستاده است من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جمله سنتهای من نکاح نمودن است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه ام سلمه امدند بوی خوشی شنیدند فرمودند که زن عطار بخانه تو امده است ام سلمه گفت بلی شکایت از شوهر خود دارد پس زن بیرون امد و گفت پدر و مادر فدای تو باد شوهر از من دوری میکند حضرت فرمود که دیگر بوی خوش و زینت کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت کند گفت بهر بوی خوشی خود را خوشبو کردم و فائده نکرد حضرت فرمود اگر میدانست که نزد یکی تو چه قدر ثواب دارد هر گز از تو دوری نمیکرد پرسید که چه ثواب دارد فرمود که چون بوی خوش میکند و مرد او را افراد میکنند و بمنزله کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند چون شغول جماع میشود کناهان از او میریزد چنانچه برگ از درختان میریزد چون غسل میکند از جمیع کناهان بیرون می اید و بسند معتبر دیگر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که سه زن بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله امدند و یکی از ایشان گفت که شوهر من گوشت نمیخورد و دیگری گفت که شوهر من بوی خوش نمیکند و دیگری گفت که شوهر من با زنان نزدیکی نمیکند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون امدند و دست مبارک را از غضب بر سر میکشیدند تا انکه بر منبر رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمیخورند و بوی خوش نمیبویند و بنزد زنان خود نمیروند بدستیکه من گوشت میخورم و بوی خوش میبویم و بنزد زنان میروم پس هر که سنت مرا نخواهد و از من نیست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از اخلاق پیغمبر است محبت زنان و فرزندان بود بدانکه گمان نداریم کسی را که در او اینها خیر و زیاده گردد مگر انکه محبت او بیشتر میشود و بسند صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید منقم که سکین بن اسحق نخعی متعبد شد و متوجه ریاضت شد و ترک لذات نان و بوی خوش و طعامها لذیذ کرد و در راهبانیا بعریضه بخدمت حضرت صادق علیه السلام نوشت که اینکار او خوشست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک زنان پس میدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترک طعام لذیذ پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوشت و عسل تناول میفرمود حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبر است یکی از انها خوشبو کردن و موها را بازیدن و از الله کردن و با سایند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که در وقت که خدا بکند برابر است با هفتاد رکعت که عرب بکند فرمود که هر گز نمیکند نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که بهترین مردهای شما عزباند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که شخصی بنزد پدرم امد پدرم از او پرسید که ایا زن داری گفت نه پدرم فرمود که دوست نمیدارم که دنیا و ما فیها از من باشد و من یکشب بی زن بخوابم پس فرمود که دو رکعت نمازی که کدخدا بکند بهتر است از عبادت عزبی که شبها بعبادت بایستد و روزها روزه دارد پس پدرم هفت درهم باو داد که باین زنی بخواه و فرمود که

که رسول خدا فرمود که زن هم بسانید که باعث زنا دنی دوزخ شما است و علی ابن ابرهیم بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر این
ایه که یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم ایکره مؤمنان حرام مکردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا برای
شما حلال کرده است که این ایه در باب حضرت امیرالمؤمنین و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد که حضرت امیر قسم خورده بود که
شبها هرگز بخواب نکند و بلال قسم خورده بود که هرگز وطی نکند پس زن عثمان
بنزد عایشه آمد و در نهایت جمال و حسن بود عایشه باو گفت که چرا زینت نکرده گفت زیرا که زینت کنم مدتها است که شوهر من
نزد من نیامده است و دنیا نیت اختیار کرده است و بلاس پوشیده است و ترک دنیا کرده است پس چون حضرت رسول را خبر دادند
شدند عایشه حقیقت حال عثمان را عرض کرد حضرت چون این را شنیدند بمسجد آمدند و فرمودند که مردم را ندا کنند جمع شوند
و بر منبر برآمدند بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا جمعی از امت من چیزها طیب و پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده اند بدین سبب که
من در شب خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز نمیباشم پس هر که بعد از این ترک سنت من کند و از
طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست پس انجماعت برخواستند و گفتند یا رسول الله ما سوگند خورده ایم که چیزی حضرت فرمود
مر اخدا فرستاده که شما را مؤاخذه نمیکند خدا در سوگندهای لغو که بی اختیار از شما صادر شود و در ان کفاره نیست و لیکن
مؤاخذه میکند بانچه بعد و قصد سوگند خورید که در ان کفاره هست و بعد از ان کفاره قسم را بیان فرمود و این بابویه روایت کرده
که پسر از عثمان بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمگین شد حتی انکه در خانه مسجدی برای خود قرار داد که در انجا عبادت کند
پس چون انخبر بحضرت رسول رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمان خدا بر ما رهبانیت ننوشته است و رهبانیت این امت جهاد در راه
خدا است لمعه چهارم در بیان اعتزال از خلقست بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه خلق
در این امت ممدوح نیست چنانچه از احادیث بسیار در فضیلت دیدن مؤمنان و ملاقات ایشان و عیادت بیماران و اشتاقان
و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازه مردها شان و قضای حوایجشان و افعشده است و همچنین از اینها با عزلت
جمع نمیشود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسایل ضروریه واجبست و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف
و نهی از منکر واجبست و همچنین از اینها با عزلت جمع نمیشود چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه خلق
خداست لمعه پنجم در بیان اعتزال از خلقست بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه خلق
در این امت ممدوح نیست چنانچه از احادیث بسیار در فضیلت دیدن مؤمنان و ملاقات ایشان و عیادت بیماران و اشتاقان
و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازه مردها شان و قضای حوایجشان و افعشده است و همچنین از اینها با عزلت
جمع نمیشود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسایل ضروریه واجبست و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف
و نهی از منکر واجبست و همچنین از اینها با عزلت جمع نمیشود چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه خلق
خداست لمعه ششم در بیان اعتزال از خلقست بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه خلق

و ایشان را از جانب من وصیت کن بپرهیزکاری خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیاء شیعیا بفقراء ایشان و اعانت نمایند
اقویاء ایشان ضعفاء را و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازه مردگان ایشان و یکدیگر را ملاقات کنند بدستیکه ملاقات ایشان
و صحبت داشتن ایشان باعث احیا امر تشیع میشود خدا رحم کند بنده را که مذهب ما را زنده دارد و حضرت صادق فرمود با اصحاب خود
که با یکدیگر برادران باشید و با یکدیگر از برای خدا دوستی و مهربانی کنید و بر یکدیگر رحم کنید و یکدیگر را ملاقات نمایید و در امر
دین مذاکره کنید و احیا مذهب ما کنید و در حدیث دیگر فرمود که سعی کردن در حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است از اینکه
هزار بنده آزاد کنم و هزار کس را برای اسب زین و لجام کرده سوار کنم و بجهاد فی سبیل الله فرستم و بدانکه در هر یک از این امور احادیث
متواتره وارد شده است که اکثر بعضی از انها در این رساله در موضع مذکور شود و ظاهر است که عزلت موجب محرومی از این فضایل
است و بعضی از اخبار که در باب بعضی عزلت وارد شده است مراد از انها از بدان خلق است در صورتی که معاشرت ایشان موجب
هدایت ایشان نگردد و ضرورتی باینکس در سانند و اگر نه معاشرت با بنکان و هدایت گمراهان شیوه پیغمبران است و از افضل
عبادات است بلکه اغلب از انچه که ممدوح است در میان مردمان معاشرتی که مذموم است در خلوت نیز میباشد زیرا که مفسده معاشرت
خلق مثل بدنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضییع عمر بمعاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشانست و بسیار است که کسی معتزل
از خلق است و شیطان در ان عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا گردانیده است و هر چند از ایشان دور است
اما بحسب قلب با ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار کسی که در میان مجالس اهل
دنیا باشد و از اطوار ایشان بسیار ممکن تر باشد و ان معاشرت باعث زیادتی آگاهی و تنبه او و تنفر تا و از دنیا گردد و در ضمن
ان معاشرت چون بغرض او خدا است از هدایت ایشان یا غیر ان از اغراض صحیحه ثوابهای عظیمه حاصل کند چنانچه بسند صحیح از حضرت
صادق منقول است که خوشا حال بندهٔ خاموشی که نام که مردم زمانه خود را نشناسد و ایشان را در باطن نشناسد پس انچه مطلوب است از عزلت انست که دل معتزل با
از اطوار ناشایسته خلق و برایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخدا داشته باشد و از توابع ایشان منتفع گردد و از مفاسد
ایشان محترز باشد و اگر نه پنهانی از خلق چاره کار دادی نمیکند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکند مانند عجب زیرا که ان کوشه گیر
چون بیان مردم نمی اید گمان او اینست که اکثر صفات ذمیمه را از خود بر طرف کرده است اما اگر بمیان مردم بیاید در مجلسی اندک او را حرمت
ندارند هما نساعت اهل انمجلس را بباطن میریزد و هتک قبل میکند ایشان را تا قیامت از ایشان راضی نمیشود و شیطان اینرا برای مردم
توجیه میکند که اینعالم جلال و ریاست و باعث نقص ایشان نیست و ان پیچاره که در میان مردم است چون ببینا بانقیصها مالک
افتاده است نفس خود را شناخته است و اینجا را ندارد و از انکوار این خفت که با و رسیده است نفس ملایم شده است و تکبرش کمتر شده
و از اینقسم اهانتی اینقدر از جایدی اید و همچنین بیاد در نفس ان کوشه گیر مخفی است چون کسی را نمی بیند که عبادت خود را با و بفروشد
کامل تر اینست که عبادتش خالص شده است و از خیالهای مخفی بتک نفس خود را خبر ندارد و از ان در مزهای غافلست که شیطان بر کوش
دلش میخواند در بیشهای تاریک مردم میدانند که تو باین کوشه امده و توکل خلق کرده البته عبادت میکند بخوش شهرتی در افاق کرده و تو را
در همه عالم به نیکی یاد میکنند و عقربیت خالی پایه ابتر ک برخواهند داشت و ان بیچاره که در میان معرکه است چون دیدها از نفس
خود اینها را دیده است پارهٔ نفس خود را شناخته است و چون در میان مردم بیاید مردم بسیاری عمل او را نمیکنند بلکه مدتش میکنند و
مزانی و سالوسش میگویند و از اینجهت از ریا فارغتر است و هم چنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت مردم این فایده را دارد
که بمعاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بیمها حصل مردم بر او بیشتر ظاهر میگردد و پس از ایشان بیشتر حاصل میشود و هم چنین
در جمیع صفات اگر کسی تامل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند کسیکه در مقام اصلاح نفس باشد و بخدا توسل نماید بفضل الهی در
ضمن معاشرت خلق نفس او بکمالات بیشتر متصف میتواند شد مکرر نمیدانی معاشرت نیکان و در بدان اطوار ایشان و شنیدن
پندها پسندیدهٔ ایشان چه دوائیست برای دردها نفس قطع نظر از اینکه بنده را با اینها کاریست و مطیع خداوند میباید باشد
و انچه فرموده اند میباید عمل کند و بنصیحت خود کاردانا باشد و بعضی از تحقیق اینمقام اشاره در باب تحقیق معنی دنیا بیاید خواهد شد
لمعه پنجم در بیان طلب حلال از حلال بسیار و در انفاق کردنست بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود طلب حلال از فرض
حلال کردن خوبست بلکه واجب و لازم است اما تظلم امانع عمل بنتهای مغبر کردن یا اعتماد بر طلب خود کردن خوب نیست
بلکه میباید عمل بفرایض و سنن الهی بکند و چنانچه فرموده اند قدری از سعی بکند و بداند که با وجود سعی معطی خداست و از و طلب

نماید و بسبب این سعی از یاد او غافل نشود چنانچه حقتعالی مدح کرده است ایشانرا که مورد آنست که غافل نمیکردانند ایشانرا تجارت و نه بیع
خدا و از اقامت صلوة و دادن زکوة بعد از تحصیل بانچه بهم رسد باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهم رسد بر خود مشقت می باید کشید
و در این صورت هم ترک لذتها کردن و جامهای درشت و کهنه پوشیدن خوبست که متوجه حرام نباید شد و اگر خدا وسعت و فراخی در روزی
دهد بعد از ادای حقوق واجبهٔ الهی توسعه بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد و در هر باب در وسط از غایت
می باید کرد که انفاق نفقه ندهد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و انچه زاهد تعلق بان نداشته
باشد و روی خود را منحصر در ان نداند و انچه از برای خود صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بخورانند بمؤمنان
و جامهای نفیس بپوشد و بپوشاند اما بحدیکه اسراف نکند اما اگر قدری از مال فاشته باشد که بان طعام لذیذ تواند خرید و نقیر را
محتاج داند و خود بقلیلی قناعت کند و زیادتی را باو دهد ایثار کرده است و ایثار درجهٔ مقربان است و حاصل آنست که اصل ترک
لذتها از برای نفس کمال ذاتی خوب نیست که در مجلسی وارد شوید و بطعام لذیذی ایشانرا دعوت نمایند نخورند که ما ریاضت
میکشیم و اینها از نمی خورند این مذموم است اما اگر برای فقیر و بیچارگی اعانت بر خود شمرد کبر و خوبست و همچنین در مرکب و خانه و جامه
اینها از مایحتاج اینکس چنانچه کالبدی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام جعفر صادق آمد دید که ان
حضرت جامهٔ دون غایت سفیدی و نزاکت پوشیده اند مانند پردهٔ که در زیر پوست تخم مرغ باشد سفیان گفت که این جامهٔ تو نیست
که پوشیدهٔ و جامهٔ پارسایان نفاست نمیباید بپوشی حضرت فرمودند که نشنوازمن و انچه میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت
برای تو خوبست که بر سنت پیغمبر میروی و ترک بدعتها میکنی بدان که حضرت رسول در روزگار ما نبود که در دنیا مسلمانان
تنگدست بودند و این بود که باین نحو که شنیدهٔ سلوک میکردند اما وقتی که دنیا روی بکندم و فراخی در روزی بهم رسید سزاوار تر بود که
بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکاران و مجاهدان و مؤمنان نه منافقان و مسلمانان نه کافران پس چرا جامهٔ مرا انکار و مذمت
کردی ای ثوری والله که با این لباس و اینحال که از من میبینی از روزگار خود را شناخته ام هیچ صبح و شامی بر من نگذشته است که خدای
در مال من حقی ماند باشد که نداده باشم بمصرفش صرف نکرده باشم چون سفیان رفت جمعی دیگر از صوفیه آنروزمان که اظهار زهد
میکردند و مروج دنیا بترک دنیا و درشت پوشی میخواندند چون شنیدند که سفیان از جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت
آمدند و گفتند که سفیان جواب ترا در خاطر نداشت که بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را بیان کنید ایشان
گفتند که حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمود که بگوئید که کتاب خدا سزاوار تر است بعمل کردن گفتند که خدا جماعتی از اصحاب
پیغمبر را مدح فرموده است که وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
که ترجمه اش اینست که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگرانرا بر نفس خود و از خود باز میگیرند و بایشان میدهند هرچند که
ایشانرا نهایت فقر احتیاج باشد یعنی که ایثار میکنند و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل پس ایشان
رستگاران اند پس خدا مدح کرده است فعل ایشانرا در جای دیگر میفرماید که وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا
که ترجمه اش اینست که میخورانند طعام را با دوستی خدا یا با دوستی طعام و احتیاج بان مسکین بیچیز و یتیم بی پدر و کسیکه در جنگ
اسیر کرده اند و گفتند که ما دوست داریم بر تو بهمین اکتفا میکنیم حضرت فرمود که ای کروبیان یا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قرآن و محکم و متشابه
قرآن که هر که گمراه و ضلالت شده است بسبب این جهالت شده است گفتند بعضی را می دانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود
که باین سبب گمراه شده اید هم چنین است احادیث حضرت رسول که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد شما نمیدانید پس انچه گفتید که
خدا جمعیرا بایثار مدح کرده است اول جایز و حلال بود و هنوز ایشانرا نهی نکرده بودند و بکرده خود مثاب شدند و در آخر خدا ایشانرا
نهی از ان فرمود برای ترحم بر ایشان و در عنایت بمصلحت تا ضرر بمجدد و عیال خود نرسانند در دنیا عیال طفلان خود و مردمان
پیرو زنان پیر هستند که بر گرسنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من یک کردهٔ نان خود را ایثار کنم و دیگر چیز نداشته باشم ایشان تلف
خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد لهذا حضرت رسول گفرمود که پنج خرما یا پنج قرص نان یا پنج درهم و دینار که آدمی داشته باشد
بهترین انهاست که صرف بدر و مادر میشود دویم را صرف خود و عیال می باید بکند و سیوم را صرف خویشان فقیر خود بکند
و پنجم زاد و رواه خدا صرف کند و این پنج ثوابش از انها کمتر است و یکی از انصار فوت شد در وقت مردن پنج غلام یا شش غلام
که داشته است آزاد کرده بود بغیر ایشان چیز دیگر اما لک نبود حضرت رسول فرمود که اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتیم اورا در میان
مسلمانان دفن کنند که اطفال صغیر خود را محتاج بگدائی کرده است و بدو فرمود که حضرت رسول میفرمود که در نفقه ابتدا بعیال

خود کن بعد از ان هر که تو دانی ترمبا شد و انچه خدا در قرآن بر خلاف آیات فرموده است که نخ انها کرده است و الذین اذا انفقوا لم
یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما که ترجمه اش اینست که انجماعتیکه چون نفقه میدهند و مال را صرف میکنند اسراف نمیکنند
که در زیادتی از حد اعتدال بدر روند و تنگ نمیگیرند و در میان این و حالت وسط و اعتدال را مرعی میدارند پس نمیپسندد که خدا در
این بخلاف انچه شما مردم را امر میفرمائید مدح فرموده است و انچه شما میگوئید اسراف شمرده است و در بسیاری از قرآن فرموده است
که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس خدا مردم را از اسراف و تقتیر هر دو نهی فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد
و بمیان روی امر فرموده است پس باید که جمیع آنچه دارد بدهد و بعد از ان دعا کند که خدا او را روزی دهد و خدا دعا خواهد را مستجاب نکند
موافق ان حدیثی که از پیغمبر رسیده است که چند صنف از امت من هستند که ایشان را دعا مستجاب نمیشود شخصی که بر پدر و مادر
خود نفرین کند و شخصی که مالی بکسی بقرض بدهد و بر او گواهی نگیرد و مال را بر او حلال کند و شخصی که بر زن خود نفرین
کند و خدا طلاق را بدست او گذاشته و شخصی که در خانهٔ خود نشسته باشد و دعا کند که خدا روزی بده و بیرون نیاید که طلب
روزی کند پس خداوند عالمیان میفرماید که ای بنده من ترا اراده داده ام طلب روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح
صحیح بتو داده ام با آنست که برای متابعت فرمودهٔ من طلب روزی کنی که اگر مصلحت میدانستم در روزی تو وسعت میدادم و اگر صلاح
میدانستم بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و شخصی که خدا او را مال بسیار روزی کند و او همه را صرف نماید و دعا کند
که پروردگارا مرا روزی بده حقتعالی در جواب او میفرماید که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و مال انکه از
اسراف تو راضی نبودم و شخصی که نفرین بر خویشان کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید بدین سبب که
روز قیامت را حضرت بقدر پنجاه وقیه طلا که چهل مثقال باشد هم رسید و پیش از شب همه را تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز
از انحضرت حاضر نبود و سائلی آمد سؤال کرد و چون حضرت چیزی نداشتند که باو بدهند ملامت کرد حضرت او را و حضرت از این حال
آزرده و مغموم شد که چرا با سائل نتوانستند داد چون بیاد رحیم دل و مهربان بودند پس حقتعالی انحضرت را تعلیم و تادیب فرمود
که ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا که ترجمهٔ ظاهرش اینست که دست خود را در گردن
خود مبند که هیچ صرف نتوانی و مگشای دست خود را تمام گشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمائی پس بنشینی ملامت کرده شده
درمانده شده و محتاج یعنی که مردمان از تو سؤال مینمایند و تو از عهده بر نمیدارند پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر انفاق نمی
توانی کرد پس از ان احادیث حضرت پیغمبر را که شنیدهٔ قرآن تصدیق انها میکند و اهل قرآن که عالم بعلوم قرآنند تصدیق
قرآن مینمایند و ابو بکر که شما باو اعتقاد دارید در وقت مردن گفت که خمس مال من تصدق میکنم و خمس هم بسیار است و
سلمان فارسی و ابو ذر که فضل و زهد ایشان را همه میدانند اما سلمان پس چون وضیفهٔ مقرر او را بمیرسید قوت سال نخود
برمیداشت و ذیادتی را در راه خدا میداد با و میگفتند که تو با این زهد چنین میکنی گاه باشد که امروز یا فردا بمیری جواب میگفت
که چنانچه احتمال مردن دارد احتمال نیستن هم هست اینجا هلاک میکنند که آدمی اگر قوت خود را نداشته باشد نفس با
معارضه مینماید و اضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد اطمینان بهم میرساند و اما ابوذر پس چون او شتران و گوسفند
داشت و شیر ایشانرا میدوشید و معاش میکرد در هنگامیکه مردمش کوشت میخواستند یا مهمانی بر او وارد میشد یکی
از انها را میکشت و اگر میدید که جماعتی که با او بر سر یک آب بودند فقیر ند از شتر و گوسفند انقدر میکشت که
انجماعت را کافی باشد و از برای خود مثل حصهٔ یکی از ایشان برمیداشت و از این رو بزرگی زاهد تر است و مال انکه حضرت
رسول در شان ایشان فرمود انچه فرمود و با ان زهد چنین نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ایکروه که من
از پدرم شنیدم که او بدان خود روا نکرده که حضرت رسول روزی فرمود که از هیچ چیز انقدر تعجب نمیکنم از حال مؤمن بتحقیق او را مر
که اگر دارد دنیا بدستش میدهند و اگر ندارد بر فراش میخوابد و اگر پادشاه مغرب و مشرق شود از برای او خیر است و هر چه خدا
نسبت با و میکند از برای او خیر است و هر چه خدا با و میکند خیر است پس حضرت صادق بعد از چند حجت دیگر فرمودند پس
بدانید که بدین مذهبی اختیار کرده اید و مردم را بان میخوانید بسبب ناداني کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث انحضرت که کتاب
خدا تصدیق انها میکند و ان احادیث را رد میکنند بجهالت و نظر در غرایب قرآن نمیتوانید کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و
متشابه و امر و نهی و قرائن را نمیدانید انکروه چرا نظر در حال حضرت سلیمان نمیکنید که پادشاهی طلبید که از برای کسی بعد از او
سزاوار نباشد و خدا با و کرامت فرمود و حق میگفت و عمل بحق میکرد و خدا همچنین از مؤمنان او را میخواهد این امر نکردند

در بیان زینت دنیا

پیش از او در مصر بر پادشاهی و سلطنت داشت و یوسف پادشاهی مصر تا سی سال داشت و عدل بحق میکرد و هیچ کس او را مذمت مذمت نکرد و ذوالقرنین بنده بود که خدا را دوست میداشت و خدا او را دوست میداشت و استبار او را برای او مسخر کردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را بدو داد و بحق میگفت و بحق عمل میکرد و هیچ کس او را بر این پادشاهی عیب نکرد پس یکی از این سه عمل نمائید باداب الهی که برای مؤمنان مقرر فرموده است و اکتفا مابر و نهی خدا بکنید و انچه بر شما مشتبه است که علم بان ندارید بگذارید و علم باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف نمائید تا انکه ماجور گردید و نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن و حرام و حلال الهی را یاد گیرید که شما را این علم بخدا نزدیک میکرداند و از جهل دور میکرداند و جهال قرآن را باهلش رد کنید که اهلش بیاناند و اهل علم کمند و خدا فرموده است که بالاتر از هر صاحب علم دانائی هست و در حدیث دیگر از حضرت رسول ص روایت کرده است که چه نیکو یاریست بر پرهیزکار خدا توانگری و غنا و حضرت صادق ع فرموده که خیری نیست در کسیکه نخواهد مال را حلال جمع نماید که روی خود را از مذلت سؤال نگاه دارد و قرض خود را ادا نماید و رحم خویش را اعانت کند و فرموده که چه نیکو یاوریست دنیا بر تحصیل اخرت و از حضرت صادق ع منقم که محمد بن المنکدر روزی بپیمودم بر خود و در بعضی از اطراف مدینه در شما ببیاکوهی و انحضرت مرطوب و سنگین بود و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بود و دو خواطر کذرانید که سبحان الله مرد پیری از پیران قریش در اینساعت باینحال مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه کنم پس کفت نزد بان امدم و سلام کردم جواب فرمود که وعرق از انحضرت میریخت کفتم تو پیری از پیران قریش و در چنین وقتی با چنین حالی بطلب دنیا بیرون امدهٔ اکر اجل تو در اینحال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که اجل در اینحال برسد در حالی بسنده خواهد بود که بطاعت از طاعتهای الهی مشغول میکنم من در وقتی باید از مرا بترسم که در معصیت الهی باشم پس کفت راست میفرمائی خواستم ترا موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیکر حضرت صادق ع فرموده که حضرت امیر المؤمنین ع به بیل کار میکرد و زمین را باذان میکرد و در سوی خدام هسته خرما را بدهان میبرد و تر میکرد و در زمین میکشت هنا ساعت سبز میشد و امیر ع مرا در بنده ازاد کرد و بسند معتبر از اسباط بن سالم منقم که بخدمت حضرت صادق ع رفتم از احوال العمر بن مسلم سؤال فرمود کفتم صالحست اما ترک تجارت کرده است حضرت صادق ع مرتبه فرمود که کار شیطانست مکر نمیداند که حضرت رسول ص تجارت فرمود و قافله از شام امده بود متاع ایشان را خرید و انقدر نفع هم سیئه که فرض خود را ادا فرمود و بر خویشان نعمت نمود خدا میفرماید که مردی را که غافل نمیکرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة و دادن زکوة علمای اهل سنت که عضر خوانا نند میکویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند و دروغ میکویند تجارت میکردند اما نماز را ترک نمیکردند و فضیلت و چنین کسی افضل است از کسیکه نماز را حاضر شود و تجارت نکند بسند معتبر منقم که عمر بن یزید بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که شخصی هست که میکوید که در خانه خود مینشینم و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از ان سه نفر نیست که دعای ایشان مستجاب است و بسند معتبر از معلی بن خنیس روایت کرده است که حضرت صادق ع از احوال شخصی سؤال فرمود کفتند پریشانست فرمود که در چه کار مشغولست کفتند در خانه خود مینشیند و عبادت میکند فرمود که قوت او از کجاست کفتند برادران و مؤمن باو میرسانند فرمود که انها که او را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر از او که در خانه عبادت میکند و حضرت امام محمد باقر ع فرموده که هر که طلب دنیا میکند برای اینکه محتاج بسؤال نباشد و بر اهل خود توسعه نماید و بهمسایکان بکند در روز قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول ص فرموده که عبادت شانزده جزو است و بهترین جزوها طلب حلال است و منقم که سدیر صراف بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که برای طلب دنیا چه چیز لازم است فرمود که چون رود کانرا کشود و متاع خود را هموار کرد انچه بر تو لازم است بجا اورده لمعهٔ ششم در بیان تجمل و زینت و ملبوسات و خانهای نفیس و امثال انها است کلینی بسند معتبر از حضرت امیر ع روایت کرده که خداوند دعا کرد بان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل که خدا دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده اشکار باشد و از حضرت صادق ع منقم که هر کاه خدا نعمتی کرامت فرماید بر بنده پس ان نعمت را ظاهر کرداند و خود را بان بیاراید ملتکه میکویند که دوست خدا است و بیان نعمت خدا کرده است و اکر بر خود ظاهر نکند میکویند دشمن خدا است نکذیب نعمت خدا کرده است و حضرت امام رضا ع فرموده که حضرت علی بن الحسین ع در جامه میپوشیدند در ثاب قطنی که پانصد درهم قیمت انها بود و بسند معتبر از زید بن ابراهیم روایت کرده است که بحضرت صادق ع رفتم و جبهٔ خزی پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم پس کفتم فدای تو کردم جبه و کلاه من خز است چه میفرمائید فرمود که قصور ندارد کفتم اکر تا درشت نباشد چون است فرمود که عباس را چون حضرت امیر ع نزد خود

در تجمل زینت و ملبوسات

خواند فرستاد ند که برایشان نجف تمام کند عبد الله بهترین جامهای خود را پوشید و بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرد و بهترین سواری خود را طلبید و رفت و در برابر ایشان ایستاد انجا بعضی از ایشان کفتند که ابن عباس تو بهترین ما هایی و حال انکه جناب تو را پوشیده و بر اسب ایشان سوار شده عبد الله برایشان این ایه را خواند که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق یکوای محمد که کی حرام کرده است زینت خدا را که برای بندکان بیرون اورده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را که پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکوست و زینت را دوست میدارد اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام میکذشت حضرت امام جعفر صادق ع را دید که جامهای نفیس بقیمت پوشیده اند کفت که ای روم و او را بر پوشید که انجامها سر زنش میکند پس بنزد یک حضرت امد کفت که یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامها پوشیده علی بن ابیطالب هیچ یک از پدران چنین لباس پوشیدند حضرت فرمود که حضرت رسول ص در زمانی بود که مردم مسلمانان تنکی بود لهذا بر خود تنک میکرفتند و بعد ازان وسعت بهم رسید پس سزاوارتر بان مردم بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند پس این مرد را خواندند که قل من حرم زینة الله پس ما سزاوارتریم از دیکران باینها بعد ازان فرمود که ای ثوری این جامها که می بینی از برای لذة نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد ازان دست صفیانرا کرفتند و بنزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده بودند دور کردند دیباو نمودند جامه را که ملاصق بدن ایشان بود جامهٔ دیبا کهنه بود فرمودند که این جامه کنده را از برای خود پوشیده ام و ان جامهٔ نفیس را برای زینت نزد مردم پس دست انداختند و جامهٔ کنده سفیان بر بالای جامها پوشیده بود و در کردند جامهٔ ملاصق بدنش جامهٔ دیبا نوی بود فرمود که این جامه را بالا را تو برای دیکران مردم پوشیده و جامهٔ نفیس را برای لذة نفس در زیر پوشیده و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق ع فرمودند که روزی مزد روطواف بود ناکاه دید که کسی جامهٔ مزا میکشید چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود کفت ای جعفر تو مثل انبیا مها را میپوشی و چنین مکانی را از دنیا میکنی که بعلی بن ابیطالب داری کفتم انجامهٔ قرمیست یعنی جامهٔ کتانی که از مصر می اورند بیکدینار و خریده ام و حضرت امیر ع در زمانی بودند که چیزی چند در انزمان میتوانست کرد که در اینزمان نمیتوان کرد با کرد و این زمان من مثل از جامها بپوشم میکویند که مرائیست مثل عباد منقم از عبد الله بن الفلاح که حضرت صادق ع بکیه بر من بار بدیم فرمود بودند و در انجا عباد زیاد کثیر رسید حضرت در جامهٔ میکوانی پوشیده بودند عباد کفت که تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند انجامهای زینت چیست که پوشیده اکر از این پست تر جامها بپوشی هیچ حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتهای که خدا برای بندکان خلق فرموده است و چیزهای پاکیزه را خدا چون نعمتی به بنده کرامت میفرماید دوست میدارد که ان نعمت را بر او بیشتر به بیند و هیچ وقت تصور ندارد این زینتهای دنیا بر ایمان پاره تن پیغمبر مرا از روا نیداجرا میکنی و عبادت کننده پوشیده بود منقم از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق ع بود شخصی بان حضرت عرض نمود که شما جامهای درشت میپوشید علی بن ابیطالب جامهای نفیس میپوشید و میکوید که پیغمبر مثل این جامها نپوشید و می بینم شما جامهای نیکوی پوشید حضرت فرمود که علی ع در زمانی نمود که انجامه بدنمیبود اکر چنین زمانی میبود شاید جامه مشهور میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل انزمان است اما چون حضرت صاحب الامر ظهور خواهد کرد جامهٔ را بر دوش حضرت امیر خواهد پوشید و بسیار از حضرت عمل خواهد فرمود و حمیر در کنار بترب الاسد اسبند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا از من پرسیدند که چه میکوئی که در پوشیدن رختهای خشن و درشت کفتم چنین شنیده ام که پیشتر می پوشیده اند و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق ع جامهٔ نوزاد را بفرمود و میبرده اند و میپوشیده اند فرمود که پوشش و زینت کن که حضرت حسین ع جبهٔ خزی پانصد درهم میخریدند و میپوشیدند و در اخر به پنجاه دینار میخریدند و زمستانرا در اینها میکذرانیدند چون نفسنا میکذشت میفرمودند و قیمتشرا تصدق میفرمودند بعد ازان این ایه را خواندند که قل من حرم زینة الله تا اخر ایه و اب بابویه بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده که سه چیز است که خدا مؤمن را بر انها حساب نمیکند طعامی که میخورد و جامهٔ که می پوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج او را از حرام نکاه میدارد و در حدیث دیکر فرموده که خدا زینت و اصباغ بهتر دوست میدارد و دوا بدعاها و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که اثر نعمت خود را بر بنده به بیند کسی پرسید که چکونه نعمت اظهار کرداند فرمود که جامهٔ خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بزند و خانه خود را نیکو کند و ساحهٔ خانهٔ خود را جاروب کند حتی انکه چراغ را پیش از غروب افتاب افروخته فقرا را بر طرف میکند روزی را زیاده میکرداند و کلینی و غیر بسندهای مختلف روایت کرده اند که در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین ع حال برادرش عاصم بن زیاد را که عبا پوشیده و جامهای خشن و ملایم را ترک کرده و ترک دنیا نموده

واهل وعزیزان او را طلبیدند چون بیامد رو توش کردند و فرمودند که ای
دشمن نفس خود شیطان خبیث تو را حیران کرده است یا حیا از اهل خود نکردی یا رحم بر فرزندان خود نکردی تو چنین
گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حلال کرده است و گواهت داد که تو از انها بردار کی و مستفع شوی تو نزد خدا ازان پست
تری که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام
که ترجمه اش اینست که زمین را خلق فرمود و مقرر کرد انید از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوها هست و خرما که شکوفه
انها در میان غلاف انها حاصل میشود یا نفرموده است که مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان و فرموده است که یخرج
منهما اللؤلؤ والمرجان پس در اول بمیوها و خلق انها بر خلایق منت نهاده و در ثانی بدیدار و مرواریدو جواهر که از دریا بیرون
می اید منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و حضرت رسول خدا محبوب تر است از بیان
کردن بقول و حال انکه امر فرموده است که واما بنعمة ربک فحدث حدیث کن بنعمتهای پروردگارش و بیان کن انها را پس عاصم
گفت که یا امیر المؤمنین پس تو چرا در خورشها اکتفا کرده بر طعامها تا گوارد و در پوشش بر جامها گفت حضرت فرمود که
من مثل تو نیستم خدا واجب کرده است بر امامان حق که خود را بر ضعیفان و فقیران مرده بسنجند و بر وش ایشان سلوک نمایند
تا بر فقیران فقر دشوار نیاید و چون امام خود را بمثل حال خود ببینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و جامها
نرم پوشید و گفت معتبر روایت کرده که معلی بن خنیس بحضرت صادق گفت که اگر خلافت باشما باشد ما باشما برفاهیت تعیش
خواهیم کرد حضرت فرمود هیهات هیهات المعلی اگر با ما باشد مدارا بر سیاست و تدبیر در شب با عبادت در شب و سیاحت
و حرکت در روز بجای خواهد بود و پوشش ما جامهای درشت و خورش ما طعامهای غلیظ خواهد بود پس خلافت ظاهر شود
از ما غصب کردند و گمان نشانا نیست که بر ما ستم کرده اند و ما را بر فاهیت انداخته اند این حدیث دراین باب بسیار است
و احادیث بسیار در فضل سواری اسبان نقیب و نگاه داشتن غلامان زینت ایشان واقع شده است احادیث نیز در مدح فقر
و فقرا و جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده و حضرت رسول ایم بر او لاغ سوار میشدند و جامهای دبون
میپوشیدند و اگر بصیرتی دارد از این اخباری که نقل شد و از معارضات و گفتگوهائی که در میان ائمه علیهم السلام و صوفیه از ما ها
شده است حقرامی یابی و میدانی که اصل اینها را کما ل دانستن و مقید باینها بودن خوب نیست و همچنین مقید بر نبتها و رفاهیتها
بودن خوب نیست بلکه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر تو و مؤمنان خوب است و اگر فقر باشد باید بفقر بسازد و زیا دتی خواهد
و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و انچه حاضر باشد بخورد و همه را از جانب خداوند خود داند
و اگر خواهد نکبت را علاج کند و گاهی بر ان دخمها و نبودن بپوشد خوبست اما در صورتی که انرخت بتوان باعث زیادتی
نکبت او نشود مثلا در زمانها که اعتبار در شال پوشی باشد علاج نکبت بر شال پوشی باشد در صدر اسلام که نخوت و عصبیت
باب بود و این چیزها را اعتبار نمیکردند تواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول ایم در اخر
این وصیت باین معنی اشاره فرموده است که ای ابوذر در اخر الزمان جماعتی بهم خواهند رسید که در زمستان و تابستان
پشم پوشند و بان سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشان را لعنت میکنند ملائکه اسمانها و ملائکه زمین و عقل
نیز حکم میکند که بنده باید در زمان بردار باشد اگر خز و پرنیان او را بر اندیش بفرستد بپوشد و اگر شال فرستد بپوشد و در
حال از اقا راضی باشد و بنا خوبی و بدی پشم پوشیدن و ضمن بنیاد انفقره شریفه که در اخر حدیث مذکور است اشاره لطیفه
هفتم در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوئی خوش کردن است بسند معتبر از امیر المؤمنین ایم منقول که شستن سر دفع کثافت
و جوک میکند و در چشم زاید و در میکراند و شستن جامه غم و حزن را از بر طرف میکند و پاکیزه کیست بر انمازی فرمود که خدا
باب پاکیزه کنید از بوهائی که مرد با بنها مستاذ میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و با حوالی خود بپردازید
بدرستیکه خدا دشمن میدارد از بنده کاهش ان قادر و کثیف بدبوئی را که در پهلوی هر کس که بنشیند از او مستاذ شود و حضرت
امام رضا فرموده که سزاوار اینست که ادمی هر روز بوئی خوش بکند و اگر قادر نباشد هر جمعه یکبار بکند و اینرا البته ترک نکند
و حضرت صادق فرموده که خدا را حق لازمی هست بر هر با لغی که در هر جمعه شارب را بگیرد و بقدری از بوی خوش خود را
خوشبو کند و حضرت امام رضا فرموده که بوی خوش از اخلاق پیغمبرانست و حضرت صادق فرموده که بوی خوش نا عاشقه دست
و فرموده که یکنمازی با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرموده که هر گه چیزی که در بوی خوش صرف مینمائی اسراف نیست

شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ایم منقول که هر که اطاعت خدا میکند یاد خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت کم باشد و هر که معصیت خدا میکند خدا فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت بسیار باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ایم منقول که فرمود که از شدیدترین اعمال سه چیز است انصاف دادن مرد از نفس خود و برای برادر خود انچه برای خود نپسندد مکروه چیزی را که برای نفس خود از مردم میپسندی برای برادر ایمانی خود در مال و برادر ایمانی خود در میان خود ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا بر هر حال کردن نه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر گفتن و بس بلکه هر وقتیکه چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد بجا اوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده باشد ترک نمائی و در حدیث دیگر فرموده که در توریة نوشته است که ای فرزندادم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام غضب خود حضرت اما
موسی ایم فرموده که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمیکند مثل نیایش برادران مؤمن از برای خدا و بدرستیکه
دو مؤمن که با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد مینمایند و بعد ازان فضایل ما اهلبیت را یاد میکنند کوشتهای او شیطان
تمام میریزد و از بسیاری که با و میرسد بفریاد می ایدکه ملائکه اسمانها و هفت ارضین بهشت حال او را می یابند و براو لعنت میکنند
و هیچ ملک مقربی نمیماند مگر انکه او را لعنت میکند پس بر زمین می افتد و اماندهشده و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ایم
منقول که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت و ان نیکو و جمیل است و بهتر از ان صبر بر ترک چیزهائیست که خدا حرام
گردانیده است و ذکر خدا دو ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از ان یاد خدا است در وقتی که حرامی بر وی عرضه کند
مانع از ان گردد و حضرت صادق ایم فرموده که هر موئی که در هر مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند انمجلس در قیامت
باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جملهٔ ذکر خدا است و یاد دشمنان ما از جملهٔ شیطانست و در حدیث دیگر فرموده
که صاعقه نمیرسد بکسیکه ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر کیست فرمود که کسیکه صدای اذان را بشنود چون حقیقت ذکر معلوم شود
بدانکه در نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر روز بدعتست و بهتر از عبادات میدانند و خلاصهٔ اوقات عمر خود را در انها
ضایع میکنند و مرد را گمراه میکردانند اول ذکر جلی انشمل بر چند چیز است اول انکه این نحو عبادت از شارع منقول نشده است
و در ایات و اخبار کیفیت ذکر جلی بر خلاف این وارد شده است زیرا که حقتعالی فرموده است که ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا
یحب المعتدین یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستیکه حضرت دوست نمیدارد دعا کنندگان را از حد خود بیرون روند
و جای دیگر میفرماید که واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال ولا تکن من الغافلین یعنی
تو چنان باش که یاد کنی پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری و ترس و پستتر از بلند گفتن در اوقات غدوات و اصال و مباش از جملهٔ غافلان و نقل کرده اند که حضرت پیغمبر شنید که جمعی فریاد بر اورده اند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع بلیغ
نمود و فرمود که بدرستیکه ندا نمیکند کسیرا که نشنود یا دور باشد و با شنیدن صحیح منقولست از حضرت صادق ایم که حضرت
موسی ایم از خداوند خود سوال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی من که بر وش نزدیکان با تو راز گویم یا دوری که چون تو را
خوانم بلند خوانم خطاب بسیدکه من همنشین انکسام که مرا یاد میکند یعنی فریاد درکار نیست بسند معتبر منقم که حضرت صادق ایم
فرمود که شیعهٔ ما جماعتی اند که در خلوت و پنهانی خدا را بسیار یاد میکنند و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقم گاهی تم منفرد بلکه هر گه
اهسته و پنهانی یاد نمایند من او را علانیه یاد کنم و بسند معتبر از حضرت امیر ایم منقم که هر که خدا را در پنهانی یاد کند پس خدا را بسیار
یاد کرده است بدرستیکه منافقان خدا را استهزا ذکر میکردند و در پنهانی ذکر نمیکردند خدا در وصف ایشان فرموده که یرائی
مردم کار میکنند و یاد خدا نمیکنند مگر اندکی حضرت امام محمد باقر ایم فرموده که ذکر کن که ادمی در خواطر خود بکند ثواب انرا بغیر از
خدا که نمیداند بزرگواری ان ذکر پس از این ایات و احادیث معلوم شد که باین نحو نیز یاد کردن و خدا را ذکر نمودن در شرع
پسندیده نیست و در تعریف بدعت حسنه انستی که انیقسم امور که یاد ما از جملهٔ ذکر خدا است و یاد دشمنان ما از جملهٔ شیطانست و در حدیث دیگر فرموده
بدعت نیست و بیم انکه تحریرها و عنا میکنند و ذکر را بتصنیفها بر میگردانند و در میان ان اشعار عاشقانه و ملحدانه بنغمه و ترانه میخوانند
و این اجماع علما حرام است چنانچه دانستی در باب غنا قطع نظر از اعمال شیعه که در ضمن ان میکنند از دست بردن
بنغمه و اصول خدا کفار را و قران بان مدمت فرموده است و رقص کردن که شرعا مذموم است و عقل هم بر کس حکم بقباحت
ان میکند سیم انکه این اعمال را در مساجد میکنند و شعر خواندن در مسجد مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ایم منقم
که فرموده که اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر میخواند بگوئید با که خدا دهنت را بشکند مسجد را برای قران خواندن ساخته اند

وایشان همی کرده اند اذان و از بلند کردن در مسجد و در اکثر ایشان این اعمال را در شب روز جمعه واقع میسازند و شعر خوانند
در شب جمعه مطلقا مکروه است و در روز جمعه نیز مکروه است چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق منقول است که هر که
در روز جمعه یک بیت شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب نروز همان بیت خواهد بود و چون با ایشان میگوئی که این اعمال بدعت
و تشریع است جواب میگویند که ما را از این امور بکو حاصل میشود و فریاد ها میکنند و مانند حیوانات کف میکنند و ابتر از نظر
در نظر عوام کالانعام از کمالات خود میفهمانند و با بعضی شده معلوم شد که این چیزها نیست که ما بوهم خود یابیم و راه
قرب منحصر است در راه متابعت شرع و ان حرکات که از ایشان صادر میشود و خالش نام میکنند بر چند قسم است یکی
انست که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق مجازی است این صداها خوش آید که شنیده اند تا معنی طغیان میکند و باعث اضطراب
ایشان میشود و ان خصوصیتی با ایشان ندارد و در مجلس شراب و سماع و تنبک هم ان شور و وجد و رقص می باشد چنانچه بسند
معتبر از حضرت امام رضا منقول است که از آبای طاهرین او صلوات الله علیهم روایت فرمود که شیطان ابتدا بنیا میاموزد از زمان تا
منکا میکه حضرت عیسی مبعوث شدند و با ایشان سخن میگفت و سوالها از ایشان میکرد و بحضرت یحیی زیاده از پیغمبران
دیگر انس داشت روزی حضرت یحیی با و فرمود که ای برادر مرا بتو حاجتی است گفت که قدر تو از ان عظیم تر است که حاجتی
تو را در تو اند نمود انچه خواهی سوال نما که انچه فریاد مخالفت نخواهم کرد حضرت فرمود که میخواهم دامها و تلهای خود را که بنی
ادم را بان صید میکنی بمن نمائی ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد روز دیگر حضرت یحیی در خانه نشست و ناگاه منظر
او بود دید که صوفی در برابر ش ظاهر شد و ریش مانند دمی میمون و بدنش مثل بدن خوک و طول چشمهایش در طول رویش و
همچنین دهانش در طول رویش و زقن ندارد و لبش ندارد و چهار دست دارد و دست بر سینه و دو دست در دوش او و دسته
پی پایش در پیش و انگشتان پا در عقب و قبای پوشیده و کمربندی بروی ان بسته و بران کمربند رشته ها بالوان مختلف و تخته بعضی
سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز و بهر رنگی رشته دران میانست و زنگی بزرگ در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بران
خود قدری بسته بگونه حضرت او را باین هیئت مشاهده فرمودند پرسیدند که این کمربند چیست که در میان داری گفت این کمربندی
و بجوستیانست که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود که این رشته ها الوان چیست گفت این اصنافی نانست
که مردم را با لوان مختلفه و رنگ امیزیهای خود میفریبانند فرمود که این زنگ چیست که در دست داری گفت این مجموعه است
که همه لذتها را بهیاست از طنبور و بربط و طبل و نای و صرنا و غیر اینها چون جمعی بشراب خوردن مشغول شدند ولذتی
نمیابند از ان من اینچه سها را بحرکت در می اورم مشغول خواهند شد و بسازمیشوند چون صدای ان را شنیدند از طرب و شوق از
جا بدر می ایند و یکی رقص میکند و دیگری با نکشتان صدا میکند و دیگری جامه بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیزیست
موجب سرور و روشنی چشم تو میگردد گفت زنان که ایشان تلها و دامها میسازند چون نقرنیها و لعنتهای صالحان بر من جمع میشوند
بنزد زنان میروم و از ایشان خوش دل میشوم حضرت فرمود که این خود چیست که بر سر تست گفت باین خود را از نقرنیها صالحان
حفظ میکنم فرمود که این قلاب چیست که بران او یخته است گفت باین دلهای صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود که مرا
بمن یکساعت ظفر بابنه گفت نه ولیکن در تو یک خصلت می بینم که مرا خوش می اید فرمود که کدام است گفت اندکی بیشتر از چیزی که
در هنگام افطار و این موجب سستی تو میشود و دیر بعبادت برمیخیزی حضرت یحیی فرمود که با خدا عهد کردم که هرگز از طعام
سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم شیطان گفت من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانرا نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت
دیگر بخدمت حضرت نیامد یکقسم دیگر است که از باب مکر و فریب و ساختگی است چنانچه بسیاری از مردم که اگر در انحالت بر کنار
باشی در هنگام اضطراب و شور خود را بطرق دیگری انداز ند و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است و یکقسم دیگر
مرضی است که باعتبار ترک جوانی و ضبط نفس در ذکر خفی و سایر بدعتها ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد سوداء است
حاصل میشود که باندک صدا خوشی یا صدا موحشی یا زیادتی فرحی یا زیادتی حزنی مدهوش میشوند و بی اختیار
حرکات از ایشان صادر میشود و ان باعتبار مرضی است که در بدن ایشان حاصل میشود و از ابتنقیه جلاب و ترک ان بدعتها و
خوردن دواهای مقوی علاج میباید کرد و در زنان جمعی که باعتبار بیمارها مزاجشان ضعیف میشود این حالات بیشتر است اما فرقی که
هست انستکه انها کامل نمیدانند معالجه میکنند و اینها کامل میدانند و سعی در زیادتیش میکنند و بیک قسم دیگر انستکه
مبدا ش اختیاری نیست و اخری بی اختیار میشوند بسبب انکه کریه را وارادی بر ایمان مقرر کرده اند که اگر حزنی یا شوقی

در ادمی پیدا شود کریه ان دفع کند چنانچه عطسه در هنگام مناجات و از کفتن یا قاضی الحاجات بطریقه دارند و کاه هست که شوق
و شوقی دارند که از اول شب تا صباح زاری میکنند و هیچ از این حالات ایشان را در نمیدهد زیرا که چون براه بندگی درست
رفته اند شیطان بر ایشان دست ندارد و از ائمه ما صلوات الله علیهم این طریقه را نقل کرده اند و اما اجتماعت میکوبند
که کوبه کار پیر زنانست و کمال نیست خود را از کریه منع میکنند و خود را بدست شوق خیالات میدهند تا بیهوش میشوند
و حرکات از ایشان صادر میشود و اخر علاج بشر ابکوبه میکنند و اکر اول خود را بکوبه دهند بانجا منتهی نمیشود چنانچه کلینی و
ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایت کرده اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر عرض نمود که جمعی هستند که هرگاه چیزی از
قرانرا یاد کردند یا کسی بر ایشان خواند بیهوش میشوند و چنین مینمایند که اگر کسی دست و پای ایشانرا ببرد خبر نمیشوند
حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا ایشانرا باین امر نفرموده است که بان مامور شده اند بکار ایشان می اید نه
در وقت کریه و ترس است یعنی ترس شاهد برای بدعت بودن این طوار از این بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر
صوفی نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه و اصحاب کرام ایشان و داود بان اخبار شان و عملهای ملت ایشان هرگز مطربی
داشته اند و برای ایشان نفرموده میکرده است با حلقه ذکر منعقد میساخته اند یا اصحاب خود را بان امر میکرده اند و اکر این عبادات
چنین اهتمام در شان او بجوجزا ایشان با صحاب خود نمیفرمودند بلکه بدعتها شیرین میشد و عبادتها بر نفس کران نمی بینی که
اکر بنجاه فاضل عادل بکوبند که متواتر است که حضرت امام جعفر صادق فرموده است که هر که در شب جمعه نماز جعفر بکذارد
کناهانش مرزیده میشود و قضایل نامتناهی دارد از ده هزار کس یکی بان رغبت نمیکند و اکر ببقیعه بکذرد و نانکه چندین الف
فریاد کنند که یا رب من با رب من در حلقه ایشان داخل میشوند بر غبت تمام و تا صباح بر میجهند تو خود با نفس خود اندیشه نمیکنی
که کدام روز نفس تو چنین راغب بخیرات بوده و چرا در یکی امر خیر دیکر این اهتمام را ندارد و از نماز مکدر هرکاه از اهل بیت رسالت
قریب بهزار حدیث در دعاها و اعمال شب و روز جمعه وارد شده باشد چنانچه ابن طاووس علیه الرحمه کتابی در خصوص این
مطلب نوشته و در ان دعاها و اعمال چندین هزار راه قرب بسندهای تعلیم تو کرده باشند و تو هیچ یک نظر نکنی و تمام انشب
و روز را در چیزی صرف نمائی که تمام علمای عصر کویند که حرام است و خود را عذاب نداشته باشد که خدا فرموده است در
روز قیامت چه عذر خواهی کفت و بچه حجت امید ثواب خواهی داشت و در هنکامیکه میرویم تعقیب نماز بخوانی بچه اصل تعقیب
سنتاست چند بدعت با نضم میکنی که مبادا از تو سنت خاصی بعمل اید و نعوذ بالله مستحق ثواب شوی زیرا که با انکه بیرکت
اهل بیت رسالت قریب بصد هزار بیت از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقوله همه را ترک میکنی و اوراد قبیحه که چندین
جمع کرده اند میخوانی که بحسب معنی دیکه نداری و بحسب عربیت و اعراب اکثرش غلط است اخر این چند جا مل سنی مناجات
و ذکر خدا را به از پیشوایان دین و بزرکان رب العالمین و افصح فصحا روی زمین میدانند پیغمبران از رو میکردند که
تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان باشند تو انتک میابد که پیروی ایشان کنی و بازان اوراد و اذکار بنغمه و اهنک میخوانی که
شاید غنا بعمل اید و از کناه خالی نباشد منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق امد و کفت دعائی اختراع کرده ام
که اختراع خود را بکذارد انچه میکویم بخوان دویم ذکر خفی است و ذکر خفی بان معنی کرسابقا ذکر شد خوبست و بهتر بعبادات
کردن ادمی پوسته بیاد خدا باشد بتفصیلی که کذشت اما ان نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند هیئات مخصوصی است و
چنین هیاتی تا بسند معتبر از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعت است چنانچه در تعریف بدعت دانسته و در هیچ
حدیثی از احادیث شیعه ان هیئات وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که اینها امر
کرخی از حضرت امام رضا روایت کرده است و این چند وجه باطلست اول انکه معروف کرخی معلوم نیست که بخدمت امام
رضا رسیده باشد و اینکه میکویند که در باب حضرت بوده است البته غلط میباید باشد زیرا که جمیع خدمتکاران و ملازمان
ایحضرت از سنی و شیعه در کتابها احوال ناضبط کرده و سنیان متعصبی که بخدمت ایحضرت تردد داشته اند و روایتی
میکرده اند ابدا مثل از ذکر کرده اند اکر اینمرد در باب ایحضرت میبود البته نقل میکردند دویم انکه پیر طریقت و اوراد و اذکار ها
داود طائی نقل کرده اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده است و هرکز توسلی بخدمت ائمه نداشته
سیم انکه سندی که باعتقاد ایشان باو منتهی میشود در این باب جمعی دروغ سند هستند که اکر قبایح اعتقادات و اعمال انها را
ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرده که من مهدی صاحب الزمانم و کفت

اتفاق اهل برآن شده است و غیر از جماعتی که همیشه بتعصب با مذهبها معروفند چهار دانکه از مشایخ ایشان شنیده ایم انواع
مخالفت دارند ذکر نفی که هر طایفه بیک نحوی اقرار از پیران خود اخذ کرده اند اگر منقول باشد یکی از آنها منقول خواهد بود
پنجم انکه این چنین عبادتی را که بهترین عبادات میدانند و میگویند پیش از نماز از آن قرب حاصل میشود ائمه ما نیز اعانت
میکردند و بهمین معروف کوخی میگفتند و بیلک کس دیگر از اصحاب نمیگفتند و اگر میگویند که دیگران قابل نبودند هرگاه
در میان صد هزار کس از اصحاب حضرت امام رضا ع همین یک معروف قابل بود و بزرگان اصحاب قابل نبودند پس چرا الحال برای تعلیم متابعان
ششم انکه هرگاه چنین سرّی را معروف قابل بوذ سلمان بودند قابل نبودند پس از ایشان بهتر خواهد بود بلکه تا بیست یا ذای یا صد
حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان وارد شده است و حدیث هم در شان معروف وارد میشد و یک کس او را از خواص
حضرت میشمرد هفتم انکه بر تقدیری که این وارد نشده باشد بیک حدیث مجهولی خواهد بود و شرط دین ندارد نیست که عملی چند که متواتر
باشد از ائمه ترک کنند و مرتکب عملی شوند که مجهولی چند روایت کرده باشند و مفاد و این باب همین کفایت میکند که تطویل سخن موجب
ملالت است و اگر کسی خود را از غرضهای نفسانی و وسوسه های شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفا کرداند و بدیده انصاف نظر
نماید آنچه در این رساله بوجه اختصار بیان شد برای هدایت او کافی است و اگر پای تعصب و عناد و لجاج بمیان آید زیاده از این
هم فایده نمیدهد چه ظاهر است که این مطلب واجب را از حقیت مذهب تشیع نمیتوان کرد و اکثر مسلمانان بسبب عناد و تعصب از دیدن
حقیقت این کور مادرزاد تشنه بجهنم میروند چندین برابر مسلمانان ارباب مذاهب باطله مستند که بجهنم میروند یکفر و عناد اگر
شیطان تو را فریب دهد که اکثر عالم با این راه میروند و فرقه اند این دلیل بطلان نیست نه حقیت چنانچه حضرت امیر ع میفرماید که وحشت
مکنید از راه هدایت بسبب قلت اهل او و اهل حق اندکی بوده اند و اهل باطل بسیار بوده اند و حقتعالی در کثر قرآن اندکی
را مدح فرموده است و کثیر را مذمت فرموده است حقتعالی شاهد است و کفی بالله شهیدا که این ذرهٔ حقیر را با هیچ یک از مسلمانان
از طریق عداوت و دنیوی نیست و نبوده از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان ما و ایشان نیست در نوشتن این امور و بیان
این معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست چون غرض دنیوی منظور نبوده است بود در مخالفت اکثر خواص و عوام از فضل کریم
لایزال چنین امید دارم که باین مواعظ و افیه و نصایح شافیه نبیاری از سالکان مسالک جهالت هدایت فرماید و ایشان
جمیع مؤمنین را بدرجات سعادات و کمالات فایزگرداند انه علیکل شیء قدیر و باجابت مقرون باد بطوبی لاصحاب الاولویة و الغیمة
بحملونها فیسبقون الناس الاوهم السابقون الی المساجد یا الاسحار و غیر الاسحار و یاذن الصلوة عماد الدین و اللسان
اکبر و الصدقة تمحو الخطیئة و اللسان اکبری اوبوذ رحوشا حال صاحبانرا و علمها در روز قیامت که انعلمها را برخی
داشت و برمردمان پیشی خواهند گرفت بدستیکه ایشان جماعتی اند که سبقت میگیرند در دنیا بر رفتن مسجدها در سحرها
و غیر سحرهای ابوذر نماز ستون دین است و زبان بزرگتر است یعنی آنچه از زبان صادر میشود از عفاید حقه و شهادتین
و ذکر خدا بزرگتر از نماز است و این اشاره است باینکه حقتعالی فرموده است که ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر
الله اکبر که بتفسیر بعضی از مفسرین مراد اینست که نماز نهی و منع مینماید از زشتیها و بدیها و یاد خدا بزرگتر از نماز است و تصدق
کردن محو مینماید گناهان را و زبان بزرگتر است یعنی آنچه بزبان صادر میشود از امر بخیرات و مبرات بیشتر علو و حقایق را
از تصدق است و فواید بیشتر است بدانکه مساجد را حق تعالی خانهٔ خود خوانده است خداوند عالمیان را امکان نمیباشد جا
هائیرا محل قرب رحمت و خانهٔ خود مقرر فرموده اگر کسی از مخلوقین توقع احسانی دارد بخانهٔ او میرود و در مساجد رحمت و فیض
سبحانی زیاده از جاهای دیگر میباشد و نماز ها واجب چون نماز یومیه و نوافل راتبه مبالغه در وقع ساختن آنها در مساجد
بیشتر است چنانچه در زکوة واجب بعلانیه دادن بهتر است نیز اگر در حق واجب دین لازم را ادا نمودن ریا نمیباشد
و در نماز سنت و تصدق سنت ظاهر اگر احادیث استکه مخفی کردن بهتر باشد چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود
که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است از آنچه در حدیث دیگر ظاهر میشود که نافلهٔ شب بلکه جمیع نوافل را در
مسجد کردن بهتر باشد و ممکن است که خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیاری کسی مطلع بران نمیشوند یا بالنسبت بکسیکه از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و اگر اندیشهٔ ایمن باشد در خانه کردن بهتر باشد
و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقول است که حضرت رسول ص از جبرئیل پرسیدند که کدام بلاد از بقعهای زمین محبوب تر است نزد
خداوند عالمیان فرمود که مسجدها و محبوب ترین اهل مسجدها بسوی خدا آنکسی است که پیش از دیگران داخل شود و بعد از

دیگران بیرون رود و منقول است که در توریة نوشته است که حق تعالی میفرماید که بدرستیکه خانهای من در زمین مسجدها است
پس خوشا حال بنده که در خانهٔ خود طهارت بکند و مرا در خانهٔ من زیارت نماید بدرستیکه بر زیارت کرده شده البته لازم
است که کرامت نماید زیارت کنندهٔ خود را البته بشارت دهد کسانی را که در تاریکی شب بسوی مسجدها میایند که در روز قیامت
ایشان را نوری ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق ع فرمود که بر شما باد بدرآمدن در مسجدها بدرستیکه اینها خانهای
خدا است در زمین و کسیکه با طهارات بمسجد در اید خدا او را از گناهان پاک گرداند و او را از زیارت کنندگان خود بنویسد
پس بسیار در مساجد نماز و دعا بکنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز بکنید که هر بقعهٔ در روز قیامت برای نماز گزارنده
شهادت میدهد و حضرت رسول ص فرمود که هر که فرزند سخن او و مسجد خانهٔ او باشد در بهشت خانهٔ برای او بنا کنند فرمود که
حقتعالی جماعتی را میبیند که گناهان بسیار میکنند و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان هستند ایشان را نداد میکند که ای بکوهیکه
معصیت من بسیار میکنید اگر نه در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که بمال حلال من با یکدیگر مهربانی میکنند و زمین من در
مسجدها را بنماز خود معمور میکردانند و در سحرها استغفار میکنند از ترس من هر آینه عذاب خود را بسوی شما میفرستادم
و پروا نمیکرد و حضرت صادق ع فرمود که سه چیز در روز قیامت بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهل او نماز
نکنند و عالمی که در میان جاهلان باشد حرمت او را نگاه ندارند و مصحفی که عنبار بران نشیند و او را تلاوت نکنند و حضرت
رسول ص فرمود که نشستن در مسجدها عبادت است مادام که غیبت مسلمانی نکنند و حضرت امیر ع فرمود که همسایهٔ مسجد نماز ش
مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود در صورتی که شغلی نداشته باشد و صحیح باشد و بسند معتبر منقول است از فضل بقباق
که حضرت صادق ع فرمود که افضل نمیتواند بمسجد میرود بکمتر از سه چیز یا دعائی که بکند و خدا او را بسبب داخل بهشت کند یا دعائی که بکند و بسبب آن
بلائی از بلاهای دنیا از او دفع شود یا برادری از برای خدا بگیرد و فرمود که هر که برود بسوی مسجدی از مساجد پای خود را بر
نرمی خشکی که بگذارد بر ای او تسبیح گویند تا زمین هفتم و حضرت امیر ع فرمود که نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر است
و نماز در مسجد جامع و بزرگ شهر با صد نماز برابر است و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است و نماز در مسجد
بازار با دوازده نماز برابر است و نماز در خانه بیکنماز محسوب است و از حضرت صادق ع منقول است که نماز در مسجد الحرام با صد هزار
نماز برابر است و نماز در مسجد پیغمبر ص در مدینه با ده هزار نماز برابر است و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است و حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که هر که مسجدی بنا کند خدا خانهٔ در بهشت برای او بنا کند و حضرت صادق ع از رسول ص روایت فرمود که هر که
مسجدی را خراب کند حق تعالی ثواب یک بندهٔ آزاد کردن برای او بنویسد و کسیکه از خانهٔ خود بمسجد برود بقدر دانه که بچشم می
پاشند خدا دو بهره عظیم از رحمت باو کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسجدی را در روز پنجشنبه و شب جمعه جارو
کند و بقدر دانه که چشم خالی کند گناهان او را بیامرزند و حضرت صادق ع فرمود که مسجدها خود را اجتناب فرمایید
از خرید و فروختن و از داخل شدن دیوانگان و خود سالان و فرا زدن برای گمشده و احکام جاری کردن و فرمود که هر که ابر دماغ
را برای حرمت مسجد فرو برد موجب دفع دردها او گردد و حضرت رسول ص فرمود که هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی برای فروزد
پیوسته ملئکه و حاملان عرش برای او استغفار کنند تا روشنی آن چراغ در آن مسجد باشد بدانکه احادیث بسیار در تصدق
کردن و انواع آن وارد شده است در این کتاب بیاری خدا چند حدیث کفایت مینماید حضرت امام محمد باقر ع فرمود که نیکی پیدر و مادر
و خویشان و تصدق نمودن بر فقیران فقر را بر طرف میکنند و عمر را زیاده میگردانند و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع میکنند و در حدیث
دیگر فرمود که یک درج بکنم در دوست تر میدارم از اینکه هفتاد بنده آزاد کنم و اگر اهل یکخانه از مسلمانان را آزاد کنم بنده آنها را آزاد کرده ام
و بعرض ایشان را بپوشانم و روی ایشان را از سؤال خلق نگاه دارم دوست تر میدارم از اینکه هفتاد حج بکنم حضرت صادق ع فرمود
که در وا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع نمائید بلاها را از خود بدعا و در زیر ایجاب خود فرو دارید بتصدق بدستیکه
تصدق از کام هفتاد شیطان بیرون می آید که هر یک مانع نمیشوند و هیچ چیز بر شیطان گران تر نیست از تصدق کردن بر
شیطان بر مؤمن و اول بدست خدا در می آید یعنی قبول میفرماید پیش از آنکه بدست سائل در آید و حضرت رسول ص فرمود که در میز
قیامت همه آفتاب است بغیر از سر سایهٔ مؤمن که تصدق بر او سایه افکند و حضرت صادق ع فرمود که مستحب است که بیمار بدست خود
چیزی بسائل بدهد و از او دعا طلب نماید و حضرت رسول ص فرمود که با مداد تصدق نمائید که بلا از آن در نمیگذرد و از حضرت صادق ع

منقولست که یهودی بر حضرت رسولؐ گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو حضرت در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفت که بر تو سلام بمرگ کرد فرمود که من نیز همان تو را بر تو رد کردم و امروز ما را پشت سر شر اخواهد کرد یا خواهد مرد و آن یهودی هیزم کش بود پس دفت بصحرا و پشته هیزمی جمع کرد و بر پشت نهاد و بر گشت چون بیامد حضرت فرمود که این پشته هیزم را بر زمین گذار چون گذارد گفت بخیر از این کاری نکرد که دو گرده نان نداشتم و یکی را بسایل دادم و یکی را خود و خضرت فرمود که بهما تصدق خدا از بلاء ازان دفع کرد که چوب دهان تمام را گرفت پس فرمود که صدقه دفع میناید مرگهای بد را از اهل دنیا و حضرت صادقؑ فرمود که رسولؐ فرمود که هر که خواهد که خدا از او دفع نماید نحوست دوشنبا باید که در ابتدای امروز افتتاح نماید بصدقه و خواهد نحوست شب از او زایل گردد و باید که در اول شب افتتاح نماید بصدقه و از حضرت صادقؑ منقولست که حضرت رسولؐ فرمود که تصدق از تصدق اشکارا است و هم چنین عبادت پنهان از عبادت اشکارا است و منقولست که حضرت صادقؑ چون نماز خفتن میکذاشتند و پاره از شب میگذشت ابتای پوازنان و کوشت و زبرد و ش خود میکرفتند و بخانهای فقرای مدینه میکشتند و بر ایشان قسمت میکردند و کسی الحضرت را نمیشناخت چون الحضرت از دنیا رحلت نمود و اخبار از ایشان منقطع شد دانستند که الحضرت بوده است و بسند معتبر منقم از معلی بن خنیس که شبانه از او بارشی شده بود حضرت صادقؑ از خانه بیرون آمدند و متوجه خانهٔ بنی ساعد شدند و من از عقب حضرت روانشدم و در اثنای راه چیزی از الحضرت افتاده فرمود که بسم الله خداوند ابرمابرکردان در اینحال من نزدیک آمدم و سلام کردم فرمود که تو نی معلم کفتم بلی فدای تو شوم فرمود که بدست تفحص نما و آنچه بیابی بمن بده چون دست مالیدم دیدم نان بسیار بزرکی است که بریان شده است آنچه میبافتم بحضرت میدادم دیدم که انبان بزرکی پر از نان با الحضرت هست که من نمیتوانم برداشت کفتم فدای تو کردم بده من بر سر کیرم فرمود که من سزاوار ترم بیرداشتن از تو ولیکن با من بیا چون بظلهٔ بنی ساعد رسیدیم دیدم جماعتی خوابیده اند حضرت آهسته در زیر پا بالین هر یک را کرده دو کرده میکذاشتند تا بهر سانیدند و بر کشتیم پس عرض کردم که فدای تو کردم انبانها حقیر امیشناسند و شیعه اند فرمود که اکر شیعه بودند با ایشان مواسات میکردم در مال که مال خود را مساویان خود و ایشان تصدق میکردم حتی در نمک و بدانکه خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مکر انکه خزینه داری و حافظی برای او مقرر فرموده است بغیر از تصدق که خدا خود انرا حفظ میفرماید هرکاه تصدق میفرمود چیزی را انرا در کف سایل میکذاشت پس بر میداشت و میبوسید و میبوئید و باز بر دست او میکذاشت بدستیکه تصدق فرو نمیشاند غضب پروردکار را و محو میکند کناهان عظیم او را و او سان میکرداند حساب قیامت او را و تصدق روزی مال و عمر را زیاد میکند بدستیکه حضرت عیسیؑ بر کنار دریا کذشت و بیل کرده نان از قوت خود را بایاران خت بعضی از حواریان کفت یا روح الله چنین چرا کرده ای فرمود که چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثوابش نزد خدا عظیم است و در حدیث دیکر فرمود که تصدق باعث ادای دین و زیادتی برکت میشود و فرمود که حضرت رسولؐ سوال نمودند که کدام تصدق بهتر است فرمود که تصدق برخویشی که دشمنی کند و حضرت رسولؐ فرمود که تصدق داده بر ابر ثواب صد حجه و قرض را هجده برابر و صله و احسان بر اردر مؤمن را بیست برابر و صله رحم و اعانت خویشان را بیست چهار برابر بسندهای معتبر از حضرت علی بن الحسینؑ ایشان نان بر دوش میکرفتند در شب بخانهای فقرا میرسانیدند و در هنکام عطا فرمودن روزها پیوشیدند که الحضرت را نشناسند و در بعضی روایات است که صدقه در سر مدینه بود که در هر خانه جماعتی بسیار میبودند که معاش ایشان شبها بتصدق علی بن الحسین میکذشت و نمیدانستند چون حضرت بدار بقا رحلت فرمود انها قطع شد دانستند که الحضرت میاورد و بسیاری بود که بردر خانها میایستادند و انتظار میبردند چون حضرت پیدا نمیشد ندشاد میکردیدند و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون الحضرت را غسل میدادند بر کف مبارک الحضرت پینه ها بودمانند پینهٔ که بر زانوی شتر میباشد از بسیاری بارها که بر دوش بجوانه فقرا میبردند و از برای فقرا هسایکان در شبها آب میکشیدند و منقم که الحضرت روزی که بر زانوی خود میداشتند میفرمودند که کوسفندی میکشتند و می پختند چون شام شد دو را بر ان دیک میداشتند و از بوی ان عرق قوت میکشیدند پس میفرمودند که کاسها بیاورید و از ابر فقرا هسایکان قسمت نمودند خود بر نان و خرما انتظار مینمودند یا اباذر الدرجة في الجنة فوق الدرجة كما بين السماء والأرض وان العبد ليرفع بصره فيلمع له نور فيكاد يخطف بصره فيقذف لذلك فيقول ما هذا فيقال هذا نور اخيك فيقول اللهم اكنا جميعا في الدنيا وقد فضلهما كذا فيقال له انه كان افضل منك عملا ثم تجعل في قلبه الرضا حتى يرضى اي ابوذر بلندی درجهٔ بهشت از درجهٔ دیکر مانند بلندی اسمانهاست بر زمین و بدرستیکه بندهٔ نظر بجا

بالا میکنند نوری از برای او لامع میکردد که از بسیاری روشنی کویا نزدیک است که دیدهٔ او بر باید کور کند پس ترسان میشود و میکوید که این چیست میکویند که این نور فلان برادر مؤمن است میکوید که ما او در دنیا با ما بکذ کرد عبادت میکردیم چرا در اینجا اینقدر بر من دنیا دنی دارد میکویند که او عملش از تو بهتر بود پس دردل او خوشنودی میکذراند که بمرتبهٔ خود راضی باشد و او نیز راضی باشد یا اباذر الدنیا سجن المؤمن وجنة الكافر وما اصبح فيها مؤمن الا خائفا وكيف لا يحزن وقد وعده الله جل ثناؤه انه وارد جهنم ولم يعده انه صادر عنها وليلقين امرا ضا ومصيبا وامورا تغيضه ولبضلمن فلا ينتصر بيتقي توا با من الله تعم فما يرى الا فيما خير فيه حتى يفارقها فاذا فارقها افضى الى الراحة والكرامة يا اباذر ما عبد الله على مثل طول الحزن اي ابوذر دنیا زندان مؤمنا است و بهشت کافر است و هیچ مؤمنی صبح نمیکند در دنیا مکر محزون و مغموم و هیچ کونه محزون نباشد و حال انکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و عده نفرموده است که از ان بیرون خواهد امد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات هیناید و میرسد او را هیچ چیز که او را بخشم می اورد و ظلم بر او میکنند و کسی نصرت و یاری او نمیکنند و در اینظلوم بود و امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن باین جهتها در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت نماید چون از دنیا بیرون رفت میرسد جراحت و کرامت و نعمتی ابوذر هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل داری که بسیار دارند بدانکه حضرتش او نعم دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده است و در خود امر اینطور نیست بلکه بلاها و احزان بایشان میرسد و برای دانستن حقیقت اینمقال نظر در احوال انبیا و اوصیا و مختهای اهلبیت رسول خدام کافی است و بجهت تجربه معلوم است که صحیح چیز نفس را در امر اصلاح نمیکند و هوا را ملایم نمیکرداند مانند بلاها و مصیبا و موجب نهد در دنیا و توجه بجناب اقدس ایجی میکرد چنانچه حضرت رسولؐ فرمود که بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت میفرمایند چون خدا بنده را دوست دارد او را ببلاء عظیم مبتلا میکرداند پس اکر راضی باشد او را تو خدا را راضی و خوشنودی خواهد بود و اکر بسخط ابد برای او سخط ابدی برای او سخط الهی خواهد بود و عبد الله بن بکر از حضرت صادقؑ پرسید که ایا مؤمن مبتلا میشود و بجنون و پیسی و مثل اینها فرمود که مقدر نکرده اند بلاء را مکر از برای مؤمن در حدیث دیکر فرمود که خدا بهیچ مؤمن ذا کرفته است بر اینکه قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق نمایند و شیعه اند فرمود که خدا بهیچ مؤمن ذا کرفته است بر اینکه قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق نمایند بسند معتبر از حضرت رسولؐ منقولست که حق تعم میفرماید که اکر نه این بود که شرم میدارم از بندهٔ مؤمن خود بر او کهنه نمیکذاشتم که عورت خود را بان ستر نماید و بنده که ایمانش کامل باشد او را مبتلا میکردانم بضعف قوت و کمی روزی پس اکر دلتنک شد با او برمیکردانم و اکر صبر نمود با او مباهات مینمایم با ملائکه خود و حضرت صادقؑ فرمود که در کتاب حضرت امیر المؤمنینؑ نوشته است که مبتلاترین مردم ببلاها پیغمبران اند و بعد از ایشان اوصیای ایشان پس هر کس بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است و مبتلا میشود مؤمن بمقدار اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش درست و عملش صحیح است بلایش شدید است زیرا که حق تعم دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است و عقوبت کافر را در دنیا مقرر نموده است هر که دینش سست است و عملش ضعیف است بلایش کم است و بلا نزد یکتر است بمؤمن پرهیزکار از باران بر جهنها و حضرت صادقؑ فرمود که اکر مؤمن در قلهٔ کوهی باشد که البته حقتعم کسی را بسوی او برای انکه او را از ارکند تا او را ثواب دهد و بسند صحیح از امام محمد باقرؑ منقولست که حقتعم دو ملک را بسوی زمین میفرستاد در هوا یکدیکر را ملاقات کردند یکی بدیکری کفت که بچه مطلب میروی کفت حق تعم مرا فرستاده است بدیاری که یکبار از جبارات ماهی ارزوکرده اتمامی را برانم و بدیاری که بار اول انجا رود و مرکب برای اوشکار کند تا انکار در دنیا بمنتها ارزوهای خود برسد پس او از دیکری پرسید که تو را بچه کار فرستاده است کفت مرا بکاری عجیب تر فرستاده است بیک بندهٔ مؤمنی که روزها روزه میدارد و شبها عبادت میکند و دعا و صدقه او را اسمانها معروف است دیکی برای انظار خود بر پا کذاشته است میروم که دیدار او را سیر نکنم کفت تا انمؤمن بسبب ایمانش بنهایت مرتبهٔ ابتلا و امتحان برسد و حضرت صادقؑ فرمود که حق تعم دوستش دارد در دنیا نشانهٔ تیر بلاء کردانیده است و از سماعهٔ منقولست که در خدمت حضرت صادقؑ بود شخصی امد از پریشانی با و شکایت کرد حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدا فرج میدهد پس از ساعتی از انشخص پرسیدند کرفتار کو فرچکونه است کفت بیاشتل عبد بواست و اهلش بدبترین حالی کرفتار ند فرمود که تو در

زندگی میخواهم که در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی اگر بنیا زند آن مؤمن است و حدیث دیگر فرمود که خدا را در زمین بندگان خالص هست که هیچ تحفه بزمین نمیفرستد مگر آنکه از ایشان راضی است و هیچ بلائی نمیفرستد مگر آنکه بسوی ایشان نمیفرستد و فرمود خدا بنده را که دوست میدارد و او را قرب میدهد فرو میبرد و ما و شما شیعیا صبح و شام در بلا ئیم و حضرت امام محمد باقر فرمود که هر گاه خدا بنده را دوست میدارد و او را در بلا غوطه میدهد او را در بلا غوطه داد نی و بر او فرو میریزد بلا را در بختی پس دعا میکند حقتم میفرماید که لبیک ای بنده من من قادرم که آنچه میطلبی زود بسوی تو بفرستم اما اگر ترا برای تو ذخیره کنم بهتر است از برای تو و حضرت صادق فرمود که بر مؤمن چهل شب نمیگذرد مگر آنکه او را امری عارض میشود که باعث اندوه او شود بسبب آن متذکر گناه شود و حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول را بطعامی دعوت نمود چون بخانه او در آمدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای دیوار تخم کرد و آن تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و بزمین نیفتاد و نشکست پس حضرت از این حال تعجب نمودند انشخص گفت که از این تخم تعجب میفرمائید بحق آنخدائیکه ترا براستی فرستاده است که هرگز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چون این بشنیدند برخواستند و از طعام او تناول نفرمودند گفتند که هرگز نقصی باو نمیرسد خدا را در او حاجتی نیست و در او خیری نیست و بدانکه قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد دنیا سجن او است زیرا که نسبت بنعمتها و مناز لیکه حق تعالی در آخرت برای او مقرر فرموده اگر تمام دنیا را باو دهند که برای او نداشت و اگر کافر بجمیع بلاء دنیا مبتلا باشد نسبت بان عذابهای آخرت دنیا بهشت او خواهد بود چنانچه منقل که حضرت امام حسن با جمعی از خوارج ایشان را صحابا بامهای فاخر با سب سوار شده براهی میرفتند در عرض راه پیرهوده خار کشف کف انیفرو ندسول پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است پس چرا تو بان نفاهیت سواری و من با این محنت کرفتارم حضرت فرمود که اگر جای مرا در آخرت مشاهده کنی میدانی که این از برای من زندانست و اگر جای خود را به بینی میدانی که این حال که داری بهشت تست و اما آنچه جناب تو فرمودند که وعده تو اندکه وارد جهنم خواهد شد اشاره است بانکه حقتم میفرماید که اِن مِنکُم اِلّا وارِدُها کانَ عَلی رَبِّکَ حَتماً مقضیاً ثُمَّ نُنَجّی الَّذینَ اتَّقَوا وَنَذَرُ الظّالِمینَ فیها جِثِیّاً که ترجمه اش بقول اکثر مفسران آنست که نیست از شما الا میان مکر که وارد جهنم میشود و این ورود مرد مانا بر جهنم بر پرورد کار تو جزم و لازم است و حکم کرده شده است بر آن یعنی وعده استکه البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکاران را و میکذاریم ستمکاران را در آتش در حالتیکه بزانو در آمدکان باشند از شدت هول آن و بدانکه خلاف نست که ورود در اینجا بمعنی دخولست یا آنکه نزد جهنم حاضر شوند یا بر روی آن کذرند بعضی را اعتقاد اینست که ورود بمعنی دخولست و همه از مؤمن و کافر داخل جهنم خواهند شد ولیکن بر مؤمنان برد و سلام خواهد کردید و با ایشان ضرر نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبد الله روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که ورود بمعنی دخولست و هیچ مرد بر و فاجر نماند مکر آنکه در دوزخ در آید ولیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم بود و بعد از آن مؤمنان را بیرون آرند و کافران را در آن بکذارند و بعضی کفته اند که مراد از ورود آنستکه بر کنار جهنم حاضر شوند و از میان مضمکو نیستند معتبر از حضرت مانا منقم و حضرت فرمود که نمیشنوی از عرب که میکوید وارد باب بنی فلان شدیم یعنی بر کنار آن رسیدیم نه که داخل آن شدیم و بعضی کفته اند که مراد از ورود کذشتن بصراط است که بر روی جهنم است و آنچه حضرت فرموده اند که وعده بیرون رفتن از آنکرده است بنا بر آنکه در این آیه متقیان را وعده نجات فرموده است و هر مؤمنی جزم نمیتواند کرد که از جمله متقیان است و اکثر مفسران متقی را بتفسیر کرده اند بمتقی از شرک و کفر و الله یَعلَم یا باذر من اولی من العلم ما لا یکیبه محققان یکون اولی علم ما لا یعلم به ما لا ینفعه لان الله عز و جل بعث العلماء فقال ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجداً و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولاً و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعاً یا باذر من استطاع ان یبکی فلیبک و من لم یستطع فلیتشعر قلبه الحزن و لیتباکا ان القلب لقاسٍ بعیده من الله و لکن لا یشعرون ای ابوذر هر که را علمی بدهند که باعث خوف و کریه او نشود او را راست با اینکه علمی یافته باشد که از آن منتفع نکردد زیرا که خدای عز و جل وصف نموده است علماء را باینکه فرموده است که انان که علم باینان داده بودند و متصف بعلم کردیده بودند پیش از نزول قرآن یعنی ایمان داشتند بکتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند بانها مانند نجاشی و اصحاب او غیر ایشان مثل اینان بودند چون خوانده میشود قرآن بر ایشان می افتند بزنخهای خود بسجده برای تعظیم امر الهی یا بجهت شکر بر ایجاز وعده الهی که در کتب خود خوانده بودند از رسالت محمد و انزال قرآن و سجده بر زنخ یا سجده ایشان بود پیش از نزول قرآن یا مراد سجود بر ذقن

و باین عنوان تعبیر نمودن برای این است که ابتدای زنخ از سایر اعضای رو بزمین نزدیک میکردد و میکویند منظره است زشت و ردکار ما از آنکه مشرکان با و نسبت میدهند یا از خلف وعده که در کتب سابقه کرده است بانکه وعده پروردکار ما واقع و تخلف نمیدارد و می افتند بین قربانهای خود در پیچیده و میکویند در حالت سجود و زیاده میکردانند شنیدن قرآن خشوع و فروتنی و تضرع ایشان را ای ابوذر کسیکه قادر بر کریه باشد باید که از خوف الهی بکریه و کسیکه قادر بنباشد حزن و اندوه و شعار دل خود کرداند و خود را بجهد بکریه بدارد بدست بکند دل سخت با قساوته و راست از خدا و لیکن سنکدلان نمیدانند بدانکه از جمله صفات حمیده و صفات پسندیده رقت قلب و تضرع و کریه است و ان بکثرت یاد مرک و عذابهای الهی و اهوال قیامت و احتراز نمودن از امور یکه در اخبار وارد شده است که موجب قساوت قلب است حاصل میشود و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب کناهان و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا و بدانست چنانچه احادیث در این باب کذشت و اقرب راهها قرب بسوی خدا و ندعا میکردن تضرع و استغاثه و مناجات است و کریه موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوبات است چنانچه بسند صحیح از حضرت امام علی نقی منقولست که حضرت موسی در هنکام مناجات از حق تعالی سوال کرد که الهی چیست جزای کسیکه چشمان او از ترس تو کریان شود و صحیح است ایموسی روی او را از کرمی آتش نکاه میدارم و از خوف و فزع روز قیامت او را ایمن میکردانم و بسند دیکر منقم که حضرت رسولصلعم فرمود که هر که چشمان او پر اشک شود از خوف الهی خدایا باز ای هر قطره که از دیده او میریزد قصری در بهشت باو کرامت فرماید که مزین باشد بهر واریدو جواهر و در آنقصر از نعمتهای الهی بود با شد آنچه چشم ندیده و کوش نشنیده و بر خواطر کسی خطور نکرده باشد و حضرت صادق فرمود که بسیار است که میبینی آدمی و بهشت را در زمان بین تحت الثری تا عرش و در آن بسیار کناهان پس کریه میکند از ترس الهی و از روی پشیمانی از کناهان تا آنکه نزد یکتر میشود به بهشت از بلال چشم بچشم رود و حضرت دیکر فرمود که چه بسیار کسی که بلهو و لعب خندهٔ او در دنیا بسیار باشد در روز قیامت کریهٔ او بسیار باشد و چه بسیار کسیکه در دنیا بسیار کناهان خود کرید و ترسان باشد در قیامت شادی و خندهٔ او بسیار باشد و در حدیث فرمود که هیچ چیزی نیست مکر آنکه کیلی و وزن هست مکر قطرات اشک که قطرهٔ از آن در میان آتش دوزخ فرو نمیماند چون چشم کسی پر از آب شود بردی او هر کریه عنا مذلت و خواری بر وی نشیند چون بر رو بجاری کردد خدا آن رو را بر آتش جهنم حرام کرداند و اکر بنده دو تا امتی کریه کند خدا آن امت را ببرکت آن کریه رحم نماید و حضرت باقر فرمود که هیچ قطرهٔ محبوب تر نیست نزد حقتم از قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد و بسا باشد معتبر از حضرت صادق منقم که هر دیدهٔ کریان است در قیامت مکر سه چشم دیدهٔ که پوشیده شده باشد از چیزهائی که خدا حرام کرده است و دیدهٔ که بیدار کشیده باشد بطاعت الهی و دیدهٔ که کریسته باشد در دل شب از ترس حقتم و بسنده معتبر از اسحق بن عمار منقم که بحضرت صادق عرض کرد که بعضی خواهم بکویم و نمیابد و بسیار است که بعضی از مردکان خود را یاد میکنم که مرا رقت حاصل شود و کریه بیاید آیا جایز است این فرمود که بلی ایشان را یاد کن چون بکریه در آمدی خدا را بخوان و در حدیث دیکر فرمود که اکر تو اکریه نیاید خود را بکریه بدار و پس اکر شاد بیرون آید مثل پر مکس پهن بسیار خوبست و دیکر فرمود که اکر از امری خوف داشته باشی یا حاجت بخدا داشته باشی پس ذکر عظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه سزاوار است بکو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را بطلب و خود را بکریه بدار اکر چه بقدر پر مکسی باشد بدرستیکه بزدم میکفت که اقرب احوال بنده بخدای عز و جل وقتی است که در سجود باشد و کریان باشد و حضرت علی الحسین فرمود که هیچ قطرهٔ نزد خدا محبوب تر نیست از دو قطرهٔ خونی که در راه خدا ریخته شود و قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری کردد و از حضرت رسول منقم که هفت کس اند که در سایهٔ عرش الهی خواهند بود در روزیکه سایهٔ بغیر از او نباشد امام عادل و جوانی که در عبادت نشو و نما کند و شخصیکه بدست او صدقه کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصیکه خدا را در خلوت یاد کند و از دیده اش از خوف الهی جاری کردد و شخصیکه برادر مومن خود را به بیند و بکوید تو را از برای خدا دوست میدارم و شخصیکه از مسجد بیرون آید و دوست او باشد که باز بسوی مسجد برکردد و شخصیکه زن صاحب جمال مال آسته با و مسئول او نزدیکی خود بخواند و او از ترس خدا و مذبرسد نزدیکی نکند یا باذر یقول الله تبارک و تعالی لا اجمع علی عبد خوفین و لا اجمع له امنین فاذا امنی فی الدنیا اخفته یوم القیمة و اذا امنته فی الدنیا اخفته یوم القیمة یا باذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا لاحتقر و خشی ان لا ینجو من شر یوم القیمة یا باذر ان العبد لیعرض علیه ذنوبه یوم القیمة فیقول اما انی کنت مشفقا فیغفر له یا باذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل علیها و یعمل المحقرات حتی یاتی الله و هو علیه غضبان و ان الرجل لیعمل السیئة فیفرق منها فیاتی الله

عزوجل امنا یوم القیمة یا ایاذر ان العبد لیذنب فیدخل به الجنة فقلت وکیف ذلک بابی انت وامی یا رسول الله قال یکون نادما علی الذنب مستصغرا عنه تائبا منه فارقا الی عزوجل حتی یدخل الجنة یا اباذر الکیس من اذاب نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه وهواها وتمنی علی الله عزوجل الامانی ای ابوذر خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمیکنم بر بنده خود دو خوف را وجمع نمیکنم برای او دو ایمنی را پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را میترسانم و اگر از من ترسان باشد در دنیا او را در قیامت ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد و میبالید از او را حقیر شمارد و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستیکه بنده را عرض میکنند بر او کناهانش را در روز قیامت پس او میگوید که پیوسته ترسان بود از این کناهان پس بسبب این خدای مرزدای ابوذر بدرستیکه بنده گناه میکند و اعتماد بر ان میکند و حقیر و سهل میشمرد تا انکه چون قیامت بنزد خدای آید بر او خشمناک است و بدرستیکه شخصی کناه میکند و از ان میترسد و در حذر است پس در قیامت ایمن نزد خدای آید و باک ندارد ای ابوذر بدرستیکه گاه بنده کناه میکند و بسبب ان داخل بهشت میشود ابوذر گفت که چگونه چنین میشود پدر و مادر و فدای تو باد یا رسول الله فرمود که انکناه پیوسته در نظر چشمان او است و از ان توبه میکند و از عذاب ان بخدا میگریزد و بپناه میبرد تا بسبب ان داخل بهشت میشود ای ابوذر زیرک انکسی است که نفس خود را تابع ندارد و کار کند از برای احوال بعد از مرگ و عاجز انکسی است که تابع نفس خود را هوسها کند و بر خدا ارزوها کند و با متابعت هوا ارزوی بهشت و مرابت عالیه داشته باشد از اینکلمات قلیله که از شجرهٔ طیبهٔ رسالت صادر گردیده چند ثمرهٔ عارفانه حاصل میشود ثمرهٔ اول خوف و رجا است بدانکه مؤمن از اول باید در وخصلت چاره نیست و میباید که در دل مؤمن خوف و رجا هر دو بر وجه کمال بوده باشد و هریک مساوی دیگری باشد و نا امید نبود از رحمت الهی و ایمن نبود از عذاب الهی از جملهٔ کناهان کبیره است و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن و خوف و مایوس بودن بدانکه رجا عبارت است از رحمت الهی و طالب ثواب بودن و اثار و صفت رجا در اعمال ظاهر میشود پس کسیکه دعوای رجا کند و ترک اعمال خیر نماید او کاذب است و دروغ میگوید بلکه این غره است و از بدترین صفات ذمیمه است مثل انکه اگر دزدی را عمل خیر نماید او کاذب است در انکه دعوی میکند که من امیدوارم که این دزدی را بیامرزد این عین سفاهت است نه رجا و امید اگر انچه در زراعت ضرر و است بعمل اورد و تخم بپاشد و اب بدهد و هر روز بسر زراعت خود برود و گوید که امیدوارم که حق تعالی کرامت فرماید امید او بجا است و در دعوی خود صادق است همچنین در زراعتهای معنوی کسیکه اعمال صالحه را باشرایط بجا اورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صادق و رجا او بجا است و همچنین در خوف اگر خوف او را باعث باشد بر ترک معاصی و ترک عمل کند باین امید از رحمت الله است در مرتبهٔ شرکت و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در طاعات اهتمام نماید باین خوف صادق است و از برای اکثر مردم این خوف بهتر است البته از ان کس که زیرک است و ان شخص اول بمثل زنبور است انستکه شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان ان کند و گوید که من از ان میترسم پس کسیکه راست گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری میشود که موجب عذاب است اری می باید طبیب نفس باشد و اگر رجا او بر خوف غالب اند و ترسد که موجب سستی در عمل گردد بتفکر در عقوبات الهی و تذکر ایات و احادیث خوف خود را متذکر گردد اگر خوف بر او غالب شود و ترسد که باین سبب ترک عمل نماید بایات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار میکرداند و کسی تو هم نکند که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف و رجا یکی نیست که بتوان گفت هر یک چیزی است که بر دیگری غلبه کند بلکه محل رجا غیر محل خوف است خوف بر دی است در او و محض فضل و رحمت است در او و هیچ کونه خوف نمیباشد و محل خوف نفس اماره است در شهوات و خواهشها و کناهان و بدیهای او است پس اری از خوف میترسد از خدا امید میدارد و چندانکه در بدیها غیور خود و تفکر مینماید خوفش زیاده میکردد و چندانکه در فضل و نعمتهای الهی تفکر مینماید امیدش زیاده میکردد و چنانچه حضرت سید الساجدین ع در دعا فرموده اند که ای امید من در هر کاه کناهان خود را ای بیم ترسان میشوم چون در عفو تو مینگرم امیدوار میشوم و بر این معنی احادیث بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی ترا عذاب خواهد داد و از او چنان امیدوار باش که اگر کناه جن و انس بدرکاه او اوری ترا خواهد کرد بعد از ان حضرت فرمود که پدرم میکفت هیچ مؤمنی نیست مکر انکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیکر نور رجا که هر کدام را با دیکری بسنجند بر ان زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقول است که حضرت صادق ع فرمود که ای

چنان از خدا بترس که کویا او را می بینی پس اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند پس اگر کمان میکنی که او ترا نمی بیند کافر میشوی و اگر میدانی که در همه حال ترا می بیند و احوال ترا میداند و در حضور او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنندکان سهل تر شمرده و در رتبهٔ دیکر فرموده که هر کس از خدا ترسد خدا همه چیز را از او میترساند و هر که از خدا نترسد خدا او را از هر چیز میترساند و در حدیث دیکر فرموده که هر که خدا را شناخت از او خایف و ترسان میباشد و هر که از خدا میترسد نفس او بدنیا رغبت نمیکند و شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که کناهان میکنند و میکویند ما امیدیم برحمت خدا در جواب حضرت فرمود که دروغ میکویند ایشان شیعیان ما نیستند بلکه ارزوهای نفس خود مایل شده اند و کمان میکنند که امیدوارند هر کس امید چیزی میدارد ان را برای تحصیل ان کار میکند و هر که از چیزی میترسد از ان کریزان میباشد و در حدیث دیکر فرموده که مؤمن در میان دو خوف میباشد ترس از کناهان که نمیداند که خدا انها را امرزیده است یا نه و ترس از اینده عمرش که نمیداند که چه کناهان و مهالک در پیش او در پیچ و خم روزکار است صبح میکند مکر خایف و ترسان و او را با صلاح نمی اورد مکر خوف حقیقی و در دیکر فرموده که مؤمن با ایمان فایز نمیکردد تا ترسان و امیدوار نباشد تا کار نکند برای انچه از ان میترسد و امید میدارد و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که حضرت رسول ص فرموده که حق تعالی میفرماید که اعتماد نکنند عملکنندکان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستیکه اکر سعی کنند و خود را تعب در ایند در تمام عمرهای خود در عبادات من هر اینه مقصر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق نخواهند بود انچه را طلب مینمایند از کرامتها و ثوابهای من و مستحق بهشت و درجات عالیه از نخواهند بود ولیکن باید ایشان اعتماد بر رحمت من نمایند و امیدوار فضل من باشند و بکمان نیکی که بمن دارند مطمئن شوند که در اینحال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من بایشان میرسد و امرزش من جامهٔ عفو در ایشان میپوشاند بدرستیکه من خداوند بسیار بخشنده مهربانم و در حدیث دیکر فرموده که در کتاب علی ع نوشته است که حضرت رسول ص در منبر فرمود که بحق خداوندی دیکر بجز او خداوندی نیست که بمؤمنی خیر دنیا و اخرت نمیرسد مکر بحسن ظن و کمان نیکی که بخداوند خود دارد و امیدیکه از پروردکار خود دارد و حسن خلق و در معاشرت مردم و ترک غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندی دیکر بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مکر بسبب کمانی که ببرد و دکار خود داشته باشد و در امید بخدا تقصیر ننماید و بد خلقی نامردی رغبت مؤمنان کردن و بحق خداوندی دیکر که بجز او خداوندی نیست که هیچ بندهٔ کمانش بخدا نیکو نیست مکر انکه خدا بر وفق کمان او با عمل مینماید زیرا که حق تعالی کریم است و بدست قدرت او است جمیع خیرات و بدیها و حیا میکند و شرم میدارد از اینکه بندهٔ مؤمن با و کمان نیکی داشته باشد و بخلاف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل کرداند پس بخداوند خود کمان نیکو بدارید و بثوابهای او و بطاعات و عبادات رغبت نمایید و از حضرت صادق ع منقول است که حسن ظن بخدا انستکه امید از غیر خدا ندارد و بس و در حدیث دیکر از حضرت رسول ص منقول است که حسن ظن بخدا انستکه امید از غیر خدا ندارد و بس و در حدیث دیکر فرموده که هر که از کناه خود از حضرت صادق ع منقول است که هر که را کناهی باشد موجب دخول دوزخ و او از جناب خود نمیداند که او را امرزد و از ان جهنم را حرام کرداند و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن کرداند و انچه در قرآن وعده فرموده است باو کرامت فرماید چنانچه فرموده است که وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ کسیکه از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست که حق تعالی باو کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد ع فرموده که در حکمت آل داود وارد شده است که ای فرزند آدم چکونه بکلام هدایت متکلم میشوی و حال انکه هشیار نشدهٔ از مستی کناهان و بدیها ای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با قساوت و پند و عظمت پروردکار خود را فراموش کرده اکر پروردکار عالم بودی و عظمت و بزرکواری او را میشناختی همیشه از او ترسان بودی و وعدهای او را امیدوار بودی بیچاره فرزند آدم چرا یاد نمیکنی لحد خود را و تنهائی خود را در قبر و حضرت صادق ع فرمود که از خدا امید بدار امیدیکه ترا بر معاصی جرات ندهد و بترس از او ترسی که ترا از رحمت او نا امید نکرداند و دیکر فرموده که خایف کسی است که خوف الهی بر او زیادتی نکذاشته باشد که سخن کوید و دیکر فرموده که حضرت رسول ص فرمود اخر بندهٔ را که حق تعالی امر فرماید که با تش جهنم برند که چون او را بجهنم برند نکاهی بعقب کند پس حق تعالی فرماید که برکردانید او را و سؤال کنید که چرا بقفا نظر میکردی کوید خداوندا من ایمکان نبودم که کمان بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه کمان بمن داشتی کوید پروردکارا کمان من این بود که کناهان مرا بیامرزی و در بهشت جوار رحمت خود مرا ساکن کردانی پس خداوند جبار بقهر فرماید که امید او نکرد من بعزت و جلال و بزرکواری و رفعت شان خود سوکند میخورم که این بنده یکساعت از عمر خود کمان نیک بمن نداشته است و اکر یکساعت بمن این کمان میداشت او را امر بجهنم نمیفرمودم باین دو وعده که میکویند او را بهشت برید پس حضرت رسول ص فرمود که هر بندهٔ که ظن

ان یکمان

ودو

نیکو پروردگار خود داشته باشد خدا با او بکمان و عمل میکند چنانچه حقتعالی میفرماید که ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ارداکم فاصبحتم من الخاسرین که توجه‌اش اینست که این گمان بد بیست که بپروردگار خود دارید شما را هلاک کرد پس صبح کردید از جملهٔ زیانکاران نمرهٔ دویم در بیان بعضی از قصص خائفان که ذکر احوالشان موجب تنبیه مؤمنان است قصهٔ اول کلینی بسند معتبر از علی بن الحسین روایت کرده است که شخصی با اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن نمرد که بر تختهٔ بند شد و بجزیره‌ٔ از جزایر بحر افتاد و در آنجزیره مرد داه زن فاسقی بود که از هیچ فسق نمیگذشت چون نظرش بآن زن افتاد گفت تو از انسی یا از جن گفت از انسم پس دیگر با تو سخن نگفت و با او جسبید و هیئت مجامعت را مد چون متوجه انعمل قبیح شد دید که از تن اضطراب میکند و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی شاید از سامان فرمود که از خدا و ندخود میترسم پرسید که هرگز مثل اینکار کرده گفت نه بعزت خدا سوگند هرگز زنا نکرده ام گفت تو هرگز چنین کار نکرده از خدا میترسی و حال اینکه باختیار تو نیست تو را بجبر بر اینکار داشته ام پس من اولایم بترسیدن و مترسیدم از تو بخائف بود پس برخواست و ترک آن عمل قبیح کرد و هیچ بآن زن نگفت و بسوی خانهٔ خود روان شد و در خواطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کرده‌ٔ خود در اثنای راه براهبی برخورد و با او رفیق شد چون پاره‌ٔ راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد راهب بآن جوان گفت که آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند جوان گفت که مرا نزد خدا حسنه نیست تو کار خیری نکردی اگر جوابت کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت من دعا میکنم تو آمین بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه‌ٔ ان میرفتند چون بسیاری از راه رفتند راه ایشان جدا شد و جوان ابراهی در رفت و راهب براه دیگر رفت و ابر بجانب جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند راهب با او گفت که ای جوان تو از من بهتر بوده‌ٔ که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد بگو چکار کرده‌ٔ که مستحق این کرامت گردیده‌ٔ جوان قصهٔ خود را نقل کرد راهب گفت که چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا کناهان گذشته ترا امرزیده است سعی نما که بعد از این خوب باشی **قصهٔ دویم** کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده است که پادشاهی در زمان بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی داشت و شخص قاضی برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود و آن برادر زن صالحه داشته از اولاد پیغمبران بود و پادشاه شخصی را که میخواست بکاری فرستد بقاضی گفت که مرد ثقه را طلبکن که بآن کار بفرستم قاضی گفت که کسی معتمدتر از برادر خود کمان ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف آن امر بآن نمود او ابا کرد و گفت من زن خود را تنها نمیتوانم گذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد گفت ای برادر من هیچ چیز تعلق و اهتمام ندارم مثل زن خود و خواطر من با و بسیار متعلق است پس تو خلیفهٔ من باش در امر او و با مور او و بر سر کارها او را بسازنامن بر کردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن از فوت شوهر راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر بنزد آن زن میامد و از حوایج او سؤال مینمود و بکارها او اقدام مینمود و محبت آن زن بر او غالب شد و او را تکلیف زنا کرد آن زن ابا و امتناع کرد قاضی سوگند خورد که اگر قبول نکنی من پادشاه میگویم که این زن زنا کرده است گفت انچه میخواهی بکن من اینکار را قبول نخواهم کرد قاضی بنزد پادشاه رفت و گفت زنی برادر من زنا کرده است و نزد من ثابت شده است پادشاه گفت که او را اسنکسار کن پس آمد بنزد زن و گفت پادشاه امر کرده است که ترا اسنکسار کنم اگر قبول میکنی میکذارم والا اسنکسار میکنم گفت من اجابت نمیکنم انچه خواهی بکن قاضی مردم را خبر کرد زنرا بصحرا برد و گودی کندو او را اسنکسار کرد تا وقتی که گمان کرد که او مرده است با نگشت و آزان زن رمقی مانده بود چون شب شد حرکت کرد و پا بیرون آمد و بر روی خود را میرفت و خود را میکشید تا بدیری رسید که در انجا دیرانی میبود و آن دیر را ابدیر خود میگفتند و دیرانی در را کشود و آن زن را دید و از قصهٔ آن زن سؤال نمود زن قصهٔ خود را با و گفت دیرانی بر آن زن رحم کرد او را بدیر خود برد و آن دیرانی پسر خردی داشت و عیال آن فرزند داشت و جمعیتی داشت پس دیرانی از نزد آمد او اکرد تا جراحتها او مندمل شد و فرزند خود را باو داد که تربیت کند و آن دیرانی غلامی داشت آن غلام عاشق آن زن شد و با او در آویخت و گفت اگر راضی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم گفت انچه خواهی بکن این امر ممکن نیست پس آن غلام بیامد و فرزند دیرانی را بکشت و بنزد دیرانی آمد و گفت اینزن فلانکار را کرد او در فرزند خود را با و داد آن الحال فرزند ترا کشته است دیرانی بنزد زن آمد و گفت چرا چنین کردی آن زن قصهٔ خود را با و باز گفت دیرانی گفت که دیگر نفس من راضی نمیشود که تو در این دیر باشی بیرون رو و بیست درهم برای خرجی با و داد در شب دیگر او را از

سؤال نمود گفتند بیست درهم قرض دارد و نزد ما قاعده چنانست که هر که بیست درهم قرض دارد راست او را برد او میکشند و تا ادا نکند او را فرو نمی‌گذارند پس زن آن بیست درهم را ادا داد و نامزد را خلاص کرد نامزد گفت که این زن هیچکس بر من مثل تو حق نعمت ندارد مرا از مرگ نجات داد هر جا که میروی در خدمت تو میآیم پس همراه بیامدند تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها بود و جمعی میخواستند بر آن کشتیها سوار شوند مرد با زن گفت که تو در اینجا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها بمزد کار کنم و طعامی بگیرم و بنزد تو آورم پس نامزد بنزد اهل آن کشتیها آمد و گفت در این کشتی شما چه متاعها هست گفتند انواع متاعها و جواهر و عنبر و سایر چیزها هست و این کشتی دیگر حالیست که ما خود سوار میشویم گفت قیمت این متاعهای شما چند میشود گفتند بیا میشود حساب نمیدانیم گفت من یکچیزی دارم که بهتر است از مجموع انچه در کشتی شما هست گفتند چه چیز است گفت کنیزکی دارم که هرگز مانند حسن و جمال ندیده اید گفتند بما بفروش گفت میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود و او را ببیند و برای شما خبر بیاورد و شما از انچه دارید آن کنیز را ندهید و من بدهید تا من برگردم آخر او را تصرف کنند ایشان قبول کردند و کسی فرستادند تا خبر آورد و گفت که چنین کنیزی هرگز ندیده ام پس تو نزد او برده هزار درهم بایشان فروخت و زر گرفت و چون او برفت و ناپیدا شد ایشان بنزد آن زن آمدند و گفتند که برخیز و بیا بکشتی گفت چرا گفتند تو را از آقای تو خریدیم گفت آقای من نبود گفتند اگر نمیائی تو را بزور میبریم بناچار برخواست و با ایشان بکنار دریا رفت چون بنزدیک کشتیها رسیدند هیچ یک از ایشان از دیگران ایمن نبودند تا تو را بروی کشتی متاع سوار کردند و خود همه در کشتی دیگر آمدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا باد فرستاد و کشتی ایشان با انجماعت همه غرق شدند و کشتی زن با متاعها نجات یافت و با او انجزیره برد از کشتی فرود آمد و کنیز آنجا بود و کرد انجزیره برآمد و دید مکان خوشی است و انجا درختان میوه دار و درخت خوشه دار و آب خوش گفت که در اینجزیره میباشم و از این آبها میخورم و عبادت الهی میکنم تا مرا نزد رسد پس خدا وحی فرمود بپیغمبر آن بنی اسرائیل که در آن زمان بود که برو بنزد آن پادشاه و بگو که فلان جزیره بندهٔ از بندگان امنست باید که تو و اهل مملکت تو هم بنزد او بروید و بگناهان خود نزد او اقرار کنید و از او سؤال کنید که از گناهان شما در گذرد تا من گناهان شما را بیامرزم چون پیغمبر آن پادشاه رسانیدند پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی انجزیره روان شدند و در انجا هفت روز فرود آمدند پس پادشاه بنزد او رفت و گفت این قاضی بنزد من آمد و گفت زن برادر من که بسبب آن حزین و محزونم که برای من استغفار نمائی زن کفت که خدا تو را بیامرزد و بنشین پس شوهرش آمد و او را نمیشناخت گفت من نزد تو آمدم در نهایت فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او را بتو سپردم برفتن من در سفارش او ابرام و اکرام بسیار کردم چون برگشتم و از احوال او سؤال کردم برادرم گفت که او را اسنکسار کردیم و میترسم که در خیانت زن تقصیر کرده باشم از خدا بطلبکه مرا بیامرزد زن گفت که خدا تو را بیامرزد پادشاه بنشین و او را در پهلوی پادشاه نشانید پس قاضی پیش آمد و گفت برادر من زنی داشت عاشق او شده و او را تکلیف زنا کرد تا وقتی که گمان کرد که او مرده است با نگشت و آزان زن رمقی مانده بود چون شب شد حرکت کرد و پا بیرون آمد و بر روی خود را میرفت و خود را میکشید تا بدیری رسید که در انجا دیرانی میبود و آن دیر را ابدیر خود میگفتند و دیرانی در را کشود و آن زن را دید و از قصهٔ آن زن سؤال نمود زن قصهٔ خود را با و باز گفت دیرانی بر آن زن رحم کرد او را بدیر خود برد و آن دیرانی پسر خردی داشت و عیال آن فرزند داشت و جمعیتی داشت پس دیرانی از نزد آمد او اکرد تا جراحتها او مندمل شد و فرزند خود را با و داد که تربیت کند و آن دیرانی غلامی داشت آن غلام عاشق آن زن شد و با او در آویخت و گفت اگر راضی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم گفت انچه خواهی بکن این امر ممکن نیست پس آن غلام بیامد و فرزند دیرانی را بکشت و بنزد دیرانی آمد و گفت اینزن فلانکار را کرد او در فرزند خود را با و داد آن الحال فرزند ترا کشته است دیرانی بنزد زن آمد و گفت چرا چنین کردی آن زن قصهٔ خود را با و باز گفت دیرانی گفت که دیگر نفس من راضی نمیشود که تو در این دیر باشی بیرون رو و بیست درهم برای خرجی با و داد در شب دیگر او را از

پس آمد و فرش را شکافت ناگاه صدای شنید که کسی با نالهٔ برآمیزند که مکن پس او ترسید و کفن را کنار داشت بر گشت و بفرزند خود گفت که من چون پدری بودم برای شما گفتند بگویید پدری بود گفت حاجتی بشما دارم میخواهی حاجت مرا برآرید بدیگفتند بگو آنچه فرمانی چنین خواهیم کرد گفت میخواهم که چون من بمیرم مرا بسوزانید چون سوخته شوم استخوانهای مرا بگویید دود هنگامیکه باد تند آید بنصف آن خاکستر را بجانب صحرا بنهید و بنصف دیگر را بجانب دریا گفتند چنین خواهیم کرد چون مرد آنچه وصیت کرده بود بجا آوردند بحال حق تعالی فرمود بصحرا که آنچه در تست جمع کن و بدریا فرمود که آنچه در تست جمع کن پس تشخص داده کرد و باز داشت فرمود که ترا چه باعث شد که چنین کردی گفت که از ترس تو چنین کردم حق تعالی فرمود که چون از خوف من چنین کردی خصمان تو را از تو راضی میکردانم و خوف تو را با همه مبدل میسازم و گناهان ترا می‌آمرزم

قصهٔ چهارم

این بابویه نقل کرده است که روزی حضرت رسولﷺ در سایهٔ درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد و خاکها خود را کند و در زمین گرم میغلطید و گاهی شکم و پشت خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت ای نفس بیچش که عذاب الهی از این عظیمتر است و حضرت رسولﷺ ما و نظر میفرمود پس او را طلبیدند و فرمودند که ای بندهٔ خدا کاری از تو دیدیم که از دیگری ندیده‌ایم چه چیز ترا باعث براین شد گفت ترس الهی مرا باعث این شد و بنفس خود این کرمی چشانید که بداند که عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا ترسیدهٔ آنچه شرط ترسیدن است بجا آوردی و بدرستیکه پروردگار تو مباهات کرد بتو با ملئکه سموات پس با صحاب خود فرمود که بنزد یک این مرد روید تا برای شما دعا کند چون بنزد یک او آمدند گفت خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی را توشهٔ ما گردان و باز گشت ما را بسوی بهشت گردان

قصهٔ پنجم

این بابویه بسند صحیح از رسولﷺ روایت کرده که در زمان پیش سه نفر براهی میرفتند رمیان راه ایشان را باران گرفت بغاری پناه بردند ناگاه سنگی از کوه فرو آمد و در غار را گرفت و راه ایشان مسدود گردید یکی از ایشان گفت که والله که رستگاری از این مهلکه بغیر از راستی نجات نمیدهد بیائید هریک از ما عملی بد که شفیع او دیم شاید این سنگ دور شود پس یکی از ایشان گفت خداوندا تو میدانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب شیر گوسفند از خود را برای ایشان و عیال خود میبردم و روزی دیر آمدم و پدر و مادر بخواب رفته بودند و اهل و عیال از گرسنگی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادر نمیخوردند با ایشان نمیدادم پس نخواستم که ایشان را بیدار کنم و نخواستم که پیشتر بفرزندان دهم و نرفتم که مبادا ایشان بیدار شوند و خواهند و من ما هم بنا شم پس تا صبح با انتظار ایشان گشتم خداوندا اگر میدانی که من این کار را محض از ترس تو کردم این بلا را از ما دور گردان پس سنگ اندکی دور تر شد دوم گفت که خداوندا تو میدانی که من دختر عمویی داشتم و بدو دست میداشتم و خواستم او را بفریبم گفت صد دینار بده تا با تو درآیم پس صد دینار بهم رسانیدم و با و دادم چون را شد در میان دو پای او نشستم گفت از خدا بترس و مهر خدا را بناحق مشکن پس برخواستم و از صد دینار که از ترس تو کرده‌ام این بلا را از ما دور گردان پس اندک دور گردید و بیرون آمدند

قصهٔ ششم

کلینی بسند حسن از حضرت صادقؑ روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنینؑ با جمعی از صحابه نشسته بودند شخصی بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا امیرالمؤمنین با پدری عمل منجی کرده‌ام مرا با آن کردان وحدت الهی را بر من جاری گردان حضرت فرمود برو بخانه که بلکه جنونی تو را طاری شده است که چنین سخنی میگوئی تا آنکه چهار مرتبه آمد چنین قرار کرد مرتبهٔ چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که حضرت رسولﷺ در مثل تو سه حکم مقرر فرموده است هر یک را که میخواهی اختیار کن گفت آن حکم کدام است فرمود یا بین ضربت شمشیر بگردنت بزنند یا تو را از کوهی دست و پا بسته بگویند یا تو را بآتش بسوزانند گفت یا امیرالمؤمنین کدام دشوارتر است فرمود که با تش سوزانیدن گفت من او را اختیار کردم که دشوارتر است یا امیرالمؤمنین حضرت فرمود که مهیا شو که حد را بر تو جاری کنیم پس برخواست و دو رکعت نماز کرد و چون فارغ شد گفت خداوندا گناهی کردم که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و بنزد تو صوص و پسر عم پیغمبر آمدم و او حد را بر من جاری گردانید صفت من صعب تر از آنست که تو سزاوار میدانی که این را کفارهٔ گناه من گردانی و مرا با تش آخرت مسوزانی پس گریان بخواست در زد و بیان

گودی از برای او کنده بودند و آتش بر و در و ش افروخته بودند نشست پس حضرت امیرؑ با اصحاب همگریان شدند و حضرت فرمود بر خیز ای جوان که ملئکه آسمانها و ملئکه زمین را بگریه در آوردی خدا توبهٔ تو را قبول گردد برخیز و دیگر چنین کاری مکن قصهٔ مفتم

بسند معتبر از امام محمد باقرؑ منقولست که زنی نابکار در زمان بنی اسرائیل بود که بسیار از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود روزی بعضی از این جوانان گفتند که اگر فلان عابد مشهور این را به بیند فریفته خواهد شد آن زن چون اینسخن را شنید گفت والله که بخانه نروم تا او را از راه منبر پس در همان شب قصد خانهٔ آن عابد کرد و در را کوفت و گفت ای عابد مرا پناه ده که در سرای همسایگان غابد با نمود زن گفت بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد ناداردند و از ایشان گریخته‌ام و اکردند نکشائی ایشان میرسند با من فضیحت میکنند عابد چون اینسخن را شنید در را کشود چون زن بخانه در آمد جامهای خود را کند چون عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار گردید بدو دست یازید و رسانید و در حال متذکر شد و دست از او برداشت و دیگری در بار داشت که آتش در زیر آن میسوخت دست خود را در زیر دیگ داشت زن گفت که چکار میکنی گفت دست خود را میسوزانم بجزای آنچه با تو کرده‌ام چون زن این را شنید گریان شد پس بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون بیامدند سنش تمام سوخته بود

قصهٔ هشتم

بسند معتبر از حضرت صادقؑ منقولست که عابدی در بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد هر چند بار او زور می‌آورد او دیگر با آتش میداشت تا انجام از نفسش بیرون میرفت و پیوسته در این کار بود تا صبح شد با زن گفت که بیرون رو بدیگران مهمانی بودی از برای من

قصهٔ نهم

از حضرت رسولﷺ منقولست که زاهد حضرت یحییؑ در این مرتبه بود که به بیت المقدس آمد نظر کرد بعبادتخانها که پیرها از موی پوشیده‌اند و کلاهها از پشم بر سر گذاشته‌اند و زنجیرها در گردن کرده و بر ستونها مسجد بسته‌اند چون اینها را مشاهده نمود بنزد مادر ش آمد و گفت ای مادر برای من پیراهنی از موی و کلاهی از پشم بیاف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا بکنم با عبادتخانهای مادر گفت که صبر کن تا پدرت بیاید و با او مصلحت کنم چون حضرت زکریا آمد سخن یحییٰ را نقل نمود زکریا گفت که ای فرزند چه چیز ترا باعث شده که این اراده نمائی و تو هنوز طفل خورد یحییٰ گفت ای پدر مگر ندیده‌ای که من خورد سال تر هر روز ترا چشیده‌اند گفت بلی پس زکریا بمادر یحییٰ گفت که آنچه یحییٰ میگوید چنان کن پس مادر کلاه پشم و پیراهن موی برای او بافت و پوشید و رفت به بیت المقدس و با عبادت مشغول عبادت کردید تا آنکه پیراهن موی بدن شریفش را خورد پس روزی نظر کرد سبزهٔ خود دید که بدنش نحیف شده کوبیست پس خطاب الهی رسید که ای یحییٰ با کوبیدگی از اینکه بدنت کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر این نظر بجهتم بکنی پیراهن خواهی پوشید

پس حضرت یحییٰ گریست تا آنکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد بحدی که دندانها پیدا شد چون اینخبر بمادرش رسید با زکریا بنزد او آمدند و عبادتخانهای بنی اسرائیل بگرد او بر آمدند و او را خبر دادند که روی تو چرا مجروح و کاهیده شده است گفت من با خبر نشده‌ام زکریا گفت انبرندچرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو را باین مرکز دی گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبهٔ هست که نمیگذرند از این عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین گفتم جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر بگوام فرمودند پس مادر با او گفت که ای فرزند خصت میدهی که دوپارهٔ نمدی از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانها بتو نپوشد و اب چشمت جاذب نماید گفت تو اختیار داری پس ان دو پارهٔ نمد را برای او ساخت و بر روی گذاشت و استینها بیشتر افشرد از اشک چنان تر شد بود که اب از میان انگشتان جاری شد چون حضرت زکریا اینحالها مشاهده نمود گریانید و با سمان کرد و گفت خداوندا این فرزند منست و این ابی دولت و تو ارحم رحمکنندگان رحیم تری پس هرگاه که میخواست زکریا بنی اسرائیل را موعظه بگوید بمحاب چپ راست نظر میفرمود پس یحییٰ حاضر تو نام بهشت و دوزخ را نمیبرد پس یحییٰ دوزخ حاضر شد و شروع بموعظه کرد یحییٰ سر خود را در عبا پیچید آمد میان مردم نشست و حضرت زکریا او را ندید فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست که از سنگهای آن مار میبوند و در پای آن کوه وادی هست که از غضبا میکوبند زیرا که از غضب الهی افروخته شده است و ان وادی مملو است که صد سال راه عمق است و در آنجاه تا بوتها از آتش هست و در آن تابوتها صندوقها و جامها و زنجیرها و علمها از آتش هست چون یحییٰ اینرا شنید سر برداشت و فریاد بر آورد که واغفلتا چه بسیار غافلیم از سکوت برخواست و بجزا نه متوجه بیابانها شد پس زکریا از مجلس برخواست و بنزد مادر یحییٰ رفت و فرمود که یحییٰ را طلب نما که میترسم او را تو بینی مگر بعد از

مرد او پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون رفت تا بمجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ایماد یحیی بر کجا میرود گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام آتش جهنم کرا وشنیده رو بصحرا رفته است پس رفت تا بیحیی نبی رسید از ان سؤال نمود که ایا جوانیرا باین صفت و هیئت دیدی گفت بلکه یحیی را امروز اهمی فرمود بلی گفت الان او را بفلان عقبه گذاشته که پاهایش در آب دیده اش فرو رفته بود و سر بسوی آسمان کرده میگفت که بعزت تو ایمولای من که آب سرد نخواهم خورد تا منزلگاه و مکان خود را نزد تو ببینم چون مادر بیامد و نظرش بر وی افتاد بنزد یک او رفت و سر شرا در دامن پستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر را و التماس کرد که اندیشه از التماس دادم که پیراهن پشم بپوشی و جامه موی را بکنی که پشم نرم تر است یحیی قبول نمود پیراهن پوشید مادر از برای او عدسی بخته و تناول نمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب بود ندا رسید که ای یحیی خانه من میخواهی و همسایه بهتر از من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخواست و گفت خداوندا از لغزش من در گذر بعزت تو سوگند که دیگر سایه ظلم بغیر از سایه بیت المقدس و بام درش گفته که ایماد پیراهن موی را بیاورد مادر او را آورد در او یحیی رفتن شود حضرت زکریا باو گفت که ایماد یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده اند و بعیش دنیا منتفع نمیشود پس برخواست یحیی و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید و بر بیت المقدس رفت و بار هبانان عبادت میکرد تا شهید شد **قصه دهم** از عروة بن الزبیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول الله با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعة رضوان را ابو الدرداء گفت که ایقوم میخواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده بود گفتند کیست اشخص گفت علی بن ابیطالب چون نزد او رفتیم همگی دو از وی کرده ایستادند پس شخصی از انصار با او گفت که سخنی گفتی که هیچ کس با تو موافق نکرد او گفت که آنچه من دیده بودم گفتم شما نیز هر چه دیده اید از دیگران بگوئید من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت آنحضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان پنهان گردیده بود و با او از حزین و نعره دردناک میشنیدم که الهی چه بسیار کناهان که از دست من برد اشتی و در برابر انها نعمت فرستادی و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و در معصیت تو بسیار کناهان کردم و تو ستار بودی پس از ان صدا رفتم و انسم که حضرت در ثمانه اعمال بعظیم شد پس من از غیر امر ز شرا تو امیدوارم و بغیر خوشنودی تو راضی نیستم پس ان صدا رفتم و انسم که حضرت امیر المؤمنین است پس در پشت درختان پنهان شد و انحضرت و کناهان بسیار تمام ذکر کردند چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند و از جمله انچه میفرمود ندا این بود که الهی چون نه رعفو و بخشش تو فکر میکنم کناهان بر من آسان میشود و چون عذاب عظیم ترا بیاد میاورم بلیه خطاها بر من عظیم میشود اه اگر بخواهم در نامهای عمل خود کناهی چند را که فراموش کرده ام و بتوانها را احصا فرموده پس بکوئی بملئکه که بگیرید او را پس وای بر چنین کرفته شده و اسیری که خویشان او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیله او که بفریاد ش نمیتوانند و جمیع اهل محشر بر او رحم میکنند پس فرمود که اه از اتشی که جکرها را بریان میکند از اتشی که جمیع احشا را فرو میریزد اه از دریاهای افروخته از اتشهای جهنم پس بسیار کریستند تا انکه دیگر صدا و حرکت از انحضرت نشنیدند پس با خود گفتم که البته خوابست بر انحضرت غالب شده از بسیاری نزدیک رفتم که برای نماز صبح انحضرت را بیدار کنم چند انکه حرکت دادم حرکت ننمود و بمثابه چوب خشک جسد مبارکش بی حس افتاده بود گفتم انا لله و انا الیه راجعون و معتقد بجانب خانه انحضرت و خبر دادن بحضرت فاطمه رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض کردم که والله ای بود در دا این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو میدهد پس انحضرت با شدند به وش باز امدند و نظر بسوی من فرمودند من میگویم فرمود که از چه میگریی ای ابو در دا گفتم از انچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود که اگر ببینی مرا که بسوی حساب میروند در هنگامیکه کناهان را بعذاب خود داشته باشند و ملئکه غلاظ و زبانیه شدید خوم را احاطه کرده باشند و مرا بخدا و ندجبار مرا بدارند و جمیع دوستان و اشنایان و اهل دنیا همه بر من رحم کنند هرایینه در انروز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که کریه خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابو در دا گفت که والله که چنین عبادتی از هیچ یک از اصحاب پیغمبر ندیدیم **تمثره** ستیم در مدح مخالفت نفس و خواهشهای ان و مذمت متابعت هواها و شهوات بدانکه نفس انسان ضرورش زیاده از شیطانست چنانچه حضرت صادق میفرماید که حضرت یوسف گفت که نفس امر کننده است بدی مگر انکه راحم فرماید و در حدیث دیگر میفرماید که هر کرا خدا و ند عالمیان وا بسپارد نزد او محاسبه نزدیک او بیرسد و هنی کند نفس او را از خواهشها

او بدرستیکه بهشت ماوای او است و در جای دیگر میفرماید که در قیامت شیطان بگمراهان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر انکه شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید نفسهای خود را ملامت کنید و بدانکه مخالفت نفس و شیطان افضل است از جهاد کردن با دشمنان ظاهر و در ثواب از است ازان و یکمرتبه از ثمره مجاهده با نفس جهاد با کفار و مجاهده نفس انستکه بعقل مستقیم با نفس و ارادتان که مخالفت شرع باشد معارضه نماید و با استعانت الهی و تذکر ایات و احادیث و مواعظ او را منقاد حکم او کرداند تا تابع شرع شود مانند چوشی که از ابتدا بیر و تعلیم رهوار کرده اند و تحمل بارهای کران بر او اسان کرده چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که حضرت رسول لشکری بجهاد فرستاد چون برکشتند فرمود ندکه مرحبا بجماعتیکه جهاد کوچک بجا اوردند و جهاد بزرک بر ایشان باقی مانده است پرسیدند یا رسول الله جهاد بزرکتر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پهلوی او است و حضرت صادق منقولست که فرمود که حذر نمائید از هواها و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود بدرستیکه هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردمان از متابعت هواهای خود شان و در روایت دیگر منقولست که حضرت رسول فرمود که حقتعالی میفرماید که بعزت و جلال و بزرکواری و نور علو شان و رفعت مکان خود سوگند میخورم که هیچ بندهٔ اختیار نمیکند خواهش نفس خود را بر خواهش فرموده من مگر انکه امور او را متفرق میسازم و دنیا را بر او مشتبه میکردانم و دل او را بدنیا مشغول میکردانم و بمیرسانم با و مکروهی را از برای او و مقدر کرده ام از دنیا بعزت و جلال و بزرکواری خود سوگند که هیچ بندهٔ اختیار نمیکند فرموده مرا بر خواهش خود مگر انکه ملائکه را بحفظ او موکل میکردانم و اشیا را و زمینها را مستکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجری را بسوی او میفرستم و حضرت صادق فرمود که نفس را با خواهشهای خود مکذارید بدرستیکه خواهش نفس در هلاکی انست و نفس را با هوا کذاشتن موجب ابدا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن دوا و درمان دردهای نفس است یا باذر ان اول شئ یرفع من هذه الامة الامانة و الخشوع حتی لا یکاد یری خاشعا ای ابوذر اول چیزیکه از این امت برداشته میشود امانة و خشوع است تا انکه از هیچیک از ایشان خشوع و تضرع نمیتوانید دید بدانکه امانت عبارت از عفت و زینک در اموال و عرض مردم است و خیانت در برابر انست و امانت اشرف صفات کاملست و خیانت موجب نقص و بطلان چنانچه بسند معتبر از امام جعفر صادق منقولست که حق تعالی هیچ پیغمبر و فرشته مکر انکه مردم را امر فرمود براستی در سخن و ادا کردن امانت بر نیکوکار و بدکار و با سائیند معتبر از انحضرت منقولست که نظر مکنید بطول قیام و رکوع و سجود مردم که انچیزیست که عادت بان کرده اند و اکر ترک کنند وحشت هم میرسانند و لیکن نظر کنید براستکوئی و ادا کردن امانت مردم با ایشان و حضرت امام زین العابدین فرمود که بر شما باد بادا کردن امانت مردم بدرستیکه اکر کشندهٔ پدر مرا امین کند بر شمشیریکه پدرم را بان کشته باشد و ان شمشیر را بمن سپارد البته باو رد نماید و حضرت صادق فرمود که هر کرا امین کند بر امانتی و او بصاحبش رد نماید هزار عقده از عقدهای اتش از کردن خود کشوده است پس مبادرت نمائید بادای امانت بدرستیکه امانتی که بکسی میپردازند بلیس صد شیطان تو با و میکمارد از اغوا خود کردن او و اکراه کنند و وسوسه نمایند تا او را اهمال کند مکر کسیکه خدا او را نکاه دارد و در حدیث دیکر فرمود که هر کرا حق مومنی را حبس نماید خدا در روز قیامت پانصد سال او را بر پا ایستاده بدارد تا انکه فریادرسی و مناد از جانب خدا ندا کند که اینظالمیست که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را سرزنش کنند پس او را بجهنم برند و رسول منقم که هر که ظلم کند بر مزدوری و مزد شرا ندهد خدا ثواب او را حبط نماید و بتو بهشت را بر او حرام کردانند تا اینکه بوی بوی از پانصد ساله شنیده میشود و کسیکه از همسایه اش یکشبر از زمین را خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا از زمین را تا هفتم طبقه زمین طوق کند در کردن او در روز قیامت و بان هیئت بمقام حساب در اید و فرمود که هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و بصاحبش ندهد تا مرا او را در ده یا ببر غیر ملت من مرده است و خدا را کرملاقات نماید از او خشمناک باشد و فرمود که هر که خیانتی را بخورد و ندا کند که این مال خیانت است کناه او مثل کناه انکسی هست که انجا را غارت کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانی را حبس کند و بصاحبش ندهد خدا برکت در روزی او را بر او حرام کرداند و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد و حبس طلبد و او ناخیر کند و ندهد هر روز کناه بر او نوشته میشود و بسند صحیح از امام جعفر صادق منقم که هر که چیزی از مال برادر مؤمنش را بظلم متصرف شود و با و پس ندهد پاره از اتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از امام محمد

یا فرمود که هر که ظلم کند بر کسیکه البته خدا او را یاری خواهد کرد یا بر مالش و ظلم کند در دنیا بنده و خدا باشد و حق مردم دنیا شد چون توبه کند خدا او را میامرزد در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسم است ظلمیکه خدا می‌امرزد و ظلمیکه خدا نمی‌امرزد و ظلمیکه خدا نمیگذرد و اما ظلمیکه نمی‌امرزد ان شرک بخدای او قرار داده است و اما ظلمیکه خدا می‌امرزد ظلمیست که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمیکه نمیگذارد و نمیگذراند ان حق الناس است که مردم از یکدیگر میطلبند یا باذر والذی نفس محمد بیده لوان الدنیا کانت تعدل عند الله جناح بعوضة اوذبابا ما سقی الکافر منها شربة من ماء یا باذر الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما ابتغی به وجه الله وما من شیء انغض الی الله منهم من الدنیا خلقها ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها ولا ینظر الیها حتی تقوم الساعة وما من شیء احب الی الله عز وجل من ایمان به وترک ما امر ان یترک یا باذر ان الله تبارک نعم وحی الی اخی عیسی ع یا عیسی لا تحب الدنیا فانی لست احبها واحب الاخرة فانما هی دار المعاد یا باذر ان جبرئیل اتانی بخزائن الدنیا علی بغلة شهباء فقال لی یا محمد هذه خزائن الدنیا ولا ینقصک من حظک عند ربک فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة لی فیها اذا ستعیت شکرت ربی واذا جعت سئلته یا باذر اذا اراد الله عز وجل بعبد خیرا فقهه فی الدین وزهده فی الدنیا وبصره بعیوب نفسه یا باذر ما زهد عبد فی الدنیا اثبت الله الحکمة فی قلبه وانطق به لسانه وبصر عیوب الدنیا بها ودوائها واخرجه منها سالما الی دار السلام یا باذر اذا رایت الخائف قد زهد فی الدنیا فاستمع منه فانه یلقی الحکمة فقلت یا رسول الله من ازهد فی الناس قال لم یغبن المغابر ولم یتزود فضل دینه الدنیا واثرها یبقی علی ما یفنی ولم یعد غدا من ایامه وعد نفسه فی الموتی ای ابوذر بحق الخداوند که جان محمد بدست قدرت اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با پر پشه یا پر مگس کافر را در دنیا یک شربت آب نمیداد ای ابوذر دنیا ملعونست و ملعونست هر چیزیکه مطلب انسان رضای الهی باشد و هیچ چیز را خدا در شمن نمیدارد ما ندنیا حق تعالی دنیا را خلق فرمود و از ان اعراض نمود و نظر لطف بسوی ان نفرمود و نخواهد فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیز نزد خدا پسندیده تر و محبوب تر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن چیزیکه خدا امر فرموده است بترک انها ای ابوذر حق تعالی فرمود بیزار شدم از هر چیزی که ابعد شیء است مرا از بد دنیا را بد دستیکه من او را دوست نمیدارم و دوست ندارم آخرت را که باز گشت همه ما بانجا است ای ابوذر جبرئیل نزد من آمد با خوانهای دنیا را بدوی پس گفت ایها محمد اینها خوانهای دنیا است بتو میدهم و از بهره تو نزد حق نقم و نعیم آخرت تو چیزی کم نمیشود بسبب متصور شدن خوانهای دنیا من گفتم ای جبرئیل مرا احیاجی بخوانهای دنیا نیست هر گاه که سیر میشوم پروردگار خود را شکر میکنم چون گرسنه میشوم از او سوال مینمایم ای ابوذر چون خدا خیر صلاح بنده را خواهد او را بمنازل دین خود فقیه و عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا برطرف میگرداند و او را زاهد میکند و او را بعیبهای نفس خود بینا میکند ای ابوذر هیچ بنده بزهد و ترک دنیا مشغف نمیگردد مگر انکه حق تعالی علوم حکمتها را در دل او ثابت میگرداند و زبان او را بحکمت معاف گویا مینماید و بینا و گویا میگرداند او را بعیبها و درد و داء دنیا و او را سالم از کفر و معاف از دنیا بیرون میبرد و بخانه سلامتی که بهشت پاکیزه سرشت است داخل میگرداند ای ابوذر چون برادر مومن خود را به بینی که ترک دنیا کرده است و رغبت بان ندارد سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را بسوی تو القا میکند من گفتم کریا رسول الله کیست که در دنیا زهد او بیشتر است فرمود که کسی که فراموش نکند قبر پوسیده و خاک شده در قبر را و ترک کند دنیا دنی زینتهای دنیا را و اختیار کند و ترجیح دهد نعمتهای باقی آخرت را بلذتهای دنیای فانی و فردا را از عمر خود حساب نکند و خود را از مردگان شمارد در توضیح این فصل سه باب ابراد نمائیم باب اول در مدمت دنیا بدانکه هر چند بدیها و عیبهای دنیا از ان ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان او را زین ساخته است و غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظه قبایح او صوف نموده است ذکر بعضی از مواعظ و امثال که از مقربان بارگاه ذوالجلال وارد شده است موجب بیداری و هشیاری میشود از حضرت صادق ع منقول است که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است و کلید انخانه را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دلها که شناخت شیرینی لذت ایمان نا ترک دنیا نکنند حضرت امیر ع فرمود که هیچ خلق معین و یار و دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در ان و فرمود که علامت عبد آنست که ثواب آخرت را بر زینتهای دنیا اثر کند و بداند که آنچه خدا از برای ایشان قسمت فرموده است بهتر است و حرص حریص در تحصیل دنیا زیانی نمیکند آنچه خدا برای ایشان قسمت فرموده است پس کسی عین

دارد که بهره آخرت را از برای دنیا ترک نماید و حضرت صادق ع فرمود که روزی حضرت رسول ص محزون از خانه بیرون آمد ملک برا نحضرت نازل شد و کلیدهای خزاین زمین و گنجهای زمین را از برای انحضرت آورد گفت ایمحمد این کلید گنجهای دنیا است پروردگار میفرماید که بکدام خزینه‌ها دنیا را و انچه خواهی بود از و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمیشود حضرت فرمود که دنیا خانه کسی است که دار آخرت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع میکند که عقلی نداشته باشد مال کفت که بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی شنیدم که دوازده هزار چهارم میگفت و هنگامی که کلیدها را بمن میدادند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول ص کدن شستند بر بزغاله مرده گوش بریده که در مزبله افتاده بود پس باصحاب خود فرمود که این بزغاله بخندها ارزد کفتند که اگر زنده بود بیکدرهم نمیارزید حضرت فرمود که بحق ان پروردگاری که جان من در دست اوست که دنیا خوارتر و نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش و حضرت صادق ع فرمود که حق تعالی که جان سرد خیر بنده را خواهد او را زاهد در دنیا میگرداند و بمنازل دین خود او را عالم میگرداند و عیبهای دنیا را با و مینمایاند و کسی را که خدا این کرامتها را با و نفرماید خیر دنیا و آخرت با و داده است و فرمود که هیچ کس از الهی نکرده است بهتر از زاهد ترک دنیا و این ضد انچیزیست که طلب میکند دشمنان خدا از رغبت در دنیا پس فرمود که کجا است صبر کننده صاحب کرمی که در این چند روزی اندك از سرد دنیا بگذرد بدرستیکه مزه ایمان را نمی‌یابید شما و حرام است لذت ایمان تا زهد در دنیا نورزید و فرمود که مومن خود را از محبت دنیا خالی کند بلندمرتبه و رفیع قدر میشود و لذت و چاشنی محبت الهی را هر گاه میابد و از نزد اهل دنیا چنان است که گویا دیوانه شده است عقلش مخلوط شده است ولیکن بچیز است بلکه شیرینی محبت الهی با دل او مخلوط شده است و باین سبب بغیر خدا مشغول نمیشود و فرمود که دلی از محبت دنیا خالص شد زمین بر او دلتنگ میشود تا میل باسمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند حضرت رسول ص فرمود که طلب دنیا با خرت ضرر میرساند و طلب آخرت بدنیا ضرر میرساند پس بدنیا ضرر رسانید سزاوارتر است بضرر رسانیدن آخرت و بسند معتبر منقول است که جابر جعفی بخدمت امام محمد باقر ع آمد حضرت فرمود که ایجابر والله که من محزونم و دل من مشغول است جابر گفت که فدای تو شوم مشغولی دل تو از چیست فرمود که ایجابر کسیکه خالص و صافی دین خدا در دل او وارد شد مشغول میگردد تا دل او را از غیر خدا ایجابر چه چیز است دنیا و چه چیز است ابوذر دنیا مکروهست بغیر از طعامی که بچوری یا جامه که بپوشی یا زنی که با او مقاربت نمائی ایجابر بدرستیکه مومنان مطمئن نمیشوند بدنیا و دل نمی‌بندند بماندن در دنیا و در هیچ وقت از فتنه ایمن نیستند ایجابر آخرت خانه قرار و ایمنی است و دنیا خانه فنا و بلیت ولیکن اهل دنیا در غفلت اند و مومنان پیش از این زمان دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند ایشان از یاد خدا کر نمیکردند چیزها نیکه از زینتها میدیدند پس چنانچه باین علم فایز شده بودند بثواب آخرت فایز گردیدند و بدان ایجابر که اهل تقوی و پرهیزکاران مومنه و خرج ایشان از اهل دنیا اسانتر است و اعانت و یاری ایشان نسبت با و بیشتر است اگر تو در یاد خدا تر ایوان یاری میکنند و اگر خدا را فراموش میکنی تر اکاه میکنند و بیادت می‌اورند بیان کنند کانند مرها که مداراهل دنیا کنند کانند با انها بمحبت خدا قطع محبت از غیر او کرده اند و از دنیا و حشت کرفته اند بسبب طاعت بندگی آقای خود و بها خوب نظر بخدا و دوستی او انداخته اند و میدانند که چیزیکه سزاوار است بمنظور داشتن و دل با و بستن خداوند عظیم ایشان است پس دنیا را بمنزله منزلی دان که فرود آئی یا مانا لیکه در خواب بینا بی و چون بیدار شوی چیزی در دست تو نباشد این مثل برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از بابت سایه درختی است که لحظه در زیر قرار کیرد و بر طرف شود ایجابر پس حفظ کن انچه را خدا امر فرموده است ترا بر عایت انها از دین و حکمت او و سوال مکن از انچه تو نزد او داری ایندوی و بطلب توفیق بر نکا یفیکه او از تو میطلبد و منقول که ابوذر رکفت که ایطلب کننده علم ترا فرزندان و مال از مال خود مشغول مشغول نسازند بدرستیکه روزی که از ایشان مفارقت مینمائی مانند بیهمانی خواهی بود که شب در خانه نماند و روز بمنزل دیکر رود دنیا و آخرت بمنزله دو منزل است که از یکی بدیکری نزول نمائی از حضرت صادق ع منقول است که حق تعالی بحضرت موسی ع وحی نمود که ایموسی دل خود را بدنیا مایل مکردان مثل میل کردن ظالمان و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را پدر و مادر خود اخذ کنی ایموسی اکر ترا بخود کذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای او ای موسی پیشی بکیر در خبرات و طاعات بر اهل خبر و ترک کن از دنیا انچه را بان احتیاج نداری و دیده خود را میفکن بسوی هر که فریب دنیا خورده است و او را بخود کذاشته ام بدان بدرستیکه هر فتنه ابتدای ان محبت دنیا است و از زوال حال کسی که مال بسیار دارد که بسیار

مال بسیار کناه میشود بسبب حقوق واجبی که بر مال دارد و وارز و مکن حال کسی را که مردمان از او راضی نیند تا ندانی که خدا از او
وارز و مکن حال کسی را که مردم اطاعت او مینمایند بدستیکه اطاعت کردن مردم او را و متابعت او و نمودن بر خلاف حق باعث هلاک
او و متابعان او است و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع ببعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم ترا بخود را
بتقوی و پرهیزکاری که کسیکه معصیت او را مید از غیر او نیست و امید از غیر او ان داشت و بی نیازی حاصل نمیشود مگر بفضل او
بدستیکه کسی که از مناهی خدا بپرهیزد عزیز و با قوت و سیر سیر میشود و عقلش از عقول دنیا بر تر میشود پس بدانکه با اهل
دنیا است و دل و عقلش مشغول معاینهٔ آخرت است فرو مینشاند بر ورد لش محبت آنچه را چشمهای او می بیند از زینت دنیا
پس حرام دنیا در نظر او بخس و قبیح شده است و از شبهای دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص نیز خود را متضرر میبیند مگر بقدر
ضرورت از پارهٔ نانی که پشتش بان قوت یابد و عبات تواند کرد و جامه که عورت خود را بپوشاند از هر چیزی که بیابد اگرچه کهنه
و درشت باشد و بران قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد بلکه اعتماد و امید او بر خالق اشیا است و چند اجد و سعی در عبادت خدا
میکند که در نهاد او ظاهر گردیده است و دیدهای او بسته است پس خدا بعوض آنچه از قوت خود در عبادت خدا
صرف کرده است قوتی از جانب خود ببدن او کرامت فرموده و عقل او را شدید و محکم گردانیده است و آنچه در آخرت
برای او مقرر فرموده زیاده از آنها است که در دنیا باو عوض داده است پس ترک کن دنیا را که محبت دنیا آدمی را از حق کور
و کر و کند و ترا ذلیل میکند و تدارک کن در بقیهٔ عمر خود و تا خیر مکن عملها را بفردا و پس فردا بدستیکه هلاک شدند آنانکه
پیش از تو بودند بطول امل و آرزوها و تاخیر اعمال خیر تا انکه مرگ ناگاه با ایشان رسید و ایشان غافل بودند پس بر جوبها
ایشان را بر داشتند و بقبرهای تنگ و تاریک نقلشان فرمودند و فرزندان و اهالی ایشان را ترک نموده بحال خود پرداختند
پس بخدا از خلق منقطع شو یا دلی ترک دنیا کرده و بپروردگار خود پیوسته و یا عزمی درست کن که در آن سستی و شکستگی نباشد
خدا ما را و ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد ما را و ترا بر چیزی چند که موجب خوشنودی او است و از حضرت امام رضا
منقول است که عیسی بحواریان گفت که ای بنی اسرائیل از دنیای شما فوت میشود بر آنچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل دنیا از دنیا
از فوت دنیا خود اگر دنیا ایشان سالم باشد و حضرت امیر ع فرمود که یکوم دو وصف خانه گدا و لش مشقت و عنا است و آخرش
نیستی و فنا است و در حلالش حساب است و در حرامش عقاب است هر که غنی میشود در آن مفتون است و هر که محتاج میشود محزون
و هر که از برای انسی میکند بدستش نمی آید و هر که ترکش میکند دوبا و می آورد و هر که خواهد از احوال او عبرت گیرد و بیناشود و او را بعیوب خود بیناکند و کسیکه بر غبت بسوی او نظر نماید بکورش میکند و در خطبهٔ دیگر فرمود که نظر کنید بسوی
دنیا بدیدهٔ زهد و از اعراض نمایید بخدا سوگند که بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که در حال اقامت در آن انکارند اند
بیرون میکند و آنانکه بنعمتهای آن مغرور گردیده ایمن اند بفجایع و مصیبتها مبتلا میکرداند آنچه از دنیا پشت کرد و رفت بر
نمیگردد و آنچه آینده است نمیتوان دانست که چه مقدار است که انتظار آن توان برد شادی و سروری آنچه آینده است با اندوه
و حزن و حال آن در قوت شجاعانش اینست بسستی و ضعف پس فریب ندهد شما را بسیار آنچه شما را خوش آید از زینتها
که اندک زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که احوال دنیا را تفکر نماید و عبرت گیرد پس بعیبهای خود دنیا بینا شود آنچه
از دنیا در پیش است عنقریب آنان اثری ماند از آنچه از آخرت در پیش است بخودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد
مکن که هر چه بعد در آید بزودی در میرسد و آنچه آینده است بزودی حاضر میشود و نزدیکست در خطبهٔ دیگر فرمود که شما را
حذر میفرمایم از دنیا بدستیکه آن شیرینی است و سبز و خوش آینده است مردم را بحب خود میکرداند باندکی از لذتها عاجل
که با ایشان میرساند و باندک زینتی خود را خوش مینماید و امیدها را و آرزوها را زیور خود ساخته است و بحیله و فریب خود را
زینت کرده است و نعمت و زینت آن بقا ندارد و از مصیبتهای آن ایمن نمیتواند بود و فریب دهنده است ضرور ساننده است
مانع از خیر است بزودی زایل میگردد و فانیست ساکنانش را میخورد راه روانش را میزند هیچکس از آن بزینتی راست نشد
مگر آنکه بعد از آن او را عبرت دیگران کردانیدند و بکسی دنیا در راحت مگر آنکه پشت کرد بسوی او و بمحنت چه بسیار کسی که بر او
اعتماد کرد دل و بدنست و در چه بسیار کسیکه بآن مطمئن شد و او را بر زمین زد و بسوی صحرا شوکت را بخاری انداخت و چه بسی
صاحب تخوت را ذلیل ساخت پادشاهیش مدتست و عیش ناکوارا است شیرینیش تلخ است و غذایش سم است زندگانی
اش در معرض موتست و صحتش در عرصهٔ بلا است پادشاهیش بزودی بر طرف میشود و عزیزش مغلوب میگردد و کسیکه

از آن بسیار جمع کرده منکوب شود و کسیکه بآن پناه برد مخذول میشود آیا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتیکه پیش
از شما بوده اند که عمرشان از عمرهای شما دراز تر بوده و آثار ایشان بیشتر باقی مانده و املهای ایشان دراز تر بوده و لشکرو
حشمهٔ ایشان فراوان تر بوده است دنیا را بر سنیدچه پرستیدند و آنرا اختیار کردند چه اختیار کردنی چون بدرود نمودند
توشهٔ بایشان ندادکه بمنزل رسند و مرکوبی ندادکه ایشان را بمجائی رساند هیچ شنیدکه دنیا جانی فدای ایشان کرده
باشد یا ایشان را اعانتی کرده باشد یا با ایشان مصاحبت میکو کرده باشد بلکه با ایشان فرود آورد بلاهای گران را
و سستکرد بنیاد ایشان را بفتنها و منزل ساخت ساکنان ایشان را بمصیبتها و بینی ایشان را بمذلت بر خاک مالید
و ایشان را پامال حوادث کرداینید و یا ذکر نمودن مرده را بر ایشان بد دستیکه دید جزای منکر نکرد از جمعی را که زاد جمعی را که منقاد او
بودند و آنرا اختیار میکردند و امید اقامت در آن داشتند که چون خواستند که از آن مفارقت بدگکنند توشه ندادند
با ایشان بغیر از کرسنکی و تشنکی و نفرستاد ایشان را مگر بتنکی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد مگر ندامت و پشیمانی
آیا چنین بوفائی را اختیار میکنند و یا رخود می پندارید و دل بان می بندید و بران حرص میورزید پس بدخانه ایست
اینخانه برای کسیکه از آن متهم نداند و از آن در رش و اندیشه نباشد پس بدانید و خود هم میدانید که این دنیا را ترک خواهید
کرد و از این خانه دیگر باز خواهید کرد و پند بگیرید در این دنیا از احوال جمعی که میگفتند کی قوتش از ما بیشتر است
ایشان را بقبرها بردند و در زیر خشت و خاک پنهان کردند همسایهٔ استخوان پوسیدهٔ شدند پس ایشان همسایهٔ چند
که بفریاد یکدیگر نمیرسند و دفع ضرری از یکدیگر نمیتوانند نمود در یکجا مجتمع اند و هر یک تنها و فرد و همسایهٔ
یکدیگر نه و از یکدیگر دور و فرند و نزدیکا نند که بزودی بیکدیگر نمیرسند و مجاور ند که بزودی یکدیگر نمیشناسند جلیس و
و برد بار انند که کینهای ایشان برطرف شده است و جاهلانند که حسدهای ایشان مرده است از ضرر ایشان ترسی نیست
و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند بزیر زمین و از وسعتها بتنکی رفته اند و از روشنائی
بدد فعه بظلمت قرار گرفته اند و از بزیر زمین خواهند کشت بنحویکه مفارقت کرده اند یاران همنشین و عزیزان و با اعمال خود
باز کشت خواهند کرد بسوئی چنانکه آدمی و خانهٔ باقی چنانچه خلقی ایشان را بوجود آوردیم در اول خلق ایشان را بر خواهیم
گردانید وعده است بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد و این با بو به علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت رسول
از سفری مراجعت میفرمودند اول بخانهٔ فاطمه ع تشریف میبردند و مدتی میماندند بعد از آن بخانهٔ زنان خود میرفتند پس
در بعضی از سفرها که آنحضرت حضرت دو دست دنج و قلاده و دو گوشواره از نقره ساخته و پرده از خانه او بخانه چون حضرت مراجعت
فرمودند بخانهٔ فاطمه داخل شدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند و آنحالرا مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند بمسجد
در آمدند و بر در منبر نشستند و حضرت فاطمه گمان برده اند که برای این چیزها حضرت رسول چنین بغضبناک مدند پس گردنبند
و بخلها و گوشوارها را کندند پرده را کشودند و همه را بنزد حضرت فرستادند و با شخصی که آنها را برده گفتند که برو
دختر را سلام میرسانند و میگویند که آنها را در راه خدا بده چون بنزد حضرت آورد سه مرتبه فرمود که آنچه میخواهم
پدرش فدای دباد دنیا از محمد و آل محمد نیست و اگر دنیا برخوبی نزد خدا برابر پشهٔ میبود خدا دنیا را کافر را شربتی از آب نمیداد
پس برخواستند و بخانهٔ حضرت فاطمه داخل شدند و روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المؤمنین آمد در بعضی از باغها بیلی
در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد و رقاوت حسن و جمال و کفایت از فرزندان بوطالب گمرا
فریب نمائی تو اغنی میگویم از این مشقت و زحمت لالت میکنم بگنجهای زمین و فرمانده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت
فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیا است حضرت فرمود که برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که تو را در من همرهٔ نیست و باز
مشغول بیل زدن شدند حضرت رسول ص فرمودند که غافلترین مردم در دنیا کسی است که از تغیر احوال دنیا پند نگیرد و
قدر کمی در دنیا عظیم تر است که دنیا از نزد او و قدری نباشد و فرمود که حق تعالی وحی فرمود بدنیا که بتعب اندازکسی را که ترا
خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترا ترک کند و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است و زهد در دنیا موجب
راحت دل و بدنست و حضرت رضا ع فرمود که محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاها است و حضرت رسول ص فرمود که هر کس از
امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت او را واجب میشود هر که سالم باشد از خیانت در دنیا و متابعت خواهشها
و شهوت شکم و شهوت فرج با بد و بهر دنیا بمثل چندکه بیشتر آنان در دنیا مدت دنیا را تشبیه غفلت ندکانند

در بیان تمثیلی چند از دنیا

حضرت بیان فرموده اند تمثیل اول در بیان انکه هر چند آدمی بدنیا مشغول میگردد خلاصی از ان دشوارتر است از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مثل کسیکه حریص است بر جمع دنیا از بابت مثل کرم ابریشم است که هر چند بر خود بیشتر می تند راه برون شدن بسته تر میشود و خلاصش مشکل تر است تا بحدی که دران میان از غم میمیرد پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که از جمله موعظها ییکه حضرت لقمان پسر شرا فرمود این بود که ای فرزند هر چه آدمی برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو نرفتند که برای تو جمع کردند باقی نماند و نه کسانیکه برای ایشان جمع میکردند و هر دستیکه بتو بندد مزدوری که بکار چندان امر کرده اند که مزد بوانها برای تو دهد پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر و مباش در این دنیا از بابت کوسفندی که در روز اعید بیفتد و بخود نافریه شود و انرا بکشند و هلاک شود در فریب جهان باش و مکن دنیا را بمنزلهٔ پلی دان که بر بهر بسته باشند که ازان پل بگذرند و انرا کن را نی و هرگز بسوی ان برنگردند دنیا را خراب بگذار و عمارتی مکن بدانسانی که تو امر بآبادانی ان نکرده اند و بدانکه فردا چون نزد حق تعالی میایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز ان را کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز ان را فانی کردی و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و هیئت جواب خود را بگیر و محزون مباش از انچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستیکه اندکی ان بقا ندارد و بیاش بلا اهمال بآبادانی دار پس هیئت آخرت خود را بگیر و سعی کن در بندگی و پرده غفلت را از او بکشا و خود را در معرض نیکها بر ورد گار خود در آور و در دل خود توبه را تازه کن و تا فرصتی در عبادات و عملهای صالح بجا آور و قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و انچه از اده داری حایل گردد تمثیل دوم در بیان انکه هر چند آدمی بیشتر میخورد تشنه تر میشود تا هنگامیکه او را بکشد معتبر از امام رضا علیه السلام منقولست که مثل دنیا مثل آب شور دریا است که هر چند آدمی بیشتر میخورد تشنه تر میشود تا هنگامیکه او را بکشد تمثیل سیم در بیان انکه ظاهر دنیا خوش اینده و باطنش کشنده است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در کتاب حضرت امیر نوشته است که مثل دنیا مثل ماریست که پشتش در نهایت نرمی و ملایمتست و شکمش بر است از زهر کشنده عاقل از زهرش چون میباید و طفل نادان بنرمی و خط و خالش میل میکند و با ان بازی میکند تمثیل چهارم در فنا و سرعت انقضای دنیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرا چکار است با دنیا مثل من در دنیا مثل سواره است که در روز بسیار گرمی منتظر که دنیا از برای حضرت عیسی متمثل شده در صورت زنی از زنی حضرت از ان پرسید که چند شوهر کرده گفت بسیار پرسید که همه تو را طلاق گفتند یا کشتم حضرت عیسی علیه السلام فرمود وای بر حال شوهرهای باقی مانده چرا عبرت نمیگیرند از حال شوهرهای گذشته تمثیل ششم در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که حضرت لقمان پسر شرا صفت فرمود که ای فرزند دنیا دریا ییست عمیق و گروهی بسیار در این دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو در این دریا تقوی و پرهیزکاری باشد انچه در این کشتی برگیری از توشه و متاع دنیا و اعمال صالحه باشد از ان بابت ان توکل بر خدا انگشتی بزاه نمیرود و دو اخذای انگشتی عقل باشد و معلم ان علم باشد و لنگرش صبر باشد تمثیل هفتم در بیان پستی دنیا و انکه سودمند در انجا نیست ضرر میرساند از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که دنیا بمثابه خانه ایست که سقفش راست پوشیده باشد آسمان بلندی میکند و نگه میدارد سایه میاندازد و میشکند و اگر سر بزیر می افکنی و تواضع و شکستگی میکنی سبب سلامت بدن میرود تمثیل هشتم در بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی بنادانی در هنگام خوردن لذیذ است چون بمعده رسید متعفن و بدبو میشود هر چند طعام لذیذ بوده تر و چربتر و شیرین تر باشد مایعفن عشر بدبوتر است از اذی و مفسدهٔ خوردن بیشتر و ندوالم بر اکلش مترتب میشود هم چنین از دنیا هر چند بیشتر و بهتر منصرف میشود که در هنگام مردن که وقت دفع است بدی و ضررش بیشتر ظاهر میشود یا مانند خانه که در زندان هر چند متاع انخانه بهتر و نفیس تر است حسرت صاحبش بیشتر است همچنین در زوال مال میزند هر چند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش شدید و صعب تر است تمثیل نهم در بیان انکه دنیا و اخوت با یکدیگر جمع نمیشوند و محبت دنیا مانع خیرات و سعادات است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مثل صاحب دنیا مثل کسی است که در دریا ایستاده و در چنانچه هر که در دریا ان راه میرود البته لوث میشود و دروغ میگوید کسیکه دوست دنیا باشد البته از او دروغ و خیانت بسیار صادر میشود و از حضرت عیسی علیه السلام منقولست که بحواریان فرمود که بحق راستی بشما میگویم که آسیا تا سوراخ نگندم

در بیان قصهٔ یودا سف و بلوهر

در نرم نکنی چوشی ان بر طرف نمیشود و همچنین تا دل را نرم نکنی بیاد مرگ و مشقت عبادت قساوتش برطرف نمیشود و منقاد حق نمیگردد بحق در استی بشما میگویم که چنانچه بیماری که بسوی طعام نظر میکند از مرض و الم ان میل غیخماید هم چنین بیمار دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمیابد تمثیل دهم در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر توضیح عجیبها که بیان از دنیا و دوران متهٔ قصهٔ بلوهر و یوزاسف است که مشتمل بر حکم شریفهٔ انبیاء و مواعظ لطیفهٔ حکما است ایراد مینمایم چون بر فواید بی نظیر محتوی و مشتملست بسبب طول قصهٔ ناظران این کتاب را از برکات ان محروم نمیکردانم ابن بابویه علیه الرحمة در کتاب کمال الدین و تمام النعمة بسند خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود در ممالک هندوستان با لشکر فراوان و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او در نفوس رعیت و قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می یافت و با اینحال حرص عظیم داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هوا و هوس نفسانی دقیقهٔ فروگذاشت نمیکرد و کسی بود که برای اعمال ناشایست ستایش مینمود و قبایح او را در نظر او زینت میداد و دشمن مبغوض ترین مردم نزد او کسی بود که او را بترک انها امر میفرمود و او را در حذر داشت بسن و ابتدای جوانی بمنصب فرمانروائی فایز گردیده بود و صاحب رای اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان بغایت عارف بود و چون مردم او را باین اوصاف شناخته بودند بلا توقف اورا گردیده بودند و هر سرکشی و نافرمانی او را خاضع و مطیع بود و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جهانبانی و بهموسی و شهوت و خودبینی و ظفر یافتن او بر دشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش موجب طغیان و فنا دادن ان مستها گردیده بود پس تکبر و تطاول مینمود مردمان را حقیر میشمرد بسبب وفور مدح و ستایش مردم اعتمادش بر نمای عقل و رای خود زیاده میشود او را هستی مقصودی بغیر از دنیا نبود و با سانی او را میسر میشد انچه میطلبید و میخواست اندک دنیا و لیکن فرزند پسر نمیشد او را جمیع فرزندان او دختر بودند و پیش از پادشاهی او امردین در مملکت او شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دین و اهل دین را در نظر او زینت داد و همت بر اصرار ایشان گماشت و از ترس زوال ملک خود ایشان را از مملکت خود دور گردانید بت پرستان را مقرب خود گردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت و ایشان را تفضیل و تشریف بر دیگران داد و بتها را سجده کرد پس چون مردم اینحالها را از او مشاهده نمودند مسارعت نمودند بعبادت بتان و استخفاف اهل دین پس روزی پادشاه سؤال نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود که از مردم را قرب عظیم و منزلت بسیار نزد پادشاه بود و غرض پادشاه ان بود که با او استعانت جوید بر بعضی از امور خود با او احسان نماید جواب گفتند که رای پادشاه و اباخواهش دنیا را از بر کنده و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده و بعبادات پیوسته است پس این سخن بر پادشاه بسیار گران امد و او را طلبنمود چون حاضر شد و نظر بروی افتاد او را در زی عباد و زهاد دید او را منع کرد و دشنام داد و گفت تو از بندگان من و از اعیان مملکت من بودی خود را رسوا کردی و اهل و مال خود را ضایع گذاشتی و تابع اهل بطالت و زیان کاری شدی خود را در میان مردم مضحکه و مثل ساختی و مثل انکه من ترا برای کارهای عظیم خود مهیا کرده بودم میخواستم بتو استعانت جویم برامور که مرا پیش اید عابد گفت ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست ولیکن عقل ترا بر تو حق هست پس بشنو سخن مرا بانکه بخشم ای بعد از ان امر کن ما بخواهی بعد از فهمیدن انچه میگویم و تفکر نمودن در ان بدرستیکه ترا نه تامل و تدبیر دشمن عقل است و حایل میشود میان آدمی و فهمیدن اشیا پادشاه گفت که انچه میخواهی بگو عابد گفت میپرسم از تو ای پادشاه که ایا عاقلی تو یا من برای کدامیست که بر نفس خود ضرر رسانیدام یاد خدمت تو تقصیری و جرمی دارم پادشاه گفت که جرم تو بر نفس خود نزد من بدتر نیست و من چنین نیستم که هر کس از رعیت من که خواهد خود را اهلاک کند او را بخود واگذارم بلکه هلاک کردن خود نزد من مثل انستکه دیگری از رعیت مرا اهلاک کند و چون من اهتمام در امر رعیت دارم حکم میکنم بر تو از برای تو و مواخذه مینمایم ترا برای تو زیرا که ضایع گردانیده خود را عابد گفت که ای پادشاه از حسن ظنی که بتو دارم گمان دارم که مرا مؤاخذه ننمائی مگر بر حجتی که بر من تمام سازی و حجت جاری نمیشود مگر در نزد قاضی و حاکمی که از مردم بر تو قاضی نیست ولیکن نزد تو قاضیان هستند و تو حکم ایشان را جاری میسازی و من بعضی از ان قاضیان را ضیم و از بعضی ترسانم پادشاه گفت که کدام اند قاضیان که میگوئی عابد گفت که اما اقاضی که بحکم او را ضیم عقلت و اما قاضی که از او ترسانم هوا و خواهشهای نفس تست پادشاه گفت که انچه خواهی بگو و راست بگو خبر خود را بمن که در چه وقت این رای ترا سانح شد و گمراه کردانید ترا عابد گفت اما خبر من بدرستی که در حداثت سن سخنی شنیدم و در دل من جا کرد انسخن

قصه پودنا و سفندیار و بلوهر

ما نتدرانه که بکارند و پیوسته نشود و نما کرد تا درختی شد چنانچه می بینی و این قصه چنان بود که از شخصی شنیدم که مکلف که نادان امریرا که اصل ندارد و بکار نمی آید چیزی میداند و بآن اعتقاد دارد و امریرا که اصل دارد و بکار میشاید نا چیز پنداشته می انکارد و نا ادمی امر باطل و نا چیز را ترک نماید بآن امر ثابت و اصیل غیر رسد و کسیکه نیکو نه بیند و ادراک نماید حوان امر حق و نا بترا ترک آن نا چیز و باطل بر او کواز نمیشود و آن امر اصیل و باقی آخرت است و این امر باطل و نا چیز دنیا است چنین اینکلمه خوب شنید در نفس من مستقر گردید زیرا که چون تامل کردم حسادت دنیا را مرا نه یافتم و تواند که ترا فقر و درویشی دید و شاد نگردد دنیا را اندوه دائم و صحت دنیا را بیماری شناختم و قوت دنیا را ضعف و عزت دنیا را خواری دید و میکونه حیات امرا نه نباشد و مال انکه زندگانی آن برای مردمان زندگانی یقین بمرگ دارد و بی اعتماد است بزندگی و پیوسته مترصد رحلت است و میکونه تو انگری دنیا فقر و درویشی نباشد و مال انکه انچه در دنیا برای ادمی حاصل شود برای اصل و جبر بچیزی دیگر محتاج میشود بلکه احتیاج بچیزها بدنیا بهم رسانند که برای انچیز اول نا چار است از انها مثل انکه ادمی برای مواری بچهار پائی محتاج میشود چون تحصیل ان نمود محتاج میشود بعلف آن و بمهتر و میر آن و ضرورت چهار پا و بسبب هر یک از انها بچند چیز دیگر محتاج میشود پس کجا بنهایت میرسد حاجت کسیکه برا نحال باشد و میکونه شادی دنیا اندوه نباشد و مال انکه چشم هر کس را بحصول مطلوبی روشن کرداند بدرکمین اوست که چنین او را بران خوشحال اندوه و غم با و برساند چنانچه اگر کسی بوجود فرزند شاد شود انچه اندیشه میبرد از اندوه و مرگ آن فرزند بیمار او را پراکند که احوال او چندین برابر او شادی بیت که با و رسیده است بسبب وجود او و اگر بمالی خوشحال گردد از بیم تلف انمال اندوه بوی او را بیمار و بیاید زیاده از آن سروری که با تمال بهم رسانیده است پس هر کاه حال دنیا چنین باشد سزاوار تر و نزدیک تر آنست که دنیا کمی است که شناخته باشد دنیا را برا نحال و میکونه تن درستی دنیا بیماری نباشد و مال انکه تن درستی دنیا از اختلاط ادبعه است و صحیح ترین اخلاط دو خیل ترین انها دو صفرا خون است و در هنکامیکه ان قوی تر است و اعتماد ادمی برآن بیشتر است سزاوار تر است ادمی را ازان بمرگ ناکهان و دوردکلو و طاعون و مرگی و خوره و دمهای سینه و چکونه قوت دنیا ضعف نباشد و مال انکه اسباب قوت موجب ضرر و هلاک بدنند و چکونه عزت دنیا خواری نباشد و مال انکه هر کس را که در مرتبه روز و هر ساعت در هر لحظه ترسانست از انکه انچی بمال او برسد و از او فانی کرداند یا بناکاه بلائی بخویشان و دوستان او برسد و ایشان را ببرباید یا فتنه بر جمعیت او برخورد و بغارت برد یا مصیبتی در رسد و بنا کاه او را از پخ برکند یا مرگ او را در رسد و او را از یار و دوست ندای جمع بمفارقت هر چیزی که بان تجمل میورزید دندکی بدل او کذارد پس مدت میکنم بسوکواری پادشاه دنیائی را که انچه عطا کرد باز میکیرد و بالا و ابر کردنا و میکذارد و بر هر که جامه سعادت پوشانید او را میکند و او را عریان میکرداند و هر که را بلند کرد پست میکند و بجزع و فی نابی می افکند و عاشقان را از خود را نده میکند و محنت میرساند و کراه کننده است کسیرا که اطاعت آن کند و مغرور آن شود و غدار و بازی دهنده است هر کسیرا که ایمن باشد از آن و اعتماد بران داشته باشد بدستیکه دنیا مرکبی است سرکش و بد رانده مصاحبی است خاین و بیوفا و او را هیبت لغزنده و منزلیست در غایت کوی و پستی کرامی دارنده است که کرامی نداشته است کسیرا مکر انکه عاقبت خوار کرده است و او را محبوبتر است که هر کز محبت بکسی نداشته است ملازمت کرده شده است که او را هیچکس نکشته است با آن وفا میکند و آن عهد و مکر میکند و بآن راست میکویند و آن دروغ میکوید و وفا میکند با آن که وعده و آن خلف وعده میکند کج است یا کسیکه با آن راست است بازی کننده است یا کسیکه مطمئن خاطر است بآن در اثنای اینکه طعام و غذا میدهد کسی را ناکاه او را طعنه دیکر میکند و در هنکامیکه او را خدمت میکند ناکاه او را خادم دیکران میکرداند و در اثنای اینکه میخنداند او را ناکاه براو میخندد و در زمانیکه او را بدیکران شماتت میفرماید ناکاه براو شماتت میکند و در اثنای اینکه او را بدیکران میکوناند ناکاه دیکران را براو میکوناند ناکاه دستش را بعطا میکشاید و کاهی بسوال او را در عین عزت ذلیل میکرداند و در هنکامیکه او را مکرم داشته و با هانت و مذلت میرساند و در اثنای بزرکی حقیر میشاند و در اثنای رفعت بپستی می اندازد و بعد از اندک زمانی فرمان بردار نافرمان میکند و بعد از سردی

قصه پودنا و بلوهر

حزن می انکند و بعد از سیری بکرسنکی مبتلا میکرداند و در اثنای زندکی میمیراند پس اف بنا برخانه که حال این باشد و کرداران برین منوال بوده باشد تاج سروری بر هر شخصی میکذارد صبحکاه و روی او را برخاک مذلت میمالد شبانکاه صبح دستش را بدست رنج طلا از زینت میدهد و شام دستش را در بند میکشد با مداد بر تخت پادشاهیش مینشاند و پسین بزندانش میکشاند شب فرستی مخمل برایش میکسترانند و روز بر خاک خاریش مینشاند در اول روز الان طعم و لعب و عیش مهیا میکنند و در اخر روز نوحه کران را بنوحه کرانش میدارد شب را بنجالی دارد که اهلش با و تقرب میجویند و روز او را بحقی انکند که اهلش از آن کریزان میشوند با مداد او را خوشبو میدارد و شبانکاه او را جیفه کنده میکرداند پس ادمی در دنیا پیوسته در بیم سطوتها و قهرهای آنست و از بلاها و فتنهای آن نجات ندارد و بر خوردار میکرد و نفس از چیزهای تازه دنیا و دیده از موخوش اینده دنیا و دست از جمعیت و اسباب دنیا پس نزدیک مرانند در میرسد و دست خالی بیماند و دیده خشک میشود و کف شقی میکردد و باطل شدنی باطل میشود و هلاک میشود انچه هلاک میشود و دنیا جمیع که هلاک کرد دیکران را بعوض ایشان میکیرد و هر کس بدل هر کسی راضی میشود و از رفتن کسی بر نمی اندازد و کر و هیر اکه در خانها کرو هی جامیدهد و او اماند جمیع را بجمعی میخوراند و او را بدل بجای افاضل و عاجز از مردمکان دو و اندیشان عاقل مینشاند و کرو هیر از تنکی عیش بفراخی نعمت میکشاند و از پیاده رو بمرکب مینشاند و از شدت بغبت و از تعب باستراحت میرساند پس چون ایشان را از غرور این نعمتها و راحتها کرداند منقلب میسازد احوال ایشان را و لباس نعمت را از ایشان میکند و قوت ایشان را بعجز مبدل میکرداند و ایشان را بنهایت بدحالی و فقر و احتیاج مبتلا میکرداند و اما اینچه کفتی ای پادشاه رضا بکرداینده من اهل خود را و تزلکردن ایشان خطا کفتی من ضایع نکردانیده ام اهل خود را و نه ایشان را ضایع نکرده ام بلکه پوینده کرده ام با ایشان و از هر چیز بریده ام با ایشان و لیکن مدتی بود دیده من و غفلت او یخته بود کو یا دیده مرا بحر جاد و شبه بود ندا اهل و غریب را از یکدیکر نمیشناخت و دوست و دشمن خود را نمیدانست چون پرده سحر از پیش دیده من برخاست و دیده من بینا کردید تمیز کردم میان دوست و دشمن و یار و بیکانه و دانستم انها را که اهل و دوست و برادر و آشنا میشمرد جانوران درنده بودند که همکی در مقام اضرار من بودند و همت ایشان بر دریدن و خوردن مصروف و لیکن مراتب ایشان مختلف بود و ضرر رسانیدن بحسب اختلاف قوت و ضعف پس بعضی مانند شیر بودند و بعضی مانند پلنک و بعضی مانند کرک بودند در فریاد زدن و بعضی مانند دیو بودند در حیله و دزدی پس همکی مقصود اضرار من بودند لیکن از راههای مختلف ای پادشاه دستیکه تو را این عظمت کرداری از ملک و پادشاهی و جیش کرفتن از اهل و لشکر و حواشی و اطاعت کنندکان کرنیل نظر نمائی در حال خود میدانکه تنها و بیکسی و بی یار و دوست نداری از جمیع اهل تو کی زمین زیر اکه مبتدا کرد جمعی فرمانبردار تو نیستند از جمیع طوایف شمن تو اند و این جمیعکه رعیت و فرمان بردار تو اند اندکی چند از اهل عداوت و نفاق که دشمنی ایشان مرتو را بیشتر از دشمنی ایشان مرتو را بسبب زیاده است از عداوت جانوران درنده و خشم ایشان مرتو را ظاهر است و بر کوکه مطلع تو نیستند بیشتر است پس اکر نیکو تامل کنی و نظر نمائی در حال جمعی که بازکرد هنکام و خویشان تو اند یابی که ایشان جمعی اند که کار تو را میکنند برای مزد و هم کی در مقام اند که کار تو را کمتر کنند و مزد را بیشتر بکیرند چون نظر نمائی بمنصوصان و خویشان دیکر تو در یابی خود کرد و هیر امی یابی که تو جمیع مشقت و زحمت و کار کسب خود را برای ایشان برخود کذاشته و نسبت با ایشان بمنزله غلامی کرد بده که انچه کسبکند مدرک مقرر یا قای خود دهد یا انچه بیابد بلد ایشان را تو راضی نیستند هر چند جمیع مال خود را بر ایشان قسمت نمائی و اکر مقرری ایشان را زیاده کنی باز کبر و نخوت ایشان را تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد ترا ای پادشاه که بیکس و تنها نی و بی مال و اسباب و امان پس بدرستیکه صاحب اهل و مال و برادران و دوستانکه مرا نمیخورند و برای خود کرد مرا نمیخواهند من دوست ایشانم و ایشان دوست منند و هر کز دوستی میان من و ایشان نیست ایشان بمن راست میکویند و من با ایشان راست میکویم و در رفع در ماندکی یاری یکدیکر میکنیم و در شمنی در ماندکی ایشان نیست و در بلاها یکدیکر را یاری نمیکنند اریم طالب نمیمانند خیر و خوبی را اکر من با ایشان طالب نمائیم خوفان ندارند کر من بر ایشان غلبه کنم و خیر ایشان را از ایشان باز کیرم و بدینها منصور شوم بلکه اخیر بهم میرسد بی انکه از دیکری کوشش و اخیر معاملت اخروی است و بایزیب دنیا ما و ایشان فسادی و نزاعی و حسدی نیست ایشان برای من کار میکنند و من برای ایشان کار میکنم بسبب اخرة و برادری ایمانی که هر کز هیچ طرف شکی ندارد و این نزاعی

از ضیان ناهموار کز زایل نمیکرد دوا کو من گمراه شوم هدایت من میکنند و اکر نابینا شوم دیده ام را نور میبخشند و اکر شمنی قصد من کند حصار من اند و اکر تیری بسوی من اید سپر من میشوند و یاری دهندکان من اند اکر از د شمنی ترسم من و ایشان در فکر خانه و مسکن نیستیم و خواهش از را از دل بدر کرده ایم ذخیرها و اسباد نیا را ترک کرده ایم و برای اهل دنیا کذاشته ایم پس در کثرت مال با کسی نزاع نمیکنیم و بر یکدیکر ظلم نمیکنیم و د شمنی و حسد و عداوت که لازم د نیا است از میان ما برخواسته است پس اینجا عتدای پادشاه اهل و برادران و خویشان و د وستان من که د وست میدارم ایشان را و از د یکران قطع کرده ام و با ایشان پیوند کرده ام و ترک کرده ام جماعتیرا که بدیدهٔ انتظار جاد د و سیدا بایشان نظر میکرد و چون ایشان را شناختم و سلامتی جستم در ترک ایشان ای پادشاه اینست حقیقت د نیائی که خبر دادم تو اکر ناچیز است و اینست حسب و نسب د نیا و عاقبتش اینستکه شنیدی چون د نیا را باین وصف شناختم ترک آن کردم و شناختم امر اصیل باقی را که آخرت و ازرا اختیا کردم اکر خواهی ای پادشاه که تعریف کنم برای تو اینچه را د انستم از اوصاف آخرت کران امر اینقدر است پس مهیا شنید انشو تا بشنوی غیر انچه شنیده باشی پس اینسخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید و کفت د روغی میکوئی چیزی نیافته و بغیر تعب و رنج و مشقت نبرده بیرون رو و د ر مملکت من باش که تو خود فاسد و د یکران را نیز فاسد میکردانی و متولد شد د ر این ایام از پادشاه بعد از انکه نا امید شد بود از فرزند نذیر نه پسری که ندیده بود ند اهل روزکار و مثل و مانند و د رحسن و جمال و چندان از حصول آن فرزند شاد شد که تو د یدن بود از غایت سرور و هلا اشود و کمان کرد که بنائی که د ر آن ایام بعبادت انها مشغول بود انفرزند را با و بخشیده اند پس جمیع خزاین خود را بر بتخانها قسمت نمود و امر کرد مردم را بعیش و شادی بکسال و ان پسر را یوزاسف نام نهادند و جمع کرد ند منجمان و منجمان را برای ملاحظهٔ طالع مولود او بعد از تامل و ملاحظه عرض کرد ند ر طالع انفرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه رسد که هیچکس با مرتبه نرسیده باشد د ر زمین هند و ممکن منجمان بر اینسخن اتفاق کرد ند الا یکی از منجمان که کفت من اینستکه این شرف و بزرکی د ر طالع این پسر است نیست مکر بزرکی و شرف آخرت و کمان میبرم که پیشوای اهل د ین و عباد بوده باشد و د ر مراتب آخرت صاحب د رجات عالیه بوده باشد زیرا که این شرافتی که د ر طالع او مشاهد میکنم بشرافتهای د نیا نمیماند پس پادشاه از اینسخن بسیار محزون کردید زیرا که این سخن بر پادشاه کران امد بر پادشاه و کینهٔ او را د ر دل کرفت اما اظهار نکرد و ان پسر خالی کردند و جمعیرا که اعتماد بر ایشان د اشت از ایکان و خدمتکاران را برای او مقرر فرمود و سفارش نمود با ایشان کرد میان خود سخن نرانند و د ر مرض و فنا و زوال مذکور نسازند تا انکه زبان ایشان بتر از این سخنان معتاد نشود و این معانی از خواطر ایشان محو کردد و امر کرد ایشان را که چون ان پسر بحد تمیز رسد از این باب از انیقسم سخنان بحد متکاران نمود تا بحدیکه هر یک از بدیکری جاسوس و نکهبان کردد و د ر ان هنکام خشم پادشاه بر اهل د ین و عبادت زیاده کردید از ترس انکه مبادا ایشان را بجانب خود راغب کردانند و ان پادشاه را وزیری بود که متکفل امور او کردیده بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل کردیده بود و با او خیانت نمیکرد و با او د روغ عرض نمینمود و بر خیر خواهی او هیچ چیز را اجتناب نمیکرد و د ر هیچ امری از امور او سستی و تکاهل نمیورزید و هیچ کاری از کارها را وضایع و مهمل نمیکذاشت و با اینحال مرد لطیف الطبع خوش زبانی بود و بخیر و خوبی معروف بود و همکنان رعیت از او خوشنود بودند و او را د وست میداشتند و لیکن امر او مقرر پادشاه حسد او را میبردند و بر او تقوّل میطلبیدند و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان کران بود روزی از روزها پادشاه بعزم شکار بیرون رفت وان وزیر د ر خدمت او بود پس وزیر رفیاد ذهٔ بمرد کی رسید که زمین کیر شده بود د ر دریاچهٔ افتاده بود و یا را ی حرکت نداشت و زیر از حال او سؤال نمود کفت جانور از د نده مراضر ور سانیده اند و با این حال افکنده اند پس وزیر بر او رفت کرد مرد کفت که ایوزیر مرا با خود دار و محافظت نما که از من نفع عظیم خواهی یافت وزیر کفت که من ترا محافظت مینمایم هر چند امید نفعی از تو نباشد و لیکن بکو که چه منفعت از تو متصوّر است که مرا بان وعده میکنی ایا کاری یا علمی داری مرد کفت که من رخنهٔ سخنرا می بینم که از راه فساد بر صاحبش مترتب نشود پس وزیر بسخن او اعتمادی نمود

وامر فرمود که او را بخانه برند و معالجه نمودند تا انکه بعد از زمانی امراء پادشاه شروع د ر حیله کردند برای دفع وزیر نزد پادشاه برانکیختند تا انکه رای همکی بر این قرار کرفت که د ر پنهانی یکی از ایشان بپادشاه کفت که وزیر طمع د ارد د ر ملک تو که بعد تو پادشاه شود و پیوسته احسان و نیکی میکند بمرد و تهنیه اینمطلب را د ر دست میکند و اکر خواهی که صدق اینمقال بر تو ظاهر کردد بوزیر بکو که مرا این زاده ساخ کرد بده است که ترک پادشاهی کن و با اهل عبادت بپیوند پس مرکاه اینسخن را پادشاه وزیر میکوید از شاه د سرد و کاین زاده راستی سخن من بر تو ظاهر میکرد د و این تدبیر را برای این کرد ند که رقت قلب او را امیدانستند د ر هنکام ذکر فنای د نیا و مرکه امیدانستند که اهل د ین و عباد تر اکه تواضع بسیار میکنند و محبت بسیار با ایشان د ارد پس چنین کمان نبرند که از این راه بر وزیر ظفر مییابند پس پادشاه کفت که اکر من از وزیر چنین حالی مشاهده کنم د یکر با او سخن نمیکویم و جز کم بوی تو وزیر بمجد ست پادشاه امد پادشاه کفت که تو میدانستی که چه مقدار حرص د اشتم بر جمع د نیا و طلب ملک پادشاهی د د این مدت با کردم ایام کذشته خود را و هیچ نفعی از ان با خود نمییابم و میدانم که اینده نیز مثل کذشته خواهد بود و عنقریب همکی زایل خواهد کردید و د ر دست من هیچ چیز نخواهد ماند و اکنون اراده د ارم که از برای آخرت سعی تمام نمایم مثل اشیئ که برای تحصیل د نیا میکرد م میخواهم که با اهل عبادت ملحق شوم و پادشاهیرا با هلش و اکذ ارم ایوزیر برای تو د ر این باب چه رای است بطلب کردن و هر چه فانی است اکرچه از آسمان بدست بدسزاوار تر است بترک کردنای پادشاه منکور انی دیده و امید د ارم که حق تعالی برای تو شوق د نیا و آخرت را جمع کند پس اینسخن بسیار کران امد بر پادشاه و کینهٔ او را د ر دل کرفت اما اظهار نکرد و لیکن وزیر آثار کرانی طبع و انحراف مزاج از چهرهٔ پادشاه استنباط نمود و بخانهٔ خود عنکبن و محزون باز کشت و ند انست که سبب اینواقعه چه بود و کی اینمکر را برای او ساخته بود و فکرش بچاره این کار نمیرسید تمام شب را زد لکیری و تفکر خوابش نبرد پس بپادشاه امد سخن امرد که میکفت من شکاف سخن را میبینم و او را طلب نمود و کفت تو بکر و د کی میکفتی که من رخنهٔ سخنرا سد میکنم امرد کفت مکر با اینکونه چیزی محتاج شدهٔ وزیر کفت بلی خبر میدهم تو را که من مصاحبت پادشاه بود پیش از پادشاهی و د ر زمان سلطنت و فرمانروائی د د این مدت د لکیری از من بهم نرسانید زیرا که میدانست که من خیر خواه و مشفق او یم و د ر همهٔ امور خیر او را بر خیر خود اختیار میکنم و لیکن د ر این روزها د ر او تغیری مشاهده کردم که بعد از این با من بر سر شفقت ایدا نمرد کفت که از برای این امر چه سبب و علتی کمان میبری کفت بلی د یشب مطلبید و انچه کذشته بود وزیر نقل کرد امرد کفت اکنون رخنهٔ این سخن را دانستم و ان رخنه را سد میکنم که فسادی از انحاصل نشود انشاء الله بعد از این بوزیر کفت که پادشاه کمان برده است بتو که میخواهی پادشاه دست از سلطنت بردارد و تو پادشاه شوی و متصدّی شوکت و پاره اش این است که چون صبح شود جامها و زینتهای خود را بیندازی و کهنه ترین لباس عبادت کنندکان در پوشی و موی سر خود را ابتراشی و با این حال بدر خانهٔ پادشاه روی بدستیکه پادشاه ترا خواهد طلبید و از علت اینفعل از تو سؤال خواهد نمود پس جواب بکو که همان چیزیستکه دیروز مرا بان میخواندی و سزاوار نیست که کسی را ی بر ادوست و مصاحبت خود برکزیند و خود با او موافقت ننماید و بر مشقات از صبر نکند و کمان من انستکه انچه با د وعوت نمودی بر تو محض خیر و صلاح است و بهتر است از این حالی که د ارم ای پادشاه من مهیا شده ام هر وقت که اراده میفرمائی برخیزم متوجه انکار شویم پس وزیر بفرموده امرد عمل نمود و بسبب تبدل پادشاه بدر رفت انچه با د کمان برده بود پس پادشاه امر فرمود که جمیع عبادرا از بلاد او بیرون کنند و عید کشتن ایشان پس همکی کریختند و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت چشمش بر د و شخص افتاد اند و را مر با حضار ایشان فرمود چون بیاورد ند ایشانرا د عا بدیو ند با ایشان کفت چرا از بلاد من بیرون نرفته اید کفتند که رسولان تو امر تو را بر ما رسانیدند و ما بنیل عزم رفتن د اریم پادشاه کفت چرا پیاده میروید کفتند که ما مرد م ضعیفیم و چهار پا و توشه ند اریم با این سبب د یر از ملک تو بیرون رفته ایم پادشاه کفت که از ملک کسیکه میرسد چنین شتاب میکند د ر بیرون رفتن و بی توشه و مرکب ایشان کفتند که از مرک نمیترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما د ر مرکست پادشاه کفت که چکونه از مرک نمیترسید و حال انکه خود میکوشید که دیکران را بکشید ایشان کفتند که مرک ما از تو میترسیم و لیکن از ان میکریزیم که مبادا خود بدست خود خود را بکشتن د هیم و نزد خدا معاقب کردیم پس پادشاه

در غضب شد و فرمود که ان دو عابد را بسوختند و امر کرد بکرّات عابدان و اهل دین در مملکت خود و فرمود که هر جا که ایشان را بیابند با تش بسوزانند پس در نیمشب بت پرستان همی حرمت خود را مصروف کردانیدند بر طلب عبّاد و زهّاد و جمعی کثیر از ایشان را با تش سوختند و باین سبب شایع شد در مملکت هند که مرکان خود را با تش بسوزانند تا امروز باقی مانده است این سنّت در میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عبّاد اهل دین ماندند که نخواستند که از ان بلاد بیرون روند و مخفی شدند که شاید قلیلی از مردم را که قابل باشند هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر پادشاه و نشو و نما کرد با نهایت قوّت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال و لیکن هیچ چیز از اداب با و تعلیم ننموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان ان محتاج میباشند از اداب مملوک و ذکر مملوک و زوال و فنا و نیستی نزد او مذکور نساخته بودند و حق تعالی بان پسر از دانش و درایت و حفظ مرتبه کرامت فرموده بود که عقلها در ان حیران بود و مردم از ان تعجب مینمودند و پدر او میدانست که از اینحالت و مرتبه ان پسر خوشحال نمیباشد و یافت که او را در انشهر محبوس کردانیده اند و از بیرون رفتن او مضایقه میکنند و از گفت و شنید مردم بیگانه او را منع مینمایند و پاسبانان بجهت او گماشته اند و شکی در خواطر او هم رسیده و در سبب زجر او مانده و ساکت شد و در خواطر خود گفت که این جماعت صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربه اش زیاده شد و علمش افزونتر شد با خود اندیشه کرد که اینجا عزّ او من فضیلت در عقل و دانائی نیست و مرا در امور تقلید نمودن ایشان سزاوار نیست پس اراده کرد که چون پدرش نزد او اید این امر را از او سؤال نماید یا او اندیشه کرد که البته این امر از جانب پدر مهمست و امر او بر ان سر مطلع نخواهد کرد اینید پس باید از کسی معلوم کنم که امید استکشاف از او داشته باشم و در خدمت او مردی بود که از سایر خدمت کاران مهربان تر بود نسبت باو و پیر پادشاه با او انس زیاده داشت و امید داشت که اینحبر را از او معلوم تواند نمود پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده کرد و در شبی از شبها با نهایت همواری و ملایمت با او اغاز سخن گفتن کرد و گفت تو مرا بمنزلهٔ پدر و مخصوص ترین مردمی بمن و بعد از ان سخن اگاه او روی تضلع و گاه او روی تهدید میگفت تا انکه گفت گمان من انست که پادشاهیت بعد از پدر بمن تعلق خواهد داشت و در اینحال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت یا منزلت دوست نزد من از همه کس بیشتر خواهد بود یا بدحالترین مردم خواهی بود نزد من زیرا که هیچ دشمنی مرا دوست نداشته باشم که بدتر از من مردم باشم نزد تو گفت اگر امری از تو سؤال کنم و حقیقت انرا بمن نگوئی و از دیگران معلوم من شود ببدترین عقابها که بران قادر باشم ازتو انتقام بکشم ازمردانا تا صدق و از نخاوی کلام پسر پادشاه استنباط نمود و یافت که بوعدهٔ خود وفا خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام از گفتهٔ منجمان و سبب منع کردن پدر او از بیرون رفتن و از مردم بیگانه عرض نمود پسر پادشاه او را شکر فرمود و تحسین نمود و باین سر را اخفا کرد تا وقتی که پدر نزد او امد و گفت ای پدر اگرچه من کودکم امّا بتحقیق که میدانم و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را و میدانم که پیوسته در اینحال نخواهم ماند و تو نیز بر این منوال پایدار نخواهی ماند زود باشد که روزگار تو از خود بگرداند پس اگر مرا تو انست که امر فنا و زوال از من مخفی داری این امر هرگز پوشیده نیست و اگر حبس کرده مرا از بیرون رفتن و ممانعت شود مرا از امر شر مردم که نامشتاق نشود نفس من بغیر اینحالت که دارم پس بدانکه نفس من بیقرار است از شوق انچیز یکه میدانم او خالیست از هیچ یکه هیچ خیالی دیگر بغیر او ندارم و دل من بهیچ امر دیگر الفت نمیگیرد ای پدر مرا از این زندان خلاصی دهی و بگو که در بیرون رفتن من چه مفسده دانستهٔ تا از ان احتراز نمایم و رضای تو را بهر چیز اختیار نمایم چون پادشا از پسر این سخنان را استماع نمود دانست که او از حقیقت احوال اگاه گشته است حبس و منع او موجب زیادتی حرص و خواهش او بر خلاصی میگردد پادشا گفت ای پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که از اری بتو نرسد و چیز یکه مکروه طبع تو باشد بنظر تو در دنیا پدید نه بیند یعنی هر چیز را که موافق طبع تو باشد نشنوی و هر چیز را که باعث سرور و خوشحالی تو گردد و هر کار خواهش تو در دنیا باشد بعمل اید و غیر اینست من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت و دور کردانند او را و او هر امر را خوشی و فیروزی و ظفر و غنیمت برای او اسباب لعب طویر الوذف و فی و غیر انها مهیا گشتند پس چنین کردند و او سوار شد و بعد از ان بسیار سوار میشد روزی موکلان از او غافل شدند بر دامی عبور نمود و کس را از گذاران که یکی از انها او را دیده بود ندید و اب در ریگستان رفته بود و انظرش بسیار هیچ و هیچ کردیده بود و دیگری نابینا کردیده بود و کسی دست او را گرفته بود براه میبرد چون پسر ایشان را دید برخود بلرزید و از حال ایشان سؤال

نمود گفتند که صیاد مردی دردمند را دید روی دارد که اینحالت را و ظاهر کرده است و ان دیگر افتی بدیدها اورسیده است و نورش برطرف شده است پرسید که ایا این کوفتها و علتها در میان مردم بسیار است گفتند بلی گفت ایا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد گفتند نه پس در انروز غمگین و محزون و گریان بخانه باز امد و بزرگی و پادشاهی بر دیده او سهل شد بود و چند روز در اینحال اندیشه بود بعد از چند روز دیگر سوار شد در اثنای راه مرد پیر را مشاهده نمود که از پیری منحنی شده بود و هیئتش متغیر کردیده بود موهایش سفید شده و در نکس شیا و پوستهای بدنش درهم کشیده بود و کامها را کوتاه میگذاشت از دیک او بسیار متعجب شد و از حال او پرسید گفتند اینحالت پیریست گفت در چند وقت دمی باین مرتبه میرسد گفتند در صد سال یا مثل ان پرسید که بعد از این دیگر چه حال میباشد گفتند مرگ گفت ادمی انچه از عمر خود خواهد برای او میسر نیست گفتند نه بلکه در اندک وقتی باینحالت میشود که میبینی پس پسر پادشاه گفت که ماه سی روز است و سال دوازده ماه است و انقضای عمر صد سال است پس چه زود تمام میکنند روزها را و چه زود باخر میرسد ماها سال را و چه بسرعت فانی میگردانند سال عمر را پس بخانه باز کردید و اینحال را مکرر میگفت و در تمام شب خواب نکرد و او دل زندهٔ پاک مستقیمی داشت که بفکر امری که می افتاد غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس باین سبب حزن و اندوه غالب شد و دلبر تر از دنیا و خواهشهای دنیا گردانید و با انحال با خود مدارا میکرد و حال خود را از او مخفی داشت و لیکن هر که سخنی میگفت گوش میداد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت او کردد پس روزی خلوت کرد با انشخصی که راز خود را از او پرسیده بود از او پرسید که ایا کسی را میشناسی که حال و غیر حال ها باشد و طریقهٔ دیگر غیر طریقهٔ ما داشته باشد با نمود گفت بلی جماعتی بودند که ایشان را عبّاد میگفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب اخرت میکردند و ایشان را سخنان و علمها بود که دیگران از ان بی نصیب بودند و لیکن با ایشان عناد و ورزیدند و دشمنی کردند و ایشان را با تش سوختند و پادشاه همه ایشان را از مملکت خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند که تا چون بعنایت الهی امر دین رواج کیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و پیوسته دوستان خدا در زمان دولتهای باطل چنین بوده اند و سنت و طریقهٔ ایشان همین بوده است پس پسر دلش بسیار شاد شد برای این خبر و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسی بود که چیزی کم کرده باشد که بدست اید و خبر چاره نداشته باشد و در تفحص ان باشد و اندازهٔ عقل و علم و کمال و تفکر و تدبیر و فهم و زهد و ترک دنیا ان پسر در اطراف عالم منتشر شد و این خبر بهمه رسید از اهل دین عبادت که او را بلوهر میگفتند در ویس سراندیب و انمرد بود عالم و دانا پس بدیدار نشست و بجانب سولابط امد و قصد در خانهٔ پسر پادشاه کرد لباس اهل عبادت از خود انداخت و در زی بجاریان امد و امد و شد میکرد بدر خانهٔ پسر پادشاه تا انکه شناخت جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند نزد او نزد دادشتند چون بر حکیم ظاهر شد که انمرد که صاحب سر پسر پادشاه بود تقرب نزد او زیاده از دیگران نست سعی در اشنائی نمود و در خلوت با او گفت که من سودا کران سراندیب چند روز است که باین ولایت امده ام و متاعی دارم بسیار که ان بها و پر قیمت و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتماد میخواستم که انرا با و اظهار کنم و تو را برای اظهار اینمعنی پسندیدم و متاع من بهتر است از کوکرد احمر که اکثر است و کورد را بدینا میکنند و کورد را شنوا میکردانند و دوای همه دردها است و از ضعف ادمی را بقوت می اورد و از دیوانکی حفظ میکند و بر دشمن یاری میدهد و کسیرا سزاوار تر ندیدم باین متاع از این جوان که پسر پادشاه است اکو مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کنی اکو متاع من بکار او اید مرا نزد او ببر تا با او بنیم که اکر متاع مرا او بپسندد قدر شرا خواهد دانست نمرد بحکیم گفت که تو سخنی میکوئی که ما هرگز از کسی این نوع سخن نشنیده ایم و نیکو عاقل مینمائی و لیکن مثل ما تا حقیقت چیزی را ندانند نقل نمیکنند تو متاع خود را بمن بنما اکر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت که من مردی ام طبیب و در دیدهٔ تو ضعفی مشاهده میکنم میترسم که اکر بمتاع من نظر نمائی دیدهٔ تو تاب بدیدن ان نیاورد و ضایع شود و لیکن پسر پادشاه دیدهٔ اش صحیح است و جوانست و بر دیدهٔ او این خوف ندارم نظری بکند بمتاع من اکر او را خوش اید و قیمت بالا و مضایقه نمیکنم و اکر نخواهد نقصانی و نعیبی برای او نخواهد بود و این متاع عظیم است کنجایش ندارد که پسر پادشاه را از این محروم کردانی و اینخبر را با و نرسانی پس انمرد بنزد پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد پسر پادشاه در دلش

افتاد که همان مطلب که دارد از بلوهر حاصل میشود گفت چون شب شود التبته ایمن تر و آجر از بترس من بیا و رو در پنهانی بیار و دیگر
این چنین امر عظیم را سهل نمیتوان شمرد پس ایمن را مرکب بلوهر را که مهیا شود برای ملاقات پسر پادشاه بلوهر بانجی بیرد
سدیر را که کتابها خود را بران سبد گذاشته بود و گفت متاعهای من در این سبد است پس او را بردوش بگیرد و پیش
وچون داخل شد سلام کرد پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و ایمن را بیرون رفت حکیم بخلوت
در خدمت پسر پادشاه نشست و گفت ای پسر پادشاه مرا ندیده از غرایمان و بزرگان اهل بلاد تحیت فرمود کی پسر
گفت ترا برای این تعظیم کردم که امید وارم عظیم از شما دوم حکیم گفت که اگر تو اینگونه با من سلوک کردی پس بدرستیکه
پادشاهی در بعضی از اقالیم زمین که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر خود برای شکار بیرون رفت در عرض راه دو کس را دید
که با مهای کهنه پوشیده بودند و اثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمد و
ایشان را تهنیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد و چون وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار عمگین شدند و بنزد برادر
پادشاه آمدند چون بسیار وجرات داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن و گفتند که امروز پادشاه خود را خوار و خفیف
کرد و اهل مملکت خود را رسوا کرد و خود را از مرکب انداخته برای دون مردم پست بی قدر سزاوار این است که او را ملامت نمائی
باین عمل کرد یکرو چنین کاری نکند برادر پادشاه بگفتهٔ وزرا عمل نمود پادشاه را ملامت کرد پادشاه در جواب سخنی گفت که
او را معلوم نشد که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجید و برادر بخانهٔ خود باز گشت تا چند روز بر این گذشت شب پسر پادشاه
امر کرد مناد خود را که او را مناد مرلد میگفتند تا ندای مرلد در خانهٔ برادر در دهد و طریقهٔ آن پادشاه آن بود که هر گاه را
اراده کشتن او داشتند چنین میکردند پس از این ندا نوحه و شیون در خانهٔ برادر پادشاه بلند شد و او جامهٔ مرلد پوشیده بدر
خانهٔ پادشاه آمد و میگریست و موی ریش خود را میکند چون پادشاه مطلع شد او را بالطف نمود چون حاضر شد بر زمین افتاد
و زیاده او بلاه و امصیبتاه بر آورد و دست خود را بلند کرد بتضرع و زاری پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای مجنون
جزع همانی از مناد کی که ندا کرده است بر در خانهٔ تو بامر مخلوقی که خالق تو نیست و برادر تست و بتحقیق که میدانی
که کناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی با اینحال مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در همنکامیکه مناد
پرورد کار خود را دیدم و مرا ناتمام از شما بگناهان بنزد پرورد کار خود دادم بروکه من ندانستم که وزرای من تا بر اینجنحه
اند و فریب داده اند زود باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر کردد پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از چوب
ساختند و امر فرمود که دو تا را بطلا و زینت کردند و دو تا را بقیر اندودند پس دو تا بوت قیر را از طلا و یاقوت و
زبرجد مملو ساخت و دو تا بوت طلا را از مروارید و خون و فضله و موپر کرد و سر هر دو را محکم بست پس جمع نمود وزرا را
و اشراف را که کمان میبرد که ایشان او را برا سهل ملامت کرده اند و تا بوتها را برایشان عرض نمود و فرمود که اینها را
قیمت کنید ایشان گفتند که بحسب ظاهر حال هر دو تا بوت طلا قیمتی دارند زیادتی شرافت و خوبی
و اندو تا بوت قیر قیمت ندارد بسبب پستی و زبونی پادشاه گفت که ایحکم شما برای ان مرتبهٔ پستی است از علم که
شما را دید و اشیا را بان علم میدانید پس امر فرمود که تا بوتهای قیر را کشودند بسبب جواهر یکه در انها بود خانه روشن
شد پس گفت مثل این دو تا بوت مثل آن دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشان را و ظاهر ایشان را سهل
دانستید و حال انکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکوئی و سایر صفات کمال که کمالات معنوی بسیار
بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تا بوتهای طلا را کشودند اهل مجلس از کثافت و زشتی انچه در
انها بود برخود بلرزیدند و از گندو تعفن انها متاذی شدند پس پادشاه گفت که این دو تا بوت مثل تو می است که زینت
یافته است ظاهر ایشان بجامهٔ دیباو باطن ایشان مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام
شرارت که نسبی سوء تر و شنیع تر و بدنما تر است از این مردارها پس همه وزرا و اشراف گفتند که منظور شما را یافتیم و خطای
خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه بلوهر گفت که این بود مثل تو ای پسر پادشاه دوان تحیت و اکرامی که مرا فرمودی
پسر پادشاه تکیه زده بود چون این سخن را شنید راست نشست و گفت زیاده کن مثل را برای من ای حکیم بلوهر گفت که
دهقان پیرمن میشاورد تخم نیکوئی را برای کاشتن چون کفی از ان برگرفت و پاشید بعضی از ان دانها بر کنار راه میشاید
و بعد از اندک زمانی مرغان آنرا میربایند و بعضی بر سنگی میافتد که اندک خاکی بروی ان نشسته است پس سبز میشود

و بحرکت میاید چون ریشه اش بسبب سبد خشک میشود و باطل میکردد و بعضی از ان بر زمین برخواری میافتد که چون
میردد بد خوشه میکند و نزدیک میرسد بپاره دادن خارها بر ان می پیچد و از اضاعه و باطل میکند و انچه از ان تخم بر
زمین افتاد که پاکست هر چند که اندکی باشد سالم میماند و برومند میکردد ای پسر پادشاه دهقان مثل حاملحکمت است
و تخم مثل انواع سخنان حکمت است و اما انچه افتاد بر کنار راه و مرغان ان را میربایند مثل ان سخنی است که بر کوش خورد
و در دل اثر نکند و اما انچه بر سنگ افتاد و سبز ریشه اش را خشک کرد مثل انسخنی است که کسی از ان نشنود و خوش اید
او را و دل با و بدهد و دیانت بدو بفهمد از او اقاضبط ان ننماید و مالک ان نشود و اما انچه روئید و خارها را باطل
کردانید مثل سخنی است که شنوندهٔ از او دیانت بدو ضبط ننماید و چون هنکام ان شود که بان عمل نماید خارها و خاشاک
شهوات و خواهشهای نفسانی او را مانع کردد از عمل نمودن با نحکمت حکمت را باطل کردانند و اما انچه سالم ماند و ببار امد مثل
سخنی است که عقل از او دیانت بدو حفاظه از ضبط ننماید و عزم بر عمل کردن از اجرای ساخته بعمل اورد و این در وقتی میشود که
ریشهٔ شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه را از دل بر کنده باشد و مصفا کردانیده باشد نفس خود را از بدیها یوذ است
کفته انحکیم من امیدوارم که ان تخم حکمتی که در دل من کشتی از ان قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع دهد و افت
نداشته باشد پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرما بلوهر کفت که شنیدم مردی پیر فیل مستی در قفا بود
وان میکر بخت و فیل از پی ان میشتافت تا انکه باو رسید از مزد مضطر شد و خود را در راهی در ویخت و در شاخی در کنار
انجاه روئیده بود در انجا چند زنبور و پاهای او بر سرهای چند واقع شد که در انجاه سر بر اورده بودند چون با شاخ نظر
کرد دید و موش بزرک مشغولند بکندن ریشهای ان شاخ یکسفید و دیکری سیاه چون بطرز بر بر پای خود کرد دید که
چهار افعی در سوراخهای خود سر بیرون کرده اند چون نظر بقعر چاه انداخت دید که اژدهاها دهانها کشاده است که چون در
چاه افتد او را فرو برد چون سر بالا کرد دید که در سر انشاخ اند که از عسل الو داست پس مشغول شد بلیسیدن انعسل
و لذت و شیرینی انعسل او را غافل کردانید از ان مارها که نمیدانند چه وقت او را خواهند کزید و از نزدیکان اژدهاها که نمیدانند
حال ان چون خواهد بود و قتیکه در کام او در افتد اما انچاه دنیا است که پر است از افتها و بلاها و مصیبتها و ان دو شاخ
عمر ادمیست و ان دو موش شب و روز ند که عمر ادمی را بزیج میکنند و فانی میکنند و انجنحها افعی اخلاط چهارکونه اند که
بمنزلهٔ زهرها کشنده اند از سودا و صفرا و بلغم و خون که نمیدانند ادمی که در چه وقت بهیجان می ایند که صاحب خود را هلاک
کنند و ان اژدها مرکست که منتظر است و پیوسته در طلب ادمیست و ان عسل که او را فریفته و از هر چیز او را غافل کردانیده
بود لذتها و خواهشها و عیشهای دنیا است انلذت خورد و شامیدن و بوسیدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن پوذ است کف
کار این مثل بسیار عجب است نسبی مطابق است با احوال دنیا دیکر مثلی بفرما برای دنیا و اهل ان که فریب نخوارده اند و سهل
و حقیر میشمارند در دنیا چیزی چند را که با یشان نفع میبخشد بلوهر کفت که نقل کرده اند که مردی با سه رفیق بود که ایمن دیکی
از ایشان تر بر کزیده بود بر جمیع مردم و برای خواطر او مرتکب سختیها و شدتهای بسیار میشد و برای او خود را بمهلکها
می انداخت و شب و روز بکار او مشغول بود رفیق دویم در منزلت نزد او از اول پست تر بود اما دوست میداشت او را
و کرامی و ملاطفت میفرمود با و رحمت و اطاعت او مینمود هر کز از او غافل نبود و رفیق سیم را اجفا میکرد و حقیر میشمرد
و برخواطر شکران نبود از رفیق و از محبت و مال هیچ ندانست مکر اندکی ناکاه ایمن را واقعهٔ رو داد که محتاج باعانت
رفیقان شد و میرا از غضب پادشاه در رسیدند که او را در حضور پادشاه بر بندانمرد بپناه برد بر رفیق اول و کفت صدای
که من تر اچکونه بر کزیده بود و همکی اوقات خود را صرف تو مینمودم امروز روز بستکه مرا احتیاج بتو افتاده است چه ملاذ
تو بمن میتواند رسید رفیق کفت که من مصاحبتی نیستم و مرا مصاحبات دیکر هستند که کرفتار ایشانم و امروز ایشان سزاوار
ترند بمن از تو لیکن از تو نزد من وجاهه است که از ان منقطع نمیتوان شد شاید از ده وجاهه را بتو دهم پس ایمن بپناه برد
بر رفیق دویم و کفت بر تو معلوم است مکرمت و ملاطفت من نسبت بتو پیوسته مستر و شادی تر امیطلبید و امروز روزی
احتیاج منست بتو چه نفع است ترا برای من از رفیق کفت انقدر بکار خود کرفتارم که بتو نمیتوانم پرداخت خود دکری ایرا
خود بکن و بدانکه اشنائی میان من و تو بریده شد و الحال طریقهٔ من غیر طریقهٔ تست شاید که من کامی چند با تو رفاقت کنم
که نفعی از ان بتو عاید کردد بعد از ان برکردد و مشغول امر خود شوم که با نها اهتمام بیشتر از تو دارم پس پناه بر د بر رفیق سیم

که با و جفا میکرد و او را حقیر میشمرد و با او التفات نداشت در ایام وسعت و راحت و با و گفت که من پیش از تو شرمنده ام و منفعلم و لیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورده است یاد در این روز چه نفع بمن میرسانی گفت همراهی و محافظت تو مینمایم و از تو غافل نمیباشم پس بشارت باد ترا و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که ترا آزار نمیکنم و دلگیر نمیباشی از تقصیری که در باب احسان و ملاطفت من کرده بد ستیکه انچه از تو بمن عاید شده است برای تو ضبط نموده ام بلکه همیزاضی نشده بخارت ترا برای تو کرده ام و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر انچه بمن داده از برای تو تردد مینمایم و مشقت دیده ام و دقیقه ای نگذاشته ام که ترا یاری نکرده باشم و ترا خوشحال نگردانیده باشم و بسیار مانوس و مشتاق دیدار تو بوده ام و دقیقه ای از تو جدا نبوده ام و موجود است بشارت باد ترا که امید دارم که انچه نزد مست از تو با عث خلاصی تو شود و با عث خلاصی من از این بلیهٔ عظیم که ترا پیش آمده است پس بمرد چون احوال از و فیقان را مشاهده نمود و بسیار افسوس خورد که عیش با و فیق و مشقت دیدهٔ این دو رفیق کشید عاقبت مرا یاری نکردند پس بلوهر گفت که رفیق اقل ما لست و دقیقه ای از اهل و فرزندان و رفیق سیم عمل صالح بود اسف گفت این سخنی است حق و ظاهر پس مثل دیگر بفرما برای دنیا و اهل دنیا که فریب نخورده اند و دل بدان بسته اند بلوهر گفت که یکشهری بود که عادت مردم انشهر ان بود که غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا میکردند و بر خود بیکسال پادشاه و فرمانفرما میکردند و بمرد چون بر احوال ایشان مطلع میگردید که هر شب پادشاه خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود عریان و دستخالی بیچیز بدر میکردند و بیلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخواطر شرش خطور نکرده بود و پادشاهی و راحت موجب بال او نشده و مصیبت او میگردید پس اهل انشهر در یکسال مردی غریب را بر خود پادشاه و امیر کردند بمرد استی که داشتی دید که در میان ایشان غریب و بیکانه است با این سبب با ایشان انس نمیگرفت و طلب نمود مردم را که از مردم شهر خودش بود و از احوال انشهر باخبر بود در باب معاملهٔ خود با اهل انشهر با و مصلحت کرد بمرد گفت که بعد از یکسال انبجاعت ترا از این شهر بیرون خواهند کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو در انستکه انچه میتوانی از اموال و اسباب و نقد در این عرض سال ذخیره کنی و بفرستی بعد از بیرون رفتن براحت و نعمت باشی پس پادشاه بفرمودهٔ انشخص عمل نمود و چون سال بگذشت او را از شهر بیرون کردند او اموال خود منتفع و بعیش و روزگار میگذرانیدند پس بلوهر گفت که ای پسر پادشاه من امیدوارم که تو اندر مرد باشی که بغیر بتا و بیکانگان انس نگیری و بپادشاهی چند روزه فریب نخوری و من انکس نباشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا آگاه نمائی میکنم و احوال دنیا و اهل دنیا و اموال و اسباب و تردد و اعانت میکنم یوذاسف گفت که راست گفتی ایحکیم بد ستیکه من همان پادشاهم و تو انکسیکه من پوسته در طلب او بودم پس وصف کن از برای من احوال آخرت را که بجان خود سوگند میخورم که انچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقعست و من نیز از احوال دنیا امر چند مشاهده کرده ام که دانستم و زوال و فنای او را و ترا نیز دانسته و بخواطرم قرار گرفته و در نظرم بسیار حقیر و بی قدر گردیده است بلوهر گفت که ای پسر پادشاه تولد دنیا کلید درهای آخرت است پس هر که طلب آخرت نماید و در شر آگرترک دنیا کند بباید بدرویشی پادشاهی آنشناسی را می باید و چگونه زهد و ترک دنیا و حال انکه حقتعالی چنین بتو کرامت کرده است می بینی که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن انان برای اینبدبختان فانی است و بدن نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرری را از خود دفع نمیتواند کرد و کوری انرا میکند از دو بردیدن انرا منجمد میسازد و بادهای سموم انرا از هم میپاشد و آب غرقش میکند و آفتاب میسوزاندش و هوا بر تحلیلش میبرد و جانوران درنده او را میدرند و مرغان انرا بمنقار سوراخ میکنند و با هن بریده میشود و بصدمها درهم میشکند و قطع نظر از عوارض خارج معجو نیست مرکب از بیماریها و دردها و المها و مرضها و در کمین این بدبختان و منتظر انها است و پیوسته از انها ترسانست و سلامتی خود را باحتمال میداند و ایمن هفت آفت قوی تر است که از انها خلاصی ندارد هیچ بدنی یعنی کرمکی و تشنگی و کرمها و سرما و درد و تب و مرض و امثال و امثا اینچه از ان سؤال نمودی از امر آخرت پس بد ستیکه امید دارم که اینچه را اندک یابی در این دنیا بسیار یابی و در آخرت بود یوذاسف گفت کاش میدانستم که بچه عاقبت بد ایشانرا با نش سوزاند و از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند و طریقهٔ تو را داشتند گفت بلی یوذاسف گفت که شنیدم که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت ایشان بلوهر گفت که چنین بود یوذاسف گفت یا سبب این چه بود بحکیم بلوهر گفت اما انچه گفتی در بدکوئی مردم نسبت بایشان چه بوانند گفت در باب عاقبت کار است گویند دروغ بگویند و دانا باشند و جاهل نباشند و از ایشان بمرد نرسد و نماز نه بپا کنند و خواب کم کنند و با نواع بلاها مبتلا نشوند

وصبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند و دل بمال و اهل نبسته باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند یوذاسف گفت که چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق شدند و حال انکه در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت که مثل ایشان در این باب مثل سگی چند است مختلف و نگارنگ که در مزاری جمع شده باشند برای خوردن مردی بر یکدیگر فریاد میکنند و در یکدیگر میگریزند و در این هنگام مردی بنزد ایشان رسد همگی دست از نزاع بر میدارند و متفق میشوند و بر آن حمله می آورند و بر روی او میجهند و فریاد میکنند با انکه مرد را با مردم دیگر کاری نیست و با ایشان منازعه ندارند لیکن چون مرد را غریب و بیکانه دیدند از طور خود از او وحشت میکنند و با یکدیگر انس و الفت میگیرند و با یکدیگر اتفاق میکنند هر چند پیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند پس بلوهر گفت که اینمردم مثل متاع دنیا است و انسگهای دنگارنگ مثل انواع اهل دنیا است که برای دنیا با یکدیگر نزاع میکنند و خون یکدیگر را میریزند و متاعها خود را برای تحصیل اعتبارات نصرف مینمایند و انشخص که سکان بر او حمله میآورند او اینچنین ایشان کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است و از دنیا بکنار رفته است و با ایشان و امر دنیا منازعه ندارد و دنیا از با ایشان کدا شته است و با ایشان دل با او دشمنی میکنند برای بیگانگی که از ایشان دارد ای پسر پادشاه اگر تعجب میکنی تعجب کن از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروف است بر جمع دنیا و بسیاری آن و مفاخرت کردن باعتبار آن و غلبه جستن در ان چون کسیرا بینند که دنیا را در دست ایشان کدا شته است و از دنیا دور گردیده است با و منازعه و خشم و غضب بیشتر دارند از جماعتیکه با ایشان بر سر دنیا منازعه میکنند پس چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعه و جماعت یوذاسف گفت بحکیم بر سر مطالب من ای و از آن کوته سخن بگو بلوهر گفت که چون طبیب مهربان بیند که بدن مریض اخلاط فاسده ضایع کرده است خواهد تقویت بدن کند و از را فزاید کردانند اول مبادرت نماید بعذاهای سبکه موثر قوت و مولد کیموس خوبست زیرا که میداند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این عذاهای مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن میشود و نفعی برای قوت نمیبخشد بلکه اول او را مسالین و پرهیز میفرماید و برای دفع اخلاط فاسده دواها برای او تدبیر میکند چون اخلاط فاسد از بدن او زایل کردانید او را بتجویز طعامهای مقوی میکند و در این هنگام مزهٔ طعام بیابد و فربه میشود و قوت می یابد و متحمل بارهای گران میتواند شد بمشیت الهی یوذاسف گفت که ایحکیم مرا خبرده از چگونگی اکل شهر بخود بلوهر گفت که حکما نقل کرده اند که پادشاهی بود با مال بسیار و لشکر بسیار و مال بشمار و برای زیادتی ملک و مال متوجه جنگ و قتال شد با پادشاه دیگر و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان بجانب ملک آن پادشاه روانشد و بعد از انقطاع معرکهٔ قتال پادشاه مخالف بر او ظفر یافتند و بسیاری از ایشان را کشتند و پادشاه با بقیهٔ لشکر منهزم شدند و با زن و فرزندان میکریخت تا چون شب در آمد در بیشه ای که درختان بسیار بود با عیال خود پنهان شد و ایشان خود را رها کردند که مبادا با واز اسباد شمن بر مکان ایشان مطلع گردد و شب تمام بخوف در آن بیشه بسر بردند و هر لحظه صدای اسم اسباد شمن بگوش ایشان میرسید و موجب یاد آوری خوف ایشان میگردید چون صبح شد و انجا همچنان ماندند که بیرون نمیتوانستند آمد زیرا که عبور از آن نهر ممکن نبود و از ترس دشمن بجانب صحرا بیرون نمیتوانستند آمد پس او و عیال او در انجای ثلث ماندند با نهایت آزار و مشقت از سرما و گرسنگی و طعامی و توشه با خود نداشتند و فرزندان خود از سرما و گرسنگی میگریستند و فریاد میکردند و دو روز در انحال ماندند تا انکه یکی از فرزندان او از این شدت هلاک شد او را در آب انداختند و بگور دیگر بر انحال کنان رانیدند پس آن پادشاه با زن خود گفت که ما همه مشرف بر هلاک شده ایم اگر بعضی از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از اینکه همه بمیریم بر انخواطر رسیده که یکی از این طفلان را بکشیم و او را قوت خود و باقی اطفال خود نمائیم تا خدا ما را از این بلیه نجات بخشد و اگر این امر را با خیر اندازیم همگی طفلان ضعیف و هلاک میشوند که از گرسنگی ایشان سیر نتوانستند و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی بود هدا نرغایت ضعف طاقت حرکت نداشته شویم پس ان زن رای پادشاه را پسندید و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان کدا شتند و گوشت او را خوردند بلوهر گفت ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالی با نیمرد مضطر آیا دیبا خواهد خورد یا نه بکرسنه که بطعام افراط رسد یا اندکی خواهد خورد نمانده مضطر که بضرورت لقمهٔ را خورد یوذاسف گفت که بلکه گمان من اینست که اندکی از آنرا با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم گفت که خورد و اشامیدن مرد نیز بهمین نحو است یوذاسف گفت که ایحکیم بگو که

این امر که ترا بسوی آن میخوانی آیا چیزیست که مردم او را بعقل خود یافته اند و بر هم خیر اختیار کرده اند از برای خود یا حق تعالی مردم را بان خوانده است و اجابت او کرده اند بلوهر گفت که این امریکه من ترا بان دعوت مینمایم از آن بلندتر و لطیف تر است که از اهل زمین ناشی تواند شد یا ایشان بعقل خود تدبیر آن تواند کرد زیرا که کار اهل دنیا اینست که مردم را باعمال دنیا و زینتها و عیش و رفاهیت و وسعت نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذتهای آن بخوانند بلکه آنچه من میکویم امریست بیکانه و اطوار اهل دنیا و دعوتیست اسمانی از جانب حق تعالی ظاهر و هویدا و هدایتی است براه راست که اعمال اهل دنیا را در هم میشکند و مخالف طریقهٔ ایشانست و ضد شق و بدی اعمال ایشانرا از هوا و هوس و خواهشهای خود بعبادات پروردکار خود میکشاند و کسیکه ادراک این امر نماید خدا او را هدایت نموده است این امر تزد او بسیار ظاهر و روشن است و لیکن از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان میکردانند و مذهب باطلهٔ اهل جهالت و فساد را پیش کردانند و بخاک مذلت نشاندند یوذاسف گفت که راست گفتی ایحکیم بلوهر گفت که بعضی از مردم هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان اطاعت نمینمایند و تو ای پسر پادشاه انکه که بعقل و فراست خود بمقصد اصلی کردهٔ یوذاسف گفت که آیا جمع دیگر هستند غیر از کروه شما که مردم را بترک دنیا میخوانند بلوهر گفت که در این بلاد کمانند ما در غیر این بلاد جمعی هستند که بزبان اظهار حق مینمایند و اعمال ایشان با عمال حق نمیماند و باین سبب ما و ایشان مختلف شده ایم یوذاسف گفت که بچه سبب حقتعالی شما را بحق سزاوار تر کردانیده است از ایشان و حال انکه هر دو بر یک سامانی از یک محل و منبع بشما رسیده است بلوهر گفت که جمیع راههای حق از جانب خدا است و حق تعالی جمیع بندکان را بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند و بشرایط ان عمل نموده اند و دیکران از آن راه حق بفرمودهٔ الهی هدایت نموده اند ظلم نمیکنند و دقیقهٔ از دقایق شرع و دین را فرو نمیکذارند و جمعی دیکر قبول کرده اند اما از آنچه باید بر پا نمیدارند و بشرایط ان عمل نمینمایند و با هلش نمیرسانند و ایشانرا در اقامت حق و عمل نمودن بشرایع ملت عزمی و اهتمامی نیست پس ارباب ملت و قوانین شریعت را ضایع میکنند و بر طبعهای ایشان کار میکنند و بر ایشان کمان بد میبرند و بسبب ایشان مردم از امور دین و تزدیک شدن بخدا متنفر میشوند و از آن اعراض میکنند و فرق در میان ما و ایشان اینست که ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند و طالب دنیا کردیده اند و ما از اهل حق چنانچه از آبا و اجداد خود بما رسیده است از ایشان اخذ کرده ایم و لیکن فرق در میان ما و ایشانست زیرا که کسیکه دین را ضایع کند مثل کسی نیست که از آن محافظت نماید و کسیکه امور ملت را فاسد کرداند مثل کسی نیست که انها را باصلاح آورد و کسیکه برشد تها صبر نماید در راه حق مثل کسی نیست که جزع کند و بسبب اظهار حق نماید و از این جهت است که ما حق سزاوار تریم از انجماعت باو بلوهر سر انیخی آمد کفت بزبان انجماعت که ما بحق سزاوار تریم از شما زیرا که ما بحق عمل مینمائیم و شما بخلاف آن عمل مینمائید و بسبب اظهار حق نماید و از این جهت است که ما بحق سزاوار تریم از انجماعت باو بلوهر سر انیخی آمد کفت بزبان انجماعت که ما بحق سزاوار تریم از شما زیرا که ما بحق عمل مینمائیم و شما بخلاف آن عمل مینمائید و بسبب اظهار حق نماید و از این جهت است که ما بحق سزاوار تریم از انجماعت باو بلوهر سر انیخی آمد کفت بزبان انجماعت که ما بحق سزاوار تریم از شما زیرا که ما بحق عمل مینمائیم و شما بخلاف آن عمل مینمائید و بسبب اظهار حق نماید و از این جهت است که ما بحق سزاوار تریم از انجماعت باو بلوهر سر انیخی آمد کفت بزبان انجماعت که ما بحق سزاوار تریم از شما زیرا که ما بحق عمل مینمائیم و شما بخلاف آن عمل مینمائید

داریم و لیکن در کیفیت و احکام و سیرت ان با او مخالفیم و در هر امریکه مخالفت ما نموده اند ما را بر ایشان حجتهای واضح هست و بر بطلان طریقهٔ ایشان کواهان عادل داریم از کتابهائیکه خدا فرستاده است و در دست ایشان است پس هر یک از ایشان که بحکمی متکلم میشود ان حجت است بر ایشان و انچه از آثار دین و کلمات حکمت بیان میکنند کواه ما ست بر بطلان ایشان زیرا که انها مخالف موافق سیرت و صفت طریقهٔ ما است و مخالف آداب طریقهٔ ایشان است پس ان کتاب الهی نمیداند مکر لفظی را و از یاد خدا نمیدانند مکر اسمی را و حقیقت دین را نمیدانند که از برپا تواند داشت یوذاسف گفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث میشوند و در بعضی زمانها مبعوث نمیشوند و چرا در هر عصری پیغمبر برنمیانکیزند بلوهر گفت که مثل این مثل پادشاهیست که زمین خرابی داشته باشد که هیچ آبادانی در آن نباشد و اراده تعمیر آبادانی آن زمین نماید و مردم کاردان ساعی امین کاردان را بان زمین فرستد و او را امر نماید که آن زمین را آبادان کند و اصناف درختان بکارد و انواع زراعتها بعمل آورد و درخت مخصوصی چند معینی چند یا دو هد و میالغه نماید که غیر انچه پادشاه فرمود دیکر چیزی در آن زمین بعمل نیاورد و بفرماید که در آن زمین نهرها جاری کردانند و حصار بر کرد آن زمین برآورد و از مفسدان او را محافظت نماید پس امر دهد بیاورد و آن زمین را بجمله آبادانی در آورد و موافق فرمودهٔ پادشاه درختان و زراعات بکارد و نهر عظیم بسوی جار بکردانند و درختان و زراعتها بروید و بیکدیکر متصل کردد و بعد از اندک زمانی ثمر داده در رسد و کثیر الخلیفه جانشین خود کند و وفات کند پس جمعی بعد از آن بمیرسند و اطاعت آن جانشین نکنند و در خرابی آن زمین بکوشند و نهر شور بر کنند و بخشکند درختان و زراعتها آن زمین چون خبر شود پادشاه انفا فرمانی بجماعت خرابی آن زمین رسول دیکر تعیین نماید که احیاء آن زمین نماید و اصلاح آن کند و بانادانی اول بر کردانند و بر اینمنوال است فرستادن حقتعالی انبیاء را کرچون یکی وفات و بعد از او مردم فاسد شدند دیکری را برای اصلاح ایشان میفرستد یوذاسف گفت که آیا انچه انبیاء و رسل از جانب حقتعالی میاورند مخصوص جمعیست یا شامل جمیع خلق است بلوهر گفت که هر کاه انبیاء و رسل از جانب خدا مبعوث کردیدند جمیع مردم را دعوت مینمایند پس هر کدام اطاعت ایشان کردد داخل امت ایشان میکردد و هر کدام نافرمانی کرد از ایشان نیست و هرکز خالی نمیباشد از فرمانبردار کردد در جمیع امور اطاعت حقتعالی نماید از پیغمبران و اوصیا ایشان و برای این امر مثلی است که مرحی بود در ساحل دریا که از آفتاب مینامیدند و تخم دیبا میکاشت و بسی حریص و راغب بود بر جوجه بر آوردن و بسیار آن و در بعضی از زمانها از آمیختن نمود در آن جزیره پس چاره خود را دران میدید که جلای وطن نماید و بزمین دیکر سفر کند تا از زمان منقضی شود و از خوان که مبادا نسل او منقطع کردد تخمهای خود را متفرق کردانیده بر اشیا مرغان دیکر پس انمرغان تخم از تخمهای خود در زیر پا کرفتند و جوجهای انمرغ نیز پا جوجهای مرغان دیکر برآمدند چون مدتی بر آمد انجوجها با جوجهای قدم الفت کرفتند و در میان ایشان موانست هم رسید چون ایام فراق از وطن خود منقضی شد بما و آخود مراجعت نمود و شب بسر زمین خود در آمد و بر اشیانهای انمرغان عبور مینمود و از خود را بکوشر جوجهای خود و جوجهای دیکر میرسانید پس جوجها از چون صدای شیر اشیندند از پی ان رفتند و جوجهای مرغان دیکر هم که الفت کرفته بودند بجوجهای ان از پی ایشان رفتند و انچنان مرغان که جوجهای نبودند و با جوجهای الفت نداشتند از پی او از ان نرفتند چون قدر محبت فرزند نمیدانستند جوجهای خود و جوجهای دیکر از آکه از پی جوجهای خود کردانیده و با خود الفت داده همچنین پیغمبران دعوت الهی را بر همه مردم عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل اجابت ایشان مینمایند زیرا که فضیلت و رتبهٔ دیکران حکمت را میدانند پس مثل انمرغ که او را از زد مرغان دیکر را مثل پیغمبرانست که همه مردم را براه حق میخوانند و مثل ان تخمها که متفرق کردانیدند برابشیانها مثل حکمتست ان جوجهای که از تخمهای انمرغ حاصل شدند مثل علماء و اتباعیست که بعد از غیبت پیغمبر بر کرتاوبم میرسند و مثل سایر جوجهای انمرغ که الفت کرفتند مثل جماعتیست که اجابت دعوت علما و حکما را نمایان مینمایند قبل از بعثت پیغمبران زیرا که حقتعالی پیغمبران را از جمیع خلق تفضیل داده است و از برای ایشان از تحفها و براهین و معجزات کرامتی چند مقرر فرموده است که بدیکران نداده است تا انکه رسالت ایشان در میان مردم ظاهر کردد و حجتهای ایشان بر خلق تمام شود و لهذا بعد از بعثت پیغمبران جمعی میکروند بایشان که پیشتر اجابت علما و دانشمندان اهل دین نمیکردند و این برای انست که حقتعالی دعوت پیغمبران را نور و روشنی و وضوح و تاثیری دیکر داده است که در دعوت دیکران نیست یوذاسف گفت که ایحکیم تو کفته انچه پیغمبران میشمارند مثل کلام الهیست یا کلام خدا و ملائکه شبیه

بکلام مردم بلوهر گفت که نمیبینی چون مردم میخواهند که ببعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند که نزد یک ایشان بیاید یا دور شوند
یا رد کنند یا پشت کنند و حیوانات و مرغان سخن ایشان را نمی فهمند صدای چند برای فهمیدن آنها اصفیر و اصوات وضع میکنند
که بان وسیلهٔ مطلب خود را بان بفهمانند و اگر بلغت خود سخن کنند آنها نخواهند فهمید همچنین بندگان چون عاجزند
از فهمیدن کنه کلام جناب مقدس باریء و ملائکه و دانستن حقیقت و کمال و لطف و مرتبهٔ آن سخن لهذا شبیه بسخنان ایشان
کلام خود را بایشان فرستاده و بان سخن که در میان ایشان شایع است حکمت را بایشان فهمانیده است مانند آوازها نیکه مردم برای حیوانات
وضع کرده اند و یا مثال این مصطلحات که در میان ایشان جاریست و بایو حکمت را برای ایشان واضح و لائح گردانیده است و حکمت
خود را برایشان تمام کرده است پس اینکلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بدنیست و مسکین است و حکم حقایق را
کلمات و اصوات بانی است و روحیست و لیکن اکثر مردم بغور و کنه کلام حکمت نمیتوانند رسید و عقل ایشان بان احاطه نمی
تواند نمود و باین سبب تفاوت و تفاضل میان علما در علم میباشد و هر عالمی علم را از عالم دیگر اخذ نموده است تا انکه منتهی
میشود بعلم الهی که از او بخلق رسیده است و بعضی از علما را انقدر از علم و دانش کرامت میفرماید که ایشان از جهل نجات میبخشد
و تقاوت مراتب ایشان بقدر زیادتی علم ایشان است نسبت بمردم بعلوم و حقایق که از انها منتفع میشوند و بکنه انها نمیرسند
از اینجا نسبت بایشانست با ایشانی که از روشنائی و حرارت آن منتفع میشوند و تقویت ابدان و تمشیت امور معاش خود
میکنند و دیدهٔ ایشان از دیدن قرص آفتاب عاجز است مثل دیگران و حکم بحکمها و علوم مانند چشمهٔ است که آبش جاری
و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد که مردم از اب انچشمه منتفع میشوند و حیوانات میابند و باصل منبع ان پی نمیبرند مثل دیگر
مانند ستاره های درخشان است که مردم از نور انها هدایت میابند و نمیدانند که از کجا بر میاید و در کجا پنهان میشود
و بدستیکه حکمت و علم حق شریفتر و فیعتر و بزرگتر است از جمیع انچه ما انرا بان وصف کردیم و تشبیه نمودیم کلید درهای
جمیع خیرات و خوبیها است و موجب نجات و رستگاری از جمیع شرور و بدیها است بحیاتست که هر که از ان بیاشامد هرگز
نمیرد و شفای جمیع دردها است که هر که خود را بان مداوا کند هرگز خسته نگردد و راهی است که هر که بدان راه برود هرگز
گمراه نشود و ریسمان محکمی است از جانب خدا و یخته که هر که در دست دارد انرا هرگز کور نگردد و هر که چنگ در
زند رستگار گردد و هدایت یابد و پیوندد و باحق تعالی هرگز نگسلد یوذاسف گفت که چرا این علم و حکمت که انرا بایندرجه
از فضل و شرف و رفعت و منفعت و کمال و وضوح وصف کردی جمیع مردم ازان منتفع نمیگردند حکیم گفت مثل حکمت مثل
آفتابست که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ طالع میگردد پس هر که خواهد ازان منتفع گردد نفع خود را از و منع
نماید واردد و هر که باشد از روشنی خود محرومش نمیگرداند پس اگر کسی نخواهد از آفتاب منتفع شود او را آفتاب مجبور
نخواهد بود و نیز اگر آفتاب منبع فیض خود را از کسی نکرده است و همچنین است حکمت و میان مردم که هر کسرا احاطه کرده است
و منع فیض و نفع خود را از کسی نکرده است و همچنین است و لیکن انتفاع مردم ازان متفاوت است چنانچه مردم از انتفاع بنور
آفتاب برسر و همند بعضی بینایند و دیدهٔ روشن دارند و از ضوء آفتاب بوجه کمال نفع میابند و اشیا را بان می بینند
و بعضی کورند و احساس نور نمیکنند بحدیکه اگر چند آفتاب بنابدا زانها بهره نمی برند و بعضی ضعیف البصر ند که
ایشان را نه کور میتوان شمرد و نه بینا هم چنین سخن حق و کلام و حکمت افتابیست که بر دلها می تابد بعضی که صاحب بصیرتند
و دیدهٔ دل ایشان روشن است انرا می یابند و با نعمل مینمایند و از اهل علم و حکمت و معرفت میگردند و بعضی که دیدهٔ دل
ایشان کور است بسبب انکار حق سخن حق را قبول نمیکنند و با نعمل نمینمایند مانند انکور بچشم ظاهر که از آفتاب بهره نمیبرد و
بعضی که دلها ایشان بانفهای نفسانی بیمار گردیده و دیدهٔ دل ایشان ضعیف و کند گردیده است از نور خورشید علم و
حکمت بهره ضعیفی میبرند و علم ایشان پست و عمل ایشان اندکست و چند تمیز میان نیک و بد و حق و باطل نمیکنند بدانکه اکثر
مردم در بینای خود رشید علو و معانی کور انند که از ان هیچ بهره نمیبرند یوذاسف گفت که ای کسی میباشد که اقرار کند که سخن حق را
بشنود و اجابت نماید و انکار کند و بعد از مدتی اجابت کند و قبول نماید بلوهر گفت بلی حال اکثر مردم بحکمت چنین است
یوذاسف گفت که ای پدر هر گز از اینسخنان حکمت چیزی شنیده است بلوهر گفت که گمان ندارم چیز شنیده باشد شنیدن
در دستی که در دل او جا کرده باشد و خیر خواه مهربانی در و این باب با و سخن گفته باشد یوذاسف گفت که چرا حکما در اینمدت
مدید پدرما را بانحیال گذاشته اند و امثال اینسخنان حق را با و نگفته اند بلوهر گفت زیرا که ایشان محل سخن خود را امیدوار

ودیدا باشد که ترا نگذارند سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر نشود و طبعش ملایم تر نباشد و بپذیرد قبول کند برای اینکه او را
قابل سخن او ندانند و بدیدا است که ترا نادانی با کسی در تمام عمر معاشرت نماید و در میان ایشان نهایت انس و مودت و محبت
پیدا شود و میان ایشان در هیچ چیز جدائی نباشد الا در دین و حکمت و انحکم را نا فهمی خورد بر او و برای حال او عمگین باشد و
بسبب اینکه او را قابل ندانند سزاوار حکمت را باو نگویند چنانچه نقل کرده اند که پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت و مهربانی
داشت با رعیت پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و بابو را ایشان میرسید و ان پادشاه وزیری داشت موصوف بصدق و راستی
و صلاح در اصلاح امور رعیت او را عانت او مینمود و محل اعتماد و مشورهٔ او بود و وزیر در کمال عقل و دین داری و ورع
و پرهیزکاری بود و بترک دنیا راغب بود و بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا گرفته
بود و شنیده و از نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم بود و پادشاه هیچ امر را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز پادشاه را بر انمیداشت
از امر دین و اسرار حکمت و معانی چیزی باو اظهار نمینمود و بر انحال سالها با یکدیگر گذرانیدند و وزیر هر گاه بخدمت
پادشاه میشتافت بظاهر مسجد بنا میکرد و تعظیم انها مینمود و غیر از امور باطله و لوازم کفر را بر نکاب مینمود از برای تقیه
و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه و وزیر از غایت اشفاق و مهربانی که بر پادشاه داشت پیوسته انکار اهی ضلالت
او را میکرد و عمگین بود تا انکه روزی با برادران خود که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشورت نمود
ایشان گفتند که در حذر باش که مبادا تاثیری در او نکنند و ضرر بتو و اهل دین تو نرساند پس اگر بابی که قابل هدایت هست
و سخن تو در او تاثیر خواهد کرد در امر دین با او سخن بگو و از کلمات حکمت او را آگاه ساز و اگر نه با او سخن ملوکه موجب ضرر
او بتو و اهل دین تو میگردد بترا که بپادشاهان مغرور نمیباید شد و از قهر ایشان ایمن نمیباید بود و بعد ازان پیوسته وزیر در
ایناندیشه بود تا بپادشاه اظهار خیرخواهی و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را
هدایت نماید پادشاه را از ان کفر و ضلالت در نهایت هموار ی بود و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور و تفقد
احوال ایشان بود و بعد از مدتی که حال میان پادشاه و وزیر بر اینمنوال گذشت شبی از شبها بعد از انکه مردم همگی بخواب
رفته بودند پادشاه با وزیر گفت که بیا سوار شویم و در اینشهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چونست و مشاهده نمائیم اتفاقا
بار انها را کرده و این ایام بر ایشان بارنده است وزیر گفت بلی بیاد نیک است و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر میگشتند
و در اثنای سیر بمزبله ای رسیدند و نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف ان مزبله میتافت بوزیر گفت که از پی این روشنائی
میباید رفت که خبر انرا معلوم کنیم پس از مرکب فرود آمدند و روانشدند تا بقدری که از انجا روشنی میتافت چون نظر کردند
مرد روشنی بدیافته دیدند که جامهای کهنه پوشیده از جامهائی که در مزبله ها انداخته اند و متکائی از رضاله و سرگین برای
خود ساخته بران تکیه زده است و در پیش وی اوانی باقیست غالبن پر از شراب کهنه و طنبوری در دست گرفته مینوازد و زنی
بزشتی خلقت و بدهیئت و کهنگی لباس شبیه بخود شدر برابرش ایستاده است و هر گاه که شراب بمطلب از تن ساقی او مدیشد
و هر گاه که طنبور مینوازد او از تن برانیش میرقصید و چون شراب مینوشیدند او را تحیت میکردند و ثنا میگویند بنوعیکه پادشاهان
ستایش کنند و همدیگر را تعریف میکنند و سیدة النسا میخواند او را و بر جمیع زنان تفضیلش میدهند و ان مرد و
یکدیگر را بحسن و جمال میستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش میکنند پادشاه و وزیر مدتی مدید چنین
بر پا ایستاده بودند در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان از انحال کیف بتعجب صنیع بودند بعد از ان برگشتند
و پادشاه بوزیر گفت که گمان ندارم که ما و تو از تمام عمر انقدر لذت و سرور و خوشحالی و داده باشد که اینمرد و زن از انحال
خود دارند و اینشب دگر ما را دم که هر شب در اینکار باشند پس وزیر چون اینسخنان اشارا از پادشاه مشنید فرصت غنیمت
شمرد گفت ای پادشاه که میترسم این دنیا ما و پادشاهی تو و این بهجت و سروری که باین لذتهای دنیا داریم در نظر الحاعتیکه
مساکن سعادات و منازل باقی آخرت دارند در نظر دار ند چنان نماید که این عادر در نظر ما نمیماند و بدیدهٔ ما نمیاید و انکسانی که پاکیزگی
او ظافت و حسن و جمال معنوی را ضمیده اند چنان نماید که این در بدیده نیافرشت در نظر ما نمینماید و تعجب انصاف نمیدان از
لذت و شادی ما بعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوش که فارند پادشاه گفت که ای میتوانی
جمیع اکه باین صفت که میگوئی موصوف باشند وزیر گفت بلی پادشاه گفت که کیستند ایشان وزیر گفت که ای میتوانی جمیع
ایشان جمعی اند که بدین الهی گرویده اند و ملک و پادشاهی آخرت و لذات انرا خواسته اند و پیوسته طالب صعادتها آنروند

پادشاه گفت که ملک آخرت کدام است وزیر گفت که ملک آخرت کدام است آن نعمت و لذت است که شدت و جفا بدو راه نمیتواند
نمیتواند شد و تو انگری است که بعد از آن فقر و احتیاج نمیباشد و شادی است که هرگز در و غصه راه نیابد و هیچ نیست و صحتی
که بیماری از پیش نیست و شادی و خوشنودی است که هرگز بانده و خشم زایل نمیکند و دوامی است که بتر بدل نمیشود
و زندگیست که مرگ بعد از آن مخالست و پادشاهی بیزوالست آخر خانهٔ هستی و بقاست و دار و زندگی و جایی بی انتهاست
تغییر احوال در آن نمیباشد خدای ساکنان دار آخرت بود داشته است و در دو پیری و تعب جفا و بیماری و کرسنگی و تشنگی
و مرگ و ای پادشاه این است صفت ملک آخرت که بیافکردم پادشاه گفت که تا برای داخل شدن آن خانه و فایز
شدن با نسعادت فرمانروایی و وسیلهٔ و سببی و حیلهٔ میباید وزیر گفت بلی آن خانه مهیا است برای هر که از آن راه آرزو
طلب نماید و هر که از در دگاهش بدر اید البته بآن ظفر نیابد پادشاه گفت که چرا تو پیش از این مرا بچنین خانه راه نمینمودی
و اوصاف آنرا بمن بیان نمیکردی وزیر گفت که از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر میکردم پادشاه گفت که اکنون این امر که تو
وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما او را ضایع کنیم و خود را از آن محروم گردانیم و سعی در تحصیل آن ننمائیم بلکه
باید که جهد کنیم تا خبر آنرا مشخص نمائیم و بآن ظفر یابیم وزیر گفت که رخصت میفرمائی که مکرر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا
یقین تو زیاده گردد پادشاه گفت که بلکه ترا امر میکنم که شب و روز در اینکار باشی و نگذاری که من از این امر مشغول گردم و تو
از این سخن بوذاسف را بدست آید بدستیکه امر عجیب غریبی است که آنرا سهل نمیتوان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوانشد بعد
از این سخنان وزیر و پادشاه زبانها بیش گرفته بسمعات ابدی فایز گردیدند بوذاسف گفت که من از اندیشهٔ این امر بجائی
هیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا آنرا بدست آورم و با خود چنین اندیشه کرده ام که در همان شب با تو بگویم هر وقت که اراده
و فتن نمائی بلوهر گفت که کجا تر اطاقت آن هست که با من بیائی و کی صبر میتوانی کرد بر و فارقت و مصاحبت من و حال
آنکه مرا خانه و مأوائی نیست و چهار پائی و دار و برداری ندارم و مالک طلائی و نقرهٔ نعیم و اذوقهٔ چاشت و شامی با خود نمیبرم
دیگر نمیبرم بوذاسف گفت که امیدوارم انکس که بتو توانائی و صبر بر اینحال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر گفت
که اگر البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و بغیر این راضی نمیشوی مانند آن توان کرد که خواهی بود که دامادی امیر فقیر را اختیار کرد
بوذاسف گفت که انقصه را بیان کن که چون بوده بلوهر گفت که نقل کرده اند که جوانی بود از فرزندان اغنیا و در عنفوان
صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش او را نمود که اندختر را بعقد او در آورد و آن جوان از اینمعنی کراهت داشت
و عذر و رضا نمود و ابدا ظهار نمود و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیگر شد و در عرض راه کذا را بجوان بخانه فقیری
افتاد بدید انخانه دختر را دید که ایستاده است و در جامهٔ کهنه در بر دارد آن دختر او را خوش آمد و از او سؤال نمود که تو کیستی گفت
من دختر پیرمردی ام که در آن خانه میباشد انجوان امر بپیر را طلب نمود و چون بیرون آمد دختر او را برای خود خواستگاری نمود
امر بدر گفت که تو از فرزندان اغنیا و تو انگری و دختر فقرا و مسکینان را نمیتوانی خواست جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش
آمده است و دختر صاحب حسب و مال و جمال را میخواست ندکه بمن تزویج نمایند من از آن گزیده ام برای آنکه او را نمیخواستم و
فقیر تر از پسندید دختر خود را بعقد من در آورد که انشاء الله از من خبر و خوبی مشاهده خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم بود مرد
پیر گفت که چگونه دختر خود را بتو دهم و مال آنکه را ضایع نمیشوی که دختر ما را از پیش ما بیرون برد و گمان ندارم که اهل تو را ضایع
میکند که این دختر را بتو دادیشان بر جوان گفت که من نزد شما میانم و دختر شما را بیرون نمیبرم مرد پیر گفت که زیب و نیرو خود را بعقد
و جامهٔ در خور و مادر پوش و بخانهٔ مادر آی انجوان چنین کرد و چند گاه از جامهای ایشان گرفته پوشید و با ایشان نشست پس
از مدتی پیر از احوال او سؤال نمود و با او صحبت میداشت که تا عقل و دانش او را بیازماید تا آنکه بر او ظاهر شود که عقلش کامل
و از انکار و از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس با او گفت که چون تو ما را اختیار کردی و بما راضی شدی و در روشی ما را پسندیدی
بر خیز و با من بیا پس او را بسر ابهٔ برد چون انجوان بسرا بهٔ در آمد دید که در بیست خانهٔ از مرمر خانها و مسکنها است در نهایت
وسعت و غایت زیبائی که در مدت عمر خود مثل آنها ندیده بود و او را بسر خانهائی که از هر گونه ادمی بآن محتاج میباشد در آنجا مهیا
بود پس کلید تمام خزائن خود را بآن جوان داد و گفت جمیع این خزائن و مسکن و اموال و اسباب تو تعلق دارد و اختیار هم با تست
هر چه خواهی بکن که نیکو جوانی هستی و انجوان بسبب آنکه خواهش تمام خواهشها رسید بوذاسف گفت که امیدوارم که من
نیز مثل انجوان با شم و طریقهٔ او را اختیار نمایم و از مرد پیر عقل انجوان را آزموده تا بر او اعتماد نمود و چنین مینماید که تو نیز در

مقام

مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی بفرما که در باب عقل من چه بر تو ظاهر گشته است بلوهر گفت که اگر این امر بدست من میبود از
امتحان عقل تو بمحض دیدن اکتفا میکردم و لیکن بر کردن من لازم گردیده است متابعت سنت و طریقهٔ که پیشوایان
هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که در استعلام توفیق هر یک بنهایت باید رسید و از هامکنون
سینهها را بلطایف حیل و تجارب استعلام مینمایند و من میترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در دین
حق کرده باشم و من امشب از پیش تو میروم و هر شب بدر خانهٔ تو می آیم پس تو با خود تفکر نما و از سخنانی که از من شنیدی
پند بگیر و اندوزی فهم و عقل تفکر نما و ببین تا بتدبر کنی و هر چیز را زود تصدیق مکن و هر فکری را زود رد مکن بعد
از تأنی و تأمل و تفکر بسیار حقیقت امر بر تو ظاهر گردد و در حذر باش که مبادا هوا های نفسانی و شبههای شیطانی ترا
از حق بگرداند و بباطل میل دهد و در مسائلی که تردد آن شبههٔ عارض شود بعد از تأمل بسیار با من مطارحه کن و هرگاه
که عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام بخش و در این شب همین اکتفا نمود و بوذاسف را وداع نمود و بیرون رفت و شب دیگر نزد
او آمد و بر او سلام کرد و او را دعا کرد و نشست و از جملهٔ دعاهای او این بود که سؤال میکنم از خدا و ندی که او لست و قبل
از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخر است و بعد از هر چیز خواهد بود و هیچ چیز با او باقی نمیماند
باقیست که هرگز فنا بآو راه نمیباید عظیم و بزرگوار است که عظمت او را نهایت نیست یکتا و بیگانه است که احدی با او
شریک نیست و قاهریست که او را همتا نیست و از نو پدید آورندهٔ است که در آفرینش کسی را شریک خود نساخته است و فعال
و توانائیست که ضد و معارضی هرگز نداشته است صمدیست که هر کس را با او احتیاج است مانندی و شبیهی ندارد و پادشاهی
است که در پادشاهی معاونی ندارد که ترا پادشاه عادل کرداند و پیشوا و هادی اهل دین ساز د و بگوید تا قابل درجهٔ
نیکوئی و هر چیز کارزار و در و شنی بخش مردم از کوری ضلالت و گمراهی و تر اذوق هدیه نیاز اکرامت فرماید و تر اد و ست دارد
صاحبان عقل و حیرت و دشمن ارباب ضلالت و جهل کرداند تا انکه بر سانند ما و تر ا بآنچه وعده فرموده است بزبان پیغمبرانش
اند رجنات عالیهٔ بهشت و منازل رفیعهٔ رضا و خوشنودی بدستیکه امید ما از خداوند خود ظاهر و هویدا است و خود در دل
او در دل مکنون و مخفی است و دیدهای ما بسوی او کراهت باز است و کردهای ما نزد او طاعات و خاضع و ذلیل است و جمیع
امور بتوفیق و هدایت او است پس یوذاسف از استماع اینسخنان رقت عظیم حاصل شد و رغبت و میل بسوی خیر و کمال بسعی تمام
کرد بدو از کمال حکمت و دانائی انحکیم متعجب گردید پرسید که ایحکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال گذشته است گفت دوازده
سال یوذاسف از اینسخن متعجب شد و گفت فرزندم دوازده ساله طفل میباشد و من تر ا در سن کهولت و شصت سالگی بینم
حکیم گفت که از ولادت تو نزدیک بشصت سال گذشته است و لیکن تو از عمر من سؤال نمودی و عمر زندگانی است و زندگانی نمیشمارند
مگر در دین حق و عمل بخیرات و تر اد نیا از آن زمان که باین حالات موصوف گردیده ام تا حال دوازده سال است و پیش
از آن بسبب جهالت و قلت عقل از بابت مردگان بود و ایام مرا از عمر خود حساب نمیکنم پس پادشاه گفت که ایحکیم چگونه
کسی که میخورد و میاشامد و حرکت میکند مرده میناهی حکیم گفت که برای آن مرده اش میخوانم که با مردگان شریکست در کوری
و کری و کنگی و ضعیف بودن حیات و قلت بینیازی چون در صفات با مردگان شریک است در نام هم میباید نیز موافق ایشان
باشد یوذاسف گفت که هرگاه تو این حیات ظاهر را حیوة نمیدانی و با نعیم زندگانی چندان مسرور نیستی میباید که بر طرف شدن
اینحیوة هم مرا ندانی و از ان کراهت نداشته باشی با دو حیات معنوی گردانی بلوهر گفت که اگر باین زندگانی اعتماد مینمود
و از زوال اینکراهت میداشتم خود را باین مهلکه نمیافکندم که نزد تو ایم با وجود انکه میدانم که پدر تو چه مقدار بر اهل دین
خشم دارد و مقاصد اضرار و قمع ما است پس از اینجا بدان کرا این مرا ترا نمیدانیم و اینزندگانی نیز احیا نمیشماریم و از مرا کراهت
ندارم و چگونه رغبت و حیات داشته باشد کسیکه ترا لذتها و بهرهای خود از زندگی کرده باشد و چگونه گریزد از مرا
کسیکه نفس خود را از مرتبهٔ گذشته پادشای پسر پادشاه مکرر نمی بیند که انا نکه در دین کامل گردیده اند چیزهائی که مردم زندگانی دنیا
برای انها میخواهند از اهل و مال ترا کرده اند و از مشقت عبادت چندان متحمل شده اند که جز بمرگ از آن نمیتوانند فارغ
نمیگردند پس کسیکه از لذتهای زندگانی متمتع نگردد زندگانی بچکار او میاید و کسیکه او را راحت نباشد مکرو از مرا چوا
مرگ بیزار باشد یوذاسف گفت که راست میگوئی ایحکیم اما مسرور میشوم که فردا مرا نزد تو آرند یا بدیلوهر گفت که اگر امشب
بیا بم خوشحال تر میشوم از انکه فردا بمن رسند بدستیکه کسیکه نیاز بدو فهمیده و جزای هر یک از او نزد حق تعالی دانسته البته

میکند

میکند عمل بذا از بیم عقاب و بعمل ۲ اورد نیکو را بامید ثواب و کسیکه یقین بوجود خدا و قدیکانه ندارد و بوعدهای او تصدیق
کرده است البته مرگ را دوست میدارد برای امید واریکه دارد باینکه بعد از مرگ از فضل پروردگار خود ذرهٔ دنیا را نمیخواهد و فانی
کرامت دارد از ترس اینکه مبادا بشهوتهای دنیا فریفته شود و مرتکب معصیت حق نعم گردد پس مرگ را بزودی میبیند که از تشنه
دنیا ایمن گردد و بسعادات عقبی فایز شود یوذاسف گفت که چنین کسیکه تو میگوئی کجا پیدا میشود گفت بلوهر گفت که هیچ
کند برای امید نجات و رسیدن بسعادات ایحکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل اینروزگار و اهتمام ایشان در عبادت
بتهای خود بلوهر گفت که مردی باغی داشت که در او باغبانی از میکوشید و سعی تمام در خدمت باغ مینمود تا گاه روزی گنجشکی دید
که بروی درخت از درختان بوستان او نشسته و میوه از میخورد از ان بخشم امد و قلهٔ نصب کرد تا گنجشک را اشکار کرد چون
قصد کشتن ان نمود حق تعالی بقدرت کاملهٔ خود انگنجشک را بسخن در اورد و بصاحب باغ گفت که بتو مهمت بر کشتن من کماشته
و در من نقدر کوشت نیست که تو را کفایت نماید بیا تا ترا هدایت کنم بسوی امری که از برای تو از کشتن من باشد گفت انچه
باشد از اهل و مال تو ان مرد وعده کرد که چنین خواهم کرد مرا خبرده از ان سخن گنجشک گفت که انچه بتو میگویم حفظ نما
و عمل کن اندوه مخور بر انچه از تو فوت شود و باور مکن چیزی را که محالست و از عقل دور است و طلب مکن چیزی را که بدست
تو نیاید و تحصیل ان تو انی نمود انمرد چون این سخنان را شنید گنجشک را رها کرد پس پرواز نمود و بر شاخ درختی نشست و
با نمرد گفت اکربدای ازدها کردن من چه چیز از دست تو بدر رفته است مرا بنده خواهی دانست که از چیز بسیار عظیم گرانمایه
محروم گشته انمرد گفت چه چیز است گنجشک گفت که اگر مرا میکشتی از حوصلهٔ من مرواریدی بیرون میامد و ورای بقدر تخم قاز و
بسبب ان در تمام عمر بی نیاز میشدی و سرمایهٔ عظیم بتو میرسانیدی انمرد چون این سخنان را شنید دانها کودنان ندامت دیده بود
و عنبر کشته و اطعامها نموده و گفت از کشتن سخن مگوی که کشتن یا تو از انچه بر مروت اکرامی دارم دانها نیکوتر است
بتعیین نمایم گنجشک گفت که ایحان من میدانم که چون بر من ظفر یابی مرا نگاه نخواهی داشت و از انسخنان که من بتو گفتم هیچ
منتفع نشدی من نگفتم که مرا بکش تا سفت تو و امریکه شدنی نیست تصدیق مکن و انچه ترا بان نتوانی رسید طلب
و المحال نتواند و میچوری بر امریکه کشته است و اندست بدست نرفته رطلب مکنی باز گشت مرا بسوی خود و میدانست که میسر نمیشود
او تصدیق میکند که در چنین ان من مروارید باشد بقدر تخم قاز و حال انکه جمیع بدن من بقدر تخم قاز نیست بلوهر گفت که هیچ
اینکوده گراه بتها بدست خود ساخته اند و میگویند که اینها ما را خلق کرده اند و خود محافظت ان بتها مینمایند از ترس
انکه مبادا دزد بتها را ببرد و گمان میکنند که بتان حافظ و نگهدارندهٔ ایشانند و اموال و مکاسب خود را خرج اصنام میکنند
و گمان میکنند که بتان از ایشانند پس طلب منمایند از بتان چیزی چند را که از ایشان حاصل نمیکرد و دهان ها نمیرسند
و بامر محالی که عقل حکم ببطلان ان میکند تصدیق مینمایند پس انچه بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت بر ایشان نیز
لازم می اید یوذاسف گفت که راست میگوئی ایحکیم بدرستیکه من همیشه حال این بتها را بعقل خود میدانستم و هرگز میل بر
عبادتشان نکردم و امید خیری از ایشان نداشتم پس خبرده مرا از انچیزیکه مرا بسوی ان میخوانی و برای خود از او پسندیده
انچیز چیست بلوهر گفت که مدار ان دینی که من ترا بان میخوانم بر دو چیز است یکی شناختن حق جل و علا و دیگری عمل نمودن
بامری چند که موجب خوشنودی اوست یوذاسف گفت که حق جل و علا را چگونه باید شناخت حکیم گفت که تو از عموم بنا بر که
بشناسی خداوندی را که یگانه است در شریک ندارد و همیشه در یگانگی خود پرورد کار بوده و انچه غیر او است همه مخلوق
و افریدهٔ اویند و انکه او قدیم است در همه غیر او هست حادث است و اوصاف اشیا است و هر چه غیر او است فانیست و او عزیز است
و غیر او خوار و ذلیل است و انکه او خواب ندارد و غافل نمیشود و نمیخورد و نمی اشامد و ضعیف نمیشود و کسی بر او غالب نمیشود
و عاجز نمیگردد و انچه خواهی میابد بدو اسمان و زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا در تحت قدرت اویند و انکه اشیا را از کم عدم
بی ماده و مدت خلق نموده است و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود و کم فنا و زوال بر او راه ندارد و محل حوادث نمی
باشد و احوال مختلفه در او هیچ نمیرسد و بکدشتن زمانها تغییر در او حادث نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی
نیست و در هیچ مکان نیست و نسبتش بجمیع مکانها است مساویست و بمکانی نزدیکتر از مکانی دیگر نیست دانا نیست
که هیچ چیز بر او مخفی نیست توانائیست که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و باید گرد بدانی که مهربان و رحیم و عادل است و برای

اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا کرده است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که علمائی امور یکه موجب
رضا و خوشنودی او میگردد و اجتناب نمائی از چیزها نیکه باعث غضب و خشم او میشود یوذاسف گفت که کدام علمست که موجب
رضای خداوند یکانه او میشود و کدام چیز است که رضای الهی در انست که اطاعت او کنی و معصیت و نافرمانی نکنی و بمرگ
برسانی انچه ترا توقع داری که ایشان بتو رسانند و از مرگ باز داری انچه ترا میخواهی که ایشان از تو باز دارند و عدالت نمودن با خلق
موجب خوشنودی او است و متابعت انبیا و رسل نمودن و از سنت و طریقهٔ ایشان بدر نرفتن یعنی رضای پروردگار است
یوذاسف گفت که ایحکیم دیگر بفرما در باب زهد در دنیا و مرا از احوال ان باخبر گردان بلوهر گفت که چون دیدی دنیا را که در
تغییر و زوال و تقلب احوالست و دیدی اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانهٔ تیرهای مصایب و نوایب و بلاها ایند و همگی در کرد
مرگ و فنا ایند و دیدی صحت دنیا را که بعد از ان بیماری هست و جوانیش بپیری و فنا و تو انگریش بفقر و درویشی مبدل میگردد
و فرحش به اندوه و عزتش بذلت و راحتش بشدت منقلب میگردد و امنیتش بخوف و حیاتش بموت منتهی میشود و دید
که عمرها بسی کوتاهست و مرگ رکین است و قدر اندازان تقدیرات ایزدی تیرهای قضا بسوی هر کس و در کمان پیوسته اند و بدنها
در نهایت ضعف و سستی و ناتوانیند و از هیچ بلائی امتناع و ابا ندارند و دفع هیچ بلیه از خود نمیتوانند کرد و از شامل
این احوال ایمن نیستند بیقین که دنیا منقطع و زایلست و کهنه میگردد و فانی میشود و انچه از دنیا دیدی و انست احوال انچه ندیدی
و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردی و واضح و مخفی و اشکار و پنهانش آشنا خواهی و از گذشته اش و حال اینده اش
مشخص کردی پس چون دنیا را شناختی از ان حذر کردی و چون بعیبهای ان بینا گشتی از ان کوچ نمودی یوذاسف گفت که میبینی کسیرا در
دنیا در پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و عیش و رفاهیت که مردم بر حال او رشک میبرند در شادی جوانی و طراوت بدن
و شادخانگی و رشک فرمای عالمیانست و در زیبائی سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خواطر و وسعت مملکت و نعمت که ناگاه
دنیا از او برمیگردد و هنگامیکه در عین سرور و بهجت و زینت و راحت است در ان هنگام احوال خوش و وقت تراست پس بدل میکند
عزتش را بذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را ببدبختی و توانگریش را ببدروزی و فراخی نعمتش را بهر تنگی و شدت و جوانیش را ببپیری
و رفعتش را بپستی و حیاتش را بمرگ پس او امی افکند در سوزش اتش پر وحشت تنها و بیکس و غریب از دوستان جدا میکرد
و ایشان از ان مفارقت مینمایند و برادران او را میگذارند و از ایشان حمایتی نمیابد و غریب خود را بودای دوستی
دوستان و در ایتحال از دفع مضرتی از او نمینمایند و عزت و ملک و پادشاهی و اهل مال او را بغارت میبرد کسیکه بعد از
او بر سریر ملک مینشیند و چنان در خواطرها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده و نامش در زبانها جاری نگردیده
پس ای پسر پادشاه دنیا را خانهٔ خود مدان و مسکن خود قرار مده و مزارع و مساکن انرا توشه کن اف بر او و وقت بروز او باد
یوذاسف گفت که اف بر دنیا و بر کسیکه فریب او را بخورد با این وسوائی احوال ان و وقت نمودن او و گفت ایحکیم دیگر بسخن
بگو که سخن تو شفای دردها و سینهٔ من است بلوهر گفت که عمر تیهو کوتاهست و شب و روز انرا بزودی طی میکنند و در حالتیکه
از دنیا بزودی و سرعت دست میدهد و عمر هر چند دراز باشد اخر مرگ میرسد و هر که در دنیا رحل اقامت انداخته البته سفر
اخرت در منازل مینماید پس انچه برای دنیا جمع کرده است پراکنده میشود و انچه برای دنیا سعی کرده ضایع میشود و بناها که محکم
ساخته خراب میگردد و نامش از زبانها و یادش از خواطرها بر طرف میشود و حبش کم میشود و بدنش میپوسد و شرف و شان
بر پستی مبدل میگردد و نعمتهای دنیا وبال او میشود و کسبهای دنیا باعث بیانکاری او میگردد و پادشاهی او بمیراث بدکرداری
میرسد و فرزندانش بخوار و مبتلا میشوند و نا شرادیکران بتصرف درمی اورند و اثاثهایش پیمانهایش شکسته میشود
و اثار شهرستانش میگردد و ملکش از او اقتسام میکنند و بسا طشتر اری می چینند و دشمنانش شاد و ملکش خراب میشود و اثار و شان تا
سلطنتش را دیکری بر سر مینهد و بر سریر و دولتش دیکری می نشیند و از خانهای خود بیرونش میکنند بر هنه و خاری معاوی
و یا در گور دالیز شش میکنند و در تنهائی و وحشت و بیچارگی هر کس از ان وحشت بدن می اید و از ان عبرت نمیگیرد ساید
بدان ای پسر پادشاه که مرد عاقل و دانا و سزاوار نیست که در سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل و دور اندیش باشد
که تادیب میکند عامهٔ خلق خود را و باصلاح می اورد امور رعیت خود را و امر میفرماید ایشان را بامورکه صلاح ایشان در انها است
و نهی میفرماید ایشان را از چیزها نیکه باعث فساد ایشانست و عقاب میکند کسیرا که مخالفت و عصیان او ورزد و نوازش میکند
کسیرا که فرمان او برد همچنین مرد عاقل نفس خود را تادیب میکند در جمیع اخلاق و شهوتها و خواهشهای او و باید

او را برانگیزد که با و نفع می‌بخشد هر چند از انها کراهت داشته باشد و برا و دشوار شد و خبر نماید او را بر اجتناب کردن از ان و بکه
با و ضرر میرساند و با بکه برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد که چون امر خیر را از و ساده شود خوشحال و مسرور گردد
و چون امر شری را از و صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را ملامت نماید و از جمله چیزها ئیکه لازم است بر صاحب
عقل که نظر نماید و تفکر کند در امور یکه بر او وارد میشود و بعد از تفکر انچه را موافق حق و صواب داند بان عمل نماید و انچه را
خطا داند ترک نماید و خود را از ان منع فرماید و با بکه خود را و علم و رای و دانش خود را حقیر شمارد و با بر او عجب و خود بینی مستولی
نگردد و بدستیکه حقتعالی فرموده است اهل عقل را و من متابعت فرموده است اهل جهل و خود بینی را و بعقل هر چیز را ادراک
میتوان نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک میشوند مردم معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقول انچیزیست که عقول ایشان در ان
نمود باشد و تجربهای ایشان بان رسیده باشد و بصیرتهای ایشان از ان دریافته باشد و هنگامیکه ترک هوا و هاى خواهشهاى
نفسانی کرده باشند و عقل با هوا و هش مخرج نیا شد و صاحب عقل را سزاوار نیست که انچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود
و بعمل تواند اورد و از انرا حقیر شمارد و ترک کند هر گاه قدرت داشته باشد بر زیاده بران انچه از اعمال خیر میسر و مقدر گردد میباید
که غنیمت شمارد یکی از خیرهاى مخفی و سلاحهاى شیطانست که نمی بیند دارنده ان را و نمیداند و از امکر کسیکه نیکو دمکرها
او تدبیر نماید و این مکر بسلامت نمیرهد مکر کسیکه حق تعالی او را نگاه دارد و از جمله سلاحها و حربهاى کشنده شیطانست
دو حربیاست که کشنده تر از حربهاى دیگر او است یکی انکار عقل است که در دل مرد غافل وسوسه مینماید که تو عقل و بصیرتی نداری
و از عقل و دانائی بقدر حاجت نمیباید و غرضش از این وسوسه انست که محبت علم و طلب علم را از خواطر او بیرون کند
دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت دهد بزعم او و مشغول شدن بغیر علم را از لهو و لعب و تباهی از ابناء
فریب او را خورد و متابعت او نموده بر او ظفر مییابد و دیگر از دستاویزهاى مشکل استوار او وسوسه او نفسو
و فریب او را خورد و عقل خود را بر شیطان غالب گرداند بمجرد دیگر وصف او مینماید با نکه چون نادمی از اعمال
خیر و قصد تحصیل کمالی از کمالات کرد عقلش بان خاطر نموده و قاعده بر تحصیلش هست بر او عرض مینماید بسیاری از اعمال
و کمالات و علوم که فوق طاقت و ادراک اوست تا او را بسبب عدم ادراک انها عاجز کین و دلشکسته گرداند و باین سبب او را
وسوسه میکند که عقل تو ضعیف است و طاقت این امور ندارد و بدرد یافت تو اعتمادی نیست پس عیش خود را در رنج
میفرمائی و ثمره بر عمل تو مترتب نمیشود و باین وسیله او را باز میدارد از تحصیل کمالی چند که در خور حوصله و طاقت
او است و باین حربه بسیاری از مردان را از این میدان باز بر زمین انکنده است و از فضایل و کمالات محروم گردانیده است
پس ای یوذاسف بر حذر باش از شر شیطان و ترک مکن علوم میراکه عمیدی و در انچه را دانسته فریب شیطان مخور که با نها عمل
نمائی بدستیکه بود زمانه سابقی که شیطان با لوان حیلهای گوناگون بر اهل انخانه مستولی گردیده است و با انواع
مکرها ایشان را گمراه گردانیده است و بعضی از پردهاى مکرهاى ایشان را دریافته باشند و بعضی از انها بر گوشها و عقلها و دلهاى ایشان
و بر ضلالت خود مانده اند و هر چیز که جاهلند طلب علم ان نمینمایند مانند حیوانات و بدرستیکه غایه خلق را مذهبها
و طریقهاى مختلف هست بعضه ایشان سعی تمام در ضلالت خود مینمایند بحدیکه خون و مال مردم را بر خود حلال گرداند
و گمراهی و باطل خود را در لباسهاى حق بمردم مینمایند که دین مردم را بر ایشان مشتبه گردانند و زینت دهند ضلالت خود را
در نظر جمعی که ضعیف العقلند و از دین حق ایشان را بر میگردانند پس شیطان و لشکرهاى او اهتمام تمام میورزند بدد
هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشان را و سستی در این کار نمیباشد و عدد لشکر شیطان را بغیر از حق تعالی کسی احصا
نمیتواند نمود و جز بتوفیق و عون الهی و چنگ زدن در متابعت دین حق دفع مکرهاى ایشان نمیتواند نمود پس از خداوند سؤال
مینمایم که ما را بتوفیق طاعت خود کرامت فرماید و بر دشمن خود ما را نصرت دهد بدستیکه یار خوبتر و نگاهدارنده معاون و فضل طاعات
از جانب حق تعالی است و بدون توفیق او امر میسر نمیگردد یوذاسف گفت که بحکم حق تعالی جل شانه ترا برای من بخوبی وصف کردی
انچنان نزد من ظاهر گردید گویا او را می بینم بلوهر گفت که خداى عزوجل دیده نیست و بدیده موصوف نمیگردد و عقلها
بکنه وصف او نمیرسند و زبانها با نچه سزاوار مدح و ستایش اوست قیام نمیتوانند نمود و بندگان را خاطه بعلمهاى او
نمیتوانند کرد مگر چیزى چند را که او بتعلیم ایشان نماید بر زبان پیغمبرانش از انچه از صفتها کمالیه خود بیان کرده است در صفحه
خلایق یوم الدار عظمت پروردگار او نمیتوانند نمود جناب مقدس او از ان رفیع تر و بزرگوارتر و لطیفتر و پاکیزه تر

و عقلهاى خلایق طاقت ادراک ان را نداشته است و ایشان را بر شناخت خود دلیل یافت پروردگارى خود را نمیتوانند
با یجاد اشیا از کتم عدم و معدوم گردانیدن انچه ایجاد فرموده یوذاسف گفت که چیز هست بر وجود پروردگار بلوهر گفت که
هر کاه بینی امر مصنوع ساخته شده را و نه بینی انکسیکه انرا ساخته است البته عقل تو حکم میکند که کسی انرا ساخته
همچنین آسمانها و زمین و انچه در میان انهاست دلالت میکنند بر صانعی که ایشان را ساخته است و ایجاد فرموده است و چه حجت از
این قوی تر و ظاهر تر میباشد یوذاسف گفت که بفرما ایحکیم که ما را بتو و قدرت او چه حجتیست انچه مرد میرسد از بیماریها و دردها
و فقر و احتیاج و مکروهات یا نه بلوهر گفت که اینها همه بقضا و قدر حق تعالی است یوذاسف گفت که بفرما که کارها باید
و کناهان مردم هم بقضا و قدر است یا نه بلوهر گفت که حق تعالی از اعمال سیئه ایشان منزه است نه راضی که ثواب عظیم بر
مطیعان مقرر فرموده و عذاب شدید و جزاى عاصیان وعده فرموده یوذاسف گفت که بفرما که کیست عادل ترین مردم و ظالم
ترین مردم و کیست پرهیزکارترین مردم و کیست شقی ترین مردم و کیست سعادتمندترین مردم بلوهر گفت که عادل ترین مردم کسی
که براى مردم انصاف از نفس خود بیشتر دهد و جابرترین و ظالمترین مردم کسیست که ظلم و جور خود را عدل داند و عدل را ظلم و جور شمارد و زیرکترین مردم کسیست که
همکى همت خود را صرف دنیا نماید و کناهان و خطاها کار او باشد و سعادتمندترین مردم عاقبت اعمال او بخیر باشد
و شقی ترین مردم انکه ختم اعمال او بخیر نباشد که موجب غضب بخشم پروردگار او کردد پس حکیم گفت که با مردم بخوبی
معامله نماید و جزاد هد ایشان را که کرار با او ان نحو معامله نمایند جزاد هد او را باعث هلاک و ضرر او کردد و اخذ
و ندخود را انخشم او ورده و مخالف رضاى او نموده است و کسیکه با مردم چنان معامله نماید که کرار با او ان معامله نمایند تا
صلاح او باشد و مطیع خداوند خود است و بتحصیل رضاى الهی یافته و از غضب او اجتناب نموده است بعد از انکفت که بنهان
که امر نیک و خیر بدشمار و هر چند انرا در دیده بینی دکار قبیح و بد انرا بنیان مدان هر چند در نیکان باشد یوذاسف گفت که بفرما
کدام لیل از مرد سزاوارتر بدستحقات و کدام یل از ایشان سزاوارتر بدید بختی و شقاوت بلوهر گفت که سزاوارترین
مرد بشقاوت کسی است بطاعتهاى الهی عمل نماید و از معاصی و اجتناب کند و سزاوارترین مرد بشقاوت کسی است که معصیتهاى
الهی را بجا اورد و ترک طاعات نماید و شهوتهاى نفس خود بر رضاى الهی اختیار کند یوذاسف گفت که کدام یل از مردم خداوند
فرمان بردارند بلوهر گفت انکس که بیشتر متابعت فرموده الهی کند و در دین حق راسخ تر باشد و از کناهان و اعمال قبیحه از
همه کس دورتر باشد یوذاسف گفت که بیان فرما حسنات و سیئات را بلوهر گفت که حسنات صدق و راستی نیت و کفتار
و کردار است یوذاسف گفت که نیکی و صدق نیت کدام است بلوهر گفت که اعتدال و میانه روى در قصد و همت است یوذاسف
گفت که چیست بدکردار گفت معصیت پروردگار نمود یوذاسف گفت که بفرما که چکونه حاصل میشود میانه روى در قصد و
همت گفت با نکه پیوسته متذکر فنا و زوال دنیا باشی و همت کمارى بر تر از امورى که موجب غضب الهی و وبال اخروى میکردد
یوذاسف گفت که سخاوت کدام است گفت که سخاوت و جوانمردى صرف کردن مال است در راه رضاى الهی یوذاسف گفت
که چیزیست موجب کرامی بودن گفت که تقوى و پرهیزکارى از انچه خدا از ان نهى فرموده است یوذاسف گفت کدام است بخل
گفت که منع کردن حقوق از اهلش و کرفتن اموال از غیر محلش پرسید که حرص کدام است گفت که میل کردن بشهوتها
و نظر انداختن بسوى چیزها ئیکه باعث فنا اینکس میشود و عقاب الهی بر انها مترتب میشود پرسید که راستی کدام است
گفت انست که خود را فریب ندهى و با خود دروغ نکوئى پرسید که حماقت کدام است گفت انست که دل بدنیاى فانى دهى
و اخرت را ترک نمائى پرسید که دروغ چیست گفت انکه آدمى با خود دروغ کوید و خود را بان فریب دهد و پیوسته بهواها
و شهوات نفس خود مشغول و خوشحال باشد و امور دین خود را بتاخیر اندازد و بطول امل پرسید که کدام یل از مردم کامل
ترند در صلاح و رشادتی کفت انکس که عقلش کاملتر است و نظر در عواقب امور بیشتر میکند و دشمنان خود را
بهتر میشناسد و خود را از شر ایشان محافظت مینماید پرسید که انعافیت که کفتى در انظر میباید کرد چیست و اندشمنان
که کفتى از ایشان حذر باید کرد کیستند کفت عافیت اخرتست و دشمنان حرص و غضب و حسد و حمیت و شهوت
دنیا و لجاجت در باطلست پرسید که کدام یل از انایشان که شمرده ئى قوى تراست و احتراز از ان شوارتر است کفت حرص
خوشونى نیست و موجب شدت غضب میکردد و در غضب جور غالب است و شکراندن کم موجب عداوت و دشمنى با

میکرد و حسد مورث فساد نیست و بدگمانی بخدا و ندخود میکرد و حمیت باعث لجاجت عظیم و کناهان شنیع میشود
و کینه سبب طول عداوت و سبب رحم و شفقت و شدت قهر و سطوت میباشد و دنیا از همه مکاری بدتر است و بسیار
مخفی میباشد و از همه دروغها بدتر است و لجاجت دشمن خود را در خصومت عاجز میکند و محبت قطع مینماید پرسید
که کدام یک از مکرهای شیطان در هلاک کردن تمام تر و تاثیرش بیشتر است گفت انکه بسبب شهوتهای نفسانی بر مردم
مشتبه و مخفی کرداند نیک را بد را و ثواب را عقاب را و عواقب امور را شایست را پرسید که حق تعالی چه قوت بادمی کرامت
فرموده است که بان تواند غالب شد بر اینصفات و بهتر احوال قبیحه و خواهشهای اهل اک کننده گفت ان قوت عقل و
علم است و عملکردن بهردو و صبر کردن نفس بمنزله خواهشهای خود و امید داشتن بثوابها نیکه در شرع وارد شده
و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرد و پوسیده در حد ربودن که بسبب امور فانی دنیا امور باقی اخرت از دست نرود
فوت نشود و عبرت کرفتن از عاقبتهای بدی که برامور کرکشته دنیا مترتب کردیده و خود را برای ابد و سن اهل عقل از
و نفسرا از عادتهای بد باز داشتن و بعبادتهای نیک و خلقهای حسن عادت فرمودن و طول امل را از خود دور کردن و صبر
بر اشداید نمودن و بقدر کفاف از دنیا قانع شدن و بقضاهای الهی راضی بودن و تفکر در شدت عقوبات اخرت
نمودن و تسلی دادن خود بر چیزهائیکه در دنیا از دمی فوت میشود و بتواب و عقاب امور باقی که با تمام نمیرسد و بینا شدن
با مور یکه باز کشت بانهاست از امور اخرت و راه سعادت را برای نجات اختیار نمودن و یقین دانستن که بر کار خیر
و ثواب و عقاب هست و دانستن حقوق الهی و خلق بنیل خواهد مرد بود و نفس را از متابعت هواها و مرتکب شدن
شهوتها نکاهداشتن و کارهارا از روی فکر و تدبیر کردن که اکر فسادی بر ان مترتب شود چون تفکر و تدبر نموده
معذور باشد اینها است قوتها و لشکرهائیکه با اینها بر ان دشمنان غالب میتواند شد یوذاسف گفت که کدام یک
از خلایق پسندیده تر و نایاب تر است بلوهر گفت که تواضع و فروتنی و نرمی سخن بایراد ان هرکس پرسید که کدام یک
عبادت بهتر است گفت دل بیاد خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضلست گفت محبت صالحان پرسید
که کدام سخن بهتر است گفت مرهم جراحت کردن و هیچ از منکر نمودن پرسید که کدام دشمن است که دفعش دشوار تر است
کفت کناهان پرسید که کدام یک از فضیلتها افضلست گفت داضع شدن با بخرد کافی باشد از دوستی پرسید که کدام
یک از ادب بهتر است گفت ادبی که از دین و شرع ظاهر میشود پرسید که کیست که جفاکار تر است گفت پادشاه
ظالم و دلی که دوان رحم نباشد پرسید که چه چیز است که بنهایت نمیرسد گفت که چشم صاحب حرص که هرکز از دنیا
سیر نمیشود پرسید که کدام است چیزیکه عاقبتش از همه چیز بدتر است گفت متابعت دشمن نمودن در چیزیکه موجب
غضب الهی شود پرسید که کدام چیز است که زود تر از حالی بحالی میکردد و ثبات نمیدارد گفت دل پادشاهان
که کارشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک کناهان رسوا تر است گفت بیمبالاتی الهی شکستن و با خدا مکر کردن
پرسید که چه چیز است که زود تر منقطع میکردد گفت محبت عاشق پرسید که کدام چیز خابن تر است گفت زنان
دروغکو پرسید که چه چیز است که بیشتر پنهان میباشد گفت بدی و اکنندهٔ که مرد را بخاطر خود فریب دهد پرسید که چه
شبیه تر است باحوال دنیا گفت خوابهای پریشان پرسید که کدام یک از مردم پسندیده تر است گفت انکس که کمابیش
بخدا نیکو تر باشد و ترا بمحرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرد و کوتاهی عمر کمتر باشد پرسید که چیز
که در دنیا بیشتر موجب دشمنی چشم و خوشحالی میکردد گفت فرزند صاحب ادب و زن سازکار موافق که یار باشد و با
برتحصیل اخرت پرسید که کدام درد است که علاجش مشکل تر است درد نیا گفت فرزند بد و زن بدکه خلاصی
از این دو بلا حاصل نمیشود پرسید که دوکدام آسایش راحت او بیشتر است گفت داضع بودن آدمی بهرهٔ خود دنیا
و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صالح بودن یوذاسف گفت ایحکیم خواطر خود را با من مدار که میخواهم
از تو سوال کنم از چیزیکه اهتمام من بان از همه چیز بهتر است بعد از انکه حقتعالی مرا بکار خود بینا کرداند و دانستم
از امور خود چیزهائ چند را که میدانستم و دوست کردم مرا از امور دین چیز چند را که از انها نا امید بودم بلوهر گفت که بپرس
از انچه خواهی یوذاسف گفت که مرا خبر ده از حال کسیکه در طفولیت بپادشاهی رسیده باشد و دین او بت پرستی باشد
و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته باشد زیانها معتاد شده باشد و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد تا سن

پیری و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد و یکلحظه خود را از شهوات و لذات نفس باز نداشته باشد بلکه پیوسته
همتا و مصروف باشد بر انکه هر لذتی را بنهایت رساند و اقصای مراتب هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای نفس
را بر همه چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر انها نداند و چندانکه عمرش زیاده شود حرصش بر این امور زیاده
کردد و بدنیا مغرور کردد و ان دین باطل در نفسش راسخ تر کردد و اهل دین باطل خود را دوست تر دارد و امر اخرتش
را نداند و غافل باشد از ان و فراموش کرده باشد را بسبب شدت قلب و بدنیت و فساد اعتقاد و دوز بروز عنادش
زیاده کردد نسبت بجماعتی که مخالف بدین و دین حق ثابتند و از ترس او حق را اظهار نمی نمایند از ظلم و عدا
وتش زیاد خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند یا چنین شخص با این اوصاف را امید هست که در اخر عمر ان مدد
باطل را ترک نماید و از ان اعمال قبیحه نجات یابد و میل کند بجانبی که فضیلت انظاهر است و حجت حقیقت این
ظاهر است و فواید و بهره‌ها در ان بسیار است یعنی اختیار نماید بانچه تو میدانی از دین حق و برسد بمرتبهٔ کناهان کذشته
اش مرزیده شود و امید ثوابها آخروی داشته بلوهر گفت که دانستم که صاحب این اوصاف کیست و دانستم که این سوال را برای چه
کردی یوذاسف گفت که این دریافت و فراست از تو بعید نیست با ان درجهٔ فهم خدا بتو کرامت فرموده و ان شفقت علم که تو
بان مخصوص کردانیده بلوهر گفت که صاحب این اوصاف پادشاهیست که بدست تو باعث تو بر این سوال محبتی است که با و
داری و اهتمامیست که در امر او بعمل میاوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت حق او از ترس انکه مبادا معذب شود در اخرت
بعد از بهائیکه حق تعالی مثل تو را وعده فرموده و میخواهی که مثاب شوی در این اهتمام و از کمی حقیر انکه خدای تعالی برای پدر بر تو
لازم کردانیده است از شفقت بر او و کمان مدار که در خواطر داری که نهایت سعی در کار اهتمام بجا اوری در هدایت پدر
خود و خلاصی او از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی در سانیدن او بسلامت و راحت و نعمت ابدی که حق تعالی در ملکوت
سموات برای مطیعان مقرر فرموده است یوذاسف گفت که این حرف فراخاطر انکردی و انچه در خواطر من بود بیان فرمودی پس
انچه اعتماد داری در امر پدر بیابد فرمود که او را مرتبه در رسد و بحسرت و ندامت کرفتار شود در هنکامیکه پشیمانی او را
هیچ ثمره نبخشد و از مزهیچ نفعی یابد و نرسد پس مرا در این باب مرخص بفرمان کردان و این عقده را از خواطر من بکشا که بسیار عظیم
و چاره اش را نمیدانم بلوهر گفت که اعتقاد ما در این باب انستکه هیچ مخلوقی را از رحمت پروردکار خود دور نمیدانیم و هیچ
کسیرا نا امید از لطف و احسان او نمیکردانیم و امید هدایت هر کهرا داریم تا نده است هرچند سرکش و طاغی و کمراه باشد نزد یکی
حق تعالی خود را برای ما وصف نموده برحمت و مهربانی و شفقت و ما باین نحو او را شناخته ایم و باین اوصاف ایمان باو اورده ایم و
امر فرموده است جمیع عاصیان را که توبه باین نسبت امیدواری عظیم در حصول مقصود او داریم اکر مشیت الهی باز تعلق کرفته
باشد و قضای او بوذاسف گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود در زمانکذشته که صیت علم و دانش او در اطراف منتشر کردیده
بود و بسیار ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و مدتی در میان ایشان بانهایت
خیر و صلاح دینکی بسر بردند کاهی چون اجل او در رسید و بدار بقا رحلت نمود رعیت برادر بیدار جزع کردند
او را فرزندی نبود اما یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاهنان حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان کسی را بر خود
پادشاه نکردند و انتظار ولادت او بسر بردند و روزی پادشاه سابق امور مملکت را بجای میساختند پس موافق قول منجمان
پسری متولد شد و اهل مملکت بشادی و سروری که ایشانرا از تولد او در پسر ما حاصل شد تا پانزده سال تمام بلهو و لعب و ساز ها و انواع
نغمات بعیش کردند و بفسوق و معاصی و کارهای زشت کذرانیدند تا انکه جمعی از علما و دانشمندان و حکمت شناسان که در میان ایشان بودند
با نکرده کفتند که این فرزند عطیه بود که حق تعالی بشما کرامت فرموده بود و سزاوار این بود که در برابر این نعمت شما حق تعالی را شکر
کنید که معطی این نعمت است شما باید ای شکر او کفران نعمت کردید و مخالفت نمودید و شکر شیطان کردید و او را راضی کردید
و خدا را بخشم او در دید اکر اعتقاد شما اینست که غیر خدا این نعمت را بشما عطا کرده است پس منکر او بکشید انکوه در جواب کفتند
که ما این عطیه را از خدا امیدانیم و او بوما این نعمت منت کذاشته علما کفتند پس اکر میدانید که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده
پس چرا او را بخشم می آورید و دشمن او را راضی میکنید رعیت کفتند که ای دانایان الحال انچه باید کرد ما را بفرمایید تا
شما را قبول و بفرمودهٔ شما عمل نمائیم علما کفتند که می باید تا نمائید متابعت شیطان را در خورد و مشغول
کردید بسازها و لهو و لعب و بطاعات و عبادات مطلب خوشوقتی پروردکار خود بکنید و چندین را از انچه مرتکب شیطان و هوا

ابنا نزد

او کرده بید

او کرده اید شکر خداوند خود بجا آورید تا حق نعم کنا مان شما را بیامرزد رعیت در جواب ایشان گفتند که بدنها ما نا بحق جمیع انچه شما فرمودید ندارد علما گفتند که ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کردید یکسر که هیچ حق بر شما نداشت و معصیت میکنید یکسر که حق واجب لازم بر شما دارد چون بود که قوت داشتید بر فعل کار ها بیشکه سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در اعمالیکه نیکو و پسندیده و سزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان علم و حکمت شهوتها در نفس ما عظیم و قوی گردیده و لذتهای دنیا بر ما غالب شده چون این دواعی در نفس قوی است کار ها بدینها شده است و متحمل مشقتهای انها نمیتوانیم شد و نیات خیر در نفس ما ضعیف است و باین سبب مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است پس زمان را ضایع نشوید که بتدریج روز بروز از یکیک از اعمال ناشایست خود برگردیم و بطاعات و اوبیم و بار و ابر ما گران مکنید علما گفتند که ایکروه بیخردان شما فرزندان اهل جهالت و برادران اهل ضلالتید و شیوه ایشانید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسانست و سعادت و فیروزی بر شما دشوار گفتند که ای دانایان و پیشوایان حکیما از سر زنش شما بامرزش پروردگار خود پناه میبریم و از شدت و عنف شما بپروده عفو الهی میکریزیم پس شما سرزنش مکنید ما را بضعف و سستی و عجز مکوئید ما را بجهالت و پستی نسبت کنید که پروردگار ما کریم و مهربان و امرزنده است پس اگر اطاعت و عبادتیم از گناه ما عفو می فرماید و اگر اطاعت او کنیم عبادت ما را ضایع میکرداند پس ما سعی میکنیم در عبادت و بندگی او و بقدر انچه از زمان مخالفت کرده ایم و پیروی خواهشها نموده ایم تا انکه حق نعم ما را بازو ها و دنیا و عقبا برساند و بر ما درهم فرمود خلعت مغفرت بر ما بپوشاند چنانچه طلب لباس هستی پوشانیدند و از ظلمت باد عدم بساحت وجود کشانیدند چون چنین گفتند علما اقرار بر صدق ایشان نمودند و بگفته ایشان راضی شدند پس ایشان یکسال تمام روزه داشتن و عبادت کردند و ما لها را در راه خدا صرف کردند چون یکسال منقضی شد کاهنان گفتند انچه انکروه برای ایزد مولود کردند دلالت بر این میکند که ان پادشاه مدتی فاجر و بدکردار باشد و مدتی صالح و نیکوکردار و در زمانی جبار و متکبر باشد و بعد ازان تواضع و شکستگی پیشه او کرده و منجمان نیز با ایشان در اصول اتفاق نمودند از ایشان پرسیدند که اینها از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفتند که چون رعیت بسبب نبودن مولود در اول مشغول لهو و باطل شدند و در اخر بعبادات و بندگی رو اورد و ندا شنیم که این مولود چنین خواهد بود و منجمان گفتند که چون در مولود او زهره و مشتری در قوت بودند زهره تعلق با هل طرب و بطالت دارد و مشتری تعلق با هل علم و عبادت دانستیم که این دو حالت در او خواهد بود پس از طفل در نهایت قوت نشو و نما کرد چون نشئه پادشاهی یافت اغاز بدمستی و بطالت لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و بعقده و تطاول نمود و محبوب ترین مردم نزد او کسی بود که در این امور با او موافق بود و دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال کناره کند و معرض شده بود بجوانی و صحت و قوت انانی و ظفر هر مطالب بنصرت بود شمنان و نخوت و خود بینی و سرور و شادی او بنهایت رسید و انچه میخواست و اراده نمود بدینها و شدینها میکرد تا بستی سی و دو سالگی رسید پس جمع کرد زنان بسیار و پسران بیشمار که از اولاد پادشاهان نزاد و جمع شده بودند و پردگیان حرم خود را از کنیزان باحسن و جمال و اساس نفیس و مرکبهای فاخر و خدمتکاران فاخر خود را حاضر نمود و فرمود که خود را با نواع لباسها و الوان زینتها بیارایند و امر فرمود که مجلسی در مقابل مطلع افتاب از برای او بنا کنند که زینتش از صحنها طلا باشد و اصناف جواهر در ان بکار برند و طول ان مجلس صد بیست ذرع و عرض ان شصت ذرع باشد که سقف دیوارها از بطلاد هند و بالوان جواهر مرصع کرده باشند و امر فرمود که انچه در خزاین ابود از نفایس اموال و جواهر و اسباب بیرون اورند و در مجلس او برتیب بچینند و فرمان داد که جمیع لشکر و امرا و سپه سالاران و نویسندگان و دبیران و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان اهل مملکت او همگی با نهایت زینت و زیور حاضر شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکر بر اسپان نفیس و سوار شوند و از برای هر صنف از صنوف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و عامه خلق مکانی مقرر فرمود که صفها بر کشیده در جاهای خود قرار گیرند و غرض از این بود که بر سر منظر و مجمعی برابر و عظمت و پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت خزاین و دفاین مملکت و عساکر خود را بنظر درآورد و تا روز عیش و طرب او زیاده گردد چون چنین مجلس امر بترتیب ساختند بمجلس در آمد و بر تخت خود بالا رفت و بر تمام مملکت خود مشرف شد و همگی او را سجده کردند و او از مشاهده ان شادابی پایان و کثرت مطیعان و فرمانبردار ان سرور عظیم حاصل کرد پس بعضی از غلامان خواص گفت که مملکت و رعیت خود را بر احسن

وکنیزان

وجوه

وجوه مشاهده نمودم و شاد گردید اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر در او رم و از مشاهده جمال خود مسرور گردم پس به طلب کردن در اثنای انکه در او مینگریست و مشاهده صورت خویش میکرد نظرش بر موی سفید افتاد که در میان موهای سرش ظاهر گردیده بود مانند زاغ سفید که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد از مشاهده این حال بسیار خایف و طرسان و عنکبر و ترسان گردید و شادیش بانده مبدل گردید و با خود اندیشه کرد که این نشانه مرا است که خبر زوال پادشاهی را بر من میخواند و خبر مرگ و پوسیدگی را بگوش جانم میرساند هیچ درنگ ما نع ان نتوانست شد و هیچ منکبا دفع ان نتوانست کرد ناگاه بمن رسید و بزودی سر در میان بندد مبدل گردانند و شادی و عیش مرا زایل خواهد گردانید و بنای قوت و توانائی مرا درهم خواهد شکست و حصارها محکم و لشکر فراوان برای دفع این نفعی خواهد بخشید اینست بانیدهٔ قوت و جوانی و زایل کنندهٔ توانگری و عزت و انیست پراکنده کنندهٔ جمعیت عشیرتان و قسمت کنندهٔ میراث میادوستان و دشمنان باطل کنندهٔ عیشها مکدر سازندهٔ لذتها و خراب کنندهٔ عمارتها و پست کنندهٔ صاحبان رفعت و خوار کنندهٔ اصحاب عزت و شوکت اینک در رسید و بار خود را فرود اورد و در خانهٔ من وداع خود را برای صید من گسترد در کاشانهٔ من پس از پادشاه که در محلها بر دوش گرفته بر وی مختش دسانیده بود بیاده برهنه مضطرب از تخت خود فرود امد و لشکر خود را و معتمدان خود را حاضر ساخت و گفت ایگروه من چگونه پادشاه بودم و با شما چه نوع سلوک کردم و در ایام دولت من شما بر چه حال بودید ایشان در جواب گفتند که ای پادشاه پسندیده اطوار نیکو کردار حق نعمت بر ما بسیار داری و از شکر نعمتها تو عاجزیم و اینک جان ما خود را در راه فرمان برداری تو گذاشته ایم و انچه میخواهی بفرما که بجان قبول میکنیم پادشاه گفت که دشمنی که از او نهایت خوف و بیم دارم بسبب ان من در امده و هیچیک از شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی گردید با انکه شما معتمدان من بودید و بشما امیدها داشتم ایشان گفتند که ای پادشاه دشمن در کجا است و او را میتوان دید یا نه پادشاه در جواب گفت خود ش دیده نمیشود اما اثار و علامتش را میتوان دید ایشان گفتند که ما برای دفع دشمنان شما مهیا گردیده ایم و حق نعمتها تو را فراموش نکرده ایم در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیارند دشمن خود را بما بنما تا دفع شر او از تو بکنیم پادشاه گفت که من مرتبهٔ عظیم از شما خورده بودم و بخطا بر شما اعتماد کرده بودم و شما را بمنزلهٔ سپر پیش خود انتم برای دفع دشمنان خود و طلبهای که را نمایه بشما بخشیدم و شما را بر همه کس برتری دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمایید و برای اعانت و یاری شما بر این مرتبه های محکم بنا کردم و قلعها استوار کردانیدم و اسلحه که برای دفع اعادی در کار است بشما عطا کردم و نعم محصیل مال و ثروت را از شما دریغ نداشتم که شما اندیشهٔ بغیر از محافظت من نباشد و گمان من هم این بود که با وجود شما اسیبی بمن نخواهد رسید و انگه شما بر کرد من نباشید رخنهٔ بوجود من نخواهد یافت و اکنون با وجود حمیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است که این از سستی و ضعف شما است که قدرت بر دفع ان ندارید پس من در استحکام کار و مکر و زکار خود خطا کرده ام که شما را با این ضعیف یار خود گردانیده ام و اگر شما قادر بر دفع ان بوده اید و غافل شده اید پس شما خیر خواه و مشفق من نبوده اید ایشان گفتند که ای پادشاه چیزیکه ما طاقت دفع ان نداشته باشیم بمشیت الهی نخواهیم گذاشت که ضرر بتو برسد و اما چیزیکه بدیدهٔ در نیاید ما علم بان نداریم و قوت ما بدفع ان وفا نمیکند پادشاه گفت که ایا من شما را گرفته ام که ایا از هر دشمنی مرا نگاه دارید یا بعضی گفتند از هر دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت که اینک رسول مرا در رسید و میگوید که منجم که انچه تو اباد کرده ویران کنم و انچه بنا کرده خراب کنم و انچه جمع کرده پراکنده کردانم و انچه باصلاح اورده فاسد کنم و انچه اندوخته قسمت کنم و تدبیرهای ترا ابطال کردانم و این رسول خبر اورده از جانب مرگ که عنقریب دشمنان را بر تو شاد خواهم کرد و زود باشد که لشکر ترا پراکنده کنم و انس تو را بوحشت مبدل کنم و ترا بعد از عزت خوار گردانم و فرزندان تو را یتیم کنم و متفرق سازم جمعیت ترا و بمصیبت تو نشانم برادران تو را و پیوندهای تو را ازهم بپاشم و دشمنان تو را در خانهای تو بنشانم انگروه گفتند که ای پادشاه ما ترا از شر دشمنان و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت میتوانیم نمود اما ترک و کهنگی و زوال را ما چاره نمیتوانیم کرد و قوت دفع انرا نداریم و از خود دفع انرا نداریم پادشاه گفت که ایا چاره برای دفع این دشمن هست گفتند نه پادشاه گفت که دشمنان دارم از این دشمن عظیم تر ایا دفع انها میتوانید کرد گفتند که امیدها گفت در دها و بلاها و غمها گفتند ای پادشاه انها بتقدیر خداوند عظیم الشان نازل میشود و بشیابان از بدو نفس بر انکیخته میشود و هیچکس بر دفع انها قادر نیست و بحاجب و دربان و حارس و نگهبان ممنوع نمیگردند پادشاه گفت

ایا قادر

ایا قادر میشید بر دفع امور یکه بقضا و قدر الهی بر من مقدر شده است گفتند ای پادشاه کیست که بخدر و پنجه قضا افکنده
و مغلوب ان نگردد و کیست که با قدر حق تعالی ستیزه نماید و مقهور ان نشود پادشاه گفت پس هر گاه شما چاره قضا و قدر
نمیتوانید نمود و جمیع امور بقضا و قدر است چه نفع از شما بمن میتواند رسید ایشان گفتند که ما قدرت بر دفع قضا و قدر
نداریم و توقع فوز یافته و بمحابق امور پی برده و انچه میکوئی حق است اکنون بگو که چرا اراده ذاتی پادشاه گفت که ای
دارم که بعوض شما اصحاب و یاران بگیرم که قضا ایشان با من دائمی باشد و وفا در عهد و پیمان ایشان باشد و برای ایشان
با من همیشه باقی باشد و مرا بپیوندم و ایشان را قطع نکنند و بعد از مدتی بدشمنی من بدل صحبت من و ایشان باقی باشد و
بعد از مرگ تنها نگذارند و دوستی ترک یار و من هر گز نتوانید دانست چیزها که شما از دفع ان عاجز بید
که ان مرگ است گفتند ای پادشاه کیست که قضا ایشان را بتواند گردانید گفت ایشان گروهی چند ند که ایشان را بحیله
اصلاح شما فاسد گردانیدند گفتند که احسان خود را از یاد مکن و با ما و ایشان هر دو نیکی و ملاطفت کن که ما پیوسته اخلاق
تو را پسندیده و کامل و مهربانیهای تو را عظیم و شامل یافته ایم گفت صحت شما سهم قائلست و اطاعت شما موجب کری و کوریست
و موافقت شما ذبانرا لال میگرداند گفتند چرا چنین است ای پادشاه گفت زیرا که قضا ایشان شما را من در بسیاری مال و اموال و
اسباب دنیا است و موافقت شما را من در جمع خزاین و اسباب عیش و نعمها است و اطاعت شما مرا در امور لیستکه موجب غفلت
از امور اخرتست و شما مرا از فکر اخرت دور انگندید و دنیا را در نظر من زینت داده دیدار خیر خواه من بودید مرگ را بیاد من
نیاورده دیدار من مشفق و مهربان بودید زوال و نیستی و فنا و کهنگی را در خاطر من جا ندادید و امر را قبر ای من
تحصیل مینمودید و مرا با مر فانی مشغول نمیساختید بدستیکه انچه شما نفع میدانید برای من ضرر است و انچه گمان
میکنید محض دشمنی است و جمیع امور یکه شما برای من تحصیل کرده اید همه مرا بشقاوت اشتم و مرا بها حاجتی نیست و یکه
من نمیباید گفتند ای پادشاه پسندیده افکار نیکو کرداری سخن تو را فهمیدیم و عرض داریم که انچه بفرمائی اجابت کنیم و
ما را اصلا بر تو حجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و غالب است و لیکن ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب ان نیست که ما
ما را باطل شدن دشمنان ما و شماتت دشمنان ما میکرد و بر ما کار بسیار دشوار شده است و در چاره کار تو حیران مینماید
تغییر رای که تو اساس کرده بدید و این امر که ترا نه بران عازم شده پادشاه گفت که انچه شما را بنجوا خاطر میرسد بگوئید و ایمن
باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمائید و از من ترسی و بیم مدارید که من تا امروز مغلوب حمیت و تعصب و مقهور
و امروز بر هر دو عالم و قائم و امروز پادشاه شما بودم و لیکن بنده بودم امروز بندگی از ازاد شده و شما را نیز از فرمانبرداری
ازاد کردم گفتند ای پادشاه که اکنون چه عزم را ای گفت عزم دارم که بقدر ضرورت و فراغت نمایم و در خلوتی مشغول
تحصیل اخرت خود کرده و دنیای فریبنده را ترک نمایم و این بارها گران را از پشت خود بیندازم و مهیای مرگ شوم و تهیه
سفر اخرت بگیرم که اینک پیک مرگ در رسید و میگوید که فرموده اند که از تو جدا نشوم و یا تو باشم تا مرگ خود در رسد
گفتای پادشاه ان پیک که از جانب مرگ امد کدام است که ما او را نمی بینیم و او مقدمه مرگ است گفت اما رسول مرگ اینست
موی سفید است که در میان موها سیاه ظاهر گردیده و بانگ زوال و فنا در میان جمیع جوارح و اعضا در داده و همه را جابجا دگرگونه اند
و اما مقدمه مرگ ضعف و سستی و شکستگی است که این موی سفید نشانه انست گفتند ای پادشاه چرا مملکت خود را
باطل میکنی و عیش خود را مهمل و سر کردان میگذاری و از وبال و کنال این تغیر سیر که این کرده را معطل و ضایع بگذاری مگر نمیدانی
که بهترین ثوابها باصلاح امور خلق است و بهترین عبادتها متابعت جماعت است و چگونه نمیترسی
که گناه کار باشی و حال انکه در ضایع کردن سیر عامه خلق گناه زیاده از ان ثوابی است که در اصلاح نفس خود توقع داری
یا نمیدانی که بهترین عبادتها عملیست که دشوار تر باشد و دشوارترین عملها سیاست رعیت است بدستیکه تو ای پادشاه
بعدالت در میان رعیت سلوک کرده و پیوسته بتدبیر صواب خود اصلاح امور ایشان نموده و بعدل انچه امور ایشان باصلاح پیوسته
تو مستحق مزد ثواب گردیده ای پادشاه اصلاح اینگروه در دست تو است و اکنون میخواهی که ایشان را بگذاری که فاسد شوند
و از فساد ایشان گناه بتو عاید شود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح خود بتو میرسد تحصیل مینمائی مگر نمیدانی ای پادشاه
که علما و دانشمندان گفته اند که هر که شخصی را ضایع و فاسد میکند موجب فساد نفس خود کرده و هر که شخصی را باصلاح اورد
موجب صلاح نفس خود شده و کدام فساد از این شامل تر و بیشتر میباشد که تو ترک مینمائی جمیع این رعیت را که تو پیشوای

ایشانی و بدد بیری از میان ایشان نکرده که تو باعث انتظام امور ایشانی و بنها که از خود میفکنی لباس این سلطنت را که وسیله فوز دنیا
و اخرت تست پادشاه گفت مغتنم شمردم انچه گفتید و دلالت کردید انچه بیان کردید اکر من پادشاهی را در میان شما اختیار کنم برای اینکه
عدالت در میان شما جاری سازم و از خدا مر را مطلب نمایم و در اصلاح شما و داشتن شما از انچه زیان و خوبیهاست اعوان و یاران کنا من
مهربانی کنند و بی مدد از امور من متکفل شوند و ایشان نیز در ان مطلب خیر خواه و معاون من باشند کان نداریم که بنها
چنین مطلبی را در میان شما بر اه تواند رسید و بحال انکه همکی شما مایلید بدنیا و راغب گردیده اید شهوتها و لذتهای ان و با اسباب
شما اکر من در میان شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل کردم بدنیائی که اکنون امید دارم که ترا بنمایم و با هلش و اگذارم و فریفته
ان کردم نا هنکامیکه ناکاه مرا در رسد و مرا از تخت پادشاهی بر زمین رساند و بعد از جامهای حریر و دیبا لباسهای مطرز بطلا انچنانک
در من پوشانند و بعوض جواهر کرانبها و سنک کلوخ بر من افشانند و بعد از منازل وسیعه و قصرهای رنکین ساکن کردانند و بپوشانند
من بعد از خلع لباس مکرمت جامهٔ خاری و مذلت پس در انجا بمانم تنها و بیکس و هیچکس از شما با من بنا نباشید و مرا از یاد ادنی بدر
برید و بمحل خرابی و ویران تنها بیندازید و بدن مرا بجانوران زمین و عنبران واگذارند و کوشت و پوست بدن مرا بخورند و بدنم
من تمام کرم و مرا دار کنند و شود و عزت ذلت و خواری و من کرد و دست برزین شما نسبت بمن در انحال کسی باشد که زود تر مرا
دفن کند و مرا با کردهها بخود واگذارد و برود و در انحال بغیرت حسرت و ندامت ثمرهٔ بران دوستان و یاران متربت نشود
شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع نمایند و اکنون اعتراف نمایند که نفعی از شما بمن نمیرسد
قادر بر دفع ضرری از من نیستید و چاره برای من نمیاندیشید پس بکوئید من امروز چاره کار خود میکنم چون شما با من مکر کردید و ما
فریب برای من کسترده بودید و بخود را از مکر شما نجات ندیدم ایشان گفتند که ای پادشاه میکوئی را در ما ان نیستیم که پیشتر بودیم چنانچه
توان نیستی که پیشتر بودی انکسیکه تو را از حال بگردانید بخوبی ما را نیز متبدل ساخته و راغب بخیر و خوبی کردانیده پس توبه ما را
قبول فرما و خیر خواهی ما را ترک مفرما پادشاه گفت که تا شما بر سر قول خود هستید من در میان شما میباشم و هر کار بر خلاف این وعده
عمل نمایند از میان شما بیرون میروم پس ان پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او همکی بر سیرت او عمل نمودند و بعبادات و بندکی حق تعالی
مشغول کردیدند پس حق تعالی اوذانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را مخذول کردانیده و مملکت ان پادشاه
زیاد شد و مهی و دو سال دیکر بر این سیرت بکذشت و میان ایشان پادشاهی نمود و برحمت ایزدی پیوسته و تمام عمر او بشصت و چهار
سال بود که نصف ان را بظلم و فساد و نصف دیکر را بصلاح و سداد کذرانیده بود اسه نکه بشنید ایمثل بسوی سر کردید که
از اینجا به مثل دیکو بفرماکه موجب یاد انحضرت شحالی من کردد و شکر الهی را زیاده بجا اورد و بلوهر کفت که نقل کرده اند که پادشاهی
بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت و تفرقه و پراکندکی بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد
ایشان و ان پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و سداد و حق شناسی و خدا ترسی و ان رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری از
کناهان راغب کردانید و امر مهمی مود ایشان را بباد کردن خدا در جمیع احوال و پناه بردن با و در دفع دشمنان و رفع شدائد
چون پدرش از دنیا برفت او بر سریر سلطنت مستقر کردید بدستیاری دشمنان او را منکوب کردانید و رعیتش بر فاهیت و
امنیت مجتمع کردیدند و ملکش ابادان و معمور کردید و امور پادشاهیش منتظم شد و فور این نعمتها بایشان باعث طغیان
و غفلت و فساد او کردید بحدیکه بندکی خدا را فراموش کرد و نعمتها خدا را کفران میمود و هر که با او در عناد میبود و رعیت را بر
میشورانید انحال پادشاهی در بطول انجامید و روز بروز فساد او و رعیت او زیاده میشد تا انکه همکی فراموش کردند ان
دین حق را که پیش از پادشاهی او داشتند و انچه او امر میفرمود از باطل و ظلم همکی اطاعت مینمودند و در ضلالت
و کمراهی مسارعت میکردند و بر این حال ماندند تا انکه فرزندان ایشان بر اینچه الت و بطالت نشو و نما کردند و عبادت
الهی از میانشان بالکلیه برطرف شد و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمیشد و در خواطر ایشان خطور نمیکرد
که خدائی معبودی بغیر پادشاه دارند و ان پادشاه در حیات پدرش با خدا عهد کرده بود که اکر پادشاه شود اطاعت الهی
بجای بکند که هیچیک از پادشاهان کذشته نکرده باشند چون بپادشاهی رسید عرف سلطنتان نیت را از خواطرش
محو نمود و مشیت فرمانروائی خدایان را از پیش کرد که چشم نکشود و بجانب حق اصلا نظر نیفکند و در میان امرای و مردم
صالحی بود که قرب و منزلتش نزد ان پادشاه زیاده از دیکران بود و در دلش دیانت بدید امد و در دلش شد از ان کناهی و
ضلالت و مستی و بطالت کردار ان پادشاه میدید و میخواست که بنیاد پادشاه بیاورد و پیغام داد که او با خداوند خود کرده بود

دارو را پند دهد و نصیحت کند ولیکن از شدت سفاهت و عقل او حد و مهنمود و جرات نمیکرد و از اهل دین و صلاح در مملکت آن
پادشاه کسی نمانده بود بغیر او و یک شخص دیگر که در اطراف مملکت آن پادشاه مخفی بود و کسی نام و نشانش را نمیدانست
پس بوزرجمهر جرات کرد و کلهٔ مرد پوسیده را برداشت و در خانهٔ پیچید و در مجلس پادشاه در آمد و چون بر جانب
راست پادشاه نشست آنکله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و با یوان میزد تا آنکه دیزها استخوان از تمام
انمجلس را کثیف کرد و پادشاه از آنعمل در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند و جلادان شمشیرها کشیدند و منتظر
فرمان پادشاه بودند که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند پادشاه با آن شدت غضب و خشمیکه او را از خانه بدر آورد
بود ضبط خود نمود و او را بقتل و نفرمود و پادشاهان از زمان با وجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری
مینمودند و سبب آن درست بیان شده و ما در اینجا نمیکردیم برای تطویل کلام و عبث و اما در ملکت زیرا که انحراف قلوب ایشان
موجب تزلزل بنیان سلطنت میگردد و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاه میشود و پادشاهان بسبب شاکی شدند
تا از مجلس برخواست و انمرد و و فرد دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرده و پادشاه با او هیچ در این باب سخن نگفت چون
انمرد دید که پادشاه از سبب انکار هیچ نمیپرسد در روز چهارم همان کله را برگرفت با تراز وی و قدری از خاک و چون
بمجلس در آمد و با کله انکرد که هر روز میکرد ترازو را برگرفت و در بیان کفهٔ آن در میگذاشت و در کفهٔ دیگر خاک نیخته
انفتد که برابر ان در شد پس انخاک را در چشم انکله ریخت و بیان کف خاک بود اشت و در دهان انکله ریخت و انخاک
پادشاه را دیگر طاقت نماند و بی تاب شد و گفت میدانم که با عشق تو و این اعمال در مجلس زیادتی قرب و منزلت
نزد من داری میدانی که تو را عزیز و گرامی میدارم و از تو میگذرم چیز چند اکه از دیگران نمیگذرانم و گمان نداری که
در این اعمال غرضی و مطلبی داری پس انمرد بر زمین افتاد و پادشاه را بوسه داد و گفت ای پادشاه ساعتی دو بمن دار
و عقل خود را همگی بمن کن که با تو سخنی دارم بدرستیکه مثل سخن حکمت مثل تیر است که اگر بوزه من نرمی انداز ند مینشیند
و جا میکند و اگر بسوی سنگ سخت انداز ند تاثیر نمیکند و بر میگردد و همچنین کلمهٔ حق مانند باران است که اگر بر زمین
پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد و از انگیاه میروید و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع میشود و بدرستیکه در مردمها
خواهشها مختلف مینا شد و پیوسته در دل آدمی عقل تو را نی با خواهشها نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهش
عقل غالب شد آدمی حقرا می یابد و از انغزیشه و خطائی حاصل نمیشود و بدانکه من از هنگام طفولیت تا حال بدرستی در علم
و دانش بود و بتحصیل علوم راغب بود و بر همه چیز را از اخبار و منهوم پس هیچ چیز را مکو انکه از ان بهره
و افی اخذ نمود تا انکه روزی در میان قبرستان میگردیم اینکله پوسیده را دیدم که بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاه
پادشاهان و چون پادشاهان محبت عظیم دارم از مشاهدهٔ اینکله را بی اختیار دچار گردیدم ان زمان خاطر من از مشاهدهٔ
مذلت و خواری پس متاثر شدم پس انرا برداشتم و در بر گرفتم و بخانهٔ خود ببردم و در میان پوشانیدم و کلاب
بران پاشیدم و بر روی فرش نیکو گذاشتم و با خود گفتم که گو اینکله از سرهای پادشاهانست این گوام در دنیا تا بر گشتند و
جمال خود بر میگردند و اگر از سرهای فقرا و درویشانست بر همین حال میماند و گرام من نفعی بان نمیرسانند پس چند روز
با او چنین سلوک کردم و در گرام او احترام و زینت آن اهتمام کردم هیچ در آن تغییر نشد و هیچ جمالی از او حاصل نشد
چون دیدم که گرامی داشتن در آن تاثیر نمیکند طالبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان کمتر قدر و تر بود فرمودم که خوانی
پیش زمین بان سر رسانیدند دیدم انحالت نیز در آن هیچ تاثیری نکرد دانستم که اکرام و اهانت فرمودنی نسبت بحال انسر
یکسانست چون انحال التزام در امتشاء کردم بنزد حکما و دانایان رفتم و از احوال اینکله از ایشان سؤال نمودم ایشان
نیز علمی باحوال او نداشتند چون میدانستم که پادشاهان دانش و علم و معدن بودن با و حلم است بنزد تو آمدم که از تو
سؤال نمایم و از جان خود ترسیدم و جرات سؤال نمینمودم تا انکه خود سؤالی فرمودی اکنون التماس دارم که مرا
خبر دهی که این سر پادشاهانست یا کدایان بدرستیکه چون در مانده شدم در حال اینکله با خود اندیشه کردم که
پادشاه از هیچ چیز پرهیز نمیکند و حرص ایشان را بمرتبهٔ دانستم که اگر تمام زمین را بسم تصرف در آورند بان قانع نمیگردند
و همت بر تسخیر بالا ی آسمان بگمارند دیدهٔ انکله را که ملاحظه کردم از دو نفر یکدیگر خالی پر شد و هم چنین نظر کردم

بدهان اینکله که اگر دهان پادشاهان باشد هیچ چیز پر نمیشود و چون ملاحظه کردم از دون یکدیگر خالی پر شد پس اگر که
میگوئی این سر مسکینی است حجت بر تو تمام نمیکنم گر این را از ویژگان پادشاهان برداشتم و اگر با و در نمیکنی میروم و کلهای
پادشاهان و مسکینان همرا بیرون میاورم و نزد تو حاضر میگردانم اگر فضیلتی و شرفی در کلهای پادشاهان بر
ظاهر میباشد من بگفتهٔ تو قایل میشوم و اگو میگوئی که این کله سر پادشاهیست پس بدانای پادشاه که این کله او است
از شوکت و پادشاهی و زینت و رفعت و عزت مثل انچه تو داری در حال چیزها خود داشته است و اکنون با ینحال رسیده
و نمی پسندم بتوای پادشاه روزی بر اکه تو نیز با ینحال افتاده با شی و با مال دوست و دشمن گردیده با شی و با خاک یکسان شده
با شی و گرم بدتر از خورد با شد و جمعیت بتنهائی و عزت بخواری بدل شده با شد و تو از دو خانه خانه ها دارند
و پادشاهیت بمیراث ببرند و یاد تو از زبان مردم و علمای تو تمام بر هم خورد و فاسد شود و هر کرا گرامی داشته با شی خوار
گردد و هر که را خاکر کرده با شی گرامی گردد و دشمنان تو شاد شوند و یاران تو گریان شوند و خاک بر رویت بریزند و بجای
گرفتار شوی که اگر تو را از دو هند نشوی و اگر تو را گرامی دارند نیابی و اگر تو را خوار گردانند بچشم نیابی و فرزندانت تهیدست گردند
و نفقات بمیکس شوند و گاه با شد که شوهر از دیگر بگیرند پس پادشاه از استماع اینسخنها هراسان شد و اشک از چشمش
فرو ریخت و خرقا و دیبا را بر او دوبیا بگردانید و چون انمرد دید که سخنش در پادشاه تاثیر کرد دیگر او را مثال اینسخنان
بیا کفت پس پادشاه گفت که خدا ترا جزای خیر دهد و این جمیکه بر کردن من بر آمده انداز بزرگان خدا بیشتر ابلای بد
کرفتار کرداند بجان خود سوکند میخورم که مطلب ترا فهمیدم و بخیر خود بینا کردیدم پس ترک شهوات و معاصی نمود و بطاعات
عبادات و خیرات راغب کردید و او را از نیکی و صلاح او در آفاق منتشر شد و اهل فضل و علم از هر طرف روبا و آوردند و
عاقبت او بخیر و صلاح انجامید و با ینحال ماند تا از دنیا مفارقت نمود یونداسف گفت که دیگر از اینگونه مثلی بفرما بلوهر
گفت که نقل کرده اند که در از منهٔ گذشته پادشاهی بود بینا خواهش داشت که از او فرزندی حاصل شود و بهر گونه علاجی
که گمان میبرد بر این مطلب خود را معالجه مینمود و فایده نمی بخشید تا انکه در اخر عمر او یکی از زنان او حامله گردید و پسری از
متولد شد پس خشنود و شاکر و براه افتاد و روزگاری بر داشت و گفت بروز معاد باز گشت خود جفا میکنید پس کام دیگر بود
و گفت پیر خواهید شد و کام شیم بر داشت و گفت بعد از ان خواهید مرد پس بحال خود باز گشت و بطور اطفال مشغول
بازی و لهو شد پادشاه از مشاهدهٔ اینحال بسی متعجب شد و منجمان و عالمان را طالبید و حال انفرزند را نقل کرد و گفت
طالع فرزند مرا ملاحظه نمائید و در این باره او را و تامل کنید و احوال او را برای من بیان کنید انگروه انقدر در استعلام
احوال او اندیشه کرده ماندند شدند و از احوال او چیزی استنباط نتوانستند نمود چون پادشاه دانست که ایشان نتوانستند
در امر او حیران ماندند و او را بدایکان داد که بشیر داد و او مشغول شدند و یکی از منجمان گفت که این طفل پیشوائی از پیشوایان
دین خواهد شد پس پادشاه نکهبانان آن فرزند گماشت که از او جدا نشوند تا انکه پسر سن شباب رسید روزی خود را از
دست پاسبانان خلاص کرد و بیابان را امد ناگاه نظرش بر جنازهٔ افتاد پرسید که این چیز است گفتند این آدمی است که مرده است
پرسید که چه چیز باعث مرگ او شده است گفتند که پیر شد و ایام عمرش بسر آمد و اجلش در رسید و مرد پرسید که پیشتر صحیح و زنده
و زنده بود و میخورد و میاشامید و راه میرفت گفتند بلی چون پارهٔ راه دیگر رفت نظرش بر مرد پیری افتاد او را دید و تعجب نظر
بسیار بر او میکرد و ملاحظهٔ احوال او میمود پرسید که این چه چیز است گفتند پیری بسیاس است پرسید که این مرد او طفل
بود و با ینحال رسیده است گفتند بلی پس از ان در گذشت بیبیاکی رسید از حال و پیر رسید گفتند مرد دست نیما رشده است
گفت او صحیح بود و بعد بیمار شده است گفتند بلی گفت ما انکه اگر شما راست میگوئید همه مردم عالم دیوانه اند
ناگاه پرستاران و پاسبانان بفکر آن پسر افتادند و تفحص کردند او را در خانه نیافتند بیابان را آمدند و او را دیدند که
بر دند چون بخانه در آمد بر پشت خوابید پس نظرش بچوبهای سقف خانه افتاد پرسید که اول این چوبها چگونه بوده است گفتند
اول نهالی بوده از زمین روئیده و بعد از ان بزرگ و درختی شده بعد از ان نجار ان را بریده و دیوارهای خانه را بلند کرده اند و این چوبها
بر روی انها انداخته اند و در این سخن بودند که پادشاه فرستاده نزد موکلان که ملاحظه کنند که پسر زنده و باشده بسخن امد است
گفتند بلی سخن میگوید و سخنی چند میگوید که از بابت سخن سود ایشان چون انسخنان را بپادشاه نقل کردند علما و
منجمان را بار دیگر طالبید و از حال او سؤال نمود ایشان حیران ماندند مگر همان منجم اول که گفت او پیشوا و راه نمای اهل دین

خواهد شد و پادشاه را از سخن او خوش نیامد پس بعضی از دانایان گفتند ای پادشاه اگر دختر ابتر و بیمار او را بحال نیکو
باز آوری و زایل میکرد و عاقل میشود و بکار خود بینا میشود پادشاه سخن ایشان را پسندید و تفحص نمود در اطراف زمین در
باب نهایت حسن و جمال که از ان بهتر نتواند بود برای او و بهمرسانیدند و برای او قصر عقد و محلی آراسته و ساز ندکان و نوا
زندکان و بازیکران بسیار جمع کردند و هر یک بکار خود مشغول کردیدند چون نغمها و ترانهای ایشان بلند کردید پسر پی برد
که این صداها چیست گفتند که اینها ارباب نغمه و ترانه و لهو و لعب و بازی و طرب اند که از برای عروسی تو ایشان را جمع کرده اند
که خواطر تو شاد کردد پسر ساکت شد و جواب نگفت چون شب شد پادشاه زن ان پسر را طلبیده نمود و گفت فرزندی بغیر از تو
پیدا نکردم و بسیار او را عزیز میدارم میخواهم که چون تو را بنزد او ببرند بشیوهٔ مهربانی و ملاطفت و با نشو و شیرین زبانی و
حسن مصاحبت دل او را بسوی خود مایل کردانی چون زن را بنزد او بردند و خلوت شد زن بنزد پای او رفت و شروع در مهربانی
و ملاطفت نمود و پردهٔ حیا را از پیش برداشت و دست در کردن شد را و در پسر گفت که شاید ممکن که شب دراز است و ما را
صحبت بسیار است خدا بر تو مبارک کرداند این مواصلت را صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و بصحبت مشغول شویم پس بخوان
مشغول طعام خوردن شدند و زن مشغول شراب خوردن و انقدر صبر کرد تا بخوان که مستی تمام بر پسر و پدر تا ان و یاسبان
را غالب کرده از خانه بیرون آمد و در شهر رفت و در کوچها میکردید تا انکه بر پسر هم سن خود از اهل آنشهر برخورد جامهٔ
خود را انداخت و بعضی از جامهای ان پسر را پوشید که کسی او را نشناسد و ان پسر را برداشت و با یکدیکر از آنشهر بیرون رفتند
و در تمام آنشب راه رفتند چون نزدیک صبح شد بر تر سیدند که از عقب ایشان بیایند و ایشان را بیابند و رکوشهٔ پنهان شدند
چون صبح شد و خدمتکاران پسر پادشاه بنزد دختر آمدند او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند از عروس احوال او را پرسیدند
پرسیدند که حال تو من بودم و من بخواب رفتم نمیدانم بکجا رفته است چندانکه او را طلبیدند نیافتند چون نشد دانستند که
پادشاه بار و بنهٔ خود را از مسکن خود بیرون آمده رو براه آورده اند و پیوسته چنین میکردند که روزها مخفی و شبها طی مسافت
مینمودند تا انکه از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند و بمملکت پادشاه دیکر داخل شدند و آن پادشاه را دختری بود در
نهایت حسن و جمال که از بسیاری محبتی که با دختر داشت عهد کرده بود با او که او را بشوهر ندهد مکر بکسی که او به پسندد و او را
نماید و باین سبب غرفهٔ بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بودند که بر شارع عام مشرف بود که اندختر پیوسته در انجا نشسته
بود و بر روی که از آن شارع عبور مینمودند نظر میکرد که اکر پسر او را به پسندد پدر خود را اعلام نماید که او را بعقد او در آورد
ناکاه منظر شوهر پسر پادشاه افتاد که با انجامهای کهنه با رفیق خود سیر میکنند چون نوبت بجانب صورت و مقوی از جبین ان پسر ساطع بود
محبت او در دل اندختر قرار کرفت و زبان بدر فرستاد که ایکاش من کسی را از فرستادکان اختیار کرده ام تا زوج فرخ او و الا بدیکران راضی نخواهم شد
پادشاه با اهل اهلبیت خوشحال شدند و بقصر دختر بر آمد و کفت انچه از ایمن بنمایید چون او را نشان داده اند او را دیدند و مشاهدهٔ
او نمودند از قصر فرود آمد بتغیر لباس نمود بنزد پسر آمد با او سخن کفت و از احوال او سؤال نمود که تو کیستی و از کجا آمده کفت
ترا با من چکار است و چه سؤال از من میکنی من مردیم از فقرا و مساکین پادشاه کفت که تو غریب مینمائی و در زمان تو در آن
شهر نیامده پسر کفت من غریب نیستم پادشاه هر چند سعی نمود که بر استی احوال خود بیان فرماید ابا نمود و بیان حال خود نکرد پس پادشاه
جمعیر اموکل او کردانید که از احوال او باخبر باشند بنحوی که او ندانند و مطلع باشند که بکجا میرود و در کجا قرار میکیرد
بحرم سرای خود باز کشت و کفت جوانیرا دیدم در نهایت عقل و فراست و کویا پسر پادشاه است و چنان مینماید که او را میل
و خواهش نباشد با انچه شما او را برای ان میخواهید پس کس بطلب او فرستاد که او را حاضر کردانند ملازمان پادشاه بنزد او
آمدند و کفتند که پادشاه ترا برای مکرمت او را بمجلس پادشاه حاضر ساختند پادشاه او را اکرامی داشت فرمود که
برای او کرسی کذاشتند و او را بر کرسی نشاندند پادشاه فرمود که دختر فرزند خود را در پیش پرده آمد نزد پسر کفت که انچه تو را برای
کار دنیا طلبیده ام دختری دارم که ترا برای شوهر خود پسندیده میخواهم که او را بعقد تو در آورم و از فقر و بیچیزی پروا مکن که تو را غنی
میکردانم و شرافت و فروغ و وفعت بتو ارزانی میدارم پسر کفت که مرا با انچه میکوئی احتیاجی نیست ای پادشاه اکر میخواهی
برای تو مثلی بیان کنم پادشاه کفت بکو انچنان کفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و پسر داشت ان پسر مصاحبت و مؤانست
داشت و کاهی از مصاحبت او طعامها مهیا کردند و پسر پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس ایشان در آمد شراب خوردن مشغول
شدند تا انکه همکی مست شدند و افتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای اهل خانهٔ خود بر سرش

افتاد و از مدیر ون کرخانهٔ خود باز کرد و هیچیک از مصاحبان را بیدار نکرد و مستانه براه می آمد در عرض راه کذارش بر قبر یکی از نام
در عالم مستی و بیهوشی چنین بنظرش آمد که ان قبر خانه ایست پس بان قبر داخل شد و کفن مرده بمشامش رسید از غایت
بیهوشی و بیخبری کمان کرد که بوهای خوشی است که در خانه برای او مهیا کرده اند و استخوان پوسیدهٔ کهنه را که در ان قبر بنظرش
آمد کمان کرد که فرشهای بزرکانه است که در منزل او برای او کسترده اند و دیکر مردهٔ تازه را در ان قبر دفن کرده اند و مستعفن
کردیده چنانچه اثر آنرا آمد که معشوقهٔ او است دست تنك بکردنش در آورد و تمام شب او را میبوسید و با او بازی میکرد چون صبح
شد و بهوش باز آمد و نظر کرد دست خود را در کردن مردهٔ کندیدهٔ دید و جامهای خود را با نواع کثافات و جراحات دید و خون
آلوده یافت و از کندیدکی بتابشد و از انحال دهشت عظیم بهمرسانیده بیرون آمد و بانهایت بدحالی متوجه شهر شد و از
شرمندکی و انفعال انحال ناخوش خود را از مردم پنهان میکرد تا بخانهٔ خود در آمد و بسی شاد شد که کسی او را بدانحال مشاهده
نکرد پس جامهای خود را افکند و خود را پاکیزه کردانید و جامهای نو پوشید و بیوهای خوش خود را خوشبو کردانید بخدا تراعمر دهد
ای پادشاه کسی کمان دارد که چنین حالی بر او کذشته باشد و دیکر باختیار خود بچنین جا میرود و چنین حالی را اختیار نماید پادشاه
کفت نه کفت حال من نیز مثل حال آن پسر پادشاه است پس پادشاه بجانب زن التفات نمود و کفت تو کفتی انچنان باشد یا نباشد
رغبت بسیار بدختر تو دارم و بکمال رضا و کمال اختیار او را میخواهم و میطلبم اکر چنانچه باید برای او بیاید نفرمودی و با او رغبت ننمودی اکر رخصت
میفرمائی من بیرون آیم و با او سخن بکویم پادشاه بان پسر کفت که زن من میخواهد که برابر تو آید و با تو سخن بکوید و با امر تو
او بحضور کسی نیامده است و با کسی سخن نکفته پسر کفت اکر خواهد بیاید پس زن آمد و نشست و کفت از این معامله با ملکان کجا میشود
خیر فراوان و نعمت بی پایان بسوی تو فرستاده و در چنین نعمتی سزاوار اینست قبول کن که دختر خود را بعقد تو در آورد و مدتها
اکر به بینی که هر دو در کار چه بهرهٔ از حسن و جمال و زیبائی و رعنائی با و کرامت فرموده قدر این نعمت را خواهی دانست و اکرار را
اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی بود پس پسر رو بپادشاه کرد و کفت میخواهی برای انحال مثلی بیان کنم پادشاه کفت بلی انچنان
کفت که جمعی از دزدان تفاق کردند که بخزانهٔ پادشاه روند پس نقبی زدند و از زیر دیوار خزانه داخل شدند متاعها دیدند
که هرکز ندیده بودند و در میان انها سبوی بزرکی بود از طلا و مهر از طلا بر دهان زده بودند با یکدیکر کفتند که در میان متاعها
انچنان از این سبو بهتر چیزی نیست از طلا ساخته اند و مهر طلا بر دهان زده اند و انچه در ان سبو است البته از سایر امتعه
انچنان بهتر خواهد بود پس سبو را کرفتند و بردند بر نیستاد و همکی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند چون سبو را بسوی اکشودند
چند افعی کشنده در ان سبو بودند بر انجماعت حمله کردند و همکی را کشتند خدا تو را عرد هدای پادشاه کامکار داری که کسی حوالی
انجماعت را شنیده باشد و حال انسبو را از اندیکر بر سر انسبو میزد پادشاه کفت نه پسر کفت که حال من همچنان است پس دختر
کفت بیدرخود که مرا رخصت دهد و فرماکه بیرون آیم و با او سخن کویم زیرا که اکر به بیند که حق تعالی چه مرتبه از حسن و بیکوئی
و زیبائی بمن عطا فرموده است البته باختیار و قبول خواستکاری من خواهد کرد پادشاه با پسر کفت که دختر من میخواهد
که بحضور تو آید و بیحجاب با تو سخن کوید و تا امروز در بر ابر کسی نیامده انچنان کفت اکر خواهد بیاید پس دختر با نهایت حسن
و جمال و عنج و دلال از پس پرده بیرون خرامید و با ان پسر کفت که ایا هرکز کسی مثل من دیده در بیکوئی و خوش روئی و بهجت
و ضارت و حسن و طراوت و من ترا پسند کرده ام و محبت ترا بجان خریده ام با من جفا مکن چون منی را بفراق خود مبتلا مکن
جواب او را پادشاه کرد و کفت میخواهی برای تو مثلی بیان کنم که شاهد حال من باشد پادشاه کفت بلی جوان کفت که نقل کرده اند که پادشاهی
بود و دو پسر داشت یکی از پسر پادشاه را با پادشاه دیکر محاربه روداد در حربکاه یکی از زادکان پسر پادشاه دیکر بشد
پس فرمود که ان پسر را در خانه حبس کردند و حکم فرمود که حکم هر که بر او بکذرد و سنکی بر او بزند و ان پسر بر انحال مدتی در
حبس ماند پس پدر ان پسر بپدر خود کفت که رخصت ده مرا که بروم بجانب برادر خود شاید بجلیه او را خلاص کنم پادشاه
کفت برو و انچه تهیهٔ که لازم داری با خود بردار و بر و پس اسباب و امتعهٔ بسیار و زنان خوانده و نوازنده بی شمار با خود بردانشت
و متوجه ملازمان پادشاه شد چون نزدیک شهر پادشاه رسید پادشاه را از قدوم او با خبر شدند و مردم شهر را امر کردند که او را
استقبال نمایند و در بیرون شهر منزل مناسبی بر او تعیین فرمود چون پسر پادشاه در انمنزل قرار کرفت و متاعها و
خود را کشود و غلامان خود را فرمود که با مردم مشغول خرید و فروخت شوند و در سود او معامله با ایشان مسامحه نمایند
و متاعها را بقیمت ارزان با ایشان فروشند چون همکی مردم انشهر بمعاملهٔ مشغول شدند پسر پادشاه ایشار اغافل کرد

وبتنهائی ایشانرا غافل بشهر درامد وزندان برادر خودرا دانسته بود بتوران زندان امد وسنك ریزهٔ برداشت در اندزدان افکند
که معلوم نماید برادر شرچوه دارد یانه چون سنك ریزه برادر خورد فریاد برآورد وگفت مرا کشتی پس زندان بانان بوسر او جمع شدند
وپرسیدند که چرا فریاد کردی وترا چه پیش امد که چنین فزع نمودی ودر این مدت ما تراعدابها وسیاستها عظیم کردیم ومزم بتو
سنگها گران نداختند جزع نکردی وبفریاد نیامدی اکنون از سنك ریزهٔ اینهمه چرا بفریاد امدی گفتانها بیگانه نبود ندرا نمیشناسید
واین مرا شما نمانند پس برادر شرخویش برکشت وبمرو شهر گفت که فریاد نیز بنیائید که متاعی برای شما بگشایم که هرگز مثل
ان ندیده باشید چون روز دیگر شد تمام مردم شهر بسوی ان شافتند برای سودا پس فرمود که متاعها پیش او برای ایشان بگشودند
وساز ندها ونواز ندها وبازیگران ولعبتبازان واربابطرب واصحاب لهو ولعب را فرمود که هریك بشیوهٔ مردم را مشغول کردند
چون دید که مردم همگی مشغول عیش وسوداطرب وتماشا کردیدند بمثل روزگذشته عمل نمودند مخفی بشهر درامد وبزندان نزدیك
داخل شد وزنجیرهای ودرا بردید وگفت غم مخور که ترا مدادا میکنم وجراحتهای تورا مرهم میکذارم وادرا برکوفته از شهر بیرون اورد
وبرجراحتهای او مرهم گذاشت وچون اندکی باصلاح امد وقدرت بحرکت بهم رسانید اورا بر سر راه اورد وگفت برو واز این راه که
بدریا میرسی وکشتی مهیا کرده ام برو تا تورا بران کشتی بنشین وبجانب وطن خود روانه شو وچون برادر محبوس قدر راه امد بطالع مسعود
خودراه را کم کرد ودر چاهی افتاد که دران چاه ازدهای عظیمی بود ودر انجاه درختی بود چون نظر بان درخت افکند دید
که بر سر درخت دوازده غول ماوا دارند وبر شاخ درخت دوازده شمشیر بر هنه تعبیه کرده اند ومیانیست بران درخت بالا رود
تا از چاه واژدها خلاصی یابد پس سعی بسیار کرد با نواع حیلها واز شاخ اندرخت بالا رفت وخودرا بشاخی از شاخها اندرخت
رسانید وبصد افسوس از ان غولان خلاصی یافت خودرا رسانید بدریا وبر کشتی سوار شده بخانهٔ خود رسید خداعمر تو دراز
کناد ای پادشاه کامران دانی که چنین کسی دیگر باختیار خود بچنین جائی برگردد پادشاه گفت که مرد جوان گفت که حال من نیز مثل حال ان
جوانست که حالتر اشنیدی پس پادشاه وزن ودخترهمگی از قبول انجوان مایوس شدند ودانحال ان پسر که رفیق پسر پادشاه
شده بود بنزد پسر امد وسر درکوش او گذاشت گفت هرگاه تو اندخترا قبول نمیکنی التماس دارم که برای من خواستگاری نمائی
شاید بنکاح من دراورند پسر پادشاه گفت که رفیق من میگوید که اگر پادشاه مصلحت میداند این سایهٔ رحمت ابر بسر من افکنده
دخترخود را بعقد او درامد پس گفت که مثل این رفیق من بایان مثل نمیاید که مردی رفیق جمعی شده بود پس همگی بکشتی نشستند و کشتی را
روانه کردند وچون پارهٔ راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیك جزیرهٔ گردانجا غولان بسیار بودند ورفیقان امرد همگی غرق شدند
اورا دریابان جزیره افکندند وانغولان بردریا مشرف شده بودند ونظر میکردند پس غول مادهٔ نزدیك امرد امد اورا دید
عاشق وشد اورا بنکاح درآورد وبا او صحبت داشت تا صبح وچون صبح شد امرد را کشت وقسمت کرد اعضای اورا میان یاران
خود وبعد از زمانی که مثل اینواقعه روداد شخص دیگر از کذار ان جزیره افتاد دختر پادشاه غولان عاشق وشد اورا
برد در انشب تا صبح اورا بتکلیف مباشرت مینمود ان مرد چون از واقعهٔ امرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نمیکرد وچون
صبح شد ان غول بتهیهٔ قتل برخاست امرد کریخت وخود را بساحل دریا رسانید اتفاقا کشتی در کنار انجزیره بود حاضر شد
پس نهاد زد که اهل انکشتی را وبایشان استغاثه نمود ایشان براو رحم کردند واورا سوار کشتی نمودند وبا خود بردند واورا
رسانیدند وچون صبح شد غولان بجانب انغول امدند پرسیدند که چه شد امرد یکه با او شب بروز اورد گفت از من کریخت
غولان تکذیب نمودند وگفتند البته اورا تنها خورده وبما حصه ندادهٔ ما ترا مدعوض او میکشیم اکراورا حاضر نسازی
نزد ما انغول بتاچار برروی اب سفر کرد تا بخانهٔ امرد امد وبنزد او نشست گفت این سفر تو چگونه گذشت گفت در این سفر بلای
عظیمی بر من وارد شد که بفضل خود مرا ازان نجات بخشید وغصهٔ غولانرا باو نقل کرد انغول گفت که اکنون مشتمل از ایشان
خلاص شدهٔ وخواطر جمع کردیدهٔ گفت بلی گفت من همان غولم که شب نزد من بودی وامده ام که ترا بر امرد شریر وبتضرع وتملق
کرد انغول اسوگند داد که از کشتن من بگذرد که من بعوض خود ترا بکنیزی لالت میکنم که بر از من باشد انغول بر او رحم کرد والتماس
او را قبول نمود یکدیگر را بخانهٔ پادشاه وفرند غول گفت که ای پادشاه سخن مرا بشنو ومیان من وانمرد محاکمه کن من زن اینمرد
او را بسیار دوست میدارم واو از من کراهت دارد از صحبت من دوری میکند ای پادشاه موافق حق میان من وانمرد حکم کن چون
پادشاه از زن را نهایت حسن وجمال مشاهده نمود بسیار پسندید وفریفتهٔ او شد وانمرد را بخلوت طلبید وگفت اکر تو اینزن
را بمن واگذاری که من بسیار فریفتهٔ وعاشق او شده ام گفت هرگاه پادشاه را میل صحبت او هست من دست از وبردارم

والحق لیاقت صحبت پادشاه دارد وچنین کسی مناسب پادشاهان است پس پادشاه او را بخانه برد وشب با او عیش کرد چون سحر شد پادشاه
بخواب رفت غول او را پاره پاره کرد وگوشت او را بجزیره برد میان یاران قسمت کرد ای پادشاه کامکار داری کبیر اکر چنین عالی
داند وباز با نبوضع کرد وجود اکر نداند پادشاه گفت نه چون این پسر انه سخنرا از پسر پادشاه شنید گفت
من از توحیدا نمیشوم واین دخترا نمیخواهم وبکار من نمیاید پس هردو از پادشاه مرخص شدند وبیرون امدند پیوسته عبادت
حق تعالی میکردند ودر اطراف زمین سیاحت مینمودند واز احوال انجاها عبرت میکرفتند تا انکه حق تعالی بوسیلهٔ ایشان کروهی بیارا
در بن هدایت فرمود ودرجهان پسر بسیار بلند شد واوازهٔ علم وعبادت وزهد وورع وکمالات او در عالم شهرت بتمام یافت
بدیدن او افتاد کرا وذا از ضلالت وکمراهی نجات بخشد سولی بنزد پدر خود فرستاد چون رسول بنزد پدر امد گفت که فرزند
سلام میرساند که حق تعالی ما را بدین خود راه فرموده وما بتوفیق الهی کروه بسیاری را براه حق دلالت نموده ایم وبه بندکی الهی راه نمائی کرده
سفر او را بهشت که تو در این ضلالت وجهالت مانده از انسعادات محروم کردی پس پدر قبول نمود وبا اهل بیت خود بخدمت پسر
شتافت وبدین حق درامدند وبسعادات اخروی فایز کردیدند چون بلوهر سخنرا بانجا رسانیدند یوذاسف اورا وداع نمود وبمنزل خود
مراجعت کرد چند روز دیگر بخدمت او تردد مینمود تا انکه دانست که بواب خیر وفلاح وهدایت صلاح بروی او کشاده شد
وبراه حق هدایت یافته پس او را بالکلیه وداع نمود واز این دیار بیرون رفت یوذاسف تنها ودلکیر وغمکین ماند تا انکه هنکام ان شد
که بجانب اهل دین وعبادت رود وعامهٔ خلق را هدایت نماید پس حق تعالی ملکی از ملئکه را بسوی او فرستاد ودر خلوت بر او ظاهر شد
ونزد او ایستاد وگفت برتو باد خیر وسلامت از جانب حضرت ایزد بدستیکه تو انسانی در میان انسانها هم وحیوانات کمراه شده که همکی
بفسق وظلم وجهالت کرفتار اند امدام بسوی تو با تحیت وسلام از جانب حق تعالی که پروردکار جمیع خلائق است فرستاده است مرا
بسوی تو که ترا بشارت دهم بسوی کرامتهای الهی وبتو تعلیم نمایم اکرچند تا کنون بر تو پنهان است از امور دنیا واخرت ولیکن بشارت مرا قبول
کن ومشورت مرا اختیار نما واز کفتهٔ من بیرون مرو ولباس سردنیا را از خود بیفکن وشهوتهای دنیا را از خود دور کن وترك کن پادشاهیرا که ثبات ودوام ندارد وعاقبت ان بجز پشیمانی وحسرت نیست وطلب کن پادشاهیرا که زوال ندارد وشادیرا که هرگز
منقضی نمیشود واختیار کن که هرگز متغیر نمیکردد وراست کو باش در اقوال واعمال وعدا لترا پیشه کن بدستیکه تو پیشوای
امام مردخواهی بود که ایشانرا بسوی بهشت دعوت نمائی چون هوذاسف از ملك این بشارتها شنید بسجده درافتاد وحق تعالی
را شکر کرد وکفت من انچه پروردکار میفرماید اطاعت میکنم از فرمودهٔ او بیرون نمیایم پس انچه صلاح من میدانی مرا بان امر
فرما که ترا حامد میکنم وپروردکار خود را که ترا برای اصلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا که او بمن رحم ومهربانی فرمود ومرا از شر
دشمنان دین نجات بخشیده ومن پیوسته در اندیشهٔ مهیا بود که تقربرای ان نماز کرده بود ملك کفت که من بعد از چند روز دیکر
نزد تو خواهم امد وترا بیرون خواهم برد که مهیا باش از برای بیرون رفتن پس هوذاسف عزم بیرون رفتن با خود درست کرد و
همکی منتش برای مصروف بود وهیچکس را برای منعی مطلع نساخت چون وقت بیرون رفتن در امد شب در نصف شب بود اورا بشارت
در همانکا میکه مردم همه در خواب بودند وکفت برخیز کردیکر تا خیر جایز نیست هوذاسف برخواست وافتان وخیزان از ان مکان بیرون
بغیر از وزیر خود چون خواست که سوار شود جوان زیبا روئی که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود بنزد او امد وسجده کرد کفت کجا
میروی که مادر این ایام شدت وسختی بوخواهد دید بدستیکه تو مصلح احوال رعیت مائی وکامل بودی در رعیت وملك
بلاد خود را میکذاری ومارا بمحنت واندوه نزد ما باش کرانروز که تو متولد شدهٔ تا حال ما با سایش وفراوانی نعمت کذرانیده ایم
وبلائی وافتی وسختی بما نرسیده بود اسف او را تسلی فرمود ساکت کردانیدند وکفت تو در بلاد خود باش وبا اهل مملکت خود
نیکو سلوك نما وبا ایشان مدارا کن ومرا بانجا که فرستاده اند بیا یدرفت وبامریکه فرموده اند عمل باید نمود اکر تو مرا در
امر مدد ومساعدتی نمائی از عمل من بهرهٔ وفضیلتی خواهی داشت این را بکفت وسوار شد واز قفا در راه که مامور بسواده بود
رفت بعد از انی زمرکب فرود امد وپیاده براه افتاد وزیر اسب او را میکشید وباو از بلند میکریست وبی تابی میکرد وبیکفت
که بچه رویم ومادر ترا بچه جواب بیشان بکویم ویا بچه عذاب او را سیاست کنند وبچه خواری مرا بکشند وتو چکونه
طاقت سختی ومشقت را دارخواهی داشت که هرکز بان عادت نکرده وچکونه بروحشت وتنهائی صبر خواهی کرد که بان
تنها نبوده ویك نازك تو چون تاب کرسنکی وتشنکی بروی خاك وکلوخ خوابیدن خواهد داشت پس هوذاسف او را تسلی داد واسب و
کمربند خود را داد بخشید وزیر بر پای هوذاسف افتاد وپایش را ببوسید ومیکفت ایسیدد

ای من مرا مگذار و با خود ببر بهر جا که میروی که مرا بعد از تو کرامتی و حرمتی در دنیا با هیچ قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و با خود نبری صبحرا خواهم رفت و هر کرنجا نه نخواهم رفت که آدمی در آنجا باشد یا ددیگر یوذاسف او را دلداری داد و تسلی فرمود و گفت بدی بخواطر خود راه مده که انشاء الله ضرری بتو نخواهد رسید بغیر خوبی و من کسی نیستم پادشاه خواهم فرستاد و سفارش تو را با و پیغام خواهم کرد که ترا کرامتی دارد و با تو نیکی و احسان نماید پس یوذاسف جامهای پادشاهانه از بر خود کند و بوزیر بخشید و جامهای او را پوشید و با و داد و با او قوت کرد آنها تیز اکه پیوسته بر سر میزد و بوزیر گفت که مرکب با ساز مرا بر در پادشاه و چون بوسی در او از روی تعظیم سجده کن و این یاقوت را با و بده و سلام مرا با و و همکی امرا و اشراف برسان و بگو با و که چون من در سرای فانی دار آخرت باقی نظر کردم و در میان آنها متردد شدم در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم چون اصل و حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم دشمنان و بیگانگان را ترک کردم و با اصل و حسب خود پیوستم و بدانکه چون پدر این یاقوت را می بیند خواطرش جمع میگردد و خوشحال میشود چون جامهای مرا در بر تو می بیند یاد من و محبت مرا بتو و این معنی او را مانع میشود از آنکه اسبی و مکروهی بتو برساند پس وزیر بسوی شهر برگشت و یوذاسف براه افتاد و چون نزدیک آنکشاده رسید درخت عظیمی در آنجا دید که بر او چشمه درخت چون بنزدیک او مد چشمه دید در نهایت صفا و پاکیزگی و در درخت مشاهده نمود در غایت نیکوئی و در عنانی که هر کز با نحوی درخت ندیده بود و اندر درخت شاخهای بسیار داشت چون میوه اند درخت از چشیدن از جمیع میوهای عالم شیرین تر یافت دید که مرغان بیحد و احصا بر ان درخت جمع آمده اند از مشاهدهٔ آن احوال بسی شاد شد در زیر ان درخت بیتا و با خود تغییر حال میکرد پس بشبیه نمود درخت را بشارت نبوت که با و رسیده بود و چشمه را بعلم و حکمت و امر مرغان را بمردمی که گرد او جمع شوند و از او حکمت و دانش آموزند و با و هدایت یابند یوذاسف در این اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند و از عقب ایشان روانشد پس او را بلند کردند بسوی آسمان و حقیقت از علوم و معارف نقدر بر او افاضه نمودند که احوال نشاة اولی که عالم ارواح است و نشاة وسطی که عالم ابدانست و نشاة اخری که قیامت است همکی بر او ظاهر گردید و احوال امرا و زاهدان را دانست پس او را بر زمین آوردند و یکی از ان چهار ملک او را حق تعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد و مدتی در این بلاد بماند و مردم را بحق هدایت کرد بعد از ان برگشت بزمین سولابطه که مملکت پدرش بود و چون پدرش خبر قدوم او را شنید با اشراف امرا و اعیان مملکت باستقبال او بیرون امد و او را اکرامی داشتند و تعظیم و توقیر او نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل ان بلد جمیع بخدمت او امدند بر او سلام کردند و نزد او نشستند پس سخنان دلپسند با ایشان گفت و موانست و مهربانی نسبت بهمکی نمود و گفت کوشما خود را از غرضهای فاسد فارغ سازید برای استماع سخنان حکمت بانی که نور بخش جانها است و قوت یابد بعلمی که دلیل و راهنمای شما است برای نجات و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید بتحقیر اکه جذاکنندهٔ حق و باطل و ضلالت و هدایت است و بدانید که انچه من شما را بان دعوت مینمایم دین حقی است که حق تعالی بر انبیا و رسل فرستاده است در قرنها کذشته و خدا ما را در این زمان بان دین ممتاز زاده و مخصوص کرد انیده است بسبب رحمت و شفقت و مهربانی و سایر اهل این زمان را در دین بابت این دین خلاصی از آتش جهنم حاصل میشود و بدستیکه با سمانها نمیرسد و مستحق خود بهشت جاوید نمیکردد مکر بایمان و عمل صالح پس جهد کنید در ایمان و امر تا در دنیا بسیار احت دائمی و حیوة ابدی و هر که از شما ایمان اورد و دیانه که ایمان او برای طمع زندکانی دنیا یا امید پادشاهی در زمین یا طلب عطا و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید ایمان شما برای تحصیل ملکوت سموات و پادشاهی نشاة باقی و اخرت و امید خلاص از عذاب الهی و طلب نجات از ضلالت و کمراهی در سیدک براحت و اسایش اخرت باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی ان زایل و فانی است سلطنتهای این بزودی منقطع میکردد هنکامیکه نزد جزا دهندهٔ روز جزا بایستید بدستیکه او جزا میدهد مکو بحق و عدالت و بدانید که مرا بترین بدنهای شما و پیوسته در کمین کارهای شما است که از بدنها بر اید و بدنها از اسر نکونه در کوهها در اندازند و بدانید که چنانچه مرغ قادر بر زندکانی در نجات از شر دشمنان نیست از مرد نافرمان مکر بقوة بینا و دو بال و دو پا هم چنین ادمی قادر بر حیات ابدی و نجات دائمی نیست مکر بایمان و اعمال صالحه پس تا حسنه پیش کنید و تفکر نمائید ای پادشاه و ایکروه اکابر و اشراف و هر انچه شنیدید و بعقل درست بفهمید و از دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیا است و میتوانید که شتن و دام را قطع کنید

مادام که زاد تمام او توشه در مرکب دارید و این ظلمات بادتا چراغ دارید غنیمت شمارید و منزل را طی کنید و بمعادات اهل دین معاد کنجها برای خود بینید و زید و شریک ایشان شوید و اعمال صالحه و عبادت شائسته و نیکو متابعت ایشان نمائید و مدکار ایشان باشید و شادکردانیدن ایشان از بکردار نیکو خود را شمار ابعالم نور و سرور برساند و فرایض و واجبات الهی را که محافظت نمائید و با داب و شرایط بجا اورید و بر املها و ارزوها دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از شراب خودن و زنا کردن و از سایر اعمال قبیحه که حق تعالی از انها نهی فرموده است که انها اهل ال کنندهٔ جان بدبندو بپرهیزید از حمیت و غضب و عداوت و انچه را راضی نباشید که نسبت بشما واقع شود نسبت بهیچکس واقع مسازید و دلهای خود را از صفات ذمیمه پاک کردانید و نیتهای خود را خالص و درست سازید تا چون شما را اجل دنیا بدر براه راست باشید پس از انجا سفر کرد و بشهر ها بسیار رفت و بردم راهدایت فرمود تا اخر بشهر کشمیر رسید پس در همین کشمیر را و تمام اهل او را هدایت نمود و در انجا ماند تا که اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نمود بعالم انوار پیوسته و قبل از مردنش شاکرد ان خود را طلبید که او را بابد میکفتند و پیوسته در خدمت و ملازمت ان بزکوار میبود و عمل و علم کامل کردیده بود وصیت کرد با و که پس از روح من بعالم قدس نزدیک شده است باید که فرایض الهی را دنیا خود محافظت نمائید و از حق بباطل میل مکنید و در بندکی الهی پس باید امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازند و سر خود را بجانب مغرب کذاشته و پاها خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت نمود ابعز انبقصهٔ شریفه که بر حکم طریقه و امثال او فیه مشتمل است و کنجهای حکمت و بانی اکرد و مواعظ و حکمتهای ان نیکو تامل و تدبر کنی و دیدهٔ بصیرت دران نظر نمائی برای قطع محبت دنیا و دفع علاقه ان و دانستن معایب ان کافیست حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان میفرموده اند این قسم حکمتها و سخنان حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و فوز بمثوبات و رغبت باخرت میکردیده است نه دانستن مسئلهٔ هیولی و صورت و مانند ان که موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت ابدی کردد چنانچه حق تعالی جمیع مومنان را از عقل مبرا از شهوتها دیدهٔ بینا و کوش شنوا و زبان بحقایق و معانی کویا کرامت فرماید تا از این معارف و حکمتها منتفع کردند

باب سیم در بیان معاد دنیا

معاد دنیا است بدانکه اکثر عالم مدتها دنیا میکنند و خود کرفتار ان هستند و بسیار هستند که امر حق را دنیا نام میکنند و از امد و مت مینامند و امر باطل را تولد دنیا نام میکنند و خود را بان میستایند پس بتحقیق معنی دنیائی که مدتها از دست شده است باید نمود تا حق و باطل از یکدیکر ممتاز شود بدانکه مردم اند دنیا چند معنی فهمیده اند انها خطا است اتل چنانچه حیات دنیا و زنده بودن در این نشاة است نه چنین است که زندکانی در این نشاه باید باشد یا اینکه ایراد شمن باید داشت بلکه ایراد و شمن بر او کردن و طلب ان نمودن خوب نیست و مدموا ست و کفران نعمت الهی است بلکه انچه مدموا ست بیستکه ابدی این زندکانی را برای امور باطل خواهد یا انکه اعتماد بسیار بر این زندکانی داشته باشد و از روی غفلت و رود را زکند و مرا را فراموش کند و بسبب اعمال صالحه را بتاخیر اندازد و مبادرت باعمال بد نماید و بار روی انکه اخر توبه خواهم کرد یا کارهای دروغ را پیش کیرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اعتماد کردن بتسویلات شیطان از عمر ناقص خود دارد بان سبب زمان یکه بکار اخرت میباید غافل شود و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل ان امور نماید برای استماع دنیا و از مرد کراهت داشته باشد بسبب تعلقی که با موال و اولاد و اسباب خود بهم رسانیده و زندکانی دنیا را برای این خواهد که از انها متمتع شود یا از فدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندکانی ابا نماید و ترک جهاد کند یا ترک طاعات و عبادات کند برای اینکه مبادا اعضا و جوارح و قوتهای او ضعیف شود و اینچنین زندکانی را برای این امور خواستن دنیا و عبادات موجب شقاوت و شقا است اما اصل زندکانی این نشاه مایهٔ تحصیل سعادات ابدیست و جمع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات در این زندکانی بهم میرسد و زندکانی را برای تحصیل این امور خواستن و از خدا طلب نمودن ملک است چنانچه حضرت سید الساجدین فرموده اند که مادام که عمر مرا فرصتی خواهد بود و هر کاه که عمر من بانتها رسید و اجل من فرا رسید روح من بکن پیش از انکه مستحق غضب و عقاب تو کردم و در دعاها طلب دراز عمر دنیا و منع که حضرت امیر المومنین فرمودند که شخصی مذمت دنیا میکند فرمودند که ای مذمت کنندهٔ دنیا که فریفتهٔ او کردیده و بازی او خورده یا فریبنده ای که فریب میخوری و بعد از ان مذمتش میکنی دنیا میتواند که جرم و کناه را بر تو ثابت کند و تو بر ان جرم اثبات نمیتوانی کرد کی ترا غافل کرده اند از احوال خود و بچه چیز ترا فریب داده و چکونه تو را فریب داده و حال انکه قبرها پدران تو

واستخوانهای پوسیدهٔ ایشان و بخاک سیاه مادران تو در زیر خاک ترا عبرت فرمود و چه بسیار بیماران متوجه معالجهٔ ایشان شدی و بدست خود بیماردواری ایشان کردی که برای ایشان شفا طلب نمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر میکردی و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفع با ایشان نبخشید و چندانکه حیله کردی بمطلب خود نرسیدی و چندانکه سعی کردی ایشانرا از چنگال اجل رها نتوانستی کرد پس دنیا چون ترا فریب داده است و حال آنکه ایشان را و حال او بر حال خود آگاه میبینی واز نفع نکردن چاره و تدبیر در حال او و بر حال خود پند نمیگیری و بمردن او مردن خود را بیاد او نمیاری بر سستی دنیا نیکو خائف است برای کسیکه توشهٔ آخرت خود را از آن بر گیرد و محل تنبیه آگاهی است برای کسیکه از اوضاع او اوضاع آن پند گیرد دنیا محل پیغمبران خدا است و جایهای الهی در اینجا نماز کرده و ملئکه حق تعالی در اینجا عبادت کرده اند و دوستان خدا در این نشاه خدا را پرستیده اند و بر تنهٔ محبت فایز گردیده اند و بندگان خالص خدا در دنیا سود آخرت را برده اند و با عمال خود رحمت الهی را خریده اند و از بهشت را بسود سودا های خود برده اند پس کسی مذمت دنیا میتواند کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جدا شدن خود خبر میدهد و با وازندای بی وفای خود را در میان مردم میزند و بدیهای خود را و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکند و بلاها و دردها و مشقتهای خود بلاهای آخرت را برای مردم مثل میزند و لذتها و شادیهای خود عیشها و راحتهای آخرت را بمردم میشناساند و ایشانرا مشتاق آنها میکرداند پس کسیکه بعافیت میباشد بمصیبت مبتلا میداند و کاه امید دارد و کاه میترساند و کاه تخفیف مینماید و کاهی حذر و میفرماید پس جمیع پندهای ایشانرا نشنیده اند و از موعظهای ایشان کاه نکرده اند در روز قیامت از مدح خواهند و حسرت انرا مدت خواهند کرد و گروهیکه از ان پندها گوش فرا داده اند و از آن توشها برداشته اند در روز قیامت از مدح خواهند زیرا که از مجد دنیا بیاد ایشان آورد و از آن مشدکر و آگاه شدند و از فنا و نیستی و بدیهای خود با ایشان کفت با و کردند و نصیحتی ان نمودند و از موعظهای ان پند گرفتند و فایدها بردند و دیناروردرهم و اسباب و اموال است و اینها نیز چنین نیست که همه متهمی از دنیا باشد چنانچه سابقا مجملی از آن مذکور شد بلکه از آنچه از دنیا آدمی را از خدا غافل کرداند و بسبب تحصیل آن مرتکب محرمات کردد دنیا محبت بسیار باید داشته باشد که بآن سبب توشهٔ راه خدا از آن صرف ننماید و حقوق الهی از آن ادا نکند از دنیا مذموم و بدست اما برای کسیکه از او وسیلهٔ تحصیل آخرت کرداند از بهترین چیزها است چنانچه حق تعالی بسیاری از آیات قرآن شریف فرموده که مالهای خود را در راه خدا صرف نمایید و بهشت از آن بخرید پس اینها مایهٔ است برای تحصیل مثوبات آخرت و اصل انها بد نیست بلکه محبت اینها داشتن و بسبب آن ترک آخرت نمودن بد است چنانچه از حضرت رسول ص منقم که فرموده که نیکو یاوری توانکری بر تحصیل تقوی و پرهیزکاری و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع منقول است که فرموده که نیکو یاور دنیا بر تحصیل آخرت و بسند صحیح منقم که شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض کرد که ما طالب دنیا نیستیم و دوست میداریم که دنیا و بما آورد حضرت فرمود که برای چه میخواهی از آن اکاف که میخواهم صرف خود و عیال خود نمایم و بآن خویشان را بنوازم و نصدقت کنم در راه خدا و بوسیلهٔ از حج و عمره بجا آورم حضرت فرمود که این طلب دنیا نیست طلب آخرت است و در اینها معذور و اجر شدا است که دنیا را دوست میدارد و دنیا آست دنیائی هست که آدمی را بآخرت میرساند و دنیائی هست که ملعون است و در اینها اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات بیان کردیم سیم متمتع شدن از مستلذات دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانها و اساسها تفصیل داشتن و جامها فاخر پوشیدن است و تحقیق آنها نیز در لمعات کذشت پس هر کاه دانستی که دنیا اینها نیست که عوام بعقل ناقص خود دنیا نام میکنند و دنیا و آخرت بیکدیکر بسیار مشابه میباشند زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا مینمود و عین آخرت و عبادت کافران و نماز تراویح منافقان و اعمال صالحهٔ بدعت و عبادت مرائیان آخرت مینماید و عین دنیا است پس باید که اول دنیا و آخرت را معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی پس اندونیا و بکردانی و بآخرت دهی و آخرت را دانی بر او رجحان کاه باشد که از آخرت دور و بدنیا نزدیک و دانی پس بدانکه چنانچه از آیات و اخبار معلوم و مفهوم دنیا امریست مرکب از جمیع اموری که آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل آخرت باز دارد دنیا و آخرت در برابر یکدیکر اند پس هر چیزکه باعث قرب بخدا میشود و موجب ثواب آخرت میکردد از آخرت است اکر چه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چیزکه برخلاف این باشد دنیا است پس بسا باشد که تاجری بتجارت کند و غرض تحصیل نفقهٔ واجبی یا اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای آخرت باشد و آن تجارت عین آخرت باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا میکویند و بسا باشد که شخصی پیوسته بعبادت کند و عبادت او بدعت باشد یا غرض او از آن عبادت در تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد آن عبادت او عین دنیا است و کاه باشد که عابد بظاهر

ترک دنیا کرده باشد و کناری نشسته باشد و با مهای پشمینه پوشیده باشد و عرض و مکر و فریب باشد و خدا منظور ش نباشد و هر آزادی از زادها خرقهٔ او دام تزویر باشد برای تسخیر دلهای مردم و بسیار باشد که حدیث کند باشد برای جلب جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بد عتی چند باشد که موجب زور و وبال او کردد و بمردم نماید که من ترک دنیا کرده ام و احوال عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالات است بسا باشد که عالم از او وسیلهٔ دنیای خود ساخته و از جمیع اشقیا بدتر باشد بسا باشد که فقیر کهٔ مال نداشته باشد محبت مال را در دل داشته باشد که مال بسیار داشته باشد و تعلق با نها نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا و آخرت خصوصیت و بوضعی و علمی و جماعتی ندارد قاعدهٔ کلیش همانست که بیان کردیم و سابقا معلوم شد که از قانون را از شریعت مقدس نبوی میتوان دانست پس بآنچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته و طلبیده موجب خوشنودی او میکردد اکر با شرایط و اخلاص بجا آورد و ندانا خرسند خواه نماز باشد و خواه تجارت و خواه معاشرت و خواه معاشرت نباشد دنیا نیست و بآنچه از شریعت مقدس نبوی میتوان دانست پس بآنچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته و طلبیده عقوبت الهی میکردد و از آن باز میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی کردد خواه در عبادت و خواه در معاشرت و خواه در اموال و اوتکاب مناصب و عزلان و دنیا مکروهی میباشد که مرتکب آن چند شود که نهائی کراهت فرموده و حرام نکردانده و تحصیل زیادتیهای اموال و مساکن و اسباب از ممر حلال که آدمی را از کمالات محروم کرداند و وسیلهٔ تحصیل آخرت نکردد از این بابست و دنیای مباح مرتکبلذتهای مباح شدن و غیر از چیزهائیکه نهی خدا بآن امر فرموده و نهی کرده بلکه حلال کرداینده و اینها نیز غالب وقات چون مانع تحصیل کمالات و سعادات آخرویست بقسم دیم بر میکردد و کاه باشد که این امور بنیتهای صحیح خود وسیلهٔ عبادتی و سعادتی کردانند و بقصد قربت واقع سازند و عبادت شود اکثر مباحات با نیت عبادت قربت عبادت میتوان کرد و کاه باشد که ترک این مباحات نه بلکه مستحبات و بنا دانی خود عبادتی قرار دهد و از ترک دنیا نام کند و بسبب آن معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که فرموده که ان نیست که مال خود را ضایع کنی و نه اینکه حلال را بر خود حرام کردانی بلکه زهد در دنیا آنستکه اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد تو بر خدا و از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که فرموده که زهد در دنیا آنستکه طول امل را از خود دور کردانی و بنعمتهای خدا شکر کنی و از محرمات الهی پرهیز نمایی و از حضرت امام جعفر صادق ع پرسیدند از معنی زهد فرمود که آن که محرمات الهی را ترک نمائی و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که مردم بر سر دو قسم اند زاهد و صابر و راغب و طالب دنیا و آخرت پس زاهد در دنیا از دل و بدر رفته پس چیزی از دنیا کم او را حاصل شود شاد نمیشود و بر چیزی از دنیا که از او فوت شود تاسف نمیخورد و محزون نمیشود و اما صابر پس او در دل دنیا را دشمن شمرده و دنیا چون میسر شد نفس خود را لجام میکند و منع مینماید از آن برای عاقبت بد که از دنیا میداند و بآن سبب نزاد شمن میدارد و اما راغب در دنیا پس پیروانداز دنیا را اخذ نماید از حلال یا حرام و پروا نمیکند که در تحصیل دنیا غرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش بر طرف شود پس این جماعت در کردابی دنیا افتاده اند و دست و پا میزنند و اضطراب میکنند پس کسیکه خواهد که از زهد دنیا نماید باید که تحصیل علم اول بکند معلوم کند که خدا کدام عمل را طلبیده کدام طریقه را پسندیده و آثار پیغمبر و اهل بیت و صلوات الله علیهم را تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند و سنت و طریقه پیشانرا پیش کیرد و واجبات و سنتیها را بعمل آورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن با چه تکلیف نموده از فعل و ترک و میتواند خود را به نیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت برکرداند چون زاد تکاب این امور شهوت نفسانی و وساوس شیطانی جزو اساس معاشرت آدمی میکردند باید که بتوسل بجناب مقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل مشقت طاعات نفس را رام و منقاد شرع کرداند و خیالاتی که مخالف شرع است در هر باب بمجاهده از نفس بیرون کند تا بر اه حق طاعت یابد و تولد دنیا کرده باشد و اکر نه اکثر ارکان دنیا طالبان دنیا یند و بسبب جهالت و نادانی خود را موفق میدانند و تفصیل این مطلب موقوف است بر بیان تفاصیل آداب و سنن و طریقهٔ اهل بیت ع و از نده و این کتاب میسر نمیشود انشاء الله کتابی جدا در این باب نوشته شود و غرض از ذکر این مجمل این بود که اکثر عوام از این راه فریب میخورند که کسی را که بر وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف می بینند بی انکه ملاحظه کنند که آن وضع موافق شرع است و پسندیدهٔ حق است متابعت مینمایند و بسبب آن کمراه میشوند شاید که کسی را که خدا هدایت او را خواسته باشد باین کلمات هدایت یابد اما اکثر آنجمعی که ضلالت در نفس ایشان قرار کرفته با نها هدایت نمی یابند

در بیان محبت جاه و ریاست

وباعث زیادتی وسوخ ایشان در باطل میگردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یا باذر ان الله تبارک وتعالی لم یوح الی ان اجمع المال ولکن اوحی الی ان سبح بحمد ربک وکن من الساجدین واعبد ربک حتی یاتیک الیقین یا باذر ان امیر الغلیظ واجلس علی الارض والعق اصابعی وارکب الحمار بغیر سرج وارفق خلفی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یا باذر ان حب المال والشرف یذهبان الرجل من دینه اسرع من ذئبین ضاریین فی حظیرة الغنم فاغارا فیها حتی اصبحا فماذا ابقیا منها ای بود وحق نعم بنوی من وحی و بفرستاده که من مال جمع نمایم ولیکن بسوی من وحی فرستاد که تسبیح کن پروردگار خود را او را منزه دان و بیکبار یاد کن از هر خیر که در ذات وصفات و افعال شایسته اوست و تسبیح ذات بامحمد پروردگار خود بیار او را بر جمیع نعمتها که بتو کرامت فرموده بزبان و دل و اعضا و جوارح شکر نمائی یا انکه چون تو فیق تسبیح یابی انرا از نعمتهای خدا بدان و او را بر این نعمت شکر کن و از جمله نماز گذارندگان باش یا از جملهٔ سجده کنندگان باش و پروردگار خود بکن بر هر حالی تا وقتی که در رسد ترا امر که متیقن است سبب از هر فنده گانی از مخلوقات یعنی تا زنده ترک بندگی مکن ای ابوذر من چه امها که کنند و بپوشم و بروی خانه مینشینم و انگشتان خود را میلیسم و هنگام طعام خود را و لاغر می نمایم و بر الاغ عریان سوار میشوم و دیگری را با خود ردیف میکنم پس هر که مرا ترک نماید از ان کراهت داشته باشد از من نیستم ای بود در محبت مال و شرف و بزرگی دنیا دین او را بیشتر تلف و ضایع میکند از تلف کردن دو گرگ گرسنه که در رمه گوسفند شب در آیند و تا صبح غارت کنند این دو گرگ از آن گوسفند چه چیز باقی خواهند گذاشت هم چنین این دو گرگ در نده که یکی محبت مال است و یکی محبت جاه در این شب تاریک و غفلت و جهالت دین آدمی را چنین غارت میبرند چون پرده ها غفلت را از دیده برمیگیرند بعد از مرگ وصبح آگاهی طلوع میکند بمقتضای الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا از خواب غفلت بیدار میشوند معلوم میشود که چه ضررها بدین رسانیده اند این کلمات اشاره مشتمل است بر بیان سه خصلت اول محبت مال و جمع کردن درهم و دینار و دوم حرص و این بدترین صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و فساد میشود و چون دل را بمحبوب بیش نمیتواند شد این محبت باعث میشود که محبت الهی از دل بیرون میکند و پیوسته در جمیع کارها منظور او همین باشد و همین است معنی ما پرستیدن چنانچه در باب نیت بیان کردیم و علاج این خصلت بیان میشود که بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنا و نیستی دنیا تفکر نماید و ملاحظه نماید که آنچه جمع میکند بکار او نمیاید و آنچه زاد و راه خلاص میکند بدل الابا د بکار او خواهد آمد و در عظمت و شئه علم و عبادات و کمالات و آثار یکه در دنیا و آخرت برانها مترتب میشود فکر کند تا بر او معلوم شود که این امر مهمل باطل است اگر بزودی از آدمی جدا میشود مانع تحصیل ان قسم کمالات ابدی که همیشه با این کس خواهد بود نمیتوان نمود و تامل نماید در عقوبتهائیکه خدا برای کسب اموال مقرر فرموده و در اینکه مال حلال را هم حساب میباید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا یک داده و هفتصد الی هفتصد هزار عوض میدهند در روزیکه دست آدمی از جمیع چیزها و وسیلها کوتاه شده است و بداند که حق تعالی ضامن رزاق است و اعتماد بر او است نه بر مال و عبرت گیرد از احوال جمعیکه مالهای بسیار جمع کرده اند و هیچ بکار ایشان نیاید و وبال آن را برای ایشان نمانده جمعی متوجه عذاب و تحصیل آخرت شدند رونق کار ایشان باحسن وجوه گذشت چنانچه حضرت صادق ع فرمود کسی که یقین دانند که حساب دارد حق است جمع مال چرا میکند و در حدیث دیگر فرمود که در میان بنی اسرائیل در زمانی قحط عظیم بهم رسید بحدیکه قبرهای مردها را میشکافتند و کوشتهای ایشان را خوردند در یکی از آن قبرها لوحی یافتند که بر آن نوشته بود که من فلان پیغمبر و فرستاده فلان جبار بودم بر جبار ظاهر کرده بودیم بر وجه طاعت خود را و آنچه از عیش و عشرت داشتیم بر آن مغرور شده بودیم و آنچه از مال جمع کرده بودیم بر آن حسد برده بودند و بسبب آن هلاک شده بودیم اکنون ما در عذاب الهی گرفتاریم و بسبب آن معذبیم پس هر که بعد از ما بیاید نباید که مغرور شود بآنچه ما مغرور شده بودیم و بسبب آن هلاک شده ایم و در حدیث دیگر فرمود که حضرت عیسی ع میفرمود که دنیا را دیدم بصورت پیرزنی که بسیار زشت بود چون او را دیدم از او پرسیدم که چند شوهر کرده ای گفت بسیار شوهر کرده ام نمیدانم که چند شوهر کرده ام گفتم که همه شوهران تو را طلاق داده اند یا مرده اند گفت نه بلکه همه را کشته ام گفتم که وای بر شوهران تو که چرا ایشان را بکشتی و از عبرت نگرفتند که تو بعد از ایشان بهیچ یک وفا نکردی و بجای ایشان دیگری را اختیار کردی گفت من هر یک را که کشته ام بعد از او دیگری را اختیار کرده ام که او را بیشتر دوست میداشته ام و بیشتر بمال او رغبت داشته ام و بعد از او دیگری را اختیار کرده ام که او را بیشتر دوست میداشته ام و بیشتر بمال او رغبت داشته ام گفتم که وای بر تو که از شوهران خود عبرت نگرفتی و بسبب دنیا ایشان را هلاک کردی و بسبب دنیا خود را هلاک کردی و بسبب دنیا بعذاب الهی گرفتار شدی و بسبب دنیا بعذاب ابدی گرفتار خواهی شد و در حدیث دیگر فرمود که حضرت عیسی ع میفرمود که دنیا را دیدم بصورت زنی که بسیار زشت بود چون او را دیدم از او پرسیدم که چند شوهر کرده ای گفت بسیار شوهر کرده ام نمیدانم که چند شوهر کرده ام گفتم که همه شوهران تو را طلاق داده اند یا مرده اند گفت نه بلکه همه را کشته ام گفتم که وای بر شوهران تو که چرا ایشان را بکشتی و از عبرت نگرفتند که تو بعد از ایشان بهیچ یک وفا نکردی و بجای ایشان دیگری را اختیار کردی گفت من هر یک را که کشته ام بعد از او دیگری را اختیار کرده ام که او را بیشتر دوست میداشته ام و بیشتر بمال او رغبت داشته ام گفتم که وای بر تو که از شوهران خود عبرت نگرفتی و بسبب دنیا ایشان را هلاک کردی و بسبب دنیا خود را هلاک کردی و بسبب دنیا بعذاب الهی گرفتار شدی و بسبب دنیا بعذاب ابدی گرفتار خواهی شد و در حدیث دیگر فرمود که حضرت عیسی ع میفرمود که دنیا را دیدم بصورت پیرزنی که بسیار زشت بود چون او را دیدم از او پرسیدم که چند شوهر کرده ای گفت بسیار شوهر کرده ام نمیدانم که چند شوهر کرده ام گفتم که همه شوهران تو را طلاق داده اند یا مرده اند گفت نه بلکه همه را کشته ام گفتم که وای بر شوهران تو که چرا ایشان را بکشتی و از عبرت نگرفتند که تو بعد از ایشان بهیچ یک وفا نکردی و بجای ایشان دیگری را اختیار کردی گفت من هر یک را که کشته ام بعد از او دیگری را اختیار کرده ام که او را بیشتر دوست میداشته ام و بیشتر بمال او رغبت داشته ام گفتم که وای بر تو که از شوهران خود عبرت نگرفتی و بسبب دنیا ایشان را هلاک کردی و بسبب دنیا خود را هلاک کردی و بسبب دنیا بعذاب الهی گرفتار شدی و بسبب دنیا بعذاب ابدی گرفتار خواهی شد

در محبت جاه و اعتبارات

دیگر فرمود که هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست از بیرون کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاک کرد همه کسانی را که پیش از شما بودند و شما را نیز هلاک خواهد کرد و فرمود که هر که محبت این دو بسیار در دل دارد محبت خدا و توحید در دل او محشور خواهد شد و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که فرمود که سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم میشود اول محبت زنان است و ان شمشیر شیطان است و دوم شراب خوردنست و ان تله شیطان است سیم محبت دینار و درهم است و ان نیز شیطان است پس کسیکه زنان را دوست دارد و بباطل از بندگانی خود منتفع نمیشود و کسیکه شراب را دوست دارد بهشت بر او حرام است و کسیکه دینار و درهم را دوست دارد بندهٔ دنیا است و فرمود که حضرت عیسی ع میفرمود که دینار و درهم دعامل طبیب دردهای دین است پس چون ببیند که طبیب درد را بسوی خود میکشد او را متهم دارید و بر عامل که محبت دینار و درهم را در دل شما عمدا میکنند و بدانید که هر که او خیر خود را بخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود و سیم محبت جاه و اعتبارات باطل دنیا است و این ضرورش نسبت بخواص نیاده از محبت دینار و درهم است و در نفس و این معنی کاهنت و این نیز از امتهات صفات ذمیمه است و اخلاص در اعمال را باطل میکند و مردم را پرست میکند و بمهالک عظیمه می اندازد و مرتکب را صاحب باطل میگرداند و در نظر سهل میکند و اعتبارات دنیا را در نفس قوی میکند و بتدریج او را بکفر میرساند و علاج این نیز بعد از توسل بجناب مقدس الهی آنست که در بطالت مردم تفکر نماید و بتفکر صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع او نیستند و در دنیا و آخرت کار او بر پروردگار او است و بداند که اعتبارات دنیا فانی است و بزودی زایل میشود و عبرت گیرد از احوال جمعی که دنیا در روزگار ایشان را برصیادی و بزودی بر خاک مذلت میاندازد و بعد از مردن ان اعتبارات وبال ایشان خواهد بود و اعتبارات واقعی که از علم و عمل بهم میرسد هرگز زوال ندارد و بپیوسته باقی است و در احادیث اهلبیت ع که در این باب وارد شده است تفکر نماید و از پندها ایشان مستفیض گردد چنانچه منقول است از حضرت امام زین العابدین ع پرسیدند که کدام عمل نزد حق تعالی افضل است فرمود که هیچ عملی بعد از معرفت حق تعالی و رسول و ائمه بهتر از دشمنی دنیا نیست و بدرستیکه دنیا را شعبهای بسیار است و کذالک ها را نیز شعبهای بسیار است پس اول معصیتی که خدا را واقع شد تکبر نمود در هنگامیکه شیطان از سجدهٔ حضرت آدم ابا نمود و تکبر کرد از جملهٔ کافران شد و حرص بود که آدم و حوا را باعث شد با اینکه حق تعالی بایشان فرمود که از هر چیز خواهید از میوه‌ها بهشت بخورید و بنزدیک این شجرهٔ منهیه مروید که از جملهٔ ستمکاران خواهید بود اکو از ان تناول نمایید پس بنا بانکه احتیاج بمیوهٔ اندرخت نداشتند خوردند و این معنی در دنیا ایشان بهم رسید تا روز قیامت چنانچه می بینی که اکثر چیزها اینکه فرزندان آدم مرتکب انها میشوند چیزی چند است که بانها احتیاج ندارند دیگر حسد بود که از فرزندان قابیل صادر شد که برادر خود را کشت از روی حسد و رشک پس از اینها شعبها بهم رسید از محبت دنیا و محبت فنان و محبت ریاست و بزرگی و محبت راحت و محبت سخن گفتن باطلست و محبت دعوت نفوق بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب پس اینها هفت خصلت بد اند هم کی جمع شده اند در محبت دنیا چون پیغمبران و علما اینرا دانستند گفتند که محبت دنیا سر همه گناهانست و دنیا دو دنیا است یک دنیا که آدمی از او کافی باشد و فزیاده بر آن ملعونست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که طلب نماید ریاست را سر کرده بود نزد اهل دنیا و در حدیث دیگر فرمود که زنهار که مرید ریاست نباشید از جا عتیکه ریاست میطلبند و بزرگی می بندند و الله صدا کفش برپشت کسی بلند نمیشود بباطل مگر اینکه خودش هلاک میشود دیگران را هلاک میکند بسند صحیح منقول است که امام موسی کاظم شخصی را نام بردند فرمودند که او با ما دوستی میدارد فرمودند که او در کلهٔ کوسفند بیفتد شبانان حاضر نباشد ضرر بان کله نمیرساند اعتقاد کرد طلب ریاست ضرر بدین مسلمانان میرساند و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق ع فرمود هر که سر ریاست و ریاست کند ملعون است و بسند صحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت صادق ع فرمود که گمان میکنید که من نیکان و بدان شما را نمیدانم والله که بدترین شما کسی است که دوست دارد که مرد از زنی او راه روند و سر کردهٔ ایشان باشد بد رستیکه چنین کسی بلعن و مخالفت کویا بیعقل است و بسند معتبر از رسول الله ص منقول است که اول چیزیکه خدا را بان معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و راحت و از حضرت صادق ع منقول است که بسفیان بن خالد فرمود که زنهار که طالب ریاست مکن که هیچکس را طالب نگردد مگر انکه هلاک شد او گفت فدای تو گردم پس ما همه هلاک شده ایم زیرا که

همچیان از نابینست مگر انکه میخواهد که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او اخذ نمایند حضرت فرمود که ان
مراد نیست که فهمیدی انچه بدانست انستکه شخصی را بغیر از امام نجوان برای خود پیشوا قرار دهی و انچه از پیش خود گوید
تصدیقش نمائی و مردم را بمتابعت گفتهٔ او بخوانی سیم تواضع و فروتنی و شکستگی است نزد خدا و خلق و ذی
از خود نمودن و این از بهترین صفات کمالست زیرا که ممکن ناچیز فانی و ذلیلست و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص
خداوند عالمیانست و چندانکه ادمی شکستگی بیشتر میکند خدا او را بلندتر میکند و قابل کمالات بیشتر میشود چنانچه
خاک باعتبار پستی و شکستگی که دارد معدن صدهزار الوان معدان نباتات و میوها و گلها و شفایق گردیده و از اتصاف
بظهور امد که کلستان انواع کمالات و معادن و حقایق است و میجوید ملتکه سموات گردید و اشرف مخلوقات در میان اشیاء
بهم رسیده و اتش کار اسر کشی و بخوت بود از ان شیطان بهم رسید و مردود ازل و ابد شد پس ادمی باید که در جمیع امور از پوشیدن
و اشامیدن و خوردن و نشستن و برخواستن و بامردم معاشرت کردن و بندگی پروردگار خود کردن در مقام تواضع و
شکستگی باشد و در امر رفعت طلب نباشد تفوق در ان امور نطلبد و نظر باصل نصب و حسب خود نکند و ملاحظه نماید
که اصلش منی کندیده بوده و در مدتی عذابش خون حیض بود و بعد از ان تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاسات
از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط که هریک از انها کاراو جدا میشود چه خود را از انها نفرت میکند و اخر کارش انستکه
جیفهٔ کندیده میشود که هیچ چیز از ان متعفن تر نمیباشد و قلم بدنش چرک و ریم و کرم میشود و بنها کثافتهای بدن ادمی است
و کثافات روح بسبب اخلاق ذمیمه و جهل و نادانی بصدهزار مرتبه از انها بدتر است پس چنین کسی را کمان انستکه بنقص و عجز
و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد و چندانکه ادمی کامل تر میشود علم او بیشتر و ذوق و بی چارگی او بیشتر میشود و تواضع
و فروتنی او بیشتر میشود چنانچه از اطوار انبیاء و اوصیاء معلوم میشود و چون شکستگی کار بنده است در رفعت و بلندی کار خداوند است
چندانکه بنده در کار خود بیشتر افراید خداوند کار خود را فربهتر میکند و او را بلندتر میکند و اگر خود خواهد که خود را بلند کند
چون کار او نیست چندانکه سعی میکند پست تر میشود چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق ع منقم که حق تعم در ملک و ملکوت
که هر که از برای خدا تواضع و فروتنی کند او را بلند کند و هر که تکبر کند او را پست و ذلیل کند و در حدیث دیگر فرموده که حق تعم بحضرت
داود ع وحی نمود که ای داود چنانچه نزدیکترین مردم نزد من تواضع کنندگانند همچنین دورترین مردم از من متکبرانند و در حدیث
دیگر فرموده که حق تعم وحی نمود بحضرت موسی ع که ایموسی میدانی که چرا ترا از میان سایر مردم برگزیدم و کلیم خود گردانیدم موسی عرض کرد که بجهت
سبب حق تعم فرمود که در میان مردمان نظر کردم تا فهم کسی را که مذلت و شکستگی او نزد من زیاده از تو باشد تا بموسی و فتیکه نماز
میکنی پهلوی خود را نزد من بر خاک میگذاری بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که از جملهٔ تواضع انست که در مجلس بر پشت
از مکان خود راضی شوی و بهر که بر خورد برادر و سلام کنی و نزاع و جدل کنی هر چند محق باشی و نخواهی که مردم تو را ستایش کنند بر یوم میزان
خداوند معتبر از حضرت امام رضا ع منقم که تواضع انست که از حق تواضع کنند و در حدیث دیگر منقم که از حضرت پرسیدند که کدام
است اندازهٔ تواضع که بنده هر گاه بان متصف گردد او را متواضع گویند فرمود که تواضع را در جاهائیکه هست از جمله انها
انستکه ادمی قدر خود را بلندتر از مرتبهٔ خود قرار ندهد و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که بکسی برساند مگر چیزی
که خواهد که مردم با و برسانند و اگر بدی از مردم به بیند تدارک ان به نیکی و احسان بکند و خشم خود را از مردم فرو خورد و از بدیها
مردم عفو کند و خدا نیکوکار را نیز دوست میدارد در حدیث دیگر فرمود که حضرت صادق ع نظر فرمود بشخصی از اهل مدینه که
از برای خود چیزی خریده بود و بر داشته بخانه میبرد چون انشخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که یا علی این را هم تو بگیر و برای من
برای ایشان بر داشته بخانه ببر چون انشخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که یا علی این را هم تو بگیر و برای من
برای ایشان بر داشته بخانه ببر و سوگند بخدا که اگر من از زبان اهل مدینه نمیترسیدم دوست میداشتم که خود چیزی بخرم و از برای
برادران دینی بر دارم حضرت منقم که روزی حضرت علی بن الحسین ع گذشتند بر جماعتی که مبتلا بجوره بودند حضرت
بر الاغی سوار بودند ایشان مشغول چاشت خوردن بودند حضرت را تکلیف کردند بطعام خود حضرت فرمود که اگر من روزه نبودم
اجابت شما میفمودم چون حضرت بخانه تشریف اوردند فرمودند که طعامی نکوئی برای ایشان مهیا کردند و ایشان را طلبیدند و با انها
طعام تناول فرمودند منقم که حضرت امیر حضرت امام حسن ع را وصیت فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از معتبرترین علما
دانست و باید معتبر از حضرت رسول ص منقم که هیچکس تواضع و شکستگی نکرد مگر اینکه خدا او را بلند مرتبه گردانید و حضرت
علی بن الحسین ع فرمود که حسبی نیست هیچ فرشی و عربی را مگر بتواضع و بسند معتبر منقم از حضرت امام موسی کاظم که چون حضرت

نوح ع بکشتی نشستند و انچه در کار بود در ان جا دادند کشتی تا مور شد که بهر کجا که خدا فرماید برود پس بنزد خانهٔ کعبه رفت و هفت
شوط طواف کرد و ان طواف نسا بود و دیگر روانشد پس حق تعم وحی فرمود بکوههائی که من کشتی بندهٔ خالص خود نوح را بر یکی از
شما ها قرار خواهم داد پس همه سر بلندی و کبر و فراز را کمان این بود که کشتی بر روی او خواهد نشست و چون
که تل بجف اشرف و نزد شما است و تواضع و شکستگی کرد و گفت من با این پستی کی قابل انم که کشتی بر روی من قرار گیرد پس
کشتی بامر الهی امد و سینهٔ خود را بجودی گذاشت پس در انوقت حضرت نوح خدا را استغاثه نمود و بنا گاه دید که یاران انفق یعنی ای
پروردگار ما را باصلاح اور و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که در هنگامیکه جعفر بن ابیطالب در حبشه بود نجاشی پادشاه
حبشه روی جعفر و یارانرا طلب نمود چون بنزد او امدند دید بروی خال نشته و جامهای کهنه پوشیده است جعفر فرمود
که چون او را بر ان حال مشاهده نمودیم ترسیدیم پس چون دیدکه رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت شکر و سپاس میکنم خدا ندیده
که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت داده و دیدهٔ او را روشن گردانیده میخواهید شما را بشارت دهم گفتیم بلی ای پادشاه گفت در همان
ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما امد و خبر اورد که حق تعم پیغمبرش را بر دشمنان یاری داد و دشمنان او را اهلاک کرد
و فلان و فلان و جمعی از سران بدر را نام برد که اسیر کشتند و ملاقات دیشب در نجاشی واقع شده بود است که انرا بدر میگویند و
درخت را که انجا بپا هست و گویا انموضع الحال در نظر من است که افائی داشتم و گوسفندان او را در انوادی میچرانید پس جعفر
گفت که ای پادشاه چرا بر خال نشسته و بنجامهای کهنه را چرا پوشیده گفت ای جعفر از جملهٔ ادابی که حق تعم بعیسی فرستاده انست
که بر هر پیغمبری که مبعوث میشود بر او واجب است که بدرویشان و بینوایان و بندگان انستکه چون خدا یعنی با ایشان تازه کرامت فرماید بتواضع و شکستگی بدرگاه او
بیفزاید پس چون حق تعم چنین بعیسی پیغمبر ما کرامت فرمود من این فروتنی و شکستگی را نزد خدا اظهار مینمایم پس چون انحضرت
رسول ع رسید با اصحاب خود فرمود بر هر که صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود پس بر شما باد که تصدق کنید تا خدا شما را
رحم فرماید بتواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس بتواضع و شکستگی را پیشهٔ خود کنید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند
و از حضرت امام حسن عسکری ع منقم که شان و منزلت انکس نزد خدا عظیم تر است که حق تعم او را در دل مومن خود را بیشتر شاد سازد
ایشان را بیشتر دارد کسیکه فروتنی و تواضع کند برای برادر انخود او نزد حق تعم از جملهٔ صدیقانست و از جملهٔ شیعهٔ خاص حضرت
امیر المومنین ع اویند سیتکه یکدیگر و پیرا از مومنان بخانهٔ حضرت امیر المومنین ع رفتند پس حضرت برخواستند و ایشان را تا در خانه
قنبر طشت و ابریق چوبی اورد و دستمالی که دست را خشک کنند پس حضرت برخواستند و ابریق را گرفتند که اب بر دست بریزند
بر زمین افتاد و بر خاک افتاد و گفت یا امیر المومنین ع من چون راضی شوم که خدا ببیند که تو اب بر دست من بریزی حضرت فرمود که بشتاب
و دست بشوی که میخواهم که خدا ببیند که برادر مومن تو خدمت میکند تا حق تعم او را در بهشت کرامت فرماید پشتاده برابر اصل
دنیا از خدمتکاران و غلامان پس نزد نشست حضرت فرمود که قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم که با اطمینان خواطر دستهای
چنانچه اگر قنبر دست ترا میشست مطمئن میبود چون حضرت فارغ شدند ابریق را بخمد برجفیه داد و فرمود که یقین بدان که
ایزد پیرا باید شرمنده نمیسازد اب بر دست و میریختم ولیکن خدا راضی نیست که پدر و پسر را در حرمت مساوی گردانند چون با یکدیگر
باشند چون پدر اب بر دست پدر ریخت باید که پسر بر دست پسر بریزد پس محمد بن حنفیه اب بر دست پیر ریخت پس حضرت امام حسن
عسکری ع فرمود که هر که متابعت امیر المومنین ع کند در این باب شیعهٔ او است حقا بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که جامهٔ عنتر
رسالت پناهی کهنه شده بود شخصی دوازده درهم بخدمت انحضرت اورد حضرت فرمود که یا علی این درهم را بگیر و برای من
جامهٔ بخر که بپوشم حضرت بیازار رفتند و بان دوازده درهم پیراهنی خریدند و بنزد حضرت رسول ع اوردند حضرت فرمودند که
یا علی جامهٔ از این بهتر نمیخواهی شاید کمان داری که صاحبش پس گیرد حضرت امیر المومنین ع فرمود که برو بنیم شاید راضی شود
و بیازار رفتند و گفتند که حضرت رسول ع پیراهن را نپسندیدند و جامهٔ از این کم قیمت تر میخواهند گرداضی هستی جامهٔ بگیر
و زر را بده امزد راضی شد و زر را داد حضرت از انجا بحضرت رسول ع اوردند و جناب مقدس نبوی با انحضرت باتفاق متوجه بازار شدند
در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته است و گریه میکند حضرت رسول ع از او پرسیدند که سبب گریهٔ تو چیست گفت یا رسول الله
صاحبم چهار درهم بمن داد که برای او چیزی بخرم و گم کرده ام اکنون از ترس بخانه نمیتوانم رفت حضرت چهار درهم باو دادند
فرمودند که بخانهٔ خود برگرد و بیازار نشریف بردند پیراهنی بچهار درهم خریدند و پوشیدند و خدا را فرمودند چون از بازار
بیرون امدند مرد عریانی را دیدند که میگوید که هر که بر من جامه بپوشاند حق تعم از جامهای بهشت بر او بپوشاند حضرت ان پیراهن

کنند و بنا بل داد ند و بیاز ار بر گشتند و پیراهن دیگر بجهار درهم خرید ند و پوشید ند و حمد الهی فرمود ند و بجانب منزل روان شدند
و در عرض راه دیدند که همان کنیز ان نشسته از او پرسید که چرا بخانه نرفته گفت یا رسول الله دیر کرده ام و میترسم که مرا نزنند حضرت
فرمود ند که بپیش باش و راه خانه را بمن بنما تا بیایم و تر اشفاعت کنم و حضرت رفتند تا بدر خانه ایشان رسیدند و فرمود ند که السلام
علیکم یا اهل خانه ایشان جواب نگفتند بار دیگر فرمود ند جواب نیامد بار سیم گفتند علیک السلام و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود
که چرا در مرتبه سیم جواب نگفتید گفتند چون سلام تو اشنیدیم از برای برکت خواستیم که سلام تو بر ما زیاده گردد پس حضرت
فرمود که الحمد لله که اهل خانه این کنیز را دیر بخانه نیامده است و از انها نپرسیدند یا رسول الله از برای قدم تو ما از اذا کردیم حضرت فرمود
که الحمد لله من هیچ دوانده درهمی ندیدم که برکتش از این دوازده درهم بیشتر باشد خدایا این زر دو مؤمن را بپوشانید و بنده را آزاد
گردانید و بنده معتبر منقم از محمد بن مسلم که در وقت بخدمت حضرت امام محمد باقر ع رفتم حضرت طعام تناول میفرمود مرا تکلیف نمود
و بعد از ان فرمود ند که مکان ندانی که حضرت رسول ص از روزیکه مبعوث شدند تا روزیکه از دنیا رفتند هرگز بیکه زده چیزی
تناول فرمود ند و الله که هرگز چشمی ندیدا نحضرت را که در طعا خوردن تکیه فرموده باشد بعد از ان فرمود کمان ندانی که ان
حضرت از ان کندم سه روز پی در پی تناول فرموده باشد نه والله که سه روز متوالی از ان کندم سیر نشدند از روزیکه مبعوث
برسالت شدند تا وفتیکه بر حمت ایزدی پیوستند من نمیگویم که حضرت از این مقدور نبود بلکه گاه بود که بیک کس صد شتر طعا
میفرمود ند اگر میخواستند که سیر بخورند و طعامها گوناگون دیدند تناول فرمایند میتوانستند بدستیکه جبرئیل ع کلید گنجهای زمین
را برای انحضرت آورد سه مرتبه و مخیر گردانید انحضرت را در قبول و رد و گفت که اگر قبول کنی خدا از درجه تو در دنیا متاعی کم
نخواهد کرد و در هر مرتبه انحضرت تواضع و شکستگی نزد خدا را اختیار فرمود و هرگز از انحضرت چیزی سؤال نکردند که نفرمود
نه اگر بود عطا میفرمود اگر نه بتو میفرمود که چون بهم رسد خواهیم داد و هرگز چیزی را از جانب حضرتش عطا نفرمود که عطای او را
امضا نکند و گاه بود که بهشت را ضامن میشدند و عطا میفرمود ند و حق تعالی برای تسلیم مینمود محمد بن مسلم میگوید که بعد از
ان حضرت دست مرا گرفتند و فرمود ند که امام شما حضرت امیر المؤمنین ع بدوش بندگان مینشستند و بدوش بندگان طعامها تناول
میفرمود ند و بمردمان کند و کوشت طعا میفرمود ند و بخانه میرفتند و خود نان جو میل میفرمود ند و بمردمان کند
و پیراهن کنه از برای خود کنیز که بخرند و هیچکس طاقت عبادت انحضرت نیاورد و حضرت علی بن الحسین ع مطالعه میفرمود ند
احوال انحضرت امیر المؤمنین ع را و بر زمین میکذاشت و میفرمود کی طاقت این عمل دارد و بسنده میکرد مرتبه که حضرت امیر المؤمنین ع
روزی بتردد بزاری رفتند و فرمود ند که جامه بمن بفروش نمود گفت که یا امیر المؤمنین ع انچه شما میخواهید من دارم چون دیدند که
انشخص حضرت را نشناخت بدکان دیگر رفتند که پیرهن دیگر بخرند و حضرت را نمیشناخت و دو جامه خریدند یکی را بسه درهم
که حساب امروز ان صد و هفتاد و چهار دینار میشود و یکی را بدو درهم پس یقنبر فرمود که اگر ارادت کرده بودی که پیراهن سه درهم خریده ایم تو بردار و امیر را که
بدو درهم خریده ایم من بپوشم قنبر گفت که یا امیر المؤمنین انکه بهتر است تو ان سزاوار تری که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه
میخوانی حضرت فرمود که تو جوانی و جوانان را خواهش این امور زیبا باشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را بر بنده زیاده
درهم و از حضرت رسول ص شنیده ام که میفرمود که از انچه میپوشید غلام خود بپوشانید و انچه میخورید بدیگران بخورانید چون پیراهن
را پوشیدند تا ستین را کشیدند و از بو بر بیدند و فرمود ند که کلاهی ازان برای فقیران بدوزند چون بپدر از پیرهن کتانی آمد یافت که
که انحضرت از ان دکان جامه خریده اند و درهم را بر داشت و بخدمت انحضرت آمد و عرض کرد که پیرهن شما را نشناخته بود و درهم
را از شما نفع کرفته است حضرت فرمود که بقیمتی را خریدیم دیگر چیزی را پس نمیکیریم و منقم که روزی عمرو بن جمیع در هنگام
چاشت بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد که فضه انبانی آورد که مهر مبارک انحضرت بر ان بود و چون کشوا ان انبان را نان خشک پر
بیرون آورد و عرض کرد که انقضه چرا این را در انبان نیکرده کفت پیشتر میکردم مزاحی فرمود و کاهی طعام الذیذ در ان
مینهاد اکنون میکردم تو را هم میهمان میبردند پس حضرت ان نانها را میکرفتند و دکاشه دیزه میکردند و اب بران ریختند و نمک

انواع بدیها میتوان نمود و انچه زاد ان برای این مقرر فرموده است که بر ترک شان میشوند اما جمعی از تو او سیله خیرات کاری میکنند که برای ان مخلوق شده است و باعث شقاوت ایشان میشود پس هر جا که مدحت مال وغنا واقع شده است بسبب انچه شر نیست که در ان هست و هر دم از انچه شر میکنند و اکثر از اصل ان جهة و حق تعم برای وسیله خیر مقرر فرموده است و هر جا که مدح ان واقع شده است بسبب انچه خیر نیست که در ان هست و هم چنین فقر و احتیاج وسیله است برای تحصیل سعادات که ادمی بر مشقت ان صبر نماید و ثوابهای عظیم فایز گردد و رو بخدا اورد و از خدا طلب نماید و بسبب این او از قرب حاصل شود و محتاج تجربا شود و از برای خدا توکل نماید و باعلاء درجه فرهد و ورع برسد و لیکن کاه است که بران صبر نمیکند و بسبب ان بمرتبک سوال از مخلوق میشوند و ان از بدترین نقایص و عیبها است و کاهی بسبب این مرتبک محرما میشوند و کاهی بسبب ان بخدا و خود بدکمان میشوند و نسبت جور و ظلم بخدا میدهند و بسبب این کافر میشوند چنانچه در حدیث وارد شده است که فقر نزدیک است که کفر باشد پس معلوم شد که اصل فقر نعمت و رحمت است و لیکن کاه است که ادمی باختیار خود از و سیله سعادت میکرداند پس هر جا که مدح وارد شده است جهة خیر شر امدح فرموده است و هر جا که مدمت وارد شده است جهة شر شر امذمت فرموده اند و لیکن چون نسبت باکثر نفوس فقر و احتیاج موجب صلاح است و غنا و توانکری موجب طغیان و فساد لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده اند چنانچه حق تعم میفرماید که بدستیکه ادمی طغیان میورزد چون خود را مستغنی و بینیاز دیده اکمان کرده که بی نیاز است و فقر زاد را بان نکته بخاطر رسیده که چون محال است که ادمی بینیاز شود بلکه هر چند غنی تر شود احتیاجش بیشتر میشود لهذا فقر فرموده که وقتی که مستغنی میشود بلکه فرموده که و سیله سعادات کردانند و معاذا برای این مقرر فرموده که تو ان را وسیله سعادات کردانید یا اکر بغفلت از ایشان صادر شود بتوبه و ندامت از ان بمرتبه عالیه کمالات فایز کردند اکر معصیت نمیکردند ان مشاب میشوند و ان شکستکی و انکسار و عجز بتوبه کاران از کجا بهم میرسید و اکر توکل اولیای حضرت اله موجب روزی و سیله انبیا نمیشد ان کرامتها و ازارها که موجب قرب و کمالات نامتناهی کردیدند کجا حاصل میشد چنانچه واقعه است که اکر شما کنا نمیکردید و فادر بر کنا نبود خدا خلق دیکر میفرمود که فادر بر کنا باشند و کنا از ایشان صادر میشود و سخن در اینجا بسیار دراز میشود و عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است بجملا اکر در دست تفکر و تأمل باشی که هر چیز که حق تعم در این عالم مقرر فرموده همه عین اصلاح و نظام است و همه لطف و مرحمت است و لیکن بندکان بغیر مصرف صرف میکنند مثلا اکر بزکی خانه برای کسی بفرماید و در میان خانه نقیس برای او مفرش سازد و او بدیکری انجا نفرماید که برای او بسازند و انواع ما یحتاج او از مساکین بسازند اکر او بر بزکند و او بریز را مسکن خود کند و بر او در انجا بریزد بر نشیند از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود و در این مسایل که فروع مسایل قضا و قدر است تفکر بنمودن هرکز مجال ندارد و مجال دانستن که حق تعم علیم و حکیم است و ظالم نیست و انچه میکند عین عدالت و حکمت است نیز اکر تفکر در این باب موجب لغزش شما است و عقل اکثر مردمان احاطه نمیتواند کرد و ائمه را تفکر در این باب نهی فرموده اند و چون جمع میان اخبار بر وجه اجمال بیان شد بعضی از اخبار و انیز نقل میکنیم تسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فقرا و مومنان درویش را اغنیای ایشان بجهل سال بعد از ان فرمود که بر او توقف بیشتر کنم مثل فقرا و اغنیا از بابت مثل دو کشتی است که بر عثمانی بکذرند و نظر کنند یکی را به بینند که خالی است و هیچ چیز ندارد و میکوید یکه این را روانه کنید که بر وند و نظر کنند به دیکری به بینند که پر از متاع است میکوید یکه این را نکاه دارید تا عشور و حساب کنیم و از حضرت رسول صلعم منقول است که دو چیز است که فرزندان دوم از انها کراهت دارد مرد را اکر اهت دارد و اجب مومن از بلاها و فتنها در مرکست و از کمی مال کراهت دارد هر چند مال کمتر است حساب سبکتر است و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که هلاک کرد مرد مانرا دو چیز خوف درویشی و فقر و طلب بزرکی و فخر و بسند معتبر از امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که خفیف و سبک شمارید فقیر از شیعیان علی را بر ایطالب و فرزندان او بدستیکه یکی از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر و اکر دو قبیله عظیم اند از قبایل عرب و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فقرا حق تعم برای مومن در خوان خود ضبط فرماید و در حدیث دیکر از حضرت صادق علیه السلام روایت فرموده که فقرا مانتی است که حق تعم بخلق میسپارد کسی که انرا بنهاد دارد خدا او را مثل ثواب کسی میدهد که روزها بروزه باشد و شبها بعبادت ایستاده کسیکه از اطعام نماید بکسیکه قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند پس بدرستیکه او اکشته است و نمیکویم که او را به نیزه و شمشیر

کشته است

کشته است ولیکن بسبب جراحتی که بدل او رسانیده او را کشته است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر چند که ایمان ادمی زیاد میشود تنکی معیشت او بیشتر میشود و فرمود که اکر نه این بود که مومنان در طلب دنیا حریص میشدند بر طلب دنیا و زی بر خذا الحاح میکردند هر اینه ایشانرا از انچه نکاه دارند مجال تمتع نمیفرمود که حق تعم دنیا را بکسی عطا نفرموده مکر برای عبرت و انکسی دنیا نفرموده مکر از برای ازمایش و در حدیث دیکر فرمود که حق تعم برای شیعیان ما در دولتهای باطل مقرر فرموده است مکر قدیر قوت تصرف دارد ایشانرا اکر خواهند بمشرق روند و اکر خواهند بمغرب روند زیاده از این بدستشان نمی اید و در حدیث دیکر فرمود که حق تعم در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرای شیعیان ما مانند کسیکه معذرت از جمعی خواهد و در حدیث دیکر ما مانند برادری که از برادری عذر طلبد و میفرماید که بعزت و جلال خود سوکند که شما را فقیر نکردانیده دنیا برای اینکه شما نزد من خوار و ذلیل تر بوده و امروز خواهیدانست که با شما چه لطفها خواهم فرمود هر کس که بشما در دنیا توشه داده است و بینکی بشما کرده است و شش را بکیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا کوید که پروردکارا اهل دنیا در دنیا خود عیشها کردند نان خوب خواستکارا نمودند و جامهای ملایم نفیس پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و در اساسا شهر بقیمت سوار شدند امروز بما عطا کن انجه با ایشان عطا فرموده بودی حق تعم در جواب فرماید که برای تو و هر یک از زیادان و امثال تو از فقرا مقرر ساخته ام هفتاد برابر انچه با اهل دنیا عطا فرموده بودم تا روزیکه دنیا را افریده ام تا هنکام انقضاء دنیا و در حدیث دیکر از انحضرت منقول است که روزی شخص مالداری که جامهای پاکیزه در بر داشت بخدمت رسول صلعم امد و نشست و بعد از او مرد پیاده کهنه جامهای چرکین پوشیده بود در پهلوی او نمد غنی نشست نمد جامهای خود را جمع کرد و از زیر دامن او کشید حضرت رسول صلعم فرمود که ترسیدی که از فقر او چیزی بتو بچسبد کفت نه کفت ترسیدی که از تو انکری تو چیزی باو برسد کفت نه فرمود که پس ترسیدی که جامه ات چرکین و کثیف شود کفت نه فرمود که پس چرا چنین کردی کفت یا رسول الله مرا قرین بد هست که شیطان با نفس امارة او هر ساعت بنظر من زینت میدهد و هر حسن و نیکوئی را در نظر من زشت مینماید و اینک به تدارک اینعمل ضعف حال خود را با بنفقه عطا کردم حضرت از نمرد پریشان پرسیدند که قبول میکنی کفت نه ان غنی از ان پرسید که چرا قبول نمیکنی کفت میترسم که بان بلا مبتلا میشوی که تو مبتلا شده بودی در حدیث دیکر فرمود که حق تعم بحضرت موسی وحی فرمود که ایموسی هر کاه بینی که فقیر رو بتواضع اورده است بکو مرحبا بشعاص الحان چون بینی که تو انکری رو بتواضع اورده است بکو که کناهی کرده ام که خدا مرا در دنیا بعقوبت انکر فتار کرده است بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقول است که خوشا بحال مساکین که بر فقر خود صبر کنند ایشانند جمعی که ملکوت اسمان و زمین را مشاهده میکنند و فرمود که این کروه مساکین بفقر خود خوشنود و راضی باشید و چنان کنید که خدا از دل شما رضا را بیابد تا حق تعم شما را ثواب عظیم بدهد بر فقر شما و اکر چنین نکنید چندان ثواب نخواهید داشت و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعم ندا کند که کجایند فقرا پس کروهی فقرا برخیزند پس حق تعم فرماید که ای بندکان من کو بسیار بهشت را بر خود لازم کردانیده اید پس فرماید که شما را در دنیا فقیر نکردم برای اینکه رتبه شما نزد من پست بود و لیکن میخواستم که درجه شما را در بهشت بلند کنم بروید و هر کاه مردم را ملاحظه کنید هر کس که بشما نیکی و احسان کرده است از احسان او بمن کرده است از جانب من شما بهشت را بمکافات عمل ایشان بدهید و از محمد بن الحسین خزاز منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که یا بیان از که میوه ها و غیرها از چیزها که میفروشند که قادر بر خوردن انها نیستی اند و میکنی که کفتم بلی فرمود که بعدد هر چیز یکه می بینی و قدرت بر خوردن انها نداری حسنه در نامه عمل تو نویسند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون روز قیامت میشود کروهی از مردم از صحرای محشر برمیخیزند و میایند تا در بهشت را میکوبند پس خازنان بهشت با ایشان میکویند که شما کیستید میکویند که ما فقرا نیم ایشان میکویند که یا پیش از حساب میخواهید داخل بهشت شوید میکویند که چیزی بما نداده بودید که ما را بر ان حساب کنید در انحال از جانب رب العزة ندا رسد که راست میکویند ایشانرا داخل بهشت کنید و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که حق سبحانه و تعم میفرماید که من تو انکر انرا غنی نکرده ام برای اینکه نزد من کرامی بودند و فقیر انرا فقیر نکردانیدم برای اینکه نزد من بی مقدار بودند و لیکن فقیر انرا وسیله ابتلا و امتحان غنیا کردانیدم و اکر فقرا در دنیا غنی نمیبودند اغنیا مستوجب بهشت نمیشدند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مالداران شیعیان ما ایشانند که بر محتاجان ایشان پس از برای ما فقیر انرا محافظت نمایید تا خدا شما را محافظت نماید بسند صحیح منقول است که امیر المومنین علیه السلام فرمود که فقر و بیچیزی مومنرا بیشتر زینت میدهد از لجام نفیسی که غذا و اسب را زینت میدهد و در حدیث دیکر فرمود که

صالحه انرا پرورش دهد تا در عرصهٔ قیامت حاصل انرا ببیند و زیاده کنیم برای او در کشت او یعنی بدهیم او را عوض انا ذره تا هفتصد و زیاده بران یا آنکه او را توفیق زیادتی خیرات کرامت کنیم و هر که اراده نماید ذراعت و کشت دنیا را یعنی در اعمال و افعال او پیوسته غرض تحصیل دنیا باشد میدهیم او را بهرهٔ و نصیبی از دنیا بقدر مقتضای حکمت و مصلحتی و او را در آخرت بهره نخواهد بود حاصلش آنستکه هر که عملی برای آخرت کند در عمل خود موفق میشود و میدانی برکات آن بروزگار او عاید میگردد و در آخرت حسنات او مضاعف میشود و هر که عمل او از برای دنیا باشد و روزی مقرر باو میرسد اما نه بروجهی که مدعای او باشد مانند شیطان ثواب خود را در دنیا می یابد و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود و لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت در دنیا چنین روزی بمذاق شیطان بایشان نفعی میرساند و در آخرت محرومند و جمیع نیت خود را برای خدا خالص کرده اند اعمال ایشان ثمرهٔ مترتب نمیشود نامزد خود را در آخرت کامل می یابند و در دنیا عمل ایشان مشوب باغراض فاسده دنیویه نباشد زیرا که حق تعالی هیچ عملی را بیهوده نکرده است حق کافران هندکه زحمتها و ریاضت شاقه برای امور فاسدهٔ دنیا میکشند چنانچه میشنویم بان مطلب فاسد میرسند مثل اینکه میخواهند که ایشان را کشف و کرامات حاصل شود و کارها بان مطلب خود میرسند چون از سعادات آخرت محرومند و بسا باشد که مسلمانان از روی اخلاص خدا را بسالها عبادت کنند و حق تعالی بمنعی او را بفندهد زیرا که ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده و مصلحت او را در این میداند که در دنیا این را بوی ندهد زیرا که غالب این استکه این معنی باعث انانیت و عجب و معشوق واز خدا باز میماند حتی انکه در حدیث وارد شده است که ایمان مؤمن کامل نشود حق تعالی را مخواب بدین هم از او مسدود میگرداند و بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقول است که مؤمن بنیکی که میکند مزد شکر او نمیگیرند و احسان او در میان خلق مشهور نمیشود و نیکی احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف و نیکی او از برای مردمان منتشر میشود و باسمای الامیر و مقبول الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم ع منقول استکه حضرت رسول ص را اگر ان نعمت میکردند و شکر احسان بر قریشی و عربی و عجمی داشتی که معروف او و نیکیش بر خلق زیاده از آنحضرت بود همچنین ما اهل بیت را اگر ان میکنند و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و نیکان مؤمنان نیز چنین اند که احسانها و نیکیهای ایشان را کسی منکر نمیگردد ایشم منقم که مضمون این حدیث حضرت امام جعفر صادق ع عرض کرد که جمعی از علمای ما میگویند عامه که نزد ما نمایند میگویند که چون حق تعالی بنده را دوست داشت ملکی را از آسمان ندا میکند که خدا فلانی را دوست میدارد شما او را دوست بدارید و هر بنده که دشمن داشت منادی از آسمان ندا میکند که خدا فلان شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن بدارید چون این را گفتم حضرت راست نشستند و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند گفتند چنین است که ایشان میگویند ولیکن چون حق تعالی بنده را دوست داشت مردم را در زمین وا میگذارد که بعدا و دشمنی او مشغول میشوند و بدا و وا میگویند پس انها گناه کار میشوند و موجب ثواب و اجر او میشوند و چون بنده را دشمن دارد او را محبوب مردم میگرداند که بناحق مدح او کنند و او مدح کنندگان او هر دو گناه کار باشند بعد از ان فرمود که کی تر خدا محبوب تر از حضرت یحیی بن زکریا بود و با او عداوت کردند تا او را کشتند و کی تر خدا محبوب تر از علی بن ابیطالب بود از مردمان ازارها کشید که میدانی و کی تر خدا محبوب تر از حسین ع بود مردم از او کردند تا او را شهید کردند و بدار کردند فقرا در حضرت رسول ص اشعار فرموده اند بفضیلت قرا ان بردعا زیرا که فرموده اند قرا را که شعار خود کرده اند و دعا را ردا خود کرده اند شعار جامهٔ ملاصق بدن را میگویند و ردا جامهٔ دیگر که بر بالای ان پوشند اطلاق میکنند و جامهٔ ملاصق بدن اختصاص بدلی بیشتر دارد باشد احادیث در این باب اختلافی ندارد از بعضی احادیث فضیلت قرا ان ظاهر میشود و از بعضی دعا و بعضی چنین جمع کرده اند که اگر مضمون قرا ان بهتر است و اگر مضمون دعا و بعضی بر عکس گفته اند و انچه از انچنان کسان وارد بخاطر میرسد انستکه نسبت باحوال مختلف میباشد و او می باید طبیب نفس خود باشد و در هر حالی انچه مناسب ان داند بران بدارد و کاهستکه آدمی در مقام خوف است اگر خوف بر او غلبه دارد مناسب استکه دعاهائی که مشتمل بر رجا و امید است بخواند تا چون مادهٔ ترس مستعد شده است باعث کمال نضج گردد و اگر خوف بسیار دارد و دعاها را بخواند که خوف بسیار باعث نقصان رجا و سایر صفات نفسانی او هم چنین در باب قرا ان خواندن و بسیار است که آدمی را بدعائی را مکرر خوانده است و چند روز ان تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چند ان در او اثر میکند که فوق و متصور نیست و چند از ان معاف بر او فایض میشود که احصا نمیتوان نمود و در این باب سخن بسیار است و عرضهٔ سخن تنگست اگر خدا خواهد در محل مناسب

فقر مرا نیز بزرگ است و حضرت رسالت ص فرمود که فقر مرا نیز سرخ است او را عرض کرد که فقر از دنیا و درهم و دینار ما نیز فرمود که نه ولیکن مراد فقر دیر است و از حضرت رسول ص منقول است که هر که سبحان الله گوید سبحان الله نماید و خفیف کند فقیر مسلمانی را نیز ابد دستیکه حق تعالی سبحان الله گوید ثمره است و خدا او را در روز قیامت خفیف سبحان الله میدهد و او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضای حکمت و مصلحتی و او را در آخرت بهره نخواهد بود حاصلش آنستکه هر که عملی برای آخرت کند در عمل خود موفق میشود و میدانی برکات آن بروزگار او عاید میگردد و در آخرت حسنات او مضاعف میشود و هر که عمل او از برای دنیا باشد و روزی مقرر باو میرسد اما نه بروجهی که مدعای او باشد مانند شیطان ثواب خود را در دنیا می یابد و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود و لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت در دنیا چنین روزی بمذاق شیطان بایشان نفعی میرساند و در آخرت محرومند و جمیع نیت خود را برای خدا خالص کرده اند اعمال ایشان ثمرهٔ مترتب نمیشود نامزد خود را در آخرت کامل می یابند و در دنیا عمل ایشان مشوب باغراض فاسده دنیویه نباشد زیرا که حق تعالی هیچ عملی را بیهوده نکرده است حق کافران هندکه زحمتها و ریاضت شاقه برای امور فاسدهٔ دنیا میکشند چنانچه میشنویم بان مطلب فاسد میرسند مثل اینکه میخواهند که ایشان را کشف و کرامات حاصل شود و کارها بان مطلب خود میرسند چون از سعادات آخرت محرومند و بسا باشد که مسلمانان از روی اخلاص خدا را سالها عبادت کنند و حق تعالی بمنعی او را بفندهد زیرا که ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده و مصلحت او را در این میداند که در دنیا این را باو ندهد زیرا که غالب این استکه این معنی باعث انانیت و عجب و معشوق واز خدا باز میماند حتی انکه در حدیث وارد شده است که ایمان مؤمن کامل نشود حق تعالی را مخواب بدین هم از او مسدود میگرداند و بسنده معتبر از حضرت صادق ع منقول است که مؤمن بنیکی که میکند مزد شکر او نمیگیرند و احسان او در میان خلق مشهور نمیشود و نیکی احسان کافر را شکر میکنند زیرا که معروف و نیکی او از برای مردمان منتشر میشود و باسمای الامیر و مقبول الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم ع منقول استکه حضرت رسول ص را اگر ان نعمت میکردند و شکر احسان بر قریشی و عربی و عجمی داشتی که معروف او و نیکیش بر خلق زیاده از آنحضرت بود همچنین ما اهل بیت را اگر ان میکنند و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و نیکان مؤمنان نیز چنین اند که احسانها و نیکیهای ایشان را کسی منکر نمیگردد ایشم منقم که مضمون این حدیث حضرت امام جعفر صادق ع عرض کرد که جمعی از علمای ما میگویند عامه که نزد ما نمایند میگویند که چون حق تعالی بنده را دوست داشت ملکی را از آسمان ندا میکند که خدا فلانی را دوست میدارد شما او را دوست بدارید و هر بنده که دشمن داشت منادی از آسمان ندا میکند که خدا فلان شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن بدارید چون این را گفتم حضرت راست نشستند و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند گفتند چنین است که ایشان میگویند ولیکن چون حق تعالی بنده را دوست داشت مردم را در زمین وا میگذارد که بعدا و دشمنی او مشغول میشوند و بدا و وا میگویند پس انها گناه کار میشوند و موجب ثواب و اجر او میشوند و چون بنده را دشمن دارد او را محبوب مردم میگرداند که بناحق مدح او کنند و او مدح کنندگان او هر دو گناه کار باشند بعد از ان فرمود که کی تر خدا محبوب تر از حضرت یحیی بن زکریا بود و با او عداوت کردند تا او را کشتند و کی تر خدا محبوب تر از علی بن ابیطالب بود از مردمان ازارها کشید که میدانی و کی تر خدا محبوب تر از حسین ع بود مردم از او کردند تا او را شهید کردند و بدار کردند فقرا در حضرت رسول ص اشعار فرموده اند بفضیلت قرا ان بردعا زیرا که فرموده اند قرا را که شعار خود کرده اند و دعا را ردا خود کرده اند شعار جامهٔ ملاصق بدن را میگویند و ردا جامهٔ دیگر که بر بالای ان پوشند اطلاق میکنند و جامهٔ ملاصق بدن اختصاص بدلی بیشتر دارد باشد احادیث در این باب اختلافی ندارد از بعضی احادیث فضیلت قرا ان ظاهر میشود و از بعضی دعا و بعضی چنین جمع کرده اند که اگر مضمون قرا ان بهتر است و اگر مضمون دعا و بعضی بر عکس گفته اند و انچه از انچنان کسان وارد بخاطر میرسد انستکه نسبت باحوال مختلف میباشد و او می باید طبیب نفس خود باشد و در هر حالی انچه مناسب ان داند بران بدارد و کاهستکه آدمی در مقام خوف است اگر خوف بر او غلبه دارد مناسب استکه دعاهائی که مشتمل بر رجا و امید است بخواند تا چون مادهٔ ترس مستعد شده است باعث کمال نضج گردد و اگر خوف بسیار دارد و دعاها را بخواند که خوف بسیار باعث نقصان رجا و سایر صفات نفسانی او هم چنین در باب قرا ان خواندن و بسیار است که آدمی را بدعائی را مکرر خوانده است و چند روز ان تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چند ان در او اثر میکند که فوق و متصور نیست و چند از ان معاف بر او فایض میشود که احصا نمیتوان نمود و در این باب سخن بسیار است و عرضهٔ سخن تنگست اگر خدا خواهد در محل مناسب

در بیان تضرع

بیان شود ای نقم یا باذ دان ربنا خبرنی فقال وعزتی وجلالی ما ادرك الغایبون درك البکاء عندی وانی لا بنی لهم فی الرفیق الاعلی قصر الاثیر کهم فیه احد قال قلت یا رسول الله ای المؤمنین الیر قال اکثرهم للموت ذکرا واحسنهم لما استعدادا یا باذ اذا دخل النور القلب انفسح القلب واستوسع قلت فما علامة ذلك یا بی انت وامی یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود والتجافی عن دار الغرور والاستعداد للموت قبل نزوله ای ابوذر بدبستیکه پرودگار من مرا خبر داد وفرمود که بعزت وجلال خود سوگند میخورم که نمی یابند عابدان از هیچ عملی انچه از کریه یابند نزدمن از ثواب وقرب بدستیکه من ازبرای ایشان بنا میکنم در اعلای غرفات بهشت دربجوار پیغمبران ومقربان خود قصریرا که هیچکس دار قصور ومرتبها ایشان شریاب نباشد ابوذر گفت که عرض کردم که یا رسول الله کدام یك از مؤمنان زیرك ترو عاقل ترند فرمود انکه یاد مرك بیشتر میکنند وتهیه انرا نیکوتر تدارك میکنند ای اباذر چون نور در دل آدمی داخل شد دل کشاده وفراخ میشود ابوذر گفت علامت این حالت چیست پس دل ما در خدای تو یا باذر فرمود که علامت منوبودن وگشادگی دل بسوی آخرت کناره جستن از دار غرور ورجوع کردن بکار یکه برای نجات آید وبهلو تهی کردن از دنیا که خانه فریب ومکر وغفلت ومستعد ومهیا شدن برای مرگ پیش از انکه در رسد بدانکه اخطار در باب فضیلت کردیم تن براخذ سابقا ایراد نمودیم واز عقل ومشروع معلوم است که تضرع بدرگاه بینیاز موثر وساعات دنیا واخرت وکریه را مرابت بسیار است وهر کس در خور مرتبه خود از ان بهره میبرد یکی میگرید ودیگران از خدا میطلبد ودیگری خدا را صباح از جهنم میطلبد ودیگری بهشت وقرب میطلبد تا بمرتبه محبان که از هر قطره صد هزار لذت میبرند وهیچ لذتها را با این برابر نمیکنند وچنانچه در اخرت کسی شریك قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد واحادیث در باب یاد مرگ گذشت ومعنوی نوا نیز بیان کردیم ودر شرح دل بعلم ومعرفت ونیات سابقه وصفات حسنه مینماشد زیرا که چنانچه در شیها ظاهر دیده ظاهر را بینا میکند در اندکه تمیز کند بینا اشیا وحقیقت الوان واشخاص بداند ودر اهمها ظاهر را کم نکند هم چنین علم ومعارف موجب ازدیاد بینائی دیده دل بینا شود ونفس باطفه انسانی که از ان تعبیر قلب میکنند تمیز مینماید وبد بکند وزاه حق را بیابد وکم نکند وهمچنین هر یك از صفات حسنه ونیات صحیحه که اورا باعمال شایسته اهنائی مینماید بمنزله چراغی ومشعلی بلکه خورشیدی اند برای نفس وبا ازدیاد انها کاملان چراغانی است از علم ومعرفت وانواع کمالات روحانی وکشادگی دل کنایه از استعداد قبول حق ومعارف الهی است زیرا که دلهای اشقیا مانند ظرفی است سربسته که گنجایش هیچ چیز ندا شته باشد لهذا هیچ مدایتی در انها داخل نمیشود وقبول هیچ حقی نمیکنند ودلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلفات بسبب کمال ونقصان ایشان در مرابت ایمان بعضی از بابت پیاله است که گنجایش اندکی از علوم ومعارف دارد اگر زیاده از قدر حوصله اش بر ان بریزند از سر بدر میرود واز بابت اعمادات وکمالات وسعت زیاده میشود واستعداد قبول معارف بیشتر میشود تا انکه بمنزله دریائی میشود که هر چند نهرها حقایق بر ان بریزند مطلقا اورا از جا بدر نمی اردان انوار ومعنوی سبکبادگی میشود واین گشادگی سبب ان را قبول حق میگردد که قبایح دنیا بدیهای دنیا را بدانند ترك انها نمایند محاسن اعمال حسنه ودرجات رفیعه اخرت وکمالات معنوی را دانسته طالب انها میشود وبتحصیل انها خود را مستعد میکنند یا باذر انوا لله ولا تری الناس انك تخشی الله فتکون موقرا وقلبك فاجرا یا باذر لیکن لك فی کل شیء نیة حتی فی النوم والاکل یا باذر لیعظم جلال الله فی صدرك فلا تذکره کما یذکره الجاهل عند الکلب اللهم اجره وعند الخنزیر اللهم اجره ای ابوذر از منهای خدا بپرهیز واز خدا بترس بمردم چنین منما از خدا میترسی برای اینکه تو را کرامی دارند دلت مایل بدنیا باشد ای ابوذر باید ترا کار یکه کنی نیت قربت باشد جمیع کارها از برای خدا کنی تا خواب کردن وچیز خوردن را ای ابوذر باید دل تو جلال بزرگواری خدا باشد واورا سبك یاد نکنی چنانچه جاهلان سگ را دیدند میگویند خدایا از ان خوار گردان چون بخورند میگویند خدا وند انرا خوار کن احادیث در باب یاد مرگ گذشت ومعنوی نوا نیز بیان کردیم واول کتاب ایراد نمودیم واز حضرت امام موسی کاظم منقول است که حضرت عیسی بحواریان فرمود که بجهت خدا بسی میکوشیم که بکار شما نمایند که ظاهر خود را بیارایند ودلهای شما فاسد باشد وپوست بدن خود را پاکیزه کنید ودلهای شما کثیف وپر چرك باشد مباشید اباباید خرمالی که اندرون خود را از خود بیرون میکند ونخاله وسبوسرا در میان خود نگاه میدارد وهم چنین شما کلام حکمت را از دهان خود بیرون می اورید برای مردم وکینه وبدیها را در سینه خود نگاه میدارید ای بندگان دنیا مثل شما مثل چراغ است که مردم را روشنی میدهد وخود را میسوزاند ای که وه بنی اسرائیل در مجالس علما خود را دیدواکه چیزها باید بیزا نور اه رویند خود را

بران مجالس سر بسایند بدستیکه حق تعالی زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکنند مبتلایان مرده را بیماران انهای شدت وبسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که خوشا حال بنده که نامی که مرده اعتنا بایشان او نکنند او مردم را شناسد ومردم او را نشناسند وحق تعالی او را شناسد واز او خوشنود باشد ای برادر جماعت چراغهای راه هدایتند که حق تعالی ببرکت ایشان دفع میکند هر فتنه تاریك کننده که مردم را بشبهه نیندازد ودر برای ایشان میگشاید در هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمه خود را نمیکنند وجفا کار ودریا کننده نیستند وبدانکه کسیکه عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده ودنیا واهل دنیا براو ظاهر شده وقدر او قاعر عزیز خود را دانسته در هر امری تا رضای خدا را در ان نداند ودنیا باید که بکار اخرت او می اید متوجه انکار نمیشود وعمر خود را بیطالت تضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او در تحصیل اخرت برای این طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف نشود واورا قوت بندگی بهم رسد واگر این معنی بحسب واقع منظور او نباشد ومحض کندن خواطر نباشد طعام خوردن او باین نیت عبادت میشود واین طعام هم نور میشود وقوتی که از او حاصل میشود صرف بندگی خدا میشود وهمچنین خواب را برای این میکند که در هنگام عبادت قلب داشته باشد وعمل بفرموده الهی کرده باشد تا بدن وعقل وضعیف نشود واگر به بیت الخلا میرود که خود را از کثافات ونجاسات پاکیزه کند که در وقت عبادت مطهر ومصفا باشد وباخضوع قلب نماز تواند کرد ومجملی از تحقیق این مقامات در اول کتاب گذشت ودر اینمقام اجمالا مقدمتی شایسته فرموده اند که تا بدیدار هر کاری نیتی نباشد وهیچ کار را قربت بجا نیاورد حتی در خواب کردن وطعام خوردن واینچه حضرت فرموده اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمائی وخدا را در مقامهای سهل ذکر نکنی مراد اینست که اندکی بی اعتنائی در هر مقام خدا را یاد نکنی بی انکه غرض تو یاد خدا یا توسل باو باشد واگر نه گذشت که ذکر خدا در هر حالی خوبست ودر احادیث وارد است که در صغیر وکبیر امور باید که بخدا متوسل باشند واز او استعانت جویند وجمیع حاجات خود را از خود او بزرگ از او سوال نمایند واین معنی عین تعظیم الهی است که خود را واقدرت وتوانائی خود را ناچیز داند ودر جمیع امور خود را محتاج خداوند داند ومیداند که کوچك بزرگ نزد قدرت او مثل نیست ودر تفصیل اینمعنی انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد یا باذر ان لله ملئکة فیما من خفقة مار فعوا رؤسهم حتی ینفخ فی الصور النفخة الاخرة فیقولون جمیعا سبحانك وبحمدك ما عبدناك کما ینبغی لك ان تعبد لو کان لرجل عمل سبعین نبیا لاستقل عمله ناشدة مایرى یومئذ ولوان دلو اصیب من غسلین یتقطع مطلع الشمس لغلت منه جاجام من مخ مغربها ولو زفرت جهنم زفرة لم یبق ملك مقرب ولا نبی مرسل الا خر جاثیا لرکبتیه یقول رب نفسی نفسی حتی ابرهیم اسحق یقول یا ربنا خلیلك ابرهیم فلا تنسی ای ابوذر بدستیکه حق تعالی را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی سر بالا نمیکنند تا روزیکه در صور بدمند میگوید اخر که همگی خلق بان زنده میشوند پس جمیع ملئکه در انحال میگویند که خداوندا ترا منزه میدانیم از جمیع نقایص وعیبها واز اینکه عبادت قابل درگاه تو باشد وترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم وعبادات تو نکرده ایم چنانچه سزاوار است که ترا عبادت کنند واگر صحیفه عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد هر اینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی که در انروز مشاهده مینماید واگر دلوی از غسلین جهنم که چرك دوزخیان اهل جهنم است که قرنها در دیگهای جهنم جوشیده است در مشرق افتاب بریزند هر اینه از حدت وحرارت ان بجوش اید مغز سر انجماعتیکه در مغرب افتاب ببند چون جهنم در صحرای محشر زفیر وشهیق بر اورد تمامی انبیاء مرسلین وملئکه مقربین نه پیغمبر مرسلی ملکه نزدیکی نبود افتند وهریك گویند خداوندا نفس مرا رحم کن ومرا بجات بخش ومحمد را اندیشه خود باشند حتی ابرهیم خلیل خدا اسحق فرزند افراموش کند وبحال خود مشغول باشد وگوید که ای پروردگار من من خلیل تو ام مرا از رحمت خود فراموش مکن ولطف خود را از من باز مگیر با انکه از جمله عقاید یکی که اقرار بانها واجبست از ضروریات مذهب است منکر انها کافر است اقرار کردن بهشت ودوزخ است وباید اعتقاد داشت که بهشت ودوزخ الحال موجودند چنانچه بسند معتبر منقول است که ابو الصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا سوال نمود که بهشت ودوزخ ایا الکنون موجود هستند فرمود بلی بدرستیکه حضرت رسول ص را داخل بهشت شدند وجهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج ابو الصلت عرض نمود که جمعی میگویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت ودوزخ را وهنوز خلق نفرموده است حضرت فرمود که جمیعکه این سخن را میگویند نادانند وما ازایشان نیستیم وکسیکه انکار خلق بهشت ودوزخ را کند نکند بپیغمبر کرده وهیچ بهره از ولایت ما ندارد وهمیشه در اتش جهنم خواهد بود وبعد از ان حضرت استدلال بایات واحادیث فرمودند که دلالت بر خلق انها میکنند وبسند معتبر از محمد بن مسلم منقول

که امام محمد باقر فرمود که والله بهشت خالی نیست از ارواح مومنان از روزیکه خدا ایشان را خلق فرموده است و آیات و اخبار که دلالت بر این مطلب کند بسیار است و باید اعتقاد داشت که کفار مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز برطرف نمیشود و سنیان و غیر ایشان از فرقها اینکه غیر شیعه اثنا عشریند هر یک که در مذهب خود متعصب و از سخند و عقل ایشان کامل است در حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشد و محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشد مثل زنان و جمعی که ضعیف العقلند و چندان تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد حال ایشان موقوف است بامر الهی و ممکن است که حق تعالی بفضل خود ایشان را از جهنم بخات دهد و مسلمانان و صاحبان گناه کبیره از شیعه اثنی عشریه ایشان مستحق شفاعت و رحمت هستند و ممکن است که حق تعالی بفضل کامل خود ایشان را بیامرزد و بجهنم نبرد و اگر بجهنم روند البته مخلد نخواهند بود و از خود بجنات میابند و داخل بهشت میشوند و کسیکه منکر ضروری از ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از امور یکه ضروری دین شده است و هر که صاحبان دین است از اشنیده است و کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم است هر چند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و بتفصیل اینکلام را انشاء الله تعالی بیان خواهیم کرد و سند صحیح از ابو بصیر منقول است که بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم که افسوس میکنند و میگویند خدا را که دلم بسیار سوخته است فرمود که ای ابو محمد مستعد بلا باش بزودی بتو و دوستان تو بلا خواهد رسید و بجهنم نزد دنیا و آخرت شکه از انها نهایت نیست و فکر ان زندگانی را بکن و تهیه از برای خود بساز و بدست بگیر چه بزودی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد آمد و ترش کرده و آثار اندوه در چهره اش ظاهر بود و پیش از ان هرگاه میامد متبسم و خندان و خوشحال میامد پس حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناکی و محزون آمدی جبرئیل گفت که امروز فرشتگان را بر در آتش جهنم دیدند ایستاده بودند و در دستها گذاشته بودند و بر دهانها مهر زده بودند که هزار سال بر آتش جهنم میدمند تا شنیده شد هزار سال دیگر میدمند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره از ضریع که غرقا اهل جهنم و چرک و دیم و زمهریر که در دیگهای جهنم جوشیده و بعوض آب باهل جهنم مینوشانند که اگر یکی از دریاهای اهل دنیا بریزند همه اینها جمع دنیا را از کندش بمیرند و اگر یک حلقه از زنجیر یکه هفتاد ذرع است بر کردن اهل جهنم میگذارند میکذارند بوزن تمام دنیا بگذارند و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند از بوی بدان هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریه بسیار کرد پس جبرئیل گفت که پروردگار ایشان سلام میرساند و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از انکه کناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از ان هرگاه جبرئیل بخدمت حضرت میامد متبسم و خندان بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در اندرون اهل آتش عظمت جهنم و عذاب آنرا میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم آنرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند مقام مثال سعی میکنند تا خود را بالای جهنم میرسانند چون بکنار جهنم میرسند ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشان را تغییر میدهند پوست تازه بر بدن ایشان میپوشانند که عذاب بیشتر بر ایشان تا بد کند پس حضرت با بو بصیر گفت که آنچه گفتی ترا کافیست گفت پس است مرا و کافیست دلم بسیار معتبر از عمرو بن ثابت منقول که حضرت امام محمد باقر فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سکان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه بایشان میرسد از العذاب الهی چه گاه از ایشان ایمن و بکوهیکه ایشان را امید نباشد که از عذاب بنجات یابند و هر گه عذاب از ایشان سبک نمیشود و میان آتش تشنه و گرسنه باشند و گران و کنکان و کوران باشند و روها ایشان سیاه شده باشد محزون و نادم و پشیمان و غضب کرده بر وردگار خود و بر ایشان نکند و عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان افروزند و از جهنم گرم جهنم بعوض آب اشامند و از قوم جهنم بعوض طعام خورند و بقدر آنها آتش بدنهای ایشان را فرو زند و گرزها آهن بر سر ایشان بکوبند و ملائکه بسیار شدید بسیار غلیظ ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمیکنند و بر دو ایشان را در آتش میکشند و با شیاطین ایشان را در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند و اگر دعا کنند بدعا ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود و ایشان حال جمیع کسانی که بجهنم میروند منقطع گردد و تفسیر این آن است که حق تعالی میفرماید که جبار معاند را بعد از زندگانی بجهنم میبرند و بخورد او میدهند از آبی که در آن شوره و چرک و کثافت اهل جهنم از جراحتها و دمل و زخمها چکد و بنکلیف و بزحمت تمام جرعه جرعه میخورد و بکلویش فرو نمیرود از غایت تلخی و کندگی و از همه طرف مرگ را با و میرسد و نمیرد

مرگ میرسد و از دو طرف مرگ میکند و لیکن او زنده میباشد و بعد از هر عذابی عذابی سخت تر برای او هست فرمود که ان صدید جهنم آبیست که چون نزدیک دهان او میاورند روی او بریان میشود و پوست و گوشت رویش میریزد پس چون بخورد و بجمیع امعاء و اعضایش پاره پاره میشود و از هر یک از ایشان مانند دو خانه از چرک و دیم روان میشود و انفذ میکریند که از آبدیه ایشان نهر ها جاری میشود و دوهای ایشان چون بهم رسد بعد از ان شک منقطع میشود و خوب بجای اشک باو دیده که کشیها در ان میتوان بازی کرد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول که جهنم را هفت در است از یکدر فرعون و هامان و قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یکدر کافران و مشرکان داخل میشوند از انجا عتیکه هرگز بخدا ایمان نیاورده اند و از یکدر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در آن شریک نیست و یکدر دیگر بابلیس است و یکدر دیگر بابی سقر است و یکدر دیگر بابهاویه است که هر که از ان در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میرود پس جهنم جوشی میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم میاندازد پس از هفتاد سال دیگر فرو میروند ابد الآباد در جهنم حال ایشان اینست و یکدر دیگر است که از ان در سه تمنا است و هر که با ما جنگ کرده و کسی که با ما انکار کرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین درها است و کرسی و شدتش از همه بیشتر است و منقول از ابن عباس که روزی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمدند و پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجایند حضرت فرمود که بهشت در آسمان و جهنم در زمین است و سند معتبر منقول که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از معنی قول خدا که فرموده که درجه است در جهنم که در ان هفتاد هزار خانه است در هر خانه هفتاد هزار بور است در هر بوری هفتاد هزار مار سیاه است در شکم هر مار هفتاد هزار بسو زهر است در جمیع اهل جهنم را بایک گزیدن افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما که در دنیا هست یکجزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه از آب خواموش کرده اند و باز افروخته شده است اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی ان نداشت و بدستیکه جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد و گرد صراط را بروی ان بگذارند پس جهنم فریاد کند در محشر بر اوردی که جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین از بیم ان بزانو استغاثه در آیند و در حدیث دیگر منقول که عتاق وادی است در جهنم که در ان سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد و سی مار است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه مار بیست و در هر شکم مار سیصد و سی عقرب و در هر عقربی سیصد و سی سبو زهر است و اگر یکی از ان عقربها از هر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزند از برای هلاک همه کافی است و در حدیث دیگر منقول که در کنار جهنم هفت است اول جحیم است که اهل ان مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ بجوش آید و مرتبه دویم لظی است که حق تعالی در وصف ان میفرماید که بیاکنند است دست و پای مشرکان را با پوست سر ایشان از انجا بخود میکشند کسیرا که پشت کرده بحق و روگردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است اطاعتها که نیاز او حفظ کرده و خود را اهل ان دانسته و مرتبه سیم سقر است که حق تعالی در وصف ان میفرماید که سقر آتشی است که باقی نمیگذارد پوست و گوشت و عروق و اعضاء و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی ان اجزا را باز میگرداند و آتش دست بر نمیدارد و هاز میسوزاند و انشاء الله بیاید که سقر آتشی است که پوست کافران را یا ظالمان را و هویدا برای ایشان و بران هر یک نود و نه ملک یا نود و نه نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که از ان شرارها جدا میشود مانند کوه عظیم که گویا شتران زرد ند که بر هوا میپرند و هر گز در ان فکنند درهم میشکنند و میکوبند مانند سوختن و روح از ایشان مفارقت نمینماید چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی انرا بحالت اول بر میگرداند و طبقه پنجم هاویه است که در انجا کروهی هستند که فریاد میکنند که ایمانک نغریادنا بوس چون مالک بفریاد ایشان میرسد نظر نمی از آتش بر میگیرد که مملو است از چرک و خون از بدنها ایشان جاریشده مانند مس گداخته و بایشان میخوراند چون بنزدیک دهان ایشان میاورد پوست و گوشت رویشان در ان میریزد از شدت حرارت آن چنانچه حق تعالی میفرماید که برای ستمکاران اماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سرا پرده های آن و اگر استغاثه نمایند که بفریاد ایشان میرسند بابی که مانند مس گداخته باشد چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روها ایشان را بدرستیکه بد شرابی است و مهل از برای ایشان و بدنکیه کاهیست آتش از برای ایشان و هر گز آرام در ها و میراند از ندهفتاد هزار سال در آتش فرو روند و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل از پوست دیگر بر بدنش بر و یاند و طبقه ششم سعیر است که در ان سی صد هزار تنور از آتش هست در هر سر اپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری سیصد نوع از عذاب عقرب است و در انجا مارها و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل انطبقه مهیا کرده اند چنانچه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در انجا است و انجا هیزم

در تعریف جهنم است

جهنم کجون دارا میکشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است وسعو کوهیست از مس در قعر جهنم
واثاث و دوخانه است از مس کداخته که بر دوران کوه جاری میشود و این موضع بدترین جاها است و این طبقه است از خصوصات امام موسی
منقم که در جهنم واد یهست که از انروز که خدا انرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر انرا رخصت فرماید
که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر اینه جمیع انچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و کندوبدی
و کثافت ان واد یو انچه خدا در انجا برای اهلش مهیا فرموده است از عذاب خود و دران واد یکوهیست که جمیع اهل ان واد ی
پناه میبرند بخدا از کرمی و تعفن و کثافت انکوه و از عذابها یکه خدا در انجا برای اهلش مقرر فرموده و در انکوه دره هست
که اهل انکوه بخدا استغاثه مینمایند از کرمی و کثافت ان دره و عذابها ان و در ان دره چاهی هست که اهل ان دره از کرمی
و تعفن و عذاب شدید انجا بخدا پناه میبرند و در انچاه مارهایی هست که جمیع اهل انچاه از خباثت و تعفن و کثافت انمار
و انچه خدا در نیشهای ان هر مقدر فرموده بخدا استغاثه مینمایند و در شکم انمار هفت صندوق است که انها جای هیکس از امتهای
گذشته است و در دوکس از این امت ما ان پنج قابیل که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابرهیم مناظره کرد و کفت من
میمیرانم و زنده میکردانم و فرعون است که دعوی خدائی کرد و یهود است که بهود را گمراه کرد و یونس است که نصارا را
گمراه کرد و از این امت ده و اعراب اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابو بکر و عمر و بسند صحیح از حضرت صادق منقم که حضرت رسول
فرمودند که شبی بمعراج میرفتم و در عرض راه صدای مهیبی شنیدم که از ان خائف شدم جبرئیل کفت که شنیدی یا محمد کفتم بلی کفت که
این سنکی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودند اکنون بقعر ش رسیده است فرمود که بعد از این دیکر انحضرت را
خندان ندیدند تا از دنیا رفت مفارقت فرمود پس حضرت رسول فرمود که چون داخل اسمان اول شدم ملکی که مراد یدخندان
و خوشحال شد تا انکه رسید بملکی از ملائکه عظیم تر از او ملکی ندیدم با هیئتی دیکر منکر و غضبناک از جنبش ظاهر پس انچه ملکه
دیکر از تحیت و دعا نسبت بمن بجا اورد و ندا بجا اورد ولیکن نخندید و خوشحالی که دیکران داشتند و نداشت از جبرئیل
پرسیدم که این کیست که از دیدن او بدینسان ترسناک شدم کفت کجا ایش دارد که از او بترسی و ما هم از او ترسانیم پس مالک خازن جهنم
جهنم است و هر کز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را والی جهنم کرده تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان خدا
و اهل معصیت زیاده میکردد و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان نخواهد کشید و اکر با کسی بخنده ملاقات
کرده تو را بعد از این میکردانیده بروی تو میخندید و نزدیک تو اظهار فرح مینمود پس من بر او سلام کردم و رد سلام من نمود
و مرا بشارت بهشت داد پس من بجبرئیل کفتم چرا جمیع اهل سموات او را اطاعت میکنند فرمود که اکر اتش دوزخ را بمن نمایند جبرئیل
کفت که ایمالک محمد بنما اتش جهنم را پس پرده را برکرفت و ده را از دره های جهنم را کشود ناکاه از ان زبانه با سماء شد
ساطع کردید و بخروش امد که من دیم شدم پس کفتم ای جبرئیل بکو که پرده را بیندازد زیرا که الحال مالک امر فرموده از ما باز داشته
بجای خود برکرد پس برکشت و در حدیث دیکر وارد شده است و در تفسیر این ایه که حق تعالی میفرماید که بریا شده است برای کافران
جاهها از اتش که این ایه برای کیا بنی امیه نازل شده است که اتش انها را فرا کیرد چنانچه جامه ادمی را فرا میکیرد پس در زیر
چنان بیاویزد که بنا فهای ایشان بمیا سر ایشان برسد و بعد از
که یکدیکر را از غایت حرارت انچه در شکم ایشانست از احشاء
کرده اند که هر کاه که خواهند بیرون ایند از اتش از کثرت شدت مالم بروی در ایند ایشان را بان کرزها از اتش کوبند تا باز
که بچشید عذاب اتش سوزان را و در حدیثی وارد شده است که اکر کرزی از ان کرزها در زمین کذارند و جمیع جن و انس جمع
شوند و بخواهند که از برداشتن او را بتوانند برداشت و از حضرت امیر منقم که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان اتش
زده اند و پاها ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس کداخته
پوشانیده اند و جبهها از اتش برای ایشان دوخته اند و میان عذابهای کرنا کرنا ند که کرمیش بنهایت رسیده و در مارهای جهنم را بروی
ایشان بسته اند پس ان در مارها از هر کزینی بر ایشان داخل میشود و هر کز عنی از ایشان بر طرف نمیشود
عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان دیرینه تازه است نه خاموش ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان در عذاب الم
استغاثه میکنند که از پروردکار خود بطلبد که ما را بمیراند در جواب کویند که هیچ کاه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از
حضرت صادق منقم که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از ان استغاثه مینمایند و ان چاهی منکر و جبار معاند است و هر شیطان

ممرده

ست
در تعریف جهنم ۱

متمرد و هر منکری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت محمد و ال محمد را داشته باشد و فرموده که کسیکه در جهنم
عذابش از دیکران سبکتر باشد کسیست که در دریای اتش باشد و دو نعل از اتش در پای او باشد و بیندازد نعلینش از
اتش باشد که از شدت حرارت مغز ما غش ما شده دیکر در رجوش باشد و کمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است
و حال انکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیکر وارد شده است که خلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت
حرارت ان استغاثه مینمایند و از خدا طلب مرکک میکنند که نفسی بکشند چون نفس کشند جمیع جهنم را سوزانند و در انچاه صندوقی
است از اتش که اهل انچاه از کرمی و حرارت نصندوق استغاثه مینمایند و ان تابوتیست که در ان تابوت شش کس از
پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پسر ادم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابرهیم را در اتش
انداخت و فرعون و سامری که کوساله پرستی را دین خود کرد و انکسیکه یهود را بعد از پیغمبرشان کمراه کرد و انکسیکه نصارا را
را بعد از پیغمبرشان کمراه کرد و ان شش کس اخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سر کرده خوارج نهروان و ابن ملجم و اشقی
رسول منقم که فرمود که اکر در این مسجد صد هزار نفر باز یاده باشند و یکی از اهل جهنم که بفش بکشد و اثر بانها برسد
هر اینه مسجد و هر که در انست بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکندکی کردن شتر ان که یکی از انها نیش میزند کسیکه
چهل فرسخ یا چهل سال در دامن بماند و عقربها هست بدرشتی استر که اثر کزیدن انها نیز بعقد از مدتی بماند و از عبد الله عباس
که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادی
و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که طول هر مار هفتاد
ذراعست و نیشهای انمارها بمثابه نخلها طولانی است می اید بنزدیک فرزندادم و میکزد پلک چشمها و لبها را از او جمیع پوست و کوشت
او را از استخوانها اویزان میکنند چون میکزد از ان مار در نهرکی از نهرهای جهنم میافتد که چهل سال با چهل فرسخ دران نهر فرو میرود و بسند
معتبر از حضرت صادق منقم که حق تعالی هیچکس را خلق نفرموده است مکر انکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او مقرر فرموده
چون اهل بهشت در بهشت فرار سیکزیدند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم
پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان فرح شادی در دهد که اکر مرک در بهشت با شد بمیرند از شادی انکه
از چنین عذابی نجات یافته اند منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشان از در بهشت و منزلهای
که در انجا مقرر شده است با ایشان بنمایند و بکویند با ایشان که اکر اطاعت الهی میکردید با نها منازل را متصرف میشدید پس ایشان از اندوه
دهد از اندوهکه اکر مرک باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت بنیکوکاران دهند و منازل جهنم را ببدکاران و این است
تفسیر این ایه که حق تعالی در شان اهل بهشت میفرماید که ایشان شنوا و ان کنند که بمیراث میبرند بهشت را و در ان مخلد و پایدار خواهند بود
و بسند صحیح از حضرت صادق منقم که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند و اهل جهنم بجهنم در ایند منادی از جانب رب العزة
ندا کند که ای اهل بهشت ای اهل جهنم اکر مرا بصورتی از صورتها در ایید خواهید شناخت انرا کویند بلی پس بیارند مرا بصورت
کوسفند سیاه سفید و در میان بهشت و دوزخ بدارند و کویند ببینید که این مرکست پس حق تعالی امر فرماید که انرا ذبح
نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و مرکی نیست و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و مرکی
روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بیرسانیم ایشانرا از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان
رسیده باشد و ایشان از امر روز غافلند حضرت فرمود مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرماید هر یک در جای
خود باشند و مراد ایشان از انروز اینست که حق تعالی اهل جهنم را حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع کردد یا باز کردان امراة
من نساء اهل الجنة اطلعت من سمائنا الدنیا فی لیلة ظلماء لاضاءت لها الارض اضاءت لها بضیئ بالفرلیلة البدر و لوجد ریح نشرها
جمیع اهل الارض و لوان توبا من ثیاب الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من نظر الیه مما حملته ابصارهم ای بود اکر زنی از زنان
اهل بهشت از سمای اول مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب تاری هر اینه زمین از نور جمال او روشن میشود بهتر از انکه در روز
میشود از ماه شب چهارده و هر اینه بوی خوش او بر سد بمشام جمیع اهل زمین و اکر جامه از جامهای اهل بهشت را امروز در دنیا بکشایند
هر اینه هر کس بسوی ان نظر نماید مدهوش شود و دیده او از دیدن او نابود کردد و بسند صحیح از ابو بصیر منقم که بخدمت حضرت صادق
عرض نمود که یا بن رسول الله چیزی از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق کردانی فرمود که ای ابو محمد بدرستیکه بوی بهشت از هزار
سال راه میشنوند و پست ترین اهل بهشت را اینقدر میدهند که اکر جمیع جن و انس در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او

بخورند همه را کافی باشد و از او چیزی کم نمیشود و سهل ترین اهل بهشت چون داخل بهشت میشود سه باغ بنظر او می آید چون داخل بهشت
تر میشود در آن مشاهده مینماید از قصرهای خدمتکاران و نهرها و میوها الی آخر که خدا خواهد چون حمد و شکر الهی بجا می آورد میگویند
باو که بجانب بالا نظر کن چون نظر میکند در بالای خانه قصری می بیند که در باغ اقل ندیده است پس گوید که
پروردگارا این را بمن کرامت فرما خطاب رسد که اگر این را بدهم شاید که باز دیگری را ابطلبی او گوید بنه همه مرا کافیست و از این
بهتر نمیباشد چون بآن حدیقه در آید و مسرور و شاد گردد او عظیم شوق پیدا کند بحمد و شکر الهی بجا آوردن و گوید که در جنة الخلد ابروی
او یکشاید اصلا آنچه در بهشت دیده بود در آنجا مشاهده نماید فوج دیگر و رویش مضاعف گردد و بگوید پروردگارا مرا توانائی
حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من بهشتها و بجنات بخشیدی مرا از آتش دوزخ بصیرت کفت که چون این بشارتها را شنیدی
کرنیم و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده کردان فرمود که ای ابو محمد نهری هست که در اطراف آن نهر کنیزان نازنین
روئیده اند چون مومن بیکی از آن کنیزان بگذرد و او را خوش آید او را از زمین میکند و تحفه بجای او دیگری میرویاند بو بصیر
گفت فدای تو گردم دیگر بفرما فرمود که مومن را در بهشت هشتصد خرابکرده باو میدهند که با مر پدران آنها مقاربت نماید باکره
اند گفت فدای تو گردم حور العین را از چه چیز خلق کرده اند فرمود که از تربت نورانی بهشت که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد
حله نمایان است و جگر حور العین آینه مومن است که از غایت لطافت و صفا چهره خود
را در آن مشاهده مینماید گفت فدای تو گردم آیا حور العین را سخنی هست که بآن تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی میکویند
که هر گز خلائق بآن خوبی سخن نشنیده اند گفت سخن ایشان چیست گفت میکویند که ما ایم خالدات که بپوسته خواهیم بود و هرگز
ما را نمیباشد و ما ایم منعمات که کسان و شادمانان که هرگز ما را اندوهی نمیباشد و ما ایم که در سراخود پوسته مقیمیم و هرگز از آن بیرون
نمیرویم و ما ایم که پوسته راضی و خوشنودیم و در هیچ حال بغضب و خشم نمی ائیم خوشا حال کسیکه از برای ما خلق شده است و خوشا
حال کسیکه ما از برای او خلق شده ایم ما ایم آنانکه گریبان ناز و لطف ما را در میان آسمان بیاویزند و نور ما از دیدها را خیره کند و بندی
معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقول است که بهشت در راستای یکدیگر بفاصله صد فرسخ است و از درهای بهشت مومنان داخل میشوند و از درهای
داخل میشوند و از بیخ در شیعیان و دوستان داخل میشوند و من میایستم بر صراط و دعا میکنم و میکویم خداوندا سلامت بگذران
شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یاری کرده و یا امامت من اعتقاد داشته است در روز قیامت داخل کردان از هشتهای عرش الهی در سه
دعائی تو را مستجاب کردیم و تو را شفاعت دادیم در شیعیان تو و هر یک از شیعیان و دوستان من را آنانکه یاوری من کرده اند و با دشمنان
من جهاد کرده اند بگذار تا بکفار شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایکان و خویشان او و دوستان خود را از درهشتم سیل
مسلمانان داخل میشوند از اینجا معلوم میشود که اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر ذرة از بغض ما اهل بیت نباشد
بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که فرمود بدرستیکه حق سبحانه و تعالی در بهشت برای بندکان مومن خود در هر جمعه کرامتی
مقرر فرموده پس در روز جمعه میشود حق تعالی ملکی را تزد بندهٔ مومن میفرستد با دو حله چون نمایان بدر بهشت آنمومن میرسد
بدربانان میکوید که از مومن رخصت بگیرید تا من نزد او ایم پس دربانان نزد مومن می آیند و میکویند که فرستادهٔ
پروردگار بتو در ایستاده رخصت میطلبد پس او بزبان خود میکوید که مرحبا بدیکرا بایشان میکویند ایستاده بزودی
بزودی ما بحق الحاح کنید که بهشت را بقصر تو زینت داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول نزد تو
فرستاده پس ملک را باید اذن دخول را بیاورد مومن یکی را بر هر بند و یکی را بر دوش افکند و تا پیل حق تعالی روان شود و بر هر
چیز که بکذرد رها نور او روشن شود و بیاید تا وقتیکه بدر بهشت برسد و بایستد آنوقت حق تعالی نوری
از نور جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان بسجده در آیند خطاب رسد که ای بندکان من سر بردارید که امروز روز
سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را از شما برداشتیم پس ایشان کویند که ای پروردگار ما چه چیز از آن
بهتر میباشد که بما کرامت کرده بهشت را جواب فرماید که شما عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها
پس در هر جمعه مومن بر میکردد با هفتاد برابر آنچه داشته است بیش از آن است که حق تعالی میفرماید که نزد ما زیادتها
رحمت و کرامت هست و روز جمعه را ست شبش دیبا سفید و پر نور است و روزش دیبا نورانی است پس دیبا مانند
داد و این شب و روز تشبیه کنند مانند کفتن سبحان الله و بزرکی یاد کنند بمثل کفتن الله اکبر و لا اله الا الله دیبا بکوشید و حمد
و ثنای الهی دیبا بکنید بکفتن الحمد لله و غیر آن از ثناهای خدا و صلوات بر محمد و آل محمد دیبا بفرستید چون بندهٔ مومن

از دعا کاه برمیکردد بهر چیز که میکذرد او را از نور خود روشن میکنند تا آنکه بتردد زنان خود میرسد باید زنانش میکویند بحق
الخداوند دیکر بهشت را برما مباح کردانیده ایم هرکز تو را بحسن امروز ندیده ایم او در جواب کوید که از تجلی نور جلال پروردکار
کار خود نور و بهاء و حسن یافته ام بعد از آن حضرت فرمود که زنان بهشت در شک نمیدانند و حائض نمیشوند و بدخوئی نمیدانند
راوی کفت که فدای تو کردم میخواهم از چیزی سوال نمایم و شرم میکنم از آن یاد در بهشت غائط میباشد حضرت فرمود بدرستیکه
در بهشت درختی هست که حق تعالی امر میفرماید باد ها را که بر آن درخت میوزند او را بحرکت می آورند از آن نغمه چندان صدا
میشنوند که خلائق هرکز بخوبی از آن نشنیده اند پس حضرت فرمود که آن جزای کسی است که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس
الهی کرده باشد راوی میکوید که فدای تو کردم بفرما از اوصاف بهشت فرمود که حق تعالی بهشتی پدید آورده و خلق کرده که
هیچ چشمی مانند آنرا ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نکردیده پروردکار عالم هر صبح از آن میکشاید و میفرماید که شمیم و بوی خوش
خود را بر اهل بهشت بنهاده بفرست تا بیشتر که حق تعالی میفرماید که پس بمیدانند نفس آنچه مخفی شده است برای ایشان از چیزها
یکه موجب روشنی چشم و سرور ایشان است بجزای کارهائی که در دنیا میکردند از حضرت امیر المومنین ع منقول است که
طوبی درختی است در بهشت که اصلش در خانهٔ پیغمبر است و هیچ مومنی نیست مکر آنکه در خانهٔ او شاخی از آن درخت
هست که خواهش هر چیزکه در خواطرش در آید آن شاخ برای او حاضر میسازند و اکر سوار شتر روی در سایهٔ آن درخت
صد سال بتازد نمیتواند رفت و اکر کلاغی از زیر آن درخت پرواز کند انفاقا بکه پیر شود و از پیری بیفتد بیالای آن درخت نرسد
پس سعی نمایید در تحصیل چنین کرامتی و دیکر از آنحضرت منقول است که در بهشت درختی هست که از بالایش حلها میریزد و از پائین
اسبان ابلق زین و لجام کرده بیرون می آیند که بالهها دارند و سر کین و بول ندارند پس دوستاخدا بر آن اسبان سوار میشوند و هوا
پرواز میکنند هر جا بخواهند که ایشان خواهند پس میکویند جماعتیکه در مرتبه از ایشان پستترند که پروردکار ما چه عمل از
بندکان تو را بچنین کرامتی رسانیده است خداوند جلیل میفرماید که ایشان شبها بعبادات بر میخاستند و خود را بسیار میکداختند
و روزه میداشتند و با دشمنان من جهاد میکردند و نماز بسیار میکردند و تصدق بسیار مینمودند و بخل نمیورزیدند و بسند صحیح از حضرت
صادق ع منقول است که طوبی درختی است در بهشت در خانهٔ حضرت امیر المومنین ع و در هر خانهٔ شیعهٔ شاخی از آن درخت هست و بار
بر آن بار امت را آسانی افکند و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول ص حضرت فاطمه را بدیا میبوسید و این امر بطبع عائشه
کران بود روزی در اینباب اعتراض کرد حضرت فرمود که یا عائشه شبی که مرا بمعراج ببردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا تزدیک
بدرختی طوبی برد و میوه از آن درخت بمن داد تناول نمودم پس حق تعالی نطفه کرد در صلب من چون در زمین آمدم
با خدیجه مقاربت نمودم او بفاطمه حامله شد پس هر مرتبه که فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از او شنوده و در حدیث دیکر فرمود
که فاطمه حوریست انسی بصورت دختران آدم هرکاه که مشتاق بوی بهشت میشوم فاطمه را میبوسم که از بوی بهشت بشوم و از عبد الله عباس
منقول است که حضرت رسول ص فرمود که حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است بر روی صحیفه طلا و بخ پس هرکاه که آن حلقه را بر صحیفه
میکوبند صدا میکند که یا علی و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص فرمود که چون مرا بمعراج بردند داخل
بهشت شدم در آنجا ملکی چند دیدم که بنا ها میکردند یکخشت از طلا و یکخشت از نقره و کاه دست از کار میکرفتند کفتم بایشان
که چرا کاهی مشغول میباشید و کاهی دست از کار میکریدید کفتند که دست باز میکریدیم تا نظاره خرجی میکنیم پرسیدم که خرجی
شما چیست کفتند کفتن مومن در دنیا اینکلمات سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر هرکاه اینکلمات را میکویند از
برای او بنا میکنیم و از جابر بن عبد الله انصاری منقول است که حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی در بهشت حوری از یاقوت سرخ خلق فرموده
و بر سر از هفتاد هزار قصر مرتفع است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است و برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیکر
دوستی کنند و بزیارت یکدیکر روند و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقول است که حضرت امیر المومنین ع از حضرت رسالت پناه ص
سوال نمود از تفسیر این آیه کریمه که حق تعالی میفرماید لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری من تحتها
الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد که ترجمهٔ ظاهرش اینست اما کسانیکه پرهیزکاری نمایند از منهیات پروردکار خود از برای ایشان مهیا شده است
نمایند برای ایشان غرفهائی از زبرجد و یاقوت در بهشت غرفها که از بالای این غرفهای ایشان رفیع تر است که بر غایت استحکام
بنا شده جاری میشود از زیر این غرفها نهرها در بهشت حق تعالی این منازل و درجات را بمتقیان از وعده فرموده و خلاف نمیکند خدا
وعدهٔ خود را و سوال نمود که برای کدام این غرفها بنا کرده اند یا رسول الله حضرت فرمود که یا علی این غرفها را حق تعالی بنا کرده است

در تعریف بهشت

برای او وسائش بهر دارید و یا قوت و زبرجد و سقفهای انها از صلاء است و بقره و منقش بمترین فرموده اند و هر غرفه هزار
دروازه دارد از صلاء و بر هر دری ملکی دربانست و در اغرفها فرشهای عالی بر دیگر کسترده اند که بسیار بلند شده است از
حریر و دیبا بانگهای مختلف و درمیان ان فرشها مشک و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند چون مومن را در بهشت
دراورند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش کذارند و حلهای مطرز بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند
چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی بحرکت اید بر خود بالد چون مومن در رضا از خود مقرار کیرد رخصت طلبد ملکی
که موکلست باغهای او کند راید و او را تهنیت کویند بکوامتهای الهی پیر کوینده بان ملک خدمتکاران مومن از کنیزان و غلامان
تا نکه در اینجا زمانی باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حورالعین او مهیای ملاقات او شد صبر کن تا دوست خدا
از شغل خود فارغ شود پس حوریه کرامت او در اینجا منزل مهیا کرده اند از خیمه خود بیرون اید و بر تخت مومن بخرامد کنیزان
بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد و مروارید دریا کشیده باشد و بند بغلین از یاقوت سرخ او استه
چون تخت نزدیک دوست خدا رسد او را نماید که از شوق برای او برخیزد کوید که ای دوست خدا امروز روز مشقت و تعب تو
نیست بر مخیز که من از برای تو ام و تو از برای منی چون بتخت او اید با یکدیکر معانقه نمایند با نصد سال از سالهای دنیا
که هیچ یک از ملال حاصل نشود پس نظر بکردن حوریه افکند در کرد شرطوبی مشاهده نماید یاقوت سرخ و در و سطش
لوحی باشد که بر ان لوح نوشته باشد که ایدوست خدا محبوب منی و من محبوب تو ام شوق من برای تو بنهایت رسیده و شوق تو
برای من بنهایت رسیده پس حق تعالی هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بهشت بکویند و حوریه از تخت زبرجد او را دریابند چون
بیند مهر اقل از درهای بهشت از مومن رسند کویند ملکی که بان در موکل است که بر و او را دوست خدا رخصت طلبی تا کخدای
عالمیان را در فرشاه که او را تهنیت بهشت کوید که باشد تا من بجانب بکویم تا بموعد عرضه کند که شاید امید
نماید پس ان ملک بنزد حاجب اید و حاجب بنزد او و حاجب باغ فاصله باشد و بکوید که بر در سرای هزار ملک ایستاده اند که بر ورود کاه
ایشان را برای تهنیت دوست خدا فرستاده و اذن دخول طلبند حاجب کوید که بر من دشوار است که در اینحال رخصت دخول
کسی بر در دوست خدا بطلبم او با زوجه حوریه خود خلوت کرده است میان حاجب و مومن دو باغ فاصله است پس حاجب بنزد قیم
و کوید که بر در سرای هزار ملک ایستاده اند که خلاق عالمیان برای تهنیت تو فرستاده رخصت از برای ایشان از دوست خدا بطلبم
پس قیم ابد بنزد خدمتکاران خاص و کوید که رسولان خداوند جبار بر در ایستاده اند ایشان هزار ملکند که حق تعالی برای
تهنیت فرستاده بولی خدای عرضه کنند چون عرض کنند رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان بیایند بنزد غرفه و انغرفه را فرا
کرفته باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد چون اینملائکه را رخصت دخول غرفه بدهد هر ملکی از در خود بیرون اید و بر در حاجب
قیم هر ملکی از درهای غرفه را در و هر یک از او دیکری پرسد و احوال او را بپرسد تا ایشان بحاجب رسند حاجب بنزد قیم
میفرماید که والملائکه یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار که ترجمه اش اینست که ملائکه داخل شوند بنزد
ایشان از هر دری از درهای غرفه ایشان و کویند که سلام الهی بر شما باد بسبب انچه بر مشقتها طاعات و ترک معاصی و بلاها و محنتها
صبر کردید در دار دنیا پس چه نکو است عاقبت این سرای و اشاره باین کرامت است انچه حق تعالی در سوره هل اتی فرموده است
و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا و چون نظر بنعمتها در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نکنجد و ملکی بزرک و متسع
باو داده شده عظیم حضرت فرمود که مراد این نعیم و پادشاهیست که حق تعالی بدوست خود کرامت فرموده که ملائکه از جانب حق تعالی
بر سالت بنزد او می ایند و بی رخصت بر او داخل نمیشوند پس فرمود که نهرها از زیر مساکن ایشان جاریست چنانچه حق تعالی
میفرماید که تجری من تحتهم الانهار و میوها بایشان نزدیکست بحیثیتی که مومن هر میوه را که طبعش بان مایل شود بدهان خود
از امیتوانند کرفت چنانچه تکیه کرده است بی انکه حرکت کنند و بدستیکه انواع میوها بخدمتی ایند و بدوست خدا میکویند هر یک
از ایشان که اول بر انها دست نمایا پیش از انکه دیکری انها را دست زند و فرموده که هیچ مومنی در بهشت نیست مکر انکه او را باغهایها بیارا
مست بعضی دارای بستکرهه و بعضی درختانش خوابیده و نهرها باو کرامت فرموده از شراب و نهرها از عسل و شیر و چون دوست
خدا غذائی را میل نماید بی انکه بکوید انچه خواهش کرده نزد او میاورند و کاهی با برادران مومن خود خلوت میکنند و صحبت میدارند
و کاهی بدیدن یکدیکر میروند و در باغها خود تنعم میکنند و سیر مینمایند و هوا بهشت پیوسته مانند ما بین طلوع است و طلوع
افتاب و ازان بسیار نیکوتر و خوشتر اینده تر و هر مومنی هفتاد زوجه از حوران و چهار زن از دنیا و ساعته با حوریه

بهشتیست در تعریف و توصیف

صحبت میدارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی هم خلوت میکنند با خود و بر کوسیها تکیه زده اند و با یکدیکر صحبت میدارند و کاه
که مومنی بر تخت خود تکیه داده تا کاه شعاع نوری او را فرا میکیرد و در ا نحال بخدمتکاران خود میکوید که این شعاع نور ا
از کجا بود ایشان میکویند که این نور حوریه ایست که هنوز نتوانسته ملاقات نکرده از خیمه خود سر بیرون کرد و بتو نظر کرد از شوق
لقای تو وفاها تو شده است و محبت تو بر او غالب کردیده و چون تو را دید که بر تخت تکیه داده از کثرت شوق و فرح منتظم عقد
وان شعاعیکه مشاهده نمودی نوریکه تو از او کرفت از سفیدی صفا و پاکی و تراکت دندانهای او بود پس دوست خدا کوید
که او را رخصت دهید از منزل خود فرا اید و بنزد من چون دوست خدا اینرا فرماید هزار هزار از غلامان و کنیزان مباادرت نمایند و این
بشارت را بحوریه رسانند و او از خیمه خود فرود اید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و مزین بمروارید و یاقوت و زبرجد و ملون
بمشک و عنبر بر نکهای مختلف در بر داشته و از لطافت بحدی باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد حله نماید و ساقش مثل
ذراع باشد و عرض کفهایش ده ذرع باشد چون بنزدیک دوست خدا رسد خادمان طرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و زبرجد
و مروارید بیاورند و نثار او کنند و دست در کردن او در اورند مدتها او ایشان نوازل حاصل نشود بعد از نقل این حدیث
حضرت امام محمد باقر فرمود که بهشتها که حق تعالی در قرآن یاد فرموده جنة عدن است و جنة الفردوس و جنة النعیم و جنة الماوی و این چهار
خدا را بهشتهای دیکر است بمومن از جنتها و باغستانها امید هند انقدر که خواهد و در انها نعمت میکند بهر دوش که خواهد و
هر چیز که مومن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است که بکوید سبحانک اللهم همینکه این را کفت خادمان مبادرت مینمایند
و انچه خواهد بان طلب نزد او حاضر میسازند چنانچه حق تعالی میفرماید که دعویهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام
یعنی خواندن ایشان خدا را در بهشت یا چیزیرا که خواهند چنانچه از این حدیث ظاهر میشود باین وجه باشد که سبحانک اللهم
یعنی پاکی باد کنم ترا از هر چیلا یوکبریای تو نیست و تحیت و درود ایشان در بهشت سلام است حضرت فرموده که یعنی
تحیت خدمتکاران بر ایشان سلام است و آخر دعوی ایشان الحمد لله رب العالمین و آخر دعوای ایشانست که بکویند الحمد لله
رب العالمین حضرت فرموده مراد انستکه انچه را طلب نمودند بر ایشان حاصل شد و لذت خود را یافتند از جماع و خود
و اشامیدن و بعد از ان که فارغ شدند حمد الهی بجای اوردند بسمع از حضرت امام جعفر صادق منقم که از حضرت پرسیدند
از تفسیر این ایه که فهم خیرات حسان زنان مومن عارف شیعه اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را بمومنان
تزویج مینمایند و انجا که فرموده است که حور مقصورات فی الخیام مراد حوران بهشتند که در نهایت سفیدی اند و کرهای ایشان
باریکست و در میان خیمهای دو یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمه چهار در دارد بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده ایشان
که در بانان ایشانند و هر روز از خدا کرامتی برای ایشان میرسد و ایشانرا برای این بهشت خلق فرموده که مومنانرا بایشان
بشارت فرمود نسبت معتبر از حضرت امام محمد باقر منقم که فرمود کمان نیک بخدا و ند خود داشته باشید بدستیکه بهشت را
هشت در است و عرض هر دری چهل سال راهست و از حضرت رسول منقم که در خبر دیکر در بهشت نیست مکر انکه ساقه
ان ظل است فرموده که اهل بهشت را بول و غایط نمیباشد بلکه بعرقی از ایشان دفع میشود از مشک خوشبوتر فرمود
که اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده میشود چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحت مظرز اد
میکردد و فرموده که پستترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم میدهند و نود در مرتبه از مراتب عالیه بهشت برای او فرش
میسازند نسبت معتبر منقم که ملحدی بخدمت حضرت صادق منقم امد و سوال بسیار کرد و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله
سوالها این بود که بکوئید است که اهل بهشت هر میوه که از درختان بهشت اول میخایند باز از ان میوه بجایش
بروئید فرمود که ملی نبات چراغ است که هر چند از ان چراغ برافروزند از نور انچیزی کم نمیشود اکر چه عالم از ان
پر از چراغ شود پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و می اشامند و ایشانرا فضله نمی باشد فرمود که زیرا که
غذای ایشان نازک و لطیف است و از انتقل نمیباشد بلکه از بدن ایشان بعرقی خوشبو دفع میشود پرسید که چونست
که هر چند که حور را وطی میکنند باز باکره می یابند فرمود که از طینت طیب و پاکیزه مخلوق شده است و با و افتح
و جراحتی نمیرسد و در رسوداخ او چیزی داخل نمیشود و حیض و کثافات از او واقع نمیشود پس پیوسته رحم بیکر چسپیده
و بغیر هنکام مقاربت کشوده نمیشود هذا جنین است پرسید که چنین است چون میشود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان
باشد فرمود که در همی را که در دهان ابخشا بیندازی که یک نیزه عمق ان باشد بسبب لطافت مینماید و بسند معتبر از یعد الله

در وصف بهشت و میوه‌های آن

ان علی منقم که بخدمت بلال مؤذن حضرت رسول آمد رسید از وصف بهشت از او سؤال نمود بلال گفت که از حضرت رسول منقم شنیدم که حصا بهشت یکمشت از طلاست و یکمشت از یاقوت و بجای گل در میانش مشک خوشبو کار کرده اند و کنگر انحصا از یاقوت سرخ است و باب الصبر درکوچکی است میان اینها از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگه دارد و وسعت آن در یا صد سال صدای است میان آن دو را صداوناله هست میکوید خدا و ندا اهل ایمان را بسوی آن و باب البلاکه در یکی از جمیع دردنیا ببلا مبتلا کردیده اند مانند مصیبتها و دردها و مرضها و خره و غیران از آنه در آن داخل میشوند از یاقوت زرد است و دیگر از یاقوت سبز است و قابل انکه بیان کسی در آن داخل شود نیز که اجر بلاهای خود را بجزع ضایع میکنند گفت دیکر بفرما گفت بامادر بزرکوار پس بندکان شایسته خدا که ترک دنیا کرده اند و از محارم الهی ورع داشتند و پیوسته بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را انیس خود ساخته اند از آن در داخل میشوند پرسید که چون داخل بهشت میشوند چکار میکنند گفت بکشتیها می نشینند و در دریای عظیم بهشت کشتی میکنند و کشتی از یاقوت است و انچه کشتی را بان میراند از مرواریدست صد ذراع است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند و جامهای بسیار در دست دارند پرسید که اسم ان نهر چیست گفت جنة المأوی پرسید که آیا در میان بهشت بهشتی دیکر هست گفت خیر عدن در وسط واقع است و حصا ش از یاقوت سرخ است و سنکریزه اش از مروارید است پرسید که دیکر بهشتی هست گفت بلی جنة الفردوس هست پرسید که حصارش از چه چیز است گفت دیوارش و غرفهایش همه از نور بسیار وسعت و حد الهی اینست و غضب و شدت الهی انکه نشنید و ان عیشها بصد هزار کدورت الوده اند در دروزه فانی قابل ان نیست که خود را از چنین رحمتی محروم کردانی و بجهنم عذاب مبتلا کردانی و هیچکس را وارد نخواهد بغیر عمل صالح نداده اند و از شر یف و ضیع و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده اند اکر رحمت الهی خاطر جمع میکنی که کاه باشد که من نوقابل رحمت نباشم و اکر بشفاعت اعتماد میکنی چه میکوئی که قابل شفاعت هستی و کر میکوئی که شیعه ام کدام ملک از اوصاف شیعه را کرده اند ذرا شیعه یعنی پیرو است و چه چیز هست تابعت پیروان خود چنانچه باید کرده ایم بارزوها و غفلتها عمر خود را فانی میکنیم چون مرکت در رسد پشیمانی چاره ندارد آخر فکر نمیکنی که این بدنی که تاب کرمی افتاب ندارد چکونه طاقت ان عذاب خواهد داشت اکر خواری بدست میری یا زنبوری بر تو نیش میزند تاب ندارکی چکونه تاب تحمل انمارها و عقربها را خواهی داشت میکه خدای تعالی جمیع مومنان را از خواب غفلت و حیرت اکاه سازد و براه نجات و طریقه هدایت یابد بمحمد و آله یا باذر احفظ صوتک عند الجنائز و عند القتال و عند القرآن یا باذر ذا اتبعت جنازة فلیکن عملک فیها التفکر و الخشوع و اعلم انک لاحق بها ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازها و نزد قتال با دشمنان و نزد خواندن قرآن ای ابوذر چون از پی جنازه روی که کار تو در انوقت تفکر و خضوع و شکستکی باشد که تفکر تو را در فنای دنیا و از حال انجنازه متنبه شوی و بدانی که عنقریب با تو نیز چنین خواهی شد بدانکه ممکن است که مراد از پست صدا آهسته سخن کفتن باشد در این شهر وقت چون هنکام تشییع اکاهیست و فرمایند که دلالت بر غفلت و بی باکی میکند یا کنایه باشد از ترک سخن کفتن بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقم از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است شما را باید دعا را در پنج موطن نزد خواندن و نزد کفتن اذان و نزد امطار باران و نزد ملاقات صف مسلمانان یا صف کافران و نزد دعا کردن مظلوم را هیچ چیز مانع نمیشود تا بعرش میرسد و احتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون جنازه وقت قتال هنکام تفکر و اعتبار است پس باید دل تفکر کننده و بیدار خدا باشد و نزد خواندن قرآن باید ساکت باشد و کوش دهد زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی احادیث آنستکه در هنکامیکه دیکری قرآن خواند واجبست خاموش شدن و کوش دادن و حرامست سخن کفتن و اکثر علما را اعتقاد آنستکه وجوبش بخصوص کسی ست که انحضرت را پیش نماز کرده باشد و قرائت بلند خواند و الجمله خاموش شدن و کوش دادن واکر واجب نباشد البته سنت مؤکد است کوش دادن و خاموش شدن هر وقت که قرآن خوانند و ثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقم کرد هر کس از کتاب خدا را کوش دارد بدانکه بخواندن او ثواب برای او ثبت نماید و بکناه از نامه عملش محو نماید و یکدجه برای او در بهشت بلند کردانند و در خصوص جنازه اشهاد دارد که مقارن ترک جزع و نالکردن باشد که منافی جزع رضا بقضا است چنانچه از حضرت رسول منقم کرد و صدای که در شیون میباشد و دیکری فریاد و ناله کردن باشد و دیکری ساز نواختن در هنکامیکه خدا نعمتی کرامت فرماید و منقم که حضرت امیر مشایعت جنازه میفرمودند شنیدند که شخصی از اتباع تو کی مشایعت جنازه میکند میخندد فرمود که کویا ابرها را دارد این دنیا بر غیر ما نوشته اند و کویا حق الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است و کویا این فرد ها که می بینیم مسافرانی چند ند که در اندک زمانی بسوی ما سیر میکردند خود ایشان را در قبرها جا میدهیم و میراث ایشان را میخوریم و کمان میکنیم که همیشه بعد از ایشان خواهیم بود فراموش کرده ایم هر واعظ و پند دهنده را

انکه

در بیا خندید

با انکه بهر بلیه و مصیبتی کرفتار شده ایم خوشا حال کسیکه نفس خود را ذلیل شمارد و کسبش حلال باشد و باطنش ثابت باشد و خلقش نیکو باشد و زیاد دنیا و مال اثر اصلی در نما بد و زیاد دنیا و سخنش انکاه ندارد و شر خود را از مردم دور کرداند و بسنت پیغمبر عمل کند و میل بعزت نماید یا باذر اعلم ان منکم خلقین الضحک من غیر عجب و الکسل من غیر سهو ای ابوذر بدانکه در دنیا شاد و خلق بدهست خندیدن بعجب در غیر هنکام بعجب و کسل و سستی در عبادات دانسته بدتر سهو و فراموشی در اینقره حضرت در خصلتر امذلت فرمود و اول بیا خندید و این از غفلت و غرور ناشی میشود و اکر نه کسی که بر احوال خود و کناهان خود مطلع باشد و از اهوالی که در پیش دارد در حذر باشد البته خندیدن او کم و حزن او بیشتر باشد چنانچه در باب صفات مؤمن وارد شده است که خوشحالی او در روی او است و اندوه او در دل او است و این صفت نیز هذ موم است که ادمی پیوسته ترش رو باشد که مردم از او منفر باشند بلکه مؤمن میباید کشاده رو و متبسم باشد و خوش طبع و مزاح قدری از آن مطلوب است تا زیاده در خنده و مزاح هر دو بد است و حد متوسط چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول منقم کرد بیا کرد مزاح ابرار امیر و بیا کرد خنده ایمان را محو میکند و بیا کرد در دوغ بهار حسن را میبرد و از حضرت صادق منقم کرد مزاح مکن که نور تو را میبرد و در حدیث دیکر فرمود کرداود بیا کفت که انفیر زند زنهار که خنده بیا مکن کرد بیا خنده را میراند قیامت تقیر میکرداند و در حدیث دیکر فرمود که سه چیز است که باعث غضب خدا میکردد خواب کردن بدن بیداری و خندیدن از تعجب و باسیر چیزی خوردن و از حضرت رسول منقم کرد که عجب دارم کسیکه یقین بآتش جهنم دارد چرا میخندد و فرمود که احتراز کنید از بسیار خنده کردل را می میراند و حضرت رسول منقم کرد چه بیا کسیکه خنده او در دنیا بسیار باشد از تردی لعب و طرب در روز قیامت کریه او بسیار باشد و چه بسیار کسیکه کریه او در دنیا بسیار باشد از خوف الهی در بهشت سرور و خنده او فراوان باشد و فرمود که خنده رسول تبسم بود کر صدا از ان ظاهر نمیشد و روزی بجماعتی از اصحاب کذشتند ایشان سخن میکفتند و دهانها از خنده پر میکردند فرمود که ایکروه کسیکه از شما طول امل را مغرور ساخته باشد و در اعمال خیر عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت کیرد و مرا را یاد کند که شکننده جمیع لذتها است و حضرت صادق فرمود که بیا کرد خنده ایمان را میکداز چنانچه ابر نمک را و فرمود که از جهالت ست خندیدن بی تعجب و مکر و منفر فرمود که دندان خود را بخنده مکشا و حال انکه کارها را سواکشته کرده و این نیست از شیعیان مرا یا عذاب الهی کسیکه کناهها کرده است و فرمود کسیرا که دوست داری با او مزاح مکن و با او منازعه مکن و فرمود که دقت تهمه از شیطانست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقم کرد که مزاح بیا مکن که باعث حقد و کینه میشود و مزاح دشنام کویا است و حضرت امام موسی کاظم بعضی از فرزندان خود را وصیت فرمودند که پیرهیز بیا از مزاح که نور ایمان میبرد و انسانیت را سلب میکند و بسند صحیح از معمر بن خلاد منقم کرد خدمت حضرت امام رضا عرض نمود که کاه است که شخصی بد میان اجماعتی میباشد که مزاح میکنند و خنده میکنند فرمود که باکی نیست تا بفحش نرسد بعد از ان فرمود که اعرابی بود بخدمت حضرت رسول میامد و هدیه می آورد و میکفت یا رسول الله قیمت هدیه ما را بده یعنی تبسم فرما حضرت میخندیدند و وقتیکه غمکین میدید میفرمودند که اعرابی کجا است کاش می آمد و ما را میخنداند و از حضرت صادق منقم کرد که هیچ مؤمن نیست مکر انکه او را دعابه هست پرسیدند که دعابه چیست فرمود که مزاح و خوش طبعی و منقم از یونس شیبانی که حضرت صادق از من پرسید که چون است مداعبه مظاهر شما شیعیان با یکدیکر کفتم کم است فرمود که چنین مکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است و تو بمداعبه سرور و خوشحالی در دل برادر مؤمن خود داخل میکنی و حضرت رسول بیا بود که با کسی خوش طبعی میفرمود تا که او را مضرور نسازند و در حدیث دیکر فرمود که خنده مؤمن تبسم است و بسند معتبر از امام محمد باقر منقم کرد که چون قهقهه کنی در خنده چون فارغ شوی بکو اللهم لا تمقطنی یعنی خدایا مرا شمن مدار و از حضرت امام موسی کاظم منقم کرد که حضرت یحیی بن زکریا بیا میکریست و خنده نمیکرد و حضرت عیسی کاه میکریست و کاه خنده میکرد و او بهتر بود از انچه یحیی میکرد خصلت دویم کسل و سستی در عبادت و کسل از صفات منافقان است و از ضعف ایمان یقین ناشی میشود و موجب محرومی از سعادات ابدی میکردد بلکه مؤمن میباید در عبادت صاحب نشاط باشد و در انه متوجه عبادت شود و کارهای خیر را بزودی بجا اورد که ناخیر شر انرا بیا رد چنانچه حضرت صادق فرمود که بدرستیکه شیطان میکوید که هرکاه اراده خیری نمائی بیاد درت کن بان که بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیکر فرمود که قصد خیری کنی از ابتدا خیر بینی از بد و دستیکه بیا دارد ستکه حق تعالی مطلع میشود که او بطاعتی مشغول است میفرماید که عزت و جلال خودم سوکند که بعد از این ترا ایمن کردانم از شر هر ستمکاری و از هر مصیبتی یا بد میفرماید که عزت و جلال خود سوکند که بعد از این ترا ایمن کردانم از شر هر ستمکاری و از هر مصیبتی

فرمود

فرمود که کسیکه قصد عمل خیر نماید از او زود بجا آورد که هر چیز که در آن تأخیر شد شیطان از آن مملو و اندیشه هست و در حدیث دیگر فرمود که خدا خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانکه در میزان اعمال ایشان در قیامت سنگین است و شر را بر اهل دنیا سبک کرده است چنانچه در قیامت در میزان اعمال ایشان سبک است و حضرت صادق فرمود که بپرهیزید از ذنوب و خصلت از ضجر و دلتنگی و از کسل و تبلی بدرستیکه اگر ضجر میکنی بر هیچ حق صبر نمیتوانی کرد و اگر کسل بورزی هیچ حقیر ادا نمیتوانی کرد یا بابا ذر رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیلة والقلب ساه یا بابا ذر الحق ثقیل مرء والباطل خفیف حلو ورد شهوة ساعة تورث حزنا طویلا یا بابا ذر لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری الناس فی جنب الله تعالی امثال الاباعر ثم یرجع الی نفسه فیکون هو احقر الحقار فیها یا بابا ذر لا نصب حقیقة الایمان حتی تری الناس کلهم حمقی فی دینهم عقلاء فی دنیاهم ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که با طول ندهی بهتر است از قیام لیل که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از ایستادن بیکشب بعبادات کرباً فراموش دل باشد و آنچه گفتی که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از ایستادن بیکشب بعبادات کرباً فراموش دل باشد و آنچه گفتی که وکوئی دل خبر ندارد ای ابوذر حق بر طبعها گران است و تلخ است و باطل بر طبعها سبک و آسان است و شیرین است و دنیا که شهوت یکساعته دنیا موروث طولانی آخرت میگردد ای ابوذر دقیقه نمیباشد آدمی تمام فقر و چنانچه نباید تا نمیشود تا انکه مرد در جنب جلال و عظمت الهی نزد او بمثابه شتران نباشند پس رجوع بنفس خود کند و خود را از همه کس حقیر تر شمارد ای ابوذر بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم را چنین ندانی که احمقند در دین خود و عاقلند در دنیا خود و در اول کتاب تحقیق بعضی از شرائط عبادات و حضور قلب گذشت و بر همگی ظاهر است که کردن و شنیدن حق هر دو برابر می کرانند مگر شواذ چنانچه اگر عالم اگر کسی خیر ایشان را با ایشان میگوید هر چند که دانند که صلاح ایشان در آنست او زده میشوند و کردن باطل خواهد در معاد و شهوات و خواهد در اعمال بدعت بر طبعها گوارا و در کامها شیرین است و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش میآید چنانچه خوش کفتن او با عزت را خوش میآید هر چند دانند که دروغ است و کار زشت با بدایشان نیکی یاد کردن و ایشان را بآنچه در صلاح ایشانست هر چند میدانند که این کفتن برای خوبی ایشان و کار ایشان نفع میدهد و دفع عذاب از ایشان میکند و بدانکه با عنایشان مردم بود دو جهة دارد یکی ممدوح است در دیگر من موا آنچه ممدوح است و از ادای دفع کلات است که خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و مردم را بی دخل داند و در عبادت ایشان را منظور ندارد و در ادای خیر که مرتکب شود از ملازمت ایشان پروا نکند و در جائیکه میان رضای الهی و رضای مخلوق مردد شود رضای خدا را اختیار نماید و این معنی از راه شناسائی عظمت حق تعالی حاصل میشود و چندانکه یقین او زیاد میشود این صفت کامل تر میکردد و آنچه مدح موا است آنستکه از راه تکبر مردم را سهل و بی قدر داند و حقیر شمارد و این از راه عجب و خود بینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن بخود دانائی میشود و این از بدترین صفات ذمیمه است حضرت رسول صلعم بهر دو معنی اشاره فرموده که مرد زاد و جنب خدا از آن باکتر از آنست که در هنگام طاعت الهی ایشان را ملحوظ ندارد چنانچه اگر کسی در نماز چندین هزار بار بگوید الله اکبر و در جنب عظمت مردم را سهل بداند و بعد از آن ایشان را منظور نگیرد پس باید که در جنب عظمت خدا عظمت مردم را سهل بداند و بعد از آن اشاره بمعنی دوم فرمودند که چون بخود رجوع کند خود را از همه کس حقیر تر شمارد یعنی باعتبار و بر عدا عنایشان مردم عظیم دانست خودش باشد و بسیند معتبر از حضرت رسول صلعم منقول که هر که صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزیکه خدا را از آن بخشم آورد از دین خدا بدر میرود و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول که هر که طالب ثنای خوشنودی مردم را بچیزیکه موجب سخط الهی میشود حق تعالی چنین کند که آنچه که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیکر فرموده که بجشم میاورید خدا را بسبب احدی از خلق او و تقرب بجوئید بسوی احدی از خلق بچیزیکه موجب قرب او از خداست بدرستیکه طاعت الهی موجب خلق وسیله نیست که بسبب آن بخیری برسانند یا شری را برکردانند مکر طاعت او و خوشنودی او بدرستیکه طاعت الهی موجب فیروزیست بهر چیز یکه طالب نمایند و موجب نجاتست از هر شری که از آن حذر کنند و بدرستیکه خدا نکاه میدارد از بنده کسیرا که مطیع او باشد و از عذاب او و کسیکه معصیت او کند خود را حفظ نمیتواند نمود و کسیکه از خدا کریزد کریزکاهی نمی یابد زیرا که کار امر الهی بخواری او تمام میشود هر چند جمیع خلایق بر کرامت او شده باشند و حق تعالی حضرت امیر المؤمنین ع را خواص و مدح فرموده که جهاد میکنند در راه خدا و نمیترسند از ملامت کنندکان و حضرت امیر المؤمنین ع فرموده که از ملامت کنندکان پروا مکنید تا خدا دفع شر دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق ع منقول که حقیر شمارد مؤمنی را نخواهد مکر خواهد غیر مسکین پیوسته حق تعالی حقیر او شمارد و او در خشم باشد تا از آن برکردد و احادیث این مطلب بحد اساسی

شد و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد و آنچه خصوصا مقصود است که مردم را باید احمق و دیندار دانست نه عاقل و دنیادار غالب مردم است بآنچه از ناس اهل دنیا است و الله یعلم یا باید محاسب نفست قبل ان تحاسب فهو اهون لحسابک غدا و زن نفسک قبل ان توزن و تجهز للعرض الاکبر یومئذ تعرضون لا تخفی علی الله منک خافیة ای ابوذر محاسبه نفس خود بکن پیش از آنکه با تو محاسبه کنند که حساب روز قیامت بر تو آسان شود و نفس خود را بسنج در دنیا پیش از آنکه در روز حساب ترا بسنجند و مهیا شو برای عرض اکبر قیامت در روزیکه ترا و اعمال ترا بر خداوند عرض کنند که هیچ پنهان از تو بر او پوشیده نیست بدانکه اکر کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و بسعادات ابدی فایز کردد باید که از نفس خود ایمن نباشد و فریب نفس را نخورد و پیوسته در مقام عیب جوئی او باشد چنانچه عیوب دشمن خود را تفحص نماید زیرا که عیوب در نفس مخفی میباشد و هر عیبی که شکافت و در مقام ازاله آن در آمد چند عیب دیکر بر او ظاهر میشود چنانچه از حضرت رسول صلعم منقول است که هیچ عیبی از خود نفهمد نمیکند مکر آنکه عیب دیکر بر او ظاهر میکردد و باید که پیوسته در مقام محاسبه نفس خود باشد و تفکر نماید که روزی خواهد بود که حساب اعمال او بکنند پس در این روز حساب خود را با خود درست کند و جواب هر سؤال را مهیا کند زیرا که خود را غافل کردن برای دفع محاسبه آخرت فایده نمیدهد انا بابت مرغی که چون میرود نداند از شکار کنند چشم خود را بر هم میکذارد و بداند که این عمر مایه است که شاید بآن تحصیل میتوان نمود پس در هر روز حساب بکیرد از نفس خود که هر دقیقه صرف چکار کرده اکر صرف طاعتی کرده سود مند شده و اکر صرف معصیتی کرده زیانکار شده و اکر صرف هیچ لغو کرده مایه او را تلف ضایع کرده و بدرستیکه شیطان از راه پس در صورت اول او را تحسین نماید تا ترغیب بزیادتی آن بکند و در صورت دوم او را ملامت و از ارکند و هر قدر که مقدور باشد از آن تلافی بکیرد و بتوبه و انابه تدارک آنچه فوت شده بنماید آنچه باقی مانده اکرچه تدارک نشده نمیباشد زیرا که هر زمانیکه بهره است از اعمال خیر پس عملی در آن زمان کنی حق آن زمان را داده و کذشته از کیسه رفته است و اکر تحول بکند با او مجاهده کنی و بتفکرات صحیح و تذکرات و اخبار و وعید او را هموار کردانی که نفس آدمی بمثابه کوره آهنکر است که در صحرائی دود که چندین چاه در هر طرف در جانب چپ و راست او بوده باشد اکر یکلحظه از آن غافل شود و قدری خرمشود که خود را در قعر چاه اصلا نیندازد یعنی چنانچه بسیند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقول که فرمود که از مانیست کسیکه محاسبه خود نکند هر روز پس اکر عمل خیری کرده باشد از خدا زیادتی آن را طلبد و اکر کناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت صادق ع منقول که فرمود اشخص بدرستیکه نزا طبیب نفس خود کردانند و در حدیث دیکر فرموده که از برای توبه بنیا کرده اند و علامت صحت و استوشناسانیده اند و ترا با ورهنمائی کرده اند پس نظر کن که چکونه بکار خود قیام مینمائی و در حدیث دیکر فرموده که دل خود را قریب بمضامین مکوکار یافرزندم پدران خود و آن و عمل خود را پدران که مناسبات دنمائی و نفس خود را دشمن دان که باو مجاهده کنی و مال خود را عاریه دان که باید بصاحبش رد نمائی و در حدیث دیکر فرموده که نفس خود را حبس کن و منع فرما از چیزیکه بآن ضرر میرساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید و سعی کن که نفس خود را از کرد بد او دوری چنانکه سعی مینمائی در طلب معاش بدرستیکه نفس تو در کردهای تو است و در حدیث دیکر فرموده که از نفس خود از برای خود آنچه میتوانی بکیر و غنیمت شمار توشه بکیر از نفس خود در صحت پیش از بیماری و در قوت پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیر المؤمنین فرموده که صغیر در خود نیست چیزیکه در قیامت ضرر میکند پس در آنچه دیده است بمنزله کسیکه نا شنیده که بچشم خود معاینه دیده باشد و در وصیتی که حضرت امام حسن ع را فرموده میفرماید که ای فرزند مومن از سه ساعت میباشد در یکساعت با پروردکار خود مناجات میکند و در ساعتی محاسبه نفس خود میکند و در ساعت سیم مشغول لذتی میشود که حلال باشد و از برای خدا کند و حضرت صادق ع فرموده که نفس خود را محاسبه کنید پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه روز قیامت پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال میدارند و حضرت امیر ع فرموده که کسیکه نقصها نفس خود را پیروی نکند و تفحص ننماید و هوا و خواهشها را بر او غالب شود و کسیکه پیوسته در نقصان باشد مرکز برای او بهتر از زندکیست و حضرت علی بن الحسین ع فرموده که ای فرزند آدم پیوسته احوال تو بخیر و نیکی مقرون است مادام که واعظی از نفس خود داشته باشی و واعظ خود را شوم همت تو قدر نفس خود میدانی و محاسبه نفس خود مصروف باشد و خوف الهی را شعار و پیراهن تن خود کرده باشی و اندوه را لباس خود ساخته باشی امید فرزندم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد و ترا از نهیب روز کار خود بجناب باز خواهند داشت و از اعمال تو سوال خواهند کرد پس امروز برای آن روزها مهیا کن یا بابا ذر استحیی من الله فانی والذی نفسی بیده لاصل حین اذهب الی الغائط متقنعا بثوبی استحیی ملکین

الذی معی یا بادا بحیث ان دخل الجنة نعم فداک ابی وامی قال لک ما قصرت من الاول واجعل الموت نصب عینیک واستحیی من الجبار قال قلت یا رسول
کلنا نستحیی من الله قال لیس کذلک الحیاء ولکن الحیاء ان لا تنسی القابر والبلی والجوف وما وعی والراس وما حوا ومن اراد کرامة الاخرة فلیدع
زینة الدنیا فاذا کنت کذلک اصبت والا یا ذالله ای ابوذر از خدا حیا کن و شرم بدار بدرستیکه من بحق انخدا ذلیکه جانم در قبضه اوست
چون به بیت الخلا میروی مراعات خود را بر سر روی هیچ از شرم دو ملکی که با منند ای بوذر میخواهی که داخل بهشت شوی گفتم بلی یک لقمه دارم
قدری نوبادام فرمود پس عمل دار روی خود را در دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر چشم خود بدار و کم پیوسته در دنیا مرد باشی و از خدا حیا بدار
چنانکه سزاوار حیا داشتن است گفتم یا رسول الله ما هم از خدا حیا و شرم داریم فرمود که حیا داشتن چنین نیست ولیکن حیا از خدا
انست که فراموش نکنی قبر و پوسیدگی و کهنه شدن در قبر را و فراموش نکنی جوف و انچه در جوف است یعنی شکم و فرج را از حرام و شبهه
نگاه داری و فراموش نکنی انچه در سر است یعنی چشم و گوش و زبان و اندیشه و خیال خود را از معصیت باز داری و بطاعت مشغول
مصروف گردانی و کسیکه کرامت و بزرگی آخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هر کسی چنین باشد ای بوذر بدرجه
ولایت الهی میرسد و دوست خدا میگردد در این مقام حضرت خیر الانام خلق را از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند اول حیا است
و حیا عبارت از ناتر نفس است از امریکه قباحت انامر بر او ظاهر شود و این باعث ترک ارتکاب معصیت میگردد و این معنی بتجربه نیز معلوم شده است و این
از افضل صفات کمالست و موجب فوز بسعادات است و در بکری فیض است و موجب حرمان از کمالات است اما انچه کمالست انستکه بعد
مرتکب شدن معاصی و قبایح اداب که از شرقباحت انها معلوم شده باشد و مجملی از تفسیر حیا در اول کتاب مذکور شد و ظاهر است
که کسیکه متصف بصفت حیا باشد البته هر قبیحی را که اراده نماید اگر بتفکر نماید که حق تعالی حاضر است و بر فعل او مطلع است و حضرت
رسول و ائمه معصومین مطلع میشوند و هر روز اعمال امت را برای ایشان عرض مینمایند و دو ملک که پیوسته ملازم او یند البته
بر عمل او مطلع میشوند و اگر حق تعالی پرده از او برگیرد ملائکه سموات بر فعل او مطلع میشوند و در قیامت در حضور صد بیست و
چهار هزار پیغمبر فضیحه و رسوا میشود و از ملائکه و سایر عباد رسوا خواهد شد و این معنی از روی یقین و ایمان حالی او کرد البته موجب
انفعال تواند شد و همچنین در فعل طاعات و انچه از حیا مد موا ست انستکه اگر حقی را بفعل ناقص خود قبیح شمارد و ترک ان نکند
و این از جهل ناشی میشود مثل انکه مسئله بر او مشکل شده است نمیپرسد و حیا میکند و در جهالت میماند یا عبادتی را ترک میکند
برای انکه در نظر جمعی از اشقیا بدنما است و این حیا موجب محرومی از سعادات است و حق تعالی میفرماید ان الله لا یستحیی من الحق یعنی
حق تعالی حیا نمیکند از بیان حق و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقوم که حیا دو حیا است حیا عقل است و حیا حماقت و حیا عقل از علم ناشی
میشود و باعث علم میشود و حیا حماقت از جهل ناشی میشود و باعث جهالت میگردد و حضرت صادق ؑ فرموده که حیا از ایمان است و ایمان
موجب بخول بهشت است و فرموده که حیا و ایمان هر دو در یکریسمان بسته اند هر یک که از ادمی جدا میشود دیگری با او میرود و در حدیث
فرموده که ایمان ندارد کسیکه حیا ندارد و حضرت رسول ﷺ فرموده که چهار خصلت است که در هر که باشد انها اگر هر یک پاکناه باشد خدا
گناهان او را محو نماید یکی از انها حیا و حسن خلق و شکر و حضرت صادق ؑ فرموده که هر که روی او نکت علم او کمتر شود حیا
در طلب علم خوب نیست و از حضرت رسول ﷺ منقوم که از حکما و دانایان پیش نمانده است مگر یکی که اگر حیا ندارد انچه خواهی بعنی ترک حیا جمیع
اوصاف جمیع قبایح میشود و دیگر فرموده که حیا بر دو جزاست یکی از ضعف عقل و سستی رای است و دیگر قوت و اسلام است و ایمان
و حضرت صادق ؑ فرموده که حضرت عیسی ؑ میفرمود که کسیکه در خانه خود بخلوت ننشیند یا بدکه پرده خانه او بیاویزند بدستیکه حق تعالی حیا را در
میان خلق قسمت فرموده چنانکه روزی را و قسمت فرموده و از این حدیث شریف ظاهر میشود که سنت است کسیکه به بیت الخلا رود جامه بر سر
بیندازد یا به بیچد که سر و رو را فرا گیرد چون حالت خوشی است مناسب حیا انست که روی خود را بپوشد یا انکه چون در اینحالت بر عیوب
ظاهر خود از نضلات و کثافات ظاهر میشود یا بدکه عیوب باطنه و احتراقات ذمیمه کتابها خود را یاد کند و از کتابها شرم کند که از
این کثافتهای ظاهر بدرجه است و در دعاهای اداب خلوت اشاره باین معنی هست و اکثر علما در اداب خلوت نقل کرده اند که سنت است
سر را بپوشید که سر برهنه نباشد و بعضی هر دو معنی را از سنتها شمرده اند و این معنی متضمن ان نیز هست زیرا که در تقنیع که در
اخبار حدیث وارد شده سر پوشیدن هم بعمل امده و فایده دیگر هم دارد که بوها باید بدماغ سرایت نکند خصلت دویم عفت شکم
محرمات و مکروهات و عفت و اجتناب ستکه از خوردن حرام اجتناب بکند و عفت از چیزها شیکه هتک کرامت انسان فرموده اند و از شبهها
که بنظام شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در انها غالب باشد مثل جماعتیکه اکثر مکاسب ایشان حرام است مانند ارباب

مناصب

مناصب مستحب است و این تکلیف از اعظم تکالیف الهی است و سعی کردن در تحصیل حلال از شوارترین کارها است چنانچه
وارد شده است که حلال قوت بر کردیدکانست و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین ؑ برای همین روز انها نان
غذای خود را مهر میزدند که شبهه در ان داخل نشود و بدانکه غذا ها را در اعمال اثار و قرب و بعد بخدا مدخلیت عظیم هست و نیز اکر قوتها
بدنی ادمی از روح حیوانی است و روح حیوانی بخاریست که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد چون غذای حلال قوت ان
باعضا و جوارح در امد هر یک را بکار که پسندیده است میدارد و همه ان قوت تصرف عبادات میشود و لقمه حرام که در بدن در امد
قوت ان باعضا و جوارح در امده سرایت کرده ان قوتها از حرام بهم رسیده حرام زاده اند و از حرام زاده که خوب نمی ایدچون سر از دیده
چشم بد میکند چشم زاهد عاصی میدارد و هزار فساد میکند و اکر سر از دریچه گوش بدر میکند از استماع انواع باطلها میدارد
و همچنین در جمیع اعضا و جوارح و اکر نطفه میشود فرزندیکه از ان حاصل میشود بیک معنی حرام زاده است و مایل ببدیها
میباشد و اخبار و احادیث که وارد شده است که کسیکه زاغب است بعبادت مسلمانان حلال زاده نیست ممکن است که برا بنمعنی محمول باشد
و لقمه حلال همه نور و عبادات و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دل را منور میکند و این معنی بتجربه نیز معلوم شده است و از
حضرت صادق ؑ منقوم که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسب را حلال کند و باسانید معتبر از امام محمد باقر ؑ منقوم که بهترین
عبادها خدا عفیف داشتن شکم و فرج است و منقوم که شخصی با حضرت عرض نمود که عمل من بسیار ضعیف است و روزه کم میدارم
اما کاری میکنم که تمام روز و شب در حضور مکرم از حلال حاضر فرمود که کدام عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج و حضرت رسول ﷺ فرموده که بیشتر
چیزی که امت مرا بسبب ان داخل جهنم میشود دو چیز میباشد یکی است شکم و فرج و بسند معتبر از حضرت رسالت پناه ﷺ منقوم که هر که از
امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت بر او واجب میشود از داخل شدن در دنیا و متابعت نمودن هوا اما نفس و شهوت شکم
و شهوت فرج و بسند معتبر منقوم که حضرت صادق ؑ بجابر گفت که ای جابر تمام شما شیعیان در بهشت با ما خواهید بود اما چه بسیار قبیح است
که یکی از شما در میان داخل بهشت شود که پرده اش دریده شده باشد و عیش فاش شده باشد جابر گفت فدای تو شوم شیعه شما چنین
خواهد شد فرمود که بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند و حضرت رسول ﷺ فرموده که بیشتر چیزیکه برامت خود میترسم بعد از خود اکل حرام است و شهوتهای مخفی ربا و سود در بیع و قرض و حضرت صادق ؑ فرموده که کسیکه مالی از غیر حلال کسب کند و با نمالیج رود و تلبیه گوید ندا میرسد باو که لا لبیک و لا سعدیک یعنی لبیک گفتن تو و اجابت کردن تو خدمتکردن تو مقبول درگاه ما نیست
و اگر مال از حلال کسب کند و بحج رود و تلبیه بگوید در جواب او لبیک و سعدیک میگویند و از امام جعفر صادق ؑ منقوم که دنیا
بحلال برجمعی شرف نشد و حلال را برایشان جلوه داد و عرض کرد انحلال را بعضی قبول نکردند تا از دنیا رفتند پس بر جماعتی حلال
و شبهه را با هم عرضکرد کفتند ما را بشبهه احتیاجی نیست و حلال را بوسعت صرف کردند و برای جمعی حرام و شبهه را جلوه داد
ایشان کفتند که ما را بحرام احتیاجی نیست در شبهه بفراغی عیش کردند و خود را بحرام مضطر برا جماعتی جلوه داد از پیش رفتند
و بانچه میخواستند رسیدند و مؤمن در دنیا میخورد بقدر حاجت مثل کسیکه بخورد میته مضطر شده باشد و حضرت امام موسی ؑ علیه السلام
فرموده که حرام نمو نمیکند و زیاده نمیشود و اکر نمو کند برکت نمیدارد و هر چه از در راه خدا انفاق نمیکند ثواب نمیابد و هر چه
از عفت خود میکذارد توشه او است بسوی اتش جهنم و بسند معتبر منقوم از سماعه که بحضرت صادق ؑ عرض کرد که شخصی از مناصب
و اعمال بنی امیه مالی بهم رسانیده است و از ان مال تصدق میکند و احسان بخویشان میکند و حج میکند که انکارها شیرین
خدا بیامرزد و میکوید یکه خدا فرموده است که حسنات کناهان را بر طرف میکند حضرت فرمود که انچه از حلال مردم تصرف نمایند کناهان
و کناه را بر طرف نمیکند ولیکن ثواب کناه را بر طرف میکند و منقوم در تفسیر این ایه که حق تعالی میفرماید که وقدمنا الی ما
عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا که ترجمه ظاهرش اینست که قصد کردیم بسوی انچه کرده بودند از اعمالی که بصورت عمل خیر بود
پس کردانیدیم انعمل را مانند ذرها پراکنده در هوا یا غیا متفرق یا غاکستر بر باد داده حضرت صادق ؑ فرمود که والله اعمال شما
از بامها سفید مصر سفیدتر و نورانی تر خواهد بود پس حق تعالی میفرماید که هباشور پس پراکنده و باطل میشود را اینکه چون بحر
میرسیدند انرا میکرفتند **خصلت سیم** عفت فرج است از محرمات و مکروهات و شبهات و این نیز تکالیف شاقه الهیست
و تحقیقش هم انست که کذشت که احتراز از زنای ضرر اجب و زنا از کناهان کبیره است و مکروه ما ئیکه در شرع معلوم است و
بعضی این احتیاط را واجب میدانند مکر انکه طرف حرمت در بیا ضعیف تر باشد و قسم دیکر شبهه مال است مثل انکه بزن
شبهه کنیزی خریده باشد یا از زن شبهه مهر کرده باشد یا مهر زن را غصب کند یا در ادا دن یا قدرت مضایقه کند و زنا نیز اعضا

وجوارح منقسم میشود بزنای فرج معلوم است و زنای چشم نگاه کردن به پیران بشهوت و بزنان غیر محرم است و زنای گوش شنیدن اوازیکه باعث شهوت میشود و زنای دست بانا محرم دست کردن است و همچنین در سایر اعضا و اینها نیز حرامی و مشتهی دارد چنانچه بیاید معتبر از حضرت امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع منقم که فرمودند که هیچ کس نیست مگر اینکه بهره از زنای با ید و زنای چشم نظر کردنست بزنان و نظر کردن مرد بسوی فرج زن است و زنای دست مالیدن است و زنای دهن بوسیدن است و زنای دست نهادن المرکردنست خواه فرج تصدیق بزنا بکند و خواه تکذیب یعنی خواه زنا فرج محقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقم که فرمود که پیغمبر ما زنا را بطرف میکند و دین زنا باطل میکند و حضرت صادق ع فرمود که از زنا کار ترش خصلت میباشد شش خصلت در دنیا و شش خصلت در آخرت اما آنچه در دنیا است نور را از میبرد و فقر را زیاد میکند و عمر را کوتاه میکند و آنچه در آخرت است خشم خدا و خلود در جهنم و حضرت رسول ع فرمود که چون زنا بعد از من در دنیا امت من پیدا شود مرا نجاه بیایند و حضرت صادق ع فرمود که حضرت یعقوب بفرزندش میگفت که اگر فرزندان ما مکن که اگر یکی زنا کند پرهایش میریزد و در حدیث دیگر فرمود که حواریان بخدمت حضرت عیسی ع حجت آوردند و گفتند ای معلم خیلی از ما زنا از حد خلایق تا از حضرت عیسی فرمود که حضرت موسی کلیم خدا شما را امر کرد که قتل در وغ نخورید و من امر میکنم شما را که نه قسم راست خورید و نه در وغ و موسی ع شما را امر میکرد که زنا مکنید و من شما را امر میکنم که در خواطرهم زنا مکنید زیرا چه جای آنکه بجا آورید و بدست دستیکه بکسی در خواطر خود خیال زنا میکند زائد بمثابه کسی است که در خانه مزین طلا کار آتش برافروزد و آن نقشها و زینتها را باطل کند هر چند خانه بسوزد و حضرت صادق ع منقم که بمفضل بن عمر فرمود که ای مفضل میدانی که چرا گفته که هر که زنا بحرمت مرده میکند مثل آنست که زنا بحرمت زنده کرده گفت نه فرمود که زن زنا کار در میان اسرائیل بود مردی هم در میان ایشان بود که بیایا بقصد زنا بنزد آن زن میرفت و هر دو روز که آخری که بنزد آن زن آمد خدا بروبان آن زن جاری کرد که مبادا مرد بیگانه را بخانه خود خواهی دیدا نمود با مرد و بخانه مرده شوئی از خانه آن زن بیرون آمد و در غیر وقتی که همیشه میرفت بخانه شد ببیرخست تا که مرد بیگانه را در فراش زن خود دید مرده شوی خواطر مشوش از خانه آن زن بیرون آمد و در

طریقه دعا و تضرع و مناجات است و بکثرت دعا و مناجات بصفات کمالیه الهی زیاده میگردد و توکل و تفویض بجناب
مقدس او بیشتر میشود و موجب قطع طمعها و علایق خلق میشود و هیچ طریقه از جمیع ائمه ما عم منفعه که بعد از ادای فرایض و سنن
پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید الساجدین چنانچه حق تعم میفرماید و قال ربکم ادعونی
استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین یعنی گفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب
تا دعای شما را مستجاب کردانم بدرستیکه اینجماعت که تکبر مینمایند از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند یا
مذلت و خواری از ائمه اطهار عم منقول است که مراد از عبادت در این آیه دعا است پس حق تعالی امر میفرماید بدعا و در دیگر وعده
بموده و بعد از ان دعا را عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانده و بر ترک وعده دخول جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که
واذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون که ترجمه اش اینست که چون
سوال نمایند از تو بندگان من از من زصفت من یا نزدیکی و دوری من یا کیفیت دعا کردن من که آهسته دعا کنند یا بلند پس بگو بایشان
که من نزدیکم بایشان بعلم و احاطه و لطف و رحمت مستجاب میکردانم دعای دعا کنندگان را در هنگامیکه مرا بخوانند پس باید که بندگان
من اجابت کنند مرا در دعا کردن که از ایشان طلبیدم یا انکه چون من اجابت میکنم در دعا باید که ایشان اجابت من کنند در جمیع تکالیف
که من بر ایشان تعلم کرده ام و باید ایمان آورند بوعده من در اجابت دعا یا در ایمان خود ثابت باشند شاید که راه راست یابند و برشد و صلاح خود
پی برند و بسند معتبر منقول است که از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدند که کدام عبادات بهتر و افضل است حضرت فرمود که هیچ عبادتی
بهتر نیست نزد حق تعالی از انکه از او سوال نمایند و از رحمتهای غیر متناهی که نزد او است طلب نمایند هیچ کس نزد خدا دشمن تر و مبغوض تر
نیست از کسیکه تکبر کند از عبادت الهی که دعا است و از عطاها و رحمتهای الهی سوال نماید و از مبغوضترین عبد الی الله عز منقول است که حضرت
صادق ع فرمود که ای مفضل دعا کن و مگو که هر چه مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا منزلتی هست که بان نمیتوان
رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دعا نکند سوال ننماید از خدا چیزی را و عنید هند پس بطلبد تا عطا
کند ایمفضل هر که در دعا را بسوی خود باز میکند البته بر رویش میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که هر که از فضل خدا سوال ننماید فقیر میشود
و فرمود که بر شما باد بدعا بدرستیکه شما را قربی بخدا حاصل نمیشود بعبادتی مثل دعا و نزد او مکنید طلب کردن حاجت کوچک و بزرگ
برای خود زیرا ان حاجت بدرستیکه حاجت کوچک و بزرگ همه بدست خداست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع میفرمود که
محبوبترین اعمال نزد حق تعم در روی زمین دعا است و فرمود که حضرت امیر ع دعا بیار میکردند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که
دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که بان دین مؤمن برپا است و نور آسمان و زمین است و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقول است که بصحابه فرمودند که بعضی از شما را بر حربه سلاح چگونه شما را نجات دهد از شر دشمنان و روزی شما را زیاد
کردانند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستیکه حربه مؤمن دعا است و حضرت امام رضا ع
فرمود که دعا از نیزه تیز کارکرده تر است و فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چندکه از آسمان نازل شده باشد و محکم کرده باشد
و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتها است و موجب فیروزی بهمه حاجتها است و بکرامتهای الهی نمیتوان رسید
مگر بدعا و هر دیر اگر بسیار میگوید البته بروی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد بدعا که شفا جمیع دردها است
و از حضرت امام موسی کاظم ع منقول است که هر بلائی که بر بنده مؤمن نازل گردد خدا او را الهام نماید البته ان بلا از او زایل میگردد
و هر بلائی که بر مؤمن نازل شود و توفیق دعا یابد و ترک کند البته ان بلا بطول انجامد پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خداوند
بدادن زکوة بدرستیکه هیچ درمی بدام نمیافتد مگر انکه بتسبیح خود را ترک نماید و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که دفع کنید موجهای بلا را
از خود بدعا پیش از انکه بلا نازل گردد بحق انکه جان من در قبضه قدرت او است هیچ کس نزد خدا دشمن تر و مبغوض تر نیست
از کسیکه تکبر کند از عبادت خدا و ندیکه فانه را مشکافنده و انواع کیاز را از ان بیرون آورده و خلایق را خلق کرده
که بلا بسوی مؤمن چندین مرتبه پرواز میکند از مسیلی که از بالای کوه بپایین آید و از دیدن اسباب شادی و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان
برطرف نمیشود مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بتضرع و دعا و انابه و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد و اگر رفیقی که
بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و بتضرع نمایند بآنچه بدرستی و سستی نورزند در عبادت و بندگی
و ترک گناهان بکنند البته خدا هر فاسدی را برای ایشان بلا صلاح میآورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نمود یا ایشان برمیگردانند
و حضرت صادق ع فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها و استغفار کردن زیاد
از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم روزیها مؤمنان را از جائی چند مقرر فرموده که گمان ندارند

زنهار که بنده هرگاه ندانند که روزیش از کجا میرسد دعا بیاد میکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که را الحاح دهند چیزی عطا فرمایند و از
انچها چیزی محروم نمیکردانند هر که را دعا داده اند از اجابت محروم نمیسازند و هر که را استغفار کرامت کرده اند توبه او را
قبول میفرمایند و هر که را شکر عطا کرده اند نعمتش را زیاده میکنند و هر که را صبر داده اند از اجر و ثواب محروم نمیکردانند فصل
دویم در توضیح مجملی از شرایط و آداب دعا است بدانکه چون دعا مکالمه و سخن گفتن و عرض نیاز کردن است بحضرت قاضی
الحاجات باید که آدمی معنی دعا را بداند و فهمید یا حضور قلب بدعا کند و لااقل آدابی که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز
و ناتوانی مثل او میباشند رعایت مینمایند همانقدر در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رازق و مالک جمیع
امور ما و دست دعایت کند و ظاهر است که اگر کسی حاجتی بمخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند اول انکه بداند که
چه میگوید اگر زور و مستی و بیخبری حرفی گوید یا بزبان گفتن اش از انچه میگوید خبر نداشته باشد اگر سیاستش نکنند بسخنش
نیز اعتنا نخواهند کرد پس در هنگام مناجات با خداوند خود باید که دلش خبر داشته باشد از انچه بزبانش جاری میشود و از روی
جد و جهد و اهتمام طلب نماید در حاجت خود بی اعتنا نباشد چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که حق تعم قبول نمیفرماید دعا
را که از دل غافل صادر شود و فرمود که چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا مکنید که دل شما از ان غافل باشد و خبر نداشته باشد
ولیکن باید که جد و سعی کنید از برای او در دعا و حضرت صادق ع فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعا نیز اگر که با دل سخت و صفات
دعا کنند و دیگر فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعا نیز اگر که با دل فراموشکار غافل کنند پس هر گاه دعا کنند دل خود را باخدا
دارید پس یقین کنید که دعا شما مستجاب است دویم انکه کسیرا که شخصی برای دفع شدایدی و پناه میبرد البته پیوسته ملازم او میگردد
و در حال شدت باو پناه میبرد نا در هنگام شدت و بلا میگوید و دعای او را اجابت داشته باشد که باو پناه برده همچنین باید که در
در گاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع کند خدا را بسبب فوز نعمت فراموش نکند تا در حال شدت ها و سختیها که پناه باو آرد
برد حاجت بزودی برآورده شود با انکه هیچ الهی نیست که بنده را صد هزار کونه احتیاج در امور دنیا و آخرت بجناب مقدس ایزدی
نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر ع منقول است که پیش از نزول بلا پیوسته دعا کنید چون بلا نازل شود دعا یش
مستجاب است و ملائکه میگویند که این صدا آشنائیست و دعا او را از آسمان منع نمیکنند و کسیکه پیش از نزول ان بلا دعا کند
برای دفع ان بلا خدا ان بلا را هر گز باو نمایاند و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه خواهد که دعا او در شدتهای مستجاب شود باید
که در هنگام رخا و نعمت دعا بسیار بکند و برای مضمون احادیث سابقه است پیغمبر ص که کسیکه بخواهد که خدا او را در شدتها شنا یش
برای او میکند که مرضی طبع او باشد و از چیزهائیکه او کراهت دارد اجتناب مینماید تا چون حاجتی از او بخواهد برآورده شود هیچ چیز
در درگاه خدا هر گز اطاعت بندگی الهی بیشتر کرامت دعا یش یا اجابت نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی در انحدیث
فرموده اند که دعای بعمل صالح از بابت تیر انداختن از کمان بجزه است و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که بهترین دعاها آنست
که صادر شود از سینه پاکیزه از عیبها و صفات ذمیمه و دل پرهیزکار و در مناجات بسبب بجا آوردن اخلاص در اعمال خلاصی از
عقاب حاصل میشود پس هر گاه که فزع و خوف شما بسیار شود بپناه بخداوند خود ببرید و بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت
صادق ع عرض کرد که حق تعم میفرماید که دعا کنید تا دعا شما را مستجاب کردانم و دعا میکنیم و مستجاب نمیشود حضرت فرمود که دعا شما
بواسطه این مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید بپیمانهائیکه حق تعم از شما گرفته است و در حدیث دیگر فرمود که ما اهل بیت
گرفته است و در حدیث دیگر فرمود که ما اوامر و نواهی الهی را نمودیم باو امر و نواهی ما و حق تعم از شما
وفا کنند و دیگر فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعا نیز اگر که با دل فراموشکار غافل کنند ای مفضل دعا کن و مگو که هر چه مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا منزلتی هست که بان نمیتوان
رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دعا نکند سوال ننماید از خدا چیزی را و عنید هند پس بطلبد تا عطا
کند ایمفضل هر که در دعا را بسوی خود باز میکند البته بر رویش میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که هر که از فضل خدا سوال ننماید فقیر میشود
و فرمود که بر شما باد بدعا بدرستیکه شما را قربی بخدا حاصل نمیشود بعبادتی مثل دعا و نزد او مکنید طلب کردن حاجت کوچک و بزرگ
برای خود زیرا ان حاجت بدرستیکه حاجت کوچک و بزرگ همه بدست خداست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع میفرمود که
محبوبترین اعمال نزد حق تعم در روی زمین دعا است و فرمود که حضرت امیر ع دعا بسیار میکردند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که
دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که بان دین مؤمن برپا است و نور آسمان و زمین است و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقول است که بصحابه فرمودند که بعضی از شما را بر حربه سلاح چگونه شما را نجات دهد از شر دشمنان و روزی شما را زیاد
کردانند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستیکه حربه مؤمن دعا است و حضرت امام رضا ع
فرمود که دعا از نیزه تیز کارکرده تر است و فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چندکه از آسمان نازل شده باشد و محکم کرده باشد
و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتها است و موجب فیروزی بهمه حاجتها است و بکرامتهای الهی نمیتوان رسید
مگر بدعا و هر دیر اگر بسیار میگوید البته بروی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد بدعا که شفا جمیع دردها است
و از حضرت امام موسی کاظم ع منقول است که هر بلائی که بر بنده مؤمن نازل گردد خدا او را الهام نماید البته ان بلا از او زایل میگردد
و هر بلائی که بر مؤمن نازل شود و توفیق دعا یابد و ترک کند البته ان بلا بطول انجامد پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خداوند
بدادن زکوة بدرستیکه هیچ درمی بدام نمیافتد مگر انکه بتسبیح خود را ترک نماید و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که دفع کنید موجهای بلا را
از خود بدعا پیش از انکه بلا نازل گردد بحق انکه جان من در قبضه قدرت او است هیچ کس نزد خدا دشمن تر و مبغوض تر نیست
از کسیکه تکبر کند از عبادت خدا و ندیکه فانه را مشکافنده و انواع کیاز را از ان بیرون آورده و خلایق را خلق کرده
که بلا بسوی مؤمن چندین مرتبه پرواز میکند از مسیلی که از بالای کوه بپایین آید و از دیدن اسباب شادی و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان
برطرف نمیشود مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بتضرع و دعا و انابه و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد و اگر رفیقی که
بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و بتضرع نمایند بآنچه بدرستی و سستی نورزند در عبادت و بندگی
و ترک گناهان بکنند البته خدا هر فاسدی را برای ایشان بلا صلاح میآورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نمود یا ایشان برمیگردانند
و حضرت صادق ع فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها و استغفار کردن زیاد
از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم روزیها مؤمنان را از جائی چند مقرر فرموده که گمان ندارند

و مرقدر که گمان او بمن بنکوتر است من با او نیکوتر معامله مینمایم و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقم که جماعتی از اصحاب امام جعفر صادق ع
سؤال نمودند که چه علت دارد که دعا ما مستجاب نمیشود حضرت فرمود که شما کیرا دعا میکنید که او را همیشه نا امید و از حضرت رضا ع
منقولست که چون دعا کنی گمان نکن که حاجت تو دیر خانه تست و در حدیث دیگر فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خدا هر چه خواهد
سؤال نماید یا و عطا کند باید که از همه مردم ما یوس و نا امید باشد و اگر امید از غیر خدا نداشته باشد پس چون بخالق حاجات خود امید
او یابد هر چه سؤال کند باو عطا میفرماید و باین معنی در باب سؤال از مخلوقین هم ظاهر است که هر که حظی از پادشاهی بیشتر میدانند
دوست تلند و خزانه و کرم او را بیشتر میدانند توقع عطا از او زیاده دارد و پادشاه نیز بر خود متوقع و ستایش او باو عطا
میکند و در باب بخیل بسیار است نیز رسالهٔ کیمیای نداردیم از شرایط استجابت مبالغه و الحاح دعا است و الحاح نزد مخلوق
باعتبار تنگی حوصله و قلت کرم ایشان بدنما است اما حق تعالی دوست میدارد نسبت بعبد لطف و رحمت نامتناهی که نزد او
در سؤال مبالغه و الحاح نمایند چنانچه از حضرت امام محمد باقر ع منقم که والله که الحاح نمی نماید بندهٔ مؤمنی بر خدا در حاجت
خود مگر اینکه حق تعالی مکروه و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را بر یکدیگر در سؤال و ابرام کردن برای خواهش از ایشان دیده و دوست میدارد
که از او سؤال نمایند و حضرت رسول ص فرمود که حق تعالی رحم کند بندهٔ را که طلب نماید از حق تعالی حاجتی را پس الحاح نماید در دعا
تا بخواهد مستجاب بشود دعا او خواه نشود و حضرت جعفر صادق ع فرمود که بنده چون دعا میکند حق تعالی پیوسته در وقت او در دعا
از حاجت او است مادام که استعجال نکند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی مراد بندگان خود را میداند در هنگامیکه او را در دعا نگه دارد
و لیکن دوست میدارد که حاجتهای خود را بنالهٔ کند و ذکر کند تا در شمار زاریان محسوب گردد زیرا که کریمان محفی حاجت
نیازمند دوست میدارند که حاجتهای خود را بیکدیگر و از او بدرستی چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا ع منقم که بدعا
مخفی بجا آورد بهتر است از هفتاد دعا که اظهار نمائی و علانیه بجا آوری اگر حاجت عظیمی داشته باشد استعانت بدعا مؤمنان
بجوید در مجامع ایشان دعا کند نیز خوبست اگر منظور ناچیز دانستن خود و حقیر شمردن دعا خود باشد و از ریا ایمن باشد
در مجامع دعا کردن بهتر است و برکات انفاس مؤمنان و اجتماعات ایشان بسیار است و خود را در میان دعای ایشان
نازل میشود داخل کردن را نیز فوز عظیم است چنانچه از حضرت صادق ع منقم که چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند البته دعا ایشان
مستجاب است و اگر چهل نفر هم نرسد چهار نفر که هر یک نه مرتبه خدا را در حاجتی بخوانند البته حق تعالی دعا ایشان را مستجاب میکند
و اگر چهار نفر نباشند دیگر نفر خدا را چهل مرتبه در حاجتی بخوانند البته خداوند عزیز جبار دعا ایشان را مستجاب میکرداند و دیگر
فرمود که چهار نفر جمع نمیشوند برای دعا مگر اینکه وقتیکه متفرق میشوند دعا ایشان مستجاب شده است و فرمود که پدر را
که حاجتی دو میداد و زنان و اطفال را جمع مینمود و دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و در حدیث دیگر فرمود که دعا خوانندهٔ
و آمین کوینده در ثواب شریکند هفتم رعایت نمود او فانی است که مظنهٔ استجابت دعا است زیرا که حق تعالی بعضی از دعاها
و مکانها را در استجابت دخیل کرده است چنانچه از حضرت صادق ع منقم که طلب نمائید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن
باد و دعا کردن یکدیگر را پیش از نماز دیگر و نزد آمدن باران و نزد دیدن اول قطرهٔ خون که از مؤمن شهید میشود بر زمین یا نزد
در هنگام اذان در این اوقات میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که دعا در چهار محل مستجابست در نماز وتر و بعد از نماز صبح
و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام و حضرت امیر المومنین ع فرمود که غنیمت شمارید دعا را در چهار وقت نزد خواندن قرآن
و نزد اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات کردن دو صف برای شهادت و از حضرت رسول ص منقم که بهتر نزد وقتها که خدا را
بخوانید سحرها است و منقم که چون حضرت صادق ع اراده طلب حاجت داشتند نزد زوال شمس طلب مینمودند و چون این اراده
مینمودند اول چیزی که تصدق میکردند خود را بسوی خوشی خوشبو میکردند و بمسجد میرفتند و حاجت خود را میطلبیدند و حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که حق تعالی از بندگان خود دوست میدارد هر بندهٔ را که بیاید دعا کند پس بر شما باد بدعا کردن در سحر
تا طلوع آفتاب بدستیکه در این ساعت کدورتها آسمان کشوده میشود و روزیها قسمت میشود و حاجتهای عظیم برآورده میشود
و حضرت صادق ع فرمود که در شب ساعتی هست که هر که توفیق بیابد که در آن ساعت نماز کند و خدا را بخواند البته دعایش
مستجابست و هر شبی که باشد و آن بعد از نصف شب است تا بقدر سدس شب بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقت است
که حاجت بنده از خدا محجوب نمیشود بعد از نماز واجب و نزد آمدن باران و نزد ظاهر شدن معجزه از حجتهای خدا در روی زمین و حضرت امیر
فرمود که کیست که بجوید پروردگار خود حاجتی را باشد و سه ساعت طلب نماید در ساعتی در روز جمعه و ساعتی که زوال شمس میشود

گردد در آن وقت باد ها رحمت میوزند و درهای آسمان گشاده میشود و رحمت الهی نازل میگردد و خروس بانگ میزند و کبک آواز میدهد و بیکاعت در
آخر شب نزدیک طلوع صبح بدستیکه در سحر دو ملک ندا میکنند از جانب حق تعالی که کیست که دعا کند تا اجابت کنیم کیست که توبه کند تا
توبه او را قبول کنیم کیست که سؤال کند تا عطا کنیم و طلب آمرزش کند تا گناهان او را بیامرزیم کیست که حاجتی
داشته باشد و عرض کند تا حاجتش را برآوریم پس اجابت مینماید در آن وقت دعای خدا را و عطا میفرماید و روزیرا در ما بین
طلوع صبح تا طلوع آفتاب که از دشوارترست در روز و از سفرها کردن برای تجارت و امثال آن که خدا قسمت روزی
در میان بندگان خود میفرماید و در حدیث دیگر فرمود که درهای آسمان را برای شما میگشایند در پنج وقت نزد آمدن باران و نزد جهاد
فی سبیل الله و نزد اذان و نزد خواندن قرآن و نزد زوال آفتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق ع فرمود که ساعتی که در آن ساعت
دعا مستجاب میشود در روز جمعه وقتی است که امام از خطبه فارغ شود و وقتیکه مرد میهنی برخیزند و ساعت دیگر آخر روز جمعه
تا فرو رفتن آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استجابت دعا ولدالزنا است و از حضرت امام زین العابدین ع منقم که حضرت
فاطمه فرمود که از رسول ص شنیدند که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آن ساعت از خدا چیزی بخواهد
البته باو عطا فرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعت است فرمود که وقتیکه نصف قرص آفتاب فرو رود پس حضرت امام زین
العابدین ع فرمود که حضرت فاطمه ع خود میفرمود که برو ببلندی چون ببینی نصف قرص آفتاب غروب کرده مرا اعلام کن که دعا
کنم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که فرمود که بر تو باد بدعا کردن در وقتیکه در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع
احوال از خدا نزدیکتر است هشتم از شرایط و آداب تضرع و زاری و تمدلت و شکستگی است چنانچه از حضرت صادق ع
منقم که فرمود بر تو باد بدعا کردن در وقتی که هر گاه که شما را وقت مهم پیدا دعا کنید که دلها را وقت حاصل میشود مگر وقتیکه ابواب
خدا خالص کرده و متوجه خدا شود و آن علامت استجابت است و در حدیث دیگر فرمود که چون بنده بتضرع مرا بیابد و لرزه و خشیت کوه بیابد
شود پس در دعا اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو کردیده و هنگام اجابت است و دیگر فرمود که اگر از تو خائفی یا حاجتی بخدا
داشته باشی پس اول خدا را بزرگی و عظمت یاد کن و براو ثنا کن چنانکه او سزاوار است و صلوات بر محمد و آل او بفرست و طلب
خود را بکن بیدار و سعی کن که کوتاه کنی اگرچه بمقدار پر مکسی باشد بدستیکه بیدوم میفرمود که نزد یکتر بنده بخدا در دنیا
هنگامیست که در سجده باشد و گریان باشد و تضرع عاشقیکه بدست میباشد در حالت دعا موافق احادیث معتبره انستکه اگر
هنگام رعشه و رجا باشد کف دست را بسوی آسمان کند چنانچه دست پیش کسی میدارد که چیزی بدست او دهد و اگر حالت خوف و بیم
پشت دستها را باسمان میدارد یعنی من از اعمال خود ناامید شدم و از کثرت بد اعمال روی طلب ان تو ندارم و در حالت تضرع انگشت
سبابه را راست بجانب راست و چپ حرکت میدهد که میدانم که اصحاب یمینم یا اصحاب شمال از نیکوکارانم یا بدکاران و در هنگام تبتل و
انقطاع انگشت سبابه را دست چپ را بلند میکند و پشت میگرداند مانند کسیکه بابرام چیزی از کسی طلبد یا اشاره بانستکه میدانم مرا بلند
خواهی کرد یا پست خواهی کرد اشاره میکند که بر من مبیخش و اسباب و علامات اجابت ظاهر گردد دستها را از اجابت بسوی خود
بلند میکند یا از پیش روی خود پیش میبرد که گویا حاجتی را داده اند و دست فراز میکند که بگیرد و امید زیاده بین که حق تعالی با او
جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی با گدایان خوان احسان چه نحو سلوک کرده و ایشان را در خصت چه کسانها داده و
و بان رفعت شان خود را چه نزدیک گردانیده و با این همه سایل بندگان را باشتائی خود خوانده و بندگان با نهایت احتیاج
و پستی چه مستغنیانه با پروردگار خود سلوک مینمایند و از چنین خداوندکریم که پیوسته خوان احسانش برای نیکوکاران
و بدکاران کشیده رو میگرداند و بیاجزان و لیئمان ممکنات میبخشد و از رحمتهای خود را محروم میگرداند
کسیرا که حاجتی بدرگاه بزرگی شد اول دنیاداران و در پی آن اندرگاه را از خود خوشنود میکرداند که دخول بمجلس پادشاه آنگاه
بلند حاصل شود و حاجتش زود تر برآورده شود چنانچه از حضرت صادق ع منقم که فرمود که هر گاه یکی از شما بیاد شود طلبد
مطلبد با و چیزی میدهد پس اگر حاجت بخدا داشته باشد باید تصدق بکند خواه کم خواه بسیار و هم آنکه اگر کسی حاجتی دارد بگاه هست
که در درگاه کریمان حاجت دیگران را وسیلهٔ حاجت خود میکند باینکه با او اول حاجت دیگران را مقدم میدارد که انکریم روانوش
ابدکه او اهتمام بشان دیگران زیاده از خود دارد و اینمعنی موجب زیادتی روائی حاجت او است یا آنکه بحاجت که خود را است
رد برای دیگران مطلبد تا کریم بداند که با و حوائج خواهد انجاح حاجت برای دیگران مطلبد پس انجاح حاجت او را برای خود کار
روا کند یا آنکه در هنگام حاجت خواستن دیگران با خود شریک میکند و این معنی نیز خوش اینطبع کریمانست که او را

میدهد و نکو خو نباشد و دیگران از او رمیده شوند و نکند چنانچه حق تعالی در سوره ناحه چنین تعلیم بندگان فرموده است که در عرض عبادت و طلب استعانت دیگران را با خود شریک کنند و حضرت رسول ص فرمود که چون یکی از شما دعا کند دعا را عام بکند و مخصوص خود نکند یعنی دعا باستجابت نزدیکتر میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول که هر که چهل مؤمن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند پس از برای خود دعا کند دعایش مستجاب میگردد و از حضرت رسول ص منقول که هیچ دعا زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایبی برای غایبی و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که نزدیکترین دعا باجابت دعای مؤمنی است که برای برادر مؤمن خود کند غایبانه پس ملکی موکل است به دعا او که میگوید امین و از برای تو خداوند دو برابر آنچه از برای برادر خود دعا کرده عطا میفرماید و حضرت صادق ع فرمود که دعا از برای برادر مؤمن خود غایبانه کردن باعث زیادی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول ص منقول که هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند خدا بعدد هر مؤمنی که کشته است و خواهد شد از اول دنیا تا آخر دنیا مثل آنچه برای ایشان دعا کرده است باو برگرداند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول که بنده را در قیامت امر کنند که بجهنم برند پس ملتفت شود و برادران مؤمن خود را که در دنیا برای او دعا میکردند دریابد پس ملتفت شود و برادران مؤمن خود را که در دنیا برای او دعا میکردند دریابد پس ملتفت شود و برادران مؤمن خود را که در دنیا برای او دعا میکردند دریابد پس خدا ایشان را شفیع او کند و بشفاعت ایشان نجات یابد و از ابو حمزه ثمالی رض منقول که گفت که بر علی بن الحسین ع وارد شدم در عرفات دیدم که میگفت و قوف از او و مهتر بجا نیاورد و پیوسته دست تا بناگاه بلند کرده بود و آب دیده بر روی مبارکش جاری بود بحدیکه بر زمین میریخت چون از دعا و قوف فارغ شدند و برگشتند باو گفتم که مرگ و قوفی بخوبی و قوف تو ندیدم گفت به الله که دعا نکردم مگر از برای برادران مؤمن خود زیرا که از حضرت امام موسی کاظم ع شنیدم که میفرمود که هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در عبادت از عرش او را ندا کنند که از برای تو باد صد هزار برابر آنچه از برای او دعا کرده و نخواستم که صد هزار برابر محقق مضمون را ترک کنم برای یکی که ندانم که مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی بن الحسین ع منقول که هر گاه ملتفت میشوند که مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا میکند غایبانه یا او را به نیکی یاد میکند باو میگویند که نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعا میکنی و از برای تو دعا میکند و او را به نیکی یاد میکند باو میگویند که نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعا کردی و بر تو ثنا کند بدانکه خدا بنده خود را به از تو میشناسد و از حضرت صادق ع منقول که چون ظلمی بر کسی واقع شود و او نفرین کند بر کسی که بر او ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخصی دیگر همسنگ کسی که تو بر او ظلم کرده و تو را نفرین مینماید اگر میخواهی نفرین تو را مستجاب کنم و اگر میخواهی هر دو را بیامرزم و مستجاب کردانم و اگر میخواهی هر دو را تا خیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد یازدهم از جمله آداب دعا آنکه خدا را پیش از طلبیدن حاجت بزرگوار او و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود و دیگران یاد کند و او را بآن نعمتها شکر کند چنانچه اگر کسی نزد بزرگی میرود که مطلبی عرض کند از او ادب نیست که ابتدا شروع بعرض مطلب کند بلکه از ادب آنست که پیش از مطلب او را ستایش در خور بزرگواری او بکند و حق تعالی در سوره کریمه حمد این را از ادب ما تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد ثنا فرمود و خود را بر حمانیت و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرمود و بعد از آن عبادت را توسیله امام الحاجه عرض کرده زیرا که حاجت طلبیدن از ارفاقی در خور توانائی خود کند و اینک مناسب است و بعد از آن طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرمود و ایضاً حمد الهی بر نعمتهای خود موجب موافقت و وعده الهی موجب مزید نعمت است و حسن طلبی است که تو خداوندی که پیوسته احسان کرده اکر اکنون نیز احسانی بکنی چنانچه شخصی نزد بزرگی میرود و تصدیق باثر براو میخواند و کرمهای او را یاد میکند که براو نیز کرم کند و لهذا وارد شده است که بهترین دعاها الحمد لله است و ایضاً چون کلمات ادعیه موجب محو معاصی و ذخیرات و سعادات پس از دعا استغفار از کناهان باید کرد تا موجب دفع موانع شود و بحمد و ثنا او را قریب بجناب مقدس ابهی گردانی حاصل شود که حاجتش بزودی برآورده شود و بر این مضامین اخبار بسیار است چنانچه منقول که مفضل بن حضرت صادق ع عرض نمود که دعا جامعی بتعلیم من فرما حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هر که نماز میکند برای تو دعا میکند میگوید سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب کرد دعا حمد کنندگان خود را و در حدیث دیگر فرمود که هر گاه یکی از شما خواهد که از خدا و ندخود حاجتی سؤال نماید از حاجتها دنیا و آخرت باید که ابتدا کند به ثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و آل محمد بعد از آن حاجت خود را بطلبد و در حدیث دیگر فرمود که اول خدا را بصفات کمال مدح کن پس ثنا بگو او را بنعمتها

و شکرها کن پس اقرار بگناهان کن بعد از آن سؤال کن والله که هیچ بنده از گناه بدرنمی آید مگر اقرار بگناهان و در حدیث دیگر فرمود که هر گاه حاجتی داشته باشی حمد و ثنای پروردگار خود بگوئید بدرستیکه کسی که حاجتی از پادشاهی طلب نماید از برای او مهیا میکند از ستایش بهتر نمیشناسد که بر آن قدرت دارد که او را بر آن سخن بستاید و فرمود که بدرستیکه مخصوص داخل مسجد حضرت رسول ص شده و رکعت نماز خواند و از خدا حاجتی سؤال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل کرد بر خدا و ندخود و دیگری آمد و دو رکعت نماز کذارد و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر محمد و آل او فرستاد حضرت فرمود که حاجت خود را بطلب که هذا عطا میفرماید از شرائط دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل او است زیرا که اگر کسی حاجتی بدرگاه پادشاه دارد مناسب اینست که تحفه برای مقربان آن پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند و اگر ایشان هم شفاعت نکنند چون آن پادشاه مطلع میشود که با ایشان تحفه داده و معتبران او را نوازش فرموده او را خوش میآید و حاجتش را روا کند و ایضاً کسیکه محبوب بزرگوار نیست تو دان بزرگوار مدح او کردن و از برای او مطالب طلبیدن هر چند محتاج بمطلب باشد آن محبوب آن بزرگوار را خوش میآید که محبوب او را ستایش میکند و بآن ستایش صلوات موجب قبول دعا میگردد و نکته لطیف کامله در اینباب در بیان شفاعت کبری گذشت و تفصیل این مختصر را در شرح صحیفه کامله بیان کرده ایم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول که دعا محجوب است از آسمان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد نفرستد و بعد از آن حاجت خود را بطلبد پس دعا کند بصلوات بر محمد و آل محمد بدرستیکه خدا کریم تر است از آنکه دو طرف دعا را قبول فرماید و میان را رد کند زیرا که صلوات بر محمد و آل محمد البته مقبول است و رد نمیشود و فرمود که چون نام پیغمبر مذکور شود بسیار بر او صلوات بفرستید که هر که یک صلوات بر او بفرستد حق تعالی بر او هزار صلوات فرستد در هزار صف از ملائکه و هیچ خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستد بسبب صلوات خدا و ملائکه بر او پس کسیکه بچنین رحمتی رغبت ننماید او جاهل و غافل است و خدا و رسول ص و اهل بیت ع از او بیزارند و حضرت رسول ص فرمود که صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را زایل میکرداند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول که هر که صد مرتبه بگوید یا رب صل علی محمد و آل محمد صد حاجت او برآورده شود که سی حاجت از حاجتهای دنیا باشد و بروایت دیگر فرمود که هیچ عملی در میزان اعمال سنگینتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بسندیکه شخصی را در قیامت اعمالش را میزان میکردانند صلوات بر خود را در میزان او میگذارند سنگین میشود و میزان اعمال بدش زیادتی میکند و بسند معتبر منقول که حضرت صادق ع کسی از یاران سابه فرمود منیخواهی ترا چیزی تعلیم نمایم که خدا بسبب آن روی ترا از آتش جهنم نگاه دارد فرمود بلی فرمود که بعد از صبح صد مرتبه بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد فانک خذا روی ترا از آتش جهنم نگاه دارد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول که چون شب جمعه میشود ملائکه نازل میشوند از آسمان هفتم بعدد ذرات هوا یا بعدد مورچگان و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و منیویسند ثواب عملهای خیر را از صلوات بر محمد و آل محمد پس در آن شب و روز بسیار صلوات بفرستید و فرمود که سنت مؤکد است که در هر روز جمعه بر حضرت محمد و آلش هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستید و در روزهای دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد الا وصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک و السلام علیه علیهم و رحمة الله و برکاته و حق تعالی صد هزار حسنه در نامه عملش ثبت نماید و صد هزار گناه او را محو فرماید و صد هزار درجه بر او صد هزار درجه برای او بلند کند و روایت دیگر است که اگر هفت مرتبه بخواند خدا بعدد هر بنده حسنه باو عطا فرماید و عملش در روز قبول کرده در قیامت مبعوث شود در میان او و چشمش نور ساطع باشد و در بعضی احادیث اینزیادتی هست که و السلام علیه علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته و حضرت امام رضا ع فرمود که هر که قادر نباشد بر چیزی که بکفارهٔ گناهان خود دارد بسیار صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که گناهان را نیز از بین میبرد و حضرت امام علی نقی ع فرمود که خدا ابراهیم خلیل خود را برای آنکه صلوات بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول که باین نحو صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد که صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته از گناهان پاک شود مانند روزیکه از مادر متولد بوده است و از حضرت امام محمد باقر ع بسندهای معتبر منقول که چون عطسه کنید بگوئید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته بسندیکه منقول که کسیکه صد مرتبه عطسه کند بگوئید و حمد الهی بکند صلوات بر محمد و آلش بفرستد هرگز بدرد دندان و درد چشم مبتلا نشود و بسندهای بسیار از حضرت رسول ص منقول که فرمود که هر که صلوات فرستد بر من و آل من صلوات نفرستد بگویند بهشت بر او حرام باشد و بسند معتبر از حضرت امیر ع منقول که جبرئیل مرا خبر داد که بشارت میدهم ترا که حق تعالی فرموده که هر که بر تو یک صلوات بفرستد

صلوات بر من فرستند و بعد از ان بر آل من بفرستند درهای آسمان برای او گشوده میشود و ملئکه هفتاد صلوات بر او میفرستند
و اگر گناه باشد گناهان او فانی میگردد چنانکه برگ از درختان میریزد و حق تعالی میفرماید که لبیک ای بندهٔ من و سعدیک تو را
اجابت کردم و مدد و اعانت تو مینمایم و بملئکه میفرماید که ایملئکه من شما هفتاد صلوات بر او فرستادید من هفتصد صلوات بر او
میفرستم و اگر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت من نفرستد میان او و آسمان هفتاد حجاب هجر سد و حق تعالی میفرماید که لا لبیک
و لا سعدیک اجابت تو نمیکنم و اعانت نمینمایم ایملئکه من دعا او را بالا نیاورید مکرو ختم باهلبیت شود و ظاهر احادیث معتبره
انست که هر وقت که نام مبارک آنحضرت مذکور شود صلوات بر او و آل اطهار فرستادن واجب است و اگر فراموش کند یا نداند
بعد از مذکور شود و صلوات بر من بفرستد که گناهان امرزیده شود و در حدیث دیگر فرموده که هر که صلوات را فراموش کند راه بهشت را
بخیلان از کسی است که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیگر فرموده که بخیل بدترین
مردم است که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیگر فرموده که هر که صلوات را فراموش کند راه بهشت را
گم کرده است و سند معتبر از امام الجن و الانس منقول است که گفت من کی بدست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دادم خضاب کرده شده بود و بر دیده
خود کشید بعد از ان فرمود که هر که کلی بگیرد و ببوکند و بر چشم اثر کند و بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد هنوز انگل را
بروز من نکذاشته خدا او را بیامرزد **پنجم سیم** در بیان سبب مستجاب نشدن بعضی از دعا بدانکه چون حق تعالی وعده فرموده
که دعا بندگان خود را مستجاب کند البته خلف در وعدهٔ او نمیباشد پس اینکه بعضی از دعاها اثر استجابت ظاهر نمیشود بجهت
وجه جواب میتوان گفت اول انکه چون حق تعالی حکیم علیم است کارها او البته منوط بحکمت و مصلحتی میباشد پس وعدهٔ که فرموده مشروط
بحکمت است یعنی اگر مصلحت شما باشد مستجاب میکنم چنانچه اگر کریمی گوید که هر که از من چیزی میطلبد عطا میکنم و شخصی بیاید و گوید
اغنی کنندهٔ بدست من بده یا نفر قاتلی را بده که بخورم و انسانی را ضرر انها نداند و نادان باو موجب هلاک او گردد البته عطا نکردن
در چنین حالی بکرم انسب است بلکه عطا کردن جور است و ظاهر است که اکثر اوقات دعاها خلاف بتو موجب ضرر انسانست و نمیدانند
و از روی جهالت سؤال مینمایند و حضرت امام زین العابدین در دعای طلب حاجات صحیفهٔ کامله باین معنی اشاره فرموده که ایخداوندی که
مبتدل نمیباشد از حکمت او را وسیلها اگر کسی گوید که هر گاه چنین باشد دعا چه فایده دارد زیرا که هر چه صلاح بندگان در انست البته
حق تعالی بعمل اورد جواب میگوئیم که ممکن است که بلائی بدون دعا مصلحی در عطای ان نباشد و مصلحی مشروط بدعا باشد پس
امور بر سه قسم است بعضی انستکه بدون دعا مصلحی در عطای ان هست تو ابدون دعا کرامت میفرماید و بعضی هستکه با عاجز
مصلحی در دادن ان نیست تو را مطلقا منع میفرماید و بعضی هست که با دعا مصلحی در عطا او از هست و بی دعا مصلحی نیست چنین
امری عطایش موقوف بدعا است و چون آدمی تمیز میان این امور بعقل خود خوب نداند دعا بکنند و اگر حاصل نشود عطایش موقوف بدعا
و اگر حاصل نشود از دعا مأیوس نشود و بداند که البته صلاح او در این چیز بوده که حق تعالی دعا او را مستجاب نکرده با انکه اصل
دعا کردن عبادتی است بهتر از عبادتها موجب قرب شود چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرموده که دعا کن و مگو که انچه مقدر شده است خواهد
بود بسیستکه دعا عبادت است و بتفصیل اینکلام بعد از این مذکور خواهد شد و وجه دیگر انستکه هر چیز را شرط چند میباشد
تا شرایط بعمل نیاید و انموانع برطرف نشود ثمره بران فعل مترتب نمیشود مثل انکه حق تعالی فرموده که نماز کنید
و مستحق امرزش نیست دهم چنین مانعی چند را تاثیر میدارد چنانچه فرموده اند که نماز موجب قربت است اگر کسی نماز کند و جمیع قبایح
بجا اورد تا اثیر ان قبایح که موجب بعد و حرمانست مانع است از تاثیر نماز در قرب و هم چنین اگر طبیب گوید که ریوند مسهل است
یعنی با شرایط که مقرر است بخورند و چیز یکه منافی عمل او باشد بجا نیاورند اسهال میکند پس اگر ریوند را بدون سکنجبین که یکی از
شرایط عمل او است یا بمثقال تو یا که منافی عمل او است بخورد و عمل نکند گفته طبیب خطا نشده خواهد بود هم چنین دعا
را شرایط هست چنانچه سابقا گذشت و از تضرع و زاری و اهتمام و مداومت و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقدیم
حمد و ثنا و صلوات و غیرانها از شرایط و دفع موانعیکه گذشت پس هر بلیات را نیافته که اخلال کند دعایش مستجاب نشود مثلا
با وعدهٔ الهی ندارد و چون ایفعنی در ضمن اعادیثی که سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا مینمایم
وجه سیم انستکه گاه است حق تعالی دعا را مستجاب میفرماید و مصلحت در تاخیر انمیداند یا برای اینکه در انوقت با وضرر
میرساند یا میخواهد که او دعا کند و دعا او را در درجهٔ بهشتی یاد کرده اند و اگر بودی حاجت دنیا او را ندادند دعا میکند یا
در درجات عالیه فایز میگردد و بسا باشد که حاجت او را مستجاب کرده اند و بعد از چند سال باو بدهند چنانچه فقیر

که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که ایا میشود که دعای کسی مستجاب شود و در زمانی بتاخیر شود و فرمود که بلی تا بهشت سؤال و در حدیث
دیگر فرموده که از وقتیکه موسی و هرون بر فرعون و قومش نفرین کردند و حق تعالی فرموده که دعوة شما مستجاب شد تا وقتیکه خدا
فرعون را هلاک کرد چهل سال گذشت و بسند صحیح منقطع که ابن ابی نصر بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمود که چند نیست سال
که از خدا حاجتی سؤال میکنیم روا نمیشود و از درگاه اجابت دور شده ایم چیزی بخاطر حضرت فرمود که ای احمد زنهار که شیطان را
بر خود راه مده که تو را از رحمت خدا ناامید کرداند بدستیکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود بدستیکه مؤمن از خدا حاجتی سؤال
مینماید و خدا تاخیر مینماید استجابت او را برای اینکه دوست میدارد شنیدن او از دعا و نالهٔ او را پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود
که والله که انچه خدا تاخیر میکند و از مؤمن منع میفرماید در دنیا و اخرت بایشان میدهد بهتر است از برای ایشان از انچه
در دنیا بایشان میدهد بدستیکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرماید که سزاوار نیست که دعا و مؤمن در هنگام نعمت و رخا مثل
دعای او باشد در وقت شدت و بلا و چنین بنا شد که همینکه بار عطا کنند دست شود و دعا از کم کنند پس باید که مؤمن از اهم کند
از دعا ملال حاصل نشود بدستیکه دعا بر تبه و منزلت عظیم نزد خدا هست و بر تو باد بصبر کردن بر بلاها و تنگیها و طلب
حلال نمودن و صله رحم کردن و زنهار که پیر هیز بدی از عداوت نمودن و معاضه کردن با مرد بدستیکه با اهلبیت صله میکنیم با
کسیکه از ما قطع میکند و احسان میکنیم با کسیکه با ما بد میکند پس والله که در ایام عافیت نیکو مشاهده مینمائیم و بدانکه عاجز
نخت در دنیا اگر سؤال کنند با و عطا نکنند بکر چیزی غیر او سؤال خواهی کرد و نخت الهی در نظر او سهل خواهد شد و چون نخت الهی را
بیند او را خطر عظیم هست بجهت حقوقیکه از خدا بر او واجب میشود و بیم ان هست که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید و موجب
طغیان او گردد بگو بمن که اگر سخنی بگویم اعتماد بر گفتهٔ من خواهی کرد گفتم فدای تو گردم اگر بفرمودهٔ تو اعتماد نکنم بگفتهٔ که اعتماد
خواهم کرد و حال انکه تو سخت خدائی بر خلق پس زنهار تو که اعتماد بفرمودهٔ خدا بیشتر داشته باشی بدرستیکه خدا بتو وعده کرده یا خدا
نفرموده است که چون بندگان از تو سؤال نمایند از حال من بگو که من با ایشان نزدیکم مستجاب میکنم دعای عاکف را که مرا بخواند
و میفرماید که تا امید مشوید از رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده میکند شما را مغفرت عظیم از جانب خود و فضل بیپایان پس باید که
اعتماد شما بر خدا زیاده باشد از اعتماد بر دیگران و در خواطر خود را مدهید بغیر از گمان نیک بخداوند خود و ناکامها نباشد
امرزیده شود و از حضرت صادق علیه السلام منقول که بسیاری است که حق تعالی دعای او را مستجاب نمیفرماید یا تاخیر مینماید یا مدتی تا او زیاده دعا کند
و در حدیث دیگر فرموده که گاه هست که بنده دعا میکند پس حق تعالی میفرماید بنده ملئکه که من حاجت او را مستجاب
کردانم ولیکن الحال با و مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که آواز او را بشنوم و گاه هست که بنده دعا میکند پس حق تعالی
میفرماید که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن دارم و در دیگر فرموده که پیوسته مؤمن با خیر و حالت نیکو است و امید دارد برحمت
است مادام که استعجال نکند که ناامید شود و ترک دعا کند او گفت که چگونه استعجال کند فرمود که استعجال انستکه گوید
انقدر مدت که دعا کردم و اجابت نمی بینم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام که روزی ابرهیم خلیل از بخمر دیکوه بیت المقدس
میگشت که چراگاهی برای گوسفندان خود پیدا کند ناگاه صدای شخصی بگوشش رسید از پی صدا رفت دید شخصی مشغول
نماز است و طولش دوازده شبر است چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید که ای بندهٔ خدا از برای که نماز میکنی گفت از برای
خدا و ندا سپاس حضرت فرمود که ایا بغیر تو کسی از قوم تو باقی مانده است گفت نه پرسید که خود را تو از کجا میدانی گفت در
تا بستانها میوه از درختها جمع میکنیم و در زمستانها بان معاش میکنیم فرمود که منزلت در کجا است اشاره بکوه کرد که در بالای تو
حضرت ابرهیم فرمود که مرا با خود نمیبری که امشب با تو شب بریم گفت در میان راه آبی عظیم هست که نمیتوان گذشت حضرت فرمود
که تو میگو نه عبور مینمائی گفت بروا بشاه میرویم حضرت فرمود که مرا با خود ببر شاید که خدا بمن هم این کرامت بفرماید که بروی آب
راه روی چنانکه بتو کرامت فرموده پس عابد دست حضرت را گرفت و با هم رفتند چون باب سیندهر و بروی آب رسیدند
و لکن نشدند چون بمیانهٔ عابد رسیدند حضرت ابرهیم فرمود که کدام روز عظیم تر است عابد گفت که روز حزا که مظالم بندگان را
از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود که بیا که دست بر یکدیگر نهیم و خدا را بخوانیم کما را از شر آب ایمن گرداند عابد گفت که دعا مرا میکنی
والله که سه سال است که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده حضرت فرمود میخواهی که تو را خبر دهم که برای چه دعا تو
حبس کرده اند گفت بلی فرمود که حق تعالی چون بندهٔ را دوست میدارد دعا او را حبس مینماید و دوست میدارد ناله و زاری او را و ناامید
کند و از بیاب مقدس او سؤال نماید و تضرع کند چون بندهٔ را دشمن میدارد زود حاجتش بر آورد است که دیگر دعا نکند

بعد ازان فرمود که حاجت تو چه چیز بود گفت روزی کله گوسفندی بر من گذشت و پدرم بمن گفت روی کله بود ان پسر گفتم شکوی ما
پرسید که این گوسفندان از کیست گفت از ابرهیم خلیل الرحمن پس دعا کردم که خداوندا اگر تراد رزمین خلیلی و دوستی هست بمن
بنما ابرهیم فرمود که خداوند دعای تو را مستجاب گردانید منم ابرهیم دوست خداوند رحمن پس حضرت یا او معانقه فرمودند چون حضرت
پیغمبر مبعوث شدند مصافحه مقرر شد وجه چهارم انستکه حق تعالی بعضی از بندگان را که حاجتها طلبند و صلاح ایشان در تاخیر باشد
اضعافا مضاعفه انجا حبرا در دنیا و آخرت با ایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را در نفرموده و حاجت ایشان را بروجه کمال روا
کرده است چنانچه اگر کسی از پادشاه فلسی طلب نماید و از پادشاه در عوض جواهر یا و عطا کند که مبلغ قیمت آن باشد هیچ عاقل
نمیگوید که حاجت او را رد کرده است بلکه او را مدح میکنند که اضعافا مضاعفه انچنان شایان طلبیده باو عطا فرموده پس درد رگاه پادشاه
پادشاهان این گدایان جاهل و سایلان نادان مطالب خسیسه را منظور نظر خود گردانند و از حق تعالی سؤال مینمایند و ان کریم علی
الاطلاق ان نعمتهای بی انتها و رحمتهای بعید و اصل در برابر عطا میفرماید و قدر انها را نمیدانند و از عدم حصول امر مطلب خسیس شکایت
مینمایند اما انچه در اخرت با ایشان کرامت میفرماید در جنات نعیم و مراتب عالیه بهشت است که نامزد محرومان حاجات دنیا و فاکامان
عرصهٔ نیستی و فنا کرده اند چنانچه بنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقوم که بنده بسیار میکرد که خدا را میخواند و حق
تعالی میفرماید که اجابت دعای او را تاخیر کنید که من مشتاق آواز دعای او یم پس چون روز قیامت میشود حق تعالی میفرماید که ای بنده من
مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان ثواب ترا بعوض برای تو مقرر ساختم و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی
و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان ثواب ترا بعوض تو دادم پس مؤمن از بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده نماید آرزو کند
که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمیشد و اما انچه در دنیا عطا میفرماید مراتب مرتبه کمالات نامتناهی است که کارد
دعا است تعیز بدانکه حق تعالی بندگان نادان را بنوعی از انواع عنایت لطف مهربانی باطبع حصول ایشان مدارا مینماید بدان
و دانهٔ خواهشها طبع سرکش ایشان را از روی حکمت ایشان را باحت کبریا خود میکشاند چنانچه بلا تشبیه با زیرپادشاه خود
شکایت کند که اهل باغ را میبینم که بیا مزه ابی سرد دست خود میگیرند و شهد اوج عزت میگیرند و ما هیچ فایده در تسخیر ان نمیکنیم بلکه
اول از ان بطعمه و دانه اشتهای خود میگردانند و چون قابل شد بروی دست خویش جامید هند و بهر جائیش که میفرستند بروی بر
میگردد و اگر بدو مهری طفلی را خواهد که بمکتب علوم و حقایق فرستد اگر صد هزار دلیل و برهان برای او بگوید فایده
نمیکند بلکه اول او را از ان شغل باز نمیتواند داشت هم چنین بی بحوانات عدیم الشعور و طفل طبعا مقهور چون فضیلت و
کمالی و لذتی بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار و درهم و خیل و حشم و سایر لذات جسمانیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال ما بنقایا
دنیهٔ عظمت و استغنا و جلال ایشان را بدرگاه خود خوانده که هر چه خواهید از من بطلبید و تمنای خود را از من بخواهید
و سبب طعا را از من بطلبید تا انکه از اینراه در بدرگاه او آورند و از بسیاری دعا و توسل و مناجات با نهایت بیکانگی و عدم
آشنائی و قرب فاز یکردند و لذت مناجات او را بیابند و از خلق رو برتافته در جمیع امور رو با و داشته باشند زهی کرم
بی انتها که بدام و دانهٔ نمک و سبزی بساحت قرب خود میرساند و بوسیلهٔ خواهشی نفسانی مقرب حضرت ربانی میگردانند
انجا اهل نادان شبهه میکنند یا دلگیر است که حاجتم برآورده نشده است ان لانسان لربه لکنود مگر نمیدانی که اصل دعا
عبادت است و در اینضمن بندگی خدا کرده و با ملک الموت مناجات کرده و ثوابها اخرت تحصیل نموده پا بر رکاب قرب خداوند
جبار کذاشته و خداوند عالمیان انیس همراز خود گردانیده و بسمع یقین و ایمان لبیکها از عرش رفعت شنیده و اکرمنی
مناجاتها و لذت ثنا گفتنها را بفهمی و از نهانی با گوش دل بشنوی و دلدار و بنده نواز نیها ان محبوب حقیقی را در هنگام تضرع و دعا
در اوان نمانی حاجتها و آرزوهای خود را فراموش میکنی همتها جسم خاکی را همین بس نسبت کرا و را با جناب رب الارباب عشا فهم
او اطلاع ندارد پس حق تعالی هفتاد هزار ملک فرو میفرستد که در عقب نمازگذارند و برای او استغفار نمایند تا فردای
انروز دیگر شخصیکه در شب بخیزد و نماز شب بگذارد نتها پس بسجده رود و در سجده خواب بر دیده او غلبه کند حق تعالی میفرماید
که نظر کنید ببنده من که روحش نزد من است و بدنش در سجده است و سیم شخصی است که در جنگی باشد که در اندامها
کشتی در فیفتانش بگیرند و او ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود بدانکه حق در مدح اخفا و پنهان کردن عبادت دارد شده
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقوم که هر چند عبادت مخفی تر است اجرش بیشتر است و دیگر وارد شده است که عمل صالح را
چون بنده از خلق پنهان میکنند و مخفی میدارد خدا البته از برای مردم ظاهر گرداند که او در دنیا زینت بخشد یا نخیر ذخیره مردم

شما دعا کند و کسیکه بجهاد فی سبیل الله رود نیکو خلافت کند در اهل ایشان و کسیکه بیمار باشد دعایش مستجاب تر پس او در انجشم
میاورد و بدو دلالت میکرد ایشان را از حضرت امام محمد باقر منقوم که پنج دعا است که از پروردگار عالم مجوب بمیکردد دعای امام عادل
و دعای مظلوم حق تعالی باو میفرماید که البته از برای تو انتقام میکشم اگرچه بعد از مدتی باشد و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش
و دعای پدر صالح از برای فرزندش و دعای مومن از برای برادر مؤمن خود غایبانه حق تعالی میفرماید که ترا در برابر او کرامت کردم
و از حضرت رسول صلعم منقوم که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها میکذراند انکه حق تعالی بموسی ان نظر میفرماید میگوید
که بلند کنید دعا او را که من مستجاب میکنم و بپرهیزید از نفرین کسیکه از شما شمشیر بلند شده است و در حدیث دیگر فرمود که چهار کس اند
که دعای ایشان رد نمیشود تا انکه در های آسمان برای ایشان گشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد دعای پدر از برای فرزندش و دعای
نفرین مظلوم بر ظالم و کسیکه بعمره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه دار تا افطار نماید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقوم که
دعا است از حق تعالی محجوب نمیگردد دعای پدر برای فرزندا کر باو نیکی کند و نفرین پدر بر فرزند اگر عاق او کرده و نفرین مظلوم ظالم
و دعای مظلوم برای کسیکه او را یاری کند حق تعالی و از ظالم بگیرد و دعای مؤمنی که در حق برادر مؤمن دعا کند که با او مواسات کند
و احسان کرده باشد برای خوشنودی اهل بیت رسول صلعم و نفرینی که مؤمن بر کسی کند که محتاج باو شده باشد و مضطر باشد
و او قدرت بر مواسات و احسان باو داشته باشد و نکند بسند معتبر بکی از حضرات منقوم که پنج کسند که دعای ایشان مستجاب نیست
مردی که حق تعالی زنش را بد دست داده که او را آزار میکند و زن او را آزار میکند و دارد مالی که مهر او را بدهد و او را رها کند بی مهر
و بر او نفرین میکند و شخصیکه غلامش سه مرتبه بگریزد و او را نفرین کند و برو نفرین کند یا چون او دیگر بگریزد دعا کند که خدا
باو پیر کرداند و شخصیکه در زیر دیوار خشته سنکسته کذر کند و دعا کند که بر سرش نیاید و شخصیکه مال بکسی قرض بدهد
و کواه نگیرد و دعا کند که خدا ما لش را بر باد دهد و شخصیکه قدرت بر طلب ورثه داشته باشد و در خانه بنشیند و طلب نکند
و گویند ندا نامزد روزی بده یا باذن الله یصلح بصلاح العبد ولده ولد ولده و یحفظه فی دویرته و الدویر حوله ما دام فیهم
ابو ذر بدستیکه حق تعالی اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندان فرزندان او و فرزندان او و حرمت اولاد و اعقاب
میفرماید که در اهل خانهای او و در خانه همسایکان او ما دام که در میان ایشان است که بلاها را از میان ایشان دفع مینماید و عذاب
خود را بر ایشان نازل نمیکرداند مقاتل ابن سلیمان کفته است که شر بغیر ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت بنده کیست که کسیکه بنده شایسته
خدا است خدا برکت او در فرزندان او و هم صلاح و نیکی میدارد که نام خیرش در دنیا و آخرت بجا بماند و ثمره نیکی ایشان
باو عاید کردد و ببرکت او دفع بلاها از خویشان و دوستان و همسایکان او میفرماید بلکه ببرکت نیکان دفع بلا از ایشان
میفرماید چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقوم که چون حق تعالی می بیند اهل شهری را که ایشان از حد تجاوز میکنند در نافرمانی
و معصیت و در انشهر سه کس از متوسلان صالح هستند حق تعالی از ایشان ندا میفرماید که ای اهل معصیت من اکر در میان شما نبودند
بودند از متوسلان صالح که با یکدیکر بحال حلال من دوستی مینمایند و بصلاح و نیکی و عبادت خود زمین و مسجدهای من را معمور میدارند
و در سحرها از ترس من استغفار مینمایند هرآینه عذاب خود را بر شما نازل کردانم و پیرا نمیکردم یا باذن الله یصلی علیه ملائکة
یا الملائکة ثلاثة نفر رجل قفر فیؤذن ثم یقیم ثم یصلی فیقول ربنا للملائکة انظروا الی عبدی یصلی ولا یراه احد غیری فینزل
سبعین الف ملک یصلون وراءه ویستغفرون له الی الغد من ذلک الیوم و رجل قام من اللیل فصلی وحده فنجد وقام و
هو ساجد فیقول ربنا انظروا الی عبدی روحه عندی وجسده ساجد و رجل فی زحف فیفر اصحابه و یثبت هو یقاتل حتی یقتل اما
ابو ذر بدستیکه پروردگار عزیز بکوار تو مباهات مینماید با ملائکه بسه نفر اول شخصیکه در بیابانی تنها اذان و اقامه بکوید
و نماز کذارد پس پروردگار تو ملائکه را فرماید که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میکذارد و هیچکس غیر از خود او را نمی بیند و بر نماز
او اطلاع ندارد پس حق تعالی هفتاد هزار ملک فرو میفرستد که در عقب نماز کذارند و از برای او استغفار نمایند تا فردای
انروز دیکر شخصیکه در شب بخیزد و نماز شب بکذارد نتها پس بسجده رود و در سجده خواب بر دیده او غلبه کند حق تعالی میفرماید
که نظر کنید ببنده من که روحش نزد من است و بدنش در سجده است و سیم شخصی است که در جنکی باشد که در اندامها
کشتی در فیفتانش بکیرند و او ثابت قدم بماند و قتال کند تا شهید شود بدانکه حق در مدح اخفا و پنهان کردن عبادت وارد شده
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقوم که هر چند عبادت مخفی تر است اجرش بیشتر است و دیکر وارد شده است که عمل صالح را
چون بنده از خلق پنهان میکنند و مخفی میدارد خدا البته از برای مردم ظاهر کرداند که او در دنیا زینت بخشد یا نخیر ذخیره مردم

از حضرت صادق منقول است که گاهی که بنده بر میخیزد و نماز شب میخواند او و ابجناب [illegible] میبالد و فرشتگان حضرت [illegible] میگویند که ای خداوند این بنده تو

فاذا قالت نعم امنت بدا نعمت وتوی ان لها الفضل علی جارتها ای بوذر هیچ پیشانی خود را بر بقعهٔ از بقعهای زمین نمیگذارد
مگر اینکه شهادت میدهد آن بقعهٔ زمین بر سجدهٔ او در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در آنجا فرود نیایند مگر اینکه چون صبح
میشود آنها را بآن صلوات میفرستد اگر عبادت کرده باشد اگر معصیت خدا کرده باشد برایشان استغفار میکند ای بوذر هیچ صبح و شبی
نیست مگر اینکه بقعها و قطعهای از زمین بعضی از آنها بدیگر انوار امیکند که ای همسایگان من آیا کسی بر شما گذشت که یاد کند
خدا را یا بندهٔ پیشانی خود را بر روی شما گذاشته که برای خدا سجده کند پس بعضی میگویند بلی پس آن قطعه نمیتواند که بلی میگوید بدروغ
میبالد و مباهات میکند و افتخار مینماید و خود را بر همسایهای خود تفضیل میدهد بسبب اینکه عبادت الهی بر او شده بدانکه غفلت
او میرا بنحوی معرفی کرده اند که جمادات از او هشیارتر بندگی خدا را از او بیشتر میدانند و توجیه این اخبار بچند وجه
میتوانمود اول آنکه محمول بر حقیقتش باشد و جماد را بر این نحو شعور ضعیفی بود باشد چنانچه حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست
مگر اینکه مرا تسبیح میکنند و متلبس بحمد او است و لیکن شما تسبیح ایشان را نمیفهمید دویم آنکه این سخن بر وجه تقدیر باشد یعنی اگر شعور
میداشتند چنین میگفتند سیم آنکه مراد از قطعهای زمین اهل آن قطعها باشد از ملک و صالحین جن که در قطعات زمین ساکنند
و عبادت میکنند و بسند معتبر منقول شخصی از حضرت جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که آدمی نماز قضا را در یکی از بقاع قضا کرده و در بقعهٔ
یا نقطهٔ دیگر بود و مکانها متخالف واقع شده حضرت فرمود بلکه بهتر آنستکه در جاهای متخالف بجا آورد زیرا که این مکانها برای او
شهادت میدهند در روز قیامت و باسایند معتبر منقول که هر جا عبیکه در مجلسی جمع شوند و خدا را در آنجا یاد نکنند و صلوات
بر پیغمبر و آل او صلوات الله علیهم اجمعین نفرستند آن مجلس در روز قیامت موجب حسرت و وبال او خواهد گردید یا باذر ان الله جل ثناؤه
لما خلق الارض و خلق ما فیها من الشجر لم تکن شجرة فی الارض شجرة یابسها بنواة دم الا الصابوا منها منفعة فلم تزل الارض و الشجر
کذلک حتی تکلم شجرة بنی آدم بالکلمة العظیمة قولهم اتخذ الله ولدا فلما قالوا اقشعرت الارض و ذهبت منفعة الاشجار ای بوذر چون حق تعالی
زمین را خلق فرمود و آنچه در زمین است از درختان هیچ درختی در زمین نبود که بنی آدم بتزدیان درخت آیند مگر آنکه از آن منفعتی میجستند
و پیوسته زمین و درخت چنین بر منفعت بودند تا هنگامیکه بنی آدم تکلم نمودند بآن کلمهٔ عظیم و ناسزای بزرگ که گفتند که خدا فرزند
دارد چون این را گفتند زمین بر خود بلرزید و نفع در درختان بر طرف شد چون حق تعالی علما منه فرمود که نکادالسموات یتفطرن منه و تنشق الارض
و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا که ترجمه اش اینستکه نزدیکست که آسمانها از هم شکافته شود از عظمت و شناعت این سخن
و زمین شکافته شود و در افتند کوهها و ریزه ریزه شوند بجهة آنکه خوانند بر خدای رحمن فرزند و سزاوار نیست خدا را که فرزند
بگیرد بلکه هر چه در آسمانها و زمین است همه مملوک و بندهٔ او بیند و این کلمهٔ شنیعه و اکفار قریش گفتند که ملائکه دختران خدایند و یهود
گفتند که عزیر پسر خدا است و نصاری گفتند که عیسی پسر خدا است تعالی الله عما یعمل الظالمون علوا کبیرا و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ درختی را خلق نفرمود مگر آنکه میوه داشت چون مرد گفتند که خدا فرزند گرفته است برای خود نصف درختها
میوهٔ ایشان بر طرف شد و چون شریک از برای آفریدگان قرار دادند درختان خوار بر آوردند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی پیغمبر
از پیغمبران را بسوی قومش فرستاد و چهل سال در میان ایشان ماند و ایشان را از عبادت او دعوت نمود و هیچ بجا از ایشان با او ایمان نیاوردند
ایشان عید داشتند که در آن عید در کنیسهٔ خود جمع میشدند پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان به کنیسهٔ ایشان رفت
و با ایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید و بدانید ایشان گفتند که تو اگر پیغمبر خدائی دعا کن که خدا بما میوه بدهد بر درختهای ما و در آن
روز جاهای ما زود پوسید بودند آن پیغمبر رفت و چوب خشکی حاضر کرد و دعا کرد که آن چوب سبز شد و میوه زود الوان داد ایشان
همگی خوردند و هر که خورد و نیت این داشت که مسلمان شود بر دستان پیغمبر هستهٔ زود الوان از دهانش شیرین بیرون آمد
و هر که نیت نداشت که مسلمان شود هستهٔ تلخ از دهانش بیرون می آمد حاصل اینخبر آنستکه ای بندگان کفار و کردار خود را از خدا
صورت و معنی محو میکردانند چنانچه بندگان با نفع در درختان ظاهر بر طرف شده پر بار و خاشاک کردیدم چنین درختها معنوی
از علم و کمالات که از مزارع دلها و باطن سینها میرویید اثمره و کم فایدگردیده چنانچه از آن روز که شیطان نصوف را باطل ادعا نمود
او در وجنات سعدا میزند و آنها هر چند درخت خاشاک محدود انستند زمین دلها را آنها بیان برخ میکشند از ثمرات شجرات علم و دانا
ایشان بهره نبرند و جهالت در میان مردم کمال شد چنانچه حق تعالی مثل زده است سخن نیکو را بدرخت طیب میفرماید که الم تر کیف ضرب
الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس
لعلهم یتذکرون که ترجمهٔ ظاهر لفظش آنستکه آیا نمی بینی که چگونه بر پروردگار تو مثلی زده است کلمهٔ پاکیزه را که ایمان و

و معارف حق باشد بدرخت طیب و نیکوئی که بیخش محکم باشد و شاخش در آسمانها باشد آیا نمیبینی که چگونه میوهٔ خود را در هر شبانه روز
بفرمان پروردگارش میدهد و میزند خدا مثلها برای مردمان شاید که متذکر شوند و بیاد حق
و بعد از این میفرماید که مثل سخن ناپاک درختیست که کلمهٔ کفر و عقاید فاسد است مانند درخت ناپاک تلخی است که از روی زمین بلند شده
و از ریشه و ثباتی نیست و وجه انطباق این تمثیل بر عقاید ظاهر است که ایمان و عقاید حق ریشه اش محکم میباشد و بشکیبائی
و ثبات منزل نمیشود و بر روی بطرف نمیشود چنانچه ظاهر است که این مذهب حق شیعهٔ ما در هر عصری
داشته نتوانستند که از زایل کردانند و این مذهبهای باطل شعلهای خس و خاشاک بود که نمایشی کرده و در اندک روزگار مضمحل
شدند و درخت حق ریشه اش ثابت و محکم است و سر بر آسمان رفعت کشیده و بتوفیق پروردگارش چه میوهها که از انواع
عنایات و معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهلش میدهد و اشقیا از آن محرومند یا باذر ان الارض لتبکی علی المؤمن
از اماکن اربعین صباحا ای بوذر بدستیکه زمین میگریند بر مؤمن چهل صباح بعد از فوت او و اما احتمالات فقره سابقه در اینجا
جاریست یا آنکه در اینجا مجاز شایع است که میتی را که بعظمت یاد میکنند میگویند که آسمان و زمین بر او میگریند و از این قسم اخبار
متوجه نا و بیشان نشدند و بر ظاهر گذاشتن باحتیاط اقرب است بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر منقول که چون مؤمنی میمیرد
میکنند بر او ملائکه و بقعهای زمین که در آنها عبادت پروردگار میکرده و درهای آسمان که اعمال نیک از آن درها بالا میبرده اند و از
فوتا و رخنه در اسلام میشود که هیچ چیز از رخنه ای نمی بندد زیرا که مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از ضرر
منافقان و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار شهر اهل شهر را حفظ میکند بدانکه فضیلت مؤمن زیاد از آنستکه حد
و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول که خداوند علیا را وصف نمیتوان نمود که چگونه وصف توان نمود
و حال آنکه در قرآن میفرماید که وما قدروا الله حق قدره تعظیم نکردند خدا را آنطور که سزاوار عظمت او بود
پس خدا را وصف نمیکنند بقدری مگر آنکه او اعظم است از آنچه ایشان وصف کرده اند و بدستیکه پیغمبر را وصف نمیتوان نمود و چگونه
وصف توان نمود بندهٔ را که حق تعالی از هفت حجاب در آنکدر آیند و با او راز گفت و طاعت او را در زمین نمایند طاعت خود کرداند
و فرمود که آنچه رسول بفرماید و برای شما بیاورد آنرا اخذ کنید و عمل نمایید و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید و فرمود که هر که اطاعت او
کند اطاعت خدا کرده است و هر که نافرمانی او کند عصیان خدا کرده است و امور دین را با و مفوض کرداند و ما اهل بیت را وصف نمیتوان
نمود و چگونه وصف توان نمود جمیع آنرا که حق تعالی هر شک و شبهه و کناهی را از ایشان برداشته و ایشان را از جمیع عیبها و بدیها مطهر
کرداینده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود و بدستیکه چون مؤمنی از دار دنیا رحلت مینماید و او را مصافحه میکنند پیوسته حق تعالی
بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و گناهان اندوه ایشان میریزد چنانچه برگ از درخت میریزد و از حضرت صادق علیه السلام منقول که چون مؤمن میت
در گذرد میگویند رحمت الهی ایشان را فرو میگیرد و چون یکدیگر را دریابند میگویند ما منتظر بودیم که غرضی از اغراض دنیا ما را تشغیل
باشد بایشان میگویند که کتابهای شما را مرده شد عمل از سر گیرید چون با یکدیگر شروع بسؤال میکنند ملائکه گویان اعمال
بیکدیگر میگویند که دور شوید از ایشان شاید هنوز داشته باشد و خدا سر ایشان را پوشیده است تا وی گفته که عرض کرد که پس سخن
ایشان را نمینویسند و حال آنکه حق تعالی میفرماید که هیچ سخنی نمیگوید مگر آنکه نگهبان و حافظ مهیائی هست حضرت الهی گشیدند و گرفتند
و فرمودند که حق تعالی امر فرموده است ملائکه را که ایشان را دور شوند چون با یکدیگر ملاقات نمایند باجلال و حرمت ایشان را
نمی بایند نمینویسند اما عالم السر و الخفیات میداند اعمال و گفتهای ایشان را حفظ مینماید و از حضرت امام محمد باقر منقول که حق تعالی
مؤمن را سه خصلت کرامت فرموده است عزتند در دنیا و غلبه در دستگاری در آخرت و مهابت در سینهای ظالمان و حضرت امیر فرمود
که مؤمن در پنج نور میگردد داخل شدنش در امور مجالس نوراست و بیرون آمدنش نوراست و عملش نوراست و سخنش نوراست و نظرش در
قیامت بسوی نوراست و بسند معتبر منقول که جمعی از خواص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در شب ماهتابی در خدمت آنحضرت نشسته بودند
گفتند چه بسیار نیکو است این ماه و چه بسیار روشن و نورانیند این ستارگان حضرت فرمود که شما را میگویند چها ملائکه عظیم
الشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بر زمین نظر میکنند شما و برادران مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده مینمایند
نور شما را در آسمانها زیاده از آنست که بکواکب یا بندو ایشان نیز میگویند که چه بسیار نورانیند این مؤمنان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بدستیکه مؤمن
در آسمان معروف است و اهل آسمان او را میشناسند چنانچه آدمی اهل و فرزندان خود را میشناسند و مؤمن آگاه متر است فرزند
از ملک مقرب و بروایت دیگر فرمود که مؤمن بنور الهی نظر در چیزها میکند و از حضرت صادق علیه السلام منقول که مؤمن را برای این مؤمن آگاه متر

که امان میدهد از خجالت خدا از عذاب الهی و خدا امان او را اجازه میفرماید و میداند که چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود اعمال
در ایمان دخیل است و باو نکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میرود چنانچه سابقا بتو و بطریق اجمال با بیغضا شاره کردیم و بنده
خالص و اگاهی بتعبیر از ان بمؤمن میکنند و اگاهی شیعه میکویند و اگاهی ولی خدا میکویند و اگاهی مؤمن و بر کسی اطلاق میکنند
که اعتقاد او درست باشد پس مخیر و نمیتوانشد باجادیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه تو انبها ایشان واقع شده است و اکر
کسی رجوع نماید باحادیثی که دلالت دارد بر اینکه مؤمن و شیعه و اردوزخ نمیشود و عذاب نمیبیند و بهشت میرود
منقم که مؤمن نایاب تر است از کوکرد احمر و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که مؤمن سزاوار است که چنانچه از حضرت صادق ع
صاحب وقار باشد نزد فتنها که حادث میشود زود کمر انشود و نزد بلاها صابر باشد و در هنکام نعمتها شاکر باشد و بانچه خدا
باو روزی فرموده قانع باشد و بر دشمنان خود ظلم نکند و بر اد دشمنان مخل کناه و زور نشود و بدکمان خود را بیوسته در ریب و اندوه
و مرد انا و در راحت باشد و بدستیکه علم خلیل و دوست مؤمن است و حلم و بردبار و وزیر او است و صبر سپه سالار لشکر
اوست و رفق و هموار بر اد او است و نرمی خلق همدم او بدا و است و از حضرت علی بن الحسین ع منقم که مؤمن خوشخو و نیکو است
که از کناه سالم باشد و سخن کفتن او برای انست که بغنیمتها ثواب الهی فایز کردد و سخنی که باو یا امانت دیکیرا ندید و دستان خود نمیکوید
و شهادت خود را از دشمنان تحمل نمیدارد و هیچ کاری از کارها خیر را برای او دنیا نمیکند و هیچ طاعتی را برای جا نمیکند اکر نیکو
او را کویند از کفته ایشان میترسد و استغفار میکند از کناهانی که مدح کنندکان او میکنند و نمیداند از او چه پسندیده کفته کیکه
بر احوال او مطلع نیست اکر او را مدح نماید و میترسد از احصا کنندکان انکسی که اعمال او را ضبط و احصا نموده و از حضرت امام جعفر
صادق ع منقم که مؤمن در امر دین قوی است و در معاقبت امور خود نظر مینماید و با خلق خدا را میکند و در ایمان بمرتبه یقین رسیده
و در علم و یاد کرفتن حقایق صاحب حرص است و در اثر که موجب هدایت او است صاحب نشاط است و اعمال خیر را با استقامت
و راستی بجا می آورد و با و فور علم صاحب حلم و بردبار است و با زیرکی صاحب رفق و هموار است و در امور موفق و صاحب سخاوت
و جوانمردی است و با تو انکری میاید رد و اکر فقیر است دفقر از نیت خود میداند و بمدلت طمع خود را ضایع نمیکند و با قدرت
بر انتقام عفو میفرماید و طاعت خدا میکند و بخیر خواه مسلمانان است و مردمان از شهوتها میکذرد و با وجود رغبت بمعاصی و دواعی
و پرهیزکاری مینماید و در جهاد کردن حریص است و چون بنمازی ایستد دلش مشغول خدا است و در سختیها صبر مینماید و از فتنها
رود از جا نمیرود و در مکروهها شکیبا دارد و در رغبتها شکر مینماید بر غیبت نمیکند و تکبر نمینماید و با خویشان بدخلقی
کند و در نیکی ها سستی نمیورزد بخالق و درشت خو نیست چشمش بر او پیشی نمیکیرد و نا رضای خدا را در نظر کردن اند نظر نمیکند
و شکمش او را بفضیحت نمی اندازد که بر اشکم مرتکب حرام شود و در دنیا و اخرت رسوا شود و فرجش بر او غالب نمیشود که او را
مجرم اندازد و حسد مردم را نمیبرد و او را تعییر و سرزنش میکنند و او کسی را بر بلائی یا کناهی سرزنش نمیکند و اشرات نمیکند
و مظلوم و ناچار را یاری مینماید و مسکینان را رحم میکند خود را تبعیت مردمان از راحت میداند و در بعزتهای دنیا رغبت نمینماید
و از مدلت دنیا جزع و بی تابی نمیکند مردم همه در کار یکدیکر خود کار خود را است و در معاش بقصص مشاهده
نمیشود و در ارایش بستر خود نمیباشد و در نیش را ضایع نمیکند هر کرا او را مشورت میکنند او را بخیر راهنمائی میکند و مساعدت
و همراهی میکند هر کرا او را بطلبد از بخشش و بخردی کناره میکند و بسند معتبر منقم که حضرت امیر المؤمنین ع از حضرت رسول ص
سؤال نمود از وصف مؤمن حضرت فرمودند که بیست خصلت است در مؤمن که اکر از خصلتها در او نباشد ایمانش کامل نیست
از اخلاق مؤمنان اینست یا علی که بنماز ها حاضر شوند و بیاد ذکوة مسارعت نمایند و مساکین را اطعام نمایند در سر
یتیمان بشفقت دست بمالند و بیامها کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت ذامن بر میان بندند یعنی مردانه عبادت
کنند مؤمنان جمعی اند که چون سخن کوینده را بینند رو بخ میکویند و چون وعده کنند خلف نمیکنند و چون امانتی را امین کنند بر آن
خیانت نمیکنند در سخن کفتن راست کویند در شبها راکعند و متعبدند در روزها مانند شیر در حق مردانه میکوشند
و جهاد میکنند در روزها روزه اند و در شبها بعبادات برپا ایستاده اند از ایشان همسایکان نمیرند و کسیکه با ایشان هم
نشینی کند از ایشان متاذی نمیشوند بر روی زمین همواره راه میروند و کام برداشتن ایشان بخانه بیوه زنان و در بی جنازه
بکذاشتن است و شمار از جمله پرهیزکاران و مخصوص صادق ع فرمود که شیعه علی جمعی بودند که شکمهای ایشان از کرسنکی پشت
چسبیده بود و لبهای ایشان از تشنکی و رنکشان بود صاحب مهربانی و دانائی و بردباری بودند بر لسان دنیا و عبادات معروف بودند

پس ما را اعانت دیار کنید در شفاعت و پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعت و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که مؤمن ما ملایم طبعا
و نرم خویان همواره مانند شتر رامی که اکر بهار شتر کشد که منقاد باشد اکر بر او سنکی بکذارند و بر دوش سختش بخوابند بخوابد و در حدیث
دیکر فرمود که سه چیز است که از علامت مؤمن است علم بخدا و بانچه خدا دوست میدارد و دشمن میدارد و از حضرت امام محمد باقر ع
منقم که روزی حضرت امیر ع در عراق نماز صبح فرمود و بعد از نماز مردم را موعظه فرمودند خوکریستند و ایشان را کریانیدند
از خوف الهی بعد از ان فرمودند که والله که جمعی را مشاهده نمودم در عهد زمان خلیل خود رسول خدا که صبح و شام میکردند و دیده
مو کرد الود در نهایت لاغری و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده در پیشانی ایشان چا بجوی پینه کرده مانند زانوی بز و
شبها را برای خدا بروز می آوردند بسجده و نماز کاه بر پا ایستاده بودند و کاه در سجده بودند و تضرع مینمودند و خلاصی خود
از جهنم و کویا بصدا افتاده در کوش ایشان بود و چون نام خدا در نزد ایشان مذکور میشد میلرزیدند مانند شاخهای درخت
در هنکام وزیدن باد ها و با انحال بپوسته خایف و ترسان بودند و امید کرده که ما نیز همکی در غفلت اند پس بخانه رفتند
و دیکر انحضرت را کسی خندان ندید تا بشهادت فایز کردید و در حدیث دیکر فرمود که شیعه جماعتی اند که مالهای خود را
و بدنیت ما بدوستان ما بذل نمایند و بسبب محبت ما با یکدیکر محبت کنند و برای احیاء امر شیعه یکدیکر را زیارت کنند چون
بغضب ایند ظلم نکنند چون کسی را دوست دارند در دوستی او حد بدر نروند و با برکت باشند بر هر کا نیکان خود و هر کجا با ایشان
خلطه نماید از شر ایشان سالم باشد و از حضرت رسول ص منقم که هر که خدا را شناخت و عظمت او را دانست منع میکند
دهانش را از سخن لغو و شکمش را از زیادتی طعام و حق خود را بمشقت میاندازد بروزه و عبادات صحابه کفتند که بدر و
مادران ما فدای تو با د یا رسول الله ایشان اولیاء الله و دوستان خدا اند حضرت فرمود که بدستیکه اولیاء الله ساکت
شدند پس سکوت ایشان یاد خدا بود و نظر کردند پس نظر کردنشان عبرت کرفتن بود و سخن کفتند پس سخن ایشان
حکمت بود چون در دنیا مردم راه میروند فار ایشان بر کتاست از زیر آمدکان اجلهای ایشان که بر ایشان نوشته شده است
و معتدل کردیده است بمنزله روحها ایشان در بدنشان قرار نمیکرفت از ترس عذاب و از شوق ثواب تا منادی از حضرت
امام محمد باقر ع منقم که از حضرت رسول ص سؤال نمودند که چه جماعتند بندکان خدا فرمود که ایجماعتیکه چون سخن
کنند خوشحال شوند چون بدکی کنند استغفار نمایند چون نعمتی بایشان عطا کنند شکر کنند چون بلائی مبتلا شوند
صبر کنند و چون از کسی ستم بینند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر ع منقم که بجابر جعفی فرمود که ایجابر یا همین بس است کسیرا
که شیعه را بر خود بندد که دعوی محبت اهل بیت کند والله که شیعه ما نیست مکر کسیکه اطاعت خدا کند و پرهیزکاری
داشته باشد ایجابر بشیر شیعیان ما نمیشناسند مکر بتواضع و شکستکی و بسیاری ذکر خدا و نماز و روزه و تعهد همسایکان
نمودن از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان و راستی در سخن و تلاوت قرآن و زبان بستن از غیر نیکی مردم و امینان
خویشان بودند و جمیع امور جابر کفت یا رسول الله من کسیرا در این زمان باین صفتها نمیشناسم حضرت فرمود که ایجابر
باین خیالها از راه مرو همین بس است مکرا د میرا که کوید من علی را دوست میدارم و ولایت او را دارم اکر کوید که رسول خدا
را دوست میدارم و حال انکه انحضرت بهتر از حضرت امیر المؤمنین است و باعمال انحضرت عمل نماید و پیروی و متابعت او نکند
محبت هیچ بکار او نمی آید پس از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را زیاده کند و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید و الله که نقرب
بخدا نمیتوان جست مکر بطاعت او و ما برائی از آتش جهنم از برای شما ندادیم و هیچ کس را بخدا حجتی نیست هر که مطیع خدا
ولی و دوست ما است و هر که معصیت الهی میکند او دشمن ما است و بولایت ما نمیتوان رسید مکر بپرهیزکاری و عملها
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که نیستند شیعه علی مکر نحیفان رنکشکستکان لاغر جسمها خشکیده لبها
طی شکمان که رنکشان متغیر و روها ایشان زرد کردیده چون ظلمت شب ایشان را فرا میکیرد زمین را فرش خود میکنند و
زمین را بهیشانی خود استقبال مینمایند سجده ایشان بسیار است و ذابیده ایشان زیاد است و دعا و کریه ایشان زیاد
در هنکامیکه مردم شادند ایشان محزون و اندوهناک اند و از حضرت صادق ع منقم که نیست شیعه جعفر مکر کسیکه
شکم و فرج خود را از حرام بعفت بدارد و سعی او در عبادت شدید باشد و بر کار افزید کار خود کار کند و امید ثواب او را
عقاب او داشته باشد پس اکر اینچنین باشد بدرستیکه شیعه ما منند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که فرمود که با ما
خوشحال کسیکه ترا دوست دارد و وای بر کسیکه ترا دشمن دارد و تکذیب تو نماید و دوستان تو معروف اند با سما

هفتم زیرا که هفتم دریا بین این مرد و دوستان تواضع و خشوع و شکستگی و فروتنی برای خدا میکند
دیدهای ایشان خاشع است دلهای ایشان فروتنست برای پروردگار و خوف و ولایت ترا میشناسند بزبان ایشان پوسته
توکویا است و باب از دیدهای ایشان نیز است بسبب محبت و معرفتی که نسبت بتو و امامان فرزندان تو دارند و خدا را عبادت
مینمایند بنحوی که در قرآن ایشانرا خدا بآن امر فرموده و بر هر نهجی که از طریقه پیغمبر ایشان نظام کرده بدو عمل مینمایند با
اولوالامر و امامان ایشان امر میفرمایند با یکدیگر صله و احسان مینمایند و از یکدیگر دوری نمیکنند و دوستی میکنند و دشمنی نمی
کنند و بدستیکه ملائکه برای ایشان صلوات میفرستند و دعا ایشانرا امین میکویند و از برای گناه کاران ایشان استغفار مینمایند
و در وقت امام ایشان حاضر میشوند و بر مرده ایشان کریه میکنند تا روز قیامت و در روایتی آمده که شبی حضرت امیرالمؤمنین از مسجد
بیرون آمدند و بجانب صحرا متوجه شدند و شما هائی بودند در اثنای راه دیدند که جمعی از عقب حضرت میروند ایشانرا دیدند و پرسیدند
که کیستید شما گفتند شیعه تو ایم یا امیرالمؤمنین حضرت در روی ایشان نظر فرمود و گفت چرا از شما سیما شیعیا مشاهده نمیکنم
گفتند سیما شیعیا چیست یا امیرالمؤمنین فرمود که زردیها ایشان از خوف است از بیداری شب چشمهای ایشان کود و روشن است از بسیاری
گریه پشتهای ایشان خم است از بسیاری نماز شکمهای ایشان بر پشت چسبیده از بسیاری روزه لبهای ایشان خشک است از بسیاری دعا
پوسته اثار خاشعا از ایشان هویدا است حضرت صادق فرمود که مؤمن باید منصف عیش و ناعقلش کامل نباشد و عقلش
کامل نیست تا دارا و ده خصلت نباشد مردم امید خیر از او داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار از خود اندك شمارد
و اندك خیری از دیگران را بسیار داند و اندکی از عمل شر خود را بسیار داند و شر بسیار از دیگران را اندك داند و حاجتهای
او را و طلب نمایند لشك نشود و ملال بهم نرساند از طلب علم در تمام عمر شرمنده و مذلت زاد و ستر بارد از عزت و فخر تواضع
او محبوب تر باشد از تواضع دیگری و از دنیا بقوت ضروری اکتفا نماید و دهم از همه شوار تر است که هر که را به بیند کوید از من بهتر
و پرهیزکار تر است و بدستیکه مرد بزرگ و همتمند شخصی هست که از او بهتر و پرهیزکار تر است و شخصیکه از او بدتر و پست تر است
چون می بیند آن شخص را که از او بهتر است تواضع و فروتنی میکند و سعی میکند که در خوبی با و ملحق شود و چون می بیند شخصی
که از او پست تر است میکوید که شاید بدی این مرد ظاهر شده باشد و نیکیش پنهان باشد پس چنین کند بلند مرتبه میشود و بزرگ اهل
زمانش میشود و از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول ملائکه را فرمود که هر چیز را حقیقتی و دلیلی است حقیقت ایمان تو چیست
گفت دلم از دنیا فسرده شده است و بدنیا رغبت ندارد و ایمانم باعث بی داری شبهای من بعبادات و تشنگی روزهای من بروزه کردیده
و کویا عرش پروردکار خود را می بینم که برپا شده است و کویا اهل بهشت را می بینم که بنعمتها متنعم اند و کویا اهل جهنم
را می بینم که در جهنم معذبند حضرت فرمود تو مؤمنی که خدا دلت را بایمان منور ساخته است برایتحال ثابت باش خدا ترا ثابت
بدارد حارثه گفت که بر نفس خود از هیچ چیز اندیشه ندارم که باعث هلاکت من کردد از خشم خود حضرت از برای او دعا
فرمود و بینائی چشمش بر طرف شد و از امام محمد باقر منقول است که حضرت رسالت در بعضی از سفرها بتوندر عرض راه جمعی از سواران بملازمت
حضرت رسیدند و سلام کردند حضرت پرسید که کیستید شما گفتند ما مؤمنانیم فرمود که حقیقت دلیل ایمان شما چیست گفتند رضا
بقضای الهی راضی شده ایم و امور خود را بخدا تفویض نموده ایم بر او توکل کرده ایم حضرت فرمود که راست کفتید حکیمانند نزدیک که از حکمت خدا نائی بدرجهٔ پیغمبران برسند پس اکر راست میکوئید بنا مکنید خانهٔ چند را که بپوسته را
سکنی نخواهید است جمع مکنید مالیرا که نخواهید خورد و پیرهنی مدرید از مخالفت خدا تا زکشت شما نیکو او است
و اخبار در باب این باب بسیار است و بهتر از اخبار این باب حدیثی است که والد فقیر رحمه الله الملک المنان شرح و افی بر
نوشته امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را توفیق اکتساب کمالات و فوز بانواع سعادات روزی کرداند یا باذا الجلال والاکرام
فی الارض فی فضاء او تیمم ثم اذن و اقام و صلی امام الله عزوجل الملائکة صفوا خلفه صفا الا یری طرفاه یکمون برکوعه
و سجوده و سجدوا بسجوده و یؤمن علی دعائه یا باذا الجلال والاکرام معه الا ملکان اللذان معه ای ابوذر چون بنده بدین
بیابان خالی نهاد بوده باشد و وضو نیابد از دنیا نیمم کند پس اذان و اقامه بکوید و نماز کذارد حق تعالی ملائکه را امر فرماید که در
عقب او صف بکشند صفی که دو طرف او صف دیکر را نتواند دید رکوع کنند تا ملائکه که با رکوع او رکوع کنند و سجود او را امین کویند تا
دعا کند ای ابوذر هر که اقامه کوید و اذان نکوید یا اذان نکوید و نماز نکذارد ملائکه که مکرم و ملکی که با او میباشند بدانکه اذان و اقامه از

سنتهای مؤکد حضرت رسول است و اخبار در فضیلت مردد بسیار و احتیاط او بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند
مردد او بعضی اقامه را و بعضی همه نماز ها را و اذان صبح و شام واجب و اکید دانند و احتیاط در آنست که اقامه را مطلقا ترك ننماید
و اذان را در نماز صبح و شام تا ممکن باشد ترك ننماید و احتیاط آنست شرایطیکه در نماز رعایت میباید کرد از ایستادن
و رو بقبله کردن و باطهارت بودن و بسخن نکفتن و حرکت نکردن همه را در اقامه رعایت بکنند و اذان و اقامه مخصوص نماز
های واجب یومیه است و در غیر آنها از نماز های واجب و سنت بدعت است و از حضرت رسالت منقول است که هر که خالص از برای خدا اذان بکوید
حق تعالی ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق با و کرامت فرماید و بشفاعت او چهل هزار کناهکار داخل بهشت کنند
بدستیکه چون مؤذن میکوید اشهد ان لا اله الا الله نود هزار ملك بر او صلوات میفرستند و از برای او استغفار میکنند
و در قیامت در سایهٔ عرش الهی خواهد بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و ثواب کفتن اشهد ان محمدا رسول الله
را چهل هزار ملك نویسند هر که بنماز جماعت حاضر شود و محافظت نماید بر صف اول تکبیر اول امام را دریابد و از او مسائل
نکند خدا ثواب مؤذنان نادر دنیا و آخرت با و کرامت فرماید و بشنید معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول که هر که در دنیا
از برای خدا اذان بکوید حق تعالی بیامرزد کناهانرا بقدر آنچه دیده اش می بیند و صدایش در اسمان بلند میشود و هر درختی
که صدای او را بشنود تصدیق او نماید و آنچه میکوید و از ثواب هر کس که در آن مسجد با او بجماعت نماز میکند بهره با و
بدهند و بعدد هر که بصدای اذان او نماز میکند حسنه بنویسند و در حدیث بلال از حضرت رسالت منقول که مؤذنان امینان مسلمانان
برنماز و روزهٔ ایشان و بیرکوشت و خون ایشان از حق تعالی چیزی سؤال نمایند مکر آنکه بایشان عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت
نمیکنند مکر آنکه شفاعت ایشانرا قبول مینماید و فرمود که هر که چهل سال اذان بکوید خدا او را در روز قیامت با عمال چهل صدیق
محشور کرداند و هر که بیست سال اذان بکوید در قیامت بقدر ثواب اول او را ثواب کرامت فرماید و هر که ده سال اذان بکوید او را
در رفقای ابراهیم خلیل ساکن کرداند و هر که یکسال اذان بکوید حق تعالی در قیامت کناهانرا بیامرزد اکر چه بسنکینی کوه احد باشد
و هر که خالص از برای خدا برای یکنماز اذان بکوید حق تعالی کناهانرا بیامرزد و در بقیهٔ عمر او را از کناهان محفوظ نماید و در بهشت
او را در درجهٔ شهید کرداند و هر که یکسال اذان بکوید حق تعالی کناهانرا بیامرزد و در بقیهٔ عمر او را از کناهان محفوظ نماید و در بهشت
و فرمود که در خون خود دست و پا نزند و در حدیث دیکر فرمود که هر که یکسال در شهرها مسلمانانرا اذان بکوید بهشت بر او واجب
و بشنید معتبر منقول که هشام بن ابراهیم بحضرت امام رضا شکایت نمود از بیاکری و از اینکه او افرزند نمیشد حضرت فرمود که صدای
خود را در خانه باذان بلند کن راوی کفت که چنین کردم خدا بیاریم را صحت مبدل کرداند و فرزندانم بسیار شدند و از حضرت صادق
منقول که چون عمود منقرض شود اذان بکوئید و در احادیث صحیحه از حضرت صادق منقول که هر که با اذان و اقامه نماز کذارد در
او در صف ملائکه نماز کذارد و اکر با اقامه تنها نماز کذارد با صف ملائکه در وعقب نماز کذارد و در بعضی احادیث
است که صف ملائکه طول هر صفی از زمین تا بین مشرق و مغرب یا بقدر بعضی اخبار دارد شده است که صف کمترش ما بین مشرق و مغرب باشد
و بیشترش ما بین زمین تا اسمان و بشنید معتبر از حضرت امام رضا منقول که هر که اذان و اقامه بکوید و صف از ملائکه در عقب او نماز
کنند و هر که اقامه بکوید و اذان نکوید یک صف از ملائکه با او نماز کنند و در حدیث دیکر از حضرت امیرالمؤمنین منقول که اکر اقامه تنها
نماز کند یک ملك در عقب او نماز کند و جمع میان اخبار باین نحو ممکن است در صف و اذان کامل باشد و یک صف در غیر
کامل و اختلاف اقامه محمول باشد بر اختلاف عددها که اکر تر ك اذان بسبب عذر و قوی باشد یک صف با او نماز کند و اکر بعذر نباشد
سهلی تر ك کرده باشد و ملائکه با او نماز کنند و اکر بغیر عذر تر ك کرده باشد یک ملك با او نماز کند و الله تعم یعلم و یا باذا من
شاب شیبة فی الاسلام ایمانا به و احتسابا کانت له نورا یوم القیامة و من صام یوما فی سبیل الله ابعد الله وجهه عن النار سبعین خریفا
و من اعطی مؤمنا فی الله اعطاه الله من الاجر مثل اجر من اعتق سبعین رقبة و من اعتق رقبة اعتق الله بکل عضو منها عضوا منه من النار
و من اعان مؤمنا فی الله اعانه الله یوم لا ظل الا ظله و من اظل مؤمنا فی الله اظله الله یوم لا ظل الا ظله و من سقی مؤمنا فی الله سقاه الله
من الرحیق المختوم و من کسی مؤمنا فی الله کساه الله من سندس الجنة و استبرقها و من اشبع مؤمنا فی الله اشبعه الله من ثمار الجنة
و من اسکن مؤمنا فی الله اسکنه الله مع النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا یا باذا الجلال والاکرام
کلمة الفارین فی الفاریین ای ابوذر هر جوانیکه ترك کند از برای خدا دنیا و هوسهای دنیا را و جوانیرا بپیری رساند در طاعت الهی از بهر
حق تعالی باو عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق بغیر ای ابوذر کسیکه خدا را یاد کند در دنیا غافلان مثل کسی است که جهاد کند میان
کریختکان صدیق کسرا میکوئیم که تصدیق پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال و افعال او بیشتر و بیشتر از دیکران بکند و از
قسم احادیث در باب ثواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان نمود اول انکه مراد صدیق از امتهای دیکر باشد یعنی
ثواب بدان جوان صالح ایزد متعال مرحمت فرماید باثواب هفتاد و دو صدیق از امتهای دیکر دوم انکه هر عملی موجب استحقاق قدری
از ثواب میکردد و حق تعالی بفضل خود بعضی اعمال را بکرامت فرماید پس مراد انستکه استحقاق هر که بحسب آنچه با خود دارد

باثواب استحماق هفتاد و دو صدیق دو وجوه دیگر نیز میتوان گفت چون این دو وجه ظاهر تر بود بهمین اکتفا کردیم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حق تعالی ایشان را بجنات بدخل بهشت میکند امام عادل و تاجر راست گو و زینهار خود را در طاعت الهی مغرور نموده باشد و از حضرت رسول ص منقول است که هفت کسند که در سایهٔ عرش الهی خواهند بود روزیکه بغیر از سایهٔ او نیست امام عادل و جوانی که در عبادات الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش بمسجد متعلق باشد و شخصیکه در طاعت الهی با یکدیگر باشند تا مفارقت نمایند و شخصیکه در خلوت خدا را یاد کند و اب از چشمانش جاری گردد از خوف الهی و شخصیکه زن صاحب جمالی او را بارتکاب حرام بسوی خود خواند و او از ترس خدا مرتکب او نشود و شخصی که تصدق بدست چپش نفهمد و از حضرت امیر ع منقول است که هر که قرآن بخواند و او جوان و با ایمان باشد قرآن با گوشت و پوست و مخلوط گردد و حق تعالی او را با رسولان نیکوکاران ملتکه محشور گرداند و قرآن در قیامت از جانب او حجت تمام کند و گوید خدایا تو هر عمل کننده را مزد عمل خود را یافت من مزد عمل کنندهٔ خود را میخواهم پس حق تعالی در حلهٔ از حلهای بهشت او را بپوشاند و تاج کرامت بر سر او نهد پس بقرآن خطاب فرماید که ایا راضی شدی قرآن گوید زیاده از این از برای امید اشتم پس حق تعالی برات امنی را بدست راستش دهد و برات مخلد بودن بهشت را بدست چپش دهد و او را داخل بهشت کنند پس باو گویند که تلاوت بخوان و بدرجه بالا رو پس بقرآن فرماید که راضی شدی گوید که بلی و کسیکه بر او حفظ قرآن دشوار باشد و مکرر بخواند تا حفظ کند حق تعالی این ثواب را با و مضاعف کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که کسیکه در میان غافلان بیاد خدا باشد مانند کسی است که بعوض گریختگان جهاد کند یا بعد از آن و بهشت از برای او واجب است و احادیث بر این مضامین بسیار است یا باذر الجلیس الصالح خیر من الوحده و الوحده خیر من الجلیس السوء و السکوت خیر من املاء الشر یا باذر لا تصاحب الا مومنا و لا یاکل طعامک الا تقی و لا تاکل طعام الفاسقین یا باذر اطعم طعامک من تحبه فی الله و کل طعامک من یحبک فی الله عز و جل ای بوذر همنشینی با مصاحب صالح و نیکو بهتر است از تنهائی و تنهائی بهتر است از خاموشی و خاموشی بهتر است از سخن بد گفتن بدانکه املا در لغت بمعنی آنست که شخصی سخنی بگوید که دیگری بنویسد حضرت در اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر فرمودند برای اشعار باینکه احتراز از سخنان لغو و باطل نیکوتر برکاتیان از اعمال خود املا میکند که ایشان بنویسند چنانچه حضرت امیر ع فرمود شخصیکه سخنان لغو میگفت که امیر در کاتبان خود املا میکند ای ابوذر مصاحب مکن مگر با مؤمن و نباید طعام خود را بخورانی مگر پرهیزکاری و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران طعام کسیرا که از تو خدا را دوست دارد و بخور طعام کسیرا که تو را از برای خدا دوست دارد بدانکه بحسب تجربه معلوم است که مصاحبت زاد در اخلاق و اعمال امر عظیم است پس باید که اهتمام نمایند که شاید اطوار مرضیهٔ ایشان در او تاثیر نماید و باخلاق پسندیدهٔ ایشان متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نمایند که مبادا بدیهای ایشان در او تاثیر کند و مصاحبت بد که از شیاطین انس بسیار میرساند از شیاطین جن زیرا که آدمی از مشاکل و مجانس خود بیشتر قبول میکند تا از غیر مجانس خود بلکه اکثر اغوای شیاطین انس میشود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم ع منقول است که حضرت عیسی گفت که مصاحبت بد همنشین خود را بد و خو را مبتلا میگرداند و قرین بد را دیر اهلاک میکند پس باید که نباید همنشینی میکنی و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که بدد حضرت علی بن الحسین ع فرمود که ای پسر زند با پنج کس مصاحبت مکن که تو را بایشان حاجتی پیدا شود و ایمن بشناسانش فرمود که دروغ مصاحبت مکن که مانند سراب تو را فریب دهد نزدیکرا برای تو دور و میکند و دور را برای تو نزدیک میکرداند و با فاسق مصاحبت مکن که تو را بلقمه یا کمتر بفروشد و دیگر را اختیار میکند و زینهار که با بخیل مصاحبت مکن که تو را در مال خود فرو میگذارد و یاری نمیکند در هنگامیکه نهایت احتیاج داری و زینهار که با احمق مصاحب مباش که اگر خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و زینهار که با قطع کنندهٔ رحم مصاحبت مکن که حق تعالی او را در سه جا قرآن لعنت فرموده و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که مصاحبت مکنید با صاحب بدعتها و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود و حضرت رسول ص فرموده که آدمی بر دین یار و همنشین خود است بسند معتبر از حضرت امیر ع منقول است که مکرر در خطبها میفرمودند که مسلمان را سزاوار نیست که اجتناب نماید از برادر دینی سه طایفه فاجران بی باک و احمقان دروغگو یا اما بدکاران بی پروا پس نزدیک صید هدیه نوکاران بدخود را و میخواهد که تو مثل او باشی و ترا اغوا نمایند بر امور دین تو و بر کارهائی که در قیامت بکار تو آید و نزدیکی او موجب جفا و خلاف و فساد نیت و صحبت او سبب قساوت دل میشود و آمد و شد او نزد تو موجب عادت بد تو میشود و اما احمق پس او هرگز تو را بچیزی دلالت نمیکند و امید نفع شری از او نمی

توان داشت و هرچند سعی کند هم از او نمی آید و کاه باشد که خواهد بتو نفع رساند و ضرر برساند پس مرگ او بهتر است از زندگی او و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او و اما دروغگو پس در مصاحبت او عیشی برای تو گوارا نیست سخن ترا بدروغ بمردم نقل میکند و از مردم بدروغ سخن بتو نقل میکند و هر دو غیر از آنکه تمام کردار بی روغ میکند ابتدا میکند تا بجائی که اگر راستی گوید یا درست نتواند کرد و در میان مردم نقل کند به شخصی مانند و کینها در سینها میریزاند پس از خدا بپرهیزید و ملاحظه نمائید که با کی مصاحبت میکنید و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که متابعت کن کسیرا که ترا میگریاند و بسوی خیر خواهد تو دعوت میکند و متابعت مکن کسیرا که ترا میخنداند و تو را فریب میدهد و عقریب باز گشت هر یک بسوی خدا است حضرت صادق ع فرمود که محبوب ترین بلادران بسوی من کسی است که عیبهای مرا بمن بگوید و حضرت صادق ع فرمود که صداقت در دوستی چنان است که در هر که آنرا بینی دوست میداری از اول آنکه اشکار و پنهان او با تو موافق باشد و بیم آنکه زینت ترا زینت خود داند و عیب ترا عیب خود داند سیم آنکه اگر حکومتی یا مالی بهم رساند با تو تغییر سلوک نکند چهارم آنکه از تو منع نماید هر چه بتو رسد و از قدرت داشته باشد پنجم خصلتی است که جمیع خصلتهای گذشته در او جمع است آنست که تو را در حوادث روزگار که رود مدد نکند و از حضرت رسول ص منقول است که سعادت مندترین مردم کسیست که با نیکان مردم مخالطه نماید و منقول است که حواریان از حضرت عیسی پرسیدند که با که همنشینی کنیم فرمود که با کسیکه خدا را بیاد شما آورد و در علم شما را بیفزاید و شما را مایل باخرت کرداند که او حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که خود را بمحل تهمت میدارد و ملامت کند کسی را که گمان بد باو میبرد هرگز سزاوار نباشد که پنهان دارد اختیارش بدست خود است و کار را بر او در مؤمن خود را محل بر محل نیک کن تا محل بابی و سخنی که از او صادر شود بر معنی بد حمل مکن تا محل خیر از برای او بیابی و بر تو باد ببرادران نیک و بینا از ایشان تحصیل کنی که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپر اند در هنگام بلا در امریکه خواهی مشورت کنی مجوسی مشورت کن که از خدا ترسند و برادر خود را بقدر پرهیزکاری ایشان دوست دارد و از زنان بد بپرهیزید و از نیکان ایشان در حذر باشید و اگر شما را به نیکی امر کنند مخالفت ایشان نمائید که بطمع نیفتید و بدیها و در حدیث دیگر فرمود که همنشینی بد امورث بدگمانی به نیکان است و حضرت صادق ع فرمود که نظر کن هر که بینی که نفعی در دین تو نمیرساند اعتنا با شنائی او مکن و بصحبت او رغبت منما بدستیکه او خدا بپرهیز است هر با اطلاع که خدا نیست عاقبتش نیکو نیست و از حضرت رسول ص منقول است که سه کسند که مجالست ایشان دل را میمیراند مجالست بیست دنیا و سخن گفتن با زنان و همنشینی اغنیا و مالداران و حضرت صادق ع فرمود که چهار چیز است که ضایع میشود ببطالت دوستی که ضرر بیوفائی کنی و نیکی و احسانی بکسی کنی که شکر تو نکند و عملیکه بکسی کنی که کوشش ندهد و سری که بکسی بسپاری که حفظ نکند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که با اغنیا هم نشینی مکن بدستیکه کسیکه با ایشان هم نشینی میکند اقلا که با ایشان می نشیند چنان میداند که خدا او را بر او نعمتها هست و چون پارهٔ نشست گمان میکند که خدا هیچ نعمت بر او ندارد و حضرت رسول ص فرمود که چهار چیز است که دل را میمیراند گفتار بیهوده و با نان دادن بیبا سخن گفتن و با احمق مجادله کردن که او گوید و تو گوئی و بخیر بر نگردد و مجالست نمودن با مردگان پرسیدند که مردگان کیستند فرمود که هر مالدار ی که نعمت او را طاغی کرده باشد و بدانکه اطعام مؤمن فضیلت بسیار دارد و اطعام ببیا میباید کرد شاید که او را مؤمنی باشد و فضیلت اطعام مؤمن را در بابند چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که مؤمن گرسنه را اطعام نماید حق تعالی او را از میوهای بهشت اطعام نماید و هر که مؤمن عریانی را بپوشاند حق تعالی از استبرق و حریر بهشت بر او بپوشاند و ملتکه بر او صلوات فرستند مادام که از آن جامه رشتهٔ باقی باشد و هر که مؤمن تشنه را شربت آبی بخوراند خدا از شراب مهر مهر بهشت با و بخوراند و کسیکه اعانت مؤمنی کند یا غمی از او زایل گرداند حق تعالی او را در سایهٔ عرش خود جا دهد در روزیکه بغیر سایهٔ عرش سایه نباشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی ع منقول است که حضرت موسی ع از خداوند خود سؤال نمود که الهی چیست جزای کسیکه مسکینی را اطعام نماید خالصا لوجهک تو فرمود که یا موسی در روز قیامت امر میکنم ملایکه را که در بهشت از برای او قصری بنا کنند که از آن قصر خارج نشود تا بقدر دنیا در آن باشد و حضرت امام محمد باقر ع منقول است که سه چیز است که موجب دفع درجات مؤمن میگردد یکی سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن در شب و همنشینی کردن با مردم و حضرت صادق ع منقول است که هر که مؤمنی را سیر کند بهشت بر او واجب شود و فرمود که من شخصی را از مؤمنان اطعام کنم نزد من بهتر است از اینکه صد هزار درم بدهم و کسی را از یاده از غیر ایشان را اطعام کنم و بسند صحیح از حضرت رسول ص منقول است که هر که سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید حق تعالی او را از سه بهشت اطعام نماید در ملکوت

اسمان از جنة الفردوس و جنة عدن و طوبی که درختی است در بهشت که حق تعالی بدست قدرت خود غرس نموده و از حضرت صادق علیه السلام منقول که هر که مؤمنی را اطعام نماید او را اسیر کرداند هیچیک از خلق خدا احصای ثواب آن نتوانند نمود نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل مگر خداوند عالمیان بعد از ان فرموده که از جمله چیزها که مغفرت را واجب و لازم میگرداند اطعام مسلمانان گرسنه است و بسند معتبر منقول که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که هر که مومنی را شربتی از آب هدا زجائیکه فدک در آن زمان داشته باشد و حق تعالی بهر شربتی هفتاد هزار حسنه کرامت فرماید و اگر در جائی باشد که آب کم داشته باشد چنان باشد که دو بندۀ از فرزندان اسمعیل را آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حسین بن زید منقول که حضرت صادق علیه السلام فرمود بمن که ای برادر مؤمن خود را دوست میداری گفتم بلی فرمود که فقیران ایشان را نفع میرسانی گفتم بلی فرمود که هر که بایشان نفع رساند دوست داری گفتم بلی فرمود که خدا او را دوست میدارد و الله که ایشان را دوست نداری نفع بایشان نمیتوانی رسانید ایشان را بمنزل خود دعوت مینمائی گفتم بلی هر وقت که چیزی میخورم البته دوکس یا سه کس یا کمتر یا بیشتر از ایشان با من میباشند فرمود که فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو کردم طعام خود را با ایشان میخورانم و بر بساط خود ایشان را مینشانم و فضل ایشان بر من عظیم تر است فرمود که بلی چون ایشان داخل خانۀ تو میشوند بامرزش گناهان تو و عیالان تو و چون بیرون میروند میبرند گناهان تو و عیال تو را و در دیگر فرمود که هر که مؤمن مال الدار را طعام نخورانند برابر است با اینکه یکی از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کنند و هر که مؤمن محتاج را طعام نماید چنان است که صد کس از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کرده باشند و در حدیث دیگر فرمود که اطعام یک مؤمن نزد من بهتر است از آزاد کردن بنده و حج و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود از اجابت دعوت فاسق بطعام ایشان با باذر از الله عز و جل عند لسان کل قائل فلیتق الله امرء ولیعلم ما یقول یا باذر اترک فضول الکلام و حسبک من الکلام ما تبلغ به حاجتک یا باذر کفی بالمرء کذبا ان یحدث بکل ما یسمع یا باذر ما من شیء احق بطول السجن من اللسان ای ابوذر حق تعالی تو را و هر کوینده است یعنی بس کفایت هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند که چه میگوید یک مباح چیزی بگوید که خشم عضب الهی گردد ای ابوذر ترک کن سخنهای زیادتی و لغو را و کافی است از سخن آنقدر که بسبب بحاجت خود بر سی ای ابوذر از برای دروغ گفتن این کس همین بس است که هر چه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوار تر نیست بر بسیار بحزن داشتن و زندان کردن از زبان و سخن در فضل سکوت و ترک سخن با جاهل سابقا مذکور شد و اینجا حضرت فرمودند که شنیدن را نقل کردن دروغ است ممکن است مراد آنست که اگر بحزم نقل کننده دروغ است بلکه اگر نقل کنند باید که بقائلش نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر علیه السلام منقول که چون حدیثی را سخنی نقل کنید از آنست بدهید یا انکر که بشما حدیث کرده است که اگر حق باشد تو ابش از شما باشد و اگر باطل و دروغ باشد گناهانش بر او باشد که محتمل است مراد ان باشد که نزد مردم دروغ گو میشوید و یکدیگر را شهره میشوید هر چند که بقائلش نسبت ندهید دروغ نیست اما کسیکه بیاد سخن کرد و دروغ برآمد اعتماد بر تو اش نخواهند نمود و ممکن است که مراد ان باشد که می باید سخنی که نقل کنید ماخذش را معلوم کنید و از مردمی که بر تو قوشان اعتماد نیست سخن نقل نکنید که خود بی اصل را شنیدن و نقل کردن بمنزلۀ دروغ است و در روایات دیگر شنیدن و نقل کردن بمنزلۀ دروغ است و الله تعالی یا باذر ان من اجلال الله تعالی اکرام ذی الشیبة المسلم و اکرام حملة القرآن العالمین به و اکرام السلطان المقسط ای ابوذر از جملۀ اجلال و تعظیم حق سبحانه و تعالی است اکرام مسلمان پیر که ریشش سفید شده باشد و اکرام داشتن حاملان قرآن که باحکام قرآن عمل نمایند و اکرام داشتن پادشاه عادل از ضمن سه چیز شریف در ضمن سه چیز شریف روشن میگردد یعنی سه نوع اول در بیان اکرام پیران مسلمانان است بدانکه اکرام داشتن همگی لازم است خصوصا پیرانشان چنانچه مروی است از مزید رحمت الهی و حق تعالی از رحمت مزاوار بیشتر داشتن ایشان است تعظیم امر الهی نمودن است چنانچه در خطب و احادیث بسیار وارد شده است که رحم کنید خورد ان خود را و توقیر نمائید پیران خود را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول که تبجیل و تعظیم نمائید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خدا است تعظیم ایشان و بسند معتبر از ان حضرت منقول که هر که فضل و حرمت مرد پیر را بداند و او را توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع اکبر روز قیامت ایمن گرداند و از حضرت صادق علیه السلام منقول که سه چیز است که بجز حرمت ایشان جاهل نباشد مگر منافق که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسیکه در اسلام ریش سفید شده باشد و حامل قرآن و امام عادل در حدیث دیگر فرموده که مرد پیر مؤمن را که از برای خدا اکرام میداشته و هر که استخفاف کند بموی سفید ریش سفید حق تعالی کسی را بر او کمارد که پیش از مردن او را استخفاف نماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول که حق تعالی میداند مرد هفتاد ساله را و شرم میکند پیر هشتاد ساله را

که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول که حق تعالی شرم میکند از مرد هفتاد ساله که او را عذاب کند و شرم میکند که چهل سال عمر کرده باشد و او را حساب کند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول که هر که پنجاه سال عمر کرده خدا حساب او را در قیامت سبک و آسان میکند و چون بشصت سال رسید خدا او را توبه روزی میکند و چون هفتاد رسید اهل آسمان او را دوست میدارند و چون هشتاد رسید حق تعالی امر میفرماید که حسناتش را بنویسند و چون بنود سال رسید گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و میفرماید که او اسیر خدا است در زمین و او را شفیع میگردانند در اهل بیتش و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول که اول کسیکه موی سفید در روی او پیدا شد حضرت ابراهیم بود چون دید گفت خداوندا این چیست گفت این نور است و موجب توقیر است گفت خداوندا زیاده گردان و دیگر فرمود که هر که یک موی سفید در ریش او بهم رسد او را سلاحی است از برای او در روز قیامت که او را از آتش نگاه دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول که هر که یک موی سفید در ریش او بهم رسد او را سلاحی است از برای او در روز قیامت که او را از آتش نگاه دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول که هر که یک موی سفید در ریش او بهم رسد او را سلاحی است از برای او در روز قیامت که او را از آتش نگاه دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول که هر که یک موی سفید در ریش او بهم رسد او را سلاحی است از برای او در روز قیامت که او را از آتش نگاه دارد

در فضیلت قرآن

و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول که هر که یک موی سفید در ریش او بهم رسد او را سلاحی است از برای او در روز قیامت که او را از آتش نگاه دارد

در بیان

بشارت باد ترا که بزودی کرامت الهی بتو میرسد پس تاجی میاورند و بر سرش میگذارند و نامهٔ امان از عذاب بدستش میدهند و نامهٔ مخلد بودن در بهشت بدست چپش میدهند و دو حله براو میپوشانند و باو میگویند که قرآن بخوان و بالا رو و بعدد هر آیه بدرجه بالا میرود و چون بآخر قرآن رسد بر قصر اعلی بهشت قرار میگیرد و حق تعالی خود تعلیم قرآن کرد بدو حضرت علی بن الحسین ع فرمود که بر شما باد بقرآن بدستیکه حق تعالی بهشت را بکشاد طلاوت بخشید از نقره خلق فرموده و بجاکل مشک خوشبو و بعوض خاک از زعفران و بحای سنگ ریزه مروارید و در آن مقرر کرده اند و در حاشیه بعدد آیات قرآن کرده اند پس کسیکه قرآن خوانده باشد باو میگویند که بخوان و بالا رو و هیچ کس را در بهشت درجه از او بالاتر نیست مگر پیغمبران و صدیقان و از حضرت رسول ص منقول است که اشراف امت من حاملان قرآنند و جمعیکه در شب عاشورا قرآن میخوانند و در حدیث دیگر فرموده که حاملان قرآن بزرگان اهل هشت اند بعد از پیغمبران پس حقیر و ضعیف نشمارید اهل قرآن را و حق ایشان را سهل مدانید که ایشان را نزد حق تعالی منزلت رفیع هست

ساقیه ستم در بیان صفات قرآن و اضافات آنها بدانکه حامل قرآن را بر دو جه معنی اطلاق میکنند و چند قسم میشود اول آنکه لفظ قرآن را در دست یا در کیسه و امثال آن دارد و قرائت و درایت مرتبه تفاضل بزیادتی علم قرائت و دانستن آداب و محسنات قرائت میشود و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره و آیات قرآنی دیگر دانستن معانی قرآنست و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلم معانی و تفسیر میکنند و این مرتبه زائد است لفظا بالاتر است و تفاضل درایت مرتبه بزیادتی و نقصان و فهم معانی قرآن ظهور و بطون میشود سیم عمل بقرآن است و آن بامتثال اوامر و نواهی قرآن و متخلق شدن باخلاقیست که قرآن بر مدح انها دلالت دارد و خالی شدن از صفاتیست که بر مذمت انها دلالت دارد و پس حامل حقیقی قرآن کسی است که حامل الفاظ و معانی آن گردیده باشد و بصفات حسنهٔ آن خود را آراسته باشد و بداند که قرآن اسامی معنوی خداوند جل است چنانچه از حضرت رسول ص منقول که القرآن مائدة الله یعنی قرآن خوان نعمت خداست و خوان کریمان جامع باشد و در خور هر کس نعمت در آن میباشد سبزی و ترهٔ میدارد و الوان حلوا و نفایس میدارد و لهذا هیچ کس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت لفظش بهره مند میشوند دنیوی و اخروی حتی انکه مرکبی را بعمل میاورد و کاغذ شتر میسازد و دوات را بانکه بتیکه مینویسد و کاروانی که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قرآن خدمت میکنند و جمعی بحفظ لفظش بهره مند میشوند و اکثر از برای خدا میکنند بهرهٔ دنیا و آخرت میبرند و اکثر برای دنیا میکنند بهرهٔ دنیوی میبرند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهره مند میشوند و اخروی میبرند و حساب هر علم از علوم نامتناهی بهرهٔ از قرآن هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاق استنباط مینماید و نحوی از انحای ترکیبش اشتها مینماید و منجابیانی از نکات غریبش فایده مند میشود و اصحاب بلاغت از برکات آیات کریمه اش تبلاوت کردن و نوشتن نفع میبابند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی با یات و سوره اش پناه میبرند و از زاویه معانی غریبه اش جمیع اصحاب علوم مختلفه منتفع میشوند از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب یاضه و صاحبان علوم اخلاق و طبیعیات و اصحاب اکثر و فیشان شعرا و ادبا و غیر ایشان از جماعتیکه از ظاهر قرآن بهره دارند و از هر بطنی از بطون قرآن جمعی که قابل ان هستند از اصحاب عرفان و ارباب ایقان فوائد حکم و معارف نامتناهی میابند پس حامل کامل قرآن بجمیع اینها متخلق است و باحادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشانست و قرآن تمام کامل نزد ایشانست و علوم قرآنی که در میانست هم جمعی اند که جمیع بهره ها قرآن را بر وجه کمال داشته باشند و ایشان حضرت رسول ص و اهل بیت کرام اند زیرا که معلوم است باتفاق انحضرت امیر المؤمنین ع منسوب باحادیث متواتره وارد است که معنی قرآن را کسی بغیر از ایشان نمیداند و علم ما کان و یکون و روز قیامت و جمیع شرایط و احکام در قرآنست و علمش نزد ایشان محرز و بدست و قرآن را هفت یا هفتاد بطن و علم جمیع ان بطون نزد ایشانست و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشانست چنانچه از جمیع خطاها معصوم اند و بجمیع کمالات بشری متصفند و اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشانست چنانچه وارد شده است که ثلث قرآن در شان ما است و ثلث دیگر فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که در قرآن واقع شده بمدح صاحب ان صفت بر میگردد و صاحب ان صفت بر وجه کمال ایشانند و مذمت صفت هر نقصی که وارد شده است بمذمت صاحبان ان صفت بر میگردد که دشمنان ایشانند چونکه شخصی نیست قایم بذات بلکه عرضیتیست که در محال مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه پیوسته در علم واجب الوجود بود و از انجا بنور ظاهر گردیده و از انجا بروح حضرت جبرئیل متکفل گردید و از جانب خدا بلا واسطهٔ جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده و از انجا بقلوب اوصیا و مؤمنان دارای دو صورت

کتابتی ظهور نمود پس قرآن را حرمتی است و بسبب آن در هر جا که ظهور کرده انجا را حرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت بیشتر گردیده پس هر گاه ان نقشها مرکب در لوح و کاغذ بدین نوع نقش بسته و جلدی که بجلد او انها کرده اند تا اینکه پست ترین ظهورات او است لفظ حرمت یاد بخشیده باشد اگر کسی خلاف ادبی نسبت بانها بعمل اورد کافر میشود پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمت او زیاده از نقش و کاغذ قرآن خواهد بود چنانچه از خبر وارد شده است که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است و از مضامین و اخلاق حسنهٔ قرآن خواهد بود هر چند در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده و هر چند خلاف آن اوصاف از نقایص و معاصی اخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب نقصان ظهورات قرآن و نقص حرمت گردیده پس از مراتب ظهورات قرآن او صاف ان زیاده میگردد تا چون بمرتبهٔ جناب بار رفعت نوشتهٔ ما اهل بیت کرام او میرسد مرتبهٔ ظهورش نهایت میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول ص وارد شده است که کان خلقه القرآن یعنی خلق انحضرت قرآن بود بلکه اگر بحقیقت نظر کنی قرآن حقیقی ایشانند که محل لفظ قرآن و اخلاق قرآنند چنانچه دانستی که قرآن چیزیرا میگویند که نقش قرآن در آن باشد و نقش کامل قرآن بحسب معنی و لفظ در قلوب مطهرهٔ ایشان حاصل است چنانچه بخطبهٔ امیر ع میفرمود ندبیتا که منم کلام الله ناطق و این است معنی حدیثکه حضرت صادق ع فرموده در حدیث طولانی که قرآن بصورت مردی بصحرای محشر خواهد امد و شفاعت حاملان خود خواهد کرد و مراد میرسد که قرآن با شخص سیوطی انگشت حضرت نبی نمود و فرمود که خدا رحم کند ضعیفی را شیعیانما و اگر هر جا در نامه میشنوند تسلیم میکنند و از غالیان میشنوند بعد از ان فرموده اند که نماز شخصی صورتی دارد و خلقی دارد و امر نهی میکند راوی میگوید که صورت من متغیر شد و گفتم این سخن از در مزح فرموده که هر گز ما را بنماز نشناسد حق ما را نشناخته و انکار حق ما کرده بعد از ان فرموده که میخواهی سخن قرآن را بتو بشنوانم گفت بلی فرمود که در قرآنست که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند پس نماز سخن میگوید و فحشا و منکر مردی چند اند و نماز ذکر خدا و بزرگتر است چون اینمطلب در حق اهل بیت هم بسیار خیال است اگر زیاده از این توضیح نمائیم اصوبیت بدانکه بدانکه چیزیرا صورتی و معنی و جسدی و روحی است هر چیز بهمین نهج غیر انها و جمعی که حشویه انظاهر ها دست زده اند و پا از ان بدر نمیکذارند و نحو را از سیاق آیات و حقایق محروم گردانیده اند و جمعی بواطن و معانی چسبیده اند و از ظواهر دست برداشته اند بسبب خبر ملحد شده اند نصاب اول دین است که هر دو بهم بیامیزند بشنو و هر دو را از عان نماید بدان که بهشت را صورتی است که عبارت از در و دیوار و درخت و انهار و نحو و قصور است معنی بهشت کمالات و معارف و قرب الهی است که در بهشت صورتی میباشد که خوشی میکند که در بهشت بغیر از لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن معنی ندارد ملحد میگوید که بهشت در و دیوار و درختی نمیدارد همان لذتها را معنوی را باین عبارات تعبیر کرده اند و باین سبب منکر ضرورت دین گردیده و کافر شده است امام صادق ع یقین میدانند که هر دو حق است و در ضمن ان لذتهای صوری لذتهای معنوی حاصل میشود چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و هم چنین در باب صراط واقف شده اند که صراط دین حق است و واقعه است که اهل بیت صراط مستقیم اند و وارد شده است که صراط محبت علی ع است باطل است و واقع شده است که صراط احد بر سر است که صراط اخرت صورتی نمونهٔ صراط دنیا است و در دنیا فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم میباید بود و از چپ و راست شعبها بیدا از مذاهب مخالفه و کنارها نکبیر است که هر که متوجه انها میشود از این صراط بدر میرود و باین صراط را هیبت دیگر است باریکی و دقت و تاریکی و کمین گاهها دارد که شیاطین بر ان خفیه در کمین نشسته اند و عقبها از عبادت شاقه و قرب معاد دارد که بسیاری از ان عقبها راه را گم کرده اند و نمونهٔ این صراط بعینه صراط اخرت است که در نهایت باریکی و دشواریست بر روی جهنم میکذرانند پس کسیکه بپوسته در این صراط راست بهشت میرود و هر که بسبب اعتقاد ناسدید یا کبیرهٔ هلاک کننده از این صراط بدر رفته بهمان عقبه و کمین گاه که میرسد پا بر از ان صراط میلغزد و بجهنم میافتد و هم چنین نمازها و عقبهای دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است و درختها و نحو و قصور صورت و ثمرهٔ افعال حسنه است و همچنین نماز از ادب دنیا روحی و بدنی هست بدن نماز ان افعال مخصوصهٔ آداب و روح نماز ولایت علی ع است چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و نماز بی ولایت چون بدن بی روح است و کار روح انستکه جسد را باقی میدارد و منشا حرکات و آثار بدن میگردد پس نماز بی ولایت چون موجب کمال نمیگردد و باعث قرب نمیشود و از عذاب نجات نمی بخشد مانند بدن مرده است پس ولایت روح انست و چون نماز کامل از ایشان صادر میشود و اکثر از دیگران صادر شود بیرکت ایشان مقبول میشود پس بقای نماز با ایشانست باین سبب خود روح نماز اند و چون وصف نماز در ایشان

کامل گردیده و خلق ایشان شده گویا با تمام مخدند پس میتوانند لفظ ایشان را بر بدن و بر روح ادمی یا بر روح یا بدن هر سه اطلاق میتوان
همچنین تمام آنرا بر این افعال و بر ان ذوات مقدسه با تضمنا باین صفت اطلاق میتوانند پس نماز که در قرآن واقع شده ظاهر
نه بر این افعال مراد است و باطنش که ولایت است مراد است و منافات ندارد یکدیگر ندارند و جمعی از ملاحده اسماعیلیه باین که
این احادیث را نفهمیده اند انکار عبادات کرده اند و گفته اند میگویند نماز کنایه از شخصی است و زکوة کنایه از بخشیدن
و این اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده و انکار این احادیث کرده اند و رد کرده اند و همچنین نماز جماعت
بحضرت امیر المؤمنین ع کامل گردیده و انحضرت روحی کمال بان متصف است و بقای امامت بر کنار انحضرت و ولایتش رکن اعظم
ایمان است و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش سرایت کرده و پیوسته آثار و افعالش آنرا ایمان مشاهده میشود و اگر ایمان بر انحضرت
اطلاق کنند و در بطن قرآن بعید نیست و هم چنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح و معنی و محل حقیقی
صلوة و ایمان و زکوة و غیرها از عبادات عبارت از بیطالب ع و فرزندان او سید و روح و محل و معنی حقیقی فحشا و منکر و کفر و فسوق
و عصیان ابو بکر و عثمان و سایر شمنان ایشانند بسبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بود و هم چنین کعبه را دارند
برای اینکه محل فیوضات الهی و معبد و ستاخذ است و دلهای ائمه معصومین و در ستا ایشان که محل معرفت محبت و یاد خدا
از کعبه اشرف است و کعبه حقیقی ایشانند اما نباید کسیکه انکار حرمت این کعبه ظاهر کند یا انکار حج کند یا کافر شود بلکه
میباید که اول بکعبه ظاهر رود و بعد از ان بکعبه باطن رود و از انوار هر دو بهره مند شود چنانچه باسانید معتبره از حضرت
امام جعفر صادق ع و امام محمد باقر ع منقول که فرمودند که این سنگها را ابراهیم بنا کرده اند که مردم بیایند و بر بیند طواف و بوسیله
اینطواف بخدمت ما برسند و معاهد دین خود را از ما یاد گیرند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند زیاده از این معنی دارد
اینمقام بسط نمیتوان نهاد اما اگر در آن از این معنی درست نمود بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میگردد و معنی طی کردن
نماز را میفهمی که هم نماز خود شو در کسیکه کامل شد موجب قرب پیشوا و از معاصی و متابعت اربابش معاصی میفرمایند و منع میکنند هم
ائمه معصومین که روح نمازند طی میکنند بلکه همان معنی نماز یکه در ایشان کامل گردید و موجب اعلای مراتب قرب
ایشان گردیده بزبان ایشان متکلم است و تراهم منع مینمایند یا ده از این سخن در این مقامات کفتن موهم معاصی کفر امیر میشود
رجوع میکنیم بنقل و اخبار یکه در وصف حاملان قرآن وارد شده است بسند صحیح از امام محمد باقر ع منقول که قاری قرآن بر
سه قسم است یکی شخصی است که قرآن خوانده است و آنرا سرمایه دنیای خود کرده و وسیله طلب خواهد اموال از پادشاهان کرده
و بقرآن بر ایشان استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخصی دیگر است که قرآن خوانده است و حروف آنرا حفظ و ضبط نموده
و حدود و احکامش را ضایع ساخته است و هم در دراست که در لفظش سعی مینماید خدا بنحو اعتراض در میاید حاملان قرآن بسیارند
نکنند شخص دیگر است که قرآن خوانده و دوای قرآن را بر درد های دل خود گذاشته و شبهای بیدار و اشته و بسبب
قرآن روزها تشنه مانده بروزه داشتن و بقرآن بر پا ایستاده در مساجد بجای نماز و در شبها پهلو از رختخواب تهی کرده
است بسبب قرآن بر بر کت اینجماعت خداوند عزیز جبار رحم مینماید بلاها را و با اینجماعت عقلبه میدهد سلمانان نزد شما
و با اینجماعت حق تعالی باران میفرستد و الله که اینجماعت در میان قاریان کمتر از کبریت احمر و بسیند معتبر از حضرت رسول منقول که میفرمود
فاضلترین مردم تخشع و تضرع در اشکار و پنهان حامل قرآنست و بعد از ان باوازان بلند فرمودند که اینحامل قرآن در تواضع
و فروتنی کن تا خدا ترا بلند مرتبه گرداند و بقرآن طلب عزت از مردم مکن که خدا ترا ذلیل میگرداند و مفترین شو بقرآن از برای چیزی
تا خدا ترا زینت بخشد و از ابرای مردم زینت خود مکن که خدا ترا معیوب میگرداند بدستیکه هر که قرآن را ختم نماید چنانچه
که گویا بپیغمبر ان در میان او وهلوا و جا داده اند بدون انکه وحی بر او نیامده باشد و بکسیکه تمام قرآن را خوانده باشد مژده از برای او است که
باجاهلان در جهالت نکند و در میان جمع که بغضب نیاید و بغضب نیاید بر او و زود از جا بدر نرود بلکه باید عفو کند و بپوشاند
و در کار زشت و حلم کند و بر ای تعظیم قرآن و کبیر اکه قرآن با و عطا کرده باشند و کار زشت که خدا بکسی از خلق چیزی که هیزار آنچه
باو کرامت فرموده داده است زاموال و اسباب دنیا پس بتحقیق که عظیم شمرده است چیزی را که خدا حقیر شمرده است و حقیر داشته
چیزی را که خدا تعظیم کرده است و از حضرت رسول منقول که هر که قرآن را بخواند و با خواندن قرآن حرامی بیاشامد با بحث دنیا و زینتهای
از اینرو قرآن اخیار اکنند مستوجب غضب الهی گردد مگر اینکه توبه کنند و اگر بی توبه بمیرد در قرآن بر او حجت خود را تمام کنند که او را
عذری نماند سافیه چهارم در بیان آداب خواندن قرآنست و آن مشتملست بر شرایط بیش از اقدام بر تلاوت قرآنست چنانچه

حق تعالی در قرآن میفرماید که و رتل القرآن ترتیلا ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری از آن واجب و قدری
مستحب است و ترتیل واجب بحسب مشهور آنستکه حروف را از مخارج ادا نماید و حفظ احکام و وقف و وصل بکند که اگر وکلمه را
متصل بکلمه دیگر خواند فاصله در میان بقطع نفس یا سکت طویل نکند کلمه اول را باسکون نخواند بلکه اول کلمه را بحرکت وصل
کند و اگر وقف کند بر کلمه وقف بحرکت نکند چنانچه منقول که از حضرت امیر المؤمنین ع سوال نمودند از معنی ترتیل فرمود که ترتیل
حفظ وقفهاست و ادای حروف از مخارج و ترتیل مستحب است شمرده خواندن و بتانی خواندن قرآنست بحیثیتی که حروف
در یکدیگر داخل نشود که خوب نماز نتوان خواند و بسیار هم بپا شدن نخواند که حروف از هم بپاشد و اتصال کلام بر طرف شود با رعایت مخارج
حروف و مدها و اقسام وقفها که از کتب قرائت تفاصیل انها معلوم میشود و این معانی را نیز داخل در انچه حضرت فرموده اند میتوان
کرد و در حدیث دیگر از انحضرت منقول که از تفسیر ترتیل پرسیدند فرمودند که حروف را خوب ظاهر کردن و بند بخوان بنحویکه عجله شخص
را نیاورد از هم بپاش حرفها را مانند دیگی که پاشند و لیکن بفرع و خوش اوا و بدیا بگوید یا بگویند یا بگویند بخواند قرآن را مثل هذا
مختار اچنان باشد که همت بر اخر سوره گمارید و بشتابند بخوانند که زود تمام شود شرط دوم تدبر و تفکر خواندن است
و متوجه معانی آن گردیدن و بر قرائت خشوع خواندن است و باید که از مواعظ قرآن متذکر شود و از احوال گذشتگان عبرت
گیرد و چون بایه رحمتی رسد مسئلت طلبد و چون بایه عذابی رسد استعاذه نماید چنانچه باسانید بیاید از حضرت امیر المؤمنین ع
و سایر ائمه منقول که قرآن بحزن نازل شده است پس از انجزن نخوانید و از خفض منقول که حضرت امام رضا ع از شخصی پرسیدند که
بقاء در دنیا را چه گفت بنی فرموده که چرا گفتار برای خواننده نزد الله هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند که انخفض مرگ از
دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن نداند در قبر حق تعالی او را تعلیم قرآن میفرماید تا در بهشت او را بلند گرداند زیرا که در بهشت بعدد
ایات قرائت بقاری میگویند که بخوان و بالا رو پس بایه که میخواند بدرجه بالا میرود حفص گفت کسیرا ندیدم که خوشتر از ایشان
زیاده از انحضرت باشد و چون قرآن میخواندند بنحوی میخواندند که گویا بشافهه با کسی خطاب میکنند و از جاره بن اعین
منقول که حضرت امام رضا ع در راه خراسان چون بمیان رخت خواب میخواستند بروند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بایه میرسیدند
که در ان ذکر بهشت و دوزخ بود میگریستند و از خدا سوال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سوره قل هو الله
احد میخواندند بعد از احد آهسته میگفتند الله احد و چون سوره را تمام میکردند سه مرتبه میگفتند کذلک الله ربنا و چون
قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون میگفتند آهسته یا ایها الکافرون و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه
میفرمودند بلی الله ربنی الاسلام و چون از سوره والتین والزیتون فارغ میشدند میخواندند که بلی و انا علی ذلک من
الشاهدین و چون سوره لا اقسم بیوم القیمه میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند سبحانک اللهم بلی و چون از سوره
فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین و چون سبح اسم ربک الاعلی میخواندند بعد از اعلی میفرمودند آهسته
که سبحان ربی الاعلی و در هر جا قرآن که یا ایها الذین امنوا میخواندند آهسته میفرمودند که لبیک اللهم لبیک و بسند معتبر
از حضرت امیر المؤمنین ع منقول که هر گاه یکی از مستحبات تلاوت میخواندید بگوئید سبحان الله الاعلی و مستحبات سوره چند است که او انها
بسیار یا ستیج یا ستح است و چون بخوانند که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بفرستید خواهد در نماز باشد و خواه
غیر نماز و چون سوره والتین خوانید در خوش بگوئید و نحن علی ذلک من الشاهدین و چون قولوا امنا بخوانید بگوئید امنا
بالله و شهادت بر ان بخوانید تا مسلمین و بسند دیگر منقول که حضرت امام رضا ع در سه روز یکبار ختم قرآن میفرمودند و میگفتند که
خواهم در کمتر از سه روز ختم میتوانم کرد و لیکن بهیچ نمیکنم در هر کمتر از انکه در معنی ان ابر تفکر مینمایم و در سبب ترتیل
تامل میکنم و بیایا میاورد که در چه وقت نازل گردیده لهذا در سه روز یکبار ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول که چون سوره
قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لا اعبد ما تعبدون میگفتند اعبد ربی و بعد از اتمام سوره میفرمودند که دینی لا
سلام علیها حیا علیه الموت الله و از حضرت علی بن الحسین ع منقول که آیات قرآنی خزینه های حکمت ربانی است پس در خزانه را که میگشایند
باید که در آن نظر نمائی و بتفکر جواهر معانی و حکمتها را بیرون آوری و در روایت دیگر از انحضرت منقول که اگر هر که در مابین
مشرق و مغرب است بمیرد بعد از انکه قرآن را من اول شد و حفظ کرده باشد و حفظ نموده باشد بهم میرسانم و چون انحضرت ما اللذین را میخواندند
نگفته میفرمودند بجد یکه نزد یک بود که هلاک شوند و الحق چگونه وحشت بهم میرساند کسیکه انیس او خداوند عالمیان باشد
چون خواهد سخن بگوید با خداوند خود سخن گوید و مناجات کند و راز بگوید و اگر خواهد کسی با او سخن گوید قرآن

بخواند که گاهی خدا با و خطاب فرماید و خود را مخاطب بان خطابها داند تا بلیک و جوب کوید و گاهی پیغمبران با او سخن گویند و
خطابها بایشان تواند گفت از ایشان بیشتر بلکه بجماعت که پیغمبران با ایشان سخن میگفته اند کمتر و گاهی چند بوده اند و
کسیکه گاه است بخطاب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای ایشان بر جمیع عالمیان عام است و گاهی حق تعالی برای او
قصه میخواند و احوال کذشتکان را برای او نقل میکند و تردیل است از شادی این کرامت غالب میشود و گاهی خوان نعمتهای الوان
بهشت از برایش میکشند و اندکی عارفست چون از نعمتهای بهشت برای این لذت میبرد که از دست یار و میرسد از وعده اش نیز همین لذت
میبرد بلکه بیشتر و محبان نشأه شراب طهور و بهشت را در این نشأه بیشتر می یابند و گاهی او صاف خود را برای او بیان فرماید و او را
در کلستانهای صفات کمالیه خود بسیر دارد و گاهی در کلستان رحمانیت تکلیف سیر میکنند که چه خوانهای مملو از الوان نعمت برای کام
وصال از کشیده و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و کناهکاران دارد و گاهی بسیر کلستان رحیمیت میفرستند که چه لطفها خاص و
شفقتها بی اندازه نسبت بدوستان خود فرموده و گاهی بسیر بوستان ذات میبرد او را که هیچ برک و کیاهی نیست که بهره خواص از
خوان راز قیت او نداشته باشد حتی آن برک ضعیفی که در منتهای درخت است قدری از رزق او برای او نقد کرده است که از ریشه
کرده کزد زمین فرو رفته و دها کشاده از برای خالد بدنها خود میکشد چه قدر بان میرسد و زیاد و کم نرسد و گاهی بسیر کلستان
قدرتهای نامتناهی میبرد کاهی درختهای علوم و معارف نامتناهیرا بر و نش میکشاید و از انواع جواهر حقایق آنچه بدیدش
تاب او در او عرض مینماید و هم چنین در صفات جلال و جمال و رفعت و کمال و کاهی بحوال دوستان خود و کمالات ایشان از ابتدا و نقل
میکند و از بنده نوازیهای خود امیدوار میکرداند که دوستان چندین هزار سال که کذشته احوال ایشانرا بچه مهربانی نقل میفرماید و نعمتهای
که خود بایشان عطا فرموده ایشانرا بانها میستاید بنیاشکیبائی ایشان و مشقتهائی که در راه او کشیده اند میفرماید و بعد از بیان
تدارک فرموده خود مینماید و از بیان فرمودن وسعت علم و مزید کرمها خود نسبت بکذشتکان امیدواری میدهد و طمع میکرداند
دکار یکرا که باغایت لطف و مدارا متدیجا مشغول و ادیب مهربانی بتکمیل بندکان کاهی بوعده نحو و قصور و طعا و شراب طبع
مینماید و کاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید میفرماید پس کسیکه از روی تنبیه و اکاهی در تفکر قرآن خواند در کلستانهای
فیض نامتناهی میزبانی بود و محفل او مفتوح کردید باشد و دیده دلش از انوار معارف داده باشند در هر صفحه از صفحات
قرآن که نظر میفرماید یکلستانی از شقایق حقایق برایش مرتب ساخته اند و چراغانی از الوان انوار معارف و مقدمات برایش مهیا کرده
اند و محفلی مملو از دوستان و برکزیدکان خدا برای انس و الفت و هشانیده اند و انواع نعمتهای الوانی و اصناف لذتهای عقلی برایش
حاضر ساخته اند و قدحهای از شراب طهور لطف و محبت برایش پر کرده اند و میزبانش خداوند مهربانست و مصاحبانش پیغمبران
و اوصیا و صدیقان چنین بزمی اکر کسی از شادی و سرور نمیرد وحشت چرا انکیز سیم باطها و ثبوت است در هنکام تلاوت
چنانچه از محمد بن الفضیل منقول است که بحضرت امام رضا عرض نمود که من قرآن میخوانم و مرا بول میکیرد و میرمیخیزم و وضو میکنم
و استنجا میکنم و برمیکردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمودند که مکن تا وضو نسازی و این شرط بسبیل استحباب بلکه تا
هر جا حایث است که جنب و حایض را نیز تلاوت غیر سوره ها سجده مستحب است و بعضی زیاده از هفت آیه را سجده دانسته اند
زیاده از هفت آیه کفته اند کراهیتش بیشتر است و لیکن احادیث صحیحه دلالت ندارد بر اینکه هر چه قدر از قرآن که خواهند متوجه
خواند بغیر از سوره ها سجده و تلاوت سوره ها سجده واجب بر ایشان حرام است چهار و هر استعاذه است و خواندن نیت در اینکه
هر وقت شروع بقرائت کنند استعاذه مستحب است و در کیفیت آن میان قراء خلافی هست و مشهور میان علماء شیعه یکی از دو وجه
است اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این میانشیعه و سنی مشهور تر است دویم اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم
و در بعضی روایات شیعه بعد از این دو اعوذ بالله ان یحضرون وارد شده است و در بعضی از روایات استعید بالله من الشیطان الرجیم
و در بعضی روایات اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم وارد شده است و در بعضی روایات بجای استعید اعوذ وارد شده
و در بعضی روایات اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم وارد شده است و این دو وجه اقل اشهر و اولی است
پنجم در وجوب قبله بودن است در وقت قرائت قرآن در مجالس و غیر مجالس چنانچه منقح که بهترین مجالس آنست که رو بقبله باشد و بعضی بکراز آداب در کتب تفسیر و قرائت مذکور است و ذکر انها در اینمقام موجب تطویل میکردد دسابقه
پنجم در کیفیت ختم قرآنست بسند معتبر منقح که شخصی بحضرت امام جعفر صادق عرض نمود که من در یکشب قرآن را ختم
میکنم حضرت فرمود که مرا خوش نیاید که در کمتر از یکماه ختم کنی و بسند معتبر منقح که ابو بصیر بحضرت حضرت صادق عرض

نمود

نمود که من یکشب قرآن را ختم کنم فرمود که نه کفت دو شب فرمود که نا بیشتر شب نباشد حضرت فرمودند
که جمعی که پیش از شما بودند قرآن را در یکماه و کمتر ختم میکردند و بدستیکه قرآن را نباید بنحو یکه حرف فرش کم شوند
در یکدکر و لیکن بترتیل بسیار بخوانید و چون بآیه کذر کردی که در آن یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشت را طلب کن و چون بآیه
کذر کردی که در آن ذکر جهنم در آن باشد توقف کن بخدا از آتش جهنم پس ابو بصیر پرسید که در ماه رمضان در یکشب ختم کنم فرمود نه
پرسید در دو شب فرمود که پرسید که در سه شب ختم بکنم اشاره فرمود که بلی ماه رمضان را حق و حرمت دیکر هست که ماهها
دیکر بان شباهت ندارند و دوا نما تمام زیبا بکن و بسند معتبر دیکر منقح که از حضرت سؤال نمودند که در چند روز قرآن را
ختم کنیم فرمود که پنج شنبت کنید یا هفت شنبت و نزد من قرائی هست که دوازده شنبت کرده اند و علی بن مغیره بخدمت
حضرت صادق عرض نمود که پدرم از جدت سؤال نمود بود از ختم قرآن کردن در هر شب حضرت فرموده بود بلی کفته بود پدرم در ماه رمضان
رمضان چهل ختم میکرد و من کاهی چهل ختم میکنم و کاهی زیاد و کاهی کمتر بعد از بیخبر فراغ و بحال داشته باشم چون روزه فطر میشود
یکختم را برای حضرت رسول فرا میدهم و یکیرا برای حضرت امیر المؤمنین و یکی برای حضرت فاطمه و دیکر هر یک از ایمه و یکی از برای شما و احال پیوسته چنین کرده ام چه ثواب از برای من خواهد بود بسبب این عمل حضرت فرمود که خدا بسبب این
عمل چنین خواهد کرد که در وقیامت تو با ایشان باشی راوی کفت الله اکبر چنین ثوابی برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود
که بلی **مسابقه ششم** در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق منقح که هر که حافظ قرآن کم باشد
و قرآن را بمشقت حفظ نماید دو اجر دارد و در حدیث دیکر فرموده که منزلت او نیست که مؤمن نمیرد مکر آنکه
قرآن را یاد کرفته باشد یا مشغول یاد کرفتن باشد و در حدیث دیکر فرموده که هر که یاد کرفتن قرآن برود شوار باشد بمشقت
یاد کیرد دو اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر منقح بخدمت حضرت صادق عرض نمودم که مرا غمها و وساوس فرا کرفته که آنچه در خواطر
داشتم فراموش کردم حتی بسیاری از قرآن را نیز فراموش کرده ام چون نام قرآن را برد حضرت قرآن را نزدیک و خوفی حاصل شد فرمود که
بد بستیکه شخصیکه فراموش کرده است سوره از قرآن را نسوزه در قیامت اند درجه بلند اند درجات بهشت برا و مشرف میشود
و میکوید که السلام علیک او در جواب میکوید که و علیک السلام تو کیستی میکوید که فلان سوره ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی اکر
بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانیدم بعد از آن فرمود که بر شما باد که با قرآن خوش بخوانید
که مردم بکویند که خوش او قرآن را نیکو میخواند و بر وظایف چیزی نیست و جمعی که قرآن را یاد میکیرند که شب و روز در نمازها بخوانند و بروایت دارند
که کسی بداند یا نداند و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قرآن وارد شده است که ظاهر بعضی فراموش
کردن لفظ است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعانی آن و معنی دویم ظاهر است که بداستکل و اکر اینرا بی اعتنائی باشد بداستکل
و اکر بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خواطرش محو شود قصوری ندارد بر این معنی محمول است چنانچه از حضرت رسول منقح که هر که قرآن را
یاد کیرد و عمدا فراموش کند چون بمحشر در آید دستش بکردنش بسته باشد و خدا بعدد هر آیه مارها بر او مسلط کرداند که در آتش
جهنم قرار او باشد مکر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود که بنکان شما کرو هستند که قرآن را یاد کیرند و یاد ندهند از حضرت امیر المؤمنین
منقح که بد بستیکه حق تعالی کاهست که قصد میفرماید بعذاب اهل زمین از انکه یکی از ایشان را استثنا بفرماید بسبب بسیار کناهان
ایشان پس چون نظر فرماید به پیران کرقد بر میدارند بسوی نماز و اطفال که قرآن را یاد میکیرند ایشانرا رحم میفرماید بعد از ان
ایشان را خیر مینماید **مسابقه هفتم** در ثواب قرائت قرآنست بسند معتبر از حضرت صادق منقح که قرآن عهدنامه الهیست
بسوی بندکان پس سزاوار آنستکه هر مسلمانی در فرامان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه آیه بخواند و از حضرت امیر المؤمنین منقح
که خانه که در آن خوانده میشود قرآن در آن خانه بسیار میشود برکت در آن خانه بسیار میشود و ملائکه در آن خانه حاضر میباشند و شیاطین
از آن خانه دور میشوند و در آن خانه وسعت میکند بر اهل آن خانه چنانچه کواکب روشنی میدهد اهل آسمان را همچنان قرآن میدهد اهل زمین را و خانه که در آن قرآن
خوانده نمیشود و یاد خدا در آن نمیکنند برکت از آن خانه کم است و ملائکه از آن خانه دور میکنند و شیاطین در آن خانه حاضر میباشند و حضرت رسالت
فرمود که خانه که در آن مسلمانان قرآن بخوانند اهل آسمان خانه را بیکدیکر مینمایند چنانچه اهل دنیا ستارها روشن را بیکدیکر
مینمایند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقح که هر که قرآن را ایستاده در نماز بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه
در نامه عملش بنویسد و اکر نشسته در نماز بخواند بهر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسند و اکر در غیر نماز بخواند بهر حرفی
ده حسنه از برایش بنویسند و بسند صحیح از حضرت منقح که فرمود که چیز مانع میشود ما را از آنکه مشغول نشویم بدعا و ما را از اینکه

ج/

چون بخانه برگردند بخوانند تا سورهٔ از قرآن بخوانند تا حق تعالی بجای هر آیه ده حسنه از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید و از بشر غالب منقم که حضرت امام حسن ع فرمودند که هر که آیه از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی بهر حرفی حسنه از برای او بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند ده حسنه از برایش بنویسد و اگر کوش دهد قرآن را بهر حرفی حسنه از برایش بنویسد و اگر در شبانه‌روز ختم قرآن بنویسد و اگر در روز ختم کند ملائکه تا شام بر او صلوات فرستند و اگر در شبانه‌روز ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات فرستند و اگر در روز ختم کند ملائکه تا شام بر او صلوات فرستند و البته بعد از ختم قرآن یکدعا مستجاب از برای او هست و ختم قرآن از برای او بهترست از زمین و آسمان و هر چه در میان آنهاست که پر از ثواب باشد و اگر هر ختمی که اگر قرآن نخوانده باشد چیزی بخشد و کریمست اگر هر چه میداند بخواند خدا او را ثواب میدهد از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که در مکه ختم کند قرآن را از جمعه تا جمعه یا بیشتر تا کمتر و ختمش در روز جمعه باشد حق تعالی اجر و ثواب از برای او بنویسد از اول جمعه که در دنیا بوده است تا اجر جمعه که خواهد بود و هم چنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که هر که در شبی دو آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند و اگر صد آیه او را از قانتان بنویسند و اگر دویست آیه بخواند او را از خاشعان بنویسند و اگر پنصد آیه بخواند او را از فائزان بنویسند و اگر پانصد آیه بخواند او را از جماعتی بنویسند که سعی بسیار در عبادات کرده باشند و اگر هزار آیه بخواند برای او قنطاری از نیکی بنویسند که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد و قیراط کوهی مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل ما بین آسمان و زمین و از حضرت علی بن الحسین ع منقم که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بجهة آنکه بخواند حق تعالی برای او حسنه بنویسد و گناهان او را محو نماید و درجه برای او بلند گرداند و کسیکه حرفی از قرآن را یاد گیرد حق تعالی ده حسنه برای او بنویسد و ده سیئه از او محو نماید و ده درجه برای او بلند گرداند و کسیکه قرآن را در نماز ایستاده بخواند خداوند تعالی بهر حرفی که بر زبان او جاری شود هزار حسنه برای او ثبت نماید و پنجاه گناه از او محو فرماید و صد درجه برای او بلند گرداند و کسیکه قرآن را ختم نماید حق تعالی باو وبای دعا مستجابی عطا فرماید از برای دنیا یا آخرت و حضرت امام موسی ع فرمود که اگر کسی با یه از قرآن پنهان بردارد شود دشمنان او را از مغرب تا مشرق دشمن او باشند از شر همه ایمن گردد یا اگر با یقین و اعتقاد بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که اگر سورهٔ حمد را بر دردی هفتاد مرتبه بخوانند و بر کسی که بخواند قرآن شفا کند زیرا که حق تعالی میفرماید که قرآن شفا دردهاست که در سینه‌هاست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که هر که صد آیه بخواند از هر جا که قرآن که باشد بعد از آنکه هفتم شبانه‌روز الله بگوید اگر بر سنگی دعا کند خدا آن را بشکافد و بسند معتبر از امام موسی ع منقم که هر که از بلیه صد و صد آیه بخواند از هر جا که قرآن که خواهد بعد از آن بگوید اللهم اکشف عنی البلاء سه مرتبه خدا آن بلا را دفع نماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر چیز را بهاریست و بهای قرآن ما مبالک رضاست

فصل ششم در بیان فضیلت تلاوت قرآن

قرائت از حضرت جعفر صادق ع منقم که هر که از مصحف تلاوت نماید از چشمش برخوردار شود و عذاب بدن و مادر شر الخفیف دهند و هر چند که کافر باشد و بروایت دیگر فرمود که امید آن دارم در خانه که مصحفی باشد حق تعالی ببرکت آن مصحف شیاطین را از آن خانه دفع نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جهال باشد و حرمتش را ندارند و مصحفی که او بخته باشد و غبار بر آن نشسته باشد و از او تلاوت نمایند و از اسحق منقم که با حضرت عرض نمود که من قرآن را در حفظ دارم از خواطر بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف بخوان بهر اینست مکرر نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادتست و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مؤمن را بآنها منتفع میشود بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفی که از او بما ماند که تلاوت نماید و چاهی که از برای خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند و صدقه آبی که جاری کرداند و سنت نیکوئی که رواج دهند که بعد از او بر آن سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی ص وارد است که نهی فرموده از اینکه قرآن را با بدها محو نمایند یا آیات آنها را بپوشانند و از حضرت رسول ص منقم که نظر کردن بروی علی ع را عبادت کردن و نظر بر در خانه او عبادت و بمهربانی و شفقت کردن بجای آوردن نیز عبادت و نظر بمصحف کردن عبادت است

فصل هفتم در بیان فضیلت قرآن

قرائت سورهٔ الفاتحه بسند معتبر منقم که حضرت امام رضا ع فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم نزد یکی است باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که را علتی عارض شود در هفت مرتبه

سورهٔ حمد را بخواند اگر علتش برطرف شود و الا کفایت نماید و اگر نه هفتاد مرتبه بخواند و من ضامنم از برای او عافیت را و بسند معتبر منقم از حضرت رسول ص که هر که سورهٔ حمد را بخواند حق تعالی بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب باو کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری ع منقم که حضرت رسول ص فرمود که خداوند تعالی بمیکائیل میفرماید که من متمکنم کرده ام سورهٔ فاتحة الکتاب را میان بندگانم پس نصف آن سورهٔ از من است و نصف آن از بندهٔ من است و آنچه بنده دارد سوال مینماید باو عطا میفرمایم چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بندهٔ من بنام من و بر من لازم است که کارهای او را باتمام رسانم و در جمیع او برکت فرستم پس چون بگوید الحمد لله رب العالمین حق تعالی فرماید که بندهٔ من حمد من کرد و دانست که نعمتها که تو داری است همه از جانب من است و بلاهائی که از او دور شده است همه بتطول و احسان من است میگوید که از برای او اضافه کرده است بنعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع کردم از او بلاهای آخرت را چنانچه بلاهای دنیا را از او دفع کرده ام پس چون الرحمن الرحیم میگوید حق تعالی میفرماید که بندهٔ من شهادت داد که من رحمن و رحیمم بمثابه که شما را گواه میگیرم که بهرهٔ او را بسیار کردم و نصیب او را از عطاهای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مالک یوم الدین خداوند عالم فرماید که بمثابه که گواه میگیرم شما را که چنانچه اعتراف کرد که من مالک روز جزایم روز حساب او را آسان کنم و از کتابهای او در گذرم و چون گوید ایاک نعبد حق جل و علا فرماید که راست گفت بندهٔ من مرا عبادت کرد پس گواه میگیرم شما را که او را برای این عبادت ثوابی کرامت فرمایم بمثابه که جمیع مخالفان او را در روز قیامت نزدیک و نماینده چون و یاک نستعین گوید حق تعالی فرماید که بندهٔ من بمن استعانت جست و البته بمن او را دوست گواه میگیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت نمائیم و در رشد او بیفزائیم و در روزهای سختی دستگیر او باشیم پس چون اهدنا الصراط المستقیم بگوید تا آخر سورهٔ حق تعالی فرماید که آنچه از من طلبید باو کرامت کردم و آنچه از روی زاری و عجز باو عطا نمودم و آنچه از او ترسید او را از ایمن گردانیدم و بسند دیگر منقم که سورهٔ حمد را بر دردی هفتاد مرتبه بخوانند مگر آنکه آن درد ساکن میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که اگر سورهٔ حمد را بر مبتلای هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو بدمند البته بهبود یابد و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقم که هر که را سورهٔ حمد عافیت ندهد هیچ چیز او را عافیت نخواهد داد و ایضاً منقم که حضرت صادق ع بعضی از اصحاب خود شکایت درد زانو کرد فرمود که بندها پیراهنت را بکشا و سر در کوه بیابانی کن و آن را قامه بکوب و هفت مرتبه سورهٔ حمد را بخوان آن شخص چنان کرد بزودی شفا یافت و در حدیث دیگر منقم که شخصی از صداع شکایت بحضرت صادق ع نمود حضرت فرمود که دست خود را بکذار بر موضعی که درد میکند و سورهٔ حمد را یکبار بخواند و بگوید الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا الا الله و الله اکبر اجل و اکبر مما اخاف و احاذر و اعوذ بالله منه و اعتصم بالله من شر النار سورهٔ البقرة و آل عمران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقم که هر که سورهٔ البقرة و آل عمران را بخواند این دو سوره در قیامت بر سر او سایه افکنند مانند ابر یا مرغان صف بسته و بسند معتبر از حضرت علی ع منقم که حضرت رسول ص فرمود که هر که چهار آیه اول سورهٔ بقره را بخواند و آیة الکرسی را تا اعلی العظیم یاد دارد آیه بعد از آن و سه آیه سورهٔ بقره را بخواند بدگر نخورد و مالش نبیند و شیطان بنزدیک او و نیاید و قرآن را فراموش نکند و از حضرت امام رضا ع منقم که هر که آیة الکرسی را در روقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از نماز بخواند هیچ صاحب نیشی با و ضرر نرساند و بسند دیگر از امام محمد باقر ع منقم که هر که یکمرتبه آیة الکرسی بخواند حق تعالی از او بر گرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهل‌ترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد و منقم که ابو بزرد از حضرت رسول ص التمس کرد که کدام آیه عظیم‌تر در قرآن است که بر تو نازل گردیده است فرمود که آیة الکرسی و بسند دیگر منقم که شخصی بحضرت صادق ع از تب شکایت کرد حضرت فرمود که آیة الکرسی را با وظرفی بنویس و با جل کن و بخور و از حضرت امام موسی ع منقم که یکی از بدانم شنید که کسی سورهٔ فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت بعد از آن شنید که قل هو الله احد میخواند فرمود که ایمان او در واپس شد بعد از آن شنید که سورهٔ انا انزلناه میخواند فرمود که تصدیق پیغمبر کرد و امرزیده شد بعد از آن شنید که آیة الکرسی میخواند فرمود که به پیغمبران نازل نشده بر احدی غیر از آن ایمن گردانیدم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که کسیکه چشمش از داشته باشد آیة الکرسی بخواند و در خواطر خود قرار دهد بر طرف میشود بتوفیق الهی عافیت میابد و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد و یا یازده مرتبه انا انزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی بخواند خدا مالش را از تلف حفظ فرماید چون کسی خواهد از خانه بیرون رود چند آیة آل عمران را بعنوان ان فی خلق السموات و الارض تا آخر سوره یا آیة الکرسی و سورهٔ انا

انا انزلناه و سوره حمد بخواند که موجب قضای حاجت دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقول است که حضرت رسول ص فرمود که هر که صد مرتبه آیة الکرسی بخواند چنان باشد که مدت حیات خود عبادت کرده باشد و از حضرت رسول ص منقول است که حق تعالی فرموده که بتو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود را کرامت کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمه سوره بقره یعنی من الرسول تا آخر سوره و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که فرموده که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بدو نخواند آیة الکرسی بسر نرود و بعد از ان فرموده که اگر بدانید که چه فضیلت در اوست در هیچ حال از ان غافل نمانید بدستیکه حضرت رسول ص مرا خبر داد که آیة الکرسی را از گنج زیر عرش بمن کرامت کرده اند و به پیغمبر یکه چنین کرامتی نداده بودند بعد از ان حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که از امروز که این را از حضرت شنیده ام تا حال یکبیشتر ترک نخوانده ام سه مرتبه میخوانم در هر شبی یکمرتبه بعد از نماز صبح پیش از انکه قدم بر زمین گذارم و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که بعد از نماز مغرب آیة الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد و در حدیث دیگر منقول است که فرمود که یا علی بر تو باد بتلاوت آیة الکرسی بعد از فریضه بدستیکه محافظت و مداومت نمایند بر خواندن ان مکرر بهشت بر او واجب گردد و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که چون حق تعالی امر فرمود که سورهٔ فاتحه و آیهٔ شهد الله و آیة الکرسی و آیه قل اللهم مالک الملک از بزمین او ندا ایشان در عرش الهی در آویختند و گفتند پروردگارا ما را بکجا میفرستی بزد اهل خطاها. میفرستی حقیقتم وحی فرمود با ایشان که بروید بزمین بعزت و جلال خود سوگند میخورم که هر که از امت محمد شیعیان و دوستان شما را بعد از نماز فریضه تلاوت نمایند بعد از نماز نافله و واجب البته بسوی او نظر نمایم بنظر مخصوص خود یعنی الطاف خاصه خود را شامل حال او گردانم هر روز هفتاد نظر و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را برآورده و توبه او را قبول کنم هر چند معصیت دنیا کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی ع منقول است که شیعی بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانها میخوابم و اقسام میشوم میخواهم چیزی بمن تعلیم فرمائی که موجب ایمنی من گردد و حضرت فرمود که هر گاه که خوف بر تو غالب گردد دست راست خود را بر بالای سر خود بگذار و بخوان بسم الله الرحمن الرحیم قل ان افتدی بالله یعنی قوله اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون و چون سحر رفته بوادی رسید که میگفتند جن در انجا بسیار است ناگاه شنید که شخصی میگوید که بگیر پیش من این را بخوان تا من بدیگری گفت چگونه بگیرم و حال انکه پناه بایه طیبه بر سورة النساء از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که سورهٔ نساء را در هر جمعه بخواند از ضغطه یعنی از فشار قبر ایمن گردد و سورة المائدة بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که سورهٔ مائده را در روز پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و کفر آلوده نشود و هرگز بخدا مشرک نشود و سورة الانعام بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که سورهٔ انعام را یک دفعه از اول شب تا صبح بخواند هفتاد هزار ملک از برای او مشایعت کنند تا نزد حضرت رسول ص او رود پس این نیکوها را بدو نماید و بزرگ دانیکه اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست و اگر مرد بداند که در قرائتش چه فضیلت و ثوابست هرگز ترک نماید و از عبد الله عباس منقول است که کسیکه سورهٔ انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جملهٔ ایمنان باشد و بدیدهٔ خود هرگز جهنم را نبیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقول است که سورهٔ انعام را یکدفعه تا نماز شام نخواند هفتاد هزار ملک تسبیح بگویند و ثواب او را در روز قیامت بدو دهند و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که سورهٔ اعراف را در هر شب بخواند در روز قیامت از جملهٔ جماعتی باشد که حق تعالی در شان ایشان فرموده است که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند و بدستیکه آیات محکمات در ان بسیار است پس قرائت این سوره را ترک ننمایند که گواهی میدهد در قیامت بر کسیکه او را خوانده باشد و بسند صحیح از اصبغ بن نباته منقول است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بخدا در آنکه محمد ص را براستی فرستاده است و اهل بیتش را گرامی داشته است که اینچه مرد طلبا بیندازد از خواندن برای سوختن یا غرقشدن یا دزدی یا گرفتن چهارپا یا گنجیزها یا غلام البته در قرائت هست پس هر که خواهد از من سؤال نماید پس شخصی برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چیزی را از قرآن بمن تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرقشدن فرمود که بخوان آیه را بخوان ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ما قدروا الله حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون هر که این دو آیه را بخواند از سوختن و غرقشدن ایمن شود پس شخصی خواند و انش در خانها مسایها افتاد و او سالم ماند و بخانهٔ او انش نیفتاد پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چهارپائی دارم و دوست میکنم

واز اول میترسم حضرت فرمود که در کوشک استش این آیه را بخوان و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون پس شخص چنین کرد چهارپایش نرم و هموار شد شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین در انزمین که من میباشم حیوانات درنده بسیار اند و بخانهٔ من داخل میشوند و با حیوانات ضایع نمیکنند بدیغیرند حضرت فرمود که اینرا بخوان لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم ایمن خواهند بود این را بخوان و بدیگر درندها بخانهٔ اش نیامدند شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین ع من صفرائی بهم رسیده است یا آیه هست که موجب شفا گردد حضرت فرمود که بلی بجهت انکه دنیا رود و دهمی خرج کنی بوشکم خود آیة الکرسی بنویس بشوران و آب بخور که این ذخیره باشد بقدرت الهی شخصی دیگر گفت یا امیر المؤمنین برای گشادن چیزی بفرما حضرت فرمود دو رکعت نماز بگذار و در هر دو رکعت سورهٔ قل بخوان و بعد از ان بگو یا هادی الضالة رد علی ضالتی نامزد چنین کرد حق تعالی گم شده اش را باو برگردانید پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین بنده از من گریخته است فرمود که این آیه را بخوان او کظلمات بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور چون این آیه را خواند غلامش برگشت پس شخص دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین حوضی برای دزدی بفرما که دزد مال مرا نبیاشامد حضرت فرمود که چون بمیرد شب خواب میرود که او را بخوان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی تا آخر سورهٔ بنی اسرائیل بعد از ان حضرت فرمود که کسیکه شبنما در بیابان باشد و آیهٔ سخره که ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض تا بارک الله رب العالمین بخواند ملائکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین از او دور شوند شخصی نزد امیر المؤمنین ع آمد و گفت که شبی بدهخرابی افتاد و شب در انجا ماند و فراموش کرد که این آیه را بخواند چون خوابید دو شیطان آمدند و یکی دهانش را گرفت که نفسش بالا نکند که دست از او بردارد و او را مهلت داده چون دست برداشت نمد بید آمد و آیهٔ سخره را خواند انشیطان کر دهانش را گرفته بود بدیگری گفت که من دست بر دهانش نهادم و آیه را خواند خدا بی نیت را بخانهٔ مالدار الحال حراست نکند با نیش بکن تا صبح چون صبح شد نزد حضرت امیر المؤمنین ع آمد گفت که در سخن تو شفا و راستی دیدم حال شیخ را نقل کرد و بعد از طلوع آفتاب با تحمل که شب خوابیده بود برگشت اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک کشیده بود و رفته بود سورة الانفال از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ انفال و سورهٔ توبه را در هر ماهی بخواند هرگز نفاق بر او دست نیابد و از شیعه حضرت امیر المؤمنین ع باشد سورهٔ یونس از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ یونس در هر دو یا سه ماه یکبار بخواند بیم ان نیست که از جملهٔ جاهلان گردد و در قیامت از جملهٔ مقربان باشد سورهٔ هود از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که سورهٔ هود را در هر جمعه بخواند حق تعالی او را در قیامت از جملهٔ مقربان باشد سورهٔ هود گوارندهٔ پیغمبران مبعوث گردانند و در قیامت کنار از او ظاهر نشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که از غرقشدن بترسد این را بخواند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک الحق المبین و ما قدروا الله حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون سورهٔ یوسف را در هر روز یا در هر شب بخواند چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد حضرت یوسف تا شد از روز با و فرعی و خوفی نرسد از بندگان صالح خدا باشد سورة الرعد از حضرت صادق ع منقول است که هر که بیماسورهٔ رعد بخواند هرگز صاعقه باو نرسد اگرچه ناصبی باشد و اگر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند بحیاء و شفاعت او را قبول فرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که سورهٔ ابراهیم و سورهٔ الحجر را در هر جمعه بخواند هرگز با فقر دیوانگی و بلیهٔ عظیمی نرسد سورة النحل از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ نحل را در هر ماهی بخواند در دنیا بقدر مثقال نشود و هفتاد نوع بلا از او دور شود که سهل تر انها دیوانگی و خوره و پیسی باشد و مسکن او در جنة عدن باشد که در دنیا بهشتها واقع است سورهٔ بنی اسرائیل از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ بنی اسرائیل را در شب جمعه بخواند پیغمبر ما قایم آل محمد را دریابد و اصحاب او باشد و منقول است که عمر بن حنظله بحضرت صادق ع شکایت نمود از صداع حضرت فرمود که دست بر بالای سرت بگذار و این آیه را بخوان قل لئن کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول رایت المنافقین یصدون عنک صدودا سورة الکهف از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ کهف را در هر شب جمعه بخواند پیغمبر مکرم شهید و او را در زمرهٔ شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدا باشد و بسند معتبر از حضرت منقول است که هر که سورهٔ کهف را در هر

شب جمعه بخواند کفاره کناهان نباشد که از جمعه تا جمعه دیگر کرده است و در روایت دیگر وارد شده است که کسیکه در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب را داشته باشد و از حضرت رسول ص منقم که هر که آیه قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیّ تا آخر سوره کهف بخواند در وقت خواب کاه او تا کعبه نور ساطع کردد که میان او و بر بالا شد از ملائکه دعا و استغفار از برای او کنند تا آخر صبح و در حدیث دیکر از حضرت صادق ع منقم که هر که این آیه را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود سوره مریم را حضرت صادق ع منقم که هر که مداومت نماید سوره مریم را انچه خواهد در خواب و مال فرزند به بیند و در آخرت با او بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان در دنیا داشت سوره طه از امام جعفر صادق ع منقم که ترک نمکنید سوره طه را که هر که این سوره را دوست دارد و بخواند آن سوره را و کسیکه بر قرائتش مداومت نماید حق تعالی نامه اعمال او را بدست راست او دهد و او را در آخرت نقد معزز عطا فرماید که از حضرت صادق ع منقم که هر که سوره انبیاء را بخواند انوقت محبت و خواهش دنیا از دلش بیرون رفته بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد سوره الحج از حضرت صادق ع منقم که هر که سوره حج را در هر سه روز یکمرتبه بخواند در آن دنیا در نفس خود توفیق حج بیابد و اکر در آن نفس بمیرد داخل بهشت شود و از او پرسید که اکر سنی باشد چونست فرمود که عذابش تخفیف می یابد سوره المومنون از حضرت صادق ع منقم که هر که در هر جمعه سوره مومن را بخواند حق تعالی او را و خانمه امور او را بخیر کرداند و در دنیا و آخرت با مترل پیغمبر ما باشد سوره النور از حضرت صادق ع منقم که فرمود که حفظ نمائید اموال خود را از حرام بتلاوت کردن این سوره و زنان خود را نیز از حرام حفظ نمائید بدستیکه هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت نماید هیچ بلا از اهل خانه او و زنا نکنند تا او بمیرد هفتاد هزار ملائکه تا قبر او را مشایعت نمایند که همه برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا بقبرش کذارند و بسند معتبر منقم که شخصی از وجع و ضعف چشم بحضرت امام موسی ع شکایت میکرد حضرت فرمود که آیه نور را سه مرتبه در جامی بنویس پس بشوی و در شیشه ضبط کن و مکرر بدیده بکش راوی کفت که صد میل کمتر کشیدکه دیدم از اول صحیح تر شد سوره الفرقان از حضرت امام موسی ع منقم که تلاوت سوره فرقان در هر شب جمعه سبب نکردد که در شب آن روز بمیرد و در قبر او را حساب و عذاب نکنند و منزلش در فردوس اعلا باشد سوره الطواسین از حضرت صادق ع منقم که هر که طس را در هر شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقر و بدحالی باو نرسد و در آخرت از بهشت باو انقدیه هند که راضی شود و حق تعالی صدیقان و حواریون را باو کرامت فرماید سوره العنکبوت و الروم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان بخواند والله که از اهل بهشت است و در آن بحکم استثنا نمیکنم و نمیترسم که خدا در آن سوکند بر من کناهی بنویسد و این دو سوره را نزد خدا منزلت عظیم هست سوره لقمان از حضرت امام محمد باقر ع منقم کسیکه سوره لقمان را در شب ملکی چند موکل کرداند براو که او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح شود و اکر در روز بخواند او را حفظ کنند تا شب شود سوء السجده از حضرت صادق ع منقم که هر که سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در قیامت نامه اعمالش را بدست راست او دهد و او را حساب نفرماید هر چند کناکار باشد و در بهشت از رفقای محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم بود باشد سوره احزاب از حضرت صادق ع منقم که هر که سوره احزاب را بجهت تلاوت نماید در دنیا در جوار حضرت رسول ص باشد بعد از آن فرمود که در سوره احزاب فضایح بسیاری از نفاق منافقان و مرتدان قریش و غیر ایشان بود در آن نماز سوره بقره تو و لیکن کم کردند و تحریف دادند سوره الشاو الفاطر از حضرت صادق ع منقم که هر که سوره سبا و سوره فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ و حراست الهی باشد و اکر در روز بخواند مکروهی باو نرسد و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت نقد بها و کرامت فرماید که در خواطرش خطور نکرده باشد و از وزر و بالش بان نرسیده باشد و بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقم که هر که در وقت خواب این آیه را بخواند که ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان حلیما غفورا خانه بر سرش خراب نشود و بسند دیکر منقم که شخصی از اهل مرو بخدمت حضرت صادق ع شکایت نمود از دست حضرت فرمود که تو دلیل بیا پس دست بر سر او کذاشت و این آیه را خواند ان الله یمسک السموات و الارض تا آخر سوره پس از حضرت صادق ع منقم که هر چیز را قلبی است و قلب قرآن سوره یس است هر که این سوره را در روز پیش از شام بخواند در آن روز از بلاها محفوظ باشد و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام و کسیکه در شب پیش از خواب بخواند حق تعالی هزار ملک را موکل کرداند که او را از شر هر شیطان مریدی و هر آفت حفظ نمایند و اکر در آن روز بمیرد حق تعالی او را داخل بهشت کرداند و در غسل او

هزار ملک حاضر شوند که استغفار او را برای او کنند و مشایعتش نمایند تا قبرش و استغفار و سجود در لحدش کذارند تا آنکه در وقت قبرش سایه کرده و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند و او را ایمن کردانند از فشار قبر و پوسته از قبر او نور ساطع باشد تا اطراف آسمان تا وقتیکه از قبر بیرون آید چون حق تعالی او را از قبر بیرون آورد سیصد هزار ملک با او باشد و مشایعت او نمایند و با او سخن کویند و بر هر دیشی خنده کنند و بهر چیزی او را بشارت دهند تا او را از صراط عبور دهند و او را در مقام قرب بمحلی بدارند که هیچ خلقی قربش از او بیشتر نباشد مکر ملائکه مقرب و پیغمبران مرسل و با پیغمبران باشد نزد حق تعالی در هنکامیکه مردم اندوه داشته باشند او اندوه ندا شته باشد و در حالتیکه مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پروردکار عالم با و خطاب فرماید که ای بنده من هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول مینمایم و هر سوالیکه خواهی از من بکن که سوالت را روا میکنم پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید و او سوال کند و خدا عطا فرماید و هر که از احباب کند او را احباب نکنند و فاید بکران در مقام احبا بشمارند و مدلت و خواری و ذلت صحرا با و نرسد و بهیچ کناهی از کناهان او را انکارند پس نامه خود بکیرد و بجانب بهشت روان شود پس مردم تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ کناهی نبوده و از رفیقان پیغمبر آخر الزمان باشد و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقم که هر که در عمر خود یکبار سوره یس بخواند حق تعالی بعدد هر خلقی که در دنیا است هر خلقی که در آخرت است و آسمان و زمین است بعدد هر یک از آنها دو هزار هزار حسنه از برای او بنویسند و دو هزار هزار کناه از او محو نمایند و بفقر و فرض و خوانفرو دامد و بیعت و مشقت و دیوانکی و خوف و وسواس در دنیا حاضر نشوند مبتلا نشود حق تعالی سکرات مرکها را از او تخفیف دهد و خوشی قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی و روزی در دنیا و در قیامت و او را شاد کرداند و چندان ثواب با و کرامت فرماید که او راضی شود و حق تعالی خطاب فرماید بملئکه اسمانها و زمین که من از فلان بنده راضی شدم بر او استغفار کنید و بسند دیکر منقم که شخصی بخدمت امام رضا ع از بواسیر شکوه نمود حضرت فرمود که یس را با عسل بنویس و محل کن و بخورد دیکر از حضرت صادق ع منقم که از برای دفع لکها سفید و برص کرد بدن هر که سوره یس را با عسل بنویسند و بیاشامند سوره الصافات از حضرت صادق ع منقم که هر که سوره الصافات را در هر روز جمعه بخواند پوسته از جمیع فتنه‌ها و بلاها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و ببند و مال و فرزندانش مکروهی نرسد نه از شیطان مردود و نه از جبار معاند و اکر در آن روز و در آن شب بمیرد حق تعالی او را شهید بمیراند و شهید مبعوث کرداند و با شهید او را داخل بهشت کرداند و در درجه شهید او را جاد هد و بسند معتبر از سلیمان جعفری منقم که حضرت امام موسی ع فرزندخود قاسم فرمود که برخیز ایفرزند و بر بالای سر برادرت سوره الصافات صفا را بخوان تا تمام کنی و چون شروع بخواندن کرد چون بایه انهم اشد خلقا ام من خلقنا رسید قبض روحش شد چون بالای سر میت کشیدند و بیرون آمد یعقوب بن جعفر بحضرت عرض کرد که ما چنین می دانستیم که برای ما نجات کنند سوره یس می باید خواند شما فرمودید که والصافات بخوانند حضرت فرمود که والصافات را بر سر هر کر که تشدت بما کنند کوفتا باشد بخواند حق تعالی او را حشر با ایشان میکرداند بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقم که هر که از کرندین عقرب ترسد این آیه را بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المومنین و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقم که کسیکه خواهد که او را در قیامت بکمال و افی ثوابی کامل بدهند باید بعد از هر نماز این آیه را بخواند سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و در حدیث دیکر وارد شده است که از مجلسیکه برخیزند این آیه را بخواند حق تعالی از خیر دنیا و آخرت نقد بها و عطا فرماید که هیچ احدی از خلق عطا نفرموده باشد مکر پیغمبر مرسلی یا ملک مقربی او را داخل بهشت کرداند و هر که را او بخواهد از اهل خانه اش حتی خادمیکه او را خدمت میکرده است سوره الزمر از حضرت صادق ع منقم که هر که سوره زمر را بخواند حق تعالی شر دنیا و آخرت با و کرامت فرماید و او را عزیز کرداند بی مال و خویشان بحدیکه او را بهر بینند از او مهابت در دلش بهرسد و بدنش را بر آتش جهنم حرام کرداند و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کنند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد حوریه و از چشمها و حوران و در ختان و میوها انچه در قرآن وصف فرموده و با و کرامت فرماید سوره المومن از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که سوره المومن را در هر شب بخواند حق تعالی کناهان کذشته و اینده او را بیامرزد و ایمان او را در سلب ننماید و آخرت او را بهتر از دنیا کرداند برای او سوره السجده از حضرت صادق ع منقم که هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی در قیامت او را از نور عطا فرماید تا کرد او نور بکیرد که چشم کار کند و او را مسرور و شاد دارد و از هول روز کرامت فرماید و در دنیا نجاتش

باشد که دیگر اندر روی حال را کند سورة الشوری از حضرت صادق ع منقم که هر که مداومت نماید سورة حمعسق را چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد و مانند آفتاب نورانی باشد و چون نزد عرش ایستد حق تعالی فرماید که ای بنده مؤمن من مداومت نمودی بر قرائت حمعسق و نمیدانستی که چه ثواب دارد اکرم منزلتان و ثوابش امیدانستی هر که را خواندن اعلم لاجرم شرمنده و اکنون جزای خود را خواهی دانست ایمان آنکه او را داخل بهشت کنید و او را برای او قصری مقرر سازید که ام از یاقوت سرخ و از لطافت از اندرو بیرون را میتوان دید و از بیرون اندرو را میتوان دید و در آن قصر از دختران باکره حوا آز حور العین و هزار کنیز و غلام از پیرامن کوشواره در کوش با پایند در حسن پیوسته با وعطا کرده ام سورة الزخرف از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که مداومت نماید بر قرائت سورة زخرف خدا او را در قبر ایمن کرداند چون او را ایمقا حسابیا و ندای سورة بیاید یا مرا له او را داخل بهشت کرداند سورة الدخان از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که سورة دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را در زمرهٔ ایمنان مبعوث کرداند و او را در سایهٔ عرش خود جاوید دارد حسنات او را اسان کند نامهٔ او را بدست راست او دهد و بسند معتبر منقم که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض نمود که چگونه شب قدر را بشناسم فرمود که چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سورهٔ دخان را بخواند چون شب بیست و سیم شود تصدیق خواهی نمود انچه سؤال نمودی سورة الجاثیه از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ جاثیه را بخواند ثوابش آنستکه جهنم را نه بیند و او را از وحوشش نگشود و با رسول خدا بوده باشد سورة الاحقاف از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ احقاف را بخواند در روز قیامت ایمن کردد و از حضرت صادق ع منقم که سورهای حم را هر شب بهشتند پس چون توفیق خواندن انها بیابید خدا را حمد بسیار کنید که توفیق تلاوت انها بشما کرامت فرموده است بدستیکه بندهٔ از خواب برخیزد و در نماز حم بخواند از دهانش نسیمی خوشبوتر از مشک خوشبو و عنبر بیرون آید و بدستیکه حق تعالی رحم میکند تلاوت کننده و خواندهٔ این سورها را و رحم میکند همسایکان و اشنایان و مصاحبان و خویشان او را در روز قیامت و عرش و کرسی و ملئکه از برای او استغفار نمایند سورهٔ محمد ص از حضرت صادق ع منقم که هر که سورة الذین کفروا را بخواند کناه نکند و در دین خود هرکز شک نیاورد و بفقر هرکز مبتلا نشود و هرکز از پادشاهی خوفی با و نرسد و همیشه از شک و کفر محفوظ باشد و چون بمیرد حق تعالی هزار ملک بفرستد که نماز کنند و ثواب نماز ایشان را او را باشد و چون از قبر بیرون آید از هزار ملک او را مشایعت نمایند او را و اهل ایمان از خوفهای قیامت بدارند و در امان خدا و رسول باشد سورة الفتح از حضرت صادق ع منقم که حفظ نماید اموال و زنان و بندهای خود را بخواند در سورة انا فتحنا بدستیکه کسیکه بر خواندن این سوره مداومت نماید در روز قیامت منادی از جانب رب العزة او را ندا کند که همهٔ خلایق بشنوند که تو از بندکان مخلص مائی اعمالیکه او را ملحق کردانیده بر بندکان شایسته من و او را داخل بهشت کنید و از شراب بر یمهر بهشتیکه بکافور ممزوج ست بار دیکر او را بنوشانید سورهٔ حجرات از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی در بهشت از جائیکه باشد بزیارت رسول ع مشرف میشوند سورهٔ ق از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که مداومت نماید نماز های واجب و سنت خدا روزی او را فراخ کرداند تا هرش را بدست راست او دهد و او را حسابی اسان بکند سورة الذاریات از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ والذاریات در روز یا در شب بخواند خدا امر معیشت او را باصلاح آورد و وسعت دهد روزی او را و منور کرداند قبر او را بحیثیکه نور بخشد تا روز قیامت سورة الطور از حضرت صادق ع و امام محمد باقر ع منقم که هر که سورهٔ طور را بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او جمع نماید سورهٔ النجم از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ نجم را بخواند در هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعریف نماید و کناهانش امرزیده شود و محبوب دلها مردم کردد و سورهٔ اقتربت از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ اقتربت الساعة بخواند چون از قبر بیرون آید بدنا فرمان از نافهای بهشت سوار شود سورة الرحمن از حضرت صادق ع منقم که تراویح نکنید قرائت سورهٔ رحمن را و خواندن او را در نماز بدستیکه این سوره در دل منافقان قرار نمیکیرد و حق تعالی او را در روز قیامت بر بهترین صورتها در نهایت خوشبوئی صحیح محشر حاضر میکرداند و میاید در محضر محل قرب و کرامت میاید بندکی در روزکاری در نیاید نماز میخواند مداومت مینماید و خواندن او را نیکو میداند و ندا کند فلان پس حق تعالی روی خود را باو میکرداند و میفرماید که هر که را خواهید شفاعت کنید پس ایشان انقدر که خواهند شفاعت مینمایند و باینها میکویند داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید و بسند معتبر از حضرت منقم که مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سورة الرحمن را بخواند و هر مرتبه که بکوید فبای الاء ربکما تکذبان بکوید لا بشیء من الائک ربنا نکذب و در حدیث معتبر دیکر فرموده که هر سوره از حم زخرف تا این قاعده را دارد

نماید اکر بمیرد شهید میرد سورة الواقعه از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ واقعه را بخواند خدا او را دوست دارد و مرد را دوست کرداند و در دنیا بدحالی و فقر و احتیاج نه بیند و هیچ آفتی و بلائی مبتلا نشود و از فقرا حضرت امیر المؤمنین ع باشد و این سوره مخصوص بحضرت است و دیکر از انحضرت منقم که هر که مشتاق بهشت و وصف آن باشد سورة اذا وقعت را بخواند و هر که خواهد جهنم را ملاحظه نماید سورة الم سجده را بخواند و بسند صحیح از امام محمد باقر ع منقم که هر که سورهٔ اذا وقعت را در هر شب پیش از انکه بخوابد بخواند در قیامت او را مانند شب چهارده نورانی باشد و بسند معتبر از اسمعیل بن عبد الخالق منقم که حضرت صادق ع فرمود که پدرم بعد از نماز خفتن در رکعت نماز نشسته میکردند و در ان صدایه میفرمودند که هر که این دو رکعت را میخواند او را داد و انش از غافلان ننویسند اسمعیل کفت که حضرت امام محمد باقر ع در این دو رکعت سورهٔ اذا وقعت و قل هو الله احد میخواندند سورة المجادله و الحدید از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند مداومت نماید خدا او را عذاب نکند و در خوش و اهلش بدحالی و احتیاج نه بیند سورة الحشر از حضرت رسول ع منقم که هر که سورهٔ حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب و اسمانها و ملئکه و افتاب و ماه و مرغان و کوهها برا و صلوات میفرستند و از برای او استغفار کنند و اکر در انروز و یا در انشب بمیرد با شهادت مرده باشد سورة الممتحنه از حضرت علی ع منقم که سورهٔ ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند خدا دل او را بایمان امتحان نماید و دیده اشرا نور بدهد و خود و فرزندانش بدیوانکی و فقر مبتلا نشوند سورة الصف از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که مداومت نماید و دیده اشرا نور بدهد خود و فرزندانش دیوانکی و فقر مبتلا نشوند سورة الجمعه و المنافقین از حضرت صادق ع منقم که واجب و لازم است بر هر مؤمنی که مداوم باشد که در نماز شام و خفتن شب جمعه سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر سورهٔ جمعه و منافقین بخواند چنین باشد که بعمل حضرت رسول ص عامل نموده باشد و ثواب او نزد خدا بهشت باشد سورة التغابن از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ تغابن را در نماز واجب بخواند تا فارغ شود از نماز نه ساعت نماند که شهادت بدهد بر او کسیکه شهادت او را قبول فرماید و از او بدانشود او را داخل بهشت کرداند و از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که سورهٔ طلاق و تحریم را در نماز واجب بخواند خدا او را در قیامت پناه دهد و از خوف و اندوه و از اتش جهنم عافیت یابد و او را داخل بهشت کرداند بسبب تلاوت کردن و محافظت نمودن سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسول ص سورة الملک از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ تبارک را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند بپوسته در امان الهی باشد تا صبح و در قیامت در امان باشد تا داخل بهشت شود بسند معتبر از حضرت امام صادق ع منقم که سورهٔ ملک مانع است که از عذاب قبر ایمن میکند و نامش در تورته سورة الملک است هر که در شب بخواند بسیار عبادت و تلاوت کرده و نیکو کرده است و در انشب او را از غافلان ننویسند بدستیکه من در نماز وتیره بعد از نماز حفتن نشسته میخوانم و پدرم در روز و شب هر دو میخواند و هر که این سوره را بخواند چون نکیر و منکر بقبر او میایند چون از جانب پاهایش ایشان بکویند که شما را از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز برما میایستاد و سورهٔ ملک را میخواند چون از جانب شکمش بیایند شکمش بایشان خطاب نماید که شما را از جانب من راهی نیست بدستیکه این بنده بر من جا داده بود سورهٔ ملک را و چون از جانب زبانش بیایند زبانش کوید که شما را از جانب من راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز سورهٔ ملک را تلاوت مینمود و بر من بار میساخت سورهٔ ن از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ ن را در هر فریضه یا نافله بخواند خدا و ایمن کرداند از اینکه هر کز بفقر مبتلا نشود چون بمیرد او را از فشار قبر بجات دهد سورة الحاقه از حضرت صادق ع منقم که بسیار بخوانید سورهٔ حاقه را بدستیکه خواننده ان در قیامت از ایمان بخدا و رسول است زیرا که این سوره در واقعه حضرت امیر المؤمنین ع و معویه علیه اللعنه نازل شده است و هر که این سوره بخواند ایمان از او بر طرف نشود تا هنکام مردن سورة المعارج از حضرت صادق ع منقم که بسیار بخوانید سورهٔ سال سائل را که هر که را بنیوشد سؤال سائلی را بخواند حق تعالی در قیامت از زمهریر کنا از او سؤال ننماید و او را در بهشت با رسول خدا ساکن کرداند سورهٔ نوح از حضرت صادق ع منقم که هر که ایمان بخدا و بخواندن قرآن دارد باید که خواند سورهٔ نوح را ترک ننماید و بدستیکه هر بنده که این سوره را از برای خدا در نماز واجبی و سنتی بخواند خدا او را در بهشت ساکن میکوکاران ساکن کرداند و به بهشت دیکر او را اکرام فرماید و دولت حور تیره و چهارزن با دیکر

در فضیلت سوره‌های قرآنی است

فرماید سورهٔ الجن از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ جن را بیاموزد بخواند در دنیا از چشم جبان و دیو و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد و در بهشت با درجهٔ حضرت رسول ص باشد سورهٔ المزمل از حضرت رسول ص منقول است که هر که سورهٔ مزمل را در نماز خفتن یا در شب بخواند در شب رفیقان سوره همرسه شاهد و گواه او باشند و قیامت و خدا او را بزندگانی نیکو زنده دارد و بمیراند سورهٔ المدثر از امام محمد باقر ع منقول است که هر که در نماز واجب سورهٔ مدثر را بخواند به خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول ص جا دهد در روز قیامت سورهٔ لا اقسم از حضرت صادق ع منقول است که هر که مداومت نماید بر سورهٔ لا اقسم دیدار خدا او را بار سول خدا ص محشور گردانند و در بهشت زیر صورتها و انحضرت او را بشارت فرماید تا از صراط و میزان بگذرد سورهٔ الدهر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که سورهٔ هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنجشنبه بخواند خدا با وهشتصد خترباکره و چهار هزار زن از حور العین کرامت فرماید و با حضرت رسول ص باشد و بلند معتبر از علی بن موسی ع منقول است که بخدمت حضرت امام علی نقی ع رفتم در روز سه شنبه حضرت فرمود که دیروز تو را ندیدم گفتم نخواستم که در روز دوشنبه حرکت کنم حضرت فرمود که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد باید که در رکعت اول نماز صبح از روز سورهٔ هل اتی بخواند حق تعالی در آن سوره میفرماید که پس خدا ایشان را نگاه داشت از شر آن روز و با ستقبال ایشان فرستاد نضره و خوشحالی و سرور و شادی را و در حدیث دیگر ضمان وارد شده است که حضرت امام رضا ع در صبح روز دوشنبه در رکعت اول سورهٔ هل اتی علی الانسان میخواندند و در رکعت دوم سورهٔ والمرسلات از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ والمرسلات را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول ص آشنائی میدهد و هر که هر روز سورهٔ عم یتساءلون را بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه را نیابد و هر که سورهٔ نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب سورهٔ عبس و کورت از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ عبس و کورت را بخواند در حفظ الهی باشد از خیانت و در سایهٔ کرامت و مرحمت الهی باشد تا زنده باشد سورهٔ الانفطار و المطففین و الانشقاق از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بیاموزد خدا حاجت و ما هیچ دین نماید و او را هیچ مانعی از نهاد و دیگر نماند و او را خوشبخت و پیوسته و نظر بکرامتهای الهی نماید و خدا نظر رحمت باو بدارد تا از جنات خلایق فارغ شود و بسند دیگر از الخضر منقول است که هر که در نماز واجب سورهٔ ویل للمطففین بیاموزد و بخواند حق تعالی در قیامت برات ایمنی از آتش جهنم باو کرامت فرماید و او را بیحساب بهشت برد سورهٔ البروج از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ بروج را در فرایض بخواند چون سورهٔ پیغمبر است حق تعالی او را در قیامت با پیغمبران و مرسلان وصالحان محشور گرداند و با ایشان او را باز دارد و سورهٔ الطارق از حضرت رضا ص منقول است که هر که سورهٔ والسماء والطارق را در فرایض بخواند او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم بوده باشد و از رفقای پیغمبر باشد بهشت و سورهٔ الاعلی از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ سبح اسم را در فریضه و نافله بخواند در روز قیامت باو گویند که هر دو از درهای بهشت که میخواهی داخل شو سورهٔ الغاشیه از حضرت صادق منقول است که هر که سورهٔ غاشیه را در نماز واجب با سنت خدا او را فراگیرد بر حمت دنیا و آخرت و در روز قیامت بر آیینه از عذاب باو کرامت فرماید سورهٔ الفجر از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ فجر را در نماز فریضه نافله که از سورهٔ والفجر امام حسین ع است و هر که این سوره را بخواند در جوار الحضرت باشد سورهٔ البلد از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ لا اقسم را در نماز واجب بخواند در دنیا از جملهٔ صالحان معروف شود و در آخرت معروف گردد که او را در منزلت عظیم نزد حق تعالی هست و در قیامت از رفقای پیغمبر او شهید و صالحان باشد سورهٔ الشمس و اللیل و الضحی و الم نشرح را بخواند هر چیز که در دنیا و حاضر باشد در قیامت برای او شهادت بدهند حق مودت پوست و گوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تعالی بفرماید که شفاعت من شما را قبول کردم از بندهٔ خود ایمن گردید و هر که او را در بهشت و هر جا که او اختیار نماید باو عطا کنند گواه باد فضل و رحمت من از برای بندهٔ من سورهٔ والتین از حضرت صادق ع منقول است که هر که در روز یا در شب در فریضه و نافله بخواند از اهل بهشت خواهد بود سورهٔ العلق از حضرت صادق ع منقول است که هر که بخواند در امروز یا در امشب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد و با لشکر رسول خدا ص جهاد کرده باشد سورهٔ القدر بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ انا انزلناه را بلند بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و اگر استه بخواند چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود دست و پا زند و هر که او را بخواند خدا هزار گناه از گناهان او را محو نماید و دویست

دیگر

در فضیلت سوره‌های قرآنی است

دیگر از الخضر منقول است که هر که سورهٔ انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب حق تعالی او را ندا فرماید که خدا گناهان گذشته تو را امرزید عمل از سر گیر و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا انزلناه را بخواند در آن روز بگناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین امام موسی کاظم ع منقول است که حق تعالی در روز جمعه هزار نفحه و نسیم از رحمت خود هست هر بنده را آنچه خواهد از آن عطا میفرماید پس هر که سورهٔ انا انزلناه را بعد از عصر روز جمعه صد مرتبه بخواند حق تعالی آن نفحه رحمت را و مثل آن را باو عطا فرماید و از حضرت صادق ع منقول است که چون تمام با مبالغه در مضاد را بداند هر شب هزار مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخواند و چون شب بیست و سیم شود دل خود را محکم بدارد و کوشها خود را بگشاید از برای شنیدن عجایب آنچه خواهد دید و بسند معتبر از الخضر منقول است که اگر کسی در شب بیست و سیم تمام با مبالغه در مضاد السورهٔ انا انزلناه را هزار مرتبه بخواند چون صبح کند یقین او محکم باشد باعتراف نمودن بچیزهای چند که مخصوص اند از غرایب فضایل تمیستان مگر بچیزهای که در خواب مشاهده نماید و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که جامهٔ نوی بپوشد و سورهٔ انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه بر سد به شش هزار ملائکه اند که ثواب او را در دیگر جامه بپوشد سه مرتبه در رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند و در دعا بگوید اللهم الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی و اصلی فیه ربی و بحمد الهی بکند بپوشد و فراخی نعمت باشد تا آنجامه کهنه شود و بسند معتبر منقول است که چون حضرت امام رضا جامهٔ نو میپوشیدند قدری از آب مصطلی میدادند و ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه را و ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه قل یا ایها الکافرون بر او نظر فوت میخواندند و بعد از آن آب را بر جامه میپاشیدند و میفرمودند که هر که پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته در فراخی عیش باشد تا وقتی که آن جامه کهنه شود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که چون حق تعالی جامهٔ نوی بکسی عطا فرماید باید که وضو سازد و دو رکعت نماز بکذارد و در هر رکعت سورهٔ حمد و آیة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه بخواند بعد از آن حمد کند خدائی را که عورت او را بجامه پوشانیده و او را در میان مردم بزینت بخشید و کلمهٔ لا حول و لا قوة الا بالله را بیاکوید و کسیکه چنین کند در آنجامه معصیت خدا نکند و بعد هزار یکه در آنجامه زاید خدا ملکی موکل گرداند که نقد این خدا کند و از برای او استغفار نماید و بر او دعا و ترحم کند و در روایت دیگر وارد شده است که هر که قدحی بر گیرد و آبی در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بر او بخواند و آب بر جامهٔ خود بپاشد پیوسته در وسعت باشد تا آنجامه کهنه شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که از برای عوذهٔ از بلاها سبوئی تازه میگیرد و آب بر میکند و سی مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بر آن سبو میخواند پس از سبو می آبی بر میدارد و از آن آب میخورد و وضو میسازد و پیش از آنکه آبش تمام شود دیگر آب بر او پیش میبرند و بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که هشت دختر از همسر دیده‌ام روی پسر تا حال ندیده‌ام دعا فرما که خدا مرا پسری عطا فرماید حضرت فرمود که چون بنشینی که مشغول بجماع شوی دست راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخوان و بعد از آن مشغول شو چون حمل ظاهر شود در هر شب هر وقت که از پهلو بپهلو کردی باز دست بر جای راست ناف بگذار و هفت مرتبه انسور را بخوان انشاء الله چنین کرد و هفت پسر زنده یکدیگر خدا مرا روزی کرد و بسند معتبر منقول است که از ابی عمرو کوفی که گفت بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج بخدمت امام محمد تقی ع نوشتم حال خود را حضرت فرمود که مداومت کن بر قرائت سورهٔ انا ارسلنا نوحا الی قومه من یکبار الی خواهد آمد و اثری ندیدم باز دیگر بخدمت حضرت نوشتم حال خود را که یقینی از خواندن سورهٔ یمن نرسید حضرت یمن نوشتند که از آنکه بخواند کافی است لحال سورهٔ انا انزلناه را بخوان من چنین کردم بعد از اندک وقتی ابن ابی داود فرخ را با کرد و ضیعه برای من مقرر کرد و مرا وکیل کرد بیصر فرستاد و پانصد درهم برای من مقرر گردانید و من از بصر نوشتم بخدمت امام علی نقی ع و بعلی بن مهزیار دادم و فرستادم و بدان نامه نوشتم که بیدت حال خود را عرض کردم و بمن چنین نوشتند و عمل کردم و حالم خوب شد میخواهم بفرمائی که آیا اکتفا کنم در خواندن سورهٔ انا انزلناه در نمازهای واجب و سنت یا در غیر نمازهم میباید خواند اندازه و قدر شر انفرمائی که چه مقدار میباید خواند حضرت نوشتند که هیچ سورهٔ از قرآن ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ و از خواندن انا انزلناه در شبانه روز قدر صد مرتبه کافی است و بسند معتبر از امام موسی کاظم ع منقول است که هر که بعد از نماز عصر در مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخواند مثل اعمال جمیع خلایق ثواب باو کرامت فرماید و بسند معتبر منقول است که حضرت امام محمد تقی ع چون در ماه رمضان هیشدند در روز اول ماه در رکعت نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت

دویم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر میخوانند و بعد از نماز با پنج مهر بود تصدق میکنند و سلامتی ایمان را با خود عمل میخرید بسند معتبر منقم که ابو علی بن راشد بخدمت حضرت امام علی نقی ع عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج توشته بودند که بهترین سورها در نماز انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوار است که این دو سوره را در نماز صبح بخوانم حضرت فرمود که بر تو گران نباشد والله که فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقم که حمیری بخدمت حضرت صاحب الامر ع نوشت که از آبای شما بما رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسیکه انا انزلناه در نمازش میخواند چگونه نمازش مقبول میشود در روایتی دیگر رسیده است که نماز یکه در آن قل هو الله احد نخوانند مرکب و مقبول نیست و در روایت دیگر رسیده که هر که نمازهای واجبی سورهٔ همزه را بخواند خیر دنیا باو میدهند پس یا جایز است که همزه را بخواند و از دو سوره را ترک نماید حضرت در جواب نوشتند که ثواب اینسورها که بشما رسیده است حق است اگر سورهٔ را که ثوابی در آن بشما رسیده نا بلد نباشد ترک کنید و قل هو الله احد انا انزلناه بخوانید برای فضیلت اینها دو سورهٔ ثواب این دو سورهٔ را می یابید یا ثواب این سورهٔ که ترک کرده اند و اگر غیر اینها سوره را بخوانید هم جایز است و نماز شام تمام و کامل است و لیکن ترک افضل کردن خواهید بود سورة البینة از امام محمد باقر ع منقم که هر که سورهٔ لم یکن را بخواند از شر لبید بن ربیعه برای او کافی میشود و در قیامت در اهل هوسها کامل محشور شود و خدا او را احسانها بدهد انا سورهٔ الزلزله بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که ملائکه بهم میرسانید از خواندن سورهٔ از لزلت الارض بدستیکه هر که در نمازهای نافله این سورهٔ را بخواند هر گز خدا او را بزلزله وصاعقه و آفتهای عظیم دنیا مبتلا نکرداند و او را باین آفتها نمیراند و در وقت جان کندن ملک بزرگوار از جانب پروردگارش نزد او بیاید و بر بالای سرش بنشیند و بملک موت از جانب حق ع بگوید که برفق و مدارا سر کن باد دوست خدا که خدا را بخواند سورهٔ اذا زلزلت بیاد میکرد و این سوره نیز سفارش ملک موت کند پس ملک موت بگوید که حق تعالی امر کرده است که سخن او را بشنو و اطاعت او بکن و تا امر نکند مرا قبض روحش نتوانی پس ملک موت نزد او باشد تا بیرون دیدهٔ اتمومن برگیرند و جایگاه خود را در بهشت ببیند و بعد از دیدن او را امر نماید که قبض روحم بکن پس ملک موت در نهایت ملایمت و الطاف قبض روح او را بکند و هفتاد هزار ملک روح او را مشایعت کنند و بزودی به بهشت بسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقم که حضرت رسول ع فرموده که هر که چهار مرتبه سورهٔ اذا زلزلت بخواند چنان شده که تمام عمر قرآن خوانده است سورة العادیات از حضرت صادق ع منقم که هر که مداومت نماید بر خواندن سورهٔ والعادیات با حضرت امیر المؤمنین محشور شود و در بهشت نزد نقبای المحشر باشد سورة القارعة از امام محمد باقر ع مروی است که هر که سورهٔ قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنهٔ دجال در دنیا و از حرارت جهنم در آخرت امان بخشد سورة التکاثر از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ تکاثر را در نماز واجب بخواند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و هر که در نافله بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف ملائکه با او نماز کنند و بسند معتبر از حضرت رسول ع فرمود ند که هر که سورهٔ الهکم التکاثر را در وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد سورة العصر از حضرت رسول ع منقم که هر که سورهٔ والعصر را در نمازهای نافله بخواند خدا او را در روز قیامت با روئی نورانی و دندانهای درخشان و چشم روشن و خوشحال مبعوث گردانند او را داخل بهشت کردانند سورة الهمزه از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ همزه را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از او دور کرداند و روزی او را فراخ کرداند و او را بمرادش برساند سورة الفیل و القریش از حضرت صادق ع منقم که هر که در نمازهای واجب سورهٔ الم تر کیف فعل را بخواند بواسطهٔ او شهادت در هند هر دشت و کوهی و کارخی که او از جملهٔ نمازگذارندگان بوده است حق تعالی ندا فرماید که راست گفت بنده ما و اشهادت قبول کرده ام ایملکه او را بجنات داخل بهشت کنید که من او را و عمل او را دوست دارم و ایمن از حضرت منقم که هر که سورهٔ لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود او را بسیار از سایبان بهشت سوار شود تا بر سر مائدهٔ نور بنشیند بدانکه مشهور میان اعلما آنست که یکی از این دو سوره را بنهاد در نماز واجب نمیتوان خواند بلکه اگر خواستند با هم میباید خواند و هم چنین است حکم والضحی و الم نشرح و سورة الماعون و خواندن سورهٔ ماعون بجای او داخل بهشت میشود سورة الکوثر از حضرت جعفر بن محمد ع منقم که هر که سورهٔ انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای نافله بخواند خدا او را از حوض کوثر آب دهد و او را در زیر درخت طوبی و جوار حضرت رسول ص جای دهد سورة الکافرون از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در نماز فریضه بخواند خدا او را و پدر و مادر شرا بیامرزد و اگر شقی

باشد نام او را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی دنیا سعادتمند بدارد و او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقم که پدرم فرمود که قل هو الله احد ثلث قرآنست و قل یا ایها الکافرون ربع قرآنست و بسند معتبر از آنحضرت منقم که هر که بر خواب رود و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند حق تعالی برات بیزاری از شرک از برای او بنویسد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که حضرت رسول ص در سفری نماز کردند و با حضرت اقتدا کردیم در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند و در رکعت دویم قل هو الله و چون فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن خواندم و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقم که ترک مکن خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون در هفت نماز در نافلهٔ صبح و در رکعت اول نافلهٔ پیشین و در رکعت اول نافلهٔ شام و در رکعت اول نافلهٔ عشا از احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن باشد سورهٔ طولانی بخوانی و نماز طواف و در روایتی دیگر وارد شده است که این نمازها هر دو رکعت اول قل هو الله احد میخواندند مگر نافلهٔ صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون میخواندند سورة النصر از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ اذا جاء نصر الله را در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را با جمیع شیعهٔ محمد ص داخل بهشت گرداند و از قبر بیرون آید با او نامهٔ باشد در آن نجات از نصارا و از آتش جهنم و صک اجتهم بوده باشد و بر هر چیز که بگذرد او را بشارت به نیکی دهند تا داخل بهشت شود و از برای او در دنیا از اسباب چیزی نفد حق تعالی بکشاید که بخواطر خطور نکرده باشد و از روئی ان ندا باشد سورة اللهب از حضرت صادق ع منقم که چون سورهٔ تبت یدا ابی لهب را بخوانند لعن و نفرین کنند بر ابو لهب و از جملهٔ نکبتیان کتاب بوده و نکذیب پیغمبر ما را و او ورده است میمنوی سورهٔ اخلاص از حضرت صادق ع منقم که هر که سورهٔ قل هو الله احد را بخواند حق تعالی بر او برکت فرستد و هر که دو مرتبه بخواند حق تعالی بر او و بر اهلش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند حق تعالی او و اهلش و همسایگانش برکت دهد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال بیکدیگر گویند که بیایید برویم و بقصرهای برادر خود نظر کنیم و هر که صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان کتابان بیست و پنجسال او را بیامرزد بغیر از خون ناحق و مال مردم و کسیکه چهار صد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهار صد شهید کرامت فرماید از شهیدانی که اسباب شهادت برایشان کرده باشند و خونشان بخته باشد و کسیکه هزار مرتبه بخواند در بیکخانه روز نه میرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا دیگری برای او ببیند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقم که چون حضرت رسالت پناه بر سعد معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد هزار ملائکه بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل پرسید که بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب آنکه قل هو الله احد میخواند ایستاده و نشسته و سوار و پیاده و در رفتن و برگشتن و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که فرمود که خود را حفظ نمایید از شر مردم بخوانند سورهٔ انا انزلناه و در بجانب راست خود کن و بخوان نه بجانب چپ و کن و بخوان و بجانب راه خود کن و بخوان و در وقت پشت سر خود کن و بخوان و در بجانب بالای سر کن و بخوان و بپائین نظر کن و بخوان و اگر خواهی که نزد حاکمی روی چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر یکمرتبه که بخوانی یک انگشت را عقد کن از دست چپ تا انگشتان از چنین نگاه دارند او را و از حضرت صادق ع منقم که هر که هر روز بر او بگذرد و پنج نماز قل هو الله احد بخواند باو نظر کند ای بندهٔ خدا تو از نماز گذارندگان نیستی و بسند دیگر از آنحضرت منقم که هر که یکهفته بر او بگذرد و قل هو الله احد را بخواند و بمیرد بر دین بوالب مرده باشد و دیگر فرمود که هر که او را مرضی پیش آید یا شدتی رو دهد و قل هو الله احد را برای دفع او بخواند او را اهل اثنی است و در حدیثی دیگر فرمود که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نمازهای واجب قل هو الله احد را ترک ننماید بدستیکه هر که بعد از نماز فریضه قل هو الله احد بخواند خدا با و خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناه او و پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که هر که سورهٔ قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند در آن روز گناهی بر او لازم نشود هر چند بمثل شیطان بر خالق مالیده شود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که هر که در وقت خواب قل هو الله احد را بخواند حق تعالی پنجاه هزار ملک موکل کرداند که او را حراست نمایند در آشب و از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که هر که در وقت خواب سورهٔ قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه سال او را مزید بشود از حضرت صادق ع منقم که هر که یکمرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث قرآن و ثلث انجیل و ثلث زبور خوانده باشد و از حضرت صادق ع منقم که حق تعالی بعوض ندبه بحضرت فاطمه ع اطاعت نبرا کرامت فرمود که نیت مطیع المحشر باشد پس هر که حضرت فاطمه و فرزندان او را اطاعت نماید و بنی هم رساند و هزار مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند و بجن

قل هو الله

فاطمه ع

فاطمه سئوال نماید زوال ثبات امر الهی را میکرد در حضرت امام رضا ع فرمود که هر که را صداعی یا غیر این عارض شود و دستهای خود را بگشاید و سورهٔ فاتحة الکتاب و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست بروی خود بکشد ان را زایل طرف شود سورة المعوذتین بسند معتبر از امام رضا ع منقول است که سبب نزول معوذتین از آن بود که حضرت رسول ص بتب لهب رسانیدند جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ انحضرت کرد اینها و بسند معتبر از صابر منقول است که حضرت صادق ع امامت کرد نماز شام و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرائت واجب است و از امام رضا ع منقول است که هر که در حد صبا و طفولیت تعهد نماید در هر شبی خواند قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک سه مرتبه و قل هو الله را صد مرتبه و اگر نتواند بنجاه مرتبه حق تعالی از او دور کرداند دیوانگی و مرض صرع را که عارض اطفال میشود و استسقا و فساد و غلبهٔ خون تا وقتی که پیرو ما دام که تعهد و مداومت بر این نماید و از امام محمد باقر ع منقول است که هر که در رکعت وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بندهٔ خدا بشارت باد ترا که خدا وتر را قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که هر که بعد از نماز جمعه سورهٔ حمد را یکمرتبه و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه و آیة الکرسی و آیه سخره اخر سورهٔ براءة لقد جاءکم رسول من انفسکم تا اخر سوره هر یک را یکمرتبه بخواند کفایت کناها ن او باشد از جمعه تا جمعه و از معتبر خلاد منقول است که در وقت امام رضا ع بودم در راه خراسان و وکیل خرج انحضرت بود مرا امر فرمود که غالیه راست کن چون راست کردم و در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش آمد پس فرمود که ای معتب چشم حق است از برای دفع تاثیر چشم در کار عذ سورهٔ حمد و قل هو الله احد معوذتین را بنویس و در غلاف شیشهٔ غالیه بگذار و از حضرت صادق ع منقول است که فرمود که تاثیر چشم ندن حق است و ایمن نیستی که چشم بود و دیگری تاثیر کند پس اگر از تاثیر چشم ترسی سه مرتبه بگو ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر بگیرد از شما زینی ند نخواهش اینده باشد چون از منزل خود بیرون رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم بد ضرر نرسد و از امام محمد باقر ع منقول است که کسیکه در خواب ترسد و در وقت خواب معوذتین و آیة الکرسی بخواند یثبوع ستیمر در بیداری مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان و عدل و جور نمودن و ذکر اندرخصال عدل میکردد اول در بیان جور و عدل ایشان بدانکه عدل سلوک و امرا از اعظم مصالح ناس است و عدل مصلاح انیشان جمیع عبادات و معموری بلاد است و ستم و فجور ایشان موجب اختلال نظام امور اکثر عالمیان و میل اکثر ناس بجلو ایشان میکردد چنانچه از حضرت رسول ع بسند معتبر منقول گردد صنفند از امت من که اگر ایشان صالح و شایسته ندامت من نیز صالح خواهند و اگر ایشان فاسد ندامت من نیز فاسد خواهند صحابه پرسیدند که کیستند ایشان یا رسول الله فرمود که فقها و امرا و بسند دیگر از انحضرت منقول است که فرمود که بسکند که بشفاعت نمیرسند اصناف سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کنند و کسیکه در دیده خلق کند از دین بدر رود و از حضرت صادق ع منقول است که فرمود که امید نجات دارم از برای جمیع امت من الا دو طایفه مکر یکی از سه طایفه اصحاب سلطنتی که جور کنند و کسیکه بخواهش خود بدعتها در دین کند و فاسقی که علانیه گناهان کند پروا نکند و بسند معتبر از حضرت رسول ع منقول است که در قیامت آتش جهنم با سه کس سخن خواهد گفت با امیر وقاری و صاحب مال پس با امیر خواهد گفت که ای انکسیکه خدا ترا سلطنت و استیلا داد و بر زیردستان خود عدالت نکردی پس او را امیر یا بدمانند مرغیکه دانهٔ گنجد را بر یابد بقای میکوبد که ای انکسیکه خود را در نظر مردم زینت بخوبی میدادی و در حضور الهی معصیت او مینمودی پس او را امیر یا بد و بمال دار میکوبد که ای انکسیکه خدا بتو دنیا و اسع مال بتو داده بود و اندکی از ان را از تو قرض طلبیدند و ندادی و بخل ورزیدی پس او را امیر یا بد و از حضرت امیر ع منقول است که فرمود که بر دین خود حذر نمایید از اصحاب سلطنتی که کمان کنند که طاعت خدا است و معصیت او و معصیت خدا و دروغ میگوید نیز اگر نیت مکرر در معصیت خالق و طاعت او نیست از برای کسیکه معصیت خدا کند و بجز اطاعت مخصوص خدا و رسول و اولوالامر است که ائمهٔ معصومین اند و حق تعالی بر اینا مر فرموده باطاعت رسول ع زیرا که او معصوم و مطهر است و امر بمعصیت نمیکنند و امر باطاعت اولوالامر فرموده بهمت بر اینکه ایشان معصوم و مطهر اند از بدیها و گناهان و مردم را امر بمعصیت نمیکنند و در حدیث دیکر از انحضرت منقول است که فرمود که در جهنم آسیائی است که در کردش هست پر میکند از چیزهای خورد میکنند یا امیر المومنین ع فرمود که علمای فاجر و قاریان فاسق و جبابان ظالم و وزیران خائن و دوستان و سر کردهای کذاب ابرار و در حدیث دیکر فرمود که حق تعالی شش کس را بشش خصلت عذاب مینماید عرب بتعصب و دهقانان بصاحبان مزارع را و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را بحسد و تاجران را بخیانت و اهل دوستان

بناداني و جهالت و از حضرت رسول ع منقول است که هفت کس را لعن کرده ام و هر پیغمبر اجابت کرده شده که پیش از من بوده است بر ایشان لعنت کرده اند کسیکه در کتاب خدا چیزی زیاد کند و کسیکه قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسیکه مخالفت کند سنت من نماید بعد پیدا کند و کسیکه چیزی را حلال کرداند از ظلم بر عترت من و غضب حق ایشان کند که خدا حرام کرداینده است و کسیکه بجبر سلطان مرد و ساند تا بواسطهٔ انکه عزیز کند جمعیرا که خدا ایشان را ذلیل کرداینده و ذلیل کرداند جمعیرا که خدا عزیز کرداینده و کسیکه اموال مسلمانان را بتهانی متصرف شود و این را حلال داند و کسیکه حرام کرداند امر میکه خدا حلال کرداینده است و بسند معتبر از حضرت رسول ع منقول است که هر که داخل جهنم میشود امیر ضایع است که عدل نکند و مال داریست که حق خدا ندهد و فقیریست که مخر و تکبر کند و بسند معتبر از امام رضا ع منقول است که چون والیان دروغ میکویند و حکم ناحق میکنند یاران از اسما محبوس میشوند چون پادشاهان جور و ظلم میکنند و لشکریان پست میشوند چون مردم منع زکوة میکنند چهارپایان هلاک میشوند و از حضرت رسول ع منقول است که امیر نمیشود کسی بر قومی مکر انکه چون او را بقیامت بیاورند دستش در کردنش غل باشد پس اکر نیکوکار باشد غل باز شود و اکر بدکار باشد غل دیکر او را میافزایند و بسند دیکر از انحضرت منقول است که هر که سرکرده جماعتی شود در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم بهر رودی که حاکم ایشان بود هزار سال حبس نماید و بسند معتبر منقول است که نجد مت حضرت صادق ع آمد حضرت از او پرسیدند که کار ی یاد از جانب خلفاء جور و الی شده گفت بلی یا ابن رسول الله مرا مرتبی هست و مالی جمع میکنم و انچه بهم میرسانم با برادران مومن خود مواسات میکنم و برادرانه با ایشان رفتار میکنم حضرت فرمود که اکر چنین میکنی در هنکام میکه نفس ترا بظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان دادند شرم یا ترس خدا و قدرت خدا را بر عقوبت بر تو کرا پیش بمیرد کرده از ظلم از ایشان زکدشته است و کناهان ترا برای تو باقی مانده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که کسیکه سلطنت بابو داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اکر در ان ایام مرتکب عدالت میکند حق تعالی امر میفرماید ملکیرا که بفلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشان را دیر نکرداند و بایشان سبب بد از میشود و روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان کوتاه میکردد و اکر در ان ایام ظلم میکند و عدالت نمیکند امر میفرماید بفلک که روزها و شبها و سالهای دولت ایشان منقضی میشود و بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المومنین ع فرمود بنوفلی که وصیت مرا قبول کن و هرکز بقیت و سرکرده و صاحب حکم و عشار و طمغاچی مشو و بسند معتبر منقول است که حضرت امام رضا ع فرمود که عدالت و ستکی کردن علامت دوام نعمت است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که سر کسانکه ایشان مقرب ترین خلق خواهند بود نزد حق تعالی در روز قیامت تا خذا از حساب احلایق ایمن کردد شخصیکه قدرتش در رعایت غضب باعث نشود که ظلم کند بر کسیکه زیر دست او است و شخصیکه در میان دو کس حکم کند یا راه رود و بیکو بطرف بیمیل میل نکند و شخصیکه حق را بکوید خواه بر خود و خواه از برادر خود و بسند معتبر از انحضرت منقول است که عدل شیرین تر و کوارا تر است از آبی که تشنه بیابد و چه بسیار فراخ است و موجب وسعت و رفاهیت میکردد عدل اکر چه اندکی باشد و در حدیث دیکر فرمود که عدالت از عسل شیرین تر است و از کره نرم تر و از مشک خوشبو تر است و از امام محمد باقر ع منقول است که بدرد که فوت مرا وصیت فرمود که ایفرزند بپرهیز از ظلم کسیکه یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد از حضرت صادق ع منقول است که هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در دل خود داشته باشد خدا کناهان او را در روز بیامرزد مکر انکه خونی ناحق بریزد یا مال یتیمی را بناحق بخورد و با سایند صحیحه از حضرت رسول ع منقول است که بپرهیز از ظلم که ظلمات روز قیامت است یعنی موجب تاریکی انروز میکردد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هیچ احد ظلم نمیکند مکر خدا او را بسبب ظلم مبتلا میکرداند در خود شان یا در مالش یا در فرزندانش و در حدیث دیکر فرمود که حق تعالی وحی نمود بپیغمبر از پیغمبران که در مملکت پادشاه جبار بود که بروبزیر و بکو که من ترا امل عمل نکرده ام بر بختن خونها و کرفتن اموال مردم بلکه ترا بر این قدرت داده ام که یاران دادکر مظلومان از من صدای ناله مظلوم را نشنوم بسیست که من ترا نخواهم کرد فریاد رسی ایشان را در ظلمیکه بر ایشان شده است اکر چه کافر باشند و در حدیث دیکر فرمود که مظلوم از دین ظالم بیشتر میکیرد از انچه ظالم از مال مظلوم میکیرد بعد از ان فرمود که کسیکه بدکمان بمردم میکند بدان که بدکمانی با وهم و انعقاد بد سنیکه نمیکند و فرزندادم مکر چیزی را که میکارد و هیچکس از تلخ شیرین نروید و میدانی از شیرین تلخ ندروییده است حضرت امیر المومنین ع فرمود که بد توشه است برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر بهرمرد و بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد کفت از زمان حجاج تا حال من والی مرو شدام یا توبهٔ من قبول هست حضرت جواب ندادند یا در دیکر اعاده نمودند حضرت فرمودند که توبه ات قبول نیست تا بهر صاحبی حقش را ادا نمائی و از حضرت رسول ع منقول است که هر که ظلم

در کیفیت معاشرت با حکام

برکسی که باشد و او را بداند که ندارد ان نکند از برای او استغفار نماید تا کفارهٔ انظار شود جدول دویم در بیان کیفیت معاشرت حکام است با رعایا و بیان چند کلمه معتبره از حضرت علی بن الحسین ع منقم که حق رعیت بجای شاه است که باید بداند که ایشان بر این رعیت او شده اند که او را خلیفه کرده اند و او را قوت داده است بر این که بر براو که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی صادر شود بجهالت ببخشد و با در رعیت بعبودیت ایشان نماید شکر کند خدا را بر ان قوتی که او را بر ایشان داده است و بداند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت نماید در خانهٔ خود را بکشاید و پرده و حجاب از میان خود و مردم رفع کند و امور مردم را نظر نماید و بکارهای ایشان برسد بر خدا لازم است که خوف او را در قیامت با یمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و بداند معتبر منقم که حضرت امام محمد باقر ع نزد عمر بن عبدالعزیز رفتند و گفت که مرا موعظه کن حضرت فرمود که ایمرد در خانهٔ خود را بکشاد و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومان را نزد یاران کن و مظالم مردم را بایشان رد کن بداند معتبر از حضرت امیر ع منقم که هر والی که محجب شود از مردم کار سازی ایشان نکند حق تعالی در قیامت حوائج او را بر نیاورد و اگر هدیه از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرک است و از حضرت صادق ع منقم خدا او را لعنت کند هر که متولی امور مسلمانان شود و ایشان را از ضایع بگذارد و در این باب احادیث بسیار است و چون غایهٔ خلق فائده ندارد بهمین اکتفا کردیم و کسیکه آداب امرا و حکام خواهد رجوع نماید بنامهای شافیه که حضرت امیرالمؤمنین ع بعمال و امرای اطراف نوشته اند خصوصا نامهٔ طولانی که برای مالک اشتر نوشته اند و نامهٔ که بسهل بن حنیف و بمحمد بن ابی بکر نوشته اند و بدانکه حق تعالی هر کس را در این دنیا سلطنتی داده است چنانچه منقم که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و در قیامت از سلوک او با رعیت او سئوال خواهد فرمود چنانچه از پادشاهان نیز سئوال خواهد فرمود و از ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از بوزیکران و اصحاب بیوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران فرمانفرما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط کرده و هر شخص را بر قوی و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری دارد که موجب عقوبت و مذلت ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس ساخته و امر بر عایت انها نموده پس هیچ یک در دنیا نیست که بهره و ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان چوروی وعدلی میباشد مقرر فرموده رعایت او را استیلا داده اند نعمتی باو کرامت نموده اند در خور ان نعمت شکر او را طلبیده اند و شکر هر نعمتی موجب مزید و فور ان نعمت میگردد و چون کسی از نعمتهای الهی شکر نماید حقوقی که حق تعالی برای ایشان مقرر فرموده رعایت نموده و چنین کند حق تعالی ان نعمت را زیاد میکرداند و اگر کفران کند سلب نماید چنانچه پادشاهان اگر در مقدرت و استیلای خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکنند ملک ایشان پاینده میماند و الا بزودی زایل میگردد چنانچه گفته اند که ملک با کفر باقی میماند و هم چنین در باب کسیکه صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر بر ایشان ظلم کند حق ایشان را مرعی ندارد بزودی استیلای او بر ایشان بر طرف میشود و اگر عالمی باشد رعیت خود را بد سلوک نماید بزودی علم او از او سلب نمایند و الا علمش را زایل میشود و انتفاع از انها و عقبا ثواب آخرت از برای هر باب از عدد رعایت بحقوق ثابت است و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید بحدیث طویلیکه از حضرت علی بن الحسین ع در باب حقوق وارد شده است و ترجمه کرده والد فقیر علیه الرحمة والغفران در شرح من لا یحضر ان حدیث را نموده اند بر جمیع حقوق مشتمل و در این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد جدول سیم در بیان ثواب اعانت مؤمنان و از حال سرور و دفع ظلم از ایشان نمودن و مدت کسیکه قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان نفع نرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که تبسم بروی برادر مؤمن کردن حسنه است و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و صحیح عبادتی نزد خدا محبوبتر نیست از داخل کردن سرور بخوشحالی هر مؤمن و در حدیث دیگر فرموده که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی مرا بندگان هستند که بر ایشان مباح میکنم بهشت را و ایشان را در بهشت بحضرت خود راه میدهم گفت پروردگارا ایشان چه اعمال دارند فرمود که کسیکه برادر مؤمن خود را خوشحال کند پیش از انکه بترسد و اندوهگین شود و کسیکه اندوه برادر مؤمن خود را بر طرف کند پیش از انکه بگرید و زاری کند و کسیکه حاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از انها دخول بهشت باشد و یکی دیگر ان باشد که خویشان و اشنایان او را از خود راضی گرداند و در حدیث دیگر منقم که بمفضل فرموده که حق تعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضاء حوائج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی خود را از انجا اعتکاف کن و بروایت دیگر فرموده که قضای حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حجی صاحبش بیست هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر امام موسی کاظم ع منقم که کسیکه برادر مؤمنش را در حاجتی بنزد او بیاید او حیا میکند از خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصولست و اگر او را رد کند و حاجتش را برنیاورد و قدرت بر ان داشته باشد حق تعالی در قبرش مار اژدهای کمارداز اتش که انها مانش را گزند تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه بیامرزد و اگر طالب حاجت او را معذور دارد و حالش بدتر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر ع منقم که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش برآورد شود و قدرت بر روا کردن حاجت او نداشته باشد دلش

در بیان فضیلت مؤمنان

و یکی از مشرکان پناه بود ا تا مشرف او را بخانه در اورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون مشرف مرد حق تعالی با و وحی نمود که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر تو را در بهشت جائی نمیبود تو را در بهشت ساکن میکردانیدم ولیکن بهشت حرام است بر یکه با شرف مرده باشد ولیکن ای اتش او را بر تو حرام گردانیدم اما موزان و از ارش مکن و در رد و طرف و زور و زی او را اخذ میفرمایند که از هر جا که خدا خواهد میفرستند و با ساینده معتبر از حضرت صادق ع منقم که حق تعالی وحی نمود بحضرت داود که بندگان مرا از من حسنه میکنند و بسبب ان بهشت را برای و مباح میکنم داود گفت خدایا ان حسنه کدام است فرمود که بر بندهٔ مؤمن من خوشحالی وسروری داخل کرداند اگرچه ببدل دانه خرما باشد داود گفت که خدایا سزاوار است کسیرا که تو اشنا سد که امید خود را از تو قطع نکند و بسند معتبر دیگر از حضرت منقم که هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول را خوشحال و مسرور کند خدا را مسرور و خوشحال کرده اینده است و هم چنین مؤمنی را عمکین و اندوه کند خدا و رسول را بخشم اورده است و در حدیث دیگر فرموده که محبوب ترین اعمال نزد حق تعالی ادخال سرور است بر مؤمن یا بنکه دری از سنکی او را سیر کرداند یا کربی و غمی را از خواطر او دفع نماید یا قرضش را ادا کند و از صدیر حضرت صادق ع منقول است که هر که حق مؤمن در نزد او را بحضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند که میخواهم برای تو بیانکنم مرتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی قبض روح بندهٔ مؤمن میفرماید و ملک که بر او موکل بود ندا بسلام میفرستد و میگوید پروردگار ابن بندهٔ تو نیکو بندهٔ بود بطاعت تو مسارعت مینمود و از معصیت تو احتراز میکرد و قبض روح او نمودی ما را بچه چیز امر میفرمائی خداوند عظیم الشان فرماید بر وید بدنیا و نزد قبر بندهٔ من باشید و بتحمید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من مشغول باشید و ثواب انها را برای بندهٔ من بنویسید او را از قبر مبعوث گردانم پس فرمود که دیگر میخواهی بگویم از فضیلت مؤمن گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی مؤمن را از قبرش مبعوث میگرداند با او از قبرش مثالی مصور بصورتی بیرون میاید و پیش او روان میشود پس مؤمن او میرود و پس از مؤمن با و میگوید که خدا ترا رحم کند چیزی نگو مقتضای بودی که با من از قبر بیرون نیامدی پیوسته مرا بشارت میدادی بدرود و کرامت از جانب خدا تا انکه مرا بر بهشت دساینید تو کیستی تا بمثال کو بیدن من اشروم که بر بوا در مؤمن خود را داخل کردی در دنیا خدا مرا از اشر و خلق نمود که مرا بشارت دهم و بسند معتبر از مشمعل منقم که سالی بحج رفتم و بخدمت حضرت صادق ع رسیدم فرمود که از کجا می ائی گفتم بحج امده بودم فرمود که میدانی که حج چه ثوابی دارد گفتم نه مگر انکه بفرمائی فرمود که بندهٔ چون هفت شوط طواف بخانه میکند و دو رکعت نماز طواف میگذارد و سعی میان صفا و مروه میکند حق تعالی از برای او شش هزار حسنه مینویسد و شش هزار گناه او را محو نماید و شش هزار حاجت او را برمی اورد گفتم فدای تو گردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی بتو اخبر دهم بچیزیکه ثوابش از این بیشتر است گفتم بلی فرمود که قضاء حاجت مؤمن بهتر است از نهده حج و در حدیث دیگر فرمود که هر که حاجت مؤمنی را برآورد حق تعالی او را ندا فرماید که بر من است ثواب تو را ضامن شوم از برای تغییر بهشت و بسند معتبر از مفضل منقم که حضرت صادق ع فرمود که بشنو انچه میگویم عمل نمایان و خبر بان علیه و ملبده مرتبه کان برادران مؤمن است گفتم فدای تو گردم کیستند ایشان فرمود که انها که رغبت مینمایند در قضاء حوائج برادران مؤمن خود بعد از این فرمود که هر که بکحاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار از حاجت او را برآورد که یکی از انها دخول بهشت باشد و یکی دیگر ان باشد که خویشان و اشنایان او را از خود راضی گرداند که ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث دیگر منقم که بمفضل فرموده که حق تعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضاء حوائج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی خود را از انجا اعتکاف کن و بروایت دیگر فرموده که قضای حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حجی صاحبش بیست هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر امام موسی کاظم ع منقم که کسیکه برادر مؤمنش را در حاجتی بنزد او بیاید او حیا میکند از خدا که بجانب او فرستاده است پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میگردد و ولایت ما بولایت خدا موصولست و اگر او را رد کند و حاجتش را برنیاورد و قدرت بر ان داشته باشد حق تعالی در قبرش مار اژدهای کمارداز اتش که انها مانش را گزند تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه بیامرزد و اگر طالب حاجت او را معذور دارد و حالش بدتر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر ع منقم که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش برآورد شود و قدرت بر روا کردن حاجت او نداشته باشد دلش

در بیان حاجت مؤمن

عمل کبیر شود برای اینکه قدرت بر قضای حاجت برادر مؤمن خود ندارد روز حق نعم بسبب انفع و اهتمام او را داخل بهشت گرداند از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که خدا را بندگان در زمین هستند که سعی می کنند در قضای حاجتهای مردم ایشان ایمنند در روز قیامت هر که برادر مؤمن خود را خوشحال و شاد گرداند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که هر که زاه رود در حاجت برادر مؤمنش هفتاد و پنجهزار ملک با او مرحمت برابر او بگسترانند و هر قدمی که بردارد حسنهٔ حق نعم در نامهٔ عملش بنویسند و گناهی از او کم کنند و درجه از برای او بلند کنند و چون از حاجت او فارغ شود و ثواب حجی و عمره با و کرامت فرمایند از امام جعفر صادق علیه السلام که هر که اعانت نماید بفقیر تا برسد برادر مؤمن عنکبین مضطر خود را در هنگامیکه بیاسمشقت و سختی افتاده باشد و غم او را زایل گرداند و اعانت او نماید بر برآوردن حاجتش حق تعالی برای او واجب گرداند هفتاد و دو رحمت که بیکرحمت امور معیشت دنیا او را باصلاح آورد و هفتاد دیگر رحمت بر او گسترد که برای او ذخیره نماید که بآنها دفع نماید از او فزعها و اهوال روز قیامت را و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید مؤمنی را حق تعالی از او دفع نماید هفتاد و دو کربه مشقت را یکی را در دنیا و هفتاد و دو کرب را ذکر بهای عظیم قیامت در هنگامیکه هر کس مشغول حال خود باشد و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه غمی و مشقتی از خواطر برای مؤمن پریشان برطرف حق تعالی حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورد و کسیکه عیب مؤمنی را بپوشاند حق تعالی هفتاد عیب او را در دنیا و آخرت او را بپوشاند و خدا او را اعانت نماید مادام که او در اعانت برادر مؤمن خود است پس منتفع میشوید بموعظها و رغبت نمائید در خیرات و بسند معتبر دیگر فرمود که هر که تر لبه یا دیگ برادر مؤمن خود بکند و قدرت بر آن نداشته باشد لبته خدا او را در دنیا و آخرت خوار کرداند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که از مؤمنی شدت و الم از شدتهای دنیا را برطرف کند حق تعالی هفتاد و دو شدت و الم از الم‌های دنیا و آخرت را از او دور گرداند از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که از چیزی خریده باشد و پشیمان شود و رد کند و او قبول نماید و کسیکه مضطر را بفریاد رسد و کسیکه بنده را آزاد کند و کسیکه عزبی را گداخدا کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هر که رد نماید از مسلمانان ضرر رابی را آتشی یا دشمنی از خدا کنا هان او را بیامرزد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که شخصی از ملائکه که در قبرش را ننه کرده بودند و نشانیدند و گفتند که ما صدای زیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم یکی کم کردند و همچنین کم میکردند تا بیک تا زیانه رسید و گفتند از این یک تا زیانه چاره نیست پرسید که بچه سبب از زیانه را بر من میزنید گفتند برای اینکه روزی بی وضو نماز کردی و بر ضعیفی گذشتی و او را یاری نکردی پس تا زیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید در حاجتی او قادر بر قضای آنحاجت باشد و نکند حق تعالی او را در قیامت روز زشت و متغیر بدیدار بگرداند و باو بگوید که برادر مؤمن تو آمد نزد تو در حاجتی که قضای آنحاجت بدست تو گذاشته بود و تو قادر بر انجام دادن آن بودی و نکردی بسبب کمی رغبت و خواهش ثواب این بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حاجتی خواه تو را عذاب بکنم و خواه ببیامرزم و دیگر فرمود که حق تعالی سوگند یاد کرده است که خوشوقت و خوشحال گرداند هر که خوشحال گرداند برادر مؤمن خود را در بهشت تا گوید بس است و سائلی که بدر خانه کسی آید و حاجتی خواهد و او را منع نماید از او چیزی از اموال دنیا را و او گفت که پناه میبرم بخدا از غضب او حضرت فرمود که حق تعالی سوگند خورده است که هر طایفه‌ای را در بهشت ساکن نگرداند که سائل را حبس نماید یا کسیکه سخن امام حقی را رد نماید یا کسیکه حق مؤمنی را برادر مؤمن خود یعنی ملاحظهٔ عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را بر نیاورد و شیطان در رتبهٔ او شریک شده بوده است و در حدیث دیگر فرمود که هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که بآن محتاج باشد از مؤمن او قادر باشد که آنچیز را از جانب خود یا از جانب غیر او بپیرساند حق تعالی او را در صحرای محشر بدار دو روی سیاه و چشمها ازرق و دستها در گردن بسته پس گویند که این خائنی است که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از آن فرماید که او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که منع کند حاجتی را که قضای آنحاجت او باشد مثل کناه عشار آن بر او لازم شود پرسیدند که گناه عشار چیست فرمود که مرتشد در دین خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسیکه خدا او را لعنت کند او را باید که نیست جدا و اجهام در بیابان مذلت تحقیر و ایذا مؤمنان و اندک ایشان از درگاه خود برانند و از آنها نه خود و نه دیگران هیچ ستم و ظلم از انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که میتواند و می حاجت برادر مؤمن خود را برآورد و نکند خدا او را در روز قیامت از آتش جهنم ایمن گرداند و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید از مرحمت و رأفت و

در بیان ایذا و اذیت مؤمن

و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و با یکدیگر سخنی داشتند یا مؤمن دیگر بیرون خانه آمده در را کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجا است گفت در خانه نیست آن مؤمن برگشت غلام چون بنزد مولا آمد از او پرسید که کی بود که در میزد گفت فلان مؤمن بود گفتم که در خانه نیست آن مؤمن ساکت شد و پروائی نکرد از برگشتن یا مؤمن دیگر غلام خود را ملامتی نکرد بر انکار و هیچیک از آن سه نفر از زده نشدند از برگشتن یا مؤمن دیگر مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد باز آمد یا مؤمن بانبدخانه آمد دید که ایشان از خانه بیرون آمده‌اند بیجانب مزرعهٔ خود میروند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیایم گفتند بلی و عذری از او نخواستند از برگشتن روز گذشته و آن مؤمن مرد پریشان محتاج فقیری بود در اثنای راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد کمانکه زدند که باران خواهد آمد بسرعت روانشدند ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد که ای اتش ایشان را بگیر و من جبرئیل رسول پروردگار عالمیانم ناگاه آتشی از میان ابر بازل شد آن سه نفر را بسوخت آن مرد فقیر تنها شاد و حیران و متعجب ماند و سبب واقعه را نداشت پس برگشت بخدمت حضرت یوشع آمد و قصه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آن از ایشان راضی شد بو بسبب آنکه کار یکه نسبت بتو کردند و واقعهٔ ایشان را نقل فرمود و نیز گفت که من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم فرمود که اگر این عفو پیش از نزول عذاب بتو نفع میکرد اما در این ساعت نفع نمیکرد شاید بعد از آن نفعی بایشان برساند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول که هر مسلمانی بعد از مسلمانی باید بزیارت او یا حاجتی با او داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و بیرون نیاید بپوستد در لعنت خدا باشد تا مؤمن را ملاقات نماید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول که نظر کردن بسوی مؤمنی که او را برساند خدا او را برساند روزی که پناه و سایه از غیر سایهٔ مرحمت او نباشد و از حضرت صادق علیه السلام منقول که هر که مؤمنی را برساند مؤمنی را استیلای خود برای اینکه مکروهی با و برساند جای او در آتش جهنم است و اگر برساند مکروه را برساند بفرعون و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که اعانت نماید بر ضرر مؤمنی بنصف کلمه در دنیا و آخرت حق تعالی در میان او و چشمش نوشته باشد که او نا امید است از رحمت من و باسائیده معتبر منقول که هر که بندهٔ مؤمن مرا ذلیل گرداند چنان است که علانیه با من محاربه و جنگ کرده باشد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول که در جهنم کوهی هست که از آن صعدا سکویند و در صعدا وادی هست که از آن اسعر میمانند و در سقر جاهی هست که از آن اهبهت میکویند هر وقت که پرده از آن جامه بر میگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد می‌آیند و در آن چاه هست مناز لجبازان و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول که مسلمانی را که مسلمان بترساند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول که هر که دستی بر مؤمنی زند که او را بخاطر بترساند و او را ذلیل گرداند و او را بخاطر گرداند و توبه نکند و از او قصاص نکشند تا بر روی او زند یا چیزی بسبب او واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد ملئکه بر او لعنت کنند تا او را از خاطر گرداند و توبه و استغفار کند پس زنهار که تعجیل مکنید در ایذای احدی از خلق شاید که او مؤمن باشد و شما ندانید و بر شما باد بنانی و نرمی و تندکردن از حربهای شیطانست و هیچ چیز نزد خدا محبوب‌تر نیست از حلم و نرمی و ثانی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول که هر که بر روی مسلمانی طپانچه بزند حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد و آتش را بر او مسلط گرداند و او را غلگرده با آتش جهنم بزند و هر که نازیانه در پیش دشمنان خدا جابر یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن نازیانه را در قیامت مار یکند که طولش هفتاد زرع باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسیکه سعی نماید در ضرر مؤمنی بسوی ظالمی و بدا و را بکوید و یا و مکروهی برسد حق تعالی اعمال شر احبط نماید و اگر مکروهی یا آزار یا و برسد خدا او را در طبقهٔ هاماز در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقول که حضرت امیر المؤمنین از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه حال دارد حاکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح نکند فرمود که چهام شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق علیه السلام منقول که شخصی که مؤمنی را بکشد بناحق با و میگویند که اگر خواهی که یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی و اگر خواهی مجوسی بمیر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول که هر که منع کند کناه کارترین مردم نزد خدا کسی است که کسی را بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شمار افریب ندهد حال کسیکه دست بخون مسلمانی کشوده بدستیکه او را کشندهٔ هست که هر گز نمیمیرد که آن آتش جهنم است از حضرت صادق علیه السلام منقول که آدمی در دین خود هست مادام که مرتکب خون حرامی نشود و کسیکه عمدا مؤمنی را بکشد بتوفیق توبه نمی‌یابد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول که شخصی از درگاه خداوند محمد از خون پسر او گوید که من والله کسی را نکشته‌ام و شریک در خون او نکشته‌ام حق تعالی باو فرماید که فلان بندهٔ مرا بید یاد کردی و این سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد و از حضرت صادق علیه السلام منقول که سر کسیکه داخل بهشت شود

حقوق پادشاهان بر رعیت

شوند کسیکه خون بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که از چهار چیز بر حذر باشید و از آنها بپرهیزید و قیامت خون مسلمانان را نخورید پس او را حاضر میکنند و بگردن او میگذارند و او را داخل دوزخ میکنند و در دنیا مردم حکم میکنند و هر کشته شده قاتل خود را می‌آورد و خونش را بر روی او میریزد و میگوید که این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی که بگو ایکروه بنی اسرائیل از نهاد که اجتناب نمایند از کشتن کسی بغیر حق که هر که یک کس را عمدا بکشد مرا در مرتبه میکشم و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر که موضع یک عمدا بکشد خدا جمیع کناهان کشته شده را بر کشنده اش بنویسد و کشته شده از کناهان بدر آید و از حضرت رسول ص منقول است که فرمود بحق آنخداوندیکه مرا بحق مبعوث گردانیده است که اگر جمیع اهل آسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانی و راضی باشند بان خدا همه را بروی در آتش جهنم افکند و از حضرت صادق ع منقول است که شخصی در قیامت بیاید و بدهنکا میکه مرد در حساب باشد و او را بخون او وکند و بگوید که او بنده خدا مرا با تو چکار و بتو گوید که در فلان روز فلان کلمه گفته و اعانت بر کشتن من کرده پس در حقوق پادشاهان و رعایت امور ایشان و دعا کردن برای صلاح کار ایشان و متعرض سطوات ایشان نشدن است بدانکه پادشاهان بنگر بر دین حق پناه ایشان را بر دعیت حقوق بسیار است که حفظ و حراست ایشان میباید و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و دین و دنیا بی ایشان بجمایت پادشاهان منتظم خواهد شد پس ایشان را دعا باید کرد و حق ایشان را باید شناخت خصوصا در هنکامیکه بعد الت سلوک ننمایند چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند که از اجلال و تعظیم خدا است پادشاه عادل اگرچه ظاهر شریعت نباشد چنانچه در حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و مجای سلطان عادل امام عادل واقع شده است اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد و اگر پادشاهان خلاف بر نهی صلاح و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان میباید نمود که خدا ایشان را باصلاح آورد زیرا که دلهای پادشاهان در جمیع خلایق بدست خداست و مطلق پادشاهان جابر و ظالم را نیز رعایت باید کرد و تقیه از ایشان واجب است و خود را از ضرر ایشان حفظ کنند و موثر قهر ایشان نسازند چنانچه حضرت سید الساجدین ع در رساله حقوق میفرماید که حق پادشاه بر تو آنست که بدانی که خدا ترا در مرتبه او ساخته و او را امتحان نموده که بر تو سلیط و سلطنت داده است و بدانکه بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او مگذاری که خود را اهلاک انداری و شریک کنا او باشوی و از نعمت خود را از اضرار و عقوبت او در حضرت صانع ع منقول است که چون خود را بر هیم ع را بعد از انداختن با تش از ملک خود بیرون کرد داخل ملک پادشاهان قبط شد و صندوقی ساخته بود حضرت ساره را در صندوق دیگر بود که کسی بر او نظر نیفکند در ملک آن پادشاه بعثاری رسید چون آمدند که عشر مال حضرت ابراهیم را بگیرند گفت در صندوق چه چیز است حضرت فرمود که مرا چه خواهی حساب کن و عشر شر ایکه او گفت راضی نمیشوم تا در صندوق را بکشایم چون در صندوق را کشودند پرسیدند که این کیست فرمود که زن من و دختر خاله من است عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را بپادشاه عرض نمود پادشاه امر بحضور کرد چون حضرت ابراهیم بمجلس پادشاه داخل شد پادشاه گفت در صندوق را بگشا فرمود که حرمت من در اینصندوقست و هرچه با خود دارم فدا میدهم که در صندوق را باز نکنم پادشاه مبالغه نمود و بصندوق فرا کشود و چون حسن و جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت فرمود که خداوند دست ترا از حرمت من حبس کند در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست که دست را بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدا تو دست مرا چنین کرده حضرت فرمود بلی خداوند من صاحب غیرتست حرام زاده دشمن میدارد و هر حیله که میدانی بکار میبری تا دست مرا بحرمت من رد کنی تا دست تو بحالت خود برگردد پادشاه گفت خدا دست مرا بحرمت تو رد کند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود و دستش صحیح شد باز بخلوت دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم ع دعا کرد دستش خشک شد تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش برگشت حضرت ابراهیم را تعظیم کرد گفت هر چه خواهی بر و ما از تو باجی طلبداریم ابراهیم گفت که چه جای آن گفت نیز ابتطبه خوش و دیدار میخواهم حضرت فرمود که او را بدو دادم معمول دار پادشاه بخشید حضرت ابراهیم روانه شد و پادشاه بعقب ابراهیم بیرون آمد ابراهیم پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم گردد انتهای راه وحی رسید بابراهیم که بایست و پیش رو پادشاه جبار راه مرو حضرت ابراهیم ایستاد و بپادشاه گفت خداوند من ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شنیده ام که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است و حضرت رسول ص و حضرت امیر المؤمنین ع وصیت نموده که هشت کس را که ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را

در بیان مفاسد فقرا و پادشاهان

کسیکه بسفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحبخانه تحکم کند و کسیکه طالب خیر از دشمنان خود نماید و کسیکه از ایشان طلب فضل و احسان نماید و کسیکه خود را در میان داخل کند در جائی که در میان ایشان باشد و او را داخل دران ننگرند و کسیکه استخفاف نماید بپادشاه و خاصه سلطانی و کسیکه در جائی نشیند که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد و کسیکه با کسی سخن گوید که او گوش ندهد و از سخن نشنود از حضرت صادق ع منقول است که هر که با ایشان مبالغه و مناقشه میکند ذلیل میشود و بپادشاه و قرض خواه و از حضرت رسول ص منقول است که حق سبحانه و تعالی میفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق کرده ام پادشاهان را و دلهای ایشان را در دست قدرت خود دارم پس هر گروهیکه اطاعت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان میکنم و هر فرقه که معصیت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان بخشم می آورم پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من از کناهان خود تا دلهای ایشان را بسوی شما میل دهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که چون حضرت خیر رعیت آنخواهد بر ایشان پادشاه مهربان میگرداند و او را برای او وزیر عادلی مهیا و میسر میگرداند و از امام موسی کاظم ع منقول است که بشیعیان خود فرموده که ایکروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاهان خود پس اگر عادل باشد دعا کنید خدا او را باقی بدارد و اگر جابر ظالم باشد از خدا سوال نمائید که او را اصلاح نماید بدستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه شما است و بدستیکه پادشاه عادل بمنزله پدر مهربان است پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن دارید و از حضرت رسول ص منقول است که هر که اطاعت پادشاه خدا را انکرده است و نیز که حق تعالی میفرماید که خود را بمهلکه میندازید و از حضرت صادق ع منقول است که هر که متعرض پادشاه جابر شود و بسبب آن ببلیه مبتلا شود خدا او را در آن بلا اجر ندهد و بران شدت و اصبر عطا نفرماید جدول ششم در بیان مفاسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و اضافه بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان و مدح کردن ایشانست بدانکه تقرب ملوک و زر اموجب خسران دنیا و عقبی است و در دنیا دو روی اعتبار الود بصد هزار ذلت و محنت هست و بزودی بطرف میشود و در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب میماند و از برای دانستن این امر مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضاء دولتهای ایشان کافی است و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاعی دارد باشد میداند که در عین اعتبار دیگر لحظه رفاهیت ندارد و حضرت بر حال فقرا و بیچارها میبرند و مفاسد قرب ایشان بسیار است اول اعانت ایشان در ظلم بود چه بسیار ظاهر است که بسیار خلطه با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها میسر نمیشود دوم میل قلبی و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت و دوستی و محبت هم میرسد و حق تعالی میفرماید که رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که آتش شما را مس میکنند و اخبار در هنی از مراوده ایشان بسیار است سیم راضی بودن بافعال قبیحه ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسیکه بظلمی راضی میشود در ظلم شریک است چهارم انکه بکثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قبایح احوالشان از نظر محو میشود و بلکه مستحسن مینماید و موجب میل و رغبت میگردد در افعال میشود بروی انیکس با نها مبتلا میشود پنجم انکه در مجالس ایشان نامه معاصی بوقوع میپیوندد و خوش نما نیست بحسب عرف و عادت مجالس ایشان انستکه هزلیات باطله بگویند و هر فرقه ای که اراده نمایند ایشان را مدح و تحسین میکنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و رسول است ششم انکه اگر ظلمی در مجالس ایشان شود منع نمیتوان نمود عرفا و کسیکه خواهد مصاحب هم شر باشد مؤید قول ایشان نیز میباید بگوید و در این ضمن تواند هنی از منکر بعمل آید که از جمله کناهان کبیره است هفتم انکه بقای ایشان را بر ظلم میخواهد تا خود نزد ایشان معزز باشد یا بسبب محبت ایشان عزت ایشان را میخواهد و این نیز جایز نیست هشتم انکه در خوانهای ایشان شبهه ایشان داخل میباید شد و بر بساطهای شبهه ایشان میباید رفت و از لقمهای شبهه ایشان میباید خورد و این هم موجب فساد و قبایح است بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم بحرمت آنها هم میرود و بی شبهه حرام میشود و باز میباید تصرف کرده اعاده نمود و مفاسد دیگر بسیار است که از این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه از حضرت صادق ع منقول است که بخیل را راحت نمیباشد و حسود را لذت نمیباشد و پادشاهان را وفا نمیباشد و دروغگو را مروت نمیباشد و سفیه و بیخرد را بزرگی نمیباشد از حضرت صادق ع منقول است که پادشاهان از جمیع مردمان بیوفاترند و دوستی پادشاهان از همه کس کمتر است و از حضرت صادق ع منقول است که اگر بدوستی داشته باشی و بولایت و حکومتی برسد و او را بر دیگران بخیر بیشتر یاد توسلوک نمیکند پس او دوست بد هست بر او از حضرت امام موسی کاظم ع منقول است که چهار چیز است که دل را فاسد میکنند و موجب قساوت قلب

در بیان مفاسد قرب پادشاهان

میشود و نفاق را بر دل میرویاند چنانچه از دختر امیر میآید لهو و ساز و غنا شنیدن و مخنث کفتن و در خانه پادشاهان رفتن
و طلب صید کردن و از حضرت رسول ص منقم که هر که ملازم پادشاهان شود مفتن میگردد و هر قدر پادشاه نزدیکتر میشود
از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق ع منقم که صاحب ورع و پرهیزکار کسیست که از محارم الهی پرهیزد و از شبهها اجتناب نماید
و اگر از شبهها اجتناب ننماید بمحرمات میافتد بنادانی و کسیکه منکر این را ببیند و انکار آن نکند تا آنکه قادر بر آن باشد پس دوست
داشته باشد که خدا را معصیت کنند و هر که دوست دارد که خدا را معصیت کنند باخدا دشمنی علانیه کرده است پس کسیکه بقصد
ظالمان را خواهد پس دوستی دارد که خدا را معصیت کنند و حال آنکه حق تعالی حمد کرده است خود را بر هلاک کردن ظالمان
بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین منقم که ظلم کننده و کسیکه در ظلم اعانت او مینماید و کسیکه بظلم او راضی است هر سه شریکند
در ظلم و از حضرت صادق ع منقم که حضرت عیسی ع فرموده بنی اسرائیل که اعانت مکنید ظالمان را بر ظلم که فضل شما باطل میشود
و از حضرت رسول ص منقم که هر که مدح کند پادشاه جابر را و ترسان او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین ظالم با عذاب
در جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلم قرین هامان باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت نماید
چون ملک موت بتو آید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که حاضر
مباش شبی در مجلسیکه پادشاه جابری ظلم و عدوان کند یا کشتن یا ظلمی را کند اگر یاری او نکنید نزد اکثر یاری و نصرت
مؤمنین بر مؤمن واجبست در هنگامیکه حاضر باشید و اگر حاضر نباشید و مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد بود
و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقم که امام محمد باقر ع روزی گفت بنده که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشستم و دیدم
دیگر بخدمت او حضرت رفتم فرمود که آن شخص مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم بلی گفتم ندای تو کردم انقاضی مرا اکرام مینماید و مکانی
نزد او مینشینم حضرت فرمود که چه چیز تو را باین کرده است آیا نه آنست که لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل مجلس
فرا گیرد و حضرت امیرالمؤمنین در وقت وفات حضرت امام حسن را وصیت فرمود که صالح زاد و توشه دنیای صلاح و فساد
و امداد اکن که دین خود را از شر او حفظ نمائی و در دل او از دشمن دار و از حضرت صادق ع منقم که هر که ظالمی را معذور دارد
و در ظلمش خدا مسلط کرداند بر او کسی را که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای دفع انظلم دعایش را مستجاب نکند و او را از ظلم او
بورث اجر ندهد و بسند معتبر از حضرت منقم که اعوان ظالمان در قیامت در سرادیقهای آتش خواهند بود تا حق تعالی از حساب
خلایق فارغ شود و در حدیث دیگر فرموده که از جمله رکون بظلمه آنست که بنزد پادشاه جابری بروی و انقدر چیزی او را خواهد که دست
بکیسه کند و یا عطا کند او را و از حضرت رسول ص منقم که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعالی ندا میکند که کجایند ظالمان
و اعوان ایشان و هر که لقمه در دوات ایشان کذاشته یا سر کیسه برای ایشان بسته یا مدادی با ایشان داده ایشان را با ظالمان
محشور کنند و فرموده که هیچ بنده نزد پادشاه مقرب نمیشود مگر آنکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مال دنیا زیاد نمیشود مگر
آنکه حسابش دشوار میشود و هیچ بنده اتباعش زیاده نمیشود مگر آنکه شیاطین او بیشتر میشوند و در حدیث دیگر
فرموده که زینهار که احتراز نمائید از درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان که هر که بدرگاه ایشان و حواشی و اتباع ایشان
نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا او را از او بردارد و او را واگذار کرداند
و از حضرت صادق ع منقم که فرموده که حفظ نمائید دین خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت کنید دین خود را بتقیه و
مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان و بدانید که هر مؤمنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد
صاحب سلطنتی یا کسیکه در دین مخالف او باشد از برای طمع آنچه در دست اوست از دنیا خدا او را گرفتار کرداند در
دشمنی دارد و بخود واگذارد و اگر چیزی از دنیا او بدست آرد حق تعالی بر کثرت آن چیز هر روز و هر چه از آن مال در حج و عمره
و بنده از راه کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق ع منقم که هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته
حق تعالی از او در غضب و خشم باشد تا دست از آن اعانت بردارد **حدیث دوم هفتم** در بیان چند حدیث که بآن جهات نجوم
حکام و امرا میتوان از فتن بدانکه گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد کردن بخانهای ایشان واجب میشود بسببی چند
اول تقیه چنانچه سابقا مذکور شد پس اگر کسی اندیشه داشته باشد برای دفع ضرر از نفس یا مال یا عرض خود ضرر دیگری
ضرر دیگر ایشان لازم است حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بخانه خلفای بنی عباس علیهم اللعنة و منسوبان ایشان
بتقیه تردد مینمودند و ملایمت و مدارا با ایشان میفرمودند دوم آنکه بقصد ابتر نرود که دفع ضرر از مظلومی بکند

در مدح حسن خلق و مذمت سوء خلق

یا نفعی بمؤمنی برساند و یا بدین سبب ضرری که لازم و واجب شود چنانچه احادیث بسیار در باب فرار از مظلومان و قضای حوایج
مؤمنان بلکه اگر کسی قادر بر دفع ظلمی بر مؤمنی نباشد و رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه ان نشود شریک ان ظالم خواهد
بود و مقتضا خواهد کرد بدین و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث وارد شده است که هر چیز برای زکوتی است و
زکوة جاه و اعتبار آنست که از حضرت صادق ع منقم که حوایج برادران مؤمن کند چنانچه بیاید در زکوة جاه و عزت و اعتبار و مال زیاد میشود بصرف کردن جاه و اعتبار
عزت خود را راه خدا از هر زیاده میشود هم چنانچه بیاید زکوة مال تلف میشود هم چنین بدانکه صرف کردن اعتبار بر طرف میشود
و خدا او را ذلیل میکرداند چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقم که حضرت رسول ص فرموده که بمن برسانند حاجت
کسیرا که نمیتواند حاجت خود را بمن برساند بدو سبب یکی کسیکه بصاحب سلطنتی برساند حاجت کسیرا که قادر بر برآوردن حاجت
نباشد حق تعالی در روز قیامت قدمی بر صراط ثابت بدارد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقم که فرموده که اگر از کوهی بزیر افتم و پاره پاره شوم دوست تر میدارم از آنکه متولی عمل از اعمال ظالمان شوم یا بر بساطی یکی از ایشان راه روم مگر آنکه غمی از مؤمنی برادارم
یا اسیری یا محبوسی را خلاص کنم یا قرض مؤمنی را ادا نمایم بدو بسنکه کمتر چیزی که با اعوان ظالمان میکنند آنست که بر سر ایشان میروند
از آتش میرهند تا حق تعالی از حساب فارغ شود ای ذی که مرتکب عملی از اعمال ایشان نشوی یا بر ادران مؤمن خود احسان
کرده باشی باعث تخفیف کناه تو شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هیچ جبار نیست مگر آنکه با او مؤمنی میباشد که خدا
بسبب او هر مؤمن دفع ضرر ایجبار از شیعیان مینماید و بهر مؤمن از حرمت کمتر از جمیع مؤمنان خواهد بود بسبب مصاحبت ایجبار
و از حضرت امام موسی کاظم ع منقم که خدا را با پادشاهان دوستی مباش که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود مینماید سهل آنکه
بقصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند بتوان ایشان برود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان
بگیرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که حضرت لقمان بخانه قضاة و پادشاهان وارد میشد و ایشان را
موعظه میکرد و بر ایشان ترحم میکرد بسبب بلائی که ایشان بان مبتلا کردیده اند و دل با عتبارات فانی دنیا بسته اند
و عبرت از احوال ایشان میکرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ مینمودند که بان غالب میشدند بر نفس و بجاهد با هوا
و خواهشها نفس میکردند با بر این که این وجوهی که مذکور شد با وجود دیگر که ذکرش موجب طول کلام است کاه است
که غرض واقعی ادمی است اکثر اوقات نفس غرضها فاسد دنیا لات باطل خود را از محبت جاه و عزت و اعتبار و مال و منصب طلب
با بنصوص تمام در نظر ادمی مزین میکرداند و او را میفریبد و کمان میکند که از برای خدا است اما چون بشکافند معلوم میشود
که غرض محض دنیا بوده است و در اینمقام موهوماتی نفسانی با اغراض صحیحه انسانی بسیار مشتبه میشود پس بزرگ فریب نفس
و شیطان را باید خود و خود را در معرض چنین مهالک نیندازد و هدینا الله و جمیع المؤمنین الی مسالک الیقین یا باید در
لا یزال العبد یزداد من الله بعدا ما شغله خلقه ای بوزپیوسته ادمی از خدا دور میشود مادام که خلقش بد است بدانکه خلق
صفتی راسخ میکوینده که ملکه نفس و حالی او شده و اخلاق حسنه نزد حق تعالی بهتر است اعمال حسنه همچنین خلقها بد بدتر است
از عملها بد و بسا باشد که صاحب خلقی بد عبادات بسیار کند و صاحب خلقی نیکی اعبادتر آنکند و در رجه او نزد خدا رفیعتر باشد
و بر اخلاق اعتماد نیست چون خلق بد جانفس شده و بروی از او منفک نمیشود و بر اعمالی که بواعث انها ملکات نفس نشده
باشد اعتماد نیست و زود متبدل میشود و خلق فطری میباشد که حق تعالی در اصل فطرت نفس را چنین خلق فرموده یا
و کسی نیز میباشد و ان بکثرت ممارست بر اعمال خیر حاصل میشود مثل آنکه سخاوت در بعضی مردم فطریست که چنین خلق شده
اند و بعضی هستند که در طبعشان بخلی هست اکر در مقام ازاله آن در ایند ازاله اش باین میشود که مکرر خود را بدار بر اخراج
کردن و بر نفس خود زور اورد و بملاحظه ثواب و عقاب و تفکر در حسن احسان نمودن و قبح بخل و رزیدن و هر چند بیشتر از او صادر
میشود بر نفس اسانتر میشود تا آنکه حالی نفس میشود که بطبع مایل میشود بسخاوت و کریزان میشود از بخل و باین مرتبه که کرده
خلق میشود و هم چنین کاه هست که جمعی طبعشان اصل خلقشان سخاوت و مایلست و خود را باغوای شیطان بر بخل میدارند تا
ایشان میشود و هم چنین در سایر اخلاق حسنه و انکسیکه صاحب اخلاق حسنه شده است کمالش بیشتر است اما انکسیکه بعشق
بر خود میکرداند امر مهم را چون بر او دشوارتر است از اینجهت ثوابش ممکن است که زیاده باشد و خلق حسن که در احادیث وارد شده
کاهی بر مطلق صفات حسنه که ملکه نفس شده باشد اطلاق می کنند و کاهی بر خصوص خلق معاشرت با خلق اطلاق میکنند و هم
چنین خلق شوی و بدانکه بدخلقی بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته خود را و اکثر خلق را و دور از ان دارند خوش خلقی بهترین صفات

حسنه است و جمیع معایب را میپوشاند و از اعظم ارکان ایمان است چنانچه بسند صحیح از امام محمد باقر ع منقول است که از مؤمنان کسی ایمانش کامل‌تر است که خلقش نیکوتر است از حضرت رسول ص منقول است که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و از حضرت صادق ع منقول است که حسن خلق محبوب تو نیست از اینکه مردم را فراگیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق نیکو آدمی را میرساند بدرجهٔ کسیکه روزها روزه دارد و شبها بعبادت خدا ایستد و از حضرت رسول ص منقول است که امت من بسبب آن داخل بهشت میشوند پرهیزکاری از محرمات الهی و خلق نیکو است و از حضرت صادق ع منقول است که خلق نیکو گناهان را میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد و فرمود که نیکی کردن بخلق نیک با مرد معاشر نمودخواهان را معمور و آباد میکند و در حدیث دیگر فرمود که خلق عطیه است از جانب خدا که بخلق خود عطا میفرماید و بعضی از ایشان سجیه و طبیعت آدمی است و بعضی آنست که آدمی نیت و عزم خود را بر آن میدارد راوی گفت که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده‌اند و غیر را نمیتوانند کرد و صاحب نیت و عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا و خود را مجبور بر نیکی خلق میدارد این بهتر است و ثوابش بیشتر است و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت میفرماید و بسند معتبر از علی بن اسباط منقول است که حضرت صادق ع فرمود که چون با مردم خالطه نمائی اگر تو انی چنین کن که با هر که مخالطه کنی نیت توبه الای دست او باشد و احسان او زیاده باشد بدستیکه گاهست که بنده در عبادت تقصیر دارد و خلق نیکوی او را در وجه او از خلق نیکو بمرتبه و درجهٔ جماعتی میرساند که روزها روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول ص در مسجد نشسته بودند کنیزکی از انصار آمد کنار جامهٔ حضرت را گرفت بر خواستند که شاید سخنی یا کاری آشته باشد چون برخواستند و ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بکنار جامهٔ حضرت دراز کرد باز حضرت برخواستند تا سه مرتبه چنین کرد بنده چهارم بر حضرت برخواستند گفت یا رسول الله چرا مرا از خدمت کردن باز میداری حضرت فرمود که ای کنیزک ترا ملامت کردند که چرا این قدر از آنحضرت کردی و چکار داشتی گفت در خانهٔ ما بیمار بود مرا فرستاده بودند که پارهٔ از جامهٔ آنحضرت را برای شفا بگیرم چون دستکش شدم حضرت برخواستند حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم باز خصت بگیرم در آن خود جدا کردم و با سائیدند بیا از حضرت صادق ع منقول است که خلق فاسد میکند ایمان را چنانچه سرکه عسل را ضایع میکند پیوسته در معاقبات دارد و از حضرت رسول ص منقول است که توبهٔ صاحب خوی بد قبول نمیشود زیرا که اگر از یک گناه توبه میکند بگناهی از آن بدتر گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن هم دارد و نرم و ملایم و با ساحت و صاحب خلق نیکو است و کافر درشت و غلیظ و بد خلق و منفور است و از حضرت صادق ع منقول است که فرمود که حق تعالی دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است پس نیکو صحبتی نمائید با این نیکوئی و حسن خلق و در حدیث دیگر رسیدند که چه چیز است اندازهٔ خلق نیکو فرمود که آنست که پهلوی خود را نرم کنی که از پهلوی تو کسی سخت ملایم و نیکو گفتار باشد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی با ایشان ملاقات نماید و حضرت رسول ص فرمود که جبرئیل از جانب حق تعالی نزد من آمد و گفت یا محمد بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است و فرمود که شبیه‌ترین شما بمن کسی است که خلقش نیکوتر باشد و در دیگر فرمود که نزدیکترین شما در قیامت کسی است که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که همه مردم را بما نمیتوانید فراگیرید پس همه را فراگیرید بخوش روئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حسناتت را اسبک کند و از حضرت صادق ع منقول است که چون خبر فوت سعد معاذ انصاری را بحضرت رسول ص رسانیدند حضرت با صحابه بجنازهٔ او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند چون جنازه اش را بردا شتند حضرت بی کفش و رداء بطریق اصحاب مصیبت از جنازهٔ او روان شدند و گاهی جانب راست و گاهی جانب چپ تابوت را میگرفتند چون بنزدیک قبرش گذاشتند حضرت داخل قبر شدند و بدست مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت بر او چیدند و بگل درخشها خشتها را اندود کردند چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش میریختند فرمودند که میدانم که بدن سعد خواهد پوسید اما حق تعالی دوست میدارد که بنده کاری کند محکم بکند و در هنگامیکه حضرت قبر شهدا را هموار میکردند در سعد گفت که ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو حضرت فرمود که نمیدانی در سعد خواموشش ناش و جرم مکن بر پروردگار خود بدستیکه سعد در قبر فشاری دید چون حضرت برگشتند صحابه پرسیدند که یا رسول الله در جنازهٔ سعد کار چندگرد که در جنازهٔ هیچکس ندیدیم که چنین کنی در جنازهٔ او کفش رفتی فرمود که ملئکه را دیدم که در جنازهٔ او صاحب نعش بر انداخته رداء و کفش آمده اند من نیز تا بعد از ملئکه کردم شنیدم که گاهی چپ و راست جنازه را میگرفتی فرمودی که دستم با دست جبرئیل بود هرجا که او

میگرفت

میگرفت من میگرفتم گفتند که خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن قبر او فشار بیش و بتر رسید فرمود که باین فشار بیش و بتر رسید که با اهل و یار او اش کج خلقی میکرد و حضرت رسول ص فرمود که در حسنات کسی جمع نمیشوند بخیل بود و کج خلق بود یا اذر الکلمة الطیبة صدقة و کل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة یا اباذر من اجاب داعی الله و احسن عمارة مساجد الله کان ثوابه من الله الجنة فقلت بابی انت و امی یا رسول الله کیف نعمر مساجد الله قال لا ترفع فیها الاصوات و لا یخاض فیها بالباطل و لا یشتری فیها و لا یباع و اترک اللغو ما دمت فیها فان لم تفعل فلا تلومن یوم القیمة الا نفسک یا اباذر ان الله نعم یعطیک ما دمت جالسا فی المسجد بکل نفس تنفس نفسک فیه درجة فی الجنة و تصلی علیک الملئکة و تکتب لک بکل نفس تنفست فیه عشر حسنات و تمحی عنک عشر سیئات یا اباذر اتعلم فی ای شیء انزلت هذه الایة اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون قلت لا فداک ابی و امی قال فی انتظار الصلوة بعد الصلوة یا اباذر اسباغ الوضوء فی المکاره من الکفارات و کثرة الاختلاف الی المسجد فذلکم الرباط یا اباذر و یقول الله تبارک و تعالی ان احب العباد الی المتحابون بجلال المتعلقة قلوبهم بالمساجد و المستغفرون بالاسحار اولئک اذا اردت باهل الارض عقوبة ذکرهم فصرفت العقوبة عنهم یا اباذر و کل جلوس فی المسجد لغو الا ثلثة قرائة مصل او ذکر الله او سائل عن علم ای ابوذر کلمهٔ پاکیزه و نیکو صدقه است یعنی سخنی که بکوی و بسبب نفعی بمنی برسد ثواب تصدق دارد یا سخن نیکو هر چه باشد از قرائت و دعا یه اذکار و حکم و معاف همه صدقه است و از آنچه سائل خواهی صدقهٔ هر نعمتی است که انفاق در راه رضای حق تعالی نمایند پس صدقهٔ زبان آنست که سخنی چند از آن صادر شود که موجب خوشنودی حق تعالی گردد و صدقهٔ علم آنست که ترا بطاعتی دلالت کند و صدقهٔ پا آنست که در راه قرب خدا سعی نمایند چنانچه بعد از این مذکور میشود که هر گاه میکه بسوی نماز جماعت گردد در مساجد یا مطلق نماز بر میدارد صدقه است ای ابوذر هر گاه اجابت نماید داعی خدا را یعنی مؤذن را که از جانب خدا مردم را بنماز میخواند و نیکو اذان کند و معمور گرداند مساجد الهی را ثوابش از جانب خدا بهشت است ابوذر گفت بپدر و مادر فدای تو باد یا رسول الله چگونه اذان کنیم مساجد الهی را فرمود که صدا را در مسجد بلند نکنند و مشغول سخن لغو و باطل نشوند و چیزی نخورند و نفروشند و ترک نمایند سخن لغو و بی فایده مادام که در مسجد اند و اگر چنین نکنند در قیامت ملامت بخواهی کرد مگر خود را ای ابوذر بدستیکه مادام که در مسجد نشسته حق تعالی بهر نفسی که میکشی درجه در بهشت بتو عطا میفرماید و بر تو صلوات میفرستد ملئکه و طلب رحمت از برای تو مینمایند و مهر نفسی که در مسجد میکشی ده حسنه در نامهٔ عمل ثبت میکنند و ده گناه محو مینمایند ای ابوذر میدانی که این آیه در چه چیز نازل شده است اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون ترجمهٔ آن بقول اکثر مفسرین آنست که ای ابوذر که مؤمنان صابر باشید بر مشقت طاعات و بر آنچه بر شما میرسد از سختیها در دنیا و شکیبائی ورزید بر شدائد حرب با دشمنان دین یا با نفس و شیطان قدم استوار دارید و میدان محاربه ساخته و مهیا و آماده باشید در سرحدها برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید از خدا و بپرهیزید از معاصی شاید که رستگار شوید ابوذر گفت بمنزل تو بادم و مادر فدای تو باد یا رسول الله فرمود که این بدو باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز نازلشده است یعنی کسیکه از نماز ظهر مثلا فارغ شود و در مسجد بماند و مشغول تعقیب یا در خانه باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و از انجا بجماعت دیگر رود و در میان این دو نماز مشغول کار دنیا نباشد صبر کرده است بر مشقت طاعات و قدم استوار کرده است در مجاهدهٔ نفس و شیطان یا در دیگر مجادله نماید در مهیا محاربهٔ ایشان بوده است و در کمین شیطان بوده که در صدد ایمان زدن نباشد و هم چنین در فاصلهٔ بین نماز عصر و شام و خفتن و سایر نمازها که کسی را شغل ضروری نبود باشد و ممکن است که مراد حضرت این باشد که هر که شامل اینعمل نیز هست کو شامل جمیع اینها بود شمه ظاهری نیز بوده باشد و ممکن است که این امر نازلشده باشد ای ابوذر وضوء کامل و تمام با شرایط و آداب و مستحبها بجا آورد در بخشیها و هواها میرزا کفارا است که موجب کفارهٔ گناهان میگردد و بیا بمسجدها رفتن و ملازم مساجد بودن رباط است که حق تعالی در این ایه امر فرموده است ای ابوذر حق تعالی میفرماید که بدستیکه بحبوبترین بندگان نسبت بمن کسی است که با یکدیگر دوستی میکنند بسبب جلال الهی که با ایشان داده ام و دلهای ایشان بسته است بمسجدها و از گناهان خود استغفار مینمایند در سحرها انچنان عفو میکنم هر گاه اراده نمایم که با اهل زمین عذابی بفرستم عذاب را از اهل زمین باز میدارم ای ابوذر هر نشستنی بوده و هست در مسجد لغو و بی فایده است مگر پنج چیز نماز کذارندهٔ که در نماز خود قرائت قرآن کند یا کسیکه بیاد خدا مشغول باشد یا کسیکه علم و مسائل دین خود را از علما سئوال نماید یا کسیکه مریض را عیادت نماید یا کسیکه بنماز جنازه میرود

در فضیلت نماز جماعت است

در بارگاه و بارگاه و بخت و بارگاه می‌باشد اما مانند و بدی نیاز چون در مکان زینت و نسبت همه مکانها با و مساوی است بر خلاف
عبادت و معرفت و قرب خویش بارگاه‌ها و منظرها و جلوه‌گاهها مقرر فرموده چنانچه بلاد شبیه بارگاه عرش میباشد که جلوه
بزرگی و کمال خود را برای مردم بران عرش میکند خداوند ذوالجلال را عرشها هست در هیچ یک محتاج نیست بکرسی و جمیع ممکنات
که مستقر قدرت و عظمت بیند و هر ذرة از ذرات ممکنات که نظر میکند صفات کمالش بر تو جلوها میکند از فرد فرد در انظام مؤثر
علم و حکمتش بامر او از لطف و رحمتش دران موجود است نه بانعمنی باطلی که ان ملحد میگوید که با هم چیز یکیست و هم چیز از اوست تعم شامنعما
بقولون بلکه اثار صفات کمالیه خود را در هم چیز ظاهر کرده و در هر چیز که نظر میکنی چند هزار اثار قدرت و علم و لطف و رحمت
او مشاهده میشود و از این عرشها یکعرش که از همه بزرگتر است و اثار قدرتش در ان بیشتر است از اعظم و اعظم فرموده و در ان
خواص خود را بمشاهدة انعرش برد و اکرنه نسبت بدان عرش و زمین و اسمان و دریا و صحرا یکیست و یکعرش دیگر عرش محبت و معرفت
اولیاست یعنی دلهای دوستان و مقربانش که ان دلها را بر کرسی و مستقر بارگاه عظمت و جلال محبت و معرفت اولیاست یعنی صفات
و کمال و جلال و جمال خود را در انها جلوه گر دانیده چنانچه منقم که دل مؤمن عرش خدا و ندرحمن است و دیگر بارگاه‌ها عبادت و قرب خویش
بارگاه‌ها مقرر فرموده و این بارگاه‌ها را مهبط فیضهای بی نهایت و رحمتهای بی اندازه خود کرده بارگاه اعظمش عرش اعلا است
که خاص خواص خود را بان بارگاه راه داده و در زمین بارگاه‌ها مقرر فرموده و بنا بارگاه‌ها ان ناقصها و عاجزان بطلا و نقره و یاقوت
و مروارید بنا راسته زیرا که حسن ذاتیرا از ایشی نمیاید از شیئی معیوب خود را بزیورها دنی میاراید و چندانکه بیشتر می‌اراید
عیب و قباحتش بیشتر ظاهر میشود و لیکن قادر ذوالجلال سنك سیاهی چند را بزیورهای دنیوی بکدیگر میکند را در صد هزار نور معنوی در ان
سیاهی سنگها از بینوعی نامتناهی تعبیه منفرماید و عالمیانرا از اطراف و جوانب بدرگاه خود میخواند میفرماید و در ان سنك
رخانه بمانند و از ان نورها معنوی بهرها نامتناهی میبینند و اکر خانه کعبه را از یکدانه یاقوت میساخت مردم بسیار یاقوت میبرفتند
نه بفرمان حق لایموت و بزیارت او و بقصد زیارت بارگاه‌ها بلکه بسبب بارگاه خوبی ساخته و کم زینت برای مقربان
خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال خود چندان در انجا جلوه داده که پادشاهان با شوکت و سخوت چوبان ستانها میرسند بی اختیار
بزانو می‌افتند و جبین نیاز بر فرش زمین میکشند و کسیرا که اندك بصیرتی باشد میداند که بعوض طلا و مرواریدو یاقوت بران در و دیوار
چه نورها و فیضها و رحمتها بکار رفته که دیدهٔ عقلها از اخیره ساخته دیگر از بارگاه‌ها قرب و فیض
خود کرده بنده و ان بیوتی فی الارض المساجد دستانها فرموده و بورياها کهنه نها برای دوستان خود که دیدهٔ بصیرتشان
جلا داده و فرشهای زاندند و معرفت و محبت بر دوی خرو بنیاد لطف و رحمت گسترده و در دلهایشان نار و شعلهای نور و هدایت و محبت
عبادت برای ایشان فرخته است و دلهای ایشان را جایگاه این بارگاه‌های عالیشان کرده بنده است که بگیاه بوریا کهنه ان را عمل
قیصر و خاقان نمیفرشند و اکر بضرورت و زمانی در و میشوند مانند ماهی که از اب جدا میشود قرار نمیکیرد تا باز خود را با محل انس
و اجتماع رساند از جملهٔ فواید عظیمهٔ مساجد اجتماع و ملاقات برادران مؤمن است که با یکدیگر ملاقات مینمایند و از فواید یکدیگر
بهره مند میشوند و در سلوك راه بندگی معین یکدیگر میکردند و در نماز نیز کرت یکدیگر بفضیلت جماعت فایز میشوند و نماز
زمان از اجماعت اداء نمود از سنتها مؤکداست و بران فواید بی غایت مترتب میشود و بقبول اقرب است زیرا که ظاهر است که اکر شخصی
تنها بدربار پادشاهی رود حاجتش بحصول اقدب نزدیك نیست که با جمعی کثیر بدرود ان نیز معلوم است که در بندکان نیست
که چند کس که با یکدیگر که بدکا ایشان باشند عمل دا و اقبول کنند و دیگر از ارحم الراحمین برکرداشند و ایضا چنانچه
ادمی در نماز ی با کاری که تنهائی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد و از هر یك کاری میاید که از عضو دیکر
نمیاید در مجموع اینها مطلوب بعبادت ایدهم چنین در میان افراد اناسکامل من جمیع الوجوه نایاب است پس جمعی که در یکجا مجتمع میشوند
یکی علم دارد و یکی پرهیزکاری دارد یکی دانائی دارد یکی شکستکی دارد یکی حضور قلب دارد و هم چنین سایر صفات چون همه با هم در عبادت
شریك شدند و عمل خود را یکی کردند و متحد تام الاجزائی بهم میرسد که خاصیت ان قبول و استجابت دعا و قرب و سایر فواید عظیمه
و انهم نتیجه و اثار معلوم است که این شرکت موجب کمالات از یکدیکر میشود و دلها از یکدیکر راهی بهم میرسد چنانچه تجربه بظاهر شده
که اکر یك صاحب فتی در میان اجماعتی که با یکدیکر نماز کنند باشد همه را بر وقت می اورد و بکفایهٔ دیگر است که این جمعیت لشکر صف
بسته از اسلحه در برابر شیطان و لشکرهای او که جرات نمیکنند که بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها
مکذار دیکه شیطان جا میکند و انهم مرویست که از صفها تنها حذار ما بیشید که کرك از کوسفند کله جدا مانده را میخورد و فواید نماز

در فضیلت نماز جماعت است

جماعت بی نهایت است و بذکر انها سخن بطول میکشد و در این باب بذکر چند حدیث و روضیلت نماز جماعت و تعقیب اکتفا
مینمائیم و از حضرت رسول صلعم منقم که صفوف امت من در زمین مانند صفهای ملئکه است در اسمان و میکوید نماز جماعت بر نماز
با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی نزد حق تعم محبوبتر باشد از عبادت چهل سال و در روز یکه حق تعم اولین و اخرین را برای حساب
جمع نماید هر که قدم بسوی جماعت برداشته خداوند هولهای قیامت را برای و اسان کند و او را بهشت بساند و در حدیث دیکر فرموده
که هر که نماز صبح را بجماعت بکذارد و بنشیند بتعقیب و مشغول ذکر الهی باشد تا افتاب طالع شود حق تعم در جنة الفردوس هفتاد
درجه باو کرامت فرماید که در هر درجه تا درجهٔ هفتاد سال راه باشد بدوید اسب تند رو و هر که نماز ظهر را با جماعت بجا اورد
حق تعم در جنة عدن پنجاه درجه باو کرامت و عطا فرماید که درجه تا درجه پنجاه سال راه باشد بدوید اسب تند رو و هر که نماز عصر را
با جماعت بکند چنانچه باشد که هشتاد هزار فرزندان اسمعیل را از بندکی ازاد کرده باشد و کسیکه نماز شام را بجماعت بکند تا نانج
بکیج میرود یکرکعت عمرهٔ مقبولی برای او نوشته شود و هر که نماز خفتن را بجماعت بکند ثواب عبادت شب قدر را باو عطا فرمایند
و در حدیث دیکر منقم که صحابه فرمود که میخواهد شما را دلالت کنم بر عملی که کفارهٔ کناهان شما باشد و بسبب ان حق تعم حسنات شما را
زیاده کرداند کفتند بلی یا رسول الله فرمود که وضوی کامل ساختن با دشواری و مشقت و بسیاکام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار کشیدن
نماز بعد از نماز و هر که از شما از خانه خود با وضو بیرون اید و نماز را با در صف جماعت بجا اورد و بنشیند و انتظار نماز دیکر
بر دملائکه از برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز خداوندا او را رحم کند و بر او رحمت فرستد و حدیث دیکر فرموده که هر که پیش
نماز جماعتی بکند بر خصلت ایشان و اکر با امامت او باشند و در حاضرین نماز را غایبا عذال نماید و نماز شکوه موافق حال شان
بجا اورد حق تعم مثل ثواب بجماعت باو عطا فرماید بی انکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که بیاخود بسوی مسجدی برود برای نماز جماعت
هر کامی که بردارد هفتاد هزار حسنه در نامهٔ عملش بنویسند و هفتاد هزار درجه برایش بلند کنند و اکر بر اسمعیل باشد که بمیرد حق تعم
هفتاد هزار ملك در نامهٔ عملش بنویسند و هفتاد هزار درجه برایش بلند کنند و اکر هر اسمعیل باشد که بمیرد برادر موکل فرماید که در
او عبادت کنند و او را مومنین باستغفار و امیدوار کنانند و حضرت امیرالمؤمنین را وصیت فرموده که سر چیز است که با
رفع درجات مشغول کامل ساختن وضو در هوا های سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز در شب و روز دل برداشتن بجهة نماز جماعت
و از حضرت صادق منقم که حضرت رسول صلعم شرط نمود با همسایکان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرموده که جمعی که بنماز جماعت
حاضر نمیشوند یا انعمل را ترك کنند یا امر میکنم مؤذنی تا کر از اذان و اقامه بکوید و حضرت امیرالمؤمنین میفرستم که هر که بنماز حاضر نشده
باشد خانهای ایشان را بسوزانند با ایشان در دهد دیکر فرموده که حضرت رسول صلعم فرموده که هر که از اذان جماعت را بشنود و بی عذری از مسجد
بدر رود او منافق است مکر انکه اراده برکشتن داشته باشد از حضرت جعفر صادق منقم که هر که نماز ها پنجکانه را با جماعت ادا نماید شاکان
نیك با و بپیوندند و شهادت او را قبول نمایند و در حدیث دیکر فرموده که هر که نماز صبح و خفتن را با جماعت بکذارد از ما نخداوند
و هر که بر او ظلم کند یا خدا ظلم کرده است و هر که پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته است و بسند قاها معتبر منقم که نماز جماعت
برابر بیست و پنج نماز تنها است و از حضرت امیرالمؤمنین منقم که کسیکه انتظار نماز کشد بعد از نماز و از جملهٔ زایران خدا است
و بر خدا لازم است که زایر خود را کرامتی دارد و انچه او بطلبد عطا فرماید و فرموده که طلب روزی نماید در ما بین طلوع صبح و
طلوع افتاب که از نا اثیر بیش زیاده از سفرها رفتن است برای تجارت و از حضرت رسول صلعم منقم که حق سبحانه و تعالی میفرماید که
ای فرزند ادم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یکساعت و بعد از نماز عصر یکساعت تا من مهمات ترا کفایت کنم و حاجات ترا برآورم
و در حدیث دیکر فرموده که هر که بعد از نماز صبح در جای خود بنشیند و بیاخذا مشغول باشد تا افتاب برآید حق تعم او را از اتش
جهنم مستور کرداند و دیکر فرموده که ثواب حج بیت الله الحرام باو کرامت فرمایند و کناهان او را بیامرزند و از حضرت صادق منقم
که حق تعم نماز ها پنجکانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب کرداینده است پس بر شما باد بدعا کردن بعد از نماز و از حضرت
امیرالمؤمنین منقم که تعقیب خواندن نماز صبح و نماز عصر موجب یاد نی روزیست و از حضرت رسول صلعم مرویست که ادمیرا
بعد از هر نماز الله یکدعای مستجاب هست بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیب بنحصر است از حضرت رسول
و اهل بیت او رسیده است باید که انها را تحصیل نمایند و مداومت کنند و کسیکه انها را نیاید قرآن خواند و هر که
داند ثواب تعقیب را دارد و حاجتها از خدا طلبد بعد از نماز ها یا ناذر کن یا بالعمل بالتقوی سدا عما منك یا العمل
فانه لا یقبل عملا بالتقوی و کیف یقبل عمل متقبل یقول الله عز و جل انما یتقبل الله من المتقین یا ناذر لا یکون ارجل من المتقین

در فضیلت تقوی است

خدا بیشتر کند

یا باذر

یا باذر

یا باذر

کہ حلم بہ است معین دیانو وادی و اگر صاحب حلم بنا شی خود را بر حلم بدار و در حدیث دیگر فرمود کہ چون دو ملک بر یکدیگر دشنام دهند و یکی از ایشان حلیم و دیگری سفیه باشد حلیم جزای کفتهای خود را خواهی یافت و بازدیگری کہ حلم کرده و عفو کرده میگوید کہ کفته و کفته خود بسزاوار آنچه را کفتی و عنقریب حلم خود را باتمام رسانی و اگر از دیگری هم تر از حلم کرد و هر زها او را جواب کفتان دو ملک ببالا میرفتند و او بشیطان واکذاشتا اعمال میکرد و در حدیث دیگر فرمود کہ ما اهل بیتیم کہ مروت ما انست کہ عفو میکنیم از کسیکہ بر ما ظلم کند و از حضرت رسول ص منقول است کہ حضرت عیسی بحضرت یحیی نصیحت فرمود کہ هرگاه مردم در حق تو بدی بگویند کہ در تو نباشد بدانکہ گناه بتو آورده اند از گناه استغفار کن و اگر بدی گویند کہ در تو باشد بدانکہ بر عیب تو از برای تو ثوابی نوشته شده است و حضرت امیرالمؤمنین فرمود کہ سزد کہ مبادا از سه کس انتقام نکشند شریف بلند مرتبه از وضیع و دوست مرتبه حلیم و بردبار از سفیه و بیخرد و صالح و نیکوکار از فاجر بدکردار و حضرت صادق ع فرمود کہ سه خصلت است کہ در هر کہ باشد حق تعالی او را از حور العین تزویج نماید بهر نحو کہ خواهد در خورد خشم و صبر کردن بر دم شمشیر در راه خدا شخصیکہ مال حرامی دارد امید شود و از برای خدا ترک انعام دهد و در حدیث دیگر فرمود کہ سه خصلت است کہ در هر کہ باشد ان خصلتها ایمان را در خود کامل کرده است کسیکہ صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا و عفو کند و از تقصیر مردم در گذرد حق تعالی او را داخل بهشت کند بیحساب و شفاعت کند در مثل و بیعه و مضر کہ در قبیله عظیمند و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است کہ هر کہ خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و غضب حق تعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام کرداند و از حضرت رسول ص منقول است کہ هر کہ این سه خصلت در او نباشد از من نیست و از خدا نیست یعنی کہ امت پسندیدهٔ من و بندهٔ خالص خدا نیست پرسیدند کہ آن خصلتها چیست فرمود حلمی کہ بآن بدی کند جهالت و بیخردی را جاهلانه او خلقی نیکی کہ بآن در میان مردم تعیش نماید و ورعی کہ او را مانع شود از ارتکاب معصیتها خدا و در حدیث دیگر فرمود کہ عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است پس عفو کنید تا حق تعالی شما را عزیز کرداند و در حدیث دیگر فرمود کہ هر کہ خشمی را فرو برد حق تعالی دلشاد او را ایمن کند و هر کہ از ظلمیکہ بر او واقع شده عفو نماید حق تعالی او را در دنیا و آخرت عزیز کرداند و پسندیده معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع پرسیدند کہ کدام یک از خلق قوی ترند او گفت هر کہ حلیم تر بود بردبار ترند پرسیدند کہ بردبار ترین مردم کیست فرمود آنکه هر گاه غضب نماید داد از حضرت رسول ص منقول است کہ سزاوارترین مردم کسی است کہ قدرتش بر عقوبت بیشتر از شدت و در اندیشه ترین مردم کسی است کہ عفو کند بی انکه عتاب کند صاحب جرم را و پسندیده معتبر از حضرت امام علی النقی ع منقول است کہ حضرت موسی از حق تعالی سؤال نمود کہ الهی چه چیز است جزای کسیکہ صبر نماید بر آزار مردم و در شدائد ایشان در راه رضای تو فرمود کہ او را اعانت مینمایم در هولهای روز قیامت و از امام رضا منقول است کہ حق تعالی به پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود کہ چرا صبح بیرون میروی اول چیزیکہ بنظر می آید از آنچه دوست میداری بینی از آنچه دشمن میداری و چهارم را از خود مأیوس مکن و از پنجم بگریز چون صبح کرد و بیرون آمد کوه عظیمی را دید کہ در برابر او نمایان است و متفکر شد کہ حق تعالی فرموده است کہ از آنچه دوست دارم و حیران ماند بعد از آن بخاطرش رسید کہ شاید مراد از آن کوه باشد پس بجانب آن کوه روانه شد کہ از آنچه دوست دارم هر چند زیادتر میرفت آن کوه کوچکتر میشد تا چون نزدیک آن رسید آن را بقدر لقمه یافت از آنچه دوست دارد چون دوست دارد ملذتی از آن یافت کہ هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر پارهٔ راه رفت طشتی طلائی دید چون مأمور شده بود کہ از آنچه خدا فرموده بود کردن دیگر را کاری نیست چون پارهٔ دیگر راه رفت مرغی را دید کہ از عقبش بازی می‌نماید و قصد شکار او را نمود و مرغ باو پناه آورد چون حق تعالی امر فرموده بود کہ او را قبول کند آستین خود را کشود تا مرغ داخل آستین او شد پس از عقب رسید و گفت شکار مرا از دست من کرفتی و من چند روز است کہ از پی این شکار میدوم چون حق تعالی امر فرموده بود کہ از مأیوس کرداند پارهٔ از گوشت ران خود را بریده و نزد آن افکند چون پارهٔ راه رفت کوشتر داری کنده دیده گرمافتاده را دید چون مأمور شده بود کہ از آن بگوید کرگ بجست و برگشت شبانه در خواب باو گفتند کہ آنچه مأمور شده بودی کردی دانستی کہ آنها چه بود گفت نه گفتند کہ آنکوه صورت غضب تو بود بسبب آنکه اندکی عصبانی شدی خود را نمی بینید و از بسیاری غضب قدر خود را نمیشناسید چون خود را ضبط کردی و قدر خود را شناختی و غضبت ساکن شد عاقبتش مثل آن لقمهٔ طیب و لذیذ

نیستکه خوردی و اما آن طشت پس آن عمل صالح است کہ چون بنده آن را میپوشاند و مخفی میکرداند حق تعالی آنرا ظاهر میکرداند برای آنکه در دنیا او را از نیت دهد با آنچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب آخرت و اما مرغ پس آن مثل شخصی است کہ او را نصیحت میکند باید کہ بنصیحت او را قبول نمائی و اما باز پس مثل شخصی است کہ از تو حاجتی طلب مینماید او را مأیوس مکن و اما کوشت مردار کندیده آن غیبت است از آن بگریز یا عزیز اگر فضیلت حلم و کظم غیظ را ابدا نظر کن باحوال پیغمبران خدا کہ از امتهای خود چه مشقتها کشیدند و از درشتیهای خویشان چه اذیتها دیدند و چه محنتها کشیدند و بگریه بر ایشان تفرین نکردند و از معجزات ایشان ص کہ از کفار قریش و غیر ایشان چه خشونتها دیدند و چه محنتها کشیدند و بگریه بر ایشان تفرین نکردند و از معجزات ایشان ص ومفخر اولوا الالباب با الیلاق عرب چگونه سلوک فرمودند و از انجماعت چه اذیتها و کستاخیها با جناب صادر شد حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده اند کہ روزی حضرت بر الهی میرفتند اعرابی از پشت سر رداء حضرت را کرفت و کشید چندانکه اثر آن در کردن مبارک حضرت ماند و کفت یا محمد عطا بمن بده حضرت روی بسوی او کردند و تبسم فرمودند و با عطا بجزیل نمودند مقارن اینحال حق تعالی در بغت بجناب فرستاد کہ انک لعلی خلق عظیم بدرستیکه تو بر خلق عظیم و با ان بدیها کہ کفار قریش با حضرت کرده بودند چون در فتح مکه اسیر حضرت شدند و هم در مسجد الحرام بر حضرت بر رکبه ایستادند و هر یک از عقوبتهای ایشان منتظر بودند پرسیدند کہ با ما چه خواهی کرد فرمود کہ امنیکم کہ یوسف با برادران کرد بر شما ملامتی نیست و اگر مسلمان شوید خدا شما را میامرزد و پسندیده معتبر از امام محمد باقر ع منقول است کہ از زنان یهود دیدند کہ کوسفندان برای حضرت رسول ص بزهر بریان کرده بودند کہ حضرت را هلاک کنند بحضرت آوردند حضرت فرمود کہ چرا چنین کردی کفت با خود اندیشه کردم کہ اکر پیغمبر است باو ضرر نخواهد رسانید و اکر پادشاهست مردم را از او راحت میدهم و با انعمل حضرت از او عفو فرمودند و پسندیده معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است کہ یهودی چندی دین او از حضرت رسول ص میطلبید روزی آمد طلب نمود حضرت فرمود کہ ای یهودی حاضر نداریم کہ بدهیم کفت بمحمد از تو جدا نمیشوم تا از تو بگیرم حضرت فرمود کہ من پس نزد تو مینشینم تا بهم رسد پس حضرت با او در هما موضع نشستند تا وقت نماز عصر و نماز عصر را نیز در انجا کردند و با او نشستند تا نماز شام و خفتن را نیز در هما موضع کردند و شب را انجا ماندند تا صبح و نماز صبح را نیز در انجا کردند یهودی ملازم انحضرت بود و جدا نمیشد و صحابه او را تهدید و وعید مینمودند حضرت خطاب بصحابه فرمود و گفت چه میخواهید از او کفتند یا رسول الله یهودی تو را اینقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود کہ خدا مرا مبعوث نکرده است کہ ظلم کنم نه بر کسی کہ در امانت باشد چون روز بلند شد یهودی شهاده کفت و مسلمان شد و کفت نصف مال خود را میدهم کہ در راه خدا صرف نمائی والله کہ من اینکار را برای این نکردم کہ پیغمبر تو بر من ظاهر شود زیرا کہ نعت تو را در تورية خوانده ام کہ محمد بن عبدالله ع مولد او مکه است و محل هجرت او مدینه است و درشت خو نیست و غلیظ نیست و صدا بر روی مردم بلند نمیکند و فحش و دشنام نمیکوید اینک من شهادت میدهم کہ خدا یکیست و تو پیغمبر فرستادهٔ او و اینک مال برای تست هر چه خواهی در مال من بکن ان یهودی مال بسیار داشت بعد از ان حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود کہ فراش حضرت رسول ص عبائی و بالش پوستی بود کہ در میانش لیف خرما پر کرده بودند شبی از عبا زاده و تکرده بودند برای انحضرت کہ راحت بیشتر باشد چون صبح شد فرمود کہ دیشب نصیب نوعی فراش دیگر نکیه بنماز نیز خواستم دیگر نکیه بنمایند حضرت امیرالمؤمنین ع چه صحبتها از صحابه رسول ص واز صحابهٔ خود کشیدند و در هنگام قدرت از همه عفو فرمودند چنانچه در جنک جمل همه شمشیر بر ویش کشیدند و اصحاب بتراکشند و مجروح کردند و همچنین دست بر ایشان یافت عفو فرمود و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد تن با ائمه معصومین همراه کرد و مروان بن الحکم را با ان از رها کرد بان حضرت رسانیده بود رها کرد و عبدالله بن زبیر را با ان سعادت عذاب و تاز رها کرد با بخانه بازنشاند و هر زها کہ کفت بعد از شیر دین رها کرد و هم چنین در باب اصحاب هرزان و غیر ایشان بعد از ضربت زدن ابن ملجم او را بکشتن امر نفرمودند و حضرت امام حسن ع را وصیت فرمود کہ او را بکضربت بیش مزنید و کوش و بینی او را مبرید و از طعام و شراب یکه من میخورم با و بدهید و چند نوبت هزار رطل زر در میان اصحابش بود ندان مخزن اهل ایمان را بکفر علانیه نسبت میدادند و کتابها میکفتند و عفو میفرمود و منعرض ایشان نمیشد و نقل کرده اند کہ روزی انحضرت در بازار خرما فروشانی دید کہ خرما میفروختند و کنیزکی را دید ند کہ کریه میکند پرسیدند کہ چرا کریه میکنی کفت مولای من مرا فرستاده بود کہ یکدرهم خرما بخرم و از اینمرد خرید و چون برد ایشان نه پسندیدند لهذا مرا پس دادند و اینمرد قبول نمیکند حضرت فرمودند کہ ای بندهٔ خدا این کنیز کیست اعتنا

در فضیلت اخلاق امیرالمؤمنین ع

ندارد در هر شهر و دیار که بگذرد بزرگان و خردمندان را بگرد خود جمع می‌کند و با ایشان مجالست و مصاحبت می‌نماید و از هر یک فایده‌ای می‌گیرد و چون بشهر بلوزه آمد و در نگذشت که خبر او را بحضرت رسانیدند و گفتند که امیرالمؤمنین ع را مردی

از برای ایشان نظلید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایت دیگر هزار و نهصد جراحت و بروایت دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر بدن مبارکش رسید و با این برابر کرده اشقیا تو خم میفرمود و در بدایت ایشان سعی مینمود و بقوت بدانی دو دو با زوی اسد اللهی کر و هی از ایشان را بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضه روایات آمده است که هزار و هفصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر از جماعتی که مجروح کرده انید و بسند معتبر دیگر منقم که چون اعدا بحجاب شهادت فایز گردید در پشت و دوش مبارک انحضرت پینها و اثرها بود از حضرت امام زین العابدین از سبب ان پرسیدند فرمود که این اثرها و پینها از بسیار برداشتن بارهای گران و انباهای سنگین بود که شبها بود و دوش مبارک بجاهای بیونان و یتیمان و مسکینان میبرند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین ع در جائی نادیکی نشسته بودند از نور جبین و کردن نا فتاب برج امامت صیدا نشستند که انحضرت در انجا نشسته اند و بسند دیگر منقم که روزی کنیزکی آب بدست حضرت امام زین العابدین ع میریخت آبریق از دستش افتاد و سر مبارک انحضرت را مجروح کرد حضرت سر بالا کردند کنیزکت که حق تعالی میفرماید که الکاظمین الغیظ فرمود که خشم خود را خوردم باز گفت والعافین عن الناس فرمود که خدا از تو عفو کند که من عفو کردم باز گفت والله یحب المحسنین فرمود برو که تو را آزاد کردم از برای خدا و بروایت دیگر منقم که کنیزکی از کنیزان انحضرت کاسهٔ آشکست که در ان کاسه طعامی بود و از ترس بنکش نزدیک شد حضرت فرمود که برو تو را آزاد کردم از برای خدا و بروایت دیگر وارد شده است که شخصی انحضرت را دشنام داد غلامان انحضرت قصد او کردند حضرت فرمود که بگذارید انچه از بدیها گفته است بشنود پس دو بانحضرت کردند و فرمودند که ایا ترا نماز حاجتی هست نماز مجمل شد حضرت فرمود که جامهٔ نا هزار درهم باو عطا کردند نماز دیگر بپا داشتند و برگشت و فریاد میکرد که گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی و بروایت دیگر منقم که شخصی انحضرت را دشنام داد فرمود که ایجوان عقبهٔ دنیا دشوار یکی را آخرت در پیش داریم اگر من از ان عقبه نترسم از عقبهٔ جیران خواهم ماند من بدترم از انچه تو میگوئی و در روایت دیگر آمده است که شخصی بانحضرت ناسزا میگفت و حضرت ملتفت نمیشدند تا ملعون گفت که ترا میگویم حضرت فرمود که من هم از تو عفو میکنم و میگذرانم و بسند دیگر منقم که حضرت علی ابن الحسین ع غلام را آزاد کرده بودند که شبی از شبها چراغ را بر گرفتند و بدست او دادند و فرمودند که امروز از من تغرشی صادر شد که مرا دیگر نمیشد

مؤمن را میتوان شناخت که او مؤمن است فرمود که بمنقا بود از امر الهی راضی بود بهرچه بر او وارد شود از خوشحالی و
از دلگی و در حدیث دیگر فرمود که هرگز رسول ﷺ در امری گرفتار واقع میشد نمیفرمود که کاش در وقت دیگر میشد و در حدیث دیگر
فرمود که چگونه کسی مؤمن باشد که از قسمتهای پروردگار خشم آید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال آنکه اینها از جانب
خدا بر آن و مقرر شده است من ضامنم از برای کسیکه در خواطرش بجز رضا و خوشنودی خدا در دنیا نیاید که چون دعا کند
دعایش مستجاب شود و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقم که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اطاعت من کن در آنچه ترا
بآن امر میفرمایم و بیاد من مده چیزی را که صلاح تو در آنست که من از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق ﷺ منقم
که غنا و عزت میکرد بدو هر جا که توکل را آمیا میبند بخاطر فرار میکرد بدو وطن میکنند در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
بحضرت داود ﷺ وحی نمود که هر بنده که بر من توکل و اعتماد کند و از خلق بگرداند و من از نیت او بیایم کرداست میکوید
پس اکرا سباب آنها و زمینها و آنچه در آنها است با او در مقام کید و مکر در آئیدا لبته از برای او بدر روی و راه خلاصی مقرر میدارم
و هر بنده متوسل باحدی از خلق شود و همکی اعتماد خود را بر او کند و من از دل او بیرون آیم البته اسباب و وسیله
آسمان را از دست او قطع نمایم و زمین را بر او به بندم و پروا نکنم که در کدام وادی بهلاک شود و در حدیث دیگر فرمود که هر
متوجه امری چند شود که خدا در دست دارد و هر که طلب عصمت و نگاداری از خدا بکند خدا او را محافظت
نماید و کسیکه حق تعالی متوجه احوال او کرد او را نگاه دارد پروا نکند اگر آسمان بر زمین افتد یا بلیه از آسمان نازل شود و عالم را
فرو گیرد زیرا که او بسبب توکلی داخل کرده ایمان خدا است از هر بلائی نمی بیند که خدا میفرماید که ان المتقین فی مقام امین
بدرستیکه متقیان در مقامی امنند بصاحب ایمنی بسند معتبر منقم که حضرت امیر المؤمنین ﷺ فرمودند که امید باید که گمان نداری بشیر
داشته باش از آنچه گمان داری بدرستیکه حضرت موسی ﷺ رفت که برای اهل آتش بیاورد کلیم خدا شد و بمرتبهٔ پیغمبری رسید
و ملکه سبا بقصد ملاقات بیرون آمد بشرف اسلام مشرف شد و سحرهٔ فرعون بقصد عزت فرعون بیرون آمدند و
با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقم که حضرت موسی گفت که ای پروردگار من مرا میبری و اطفال
صغار مرا میگذاری حق تعالی فرمود که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاه دارندهٔ ایشان باشم گفت بلی ای پروردگار
من تو بنگو وکیلی و بنگو کفالت کنندهٔ بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقم که حضرت لقمان پسر شرا وصیت فرمود
که ای فرزند باید که عبرت بگیرد کسیکه در طلب روزی یقین او بجذا قاصر باشد و نیت و اعتماد ش ضعیف باشد باینکه تفکر
نماید که حق تعالی او را خلق فرموده و در سه حالت او را روزی داده است که در هیچ یک از آن سه حالت او را کسی وسیله و چارهٔ
و حیلهٔ معتبر نبوده پس بداند که البته در حال چهارم هم او را روزی کرامت خواهد کرد یا ما حالت اول پس در شکم مادر او را در
محل استقرار و راحت جا داده در جائیکه نه سرما با و ضرر میرسانید و نه گرما و در آنجا او را روزی داد دیگر از آنجا بیرون
آورد او را روزی بقدر کفایت و از شیر مادر برای او جاری گردانید که موجب بقا و قوت و نشو و نما او گردد و او را در
آنجا بحیله و قوتی نبود و با زجون از آن شیر ش باز گرفتند پدر و مادر را بر او مهربان گردانید و از کسب پدر و مادر روزی
و برای او مقرر فرمود که با نها باینه مهربانی و مرحمت و شفقت صرف و نمایند و او را بر خود اختیار کنند تا آنکه چون بزرگ شد
و عاقل شد و قدرت بر کسب و زرع هم رسانید کار را بر خود تنگ کرفت و کمانها بدید پروردگار خود حقوق خدا را
در مال خود انکار کرد و او را تنها گذارد و بر عیال تنگ کرفت از ترس آنکه مبادا روزی بر او تنگ شود و یقینش
سست شد بعوض خدا او روزی خدا را در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت پس چنین بنده بد بندهٔ است ای فرزند و از حضرت
صادق ﷺ منقم که شیطان گفت که هیچ کس اندکه مرا در باب ایشان چاره و حیلهٔ نیست مگر سه مرد در قضیهٔ من اند کسیکه بخدا
متوسل شود به نیت درست و در جمیع امور خود بر او توکل نماید و کسیکه تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسیکه
او برای برادر مؤمن هر پسند آنچه را از برای خود می پسندد و کسیکه در هنکامیکه مصیبتی او را برسد بجزع نکند و کسیکه بقضا
خدا راضی باشد و از برای دنیا و آخرت خود غم نخورد و بسند معتبر از حضرت امام رضا ﷺ که حضرت صادق ﷺ احوال یکی از اصحاب خود را پرسید
اهل مجلس گفتند که او بیمار است حضرت بعیادت او رفتند و بر بالای سر ش نشستند و را قریب بوفات یافتند فرمودند که کما
بنگو کی بخدا و ند خود گفت که گمان من بخدا نیکو است و اما غم من از برای دختران من است و غم انها مرا بیمار کرده است حضرت
فرمود که انگشت را که از برای مضاعف کردن ایندگی حسنات و محو کردن گناهان از او امید داری از برای اصلاح حال دختران

تنزا بامید بدار مکر بیدان که حضرت رسول ﷺ فرمود که چون از اصل سدرة المنتهی کذشتم و بشاخها و برکها آن رسیدم
دیدم از بعضی ترکها پستانها او بخته و شیر از انها میچکد و از بعضی روغن و از بعضی انگبین و از بعضی جامه و از بعضی میوه و
بجانب من میخرند در خواطر خود کفتم که ای انها بکجا میروید و جبرئیل همراه من بود کفت که از او سؤال نمایم زیرا که از درجهٔ مرتبه
او کذشته بود پس حق تعالی در دل من ندا در داد که ای محمد انها را بنمکان رفیع رو یا نیده ام که دختران و پسران امت تا
بانها غذا و روزی دهم و بسند معتبر از امیر المؤمنین ﷺ منقم که حق تعالی بحضرت داود ﷺ وحی نمود که ای داود تو از اراده من نیا
و من اراده نمیایم و نمیشود مکر آنچه من اراده نمایم پس اکر منقاد اراده های من میشوی و راضی بانها میباشی آنچه اراده
بتو عطا میفرمایم و اکر راضه نمیشوی ترا بتعب انداز م در سعی نمودن در تحصیل مراد خود و آخر نمیشود مکر آنچه من اراده
نموده ام و بسندهای معتبر از حضرت رسول ﷺ منقم که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر راضی بقضای من نیست و بتقدیرات
من ایمان ندارد پس خدائی بغیر از من طلب نماید و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقم که کسیکه بقسمت خدا راضی شود بدنش برا
میافتد و حضرت رسول ﷺ فرمود که دنیا را بانبوت با ندازه قسمت کرده اند پس آنچه از برای تو مقرر کرده اند هر چند ضعیف
باشی بتو میرسد و آنچه از بلاها بر تو مقرر شده است بقوت خود دفع نمیتوانی کرد و هر که قطع کند امید خود را از آنچه
از او فوت شده است بدنش براحت میافتد و هر که بر روی خدا راضه میشود پیوسته خوشحال و خرم میشود بدنش براحت
امام محمد باقر ﷺ منقم که بنده در مبتلا بلاء و قضا و نعمت الهی است پس در بلاء خدا صبر او واجبست و در قضا خدا تسلیم
و رضا او واجبست و در نعمت خدا شکر او واجبست بدانکه احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریص و ترغیب بر انها بسیار است
و مجملی از تحقیق معنی انها لازم است بدانکه توکل عبارت از آنستکه آدمی امور خود را بپروردکار خود بکذارد و از او امید
خیریت و دفع شر و داشته باشد و بداند که هر چه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اکر خدا خواهد که نفعی بکسی برساند هیچکس
منع ان نفع از او نمیتواند کرد و قدرت خدا از همه بیشتر است و اکر خیری و نفعی را از کسی منع نماید و نخواهد که باو برسد جمیع
عالم اکر متفق شوند باو نمیتوانند رسانید و نفوض نیز نزد یک باین معنیست باینکه باین سبب از مخلوقین مأیوس شود
و رضا باین ایشان را بر رضا بخدا اختیار نکند و در جمیع امور بخود و بردیکران اعتماد نکند و همکی اعتماد ش بر خدا باشد
و این علامت اتباع نیکانه پرستی است که قدرت و تصرف و تدبیر را منحصر در خدا دانند و قدرتهای مخلوقین را هم مقهور قدرت
حق تعالی دانند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ﷺ منقم که شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مور چه و از جمله شرکت انکشت
را از انکشت دیکر کرفتن است برای اینکه اکر بیاد ش نماند و مثل این از چیزهای دیکر و اینجهت برای این شرکت
که اعتماد بر خدا و ند خود نکرده و بر او توکل نکرده است و بر انکشت کرفتن اعتماد کرده است و حاصل آنستکه هر که
داند از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او دیکر بتبعه از مراتب شرکت و بسند معتبر منقم که حضرت رسول ﷺ از
جبرئیل سؤال نمود ند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که توکل آنستکه بداند که مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و
عطا منع مستقل نیستند و از مخلوقین مأیوس شوند پس بنده چنین شد از برای غیر خدا کار نمیکند و امید نمیدارد و از
غیر او نمیترسد از غیر او طمع از غیر او نمیکند اینست معنی توکل و از حضرت امام رضا ﷺ سؤال نمودند از معنی توکل کفت
آنستکه چون دانستی که خدا با تو است از غیر او نترسی و مخالفت رضا بقضا او نکنی بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشی و در هر
باب بآنچه موافق فرموده خدا است عمل کرده باشی دیکر آنچه واقع شود از عافیت و بلاء و شدت و رخا بداند که البته خیر او در
آنچیز است که واقع شد زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر بود دفع این بوده و ظالم نیست که خواهد که بر او ظلم کند
و بخیل نیست که نخواهد چیزی باو برساند و نادان نیست که مصلحت او را ندانند و باید که او با خدا و هد و عاجز نیست که آنچه خیر است
باو نتواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کمالیهٔ الهی مقتضی آنستکه بهر چه از جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی باشد
و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح او و سنت چنانچه بسند معتبر منقم که از حضرت امام موسی کاظم ﷺ سؤال نمودند
از تفسیر و من یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت فرمود که توکل بر خدا چند درجه دارد و از جمله درجهای توکل آنستکه در جمیع
امور خود بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند بر او راضی باشی و بدانی که او در خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو
دریغ نمیدارد و بداند که این امر بحکم و فرمان او واقع شده است پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود با و کن و در جمیع امور
بر او اعتماد داشته باش و تسلیم عبادت از آنستکه آنچه از خدا و رسول و ائمه ﷺ با و رسد از احکام و اوامر و نواهی و غیر انها

بر طبعش گران نباشد و هم را حسن و نیک داند و در عمل کردن بآنها منقاد و ذلیل باشد و سرکشی نکند و از احکام الهی ناراضی نباشد
چنانچه حق تعالی بحضرت رسول صلعم خطاب فرموده و در آیه که مضمون آنست که نزد حق پروردگار تو ایمان نمی آورند و مؤمن نمیشوند
بآنچه تو آورده تا آنکه ترا حکم کردانند در هر مناز عه که در میان ایشان واقع شود چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود حرجی
و دشواری و دلتنگی نیابند در آنچه حکم کرده و تسلیم کنند و منقاد شوند تسلیم کردن نیکو و بدانکه باین سبب این صفات از اصول
ارکان ایمانند که اکثر اعمال و اخلاق بآنها بسته است زیرا که توکل در کسیکه کامل شد از خلق مایوس میشود و سبب آن اکثر
معاصی را که انتزاه امید مخلوقین بهم میرسد ترک مینماید و از برای خوشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمینماید و مداهنه
در دین نمیکند و در بارگردن فرمودهای الهی جرات مینماید و از خوف هر طرفه شدن نفع مخلوق ترا دلیر مهر و فروتنی از منکر
نمیکند و از برای خوشامد ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد چون و زیرا از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود
و در سؤال خود را نزد خلق ذلیل نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم میشود و مخلوق سهل میشود چون خدا را معطی
خود میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا در دلش زیاده میشود و فوایدا ینخصلت بی نهایت است چون
بقضای الهی راضی شد و دانست که این امور از جانب خدا است و محض خیر او است و راحت و اطمینان حاصل میشود و در بلا
جزع نمیکند و صابر بلکه شاکر میباشد و المها او را میرساند و بامر دشمن نمیشود که
چرا این عطا کردند و بمحبت مردم مفتون نمیشود و بسبب عطای سهل که باو بکنند که خدا را فراموش کند و حسد نمیبرد که چرا
زیاده از او دارند و بامر مستاز عه و مجادله در امور دنیا نمیکند و با هم مصافات و محبت خدائی هم میرسانند و عبادتش
از ریا حاصل میشود و از تغییر احوال و روزگار دلگیر نمیباشد چنانچه منقولست که از بهلول پرسیدند که چه حال دارد گفت چیزی
حال داشته باشد که سیکه اسماها بر رضای او کردند و زمین بر رضای او ساکن باشد و هر چه در اسماها و زمینها واقع شود هم
بخوبی و رضای او شوند گفتند خوش دعوی بلندی میکنی گفت مادر و دوا قول داده ایم که آنچه خدا و ند قادر حکیم میکند همه
خیر و نیک و صلاح است و باین سبب بقضای او راضی شده ایم و موافق کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و اراده خود را بارادهٔ
او پیوستیم دیگر آنچه مدیه بر رضا و خواهش ما میشود و فوایدا ینخصلت نیز تا منتها است و چون احکام الهی را منقاد شد
و شبهه از خواطرت بیرون میرود و آنچه از خدا و حجتهای او بتو میرسد از آیات و اخبار به تسلیم و انقیاد قبول میکنی و چون و چرا
عمدهٔ وسوسهای شیطانست از ایمان تو دور میکند و این رکن عمده است از ارکان ایمان و اکثر خلق بسبب ترک اینخصلت گمراه شده
اند و سابقا مجملی مذکور شد و باید دانست که توکل نه اینست که اراده کردن و خانه را بر روی خود بر بندگ و در خانه نشینی و دست از کار
و کسب داری و بگوئی توکل کرده ام زیرا که این محکم است نه توکل و نه آنست که خود را بچاه اندازی یا در مهلکها افتکنی و بگوئی
توکل کرده ام بلکه توکل آنستکه سابقا نیز اشاره کردیم که سعی خود را چنانچه خدا فرموده است بواهی که او فرموده است
و بقدریکه او فرموده است بجا آوری و طلب حرام نکنی و ترک واجبات و مستحبات نکنی زیاده از قدر ضرورت بحرص جمع نکنی
و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بداني که اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و
سایر قوی و اعضای ترا میتواند از کار فتاد پس سعی تو با سباب و آلات و است و بداني که اگر خدا ترا براه نفع تو هدایت نفرماید
بدعا بزوی دان مشغول که بدون دعا تو می باید بدانکه از توفیق حقیقی از روز اول چنین مقدر کرده است پیش از خلق تو بهزار
هزار و سال که امر و زاین مشغولی بدد کان تو بیاید و ده یک روز کی امر و ز تو از نفع سودی او بتو برسد و اگر بدکان نمیرفتی بتو
نمیرسید و با وجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست آنچند کس بدد کان تو نمی آمدند و اگر خدا بدل انمردم بزدن نمی انداخت
دست بکیسه نمیکردند و ترا بتو دهند چنانچه فرموده اند که در دکان خود را بگشا و بساط خود را بچین کن و بر خدا توکل کن
و اگر ترا طلب ضرر و کنی آنم و گناه کار و اگر خود را بدست خود بهلکه اندازی خلاف فرمودهٔ خدا کرده و مستحق عقاب میشوی
زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن و حفظ نفس بکن چون بسفر روی با رفیق برو و چون بیابانی بطبیب برو اما با او و جوانیها بدان که
اگر خدا حفظ نمیکرد و انحفظ تو بی فایده بود چرا ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند بناگاه کشته میشوند
و بیابانست که با هزار نفر بسفر میروند و مالشان بغارت میرود و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سر شامی آیند و هم حفظ
میکنند و میمیرند با اینکه این اسباب حفظ و حریز و سلاح و رفیق و خلق کرهٔ طبیب و مهربانی کردن و مشفق کردانیدن نفرد
ملازم که حمایت نیکو کنند همه از خدا و ندعالمیانست و هم چنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه و حیوانات نباید

انتهاء را در میان صحرا انداخت و توکل کرد باید که با شرایط حفظ توکل میبایدکرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق منقولست
که ترا نه مکن طلب و زیرا از حلال بدستیکه معین تست بدین تو و پای چهارپایت بده بند و توکل بر خدا کن هم چنین
در باب عبادات و بندگی خدا سعی خود را بکن و بعد از آن که کردی بدان که اعضا و جوارح و مشاعر و قوی در وقوع و سکون
و لباس و قوت و قدرت و سایر چیزها بیکه اینعمل بر آنها موقوف بود از خدا بتو رسید و هدایت الهی را نیز در کار خود خلل
بدان اما قدرت خود را بالکلیه بنفی مکن و معاصی را از خود بدان و معتبر بگناه و بد کار خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و
از مسئلهٔ قضا و قدر هم قدری بدان که بیشوایان دین برای تو بیان کرده اند و فایده از این فکر مکن که موجب ضلالت و کفر
است و ائمهٔ ما ما را از این نهی کرده اند و کم کسی را در این مسئله فکر کرده است آنی مخوف علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشد و یکی
از فروع خصلت تسلیم اینستکه در مسایل مشکله که عقل از احاطهٔ بآنها قاصر باشد و در مقام تسلیم و انقیاد باشد و آنچه
مجمل فرموده اند بنحویکه فرموده اند ایمان بیاورند و مانند شیطان چون و چرا ملعون ازل و ابد نشوند و این باب سخن بی نهایت است
و اینرساله که بر وجه استعجال با شتوش امر آن نوشته میشود گنجایش زیاده از این سخن ندارد و اگر در این نوشتها خطائی رود
امید عفو از برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار کریم خود دارم و شفاعت رسول و ائمهٔ هدی که بکلام ایشان در مرحبا
پناه برده ام امید دارم و الحمد لله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهله یا باذ در لوان بن آدم فرمن مذقه کما یفر من الموت
لادرکه مذقه کا بد که الموت یا باذ در الا اعلمک کلمات ینفعک الله عز و جل بهن قلت بلی یا رسول الله فقال احفظ الله یحفظه احفظ الله
تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة و اذا سالت فاسئل الله عز و جل و اذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن
الی یوم القیمة فلو ان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب الله ما قدروا علیه لو جهدوا ان یضروک بشیء لم یکتب الله علیک
ما قدروا علیه فان استطعت ان تعمل لله عز و جل بالرضا و الیقین فافعل و ان لم تستطع فان فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا
و ان النصر مع الصبر و الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا ای ابوذر اگر فرزندان دم بگور بزدان و زیش چنانچه میگزد در مرک
هر آینه روزی او را در می یابد چنانچه مرک او را در می یابد ای ابوذر با تو تعلیم کنم کلمه چند که حق تعالی تر با بآنها منتفع گرداند ابوذر
گفت بلی یا رسول الله فرمود که ای ابوذر حرمهٔ الهی را در او امر و نواهی او دانگاه دار تا خدا را پیش روی خود یابی در هر امر یکه صلاح
تو در آن باشد پیش از آنکه متوجه آن امر شوی خدا بتو متوجه گردد و خود را بتو مشغول کند و در امور دنیا و آخرت از تو نگاه دارد
حال رخا و نعمت با ینکه در اینحال خدا را بعبادت کنی و بسبب وفور نعمت پروردگار را فراموش نکنی نادر منکام شدت و بلا خدا
تو را شناسد یعنی در سختیها چون پناه باو ببری دعایت را مستجاب کند و هر گاه خواهی چیزها از کسی سؤال کنی از خدا و ند عزیز جلیل
سؤال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جوئی بخدا و ند خود استعانت بجو بدستیکه قلم تقدیر الهی جاری شده است بآنچه واقع خواهد
تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند بتو بچیزیکه از برای تو نوشته نشده باشد بر ایشان قادر نیستند و اگر همه
کنند که ضرر رسانند بتو بچیزیکه خدا بر تو نوشته باشد مقدر نشده باشد قدرت بر آن ندارند پس هر عبادتی را که تو انی که از تو
خدا بجا آورد با رضا و خوشنودی از قضاها خدا و یقین بقضا و قدر با احوال آخرت بکن و از خلق بپروا امکن و هر چیز را تو انی کرد
صبر کن بدستیکه در صبر کردن بر مکروهها و بلاها خیر و نفع و ثواب بیحد بدستیکه نصرت در صبر با شد و فرج در صبر
بعد از کرب و الم میباشد بدستیکه با هر دشواری و تنگی و اسانی و راحتی در دنیا یا در آخرت میباشد و حق تعالی هم چنین فرموده
الم نشرح برای تسلی پیغمبرش تا نازل کرده اند چون حضرت رسول صلعم بعلم ربانی میدانستکه ابوذر بچه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد
شد بسبب جهل و نادانیش امتش تعلیم او فرمودند که تا تو انداظها حق بکند و در همه کار میکه عاجز شود صبر کند و او را تسلی فرمودند
که صبر بر این مشقتها آسان شود بر او و بداند که بعد از این شدتها راحتهای عظیم هست و با آنچه فرمودند با نبی و رحمة الله علیه
نقل نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد و بداند که صبر از جملهٔ فروع رضا بقضاست و موجب فرح و راحت در دنیا و عقبی
و ثوابهای بی نهایت است و بهتر از صبر هیچ صبر ها صبر بر مشقت ترک کناهاست که بر نفس دشوار و گران است و بعد از آن صبر بر مشقت
کردن طاعات است و بعد از آن صبر بر بلا و مصیبتها است و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که صبر از ایمان بمنزلهٔ سر است از
بدن چنانچه بجدا شدن سر بدن طرفه میشود و بیجان برمیگردد و هم چنین بر فتن صبر از ایمان بر طرف ضایع میشود و این مضمون در
احادیث بسیار وارد شده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که بهشت محفوف است بمکاره و صبر بمکاره
پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا داخل بهشت میشود و جهنم محفوف است بلذتها و شهوتهای خواهشها پس هر که بنفس

بدعدالة تهاو خواهشها او را داخل جهنم میشود و از حضرت صادق ع منقم که چون مؤمن را داخل قبر میکنند تمام از خانه او استش
ایستند و زکوة از جانب چپ و نیکی و احسان بر پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشتر میشوند بر بالای سر و صبر بر کنار چپ
ایستند چون نکیر و منکر داخل قبر میشوند که از او سوال کنند صبر بنا از و زکوة و نیکی میگویند که شما مدد صاحب خود بکنید اگر شما
عاجز شوید من از در آمده میایم و اعانت و مهنایم و از حضرت رسول ص منقم که زمانی خواهد آمد که در آن زمان ملک پادشاهی
میسر نشود مگر بکشش و تجبر و تکبر و تو انگری میسر نشود مگر بغصب کردن مال مردم بخل و نزدیک و محبت و دوستی مردم
حاصل نشود مگر بیرون رفتن از دین و متابعت هوا و هوسها ایشان پس کسیکه از فقر در یابد و صبر کند بر فقر
با آنکه قادر باشد بر غنی شدن بغصب و بخل و صبر کند بر مذلت با آنکه قادر باشد بر عزت بمتابعت اهل باطل حق تعالی ثواب
پنجاه صدیق که تصدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید و حضرت امام محمد باقر ع فرموده که پدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت
و گفت ای فرزند صبر کن بر حق هر چند تلخ باشد از حضرت رسول ص منقم که صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت پس
معصیت کسیکه صبر کند بر مصیبت تا آنکه بشکیبائی بگوئی الم آن را از خود رد کند حق تعالی برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه تا
دو درجه مانند ما بین آسمان تا زمین باشد تا ابتدای مشقت طاعات الهی حق تعالی از برای او شش صد درجه بنویسد که از هر درجه تا
درجه مانند ما بین آسمانها تا عرش باشد و از حضرت صادق ع منقم که هر گاه از مؤمنی مبتلا بلائی مبتلا شود و صبر کند حق تعالی باو ثواب هزار
شهید که همه فریاد و پسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که چون حق تعالی در قیامت جمیع خلایق را در یکزمین جمع کند مناد از جانب حق تعالی
ندا کند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند استقبال کنند ایشان را گروهی از ملئکه با ایشان گویند که بر چه چیز صبر کردید
شما ایشان گویند که ما نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی صبر فرمودیم و بر مشقت ترک معصیت صبر کردیم پس مناد از جانب
حق تعالی ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشان را تا بیحساب بهشت روند و بدانکه یقین اعلا درجات ایمانست
و یقین را بر چند معنی اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر است بحدیکه بر ان اثار ایمان مترتب شود و موثر انقطاع بخدا و
توکل و تفویض و رضا و تسلیم گردد چنانچه از حضرت صادق ع منقم که هر چیز را اندازه و حدی هست رای کفت فدای تو شوم
که کدام است حد توکل فرمود که اندازه و حد توکل یقین است و حد یقین آنست که از غیر حق تعالی نترسی و در حدیث دیگر فرموده که از صحت
یقین آدمی این است که راضی نکند مردم را بچیزیکه موجب خشم حق تعالی گردد و ملامت نکند مردم را بر چیزیکه موجب خشم حق تعالی گردد و
از قضای الهی معذور فرموده است فرموده که عمل اندک که بر آن مداومت نمایند با یقین باشد بهتر است از عمل بسیار که بر غیر
حالت یقین باشد و حضرت امیر المومنین ع فرموده که هیچیک از شما مزه ایمان را نمیابد مگر آنکه بداند که آنچه باو میرسد از نعمت
و بلا و غیر آن چون مقدر شده است البته از او در میگذرد و آنچه از او میگذرد باو نمیرسد چون مقدر نشده است ممکن نیست
که کسی او را دیگر آن باو برساند و نفع رساننده و نفع رسانیدنی خدا است و از حضرت صادق ع منقم که حضرت امیر المومنین ع در روز
دیوار شکسته خمیده نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی با حضرت گفت که این دیوار شکسته است در زیر آن
منشینید حضرت فرمود که هر کس اجلش حفظ میکند چون حضرت برخواستند و از زیر دیوار بیرون آمدند دیوار فرو ریخت و امد بعد از آن
حضرت صادق ع فرمود که حضرت امیر المومنین ع از این نابکارها بسیار میکردند و این است مرتبه یقین و از سعید بن قیس منقم
که گفت در جنگ صفین حضرت امیر المومنین ع تهیه لشکر میفرمودند و بر اسب مرکب حضرت رسالت ع سوار بودند و
الفقار ابر خود آویخته بود و نیزه حضرت رسول ص در دست داشتند و معاویه ملعون در برابر ایشان بر اسبی سوار بودند
و اسبش علف میخورد و آهسته آهسته پیش آمد پس شخصی از اصحاب ایشان حضرت را عرض نمود که باخبر باشید و خود را محافظت نمائید
که مبادا این ملعون ناگاه ضرری بشما برساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفر ایشان ملعون بعید نیست بزیرا که شقی ترین قاسطان
و ملعونترین جماعتی است که بر امامان هدایت خروج کرده اند ولیکن اجل کافی است برای حراست و هیچ احدی از خلق نمیتواند مکر
انکه با او ملکی چند هستند که او را محافظت مینمایند از اینکه بچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش آید یا بدی باو برسد پس چون وقت
اجلش رسید او را وا میگذارند و هر چیزیکه برای او مقدر شده است از بلاها او هم چنین من و فیتکه هنگام اجل میرسد بر
آنچه مشوم و شقی ترین این امت و دیش مرا از خون سر خضاب خواهد کرد عهدیست که از حضرت رسول ص بمن رسیده است و
وعده ایست که دروغ نمیباشد یعنی آخر چون شامل ترین معانی است یقین را برای یعنی حمل کردن ظاهر تر است و
احادیثی که بر معنی اول و دوم دلالت میکنند بر این حمل میتوان کرد که مراد بیان یکفرد است از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان
مجملی از این معانی بوضوح پیوسته در این مقام بهمین اکتفا مینمائیم یا باذر استغن یغنی الله یغنک الله فقلت ما هو یا رسول الله
قال غداء بود و عشاء لیله من قنع بما رزقه الله یا باذر فهو اغنی الناس ای بوذر مستغنی شو بغنی دهد ترا خدا
بتو کرامت فرماید و با نچه بدهد قانع شو خود را محتاج مردم مکن ناخدا ترا غنی و بینیاز کرداند بوذر گفت که غنای الهی
کدام است یا رسول الله فرمود که چاشت یکروز و شام یکشب یعنی همین که خدا این را بتو بدهد خود را غنی بداند و دیگر محتاج
خلق مشو و از ایشان سوال مکن تا این را داری پس هر که قانع شود با نچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است
بدانکه غنا و بینیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنای نیازی نفس است و بسیار است که کسی بغنا نفس و قناعت باعث
مال غنی است و بر خدا توکل دارد و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست و از فقر مایوس است و بسیار است که کسی مال
خراب این است و باعتبار حرص عجز و تذلل بمردم بیشتر میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند و در نوخواهش
و میل نفسش از هر کس محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانچه گذشت که دنیا از بابت شود دنیا
که هر چند بیشتر میخورند تشنه تر میشوند همچنین طالب دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر است و از حضرت
رسول ص منقم که هر که از معاش از خدا باندکی راضی شود خدا از او باندکی از عمل راضی میشود و دیگر فرموده که هر که
قانع شود با نچه خدا باو روزی کرده است او از غنی ترین مردم است و احادیث در این باب بسیار است و ما بهمین قناعت
مینمائیم و کسیکه همین قدر او را کافی نباشد نیاده از این هم او را کافی نخواهد بود یا باذر ان الله عز وجل یقول انه
لیست کلمة الحکیم ان تقبل و لکن هم و هواه فان کان هم و هواه فیما احب و ارضی جعلت صمته حمدا لی و وقارا و ان لم
یتکلم یا باذر ان الله ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم یا باذر التقوی
ههنا التقوی ههنا و اشار الی صدره ای بوذر بدستیکه خدا بتم میگوید که من سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان

میکنی یا از اهل زمین گفت که بلکه از اهل زمین میخواهم فرمود که تو را حراست نمایم فرمود که اهل زمین میخواهم ضرری بتو نتوانند رسانید
تا مقدر اسمانی نباشد بر گردد پس قنبر برگشت در قبر یقین بثواب عقبی الفوز است بحدیکه اثرش بر وجه کمال بر اعضا و جوارح
ظاهر گردد چنانچه از بعضی روایات خارجه ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت گویا می بینم که عرش الهی را برپا کرده اند
برای حساب و گویا اهل بهشت را متنعم می بینم و گویا اهل جهنم را در جهنم چنانچه سابقا گذشت سیم یقین در جمیع امور است
که با نها ایمان می باید اورد و ایمان در هر چیزیکه بحد کمال رسید اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوایب خالص شود
از یقین میگویند چنانچه از حضرت امام رضا ع منقم که ایمان افضل است از اسلام بیکدرجه و تقوی افضل است
از ایمان بیکدرجه و یقین افضل است از تقوی بیکدرجه و هیچ چیز در میان بنی ادم کمتر از یقین قسمت نشده است و مستند
منقولست که حضرت رسول ص تفسیر یقین را از جبرئیل پرسیدند جبرئیل فرمود که یقین انستکه مومن از برای خدا چنان عبادت
کند که گویا او را می بیند پس اگر او را نمی بیند خدا او را می بیند و انستکه بیقین بداند که انچه باو میرسد البته از او در نمیگذرد
و انچه از او میگذرد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا ع سوال نمودند از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خدا است و
تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خدا است و تفویض کردن امور است بسوی خدا و یکی از صحابه حضرت امیر المومنین ع منقم
که گفت در جنگ صفین حضرت امیر المومنین ع تهیه لشکر میفرمودند و بر اسب مرکب حضرت رسالت ع سوار بودند و ذوالفقار ابر خود آویخته بود و نیزه حضرت رسول ص در دست داشتند و معاویه ملعون در برابر ایشان بر اسبی سوار بودند
و اسبش علف میخورد و آهسته آهسته پیش آمد پس شخصی از اصحاب ایشان حضرت را عرض نمود که باخبر باشید و خود را محافظت نمائید
که مبادا این ملعون ناگاه ضرری بشما برساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفر ایشان ملعون بعید نیست بزیرا که شقی ترین قاسطان
و ملعونترین جماعتی است که بر امامان هدایت خروج کرده اند ولیکن اجل کافی است برای حراست و هیچ احدی از خلق نمیتواند مکر
انکه با او ملکی چند هستند که او را محافظت مینمایند از اینکه بچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش آید یا بدی باو برسد پس چون وقت
اجلش رسید او را وا میگذارند و هر چیزیکه برای او مقدر شده است از بلاها او هم چنین من و فیتکه هنگام اجل میرسد بر
آنچه مشوم و شقی ترین این امت و دیش مرا از خون سر خضاب خواهد کرد عهدیست که از حضرت رسول ص بمن رسیده است و
وعده ایست که دروغ نمیباشد یعنی آخر چون شامل ترین معانی است یقین را برای یعنی حمل کردن ظاهر تر است و
احادیثی که بر معنی اول و دوم دلالت میکنند بر این حمل میتوان کرد که مراد بیان یکفرد است از افراد یقین و چون در بیان معنی ایمان
مجملی از این معانی بوضوح پیوسته در این مقام بهمین اکتفا مینمائیم یا باذر استغن یغنی الله یغنک الله فقلت ما هو یا رسول الله
قال غداء بود و عشاء لیله من قنع بما رزقه الله یا باذر فهو اغنی الناس ای بوذر مستغنی شو بغنی دهد ترا خدا
بتو کرامت فرماید و با نچه بدهد قانع شو خود را محتاج مردم مکن ناخدا ترا غنی و بینیاز کرداند بوذر گفت که غنای الهی
کدام است یا رسول الله فرمود که چاشت یکروز و شام یکشب یعنی همین که خدا این را بتو بدهد خود را غنی بداند و دیگر محتاج
خلق مشو و از ایشان سوال مکن تا این را داری پس هر که قانع شود با نچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است
بدانکه غنا و بینیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنای نیازی نفس است و بسیار است که کسی بغنا نفس و قناعت باعث
مال غنی است و بر خدا توکل دارد و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست و از فقر مایوس است و بسیار است که کسی مال
خراب این است و باعتبار حرص عجز و تذلل بمردم بیشتر میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند و در نوخواهش
و میل نفسش از هر کس محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانچه گذشت که دنیا از بابت شود دنیا
که هر چند بیشتر میخورند تشنه تر میشوند همچنین طالب دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر است و از حضرت
رسول ص منقم که هر که از معاش از خدا باندکی راضی شود خدا از او باندکی از عمل راضی میشود و دیگر فرموده که هر که
قانع شود با نچه خدا باو روزی کرده است او از غنی ترین مردم است و احادیث در این باب بسیار است و ما بهمین قناعت
مینمائیم و کسیکه همین قدر او را کافی نباشد نیاده از این هم او را کافی نخواهد بود یا باذر ان الله عز وجل یقول انه
لیست کلمة الحکیم ان تقبل و لکن هم و هواه فان کان هم و هواه فیما احب و ارضی جعلت صمته حمدا لی و وقارا و ان لم
یتکلم یا باذر ان الله ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم یا باذر التقوی
ههنا التقوی ههنا و اشار الی صدره ای بوذر بدستیکه خدا بتم میگوید که من سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان

کلمات حکمت گوید و دلش از انها خبر نداشته باشد و بانها عمل ننماید ولیکن قصد و خواهش او را قبول میکنم پس کرهت و خواهش او در چیزیستکه مرا دوست میدارم و میپسندم من خواهش او را حمد خود دانسته و نیکو قبول میکنم و وفا دار او را امیدانم هرچند سخن نگوید ای ابوذر بدستیکه حق تعالی نظر نمیکند بصورتهای شما و نه بمالهای شما ولیکن نظر میکند بدلهای شما و عملهای شما ای ابوذر تقوی در اینجا است و اشاره بسینهٔ خود فرمودند بدانکه مفاد این کلمات شریفه همان استکه سابقا مکرر مذکور شد در تحقیق نیت و غیر اینکه اصل در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه مرتبه که دل را دمی قرار میگیرد و بمحض زبان حکمتی بیان کردن ذکر ادمی خود بان متصف نباشد و دل از ان خبر نداشته باشد یا و خود نمائی است و ابتغای خدا نیست و نفعی بحال او و دیگران ندارد و اگر ادمی با تکلم حکمتی که تکلم بانها مینماید و متصف باشد و حال او شده باشد سخنش حکمت است و افعال و اطوارش همه اعظم مردم الله و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال بحکمت گویا اند و از دلش چشمهای حکمت میجوشد و بزبان و سایر اعضا و جوارحش جاری میشود و فیض انچشمها بعالمیان میرسد و از دیدنش عالمی هدایت پیدا میکند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که شما ذاکر شوید بر اخدا بغیر زبانها خود بلکه با عالم خود ذکر ازبرای خدا کنید بر دم را اغب بخیرات کرده اید و هم چنین تقوی حقیقی انستکه از دل تا شی شود و کمال ایمان تصدیق بروز گار خدا و اموال اخرت و نهایتد رجه خوف و رجا موجب پرهیزکاری شده باشد از برای خدا و از شکار و نهی او و اگر خوف و تشنیع خلق یا اغراض فاسدهٔ دنیا باعث ترک بعضی از افعال و اطاعات گردیدن مثل اینستخانه مکرر بتفصیل مذکور شده است و فرموده است که تعظیم شعایر الهی از تقوی دلها است و محشر شدن و دیدار است پرهیزکاری و تقوی را بدل نسبت داده است و فرموده است که تعظیم شعایر الهی از تقوی دلها است و مثل اینستخانه مکرر بتفصیل مذکور شده است و نسبط اینستخن بسیار بطول انجامد در اینباب سخنرا مجمل میکنم ای یاباذر اربعه لا یصیبهن الا مؤمن الصمت و هو اول العبادة و التواضع لله سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلة الشیء یعنی قلت المال یاباذر هم بالحسنة و ان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین یاباذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحییه دخل الجنة یاباذر یسیر الریاء شرک و هل الدین الا الحب فی الله و البغض فی الله یاباذر و هل یکبّ الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فان تکلمت کتب لک او علیک یاباذر ان الرجل لیتکلم بالکلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء والارض یاباذر ویل للذی یحدث و یکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له یاباذر من صمت نجا فعلیک بالصدق فانه مخرج ففیک کذبة ابدا قلت یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار و الصلوة التحسن بعد ذلک ای باذر ذر چهار خصلت است که نمی یابد ان چهار خصلت را و متصف بانها نمیگردد مگر مؤمن کامل خواهی و ان اول عبادتها خدا است و تواضع و شکستگی نزد حق تعالی یا از برای خدا نزد خدا و خلق و ذکر یاد خدا کردن بر هر حالی و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و در رویشی ای ابوذر رضا دهد کن حسنه را و کار خیر را هر چند نیا وری تا نوشته نشوی از جملهٔ غافلان ای ابوذر کسیکه مالک شود و حفظ نماید بدانچه در میان دو ران و دست یعنی فرجش را از حرام و انچه در میان دو لحیهٔ او ست یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید که یا رسول الله یا ما را مؤاخذه مینمایند بانچه گویا میشود بان زبانها ما حضرت فرمود کای ابوذر مگر مردم را میاندازد بر رو در اتش جهنم چیزی بغیر از دروکردهای زبانهای ایشان هاله ایشان بدستیکه نوشته نمیشود از شر زبان مادام که ساکت است چو سخن گفت اگر بخیر سخن میگوئی ازبرای ثواب نوشته میشوی و اگر بسخن بد میگوئی بر تو گناه نوشته میشود ای ابوذر بسا کسیکه شخصی در مجلسی بکلمه میخندانند که اهل انمجلس را بخدا اندازد پس بسبب ان فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین اسمان و زمین ای ابوذر وای بر کسیکه سخن گوید دروغ گوید برای انکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او و هفتم از برای وای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت و اگر سخن گوئی بر تو باد براست گوئی و از دهان خود بیرون مکن دروغ را هر گز ابوذر گفت یا رسول الله چه چیز است توبهٔ کسیکه عمدا دروغ گوید فرمود که استغفار و نماز و نماز بقدر انکه توشه این گناه را میشویند بدانکه صدق و راستگوئی از جملهٔ صفاتی معدوداست که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار مبنا شد و در کردار مبنا شد راستی گفتار این است که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق انست که هرگز مرتکب هیچ کناهی نشود و ترا نه هیچ طاعت نگذارد زیرا که مؤمن مزین ایمانش را ترک ننماید دروغ جد و هزلش را از حضرت صادق ع منقل که حضرت علیه ع فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بهار حنش برطرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی دروغ گو را بانواع موشی مبتلا گردانیده است که زود رسوا شوند و از حضرت صادق ع منقل که سخن بر سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم و ادنی عرضکرد که کدام است اصلاح میان مردم

انستکه هرگز مرتکب هیچ کناهی نمیشود و ترا نه هیچ طاعتی نگذارد زیرا که مؤمن دعوی میکند که من بندگی خدا را میدانم و یقین بهشت و دوزخ دارم راستی باینسخن مقتضی انستکه هرگز معصیت نکند زیرا که هر معصیت منافات با یقین میزرگوار خدا بیم و یقین بهشت و دوزخ دارد و یکی دیگر از لوازم صدق انستکه مستحبی را ترک نکند و مکروهی را فعل ننماید و زیرا که کسی نیست که دعوی این نکند که ما تابع رضای الهی هستم و از بدیها گریزانیم و ایضا تصدیق بهشت و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی انستکه همچنانچه در خدمت عظیمان مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف ادب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاهان اعظم اعظم باید مرتکب هیچ اولائی نشوند تا قرب و بیشتر حاصل شود و فواید و منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد پس هر که ترک اولائی بلکه متوجه غیر خدا او شد منافات با این تصدیق دارد و ایضا ادمی در هر روز و شب اقلا ده مرتبه میگوید نزد خدا که ترا عبادت میکنم و بس و استعانت از تو میجویم پس اگر بایک معصیت بکند که عبادت شیطان است یا در یک امر متوجه غیر خدا شود و یا از غیر خدا بجوید دروغ گفته است و در حدیث دیگر فرموده است که هر که خدا را بشناسد و از دیدنش عالمی هدایت پیدا بسیار و از دیدنش عالمی هدایت پیدا بسیار چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که شما ذاکر شوید بر اخدا بغیر زبانها خود بلکه با عالم خود ذکر ازبرای خدا کنید بر دم را اغب بخیرات گردانید و هم چنین تقوی حقیقی انستکه از دل تا شی شود و کمال ایمان تصدیق بروز گار خدا و اموال اخرت و نهایتد رجه خوف و رجا موجب پرهیزکاری شده باشد از برای خدا و از شکار و نهی او و اگر خوف و تشنیع خلق یا اغراض فاسدهٔ دنیا باعث ترک بعضی از افعال و اطاعات گردیدن مثل اینستخانه مکرر بتفصیل مذکور شده است و نسبط اینستخن بسیار بطول انجامد در اینباب سخنرا مجمل میکنم ای یاباذر اربعه لا یصیبهن الا مؤمن الصمت و هو اول العبادة و التواضع لله سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلة الشیء یعنی قلت المال یاباذر هم بالحسنة و ان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین یاباذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحییه دخل الجنة یاباذر یسیر الریاء شرک و هل الدین الا الحب فی الله و البغض فی الله یاباذر و هل یکبّ الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم انک لا تزال سالما ما سکت فان تکلمت کتب لک او علیک یاباذر ان الرجل لیتکلم بالکلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء والارض یاباذر ویل للذی یحدث و یکذب لیضحک به القوم ویل له ویل له یاباذر من صمت نجا فعلیک بالصدق فانه مخرج ففیک کذبة ابدا قلت یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار و الصلوة التحسن بعد ذلک ای باذر ذر چهار خصلت است که نمی یابد ان چهار خصلت را و متصف بانها نمیگردد مگر مؤمن کامل خواهی و ان اول عبادتها خدا است و تواضع و شکستگی نزد حق تعالی یا از برای خدا نزد خدا و خلق و ذکر یاد خدا کردن بر هر حالی و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و در رویشی ای ابوذر رضا دهد کن حسنه را و کار خیر را هر چند نیا وری تا نوشته نشوی از جملهٔ غافلان ای ابوذر کسیکه مالک شود و حفظ نماید بدانچه در میان دو ران و دست یعنی فرجش را از حرام و انچه در میان دو لحیهٔ او ست یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید که یا رسول الله یا ما را مؤاخذه مینمایند بانچه گویا میشود بان زبانها ما حضرت فرمود کای ابوذر مگر مردم را میاندازد بر رو در اتش جهنم چیزی بغیر از دروکردهای زبانهای ایشان هاله ایشان بدستیکه نوشته نمیشود از شر زبان مادام که ساکت است چو سخن گفت اگر بخیر سخن میگوئی ازبرای ثواب نوشته میشوی و اگر بسخن بد میگوئی بر تو گناه نوشته میشود ای ابوذر بسا کسیکه شخصی در مجلسی بکلمه میخندانند که اهل انمجلس را بخدا اندازد پس بسبب ان فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین اسمان و زمین ای ابوذر وای بر کسیکه سخن گوید دروغ گوید برای انکه جماعتی بخندند وای بر او وای بر او و هفتم از برای وای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت و اگر سخن گوئی بر تو باد براست گوئی و از دهان خود بیرون مکن دروغ را هر گز ابوذر گفت یا رسول الله چه چیز است توبهٔ کسیکه عمدا دروغ گوید فرمود که استغفار و نماز و نماز بقدر انکه توشه این گناه را میشویند بدانکه صدق و راستگوئی از جملهٔ صفاتی معدوداست که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیرا که صدق در گفتار مبنا شد و در کردار مبنا شد راستی گفتار این است که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس یکی از لوازم صدق انست که هرگز مرتکب هیچ کناهی نشود و ترا نه هیچ طاعت نگذارد زیرا که مؤمن مزین ایمانش را ترک ننماید دروغ جد و هزلش را از حضرت صادق ع منقل که حضرت علیه ع فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بهار حنش برطرف میشود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی دروغ گو را بانواع موشی مبتلا گردانیده است که زود رسوا شوند و از حضرت صادق ع منقل که سخن بر سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم و ادنی عرضکرد که کدام است اصلاح میان مردم

فرمود که آنستکه شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او گفته است و از او آزرده شده است تو میگوئی که من از و شنیدم که او تو را بدینکی یاد میکند خلاف آنچه از و شنیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا دوست میدارد دروغ را در اصلاح و دیگر فرمود هر دروغی از صاحبش سؤال خواهند کرد در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد یکی در جنگ که خواهد که با دشمن مکری کند که با ایشان غالب شود چون از برای مصلحت دین است برادر که نمامی نیست یا کسیکه در میان دو کس خواهد اصلاح کند میان چیزی بگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود و کسیکه وعده با اهل خود میکند و مصلحتی نمیداند و نمیخواهد که بآن وفا کند و در حدیث دیگر فرمود که هر که اصلاح کند میان مردم گوید دروغ نیست و از حضرت رسول صلعم منقول است که در سه محل است که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکو است مکری که در جنگ کند یا وعده که با زن کند یا اصلاحی که در میان مردم کند و سه محل است که راست گفتن در آنها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مرد شود و کبیر از احوال اهل خود بچیزی خبر دادن که باعث آزردگی شود و تکذیب کردن شخصی را که خبری نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب صمت بیشتر مذکور شد و تهدید بسیار در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی که دروغ گوید یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست که از جمله چیزها نیکه مذموم است بلکه دغدغه حرمت در آن میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصهای دروغ چنانچه از حضرت رسول صلعم منقول است که بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصهای که لغو و باطل باشد مانند شاه نامه و غیر آن از قصهای مجوس و کفار بعضی از علما گفته اند که حرام است چنانچه در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور و مروی است که از امام محمد باقر علیه السلام نقل نمودند از حضرت پیغمبر صلعم که انحضرت فرمود که ذکر علی بن ابیطالب علیه السلام عبادت و ذکر دشمنان او نفاق است تنفر عن ذکره و بخار و اسماع القصص الکاذبة و اساطیر المجوس علی استماع قضایله علیه السلام قرآن و اذکار الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون و فرمود که ذکر علی بن ابیطالب علیه السلام و صلوات الله علیه عن تفسیرها قال اما تقرؤون ان رسول الله صلعم کان یقول اذکروا علی بن ابیطالب بخیر فانکم ان ذکرتموه ذکرتم الله فالذین اشمأزت قلوبهم عن ذکره و استبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالآخرة و لهم عذاب مهین یعنی یاد کردن علی بن ابیطالب شما را نمیدانید که پیغمبر صلعم فرموده که یاد کنید علی بن ابی طالب را در مجلسها پس پرسیدند از انحضرت از تفسیر این امر فرمود که یاد کردن من است و یاد کردن خدا است پس انکه یاد کرد علی بن ابیطالب یاد کرد من است یاد کردن من است یاد کردن خدا است پس انکه یاد کرد علی بن ابیطالب شما را نمیدانید که یاد کردن او

و مقبول است کفتم که قبول میتوان کرد شهادت کسیرا که کناهان کند فرمود که بعلت اکر شهادت او نهارا قبول نتوانکرد
پس قبول نمیتوانکرد مکر شهادت پیغمبران و اوصیا را ایشان زیرا که ایشان معصومند و بدین نه سایر خلق پس هر که را بچشم
خود نه بینی که کناهی میکند و کواه بر او شهادت ندهند که کناهی کرده است و از اصل عدالت و شرافت و کواهش
مقبول است هر چند در واقع کناه کار باشد و هر که او را غیبت کند بر کناهها مخفی از او ولایت خدا بیرون است و در ولایت
شیطان داخل است و بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرانش که حضرت رسول صلعم فرمود که هر که غیبت مؤمنی کند بخصلتی که
در او باشد خدا در میان ایشان در بهشت هرکز جمع نکند و هر که غیبت کند مؤمنرا بخصلتیکه در او نباشد عصمت ایمان
از میان ایشان منقطع کردد و آنکه غیبت کرده است در آتش باشد همیشه و بد جایکاهیست جایکاه او و بسند دیکر منقم
که حضرت امیر ع بنوف بکالی فرمود که اجتناب کن از غیبت کردن خورش سکان جهنم است بعد از ان فرمود که ای نوف دروغ
میکوید کسیکه کمان میکند که او از حلال متولد شده است و کوشت مردم را بغیبت میخورد و بسند صحیح از حضرت صادق ع
منقم فرمود که غیبت مکن چونکه غیبت مردم میکند نزد غیبت و باشد و بهتان انستکه عیبی از برای او اثبات کنند
و در حدیث دیکر منقم کرد از صفات منافقان انستکه اکر مخالف ایشان میکند نزد غیبت میکنند و از حضرت رسول صلعم منقم کرد
که خدا دارد در بعضات خدا ست تا دام که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر دیکر از حضرت منقم کسیکه برادر مؤمنش را در برد مدح کوید
و در پشت سر ش غیبت او کند عصمت ایمانی از میان ایشان بر طرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم هر که غیبت کند
برادر مؤمن خود را بجائی که عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان در نطفه او شریک بوده است و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین ع منقم که زینهار که اجتناب نمائید از غیبت مسلمانان بدستیکه مسلمانان غیبت مسلمان نمیکنند و حال انکه
او را در غیبت قرآن هتک فرموده است و فرمود هر که بکوید از برای برادر مؤمن سخنی که خواهد که مروت و قدر او را در هم شکند
خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی در جائیکه چرک و دیم و خونهای ناکاران در انجا جمع میشود تا از عهده آن سخن بیرون
آید و از حضرت صادق ع منقم که حق تعالی دشمن میدارد خوانهٔ پر کوشت را و کوشت مرده را بعضی از صحابه عرض کردند که یا بن رسول
الله ما دوست میداریم کوشت را و خانها ما از کوشت خالی نیست حضرت فرمود که این مراد نیست که فهمیدید مراد از خوانهٔ پر کوشت
خانه است که در او خوانها کوشتهای مردم را بغیبت میخورند و کوشت مرده را بر سفره حساب تجبر و تکبر پیش کرده در او فتن خیل او تکبر کنند و از
حضرت رسول صلعم منقم که بپرهیزید از کمان بد بردم بزن بدستیکه کمان بد بدترین دروغها است و برادران باشید در راه خدا چنانچه
خدا شما را بان امر فرموده است و بلقبهای بد یکدیکر را یاد مکنید و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و محض یکدیکر مکوشید و غیبت
یکدیکر مکنید و منازعه و دشمنی مکنید و حسد یکدیکر را مبرید بدستیکه حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم خشک را میخورد
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که یاد کنید برادر مؤمن خود را در هنکامیکه از شما غایب باشد باحسن وجوهیکه میخواهد
که او شما را بان وجه یاد کند در روئی که شما از او غایب باشید و در حدیث دیکر منقم که حق تعالی وحی فرمود بموسی ع که هیچ ورعی نافعتر نیست از اجتناب کردن
از محارم الهی و خود را باز داشتن از ازار مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث دیکر منقم که حق تعالی وحی فرمود بموسی ع بزبان عمران
علی نبینا که صاحب غیبت اکر توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود و اکر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل
جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقم که جهانکنند که از ریمهاشند باهل جهنم باز اری که خود دارند و از خیم جهنم
بخورد ایشان میدهند و او یلاه و ثبورا فریاد میکنند و اهل جهنم بعضی ببعضی میکویند که چرا از اینجهان بطائفه ما اذا
آزار میکنند باز اریکه خود داریم یکی از ایشان شخصی استکه در دنیا بوتانش او پخته است و یکی شخصی استکه امعائش را از
اندرونش میکشند و یکی شخصی است که چرک و خون از دهانش جاریست و یکی شخصی است که کوشت خود را میخورد پس از
حال صاحب تابوت میپرسند که این بدبخت چرا اینقدر از آزارش بما میرسد میکویند که او مرده بود و ما اهل مرده در کردنش
بود و چیزی هم نمانده بود که حق مردم را ادا کند بعد از ان بپرسند از حال کسیکه امعائش را میکشند میکویند که بر ما نمیکذرد
از بول بهر جا بدنش که میرسید پس بپرسند از حال کسیکه از دهانش چرک و خون جاریست میکویند که او نظر میکرد و هرچه
بدکه از مرد میشنید نقل میکرد و با ایشان نسبت میداد بعد از ان بپرسند از حال کسیکه کوشت خود را میخورد که این بدبخت
چرا از آزارش بما میرسد باز اریکه ما خود داریم میکویند که این کوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و اما آنچه
در این باب بسیار است ما بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم **فصل دویم** در بیان معنی غیبت است

و بعضی نزدیان بطهیر عبارت بتعریف کرده اند که در این حدیث واقعشده است که یاد کردن مؤمن است در حال غیبت او بهر
نحویکه اکر بشنود خوشش نیاید و از رده شود و اکثر بتعریف غیبت چنین کرده که تنبیه کردن است در حال غیبت او بنقص
معین یا انکه در حکم معین باشد بر امریکه او کراهت داشته باشد کران امر را با او نسبت دهند و از مرد را او باشد و ان
امر را بحسب عرف نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بر کفتن باشد و خواه باشاره کردن باشد و خواه بکنایه باشد
خواه بصریح و خواه بنوشتن و قید کردیم با نشناسد معین از برای انکه اکر معین نباشد غیبت نیست مثل انکه کویدیکی
از اهل این شهر چنین عیبی دارد در این حرام نیست مکر انکه بنحوی کویدیکه بقرینه سامع بیابد که ان غیبت است هر چند نام
نبرد و در حکم معین انستکه کویدیکه زید و عمر و یکی از ایشان فلان عیب را دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت از مردو
شخص را میدانند زیرا که هر بار زاد در معرض این احتمال در آورد نقص شان او است و اکر بشنود از رده میشود
و اینکه کفتیم که این در امر دارا باشد برای این است که بهتان بدرود زیرا که مشهور این استکه غیبت و بهتان غیر یکدیکرند
هر چند بهتان بدتر است و غیبت انستکه بنا غیبتی کنند که در او باشد و بهتان انستکه عیبی از برای او اثبات کنند
که در او نباشد چنانچه در بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که از جمله غیبت انستکه در شان آن برادر خود بکوئی چیزرا
که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتان انستکه در حق برادر مؤمن خود چیزی بکوئی که در او نباشد و کاه هست که غیبت
را بر معنا طلاق میکنند که شامل بهتان نیز هست چنانچه بسند معتبر از او در بن سرحان منقم که از حضرت صادق ع پرسیدم
از غیبت فرمود که انستکه برادر مؤمن خود را بکوئی که در او باشد یا انکه بکوئی که در او نباشد و کاه هست که غیبت
باشد و بکواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حد بر او لازم شود و قید کردیم که انرا مرتبحسب عرف عیب باشد برای
انکه اکر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم او بدش بد غیبت نیست مثل انکه میکوئیم که فلان شخص نماز شب میکند و او بدش
میاید اما اکر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد کذکوش باعث از زدکی او شود غیبت است خواه در خلقت بدنش خواه در
اخلاقش خواه در اعمالش خواه در نسبتش مثل انکه کویند که دبی زاده است یا حولاه زاده است یا مکر عیوب ظاهره
که بعد از این بیاید خواهد شد و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص کفتن صریح نیست پس اکر بکنایه کوییم غیبت است مثل
انکه حرف کسی مذکور شود بکویدیکه الحمد لله که ما بحمت دنیا نیستیم و غرضش کنایه بان شخص باشد که او مبتلا شده
یا انکه کویدیکه خدا ما او را از محبت دنیا نجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و خود را برای دفع مظنه
شریک کند و امثال این سخنان از تلبیساتیکه در باب غیبت شایع کردیده است که در ضمن حمد و ثنای الهی و اظهار شکستکی
و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بروجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکنند و هم چنین ظاهر شد که مخصوص کفتن نیست
بلکه اکر مذمت شخصی را بدیکری بنویسند داخل است در غیبت و هم چنین اکر عیب کسی را با شارهٔ چشم و ابرو یا دست
اظهار کنند یا در حرف یا در رفتن یا غیر ذالک از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند غیبت است
و فصل دیم در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده اند و ان ده قسم است اول ظلم مظلوم است که بر کسی ظالمی
ظلمی کرده باشد و او بنزد شخصی آید و اظهار ظلم او کند که این شخص دفع ان ظلم از او بکند و این قسم را علما انجویز
کرده اند که ظلم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو جایز است اما در صورتی که آن شخص قادر بر دفع ان ظلم باشد و
غرضش از شنیدن رفع ظلم باشد و غرض قابل نیز همین باشد و نزد ها شخص که توقع این نفع از او دارد بکوید و نزد دیکران
نکوید دویم نهی از منکر است که شخصی بداند که از کسی دیکران میخواهد که باین کفتن و نقل کردن شاید او ترک نماید
این مشروط است بشرایط نهی از منکر که بداند که فعل آن شخص بد است و منکر است و بتجویز تاثیر بکند و فحش و غیبت
و بکتر از این را نداند که او بر طرف نمیکند پس اکر نداند که آن کاری که او میکند بد است یا نیکه مثلا مسئله خلافی باشد
و احتمال دهد که او بر آن مجتهد عمل کند که آن فعل را حلال داند ترک کند نمیباید کفت و هم چنین اکر خوف ضرری ببدن
او یا مال او یا عرض او یا احدی از مؤمنین و مؤمنات داشته باشد جایز نیست کفتن و هم چنین اکر ممکن باشد که در خلوت
او را نصیحت کند و داند که بان نصیحت او بر طرف میکند جایز نیست که او را در مجالس سوا کند و با تحقیق شرایط باید
که سعی کند که غرض او ترک معصیت و رضای الهی باشد و عداوتها و کینها و حسدها باعث نباشد که نهی از منکر او وسیله
ندارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد تیم آنستکه بعنوان فتوی خواهد که از

عالمی مسئله پرسد و دران ضمن مذمت کسی مذکور شود مثل انکه میپرسد که بدر مال مرا برداشته یا میتوانم یا او دعوی
کنم و دراین فرد هم تا ممکن باشد بنحوی سؤال کنند که نفهمد که بد رخوش مرا راست یا اینکه بگوید اگر بدانی با فرزندی
چنین معامله نموده باشد چونست میباید چنین کند و اگر باین نحو بیان نتوان کرد میباید سعی کند که بغیر ازین عالم
دیگری نشنود چهارم نصیحی مستشیر است مثل انکه شخصی با کسی مشورت میکند که مال خود را بفلان شخص بدهم یا بضاربه بدهم یا نه یا دختر خود را با او تزویج بدهم دراین صورت واجبست که انچه خیر او را داند بگوید و اگر داند که
بمجرد که بگوید که ممکن او ترک مینماید بهمین اکتفا نماید و اگر او را صاحی نشود مکرر بتفصیل همان عیبی که در همان معامله
دخیل است بگوید و زیاده ازان نگوید و اگر از او سؤال ننماید و باعث اخوت و خیر خواهی و او را منع کند از معامله با آن
انشخص از برای خدا خوب است در صورتی که داند که ضرر عظیم باو میرسد از معامله انشخص پنجم بیان بدعت در باب
بدع است که ضرر بدین مردم رساند و مردم را فریب دهند و گاه کنند بیان بدعت ایشان کردن واجب است و مردم را منع
از متابعت کردن ایشان لازم است خصوصا بر علما چنانکه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقم که حضرت
رسول ص فرمود که هرگاه که به بینید اهل ریب بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان و ایشان را دشنام
بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگوئید بلکه اگر ضرور شود بهتان هم نسبت بایشان بگوئید تا طمع نکنند
در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حدیث دیگر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نکنید تا حق تعالی از برای شما بسبب دفع
بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در اخرت و در حدیث صحیح از حضرت صادق ع منقم که مصاحبت کنید
با اهل بدعت و با ایشان هم نشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول ص فرمود که ادیم
بردین دوست خود است و احادیث دراین باب بسیار است و بعضی در باب بدعت گذشت و ضرر هیچ طایفه نسبت بایمان اهل
ایمان مثل ارباب بدعت چون دراباس مسلمانان نیست و بعضی از بیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت
وغیر ایشان واجبست که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت
ایشان گمراه نشوند ششم بیان خطای اجتهادی مجتهدی است که مجتهد زابی اخبار کرده باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا داند
جایز است که بیان خطای او بکند و دلایل بر بطلان رای او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای
معاصرین و علمای گذشته میکرده اند و این باعث نقص هیچیک از ایشان و هر یک سعی جمیل خود که در احیای دین کرده اند
مثاب و ماجورند اما می باید که بقدر ضرورت از بیان خطای دران مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند
و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطنه دیگر باعث نباشد و در اینجا شیطان از راههای
وحیله بسیار است هفتم در بیان جرح راویان اخبار و احادیث است چنانچه علما ما در کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان
نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق
است باین امر لهذا جایز دانستند هشتم اگر شخصی مشهور بوصفی باشد که ان صفت در او ظاهر باشد برای عبرت و معرفت
او را بان وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج و یا اعمی یا اشل یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند که این عیوب ظاهره را
و بعضی گفته اند که در صورت جایز است که تمیز ان شخص منحصر در ذکر ان وصف باشد و احتیاط در انست که تا ممکن
باشد بعبارتی نگویند و اگر او بشنود از رنده شود و موجب نقص او باشد و عرفا مثل اینکه بگویند فلان کوره زیرا که
بجای این عبارت دیگر میتوان گفت که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثناء این فرد مجملا بعضی از اخبار معتبره دلالت
دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که غیبت انست که در حق برادر خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است
اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و عضب و مبادرت در امور پس ان غیبت نیست و بهتان انست که چیزی بگوئی
که در او نیست هم غیبت جماعتی استکه کتابها از اعلانیه مرتکب باشند و تظاهر بها نمایند مانند اربابهای
جور که مناسب ایشان فسق است و اعلانیه مرتکب انها هستند پس اگر همان گناه را اگر اعلانیه میکنند و هم کس میشنود
و ایشان هم پروائی از گفتن ایشان ندارند بگویند البته غیبت نیست مثل اینکه بگویند که فلانه شخص حاکم فلانه شهر
اگر انشخص بشنود او را خوش می آید و در غیبت ماخوذ است که او کراهت داشته باشد و اگر کتابهیزا بعلانیه کند

وارذ کرش ازرده شود مثل انکه کسی در میان جامع کتابهیزا میکند و اخفا نمیکند اما اگر ان کتاب را ذکر کنند ازرده میشود
این نیز مشهور است که غیبت نیست اما اگر او را مذمت کنند و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند یا انکه متظاهر ببعضی
از کبایر باشد خلاف است و در نیست که مذمتش بر انکتابهای ان که علانیه میکند توان کردن هرچند شرایط نهی از منکر
متحقق نباشد اما کتابهای مخفیش را ذکر نکردن اولی و احوط است و بر استثناء این فرد مجملا احادیث بسیار وارد است
چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقم که هرگه در غیبت نگه کسی او را بچیزی یاد کند که در او نباشد و مردم را بدان
غیبت نکرده است و اگر بچیزی یاد کنند که مردم ندانند غیبت کرده است و اگر او را بچیزی یاد کنند که در او نباشد بهتان
زده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی که بخواهش خود بدعتی
در دین پیدا کرده باشد و امام جایر و فاسقی که علانیه فسق کند و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقم که حرمت فاسق از هر کس
کمتر است و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که هرگه با مردم معامله کند ظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن کوید دروغ
نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند پس او مروت کامل کرده باشد و عدالتش ظاهر شده و بر او دیانت واجب گردیده
و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق ع مثل اینمضمون منقم و دیگر در دیگر نزد بیان باین فرد علما
استثنا کرده اند که هرگاه که در کس مطلع بر عیب شخصی شده باشد و او را بانکار کردن بدان انکه ثالثی مطلع شود اگر
گفته اند که غیبت نیست و بعضی اینرا جایز نداشته اند و احتیاط در ترک هم انکه جمعی مطلع شوند و گناهیکه موجب حد
و تعزیر شرعی باشد و عدالتشان انقدر باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود بجایز است که نزد حاکم شرع شهادت
دهند نزد سایر ناس و حکام جور فصل هفتم در حکم غیبت است و مشهور میان علما این است که اگر تصدیق کند
یا کوشش ندهد راضی و خواهش او نیز در گناه مثل غیبت کننده است چنانچه از حضرت امیر المؤمنین ع منقم شنونده غیبت یکی
از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبر و کلام بسیاری از علما انستکه تا ممکن باشد میباید دفع غیبت بکند
و منع نماید و اگر نتواند بقلب خود را باید کند و اگر قدرت بر خواستن هم نداشته باشد بدل کراهت داشته باشد
و واضح تر بان بنا شد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت
و یاری کنند خدا او را در دنیا و اخرت یاری کند و هرگه او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند و حال انکه قدرت و اعانت
او داشته باشد خدا او را در دنیا و اخرت واز حضرت رسول ص منقم که هرگه رد کند از عرض برادر مؤمن خود خدا بهشت را
برای او بنویسد البته و بعضی از علما گفته اند که هرگاه شخصی غیبت شخصی کند و ما ندانیم که انشخص استحقاق غیبت دارد یا
جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و نکنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است و گاه باشد که غرض صحیحی دارد که
غیبت نباشد و نهی کردن او ایذای مسلم است و نا معلوم کشود که انچه او میکند فسق است ایذای او جایز نیست و مؤید
نیستکه در اینباب تفصیلی قایل نشده اند که اگر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان
و اگر قایل از اهل صلاح و ورع باشد و بنا اکثر امورش بر تدین و محامل صحیح درباره او بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنه
ایما باز دارند که او ازرده نشود باینکه توجیهی برای فعل انشخص پیدا کنند یا بنحوی تکذیب کنند و الا ساکت شوند و حکم
بفسق قایل نکنند و در اینباب غایت احتیاط مهما امکن از طرفین لازم است والله یعلم فصل پنجم در کفاره غیبت و
توبه از ان است و شرایطی که در توبه گذشت دیگر معتبر است لکن در اینجا نیز معتبر است و چون حق الناس است باید که نزد هر کس
که هتک عرض او کرده است تا ممکن باشد او را بدکر جمیل یاد کند و ان معایبرا از خود اظهار انها بدکند و در باب ابراء ذمه
از طلبکنان احادیث اختلافی دارد چنانچه از حضرت رسول ص منقم که غیبت بدتر از زنا است پرسیدند که چرا یا رسول الله
فرمود که زیرا که زنا کار توبه میکند و خدا توبه اش را قبول میکند و غیبت کننده توبه اش مقبول نیست تا انکه صاحب حق او را
حلال کند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که از حضرت رسول ص پرسیدند که کفاره غیبت چیست فرمود که انستکه استغفار کنی
از برای کسیکه غیبت او کرده و جمیع مؤمنان را و احادیث باین نحو کرده اند که اگر صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء ذمه
خواستن میباید طلبید و اگر نشنیده باشد یا شنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید باینکه مرده باشد یا غایب باشد از برای
او استغفار نمایند و احتیاط انستکه اگر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند مگر انکه باعث آزردگی او شود و ایذا او باشد
و اگر در اینصورت محمل از او ابراء ذمه نتوان طلبید که او ازرده نشود و ندانند احوط انستکه ترک نکنند والله یعلم فصل ششم

در مذمت همتان و متهم است و گمان بد بمؤمنان برنتابد بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که مؤمن یا مؤمنه را بهتان زند بچیزی که در او نباشد حق تعالی او را در طینت خبال بدارد تا از عهدهٔ گفتهٔ خود بیرون آید و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که بهتان زند بر مؤمن یا مؤمنه و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد در رودخانهٔ قیامت بر تلی از آتش تا از عهدهٔ سخن خود بیاید و در حدیث دیگر فرمود که زنهار که بپرهیزید از گمان بد بمردم برنا که گمان بدترین دروغها است و بسند معتبر منقول است از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند که میگویند حق و باطل چیزی چند فاصله است حضرت فرمود که چهار انگشتی که از میان چشم و گوش است بعد از آن فرمود که هر چیز را بچشم خود می بینی حق است و آنچه را بگوش خود میشنوی اکثرش باطل است و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را ایمان از دلش میگدازد چنانچه نمک در آب گداز و در حدیث دیگر فرمود که هر که متهم سازد برادر مؤمن خود را ایمان از دلش زایل میکند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که گمانها را بر برادر مؤمن خود محمل نیک حمل کن تا وقتیکه دیگر محملی نیابی و گمان بد مبر بکلمه که از برادر مؤمن است صادر شود تا محمل خیری از برایش نیابی و در حدیث دیگر فرمود که از برای گمانهای برادر خود عذرها طلب کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی و از امام محمد باقر ع منقول است که بجهل مکنید در حکم کردن ببعضی شیعیان ما که اگر یکقدم ایشان بلغزد قدم دیگر ایشان ثابت می ماند و از حضرت امیر ع منقول است که خوشا حال کسیکه مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و بسند معتبر از امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع منقول است که نزدیکترین احوال آدمی بکفر آنستکه با کسی برادر دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ کند که یکروز او را بر اینها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که فرمود که ایکروهیکه بزبان مسلمان شده اید و ایمان بدل شما نرسیده است مدمت مکنید مسلمانان را و تتبع عیبهای ایشان مکنید که هر که تتبع عیبهای مسلمانان کند خدا عیبهای او را تتبع کند و او را رسوا کند اگرچه در میان خانه اش باشد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که کناه مؤمنی را فاش کند چنان باشد که خود آنگناه را آشکارا کرده باشد و هر که مؤمنی را بر گناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن شود و در حدیث دیگر منقول است که حضرت صادق ع فرمود که هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که هر که مؤمنی را ملامت کند بگناهی که او در آنست توبه نمیتواند کرد و از آن گناه که در خویش هست و از آنها غافل است ملامت کند قدم را از برای آنکه چند که خود تر لرزانها نمیتواند کرد و از آن گناه کثیر که با او هم نشینی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که اگر شخصی بر دست راست تو باشد و بر دست چپ تو باید در حق او بغیر سخن خیر مگو و از او بیزار گردان بآن سخن از بار دیگر از او و نشنوی بدستیکه دلها در دنیا و در آنگشتان قدرت خدا است بهر نحو که میخواهد میگرداند یکساعت چنان یکساعت چنین و بیا است که بندهٔ توفیق خیری میابد و از حضرت رسول ص منقول است که هر که نفس خود را از شمن دارد نه مرد را خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند بدانکه گمان بد بمردم برد بدانست و خود را در مواضع تهمت نگاشتن و در معرکه گاه تهمت بدیگران مرو و در بدانچه بسند معتبر منقول است که حضرت صادق ع فرمود که بدد منیفرماید که ایمن فرند که هر که با مصاحب بد مصاحبت میکند سالم نمیماند و هر که در مجالب بد داخل میشود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی میکشد و حضرت امیر المؤمنین ع در فرمانگاه وصیت فرمود که ایمن زند زنهار که بپرهیزید از مخالفان در محلهای تهمت و از جایگاه که گمان بد باهلش میبرند بدانجا کم نشینید که هر که با او می نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت هم نشینی میکند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسیرا که گمان بد با او میبرد و بر این مضمون احادیث بسیار است **فصل هفتم در بیان مذمت حسد** اکه منشا اصلی غیبت و اکثر ناسهنجاریست بدانکه حسد بلکه بترین صفات مذمومه نفسانی است و اول معصیتی که حق تعالی در زمین کرد بندگی حسد شیطان بود که باعث حسد بود و مشهور و این است که اظهاش از گناهان کبیره است و منافی عدالت است و اصلش از امراض قلب و امراض نفس است و آدمی در دنیا نمیرد تا اصل این خصلت معذبت و اکثر ملکات بدچنین است که آدمی قطع نظر از عقوبات آخرت در دنیا نیز معذبت و حسود انسکه زوال نعمت را از محسود خواهد و اگر از برای خود او مثل آنچه دارد دیگری باشد خواهد و از داشتن او مضایقه ندارد باشد این غبطه است و اگر در صفات حسنه باشد ممدوح است و حاسد چون زوال

نعمت را از محسود میخواهد هر کس را که در نعمتی بیند از دو حال بیرون نیست از اینکه این نعمت را بخود او دارد و این ممکن نیست که نعمت خدا از هر کس بر طرف شود الا او همیشه از خلق بد خود در شکنجه و محنت است و هم چنین صاحب حرص میخواهد که جمیع ما لها عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا پیوسته در الم است و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در مناز عراست و این مبتلا همیشه گرفتار غالب باطل است لهذا پیوسته در تعب است و جمیع اخلاق زشته چنین اند و صاحب حسد باید تفکر نماید که صفات نعمتها از مقدار او چیزی کم نکرده اند و منادی ندا کرده است که اصطفای این نعمتها را باو داده ام بی انکه از ادا چیزی کم کند و بداند که خداوند داها نبوده که باو نداده است و اگر با و میداد از برای او وبال بود و فکر کند که این حسد بود و غم خوردن محسود از هیچ ضرر نمیرساند ضرر نمیرساند او و عقبی بخود شمیرساند و باین تفکرات صحیح بخدا متوسل شود و با نفس معاند و مجادله کند تا حق تعالی او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفته بحسب عقل و شرع از این بدتر نیست چنانچه بسند معتبر از ائمه صلوات الله علیهم منقول گردید ایمان از حسود میگریزد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقول است که حق تعالی بحضرت موسی ع وحی فرمود که ای پسر عمران حسود را مبر از آنچه عطا کرده ام ایشان را از رضای خود و نظر خود و ثنای خود امیدوار مکن و نفس خود را از پی ایشان نفرست بدرستیکه کیفر حسد مرد میبرد شمن نعمتهای من است و منع کننده قسمتهای من است که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسیکه چنین کند از بندهٔ من نیست و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که مؤمن غبطه میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد غبطه نمیکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت لقمان پسر خود را وصیت فرمود که حسود را سه علامت است چون غایب شود غیبت میکند و چون حاضر شود تملق میکند و چون مصیبتی بهر سد شماتت میکند که هیچ حسودی داخل بهشت نمیشود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هیچ حسودی داخل بهشت نمیشود قنات ابو نصر رسید که چیست قنات فرمود که نمام و سخن چینی که سخنهای مردم را نزد یکدیگر نقل کند و در میان ایشان عداوت پیدا کند ای ابو نصر صاحب نمیمه و سخن چین راحت نمیابد از عذاب خدا در آخرت بسند صحیح از حضرت رسول ص منقول است که صحابه فرمودند که خبر دهم شما را ببدترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که در آنها میروند در میان مردم بسخن چینی و جدا میافکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبهای برای جماعتیکه بری اند از عیب و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هشت حرام است بر سخن چینی و کسیکه در میان مردم سخن چینی کند داخل بهشت نمیشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول ص فرمود که سه کس داخل بهشت نمیشوند کسیکه خون مسلمانان را بریزد و شراب خورد و سخن چینی کند و بسند صحیح منقول است که حضرت رسول ص فرمود که در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند خر و بهزار هزار نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل او در چه بود که مستحق آن عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغگو بود یا از من کان ذا و جهین و لسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین فی النار ای بود هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان باشد در آتش جهنم بدانکه از جمله صفات منافقان آنستکه با مردم بزبان نیک و روی خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان کنند و این خسیس ترین صفات مذمومه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که بد بنده است بنده که صاحب دو رو و دو زبان باشد و در حضور مبالغه نماید در مدح و در غیبت کوشا و آخور و اگر عطائی باو کنند حسد برد و اگر بلائی مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که ملامت کند مسلمانان را نمیرد تا او را مبتلا کنند در دنیا و در آخرت و بسند صحیح از معتبر از حضرت رسول ص منقول است که آدم دو رو میاید در قیامت با زبانی از آتش سرخ و دیگر زبانی از پیش رو و بگوید که از هر دو زبان خود را بسوزان تا آتش در بدنش افتد بعد از آن ندا کنند در میان صحرا که این است که در دنیا دو رو و دو زبان داشت تا در روز قیامت با این صفت معروف شود و در حدیث دیگر منقول است که حق تعالی بحضرت عیسی فرمود که یا عیسی با بیکه زبان تو در دهان کسی باشد

تا باشد و دلت باید که یکی باشد تو امیر مباش از بدیهای نفس خود و مزن عالم بیدهای نفس ترا وا ندارد دست و زبان و دل
دهان و دو شمشیر در دل غلاف و دو دل در دل نفس تا باذر انجالس بالامانة و افشاء سر
اخیل خیانة فاجتنب ذلک و اجتنب مجالس العشیرة ای بوذر مجالس بیامانت باشد و چون کی که در انجا مذکور شود
که احتمال ضرر کی نسبت باصحاب مجلس داشته باشد نقل کردن انجا بدیگجا نقل نکنند و افشا کردن سری که برادر مؤمن
در پنهانی بتو گفته باشد و واضح بنقل آن نباشد خیانت است پس اجتناب کن در فاش کردن اسرار برادر مؤمن و اجتناب
کن در مجالسیکه خویشان با یکدیگر مینشینند و بدرم را میگویند یا افتخار بیکدیگر میکنند یا بنفاق با یکدیگر مینشینند
و چون جدا شدند از یکدیگر را فاش میکنند بدانکه از اذاب مجالس و مصاحبتها بدتر است و عمدهٔ اذاب مجالس نشستن را
زنهار انجالس را فاش نکنند که مفاسد عظیمه بر این مترتب میشود و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار میکند ذکر کردن اعتماد بر دوستی
اشنائی کرده از یکدیگر مخفی نمیدارند و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفس و تلف اموال و احداث عداوتها عظیم شود
و این نیز قسمی است از سخن چینی و هم چنین سری که برادر مؤمنی با تو بگوید یا او را امانتی است از او و او را نقل کردن بدترین
خیانتها است زیرا که چنانچه تو سری برادر خود را نگاه نداشتی دیگری هم سر تو را نگاه نخواهد داشت و ان دوست دارم دوستان
و دوستدارم دوستگاه باشد که دشمن اینکس باشد و در ازدل زمانی سخن فاش میشود بلی اگر غرض دینی متعلق باشد بذکر
کردن انچه در انمجلس گذشته است جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقول که انچه در مجلس میکنند امانت است
مگر سه مجلس مجلسیکه در ان خونی بحرام ریخته شود و مجلسیکه در ان فرجی بحرام حلال کنند و مجلسیکه در ان مالی بحرام ناحق
ببرند و از حضرت امام موسی ﷺ منقول که سه کسند که در سایهٔ عرش الهی اند در روزی که بغیر سایهٔ عرش سایه نیست شخصیکه برادر
مؤمن خود را که خدا کند یا او را خادمی بدهد یا سری از اسرار او را بپوشاند و بدانکه چنانکه کتمان اسرار مؤمنان لازم است
کتمان اسرار خود نیز لازم است و مردم را از امور مخفی خود که از افشای انها خوف ضرری باشد زود نرود مطلع نمی باید کرد و هم
دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقول که هر که سر خود را پنهان داشت اختیار بدستش بود
و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و بعضی گفته اند که مراد انست که هر سری از دو بالا می کدشت فاش میشود و از حضرت
صادق ﷺ منقول که بعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست خود را بر سر خود مگر بچیزی که اگر دشمنت بداند بتو
ضرر نرسد زیرا که دوست یکروزی دشمن میشود و از حضرت امیر المؤمنین ﷺ منقول که با دوست خود هموار که دوستی کند شاید
که روزی دشمن تو باشد و با دشمن خود هموار که دشمنی کند شاید که روزی دوست تو باشد یا باذر یعرض من اعمال اهل القبایل
من الجمعة الی الجمعة فی یومین الاثنین و الخمیس فیغفر کل عبد مؤمن الا عبدا کانت بینه و بین اخیه شحناء فیقال اترکوا
عملهذین حتی یصطلحا یا باذر ایاک و هجران اخیک فان العمل لا یتقبل مع الهجران یا باذر انهاک عن الهجران و ان کنت
لابد فاعلا فلا تهجره ثلثة ایام کملا فمن مات فیها مهاجرا لاخیه کانت لتارا و لی به ای بوذر عرض میکنند اعمال
اهل دنیا را بر خدا آنچه کرده اند از جمعه تا جمعه دو روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس میامرزد کنا هر بندهٔ مگر بندهٔ را که میان
او و برادر مؤمنش کینه باشد پس میگویند که واگذارید عمل این دو مؤمن را تا با یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان بر
طرف شود ای بوذر و بپرهیز از دور کردن از برادر مؤمن خود باز ردی بدستیکه با هجران برادر مؤمن عمل
مقبول نمیشود ای بوذر تو را نهی میکنم از هجران برادر مؤمن و اگر بنا چار دو روزی کی تا سه روز تمام مکن و کسیکه با سه روز
از برادر خود بخشم و غضب کناره کند و در انحال بمیرد انش جهنم اولی است باو و بسند معتبر منقم که حضرت پیغمبر ﷺ
فرمود که میخواهید خبر دهم شما را بمیترین مردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود که بدترین مردم کسی است که مردم از شمر او
مردم او از دشمن دارند و بسند دیگر منقم که حضرت امیر المؤمنین ﷺ بفرزندان خود فرمود که ای فرزندان ذنبها که بپرهیزید از
دشمنی کردن با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلی است که مکر میکند بشما و شما را بمکر مغلوب میکرداند یا
جاهلیست که بزودی در برابر مخاصمت میکند و در حدیث دیگر وارد است که چهار چیز ند که انداک انها قبیح است
اندکی از ان قبیح است و خواب اندکی از ان قبیح است و بیماری اندکی از ان قبیح است و عداوت اندکی از ان قبیح است و بسند
معتبر از حضرت رسول ﷺ منقم که هر که هم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است و هر که خلقش بد است خودش پیوسته
در عذاب است و هر که با مردم منازعه بسیار میکند مروت و اعتمانش بر طرف میشود و کرامت در حق او زایل میگردد

بعد از ان فرمود که پیوسته جبرئیل مرا نهی فرمود از منازعه کردن با مردم چنانچه مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت پرستیدن
بسند معتبر از حضرت صادق ﷺ منقم که هر که عداوت در دل مردم میکارد انچه میکارد میدرود و در حدیث دیگر فرمود که
حضرت رسول ﷺ فرمود که جبرئیل مرا وصیتی کرد که زنهار با مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبها را ظاهر میکند و عزت تو را
برطرف میکند و بسند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقم که هجرت دو روز زیاده از سه روز نمیباشد و بسند معتبر از حضرت صادق ﷺ
منقم که دو کس جدا نمیشوند از یکدیگر مگر انکه یکی مستوجب بیزاری از رحمت خدا میگردد و گاه باشد که مرد مستحق گردند
شخصی عرض کرد که فدای تو گردم مظلوم چرا مستحق لعنت گردد فرمود زیرا که برادر مؤمن خود را نمیخواند بصله و احسان
و از سخن زشت ان تغافل نمیکند از بدیم شنید که فرمود که چون دو کس با یکدیگر منازعه کنند و یکی بر دیگر جور و زیادتی
کند باید که مظلوم گردد بسوی ان دیگری که بر او ظلم کرده است و بگوید که ای برادر مؤمن من بر تو ظلم کرده ام تا هجران
میان او و برادر مؤمنش قطع شود بدستیکه حق تعالی حاکم کنندهٔ عادل است حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفتن و در حدیث
دیگر فرمود که مرد و مسلمان که از یکدیگر رد گردند و سه روز بر انحال بماند صلح نکنند از اسلام بدر میروند و از میان ایشان
ولایت برطرف میشود و هر یک از ایشان که سبقت کیرد و در سخن گفتن با برادر در سر در روز قیامت زودتر داخل بهشت میشود
و بسند معتبر از حضرت صادق ﷺ منقم که پیوسته شیطان خوشحال است تا وقتی که دو مسلمان از یکدیگر کناره میکنند چون با یکدیگر
ملاقات کردند زانوها یش بلرزه می اید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد میکند وای بر من اینچه مصیبت بوده که بنزد من
امد و بسند معتبر از حضرت صادق ﷺ منقم که صدقه که حق تعالی از ادای دوستی دارد اصلاح میان مردم است در هنگامیکه فساد و نزاع
در میان ایشان باشد و نزدیک کردانیدن ایشانست بیکدیگر در هنگامیکه از هم دور گشته اند و در حدیث دیگر فرمود که در میان
دو کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از انکه دو دینار تصدق نمایم یا باذر من احبت ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوء مقعده
من النار یا باذر من مات و فی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد ریح الجنة الا ان یتوب قبل ذلک فقال رجل یا رسول الله انی
لیعجبنی الجمال حتی ودت علامة سوطی و قال یغلی حسن فهل یرهب علی ذلک قال کیف تجد قلبک قال اجده عارفا للحق
مطمئنا الیه قال لیس ذلک بالکبر و لکن الکبر ان تترک الحق و تتجاوزه الی غیره و تنظر الی الناس و لا تری ان احدا عرضه
کعرضک و لا دمه کدمک یا باذر اکثر من یدخل النار المستکبرون فقال رجل و هل یجوز من الکبر احد یا رسول الله قال نعم من
لبس الصوف و رکب الحمار و حلب العنز و جالس المساکین یا باذر من حمل بضاعته فقد برئ من الکبر یا باذر من کان له قیصان
فلیلبس احدهما و لیلبس فی الاخرة اخاه یا باذر یسکون الناس من امتی یولدون فی النعیم و یغذون به همتهم الوان الطعام و
الشراب یمدحون بالقول و لیتک شرارامتی یا باذر من ترک لبس الجمال و هو یقدر علیه تواضعا لله عز و جل فقد کساه
حلة الکرامة یا باذر طوبی لمن تواضع لله تعالی فی غیر منقصة اذل نفسه فی غیر مسکنة و انفق مالا لا حجة فی غیر معصیته و رحم اهل
الذلة و المسکنة و خالط اهل الفقه و الحکمة طوبی لمن صلح سریرته و حسنت علانیته و عمل عن الناس شره طوبی لمن عمل
بعلمه و انفق الفضل من ماله و امسک الفضل من قوله یا باذر لیس الخشن من اللباس و الصفیق من الثیاب بمثل بمجد فیلبس
مسلکا ای بوذر هر که دوست دارد که مرد در برابر ش بایستند پس جای خود را در اتش جهنم مهیا کند و بداند که او از اهل جهنم است
ای بوذر هر که بمیرد و در دلش بقدر سنگینی ذره از کبر باشد نشود بوی بهشت را مگر انکه پیش از مردن توبه کند پس شخصی گفت
که یا رسول الله مرا خوش میاید جمال و دوست دارم زینت را حتی انکه میخواهم که علاقهٔ نانی را نام و بند نعلم سیکو باشد ایا ببینم
انحال بر من خوف این هست که تکبر داشته باشم حضرت فرمود که دل خود را چگونه می یابی گفت دل خود را عارف و دانا می یابم
و بحق الطمانینة و قرار دارد بسوی حق و از بطول حق انا ندارد و سئل و تزلزل در ان نیست فرمود که پس انحال کبر نیست لیکن
کبر انست که حق را ترک کنی و از حق بدر کنی بسوی غیر حق و نظر کنی بمردم و چنین دانی که هیچ کس عرضش مثل عرض تو نیست و
خونش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بهتر از دیگری و مرد را حقیر شمارد ای بوذر اکثر جماعتیکه داخل اتش جهنم
میشوند متکبرانند پس شخصی عرض کرد که ایا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود بلی کسیکه پشم پیوشد و بر الاغ سوار
شود و بز را خود بدوشد و با فقیران و مسکینان هم نشینی کند ای بوذر هر که بضاعت خود را بعینه چنین کند از کبر بری است
عیال خود را مخدوم خود بر ندارد و بر نگیرد از بوذر هر که جامهٔ خود را بر زمین بکشاند از روی خیلا و تکبر حق تعالی نظر رحمت بسوی
او نکند در روز قیامت ای بوذر هر که دامن جامهٔ خود را بر دارد یا بیندکه جامهٔ او گناه بدزد یا اگر باشد باشد بر زمین

نکشد چنانکه متکبران عرب میکرده اند و بغلش را بینه میزند و رویش را تر نزد خدا برحالت بمالد بتحقیق که بتر میشود از کسی
ای ابوذر هرکه در دو پیرهن داشته باشد باید که یکی را بخود بپوشد و یکی را ببراد رمؤمن خود بپوشاند ای ابوذر زود باشد
که جمیع دنیا امت من بهم رسند که در نعمت و لذت متولد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند و پیوسته
همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شرابها و مردان ایشان بتنخا و اشعا مدح نمایند
ایشان بدان امت من اندای ابوذر هرکه نزد نماید بجمال زینت دادن و حال انکه قدرت بر آن داشته باشد بزودی خوار و
از برای خداوند عزیز جلیل خدا بر او حمله کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسیکه تواضع و شکستگی کند از برای خدا نه
مرد بی انکه او را منقصه باشد و نقصی در دنیائی باعث انشکستگی شده باشد یا بدون انکه در آن تواضع نقصی در دین او
بهم رسد یا بدون انکه مذلتی بر آن شکستگی برای او باشد یا بدون انکه خیانتی کرده باشد و بدان سبب تذلل نماید و دلیل
کرداند نفس خود را نه مذلتیکه از راه مسکنت احتیاج باشد و اتفاق کند و صبر نماید بدانچه از برای اکرام جمع کرده باشد و غیر معصیت
خدا و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت و مخالطه و مصاحبت کند با اهل فقر و دانش و حکمت خوشا حال کسیکه
بصلاح و نیکی باشد پنهان او و نیکو باشد علانیه او و در کرداند از مردم شر و بدی و ضرر خود را خوشا حال کسیکه عمل نماید بعلم
خود و انفاق نماید زیادتی مال خود را و راه خدا و نکاه دارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت پوشیدن و تجمل
کند در برکن تا فخر و تکبر نپوراه نیابد چون اکثر مطالب اینفقرات شریفه سابقا بوضوح پیوسته و بقیه مطالب را اینجا چند
مصباح ایضاح مینماید مصباح اول در مذمت تکبر است قدری از این مطلب در معنی تواضع مذکور شد بدانکه تکبر بدترین
صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و آخرت میکردد و تکبر صادر شده است از اقوال معینی که خدا را
کرهند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیر المؤمنین در خطبه قاصعه فرماید
که حمد میکنم خداوندی را که لباس خود کبریا و عزت را از برای خود اختیار نمود و در خود کرداند
و بر غیر خود حرام کرداند و این دو صفت را برای خود برکزید و لعنت خود را مقرر ساخت برای کسیکه از بندکان نکه باو در این دو
صفت منازعه نماید پس آدم مرتبه و این را بملائکه که را امتحان فرمود با اینکه عالم بود باینکه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرمود
که من بشری خلق میکنم از کل پس هرکاه خلقت او را درست کردم و از روح خود بدم براو همه را زبرای او سجده کنید از روی تعظیم
پس ملائکه همه سجده کردند مکر ابلیس که حمیت او را در یافت و افتخار کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد بر آدم بسبب اصل او
که اصل من از آتش است و اصل آدم از خاک است و من از او بهترم پس در الله که او پیشوای متعصبان شد و سلف متکبران کردید
اول مرتبه ساس تعصب او کذاشت و با خدا نزاع کرد در رداء تجبر که مخصوص خدا است و پوشیدن لباس تعزز را و از سر افکند
قناع تذلل و انقیاد را آیا نمی بینید که خدا چکونه او را بسبب تکبر حقیر کرداند و بسبب ترک دفع او را پست کرد و در دنیا او را ملعون
کرداند و در آخرت آتش جهنم را زبرای او مهیا کرده و اکر خدا میخواست که آدم را از نوری خلق کند که روشنی او دیده ها را خیره
کند و صفا او عقلها را حیران کرداند و بوی خوش و نفسها را آنند کند میتوانست کرد و اکر چنین میکرد هر اینه کردنها
برای او خاضع میکردید و اطاعت او ملائکه آسان میشد ولیکن حق تعالی امتحان میفرماید خلقتش را بعضی از چیزها تا بکه اصلش
و علتش بر ایشان مخفی است تا انکه بازمایش مطیع و عاصی از یکدیکر جدا شوند و تکبر از ایشان زایل کردد و خیلا
از ایشان زده و شوند پس عبرت بکیرید بدانچه حق تعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر در هنکامیکه نافرمانی کرد با عمل طویل و سعی
بسیار او را محبط کرد با انکه شش هزار سال عبادت خدا کرده بود پس کی سالم میماند بعد از شیطان با انتخابات اکر مثل تکبر
او را بعمل آورد پس چند زنهار باید از این دشمن خدا که شما را مثل آخود مبتلا کرداند و بپرهیزید از مکرها و حیله ها و تذلل
اطاعت را بر سر خود بکیرند و تعزز و تجبر را در زیرپای خود دارید و بدانید و تکبر را از کردن خود بیفکنید و تواضع و اصلاح و حریه
خود کنید در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او بتحقیکه او را از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادکان و سوار از آن هستند
و مباشید از قبیل قابیل که تکبر کرد بر برادر خود بدین فضیلتی که خدا از برای او و مقرر ساخته باشد بلکه عظمت را بر خود بست
و حسد برد بر او و حمیت بر دلش آتش غضب را بر افروخته و شیطان باد کبر در دماغش دمید و بر او هنوز خود را کشته
ندامت ابد کرفتار کردید و کشتکان او تا روز قیامت بر خود لازم کردانید پس از خدا بترسید و دشمنی با نفسها
خدا میکنید و حسد ببرید بر فضل صاحبان فضل و عبرت بکیرید بانچه رسید بمتکبران امتهای پیش از شما از غضبها و

عذابهای الیم و پند بکیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را بخاک کذاشته اند و بناه بکیرید بخدا از چیزها
هائیکه موجب کبر است چنانچه از بلاهای دهر پناه میکیرند بدرستیکه اکر خدا رخصت تکبر برای احدی از خلقش میداد
هر اینه از برای پیغمبران و رسولان رخصت صیر مینمود ولیکن حق تعالی تکبر را از برای ایشان نپسندیده و تواضع و فروتنی
از برای ایشان پسندیده پهلوها را بر زمین میکذاشتند و روی خود را بر زمین میمالیدند و بال رحمت خود را
برای مؤمنان میکسترانیدند و چهره ها بر زمین ایشان تواضع میشود و در زمین ایشان را از خدا بر خاک بمالیدند و بال رحمت خود را
و بجهت میداشتند ایشان را بترس و بیم از دشمنان او و در بوته مکروهات ایشان را مصفی و خالص میکردانیدند پس خوشوقتی
و غضب خدا را از مردم بسیار و مال و فرزندان مدانید زیرا که غنا و توانکری فتنه الهیست و فقر و درویشی امتحان
خدا است بدرستیکه حق تعالی امتحان فرماید بندکان متکبر شود بر بندکان خود که در نظر ضعیف و حقیر مینمایند و بتحقیق
که موسی بن عمران و هرون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای پشم پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند پس شرط کردند
از برای او که اکر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دائمی باشد فرعون کفت که تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای
من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند و خود با پنجاه انکشت از فقر و مذلت چرا دست بنجهای طلا در دست ندارند چون طلا
و جمع کردن آن در نظر شان عظیم بود و جامه پشم و پوشیدن آن در دیدهاشان حقیر مینمود و اکر حق تعالی میخواست در هنکامیکه
پیغمبران خود را مبعوث میکردانیدند که از برای ایشان کنجها و معدنهای طلا بکشایند و باغها و بوستانها با ایشان عطا فرماید که
مرغان آسمان و وحشیان زمین را برای ایشان جمع آورد هر اینه میکرد و اکر چنین میکرد ابتلا و امتحان برطرف شده و استحقاق
نمانده و اینها که قبول رسالتهای ایشان میکردند اجر امتحان شدکان نمیداشتند و مؤمنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران
بهم نمیرسانیدند ولیکن حق تعالی پیغمبران را باعزمهای قوی فرستاد و بحالی ایشان را داشت که بظاهر در نظرها ضعیف نمایند
با قناعتی کردیدها و دلها پر بود از غنای ایشان و با فقری که کوشها و چشمها مملو بود از مجتمعهای ایشان و اکر پیغمبران
صاحب قوتی میبودند که هیچکس قصد ضرر ایشان نتواند کرد و با عزت و غلبه ای بودند که مغلوب هیچکس نتواند شد
و ملک و پادشاهی میداشتند که مردکردنها بسوی آنها دراز کنند و بطمع مال و عزت از اطراف عالم بسوی پادشاهی و
بندکی هر اینه اطاعت ایشان بر خلق بیجا ایشان بود و از تکبر کردن آنشان بود و بتحقیق هر اینه ایمان میاوردند یا از ترسی که
ایشان قهر مینمود یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل کردانیده پس بنهاد برای خدا خالص نمیشد و حسنات میاد رضای خدا و
خواهشهای نفس مشترن میبود ولیکن حق تعالی میخواست که اطاعت پیغمبران او و تصدیق بکتابهای او و خشوع نزد ذات مقدس
او و شکستکی در اطاعت امر او و منقاد شدن تر و اطاعت او امر چند باشد مخصوص او و خالص از برای او که شایبه دیکر با آنها
مخلوط نشود و هر چند امتحان و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیم تر است نمیبینید که حق سبحانه و تعالی اول و آخر بنی آدم را امتحان کرده است بسنکی چند که ضرر و نفعی بظاهر نمیرسانند و نمی شنوند و نمی بینند و نمی شنوند و اینها را خانه خود نام
کرده و مخزوم کردانیده و بقا اینها را موجب صلاح خلایق کردانیده و اینخانه را در سنکستانکداشته از همه جاها زمین ناهموارتر
در دره بی آب و کیاه در میان کوههای درشت و ریکهای نرم که جویها از هر دو مشکل است چشمها و چاههای کم آب شهرهای او
از یکدیکر کردان و آبادی هیچ چیز انشوند نمانکرد پس امر کرد حق تعالی آدم و ذریتش را که متوجه این خانه شوند و در
هر جائیکه باشند و طی کنند بر بیابانها خالی و دره های عمیق و ابرپاها خود رؤ و لبده و کردالوده بر کردانند و طواف کنند
در حالتیکه جامهای معتاد خود را کنده باشند و از کردن موهای خلقت خود را قبیح کرده باشند و این ابتلائی است عظیم و
امتحانی است شدید که حق تعالی از اسباب رحمت و وسیله جنت خود کردانیده و اکر میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را
در میان باغستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بر بیابانها و میوه هایش نزدیک و شهرها و بناهایش
متصل بیکدیکر باشند و راهش هموار باشد و معمور باشد میتوانست کرد ولیکن چون امتحان کمتر بود و اکر اساس خانه کعبه و
سنکهای بنایش از زمرد سبز بود یا از یاقوت سرخ یا نور و روشنی و ضیاء هر اینه زائل شدنها بسته میشد و مجاهده
شیطان از دلها بر میخواست و خلجانات شک از خواطر ها برطرف شده و لیکن حق تعالی امتحان میفرماید بانواع
شدائد و از اینها بسنکی میطلبد با لوان مجاهده و مبتلا میسازد ایشان را با اقسام مکاره برای اینکه تکبر را از دلهای
ایشان بیرون کنند و ذل و انقیاد را در نفوس ایشان جاده هد و این عبادتها صعب را در جاها کشوده کردانیده است

بوی فضلش رسیها مهیا کرد اینده است برای عفو شد و از این باب انچه حرام است فرموده است حق تعم بندگان مومنا
را بنماز ها و زکوتها و مشقت روزها برای اینکه اعضا و جوارح ایشان را ساکن گرداند و ذلیل سازد و دیده های ایشان را
خاشع گرداند و نفوس ایشان را تایب گرداند خیلا و تکبر را از ایشان بردارد و بسبب اینکه روزها خود را بر خاک بمالند تذرد خدا
را تذوی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضای خود را بر زمین گذارند و کاغر و شکستگی و شکمها بر پشتها بچسبند از روی
برای تذلل و انقیاد امر الهی با انچه دوز کوه هست انحصر کردن میوها از زمین و غیران بر فقرا و مساکین نظر کنند با انچه دوران
اعلم الحق تعم مقرر فرموده است از کنند و بر انداختن نامه های فخر و تکبر چنانچه خطبه قاصعه بیان طولانی است خاصل مضمون
چند فقره را در اینجا درج کردیم برای کثرت فوایدی از مضامین عالیه و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حقه مطلع گردد
باید که سراسر ان خطبه شریفه را مطالعه فرماید بسند معتبر از حضرت صادق تعم منقول است که پرسیدند از ذنی مراتب الحاد در مو
که تکبر ادنای مراتب الحاد است و در حدیث دیگر فرمود که کبر و دیدن از خلق میباشد از هر جنسی که باشد و کبر برای خدا است
یعنی مخصوص او است هر که با خدا منازعه کند در روز قیامت او را خدا ذلیل گرداند و از حضرت امام محمد باقر تعم منقول است
و برای خدا است و کبر از ان خدا است هر که چیزی از این دو صفت را بر خود می بندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند و در حدیث
دیگر فرمود که کسی داخل بهشت نمیشود که در دل او بقدر سنگینی ذرة از کبر باشد و از حضرت صادق تعم منقول که در جهنم وادیی
هست برای متکبران که از اسقر میگویند شکایت کرد بحق تعم از بسیاری کبر بحق خود و سوال کرد در خصت نفس کشیدن و اجازت داد
جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم متکبر را در روز قیامت بصورت مورچها ریزه خواهد کرد که پایها
خلایق باشند تا حق تعم از حساب ایشان فارغ شود و برود به دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر انکه در سرش نجاستی هست و ملکی
انرا در دست دارد و پس اگر تکبر میکند ان ملک بر دهانش میزند که پست شو خدا ترا پست کند پس پست میشود نزد خود و از همه کس عظیم تر
و در دیده مردم از همه کس حقیر تر است و اگر تواضع و فروتنی میکند ان ملک بالا میرود میگوید ملک بلند شود که خدا تو را بلند کرد پس در
پیوسته حقیر تر در دیده مردم است و در نفس خود و در نفیس ترین خلق است در دیده مردم مصباح دویم در بیان انواع تکبر است بدانکه
تکبر خود را بزرگ دانستن و اظهار کبریا و عظمت کردن و بزرگی را بر خود لبستن است و این انواع دارد یکی عشق که از همه
بدتر است و موجب کفر است و در بیان احادیث تکبر را بیان تفسیر کرده اند انستکه هر که تکبر کند از بندگی خدا و از
تابع شدن پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق و از انقیاد و متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعم ایشان را تفضیل
داده است ما انستن تکبر است که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیا ایشان باعتبار اینکه نخوت
ایشان مانع بود از اینکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص و دیده ها کور ایشان حقیر تر است و اقرار بفضیلت او بکنند
چنانچه در خطبه قاصعه گذشت نوع دیگرش حقیر شمردن است خود را از دیگران بمقتضای انستن نوع دیگرش که از نوع سابق
حاصل میشود مانع بودن است برای اظهار زیادتی و جاها نفیس پوشیدن و براسبا نفیس سوار شدن و خادمان بسیار
داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیگر انستکه از مردم توقع تواضع و شکستگی نمایند
و خود نسبت بایشان ترفع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش عزت و رفعت داشته باشند و در
راه رفتن و نشستن و برخواستن و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار بر خود ببندند و کردن کشی کنند و در مجالس بالا نشینی
طلبند و از اعمال خیریکه متضمن وقار ایشان است با نمایند و از انواع همه یکدیگر زده یکدیگر را بسته اند و انواع یکدیگر
هست که با نقیض بیکدیگر دو اجتماع ندارند چنانچه خطبه قاصعه از حضرت صادق تعم منقول که اعظم افراد کبر انستکه
سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را بر سیدند که سفیه شمردن حق کدام است فرمود که انستکه جاهل باشی بحق و طعن
کنی اهل حق را و در حدیث دیگر منقول که شخصی با انحضرت عرض نمود که من طعامی نکو میخورم و بوی خوش میبویم و براسب نفیس سوار
میشوم و غلامی از پی خود میبرم آیا در اینها بتجبر و تکبر هست حضرت فرمود که جاهل انستکه مردم را حقیر شمارد و حق را بجهالت
او است و در حدیث دیگر فرمود که مرد خود را برای مردم زینت دهد بچیزها تا بکه خدا دست میدارد انها را و در انها از
خدا بپرهیزد انکند و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد انها را در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد و اما آنکه
برا بغض مومن دیبا است بدانکه آدمی مامور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نکو کند و باید که سعی کند که باطن خود را
در نیکی موافق ظاهر گرداند نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند یا خود را در معرض تهمتها در آورد که خلق
از او بدگمان شوند چنانچه بلاغیتر از صوفیه نسبت بدهند زیرا که گناه اشکارا بدتر از گناه پنهان است و گناه پنهان را نوبه توان
امید بود میشود از گناه اشکارا و احادیث در این باب بسیار است و بعضی گذشت عقل نیز حکم میکند بنده که معصیت خدا را در

که در بیکجا مجتمع شده بودند حضرت پرسیدند که برای چه در اینجا جمع شده اید گفتند دیوانه در اینجا هست و از روی صرع و جنون حرکاتی
میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلائی و مجنونی که سزاوار است که او را مجنون گویند انستکه در راه رفتن
خود بتجبر کند و بسبب عجب براست و چپ خود نظر کند و بر خود بالد و بر دوشها و پهلوها خود را متکبرانه حرکت دهد و بتمنای بهشت
از خدا تمنا کند با انکه مشغول معصیت خدا باشد و مرد از شر شر ایمن باشد و امید خیر نداشته باشد دیوانه و امجنون شما
میگوید مبتلا است و در حدیث دیگر از انحضرت منقول که در وقتی که امت من بتجبر راه روند و دستها را در راه رفتن دراز کنند و غلامان
فارسی و رومی خدمت ایشان کنند خدا و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بدفع یکدیگر مشغول خواهند شد و بسند معتبر
دیگر از انحضرت منقول که هر که بنا کند بنائی را از برای ریا و سمعه حق تعم در روز قیامت انخانه را تا هفتم طبقه از زمین طوقی کند از
آتش و در گردن او انکند بعد از ان او را در جهنم اندازد صحابه گفتند که یا رسول الله چگونه است بنا کردن بریا و سمعه فرمود
انستکه زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت بر دیگران و هنی فرمود از اینکه کسی اندوخیلا و تکبر راه رود و فرمود
که هر که جامه پوشد و در انجامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون باشد در جهنم زیرا که او اول کسی است که
خیلا و تکبر کرد و بسبب انخدا او را و خانه او را بزمین فرو برد و هر که اختیال کند بخدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود
هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تعم او را حشر نماید در روز قیامت بصورت مورچها ریزه بصورت آدم تا داخل
جهنم شود مصباح سیم در علاج تکبر است بدانکه علاج تکبر بچند چیز میشود اول بر تفکر در دنائت اصل خود و عاقبت
خود و در خست احوال و تزلزل بنیاد و عدم اعتماد بر حیات و در معرض فنا و نیستی بودن و تامل در بدیها و صفات مهلک نا توانی
و جهل و فساد ذاتی خود میشود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر تعم منقول که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال انکه از نطفه
خلق شده است و در آخر جیفه مردار کند دیده میشود و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او میاید و از حضرت
امیر المومنین تعم منقول که عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار کند دیده و در بین این دو حال ظرف بول و غایط
و با این حال تکبر میکند و دیگر بهمان درستی که چندین که موجب ملکه تواضع است مثل پدر نشستن در مجالس و صحبت دانشمندان
و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب شدن کارهائی که منافی تکبر است چنانچه منقول که کسیکه از کبر بترسد با خادم خود بچیزی
و کوسفند را بدست خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق تعم منقول که هر که گریبان خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و
چیزیکه از بازار خرد بخود بخواند هرآینه از کبر ایمن شود سیم تفکر در اینست که تکبر نتیجه خلاف مقصود آدمی میدهد زیرا که در تکبر
عزت مطلوب میباشد و بتجربه و بخبر صادق تعم معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیل ترین خلقند و اینقدر تفکر نمایند
در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینمودند و متذکر شوند احادیثی را که در مذمت تکبر وارد شده است
و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد مصباح چهارم در اسباب سر برداشتن یعنی باطن خود را بد کردن و اکتفا نمودن
بنکی ظاهر نمودن چنانچه حضرت رسول صلعم بانبیغی اشاره فرمود و در بنها بد بود و باطن را بد داشتن و ظاهر را بنیکی آراستن
شعبده است و نفاق چنانچه از حضرت امیر المومنین تعم منقول که نبوف بکالی فرمود که ای نوف زنهار که چنین مباش که خدا ترا
مردم زینت دهند بچیزها و خود بنها باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث
دیگر از انحضرت منقول که هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعم آشکارا او را اصلاح نماید و هر که میان خود و خدا را اصلاح نماید
تعم در میان او و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از امام محمد باقر تعم منقول که هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان اعمالش در قیامت
سبک خواهد بود و از حضرت رسول صلعم منقول که هر که پنهان دارد چیزی را که خدا از آن خوشنود میشود خدا برای او ظاهر میکند
چیزها را که موجب سرور و خوشحالی او است و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهی است حق تعم ظاهر کرداند چیزیرا که باعث
خواری او است و در حدیث دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزها تا بکه خدا دست میدارد انها را و در بنها از
خدا بپرهیزد انکند و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد انها را در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد و اما آنکه
برا بغض مومن دیبا است بدانکه آدمی مامور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نکو کند و باید که سعی کند که باطن خود را
در نیکی موافق ظاهر گرداند نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند یا خود را در معرض تهمتها در آورد که خلق
از او بدگمان شوند چنانچه بلاغیتر از صوفیه نسبت بدهند زیرا که گناه اشکارا بدتر از گناه پنهان است و گناه پنهان را نوبه توان
امید بود میشود از گناه اشکارا و احادیث در این باب بسیار است و بعضی گذشت عقل نیز حکم میکند بنده که معصیت خدا را در

خلوت کند تا اذا واتخذ دود رخشم نمیشود مثل انکر رسوا و علانیه وبی پرده در حضور مردم کند و خود را عاصی قاهر بهر کس شناساند و بیقین
من از مهم ساختن خود و داخل شدن در مواطن تهمت بیباک است و این فضل نیز احادیث دیگر باب کذشت مصباح پنجم در بیان
مثال پوشیدن است بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن مختلف وارد و در احادیث سیاتی مدح پشم پوشی بسیار واقع است و اکثر احادیث
شیعه دلالت بر مدمت میکند و بعضی دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت بر وجه
جمعی میکند که اکر از برای تواضع و شکستکی کاهی در هنکام عبادت یا غیر ان پوشند یا از برای دفع سرما یا از برای ایکه از زنان نرسند
ضرر ندارد و ادامه مداومت بر این نموده و این لباس را منحصر در خود و پدر دیکر و این ترجیح دادن و این را مجبه امتیاز
خود ساختن بدست مدمت است چنانچه از فقره بعد از این ظاهر میشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول که بپوشید جامه پشمینه
بدستیکه ان لباس رسولان ما و لباس ما اهلبیت است و حضرت رسول ع جامه پشم و موی انبیا پوشیدند مکرر بسبب عذری و علتی و در حدیث
دیکر از حضرت صادق ع منقول که جامه پشم و موی انبیا بپوشید مکرر بسبب علتی و در حدیث دیکر از حضرت صادق ع منقول که هیچ چیز است که ما را
نزد ما نمیکند بر نقدین با بندکان چیزی خورند و بر خر جل یا لاذ رسوار شدند و بز را بدست خود دوشیدند و پشم پوشیدند و بر اطفال سلام
ناسیتند کرده بعد از من و محمد چیز بهتر از این کثیر منقول کردیدند که حضرت صادق ع جبه صوفی یا دو پیراهن کنده پوشیده انداز سبب انحال پرسیدند
فرمود که پدید میپوشید و ما پوشیدن میخواهیم که تمام زکنیم کنده ترین جامهای خود را میپوشیم و از اکثر احادیث معتبره که در باب ذی و لباس
حضرت رسول ع و ائمه صلوات الله علیهم بنظر رسیده و بعضی در رساله ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم
و موی بوده است و اکر بعضی اخبار دلالت کنند که کاهی بر سبیل ندرت میپوشیده اند بر یکی از چند وجه محمول است که در این باب کفتکو
بیان کردیم یا از ذیکون فی اخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم بر ون ان لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملئکة
السموات والارض یا از ذیکون فی اخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم بر ون انهم بذلک علی الله لا بر به لو اقسم علی الله لابره
ای ابوذر در اخر زمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در ستا و زمستا و کمان کنند که ایشان از سبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی
بر دیکران دارند ایشان را ملئکه لعنت میکنند اسمانها و زمینهای بود کفت بلی یا رسول الله فرمود
هر دولیده موی کرد الوده که در دو جامه کهنه پوشیده باشد در احقر شمارند و اعتنا بایشان نکنند و اکر بر خدا قسم هد در امری
خدا قسم او را راست کرداند و قبول فرماید و حاجتش را روا سازد بدانکه چون حضرت رسول ع بوحی الهی بر جمیع علوم آینده و دونی علیه مطلع شد
و بمدح و تواضع و شکستکی و مثال پوشی نمودند و میدانستند که جمعی از اصحاب بدعت ضلالت بعد از ان حضرت هم خواهند دید
که در این لباس بندیر و مکر مردم فریب میخورند لهذا متصل بیان فرمودند که جماعتی هم خواهند دید که علت ایشان این است
بچنین لباسی نماز خواهند بود انکوه ملعون اند تا مردم فریب ایشان نخورند و غیر فرقه ضالة مثل صوفیه دیکر کسی اینعلا متر
ندارد و این یکی از معجزات عظیمه حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده اند و سخن در مدمت ایشان مقرر باعجاز
ساخته اند که کسیرا بشبهه نیفتد و بحقیقت اینکلام معجز نظام تمامند و هر کرا با وجود این آیه بینه انکار نماید بلعنت خدا و نفرین رسول کرفتار کردد
و انچه حضرت فرموده اند از پشم پوشی مدتها لعن ایشان همین نیست بلکه از انجناب بوحی الهی معلوم شده اند که ایشان شروع انحضرت
باطل خواهند کرد و اساس دین انحضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید بکفر و فسق قایل خواهند شد و در اعمال از اعبادت
الهی کرده بمحرمات عادیها خو خواهند کرد و مروت را از عبادات دانسته از خواهند داشت لعن ایشان فرموده و این هیات و لباسها را علامتی
برای ایشان بیان فرموده که بان علامت ایشان را بشناسند و اکر عصبیت اندیدند بکفائی و بعین انصاف نظر نمایند همین
فقره کردر همین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافی است قطع نظر از احادیث
دیکر که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و احوالشان و مدمت مشایخ و اکابرشان دلالت شده است و اکثر قدما و متاخرین علمای
شیعه رضوان الله علیهم مدمت ایشان کرده اند و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند مثل علی بن بابویه که نامها بحضرت
صاحب الامر منوشته و جواب رسیده و فرزندش محمد بن علی بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است در دعای حضرت صاحب الامر
منولد که و ان دعا مشتمل بر مدح او نیز هست و مثل شیخ مفید که مدافع شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلای نام دار ایشان از شاکردان او بوده اند و توقیع حضرت صاحب الامر ع برای او و بیرون آمده مشتمل بر مدح او و اوکتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته و مثل
شیخ طوسی که شیخ و پیشوای طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه بواسطه او بشیخ صدوق رسیده و مثل علامه حلی که در علم و فضل مشهور
آفاقست و مثل شیخ علی در کتاب بطاعن مجروحه و فرزندش و شیخ حسن در کتاب عمدة المقال و شیخ عالیقدر بهبهانی محمد باقر و سید

در کتاب اعتقاد و ابن حمزه در چند کتاب و سید مرتضی در ازی در چند کتاب و زبدة العلماء و المتورعین مولانا احمد اردبیلی قدس
الله ارواحهم و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم و ذکر بعضی از این فضلا و معظم کتاب و
اخبار یکه در این مطلب ذکر نموده اند موجب تطویل مقال است لهذا کتابی علیحده در این مطلب نوشته میشود پس اکر اعتقاد بدی
جزا داری بر مدمت محب خود را در ستکن که چون فرد احوج تر از تو جهت طلب جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی و عمدا در
بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت رسالت و شهادت این بزرکوار از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان
این طایفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی آورد یا خواهی کفت متابعت حسن بصری کردم که چند
حدیث در لعن او وارد شده است یا متابعت سقیفا شوری کردم که با امام جعفر صادق ع دشمنی میکرده و پیوسته معاض الحضرت
میشده است و بعضی از احوال او را در اول این کتاب بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خواهی کفت که بیقین ناصبی بوده و
میکوید در کتابهای خود که همان معنی مرتضی علی امام است من هم امام و میکوید که هر کس زید را لعنت میکند کناه کار است و کتابها
بهاء در لعن و رد شیعه نوشته مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر ان یا متابعت ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین ع شفاعت
خواهد کرد و به بهشت خواهد فرستاد و حضرت امیر با و کفت که تو کناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در انعمل مجبور بوده و میکوید
چونکه بر نکی اسیر نار شد موسی با موسی در جنک شد و در رهیچ صفحه از صفحهای مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت موجود
یا سقوط عبادات یا غیرانها از اعتقادات مفاسده نکرده باشد چنانچه مشهور است و پیروانش قول او را ندانسته دفتر ذی و شیخ
را عبادات میدانسته است یا پنداشته اند که هر زه ها ایشان را در اول و اخر اینکتاب نوشته اند و میکویند جمعی از اولیاء الله
هستند که ارواحشان را بصور خود ها می بینند و میکویند بمعراج که رفتم مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عثمان و عمر بیشتر دیدم و ابو
بکر را در عرش دیدم چون بر کشتم بعلی کفتم که چون تو کرد و زیاد عوی میکرد که من از انبیا بهتر م الحال که دیدم مرتبه ترا
کرا در هم پیوسته تر دیدم او و غیر او را از این تر و یقات نپسندیده اند که متوجه انها شدن موجب طول سخن میشود و اکر از دعواهای بلند
ایشان فریب میخوری اخر فکر نمیکنی که بلکه از برای جذب دنیا انها را بر خود بندند و اکر خواهی در امتحان کردن دعوای این
میکنند که من جمیع اسرار غیبی را میدانم و هیچ چیز بر من مکشوف میشود و شبی ده بار بعرش میروم یکمسئله از شکیات نماز یا یک
مسئله مشکل از میراث و غیر ان یا یکحدیث مشکل انبی بپرس اکر انها را راست جواب ندادند معلوم میشود و اکر انها را بلند
نسبند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقول که علامة کذاب در دروغکو انستکه ترا خبر میدهد بخبرهای آسمان و زمین و مشرق
و مغرب چون از حلال و حرام خدا مسئله از او و پیروی نمیداند اخر اینمرد کذاب دعوی میکند که مسئله غامض و حدیث دشوار را همه
علمای جمیع فضلا از فهمیدن ان قاصر است چرا نمیفهمند و بازهر کاه خود معترف باشند که کشف بکف جمع میشود و کفار هند صاحب
کشف میباشند پس بر تقدیر که کشف ایشان واقعی باشد و ترا فریب نداده باشند کی دلالت بر خوبی ایشان میکند چون کتابها
این سخن بسیار و سیع ست و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول اینکتاب در لمعات و در چند موضع دیکر بیان
کردم و در اینموضع اختصارا نموده ختم میکنم این فضل را بایراد حدیثی چند که فی الجمله مناسب اینمطلب ست شیخ طبرسی
در کتاب احتجاجات روایت کرده است که در بصره حضرت امیر المؤمنین ع بر حسن بصری کذشتند او وضو میساخت فرمود که
وضو را کامل بجا اور ای حسن کفت یا امیر المؤمنین دیروز جماعتیکه کشتی کرفتند شهادتین میکفتند و وضو را کامل میساختند
حضرت فرمود که پس چرا بمدها نیامدی کفت والله که در روز اول غسل کردم و خطوط بر خود پاشیدم و صلاح پوشیدم و هیچ شل
نداشتم که تخلف ورزیدم از عایشه کفر است در عرض راه مرا کسی ندا کرد که کجا میروی بر کرد که هر که میکشد و هر که کشته میشود
بجهنم میرود و من تر سیدم برکشتم و در خانه نشستم و در روز دویم باز بمدد عایشه مهیا و روانه شدم و در راه همان ندا شنیدم
و بر کشتم حضرت فرمود که راست میکوئی میدانم که آن منادی کی بود کفت نه فرمود که آن ابلیس شیطان است و بتو راست کفت
که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند و در حدیث دیکر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین ع بحسن بصری خطاب فرمود
که هر امتی را سامری بوده است و سامری این امت توئی که میکوئی جنک نمیباید کرد و چند قصیده طولانی در مباحثه حضرت امام
زین العابدین ع و امام محمد باقر ع با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت و میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول که

اگر حسن خواهد مجابت بد است و رود و اگر خواهد مجابت چیست که علم یافت نمیشود مگر در دنیا اهل بیت بدانکه یکی از اکابر صوفیه
گفته است که در حدیث و خبر دنیا از دست و خوردنا بان منشو سیما از دشمن حسن بصری است که مجملی از احوالش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان بنام
بصری است و در باب لعن و غیران بعضی از بدیهها و معارضات امامیه را ذکر کردیم که با حضرت علی بن الحسین در باب جهاد و غیر
ان معارضه نموده و بران حضرت طعن زده و در کتاب کافی از فضیل منقول که روزی عبایی بصری بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمده حضرت
طعاما تناول فرمودند و بر دست تکیه فرموده بودند عبایی گفت که مکروه میدانی که پیغمبر از این نحو طعام خورد نهی فرموده است
بعد از چند مرتبه که این مزخرفات را گفت حضرت فرمودند که والله هرگز پیغمبر از این نهی نفرموده و اینقدر نسبت صحیح روا نیکرده است
که حضرت صادق یعنی ابن کثیر بصری صوفی را خطاب فرمود که ایعبا با این مغرور شده که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته
بدو سنبکه حق تعالی در کتاب خود میفرماید که ایکروه مؤمنا از خدا پرهیزید و قول سدید بگویید یعنی باعتقاد درست قابل
شوید تا خدا اعمال شما را باصلاح آورد و ای عبا بدانکه خدا عمل ترا بقبول نمیکند تا بحق قایل نشوی و ایمان نیاوری و در کتاب
احتجاجات از ثابت بنانی روایت کرده است که گفت من از اجماعت عباد بصره مثل ایوب سختیانی و صالح مزنی و عتبه و
حبیب قادسی و مالک بن دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و اربعه سعد انه بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم اب
بیشبا را اهل مکه مستقبل شده بودند از اشکی بفراز آمده بودند بما بشنا آوردند که برای ایشان دعا کنیم ما نیز دعا کردیم و بعد از
دعا شدیم و چند انکه تضرع کردیم اثری ظاهر نشد تا گاه عجوزی سحرگون کریانی پیدا شد و چند شوط طواف کرد و بعد از
دعا بما گفت دیدید یک ما از امام بر گفتیم لبیک ایجوان گفت یاد دیدیان شما کسی هست که خدا او را دوست میدارد گفتیم ایجوان بر ما
دعا و بر ما استجابت کند و روشویدا از کعبه که اگر کسی در میان شما میبود که خدا او را دوست میداشت البته دعا نیز استجابت
میکرد چون ما دور شدیم نزد کعبه بسجده در آمد و گفت ایسیدا قای من بحقی که بمن ذاتی تو را سوگند میدهم که اهل مکه
را ابی هنوز سخن المختصر تمام نشده بود که ابری بدید آمد مانند دهنهای مشک آب از ابر در دشت پس اناهل قافله رسید
که ایجوان کی بود گفتند علی بن الحسین است بدانکه اجماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را نمی
شناختند و مناظرات و مباحثات طاوسی یمان با حضرت امام محمد باقر در کتب حدیث ثبت است و ابن شهر آشوب در مناقب
کرده است که چون حضرت صادق با کوفه تشریف فرما شدند و نقی علیه اللعنه را زان مرخص شد بمدینه مراجعت
میفرمودند مردم جماعت المختصر بیرون آمدند و سیاتوری و ابراهیم ادهم در میان اجماعت بودند و اجماعت پیش میرفتند
تا گاه بدیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت باشید تا جعفر بیاید به بینیم که با این شبر چه میکند چون حضرت نزدیک
آمدند بنزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفته از راه دور کردند و با اجماعت روان شدند و با این شیر یار میتوانند کرد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده
که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا آمدند و گفتند امیر المؤمنین یعنی مامون ملعون مکر کرد در امر خلافت
که دوست و بتو دشمن اهلبیت را سزاوارتر است به پیشوای مردم بودن و تو بهترین اهل بیت یافت لهذا امر خلافت را
بتو رد کرد و امامت کبیر میخواهد و میطلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامهای کند و بپوشد و بر اولاغ سوار شود و
بهیئات بیاران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر بود و بنا ها دیبا مطرز بطلا میپوشید و بر تکیه گاه زرعون
تکیه میکرد و در میان مردم حکم میکرد چیزیکه از امام میطلبند قسط و عدالت است که چون سخن کوید و چون حکم کند بعدالت
حکم کند و چون وعده کند وفا بوعده خود بکند بدرستیکه خدا این پوششها نفیس و خورشهای لذیذ را حرام نکرده است
پس این آیه را تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق که ترجمه اش اینست که بگو ایمحمد
که کیست که حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگان شرط ظاهر فرموده و بیرون آورده و روزیهای پاکیزه را و از این باب
حدیث مدلعا بیان ذکر کردیم و شیخ طوسی علیه الرحمة و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است که جمعی در عوینا بحضرت
صاحب الامر کردند بدیدن وضع و سواشدند زیرا که انها کرنا میبوند معجزات بر دست ایشان جاری میشد از جانب معصوم که
با نها امر میشد ایشان را امید افتند اول کذابان شریعی بود که دعوی بابیت کرد بدروغ در سواشد و فرمان حضرت بلعن او بیرون
آمد شیخ فرمود که هرون موسی تلعکبری شیخ گفت که بعد از دعوی بابیت کفر الحاد از او ظاهر شد و هر یک از اینها که دعوی
بابیت میکردند او لبر امام دروغ میبستند و دعوای بابیت میکردند تا مردم ضعیف العقل با ایشان بگروند و بکرتر تن میکردند

در شقاوت نا بقول احدی حاجت قابل میشدند چنانچه از ابی جعفر شلغانی و امثال او مشهور شد بعد از ان ذکر کرده است که از جمله
کذابان حسین بن منصور حلاج بود و بسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت کرده است که حق تعالی خواست که حلاج را
رسوا کند و او را خوار کرداند و بیعا فرستاد با بی سهل نوبختی که از معتبران شیعه بود بکمان انکه او نیز مثل اعقاب
دیگر فریب او را خواهد خورد و او را نزد سلطان اظهار و کالت حضرت صاحب الامر کرد چنانچه رایش بود که اول مرتبه را با این نحو
فریب داد و بعد از ان دعواهای بلند میکرد و اظهار الوهیت مینمود ابو سهل فریب او را نخورد و جواب او را گفت که من
از تو امری سؤال مینمایم که در جنب انچه تو دعوی مینمائی بسیا سهل است و این امر این است که من کنیزان را ببیاد و دست میدارم
و بسیا با ایشان مایلم و بسیاری از ایشان نزد خود جمع کرده ام و با این سبب هر جمعه میباید خصتا کنم که سفک دوما من از
ایشان مخفی نباشد و اگر نه ایشان از من دور میکنند میخواهم چنین کنی که رایش من سیاشود و بخصتا محتاج نباشد اگر چنین کنی
من مطیع تو میشوم بجانب تو میایم مردم را بمذهب تو دعوت مینمایم چون حلاج انجواب شنید استکه در امر اسله خطا کرده است
دیگر جواب نگفت و ساکت شد ابن قضیه را ابو سهل در مجالس نقل میکرد و مردم میخندیدند و موجب رسوائی او شد
بعد از ان حدیث زدن و بیرون کردن علی بن بابویه قمی او را از قم نقل فرموده است که براو لعنت کرد و او را از قم بخوارے
و مذلت اخراج نمود و بعد از این در ضمن قصه شلغانی که بیان کذابان بکر است نقل کرده است که مادر ابی جعفر شلغانی
روزی بر روی پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمرو که از نواب حضرت صاحب الامر بود افتاد و میبوسید پرسید که چرا چنین میکنی
گفت چرا چنین نکنم که تو فاطمه زهرائی زیرا که روح پیغمبر بیک پدر تو منتقل شده بود و روح علی بن ابی القاسم حسین بن روح
منتقل شده است و روح فاطمه بیک تو ام کلثوم اینمخن را انکار کرده بنزد حسین بن روح که از سفراء عظیم الشان حضرت
صاحب الامر بود آمد و اینسخن را نقل کرد ابن روح گفت که زنهار دیگر بنزد ما نیائی و الا بر طرف من که اینچه از تو
گفته است کفر و الحاد است که انملعون شلغانی در دل اینجماعت داده است که آسان شود بر او دعوی اینکه خدا با او متحد
شده است چنانچه رضا در باب مسیح میکویند و بجا و زکنند بگفته حلاج لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی
علیه الرحمه نقل شد و شیخ طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاجات نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر ظاهر شد بر تبرا
حسین بن روح بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود ایمیرزا غرض از ذکر این حدیث که از بسیا ماندکه
اکنفا نمودیم این بود که اگر بدیده انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تامل نمائی باین قلیل که برای تو ذکر کردیم بر تو ظاهر
میشود و اینکه در میان مردم مشهور است که مخالف ائمه تو صلوات الله علیهم بودند و علمای کبار و رواة اخبار شیعه که در اعصار ما یافته
و قریب باعصار ایشان بودند و احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشتند و دانش و علم و فهم ایشان زیاد از
اهل این عصر بود است از ایشان بیزاری اظهار نمودند حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند کرنا سنه طریق تامل بیت یا تو لنه
نمیاید و از راه ضلالت اینکرو را اختیار میکنند کناه تر بر دیکری نخواهند نوشت هدانا الله و ایاکم الی صراط المستقیم خاتمه
بدانکه چون ذکر واقعه بسیا از ائمه اطهار صلوات الله علیهم منفر و اکثر اهل بدعت مردم را بذکر او را دعای گران شمرده
سخن خود را زیاد تخریص و ترغیب مینمایند و هر کس را دست بکتابها مبسوط نمیبیند که علما ما در این باب تالیف نموده اند
خواستم که این کتاب را بذکر بعضی از فضایل و ذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق است از این کتاب
کردد و این مشتمل است بر دو باب باب اول که بسیا فضیلت ذکار ست که مخصوص بوقتی نیست و در آن چند فصل است
فصل اول که در فضیلت استبحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن علیه السلام منقول که جمعی از یهود بخدمت حضرت رسالت آمدند
و اعلم ایشان را از مسئله چند سؤال نمود چون جواب شنیدند مسلمان شدند از جمله ان مسئلها این بود بو سید که بنا محمد ما را
خبر ده از کلماتی که حق تعالی انها را برای حضرت ابراهیم اختیار نمود در هنگامیکه خانه کعبه را بنا کرد و حضرت فرمود که یکی از این
کلمات بود سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یهودی گفت چه ثواب دارد کسیکه اینکلمات را بکوید حضرت فرمود که چون بنده
سبحان الله میکوید با او بتسبیح میکویند اینچنین بنده بسیار شد پس میکوید بنده تسبیح ده برابر ثواب بتسبیح انها عطا میکنند و چون الحمد لله
میکوید حق تعالی نعیم بنا را با و کرانه مینماید و وصل میکنند او را بنعیم آخرت و اینکلمه است که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند
اینکلمه را میکویند و سخنانی که در دنیا میکفته اند همه منقطع میشود بغیر از این سخن و اما لا اله الا الله پس بهشت جزای اینست
چنانچه حق تعالی میفرماید هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی نیست جزای لا اله الا الله مکر بهشت یهودی گفت راست میکوئی یا

یا محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول ص منقم کرم که سبحان الله میگوید حق تعالی برای او درختی در بهشت غرس مینماید و کسیکه
الحمد لله میگوید درختی برای او میکارد و کسیکه لا اله الا الله میگوید درختی برای او میکارد و کسیکه الله اکبر میگوید درختی
درختی برای او غرس مینماید شخصی از قریش عرض کرد که پس ما در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمود بلی و لیکن بپرهیزید
از اینکه آتشی بفرستید که آن درختان را بسوزاند زیرا که حق تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله و لا تبطلوا
مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که فقرا بخدمت حضرت رسول ص آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا اموال از ما
هست که بان بنده را آزاد کنند و ما نداریم و ایشان زکوات اموال دارند که بان تصدق
کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیله آن در راه خدا حج کنند و ما نداریم حضرت فرمود که هر که صد مرتبه الله اکبر
بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه الله اکبر سبحان الله بگوید بهتر است از صد شتر با خود برد حج که بکشد
انها را از برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب کمیت لجام و زین کرده مردم را سوار کنند و بجهاد فرستند
و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید بهتر است از هر مکروه از آنکه در روز عملش بهتر نباشد مگر کسیکه زیاده از صد مرتبه
بگوید چون آنچه باغنیا رسید ایشان نیز این اعمال را بجا آوردند حضرت آمدند و گفتند اغنیا این کارها نیز
کردند حضرت فرمود که این فضل خدا است هر که میخواهد عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقم که حق تعالی
واجب کرده است که هر مؤمن صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه
لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید که اللهم زوجنی من الحور العین البته حق تعالی حوریه بدو
بهشت کرامت فرماید و این را بصد کلمه مهران حوریه باشد پس از این جهة حق تعالی بحضرت رسول ص وحی فرمود که مهر زنان مؤمنه را
پانصد درهم سنت کردند و بسند معتبر منقم که بسیار بگویید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ نزد خدا محبوب تر از این دو کلمه
نیست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که سبحان الله نصف میزان اعمال است و الحمد لله پر میکند میزان اعمال را
و الله اکبر ما بین زمین و آسمان را پر میکند و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که بسیار بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا
الله و الله اکبر بدستیکه این کلمات میآیند در روز قیامت با خیرات و ثوابها عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند و
فرماید که نمرو را که بانی بتوه باشد در قیامت ملائکه مستحب بتسبیح الهی کنند تا روز قیامت هم چنین است الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر فصل دیگر در ثواب تهلیل است و ثواب انواع آن از حضرت رسول ص منقم که حق تعالی بحضرت موسی ع خطاب فرمود
که اکثر اسمانها و ساکنان آنها و زمینها هفتگانه در یک کفه ترازو باشد لا اله الا الله در کفه دیگر باشد این کلمه بر آنها
زیادتی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که حضرت رسول ص فرمود که تلقین کنید مردهای خود را در وقت جان کندن
لا اله الا الله که گناهان را خراب میکند و در هم میشکند صحابه گفتند که یا رسول الله بسیکه در صحت بگوید چون است
فرمود که این بیشتر باعث درهم شکستن و بر طرف شدن گناهان میشود بدستیکه لا اله الا الله مونس مؤمن است در حال
حیات و نزد مردن و در هنگام مبعوث شدن و بدستیکه جبرئیل ع بمن گفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها زنده
مبعوث میشوند و با آواز بلند میگویند که لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی دیگر را مبعوث میشوند و فریاد میکنند یا ویلاه یا ثبورا
و بسند دیگر از حضرت رسول ص منقم که قیمت بهشت لا اله الا الله است و هر که لا اله الا الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند
از یاقوت سرخ که ریشه اش از مشک سفید باشد و میوه اش از عسل شیرین تر و از برف سفید تر و از مشک خوشبو تر و در
درخت میوه باشد بطوریکه تپسا خران باکره که چون شکافته شوند هفتاد حله از زینها و بیرون آیند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقم
که هر بنده مسلمانی که لا اله الا الله بگوید بان کلمه انشاء الله با او در و هر سقفی را بشکافند و بهر گناهی از گناهان که بر سد محو نماید
تا چون بجنات او برسد قرار گیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که صحیح عملی ثوابش عظیم تر از شهادت لا اله الا الله

نیست و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقم که هر که صد
مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او در آن روز بهتر باشد از اعمال مردم باشد مگر کسیکه بیشتر از او این کلمه را گفته باشد و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقم که فرمود که هر عبادتی را اندازه هست که بان منتهی میشود مگر ذکر که حق تعالی از احدی نیت که بان منتهی شود بدانکه
حق تعالی نمازهای پنجگانه را واجب کرده است کسیکه انها را ادا نماید بحدش رسانیده است و هم چنین کسیکه روزه ماه
رمضان را بگیرد فرضش را ادا کرده است و کسیکه یکمرتبه حج کند اندازه اش بعمل ادا شده است بغیر ذکر یاد خدا که حق تعالی از برای انها
اندازه قرار داده است و اندازه و نهایتی برای او مقرر نشناخته است بعد از این ایها الذین آمنوا اذکروا الله
ذکر کثیرا و صبحوه بکرة و اصیلا که ترجمه ظاهر لفظش اینست که ای کسانیکه مؤمن شده اید یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و بتسبیح و تنزیه
کنید او را بامداد و پسین پس نهایتی برای ذکر مقرر نشناخت بعد از آن فرمود که بسیار یاد خدا میکرد یا او که راه میرفتی مشغول
ذکر بود و چون با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر میدیدم و چون با مردم سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز نمیداشت
و پیوسته میدیدم که زبانش بکام خویش چسبیده بود و مشغول ذکر لا اله الا الله بود و در وقت صبح ما را جمع میکرد و امر میکرد که مشغول
ذکر و یاد خدا باشیم تا طلوع آفتاب و میفرمود که هر که قرآن میتواند خواند بخواند و هر که قرآن نمیتواند خواند ذکر خدا بکند زیرا
که در آن قرآن میخوانند و یاد خدا میکنند برکت آن خانه بسیار میشود و شیاطین از آن خانه دور میگردند و آن خانه روشنی میدهد اهل
آسمان را چنانچه ستارها روشنی اهل زمین را و روشنی میدهد و خانه در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا نمیکنند برکت آن خانه نیز
کم است و ملائکه از آن خانه دور میگردند و شیاطین در آن خانه حاضر میباشند و حضرت رسول ص فرمود که ایا خبر دهم شما را بهترین
اعمال شما که بیشتر موجب رفعت درجات شما گردد و نزد خداوند شما مقبول تر باشد از برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد
از برای شما از اینکه با دشمنان ملاقات کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید پس فرمود که شخصی
بخدمت حضرت رسول ص آمد و پرسید که بهترین اهل این مسجد کیست فرمود که ذکر خدا از یاد کنند و فرمود که هر که را خدا
زبان ذکر کننده عطا فرماید پس بدستیکه خیر دنیا و آخرت با او کرامت فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم
هر که خدا را بسیار یاد کند حق تعالی او را دوست دارد و بنویسد یکی بیزار جهنم یکی بیزار نفاق و بسند معتبر از
حضرت صادق ع منقم که هر که لا اله الا الله را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود و اخلاص آن است که این کلمه طیبه او را
مانع شود از مرتکب شدن هر چیز که خدا حرام کرده است و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقم هر که لا اله الا الله بگوید بر خیر و به
نجح خدا از آن کلمه هر خلق فرماید که تا روز قیامت ببالای هر گوینده آن کلمه بال زند و ذکر خدا کند و ثوابش از او باشد و
بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که تلقین کنید مردهای خود را لا اله الا الله بدستیکه هر که آخر کلامش لا اله الا الله باشد
داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقم که چون حضرت نوح داخل کشتی شد حق تعالی باو وحی فرمود که هر که خوف غرق
شدن داشته باشی هزار مرتبه لا اله الا الله بگو و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که جبرئیل نزد حضرت رسول ص آمد و
گفت یا محمد خوشحال کسی را که امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده وحده و بسند دیگر از امام جعفر صادق ع منقم که هر که صد مرتبه
بگوید لا اله الا الله الحق المبین خداوند عزیز جبار او را ایمن دارد از فقر و وحشت قبر و از پاش مبدل گرداند و سبب توانگری او شود
و چنان باشد که در بهشت او را ببیند و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقم که هر که هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله الا الله
حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا حتم نعم رحمت خود را بسوی او باز دارد و روی تا لطف بر او
او را داخل بهشت گرداند و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقم که هر که بگوید که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و
اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی برای او هزار هزار حسنه ثبت نماید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقم که هر که
هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا
ولدا بنویسد حق تعالی شانه از برای او چهل و پنجهزار حسنه و محو کند از نامه کناهان او چهل و پنجهزار گناه و بلند گرداند
برای او چهل و پنجهزار درجه و بنویسد از برای او چهل و پنج هزار درجه در روایت دیگر آمده است که این دعا در
باشد برای او در آن روز از شر شیطان و مردم ظالم سلطنت در آن روز گناه کبیره او را فرا نگیرد و در روایت دیگر آمده است
که هر که در روز عید این دعا را بخواند حق تعالی برای او چهل و پنج هزار گناه محو فرماید و چهل و پنج هزار درجه بلند گرداند و چنان
باشد که در آن روز دوازده مرتبه ختم قرآن کرده باشد حق تعالی در بهشت خانه برای او مهیا فرماید فصل دیگر در فضیلت تسبیح

اگر این استغفار را سه مرتبه خواند برای او نمینویسند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و بسند معتبر از انحضرت منقم که هر که در روز و شب صد مرتبه بگوید استغفر الله حق تم هفت صد کناه او را بیامرزد و چیزی نیست در بنده که در روز و شب مقصد کناه بکند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقم که هر مؤمن که در شبانه روز بی چهل کناه کبیره بکند و بامدادت و پشیمان بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یصلی علی محمد و آل محمد و ان یتوب علی انه حق تم کناهان او را بیامرزد و چیزی نیست در بنده که در شبانه روز بی زیاده از چهل کناه کبیره بکند و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقم که حضرت رسول ص در هر روز و شب صد مرتبه توبه استغفار میکردند با انکه کناهی از انحضرت هرگز صادر نمیشد

فصل سیم

در فضیلت اذکار متفرقه است بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد الصادق ع منقم که عجب دارم از کسیکه او را خوفی از دشمنی یا غیر آن باشد چرا پناه باین کلمه نمیبرد که حسبنا الله و نعم الوکیل زیرا که حق تم میفرماید که بایمان عیتکه این کلمه را گفتند برگشتند با نعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و بایشان نرسید بدی و عجب دارم از کسیکه غمی او را عارض میشود و پناه بغیر یا بنکلمه که حضرت یونس در شکم ماهی گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین زیرا که حق تم بعد از این میفرماید که پس ما دعا حضرت یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم از غم و چنانچه او را نجات دادیم هم چنین نجات میدهیم مومنان را و عجب دارم از کسیکه دشمنان در مقام کشتن او باشند چرا پناه بغیر یا این آیه کریمه افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد زیرا که حق تم میفرماید که چون مومن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد و نگاه داشت از بدیهائی که مکر نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسیکه از اده مال و متاع و اشته باشد چرا پناه بغیر یا بنکلمه که ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله زیرا که حق تم میفرماید که هر که داخل باغ خود که شد این کلمه نگفت اگر ما چنین می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید در دکار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید شاید حق تم در مقام جزم اطلاق میکند و سندها معتبر از انحضرت منقم که شخصی بخدمت حضرت رسول ص آمد شکایت نمود از وسوسه سینه و از بسیار قرض و احتیاج حضرت فرمود که مکرر این کلمات را بخوان توکلت علی الحی الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا بعد از اندک وقتی ایزد بخدمت حضرت آمد و گفت بیرکت اند عا حق تم وسوسه سینه مرا برطرف کرد و قرض مرا موذی شانه و دوری مرا فراخ کرد اینند و بسند صحیح دیگر از انحضرت منقم که حضرت رسول ص فرمود که حضرت آدم بحق تم شکایت کرد وسوسه خواطر را نده را جبرئیل نازل شد گفت یا آدم بگو لا حول و لا قوة الا بالله چون آدم اینکلمه را گفت وسوسه رانده از او برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که هر که نعمتها الهیه را دریابد شود بگوید الحمد لله رب العالمین و کسیکه فقر و احتیاج بر او زیاد کند بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدستیکه اینکلمه گنجی است از گنجها بهشت و درمان شفا از هفتاد دو درد هست که کمترانها هم و اندوه است بسند صحیح از حضرت صادق ع منقم که در شب معراج حق تم بحضرت رسول ص وحی نمود که بتو عطا میکنم دو کلمه از خزینهای عرش خود لا حول و لا قوة الا بالله و لا ملجا من الله الا الیک و بسند معتبر از حضرت رسول ص منقم که گفتن لا حول و لا قوة الا بالله موجب شفا از نود و نه درد است که سهل ترین انها اندوه است و از صادق ع منقم که هر که را اندوهی عارض شود بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و دیگر منقم که ابوذر گفت که حضرت رسول ص مرا وصیت نمود که این کلمه را بسیار بگویم و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقم که هر که هر روز صد مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله بگوید حق تم از او هفتاد نوع کناه را دفع نماید و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقم که هر که دعا کند و ختم کند دعا خود را بگفتن ما شاء الله و لا قوة الا بالله حق تم بکرد اند از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمترانها ان باشد که دیوانه شود و بسبب دیوانگی هلاک شود و دیگر از انحضرت منقم که خدا را ملکی هست موکل باسم اعظم او را اسمعیل نام دارد چون بنده هفت نوبت میگوید یا ارحم الراحمین از غلط میگوید که ارحم الراحمین صدا ترا شنید هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و بسند صحیح از انحضرت منقم که هر که دو مرتبه بگوید یا الله حق تم با او خطاب فرماید که لبیک چه حاجت داری و هم چنین اگر چهار مرتبه یا رب بگوید هم خطاب کند او را و ایضا بسند صحیح از انحضرت منقم که هر که بگوید یا رب الله ان قدرته نفس او مناجات کند با او خطاب فرماید حق تم که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان آدم بیمار شدید بدر او کفت شش فرمود که ده مرتبه بگو یا الله که هیچ بلای از مومنان ده مرتبه اینکلمه را نمیگوید مگر انکه پروردگار عالم میفرماید که لبیک ای بنده من حاجت خود را سوال کن و بسند معتبر از امام رضا منقم که فرمود پدر او در خواب بدید که فرمود که هر که بشدتی و سختی گرفتار شود بسیار بگوید یا رؤف یا رحیم و بسند معتبر از حضرت امام رضا

بسند معتبر از یونس بن یعقوب منقم کرا از حضرت صادق ع سوال نمود که کسی صد مرتبه سبحان الله بگوید او را ذکر دنیا کرده و عمل او را نفرموده خدا او را بنکه امر بذکر کرده است فرمود بلی و بسند صحیح از انحضرت منقم که هر که بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده حق تم سی هزار حسنه از برای او ثبت نماید و سی هزار درجه از برای او مرتفع کرداند و مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب ان را باو عطا فرماید و بسند معتبر از حضرت امیر منقم که فرمود که چون بنده سبحان الله بگوید جمیع ملائکه برا و صلوات میفرستند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که سی مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم روکند بنوا نکه ریشت کند از نفر و بگوید در بهشت او از حضرت رسول ص منقم که هر که بگوید سبحان الله و بحمده ابزد تم برای او هزار درجه هزار حسنه بنویسد و هزار هزار کناه از او محو نماید و هزار هزار درجه برای او بلند کند و هر که زیاده بگوید خدا ثواب او را زیاده کرداند و هر که استغفار نماید خدا کناهان او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید حق تم از او دفع نماید و بسند دیگر همین مضمون از حضرت امیر المومنین ع منقم که حق تم چون نور مقدس تسبیح را خلق نمود او را در حجاب العظمة دوازده هزار سال ساکن کردانید و در انجا انحضرت این تسبیح میکفتند سبحان ربی الاعلی و در حجاب العظمة سبحان العالم العالم الستر و در حجاب المنزه هزار سال ماندند و این تسبیح میکفتند سبحان من هو قائم لا یلهو و در حجاب الرحمة نه هزار سال بودند و این تسبیح را میکفتند سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب الشفاعة هشت هزار سال بودند و این تسبیح را میکفتند سبحان من هو دائم لا یلهو و در حجاب الکرامة هفت هزار سال باین تسبیح مشغول بودند سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب المنزلة شش هزار سال این تسبیح میکفتند سبحان العلیم الکریم و در حجاب الهدیة پنج هزار سال ماندند و این تسبیح میفرمودند سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب النبوة چهار هزار سال سکنی داشتند با این تسبیح سبحان ربی العزة عما یصفون و در حجاب الرفعة سه هزار سال ماندند و این تسبیح میکفتند سبحان الملک الملکوت و در حجاب الهیبة دو هزار سال بودند و خدا را این تسبیح میفرمودند سبحان الله و بحمده و در حجاب الشفاعة هزار سال باین تسبیح اشتغال داشتند سبحان ربی العظیم و بحمده

فصل چهارم

در فضیلت تحمید است و انواع محامد بسند معتبر منقم از حضرت صادق ع پرسیدند که کدام عمل نزد خدا بهتر است اعمال است فرمود که حضرت رسول ص فرمود که هر که بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتها خدا را کرده است از امام رضا منقم که حضرت رسول ص فرمود که هر که خدا را نعمتی یا کرامتی فرماید بحمد الهی بکند و هر که روزی او دیر برسد استغفار کند و هر که را اندوهی رو دهد یا کاری در پیش آید لا حول و لا قوة الا بالله بگوید و بسند معتبر دیگر از حضرت امام رضا منقم که چون حضرت رسالت پناه را امری رو میداد که موجب سرور بود میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات چون امری رو میداد که موجب حزن بود میفرمود الحمد لله علی کل حال و از حضرت صادق ع منقم که حضرت رسول ص هر روز حمد الهی میکردند بصد و شش مرتبه بعدد رکهای تاک باین نحو که الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقم چون کسیرا بلیه که بلائی مبتلا کرده است سه مرتبه این تحمید را آهسته بخواند که ان نشنود الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لو شاء فعل بعد از این فرمود که هر که را این حال رسد عار از انخواند هرگز بان نوع مبتلا نشود و از حضرت صادق ع مروی است که هر که بگوید الحمد لله کما هو اهله کاتبان اعمال از نوشتن باز میمانند و میگویند خداوندا ما غیب از تو نمیدانیم یعنی عمل او را که تو سزاواری ثواب او را نمیدانیم حق تم در جواب ایشان میفرماید که اینچه بنده من گفته شما بنویسید و ثواب او را من میدانم و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقم که هر که هر روز هفت مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت و هی کائنة شکر نعمتهای که تا بنده داده است و عطا کرده است فضل پنجم در فضیلت استغفار است بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقم که خوشبو و معطر کردانید باستغفار نا رسوا کند شما را بوهای بد کناهان و در حدیث دیگر از انحضرت منقم که خدا را ملکی هست موکل باسم او را اسمعیل نام دارد چون بنده هفت نوبت میگوید یا ارحم الراحمین از غلط میگوید که ارحم الراحمین صدا ترا شنید هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و بسند صحیح از انحضرت منقم که هر که دو مرتبه بگوید یا الله حق تم با او خطاب فرماید که لبیک چه حاجت داری و هم چنین اگر چهار مرتبه یا رب بگوید هم خطاب کند او را و ایضا بسند صحیح از انحضرت منقم که هر که بگوید یا رب الله ان قدرته نفس او مناجات کند با او خطاب فرماید حق تم که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود که بعضی از فرزندان آدم بیمار شدید بدر او کفت شش فرمود که ده مرتبه بگو یا الله که هیچ بلای از مومنان ده مرتبه اینکلمه را نمیگوید مگر انکه پروردگار عالم میفرماید که لبیک ای بنده من حاجت خود را سوال کن و بسند معتبر از امام رضا منقم که فرمود پدر او در خواب بدید که فرمود که هر که بشدتی و سختی گرفتار شود بسیار بگوید یا رؤف یا رحیم و بسند معتبر از حضرت امام رضا

منقم که بعضی از اصحاب خود فرمود که میخواهی بتو تعلیم کنم اسم اعظم الهی را بخوان سوره قل هو الله احد و آیة الکرسی و سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر پس رو بقبله کن و هما جتکه داری از خدا بطلب و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقم که اسم اکبر خدا است یا حی یا قیوم و بروایة
دیگر از علی بن الحسین ع منقم که این دعا مشتمل بر اسم اعظم الهی یا الله یا الله و احد لا شریک لک انت المنان بدیع السموات والارض
ذو الجلال والاکرام و ذو الاسماء العظام و ذو العز الذی لا یرام و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم وصلی الله علی محمد
و آله اجمعین بعد از خواندن ایندعا هر حاجتکه داری بطلب و بسند معتبر از سکین بن عمار مروی است که گفت شبی در مکه خوابم ببرد
شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی خدا را دوست میدارد برخاستم باسم اعظم رب الارباب مخواند بیدار شدم و بخواب رفتم باز دیگر
مرا صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم در مرتبه سیم مرا صدا زد که برخیز که موسی بن جعفر ع خدا را باسم اعظم
میخواند درخت میزاب سکین میگوید بدرخواستم و غسل کردم چون بدر مجرا مد شخصی را دیدم که جامه خود را بر سر پیچیده و در سجده
است در پشت سر او نشستم این دعا میخواند یا نور یا قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی لا یموت سه مرتبه یا حی
لا الی سه مرتبه یا حی لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک بان لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک باسمک یا الله
الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه سکین گفت که انحضرت مکرر ایندعا را خواندند تا من حفظ کردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
ع منقم که هر مؤمنی که این کلمات را بخواند من او در دنیا و آخرت تا مادر دنیا پس ملئکه او را بشارت دهند در هنگام مردن و ایمن
در آخرت حق تعالی بعدد هر کلمه خانه در بهشت باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که صد مرتبه
ویا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین فاروق و تمیز دهد کار نیک را که مخصوص و قوی چند دندان با و شامل است بر چند فضل و فضیلت
اول در تعقیب نماز صبح و شام است و از کارها که صبح و شام باید خواند بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقم که چون از نماز فارغ
شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مگو ناصد مرتبه بگوئی بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و هم چنین
صد مرتبه بگو بعد از نماز صبح بدستیکه هر که در رفت و آمد باشد حق تعالی از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمترانها
پیسی و خوره و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا ع منقم که هر که صد مرتبه اینکلمات را بخواند بعد از نماز صبح باسم
اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بدستیکه اسم اعظم در اینکلمات داخل است و بچند بن سند معتبر از حضرت صادق ع منقم
که هر که اینکلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام هفت مرتبه بخواند حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع کند که کمترش فقر و پیسی
و دیوانگی و خوره باشد و اگر نامش در نامه اشقیا باشد محو کنند و در نامه سعدا ثبت نمایند و در روایت دیگر سه مرتبه دافع
شده است باهمین ثواب و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید ما شاء الله کان لا حول و لا
قوة الا بالله العلی العظیم در آنروز نه بیند امریرا که مکروه او باشد بسندهای معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که پیش از طلوع
آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند لا الا الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت بیده
الخیر و هو علی کل شیء قدیر کفارهٔ گناهان او باشد در آنروز و بروایة دیگر خدا را ملاقات کند بهتر از عمل او و مکر کسیکه مثل عمل او کرده باشد و در روایة دیگر وارد شده است که سنت و اجب است که این تهلیل را ذکر مرتبه بگوید
و ده مرتبه بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم حضرت فرمود
که اگر این را در این دو وقت فراموش کنی قضا کن چنانچه نماز را قضا میکنی و اخادیث در فضیلت این ذکر بسیار است
و بسند معتبر دیگر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه این تهلیل را بگوید که کند شود در هر مرتبه
صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سی و پنج نوبت سبحان الله بگوید و در انصباح ذکر غافلان ننویسند
و اگر همین ذکر را در شام بگوید او را در ثبت ذکر غافلان نویسند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که در وقت شام
صد مرتبه الله اکبر بگوید چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که صد مرتبه
الله اکبر بگوید پیش از برآمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب حق تعالی ثواب صد بنده آزاد کردن در نامه عملش بنویسند و بسند
دیگر از انحضرت منقم که حضرت رسول ص فرمود که در فرزندان آدم سیصد و شصت رگ است که صد و هشتاد رگ از آنها متحرک است
صد و هشتاد رگ دیگر ساکن که اگر یکی از رگهای ساکن متحرک گردد او را خواب نمیبرد لهذا حضرت
رسول ص در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه میگفت الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند معتبر دیگر از انحضرت
منقم که هر که در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین بتحقیق که شکر این روز را ادا کرده است و هم چنین کسی در شام

چهار مرتبه بگوید شکر این شب را ادا کرده است و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقم که حضرت رسول ص بر شخصی گذشت که باغ خود را
درخت میکشت حضرت ایستادند و فرمودند که میخواهی ترا دلالت کنم بر درختی که اصلش ثابت تر و میوه اش زودرس تر و
باقی تر باشد گفت بلی فرمود که در هر صبح و شام بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا آنکه حق تعالی بعدد هر تسبیحه
درخت در بهشت بتو کرامت فرماید از انواع میوها و بسند معتبر از انحضرت منقم که در صبح این دعا بخواند اصبحت بالله مؤمنا علی
دین محمد و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم امنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غایبهم و اعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله
و علی الاوصیاء صلوات الله علیهم و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوة الا بالله و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقم که هر که در صبح و شام سه نوبت بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا و بالقرآن کتابا و بعلی اماما و با
لاوصیاء من ولده ائمة البتة بر حق تعالی لازم است که در روز قیامت او را راضی گرداند و بسند معتبر منقم که هر بنده که قبل از طلوع
آفتاب بیندعا بخواند الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک له و صلی الله علی
محمد و آله ملکی بباید درت نماید و بیندعا را در دنیا با او خود بگیرد و با سمان ببرد چون با سمان اول رساند ملئکه باو گویند که چیز نیکو
داری در جواب گوید که شخصی از مؤمنان با ینکلمات تکلم نمود و گمان تو بر ایشان بخواند ملئکه گویند که خدا رحم کند آنکسی را که اینکلمات
خوانده است در کنار هان و را بیامرزد پس بهر یکی از شما که گذرد ملئکه از او سؤال کنند چون جواب گوید هم چنین حمله
عرش میزند بزبان او دعا کنند و املاک انکلمات را ببرند و در دیوان کوزه که اعمال خالص مؤمنان در آنجا ثبت است ثبت نمایند و بسند
عالی از ابو حمزه ثمالی منقم که از حضرت امام محمد باقر ع منقم سؤال نمودند از تفسیر آیچه حق تعالی در شان حضرت ابراهیم ع فرموده که حقوق
الهی را تمام ادا نمود حضرت فرمود که چون صبح میکرد سه مرتبه میگفت اصبحت و ربی محمود اصبحت لا اشرک بالله شیئا
و لا ادعو مع الله الها و لا اتخذ من دونه ولیا و هم چنین در شام سه مرتبه میفرمود و کرد در شام خواندن بجای اصبحت امسیت
میباید گفت و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقم که حضرت نوح هر صبح و شام ده مرتبه بیندعا میخواند اللهم انی اشهدک انی ما
اصبح بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک الحمد و لک الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضا و بعد
حق تعالی او را عبد شکور فرمود یعنی بنده بسیار شکر کننده و اگر در شام خواند چنین بگوید یا نه ما امسی بی من نعمة بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع منقم که هر که در صبح انگشتر عقیق در دست راست خود داشته باشد و پیش از انکه با حد نظر کند نگین عقیق را
بکف دست خود بگرداند و باین نگین نظر کند و سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند پس بیندعا بخواند که امنت بالله وحده
لا شریک له و کفرت بالجبت و الطاغوت و امنت بسر آل محمد و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم و اولهم و آخرهم حق تعالی او را در آنروز از شر
جمیع بلاهای آسمان و زمین حفظ نماید و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقم که هر که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار بگوید
خدا او را بیامرزد اگرچه هفتاد هزار گناه کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقم که هر که در وقت شام سه مرتبه بگوید
سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون هیچ چیز در آنشب او فوت نشود جمیع
شرور و بدیهای آنشب او دفع شود و هم چنین اگر در صبح سه مرتبه بخواند هیچ چیز در آنروز از او فوت نشود جمیع شرور و بدیها از او دور شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که بعد از نماز شام سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء
غیره حق تعالی باو خیر بسیار کرامت فرماید و بسند صحیح منقم از حضرت صادق ع که حضرت رسالت پناه ص فرمود که چون بمعراج رفتم ملئکه
مرا دعائی تعلیم نمودند که هر صبح و شام میخوانم اللهم انی اظلمی اصبح مستجیرا بعفوک ذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک و ذلی اصبح
مستجیرا بعزتک و فقری اصبح مستجیرا بغناک و وجهی الباقی اصبح مستجیرا بوجهک الباقی الذی لا ینفد و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع منقم که شبیه هذلی بخدمت حضرت رسول ص آمد و گفت یا رسول الله من پیر شدم و قوتم ضعیف شده است از اعمالیکه عادت کرده بودم باز نمانده و روز و شب و وجهها پس مرا کلامی تعلیم فرما که حق تعالی مرا بان نفع دهد و سبک کند بر من
یا رسول الله حضرت فرمود که اعاد کن بیمن خدا تا آنکه سه مرتبه اینکلام را از تو نموده حضرت فرمود که برو و در تو هیچ درختی و گلوخی نماند
مگر آنکه گریست بسبب ترحم بر تو چون نماز صبح بکنی ده مرتبه بگو سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
بدستیکه خدا ترا عافیت بدهد بسبب این ذکر از کوری و دیوانگی و خوره و فقر و ضعف پیری گفت یا رسول الله این برای دنیا
است برای آخرت چه چیز باید خواند فرمود که بعد از هر نماز بگو اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک
و انزل علی من برکاتک بعد از آن فرمود که اگر اینبندعا را ترک کند تا از دنیا برود در قیامت هشتاد ذرع از برای او

بگشاینده که از مردی که خواهد داخل شود بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقم که هر روز بیست و پنج نوبت بگوید اللهم اغفر للمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات احیائهم وامواتهم انک سمیع قریب مجیب الدعوات بخواهد آمد انشاء الله تعالی روز قیامت حسنه در نامهٔ عملش نویسند و کتابا از او محو کنند و درجه از برای او بلند گردانند بسند معتبر از هلقام منقم که بخدمت حضرت جعفر عرض نمودم که دعائی تعلیم من نما که جامع المطالب دنیا و آخرت باشد حضرت فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله واسئله من فضله هلقام گفت که من بدعا لک تر و پر ثبات تر از جمیع اهلبیت خود بود و بیرکت تر بدعا امروز هم از همه بهتر است شیخ طوسی علیه الرحمة والرضوان در تعقیب نماز صبح فرمود که صد مرتبه بگوید استغفر الله واتوب الیه و صد نوبت بگوید اسئل الله العافیة و صد مرتبه بگوید استجیر بالله من النار و اسئله الجنة و صد مرتبه بگوید اسئل الله الحور العین و صد نوبت سورهٔ قل هو الله احد بخواند و صد نوبت بگوید صلی الله علی محمد و آل محمد و صد نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و دو نوبت آتا انزلناه بخواند و دو نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب لعبادک تحیتی وضمن السموات والارض رزقی والق الرعب فی قلوب اعدائک عدوی وانشر رحمتک لی واتمم نعمتک علی واجعلها موصلة بکرامتک ایای وزعنی شکرک وادجب المزید من لدنک ولا تنسنی ذکرک ولا تجعلنی من الغافلین فضل دیگر در ذکر و دعای عقب هر نماز بدانکه ذکر و دعای عقب هر نماز باید خواند بهتر آن است که عقب هر نماز بعد از تعقیبات تسبیح فاطمهٔ زهرا ع سی و چهار الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که عبادت کرده نمیشود خدا بتحمید که بهتر باشد از تسبیح فاطمه و اگر چیزی بهتر از آن میبود حضرت رسول ص آنرا بفاطمه عطا میفرمود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که هر تسبیح فاطمه را در هر روز عقب هر نماز بخواند مجوبته است نزد من از آنکه هزار رکعت نماز در هر روز بکند و در حدیث فرمود که هر که تسبیح فاطمه بخواند بعد از آن لا اله الا الله بگوید کتابها فش امرزیده شود بسند صحیح از حضرت منقم که روزی حضرت رسول ع باصحاب خود فرمود که آیا خبر دارید از بزرگترین گناهان که جمع کنید در روز قیامت که عذاب کرده شوید بسبب آن یا رسول الله فرمود که آیا خبر دارید از بزرگترین گناهان که جمع کنید در روز قیامت که عذاب کرده شوید بسبب آن گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر یکی از شما کار خود فارغ شود سه نوبت بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر بدرستیکه اصل این کلمات در روز قیامت کتابها خواهد بود و شاخشان در آسمان است نفع میکند سوختن و غرقشدن و بخانه خراب شدن و بچاه افتادن و مرگهای بد از این ثابت تا قیام صاحب الزمان بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که چهل مرتبه این تسبیحات اربع را بعد از هر نماز فریضه بخواند پیش از آنکه پای خود را از جای خود بگرداند هر حاجتی که از خدا سوال کند بدو عطا میفرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که بعد از نماز فریضه پیش از آنکه حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذی الجلال والاکرام و اتوب الیه هفتم گناهان او را اگرچه مثل کف دریاها باشد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع فرمود که گریه چیزی که مجرب است از دعا بعد از نماز فریضه این است که بگوئی اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک العافیة فی امورک کلها واعوذ بک من خزی الدنیا والاخرة و بسند معتبر منقم که محمد بن ابراهیم بخدمت امام موسی ع نوشت که میخواهم دعائی تعلیم من نمائی که بعد از نماز بخوانم که حق تعالی بسبب آن خیر دنیا و آخرت را برای من جمع نماید حضرت نوشتند که اعوذ بوجهک الکریم وبعزتک التی لا ترام وقدرتک التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا والاخرة ومن شر الآفات کلها و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که بعد از نماز واجب سه مرتبه سبحان الله بگوید بر بدن او کتابهای نماز بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقم کسیکه خواهد که چون از دنیا بیرون رود از گناهان پاک باشد مانند طفلی که بیغش و مظلمه امد تو زاده باشد باید که بعد از نمازهای پنجگانه قل هو الله احد دوازده مرتبه بخواند پس دست خود را بجانب آسمان بگشاید و بگوید اللهم انی اسئلک بآسمائک المکنون المخزون الطاهر المطهر المبارک واسئلک باسمائک العظیم وسلطانک القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاسارای و یا فکاک الرقاب من النار اسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد وان تعوذنی یعتقنی من النار وان تخرجنی من الدنیا امنا وان تدخلنی الجنة سالما وان تجعل دعائی اوله فلاحا واوسطه نجاحا واخره صلاحا انک انت علام الغیوب و بعد از این فرمود که این دعا مخفی است که حضرت رسالت پناه تعلیم من نمود و امر نمود که تعلیم حضرت امام حسین ع نمایم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که چون حضرت رسالت پناه فتح مکه نمودند نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند چون سلام گفتند سه مرتبه دست ابر داشتند و سه مرتبه الله اکبر گفتند پس این دعا خواندند لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز

وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب وحده له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل شیء قدیر بیرون رو با صحاب خود کرد ند و فرمودند که ترا نمیکنید این سه تکبیر را و این دعا را بعد از هر نماز واجب بدرستیکه هر که بعد از سلام نماز بخوانند بتحقیق که از کرده است آنچه بر او واجب است از شکر حق تعالی بر توفیق اسلام و اهل اسلام بسند صحیح از احمد بن محمد ابی نصر بزنطی که بخدمت حضرت امام رضا ع عرض کردم که چگونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول ص میباید فرمود حضرت فرمود که بگو السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت لامتک و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتیک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزا نبیا عن امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و موافق احادیث معتبره میباید بعد از هر نماز بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و اعذنا من النار و زوجنا من الحور العین و بسند معتبر منقم که حضرت امام جعفر صادق ع از نمازی خود بر نمیخاست تا چهل مرتبه ملعون را لعنت نمیکردند پس باید که بعد از هر نماز بگوید اللهم العن ابا بکر و عمر و عثمان و معویة و عایشة و حفصة و هندا و ام الحکم و بعضی از تعقیبات در باب فضایل و سور و آیات قرآن گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد و در اینکتاب چون بتقریب مذکور میشود بهمین اکتفا نمائیم فصل هشتم در تعقیب مخصوص نماز ظهر است بسند معتبر از حضرت امیر المومنین ع منقم که حضرت رسول ص بعد از نماز ظهر اینطور دعا میخواندند لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم والحمد لله رب العالمین اللهم انی اسئلک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل خیر والسلامة من کل اثم اللهم لا تدع لی ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا سقما الا شفیته ولا عیبا الا سترته ولا رزقا الا بسطته ولا خوفا الا امنته ولا سوءا الا صرفته ولا حاجة هی لک رضا ولی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین آمین رب العالمین و فضل دیگر در تعقیب نماز عصر است و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع حضرت صادق ع منقم که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفر الله گفت حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و اگر او هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان برادرش و هم چنین باقی خویشان هر که با او نزدیکتر باشد و در حدیث دیگر هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بعد از نماز خواندن گذشت و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که هر که هر روز بعد از نماز عصر یکمرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذو الجلال والاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا ولا ضرا ولا موتا ولا حیوة ولا نشورا حق تعالی امر فرماید که صحیفهٔ گناهان او را بدوزند هر چند که گناهان او بسیار باشد و فضل بخلم در بیان تعقیب نماز مغرب بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقم که هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند در ضمان الهی باشد تا صبح و شیخ طوسی نقل کرده است که مستحب است بعد از نماز خواندن سورهٔ حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق هر یکی را ده مرتبه و تسبیح را بعد ده مرتبه اللهم صل علی محمد و آل محمد ده مرتبه فصل ششم در دعای سجدهٔ شکر است بدانکه از جملهٔ سنتهای مؤکده بعد از هر نماز سجدهٔ شکر است و فضایل این سجده در احادیث بسیار است حتی آنکه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقم که در سجدهٔ شکر واجبست بر هر مسلمان نماز خود را بجای نماورد خدا و ند نخواهد پذیرفت و میکرداند ملائکه را تعجب آورد بر بنده که نماز میکند و بعد از آن سجدهٔ شکر بجای نمیاورد و حق تعالی بنده را ملامت برمیدارد و میفرماید که ملائکه نظر کنید بر بندهٔ من که فرض مرا ادا کرده و عهد مرا تمام کرد بعد از آن شکر نعمت مرا بجای نیاورد ایملائکه چه ثواب دارد نزد من هست ملائکه میگویند پروردگارا رحمت خود را شامل حال او کردان باز میفرماید که دیگر چیزی باو عطا کنم میگویند پروردگارا بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید که چه چیز باو کرامت فرمایم میگویند که امور اخروی او را کفایت کن و هم چنین حق تعالی سوال مینماید ملائکه جواب میگویند تا آنکه هیچ چیز نمیماند که علم ملائکه باو احاطه کند ملکوا نکه میگویند باز چون حق تعالی سوال مینماید ایشان میگویند که پروردگارا علم ما بزیاده از این احاطه نکرده است پس حق تعالی میفرماید که من منکر او میکنم چنانکه او شکر من کرد و فضل و احسان خود را بسوی امیدوارم و او را در مرا بمعرفت خود کامل میگردانم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع منقم که حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی خطاب فرمود که ای موسی بدانکه چیزی از نعمتهای بندگان

خود برگردیدم و بکلیم خود کردا شنیدم گفت ندای پروردگار من خطاب سید که من چون نظر کردم بنفس تو از تو نزد بندگی خود از همه کس ذلیل تر یافتم هرگاه از نماز فارغ شوی دو طرف روی خود را نزد من بر خاک میگذاری پس حضرت موسی ع بسجده در آمد و پهلو روی خود را از روی تذلل بر خاک مالید نزد پروردگار خود حق تعالی باو وحی نمود که سر بردار ابموسی ع و دست خود را بر موضع سجود بمال و بر بدن خود بمال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلائی و در روایتی دیدا نکه افضل سجدهٔ شکر این است که سر بسجده گذارد دو سه مرتبه بگوید شکرا لله چنانچه از حضرت امام رضا ع منقول و ایضا از آنحضرت منقول که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه شکرا و اگر داول صد مرتبه عفوا یا العفو العفو بگوید و بعد از آن جانب راست بر زمین گذارد هر دعا و ذکری که دارد بخواند مثل یا الله یا رباه یا سیداه و هم چنین پهلوی چپ را بر زمین گذارد و چنین دعا و یا ذکری بخواند پس بار دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید خوب است و این سجده بر خلاف سجدهای سنت است که دستها را بر زمین نجوا یا ند و شکم و سینه را بر زمین بر سانند و ایضا مستحب است که حاجات خود را و برادران مؤمن خود را طلب نماید و در تضرع و مناجات تقصیر ننماید و دیر طول بدهد چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت قرب و بجذا زیاده نیست از آنکه در سجود کرمان باشد و ائمهٔ ما صلوات الله علیهم سجدهای بسیار طولانی بجا می آورده اند خصوصا حضرت امام موسی کاظم ع که بعد از نماز صبح بسجده میرفته اند و دعا و ذکر بلند میشده است سر از سجده بر میداشته اند و اکثر دعاها سجدا بوده اند که مشغول هدایت خلق نمیتوانسته اند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند همچنین اصحاب کبار ایشان این طریقه را نوشته اند حتی انکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان نقد طول میداده اند بسجده و اگر مرغ در پشت ایشان اشانم میکرد اشته دعاها سجدا از اهل بیت صلوات الله علیهم بیا منقم و این کتاب کنجایش ذکر انها ندارد و بهترین انها آنستکه کلینی بسند حسن روایت کرده است که عبد الله بن جندب از حضرت امام موسی کاظم سؤال نمود از دعا که در سجدهٔ شکر بخواند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم انی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربی و الاسلام دینی و محمد ابنتی و علیا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن علی و حجة بن الحسن ائمتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرء پس بگوید اللهم انی اشکو الیک دم المظلوم اللهم انی اشکو الیک بابوائک علی نفسک لاحداثک لنهلکهم بایدینا و بایدی المؤمنین اللهم انی اشکو الیک بابوائک علی نفسک لاولیائک لتظفر بهم بعد وعدک و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه و بگوید اللهم انی اسئلک الدیر بعد الصبر سه مرتبه و بعد از آن پهلوی راست را بر زمین میگذارد و میگوید یا کهفی حین تعیینی المذاهب فی تضیق علی الارض بما رحبت و یا وحی خلقی رحمة بی و کنت عن خلقی فصل علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه پس جانب چپ خود را بر زمین میگذارد و میگوید یا مدلی کل جبار یا معز کل ذلیل قد وعزتک لبلغ بی مجهودی سه مرتبه پس بار دیگر سر را بسجده میگذارد و صد مرتبه میگوید شکرا شکرا و در روایتی دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی ع در سجدهٔ اول هزار مرتبه العفو العفو میفرمودند و در سجود اینده دعا میخواندند و عوذ بلک من حر نارها لا یطفی و اعوذ بلک من نار بعید هاالا یبلی و اعوذ بلک من نار عطشانها لا یروی و اعوذ بلک من نار مسلوبها لا یکسی و در حدیث دیگر هر دستکه حضرت امیر المؤمنین ع در سجده میخواندند ذم لی بین یدیک و تضرعی الیک و حشتی من الناس و انسی بلک یا کریم فصل هفتم در بیان اذکاری است که در وقت خواب باید بدانکه کسی که در منکام خواب با وضو باشد و بجانب راست بخوابد و در بقبله و سوی ها و آیاتی که در باب فضایل قرآن مذکور شد بخواند و بهتر اینها ذکاد و در این وقت تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا است چنانچه بسند معتبر از امام جعفر الصادق ع منقول که چون خواهی ثبت در جای خواب خود بینی ابد ملک بزرگواری و شیطان متمردی بسوی او میباشد پس ملک باو میگوید یکدر و زخود را ختم کن بخیر و شب خود را افتتاح کن بخیر شیطان باو میگوید یکدر و زخود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس اگر اطاعت ملک کرده و تسبیح حضرت فاطمهٔ در وقت خواب خوانده ملک شیطان را میرند و از او دور میکنند و او را محافظت و نگهبانی میکنند تا بیدار شود پس باز شیطان باید و او را امر میکند که ختم شب و افتتاح روز بگناه کند و ملک او را بخیر امر میکند پس اگر اطاعت ملک کرده و تسبیح حضرت فاطمهٔ را خوانده ملک شیطان را از او دور میکنند و حق تعالی عبادت تمام انبیا و در نامهٔ عملش مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی ع منقول که فرمود که ما اهل بیت در هنگام خواب یکدانه خرما میخاییم و باطهارت میخوابیم و دست راست خود را زیر رو میگذاریم و تسبیح حضرت فاطمهٔ میخوانیم و در بقبله میخوابیم و سورهٔ حمد و آیة الکرسی

و ایة شهد الله را میخوانیم پس هر که چنین کند بمنزلهٔ خود را از ثواب دانشب مجده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول که هر که در وقت خواب یازده مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخواند حق تعالی یازده ملک بر او موکل گرداند که او را از حفظ نمایند تا صبح از شر شیطان رجیم و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول که هر که در وقتیکه بر خت خواب میرود یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند گناهان او را مرزیده شود و او را شفیع گردند در همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آینده او تا پنجاه سال امرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه در خواب ترسد در وقت خواب سورهٔ قل اعوذ بر ب الناس و قل اعوذ بر ب الفلق و ایة الکرسی بخواند و بسند معتبر از آنحضرت منقول که هر که در وقت خواب سه نوبت بگوید الحمد لله الذی علا فقهر و الحمد لله الذی بطن فخبر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیا و هو علی کل شیء قدیر از گناهان بیرون آید مانند روزیکه از مادر متولد شده بود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول در هنگام خواب ایة الکرسی میخواندند بعد از آن میفرمودند که بسم الله امنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقول که کسیکه خواهد در میان شب بی دار شود در وقت خواب بیند بخواند اللهم لا تنسنی ذکرک و لا تؤمنی مکرک و لا تجعلنی من الغافلین و اجعلنی لاحب الساعات الیک ادعوک فیها فتستجیب لی و اسئلک فتعطینی و استغفرک فتغفر لی انک لا یغفر الذنوب الا انت یا ارحم الراحمین فرمود که چون بیند دعا را بخواند حق تعالی دو ملک بسوی او بفرستد که او را بیدار کنند پس اگر بیدار شود فبها و الا حق تعالی ایشان را امر فرماید که از برای او استغفار نمایند و اگر در انشب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از حق تعالی بطلبد باو عطا فرماید از حضرت امام محمد باقر ع منقول که چون انشب را بر گردد دست است بگوید لا الله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و سورهٔ طاسین بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که کسیکه خواهد حضرت رسول را در خواب بیند بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سورهٔ حمد یکدفعه و صد مرتبه ایة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه بر محمد و آل او صلوات بفرستد و بر جامهٔ پاکی بخوابد که حلال و حرام را بداند و طی نکرده باشد و دست راست خود را بر زیر خود بگذارد و صد مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و صد مرتبه بگوید ما شاء الله و بخواب رود که آنحضرت را بخواب می بیند و سید مذکور نقل کرده است که اگر خواهد حضرت امیر المؤمنین ع را در خواب بیند در وقت خواب این دعا را بخواند اللهم انی اسئلک بالطف خفی و بادیه باسطة لا ینقضی اسئلک بلطفک الخفی اللهم الطف بی لعبدا لا کفی ان تهب لی مولای امیر المؤمنین فی منامی و بسند دیگر روایت کرده است کسیکه خواهد میت خود را در خواب بیند باطهارت بخوابد و بتسبیح حضرت فاطمهٔ بخواند پس این دعا بخواند اللهم انت الحی الذی لا یموت و انا لا یعرف منه منک بدت الاشیاء و الیک تعود فاقبل منی کنت ملجاء و منجاء و ما ادبر منها لم یکن له منجاء و لا منجا منک الا الیک و الایمان فاسئلک بالا الا انت و اسئلک ببسم الله الرحمن الرحیم و بحق حبیبک محمد سید النبیین و بحق علی سید الوصیین و بحق فاطمة سیدة نساء العالمین و بحق الحسن و الحسین الذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة علیهم اجمعین السلام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تریحنی حتی تحیی ما انت میتی فی حالی التی هو علیها چنین گوید مؤلف بنگارنده این کتاب که برکت اهل بیت در سالکان اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات بقدر دهست که از عهدهٔ صد هزار بلان بدر نمیتوان آمد پس چه حاجت بمرتکب شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنت بجمعی از جاهلان و بیخردان بمیراث رسید و انچه فقیر در اینکتاب بر سبیل اجمال از هر باب و از هر بیانی اندکی اورده ام اگر کسی بانها عمل نماید تمام وقتها را فرا میگیرد و مجملا طریقهٔ اهل بیت در سالکان مضبوط و معلوم است و کسیکه راه متابعت ایشان را خواهد واضح و ظاهر است و اول چیزیکه از اعمال ایشان مبالغه بسیار دارند نماز است و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه و یکرکعت است که هفده رکعت ان نماز یومیه است و باقی هشت رکعت نافلهٔ پیشین است که پیش از نماز ظهر باید کرد و هشت رکعت نافلهٔ پسین است که پیش از فریضهٔ عصر میباید کرد و چهار رکعت نافلهٔ شام است که بعد از نماز شام میباید کرد و دو رکعت نماز ویره است که بعد از نماز خفتن نشسته میکنند و بعد از یکرکعت حساب میشود و هشت رکعت نماز شب است با دو رکعت نماز شفع و یکرکعت وتر که بعد از نصف شب باید کرد و دو رکعت نافلهٔ صبحست که پیش از نماز صبح میباید کرد و این نافلهٔ هر دو رکعت دلیل سلام میباید کرد و انها در فضیلت و تاکید بالای مرتبه اند چنانکه حضرت رسول همیشه بر انها مداومت مینموده اند و اکثر ترک شود ما نند واجبات قضا میباید کرد دیگر از جملهٔ سنن انحضرت روزهٔ هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبهٔ اول ماه و چهارشنبهٔ اول از دهٔ میانماه و پنجشنبهٔ اخر و تمام ماه مبارک شعبان که حضرت

در بیان نمازهای نافله و منفعت و فوائد آنها

رسول را بنماه روزه بودند تا از دنیا مفارقت نمودند و این سه روز نیز ترک نشود قضا میباید کرد دیگر از اعمال مؤکده که قضا
نا متناهی را نوافل شده است نماز جعفر طیار است و آنچهار رکعت است بدو سلام و مستحب است که در رکعة اول سورهٔ حمد و اذا
زلزلت بخواند و در رکعت دویم حمد و عادیات و در رکعت سیم سورهٔ حمد و اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم سورهٔ حمد و قل هو الله
احد و در هر رکعتی سورهٔ قل هو الله احد بخواند خوب است بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا
اله الا الله والله اکبر و در هر رکوع و در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سر برداشتن از سجود ده مرتبه بگوید سنت است
که در سجدهٔ اخر بعد از تسبیحات پنج دعا بخواند سبحان من لبس العز و الوقار سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی
التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن و النعم سبحان ذی القدرة و الکرم سبحان ذی العزة و الفضل سبحان
ذی القوة و الطول اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک و منتهی الرحمة من کتابک و باسمک الاعظم و کلماتک
التامة التی تمت صدقا و عدلا ان تصلی علی محمد و ال محمد و اهل بیته بعد از انحاجت خود را از حق تعالی بطلبد چون از نماز
فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه را بخواند و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند گناهان او مثل کف دریاها و ریگ بیابان بن گناه او داشته باشد و دوازده هزار حسنه برای او بنویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه
احد باشد و این نماز را در هر وقت میتوان کرد و بجای نافلهٔ شب و روز میتوان کرد و در حدیث است که هر شب و روز یکبار و اگر
نتوانی ماهی یکمرتبه بکن و اگر نتوانی سالی یکمرتبه بکن و در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است و در
حدیث معتبر وارد شده است که اگر کسی را حاجت ضروری باشد اصل نماز را بکند و بعد از تسبیحات و تسبیحات را در راه بخواند و اگر کسی
از دعا را نداند و بخواند ثواب این را دارد و اگر بادعاها و اذکار بد بکرکه در رکعت دعا مثبت است و اقتصار زیاده بهتر است و دیگر
نماز امیر المؤمنین است و این چهار رکعت است بدو سلام و در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد می باید خواند و احادیث
معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند چون فارغ شود میان او و خدا گناهی نمانده باشد بسند معتبر از حضرت صادق منقول
است که هر که دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله احد بخواند چون فارغ شود گناهانش مزید شود
و دیگر دعاها و نمازهای بسیار است و از کتب مبسوطه علما طلب باید نمود و اینجا ختم میکنم کتاب عین الحیوة را و از الطاف
عمیمهٔ واهب العطایا امیدوارم که این بحر فیوض ربانی و این سرچشمهٔ ابدی ندکانی موجب حیات جاودانی برادران ایمانی و فیض
بخش افاضه و اذانی گردد تا روز جزا فیض طالبان ربانی و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی از این چشمهٔ سلسبیل عین نجیل
منقطع نگردد شاید که باین وسیله این عزیز بی بحر حظایا و کناهان و پامال نفس هوا و شیطان از لوث معاصی پاک گردد
و چون پیوسته خانه زاد اهل ایمان و خادم اصحاب علم و عرفان بوده باشد شاید که در روز جزا با ایشان ملحق شود ملتمس از
برادران ایمانی آنستکه چون از این خوان نعمتها روحانی بهره و از این شراب طهور رحمانی بوی
معانی جرعه بر گیرند در حیات و ممات این خاکسار حقیر فقیر وذره
بی مقدار را از دعای طلب مغفرت سیئات
و رفع درجات محروم نگردانند انه
تمت الکتاب بعون الملک
الوهاب فی یوم الجمعة
شهر رمضان
المبارک

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی

بسعی و اهتمام جناب مستطاب محدوم الاکرم و مشفق الاعظم آخوند ملا آقا بن کتاب فروش طالقانی

کربود المسکن سلمه الله تعالی علی ید قلیل الخلیقه بل لا شیء فی الحقیقه محمد حسین بن محمد رحیم تبریزی

نصر الله کوره ای بدقت تمام و در مشکستند عطا اخسا یابد بر فیست ۱۲۹۹